

بنام خداوند جان و خرد

غفور

غفورخان طهرانی یکی از بزرگترین علمبرادگان علیمرادخان زند بوده که تا آخرین درجه امکان وظائف محوله بخود را بطوری انجام داده است. در سال ۱۱۹۳ قمری که صادقخان زند پس از خلع ابوالفتحخان برادر زاده خود سلطنت رسید چون از علمبرادگان پسردن (ریب) خود که حاکم اصفهان بود چندان اطمینانی نداشت از این جهت پسر بزرگ خود جعفرخان را که برادر مادری علمبرادخان نیز بود بجای او تعیین و روانه نمود نظریا اینکه علمبرادخان در مقر حکومتی خود نبود جعفرخان بدون هیچگونه مقاومتی وارد شهر شد. علمبرادخان در تهران به محض اینکه خبر تعیین جانشین خود و ورود او را باصفهان شنید غفورخان را از طرف خود بسمت حکومت تهران منصوب نموده فوراً بالشکری که زیر فرمان خود داشت باعجله بسمت اصفهان رهسپار گردید.

غفورخان در غیاب علمبرادخان با حدیث تمام مانع شد که تهران بشرف قاجاریه درآید. در سال ۱۱۹۶ ق. آغامحمدخان قاجار برادر خود علیقلیخان را برای گرفتن تهران و دفع غفورخان فرستاد و باوجود اینکه علیقلیخان خوار و ورامین را گرفت لکن بواسطه مقاومت سخت غفورخان نتوانست تهران را بگیرد و چون آغامحمدخان این عدم موفقیت برادر را شنید او را امر به بازگشت نمود و به گرگان به نزد خود خواست. غفورخان چون میدانست که دهر یا رود آغامحمدخان بسر وقت او خواهد آمد از این جهت از علمبرادخان استمداد نمود و او رمضانخان زند را با عدهای باعانش فرستاد. در این هنگام آغامحمدخان برادر دیگر خود جعفرقلیخان که یگانه سردار دلیر او بود برای گرفتن تهران و دفع رمضانخان روانه نمود در جنگی که میان آنان رویداد رمضانخان شکست خورده و عدهای از دو طرف کشته شدند و باوجود این، تهران برای آغامحمدخان گشوده نشد و بتصرف او در نیامد. پس از کشته شدن مرادخان زند در همدان و پراکنده و اسیر شدن لشکریانش بدست قوای آغامحمدخان، پس از این فتح جعفرقلیخان قوانلو و میرزا محمدخان دولو و علیخان خمسه ای مأمور گرفتن تهران و دفع غفورخان گردیدند. لشکر آغامحمدخان تهران را در

۱ - در جلد نهم روضه المساء نوشته شده: «کریخان زند بولایت فارس رفته متمکن گردید و حکومت تهران به غفورخان محول کرد». با این شرح معلوم میشود که غفورخان در زمان کریمخان نیز عنوانی داشته است و در سایر کتب تاریخ انتخاب او بحکومت تهران، فقط از طرف علیمرادخان ذکر شده است.

حلقه محاسره خود در آورد و بواسطه طول محاسره و بروز و ظهور قحط و غلای بسیار سخت که حتی معروف است که قفورخان از گرسنگی جان بداد و تسلیم دشمن نگردید (۱۱۹۷ ق. هـ) وعده بیشماری نیز در این سال در آن نواحی بواسطه بروز وبا و طاعون تلف شدند. در جلد نهم روضة المساء نوشته شده: « چون قفورخان در وبای تهران بمرد طاهرخان زند پایالت تهران مأمور شد ». پس از درگذشت قفورخان برادرزاده اش محمدخان رویه او را تعقیب و پیروی نمود لکن بعد بواسطه عدم توانائی تسلیم شد و آغامحمدخان او را کشت و گوش و بینی جمعی از اعیان تهران را نیز برید.

آقاغلامحسین قزوینی خازن الممالک متولد سال ۱۲۶۴ هجری قمری

غلامحسین

تحويل دار خزانه در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه و اوائل سلطنت

مظفرالدینشاه و برادر آقاغلامحسین تحويل دار سابق خزانه بوده و در اوائل عمر که در تهران سکونت

داشت بی چیز بود، بواسطه خویشاوندی با آقا محمد علی سراف که در خزانه تحويل دار بود اول آقاغلامحسین در خزانه راهی پیدا کرد و بعد خود آقاغلامحسین رسماً تحويل دار خزانه بلکه بعد از میرزا اسمعیلخان امین الملک برادر اتابیک شخص اول خزانه بود و بواسطه آن شغل عنوانی پیدا کرد و تمام اعیان و وزراء دولت از او تملق میگفتند و ضمناً بواسطه این شغل ثروت زیادی نیز جمع کرد ولی بواسطه تقلید از میرزا علی اسفرخان اتابیک در اسراف کاری عنای بیجا چیزی در موقع مردن برای اولادش نگذاشت. در آن تاریخ در تهران که در حدود سال ۱۳۱۷ قمری باشد تحمل و دستگاہ زندگانی آقاغلامحسین



آقاغلامحسین خزانه خازن الممالک

خازن الممالک معروف و ضرب المثل بود. بالاخره در ۱۳۲۱ هـ ق. بواسطه افراتی که در شرب مسکرات داشت بفته سکنه کرد و در سن ۵۷ سالگی در گذشت.

غلامحسین

میرزا غلامحسینخان رهنما ازفضلاء عصر حاضر و متخصص در علوم ریاضی پسر میرزا علی محمد از علمای روحانی عهد ناسرالدینشاه بوده است. وی در سال ۱۲۹۹ قمری در شیراز متولد و در ۱۳۶۵ قمری در سن ۶۶ سالگی در تهران وفات یافت و در ایوان قبر ناسرالدینشاه در حضرت عبدالعظیم (شهر ری) واقع در يك فرسخی جنوب تهران مدفون شد. رهنما در مدتیکه تدریس میکرد از معلمین عالی مقام و بسیار خوب وزارت فرهنگ بود در سال ۱۳۱۲ خورشیدی در کابینه، م. ق. مخبر السلطنه بسمت معاونت وزارت فرهنگ معرفی شد و در جریان سال ۱۳۲۴ شمسی در سه کابینه متوالی یعنی دو کابینه ابراهیم حکیمی (حکیم الملك) و کابینه سید محسن صدر (صدرالاشراف) و وزیر فرهنگ بود.

غلامحسین

غلامحسین خان سپهدار پسر یوسفخان گرجی سپهدار بانی شهر اراک که در سال ۱۲۲۳ هجری قمری متولد و در حدود سال ۱۳۰۳ یا ۱۳۰۴ ق. در گذشت. یوسفخان در سال ۱۲۴۰ ق. که وزیر سفاالدوله حاکم اصفهان^۱ بود در گذشت و منصب سپهداری وی در سن ۱۷ سالگی به غلامحسین خان رسید و ضمناً در همین سال داماد فتحعلیشاه^۲ نیز گردید. در اواخر سال ۱۲۶۶ قمری چون سلیمانخان معروف بخان خانان حاکم اصفهان برادر اعیانی مهد علیا مسادر ناسرالدینشاه به تهران احضار شد بجای وی غلامحسین خان سپهدار حاکم اصفهان گردید. نامبرده پیش از خود محمد حسینخان خلیج را که به نیابت او تعیین گردیده بود باصفهان فرستاد و خود بدنبال او در رمضان همین سال باصفهان وارد شد. در یکی از روزهای حکومتش نزاعی بین سربازی با یک نفر از بستگان میرزا سید محمد امام جمعه روی داد و در اثر آن غوغا و آشوب سختی در اصفهان برپا شد و چون تحریکاتی در کار بود مردم در مسجد جامع و مسجد شاه اجتماع کردند. سپهدار محمد حسینخان معاون خود را برای استعالت و اسکات مردم به مسجد فرستاد؛ در بین صحبت و مذاکره بود که ناگهان مردم بشهریک چند نفری بسر او هجوم آورده او را سخت مجروح کردند و پس از دو روز از صدمات وارده در گذشت^۳.

در این شورش عده زیادی کشته شدند و يك فوج سرباز از میان رفت سرانجام سپهدار غلبه کرد و شورش را خواباند و بعد محرکین و مقصرین را يك يك و دو دو گرفته به کیفر رساند. حکومت سپهدار پیش از ده ماه طول نکشید و چون در اثر منازعات بین او و علمای اصفهان کدورت و ملالت سورت گرفته بود بنا بر درخواست خودش در سال ۱۲۶۷ قمری به

۱ - پسر ۳۸ فتحعلیشاه.

۲ - شوهرماه بیگم خانم دختر بیست و دوم فتحعلی شاه.

۳ - در جلد سوم منتظم ناسری صفحه ۲۰۱ واقعه مزبوره در سال ۱۲۶۵ ق. ذکر



از راست بچای امجد ناصر خان تلخیرالدوله (نیم رخ) - شناخته شد - عباس خان بیگلر بیگی - غلامحسین خان سپهدار - میرزا زین العابدین - عباسقلی خان جوانشیر والی معتمدالدوله - میرزا ابوالقاسم بعین الملک تهران احضار گردید و بجای او چراغعلی خان زندگه کرمانشاهی که سمتش قوللر آقاسی (رئیس غلامان) شاه بود در رجب ۱۲۶۷ ق. بحکومت اصفهان تعیین و فرستاده شد . در ذیحجه سال ۱۲۷۱ ق. که محمد حسنخان سردار ایروانی حاکم کرمان در گذشت در سال ۱۲۷۲ ق. غلامحسین خان سپهدار بجای او بحکومت کرمان منصوب شد و حکومتش چند سالی طول کشید و پس از بازگشت از کرمان بعسویت شورای دولتی که ناصرالدینشاه در سال ۱۲۷۶ قمری آن را تشکیل داده بود منصوب شد . در سال ۱۲۸۶ ق. بجای حاج محمد قلیخان

آصف‌الدوله وزیر عدلیه شد ۱. و تا سال ۱۲۸۷ ق. که حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله وزیر عدلیه شد در این سمت باقی بود ۲.

در تشکیلات جدیدی که ناصرالدینشاه به دارالشورای کبرای خود در سال ۱۲۸۸ ق. داد که در مقام ملکی مشاوره نمایند غلامحسین خان سپه‌دار نیز در آن عضویت داشت لکن در همین سال بحکومت قزوین منصوب شد و از این تاریخ بید دیگر کار مهمی با و ارجاع نشده تا اینکه در حدود سال ۱۳۰۳ یا ۱۳۰۴ ه. ق. در گذشت و پدرش محمدعلیخان معروف به آقا سردار بلقب پدر خویش ملقب گردید.

موجول خان موسوم به
غلامحسین خان و ملقب به
صدیق السلطنه فرزند آقاخان امین‌الصحة ۳

از اجزاء خلوت ۴ شاه و از رجال درباری ناصرالدینشاه بوده و در سال ۱۲۶۷ هجری قمری تولد یافته است چون طوطی خانم حمدانی مادرش دده شاه بود مهدعلیا مادر ناصرالدینشاه دده مزبور را به آقاخان قراش، در اندرون داد و باین مناسبت پسر طوطی خانم طرف توجه شاه واقع شد و در دربار ترقی کرد. اول غلام بیجه و بعد پیشخدمت شد. در ایامیکه ناصرالدینشاه علاقه زبانی به عکاسی پیدا کرده بود و عکس زنان حرم و همچنین زنان



غلامحسینخان صدیق‌السلطنه زبندار باشی معروف به موجولخان

۱ - وزارت عدلیه را در آن زمان امارت دیوان نیز می‌گفتند.

۲ - در کتاب‌المآثر و الآثار صفحه ۱۶ وزارت سپه‌دار را در سال ۱۲۸۴ و در جلد سوم

منتظم ناصری صفحه ۳۱۲ سال ۱۲۸۶ ق. ذکر شده است.

۳ - امین‌الصحة از القاب بی‌تناسب و بی‌معنی بوده که ناصرالدینشاه بوی داده بوده است. می‌گویند گاهی که آقاخان و همچنین طوطی خانم که برای شوهرش از ناصرالدینشاه درخواست نشان می‌کردند ناصرالدینشاه گل ساختی از یاغچه کنده یکی را بسینه شوهر و یکی هم بسینه زن نصب می‌کرده و می‌گفته است این هم نشانهای شما.

۴ - با اصطلاح آن زمان عمله خلوت.

مردم را که بحرم خانۀ سلطنتی میرفتند بر میداشت، غلامحسین خان موقع را منظم شمرده برای تقرب پشاه، فن چاپ کردن عکس را آموخت. چون غلام بیجه اندرون بود، ناصرالدینشاه که عکس زنان را می‌انداخت او هم آنها را چاپ میکرد. در دوسفر اروپای ناصرالدینشاه در



موجول خان - محمد تقی خان حاجب الدوله معروف به
انتاریک و میرزا علی خان

موجول خان - آقا رضا ده باشی بعد مقلب به ناطق خاوری



آغاخان تلخ پدر موجول خان

سالهای ۱۲۹۰ و ۱۲۹۵ ه. ق. جزء عمر امان شاه و پسا باسطلاح معمولی شرقی مخصوصاً ایرانی از ملتزمین رکاب مبارک همایونی بود. بواسطه این سفرها و همراہ بودن پاشاه معروفیتی پیدا کرد و طرف توجه و مراجعہ مردم واقع شد. در سدارت میرزا حسینخان مشیرالدوله^۱ در اوائل سال ۱۲۸۹ ق. بجای محمد علیخان امین السلطنه متصدی زین خانہ شاهی که سابقاً کار با اسم و رسم و مهمی بود باو محول گردید و زینتدار باشی شد و سالیان دراز در این شغل و سمت باقی و برقرار بود^۲.

غلامحسین خان یا موجول خان در ربیع الثانی ۱۳۰۶ ق. ملقب به صدیق السلطنه شد و در سال ۱۳۲۳ ه. ق. در تهران در گذشت و چون مدتها در دربار مشغول بخدمت بود و تقرب زیادی بشاه داشت از این جهت مرد متمولی شد لکن پس از مرگش تمام آن تمول هبا تأملورا گشت. غلامحسین غفاری پسر میرزاهاشم خسان امین الدوله و برادر زاده فرخ خان امین الدوله کاشی و از درباریان ناصر الدینشاه مظفر الدینشاه

غلامحسین

محمدعلیشاه و احمدشاه قاجار بوده و زمان سلطنت رضاشاه پهلوی و اعلیحضرت محمد رضاشاه

پهلوی آریا مهر را نیز درک نمود. در سال ۱۲۷۶ هجری قمری متولد و در سال ۱۳۶۶ ق. (۸ فروردین ۱۳۲۶ خورشیدی) در سن ۹۰ سالگی در تهران در گذشت و در قم در مقبره مخصوص خانوادگی بخاک سپرده شد. در آغاز کار که پدر و برادرش به تناوب امین خلوت بودند او هم در دربار ناصر الدینشاه از پیشخدمتان و جسر و عمله خلوت بود. دخول این خانواده در دربار و ترقی آنان از زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار آغاز میگردد و بیشتر بواسطه وجود فرخ خان امین الدوله عم غلامحسین غفاری صورت گرفته و پیش از او چندان عنوانی نداشته اند. در سال ۱۲۹۹ ق. پس از اینککه میرزا محمدخان امین خلوت برادرش ملقب به اقبال الدوله و سمتهای دیگری را اختیار کرد غلامحسین خان جای برادر را اشغال



غلامحسین غفاری امین خلوت و میرزا محمودخان نایب الملک

۱ - از سال ۱۲۸۸ تا ۱۲۹۰ ق.

۲ - زینتدار باشی را در زمان ناصر الدینشاه خازن رکیب خانه مبارکه و در زمان سلطنت مظفر الدینشاه رئیس زین خانه مبارکه نیز میگویند.





خلع‌مین بخاری صاحب اختیار

کرده و در شوال همین سال ملقب به امین خلوت و در سال ۱۳۰۱ ق. تفنگدار باشی و در سال ۱۳۰۷ ق. علاوه بر داشتن سمت ریاست تفنگداری خاسه و منشی حضوری بجای اقبال الدوله برادر خویش به ریاست عمله خلوت شاه نیز منسوب شد و در سال ۱۳۰۹ ق. ملقب به وزیر مخصوص گردید و در سال ۱۳۱۴ ق. مری در سلطنت مناصر الدین شاه مدت کمی وزیر دربار شد و از سال ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۰ ق. وزیر دادگستری بود و بعد میرزا عبدالوهاب خان نظام الملک بجای او وزیر عدلیه شد و در اوایل مشروطیت (۱۳۲۵ ق.) در زمان سلطنت محمد علیشاه ملقب به صاحب اختیار گردید. ۲. در سال ۱۳۲۵ ه. ق. احمدخان علاءالدوله بجای حسینقلیخان سافی نظام السلطنه برای بار دوم یاستانداری فارس تعیین شد و بواسطه مخالفت شدید مردم

شیراز با اعزام وی، از این جهت حکومت او سرنگرفت و خودش نیز از رفتن بفارس منصرف گردید و عوض وی صاحب اختیار سمت ایالت فارس تعیین و فرستاده شد.

۱- این لقب را در سال ۱۲۸۸ ق. یحیی خان مشیرالدوله داشت.

۲- لقب صاحب اختیاری از القابی است که از زمان سلطنت نادرشاه به بعد معمول و بسه بعضی اشخاص داده شد. اول کسی که در زمان سلطنت نادرشاه ملقب به این لقب گردید میرزا محمد حسین شریفی متولی آستانه شاه چراغ شیراز بود. نادرشاه که در سال ۱۱۶۰ ه. ق. از اسفهان وارد کرمان شد تمام عمال - ضباط و کلانتران فارس را به آزد خود خواست و پس از ورود به کرمان اکثر آنان را کور کرد و یا کشت و در همین سال میرزا محمد حسین را ابتداء کلانتر و سپس او را حاکم فارس و ملقب به صاحب اختیار نمود و باو اختیار داد که در موقع لزوم میتواند تا پنجاه نفر را کور کردن بزند و برای گوش بریدن، کور کردن و دست بریدن حدی معین نمود و این بود معنی لقب صاحب اختیار. در زمان قاجاریه چند نفری از قبیل حسینخان آجودان باشی نظام الدوله مراغه‌ای - نصرالله خان قاجار دولو سرکشچی باشی - سلیمانخان افشار و غیره باین لقب ملقب بودند اما بدون اختیارات مصرحه مذکوره در بالا لکن تمام حکام در زمان افشاریه - زندیه و قاجاریه برای خود این اختیار و اجازه را قائل بودند و هر چه میخواستند میکردند.

حکومت وی پیش از سه ماه طول نکشید که دولت او را معزول و بجایش مسعود میرزا
 ظل‌السلطان پاستاندارای فارس منصوب گردید. صاحب اختیار در دوره مشروطیت دو بار
 والی فارس - یکبار والی کرمان و یکبار نیز والی خراسان شده است و مدتی هم از سال ۱۳۲۴
 تا ۱۳۲۵ ق. حاکم تهران بود. در سفر آخرمظفرالدینشاه بارو پسا^۱ که محمد علی میرزا
 ولیعهد در تهران بعنوان نایب‌السلطنه تعیین شده بود صاحب اختیار خیلی ترقی کرد و تقریباً
 اول شخص دربار شد با میرزا حسن مستوفی (مستوفی الممالک) بسیار نزدیک و رفیق بود و
 در دو کابینه او در سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ ه. ق. وزیر جنگ بود و یکبار هم رئیس دفتر
 مخصوص احمد شاه گردید. صاحب اختیار مردی بود نیک نفس و نظر بلند هر چه از هر جا
 درمی‌آورد خرج میکرد و هر چه هم در آورده بود و بارث از این و آن باو رسید در زمان
 حیاتش خرج خود کرد و چندان چیزی از خود باقی نگذاشت.

میرزا غلامرضا خوشنویس از اساتید فن خط بوده و قسمتی از کتبه

غلامرضا

مسجد سپهسالار جدید جنب مجلس شورای ملی بخط او است. میرزا



میرزا غلامرضای خوشنویس



غلامرضا شعر نیز میگفته و تخلصش غزال بوده است. از هنرهای میرزا غلامرضا یکی این بوده که مانند خطوط تمام اشخاص مینوشته (شبه نگاری) و خط آنان را تقلید میکردم است. میگویند برای گرفتن حواله یا برآسی از خزانه، خط ومهر دوستعلی خان معیرالممالک (نظام الدوله) خزانهدار را برای شخصی ساخت و آن شخص حواله را که در حدود مبلغ سیصد تومان بود از خزانه گرفت و بعد معلوم شد که حواله مزبور ساختگی بوده و گیرنده وجه را پیدا کردند و او اقرار کرد که میرزا غلامرضا برای من ساخته است. نظام الدوله میرزا را خواست و پاو گفت که ساختن مهر چندان اشکالی ندارد اما خط مرا چگونه ساختی؟ میرزا غلامرضا بوی جواب میدهد که من مانند میر مینویسم چطور میشود که مثل شما ننویسم.

دوستعلی خان او را برای این کار چند روزی در خانه خود زندانی میکند بعد یکی از اجزاء دستگاه معیرالممالک که ضمناً لله پسرش نیز بوده، موجبات استخلاص او را فراهم میآورد باین معنی باو میگوید که نامه‌ای به نظام الدوله بنویس و من بوسیله پسرش تو را آزاد خواهم کرد. میرزا نامه‌ای به نظام الدوله مینویسد و باین مصراع شعر: در سنگلاخ حیرتم افکنده روزگار آغاز مینماید و به توسط دوست محمدخان باو داده میشود و آزاد

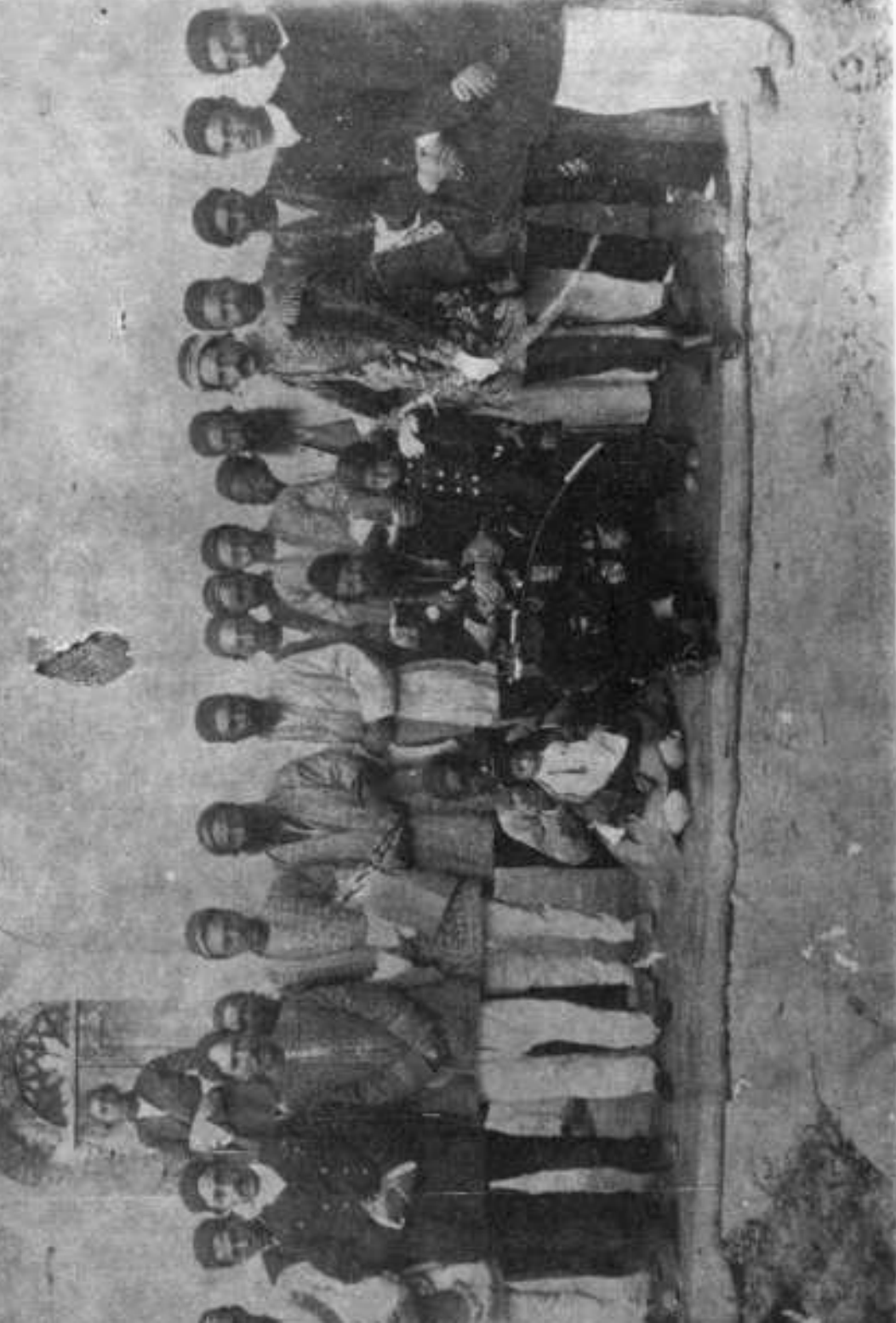
پسنگلاخ حیرتم افکنده روزگار نم

میکردد مشروط باینکه به امیر دوست محمدخان پسرش مشق خط بدهد. میرزا غلامرضا در سال ۱۳۰۴ ق. در تهران در گذشت و از او پسری باقی ماند که چندان تعریفی نداشته است.

غلامرضا خان سردار معروف به والی پشتکوه پسر حسینقلی خان
والی سارم السلطنه سردار اشرف و مشهور به ابوقدره. در

غلامرضا

زمان سلطنت رضا شاه پهلوی در موقع خلع سلاح ایلات لرستان و تخته قاپو کردن آنان



امتاده : غلام شاخان سردار معروف ، والي پشكوه - نسهه روي صدهلي : حبيقل خان والي صادم السلطه سردار اشرف مشهور به اولاداره

غلامرضاخان به واسطه ثروت زیادی که داشت از ترس دست گیر شدن با خانواده و نقدینه خود بخاک عراق مهاجرت نمود و در آنجا ساکن شد. در اواسط سال ۱۳۰۸ خوشیدی، پسرش پیدالله خان از شاه امان خواست و مورد قبول واقع شد. نخست وزیر وقت (مخبر السلطنه) دستخط شاه را با قرانی مهر کرده برای تأمین پدر و پسر به عراق فرستاد که بوطن خود بازگردند. چون فرستادن قران و دستخط شاه تصادف کرد با دار زدن رؤساء السوار در خرم آباد که سبهد احمد آقاخان امیر احمدی برای هریک قران مهر کرده و به آنان تأمین داده شده بود که نزد او بیایند و پس از آمدن همگی به توسط سرلشکر حسین آقاخان خزاعی بسدار آویخته شدند از این جهت غلامرضاخان والی و پیدالله خان پسرش که جریان امور را چنین دیده دیگر با بران بازنگشتند. عده ییشماردی از اهالی پشت کسوه پیش از مهاجرت غلامرضاخان و پس از او به عراق مهاجرت نمودند که امروزه اکثرأ تابع دولت عراق می باشند .

م. ق. هدایت که در سال ۱۳۰۸ خ. نخست وزیر بوده در این باب در صفحه ۲۹۳ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود چنین گوید: «پیدالله خان پسر غلامرضاخان سردار پشت کوه امان خواست بمرض رساندم و بنظرم غریب میامد چه سبهد قران مهر کرده بود تأمین داده بود سران الوار نزد او آمده بودند و همه را بدار زدند بهر حال دستخطی صادر شد ۱۷ شهریور ۱۳۰۸ دستخط را باقرانی به مهر خودم بتوسط سید حسین کلیددار که رافع بود به بغداد فرستادم که غلامرضاخان و فرزندش بتهران بیایند خوب شدنیامدند و الا من پیش وجدان خودم شرمنده میشدم» .

حاج غلامرضاخان (شهاب الملک - آصف الدوله) پسر حسینخان

غلامرضا

نظام الدوله شاهسون اینانلو. چون پدرش حسینخان شهاب الملک

در اواسط سلطنت ناصرالدینشاه (از ۱۲۸۵ تا ۱۲۸۹ قمری) رئیس توپخانه بود او هم از آغاز جوانی وارد خدمت نظام شده و در سال ۱۳۰۰ ق. از افسران ارشد و سرتیب اول توپخانه بوده است .

در سال ۱۲۹۱ ق. پس از اینکه حسینخان شهاب الملک ملقب به نظام الدوله گردید غلامرضاخان ملقب به لقب پدر خود شهاب الملک شد . در اول سال ۱۲۹۵ ق. حاکم کرمان و بلوچستان شد و تا اواسط سال ۱۲۹۶ ق. به حکومت مزبور باقی بود و به واسطه کشته شدن یحیی خان کلاتر شهر در بلوای عام از ایالت کرمان معزول و به تهران احضار شد و بجای وی فیروز میرزا نصره الدوله فرمانفرما به حکومت کرمان و بلوچستان منصوب گردید در سال ۱۲۹۸ ق. بجای بدیع الملک میرزا حشمت السلطنه (عماد الدوله) بحکومت کرمانشاه فرستاده شد .



نادر شاه افشار (آصف‌الدوله شاهون)

در سال ۱۲۹۹ ق. که مازندران از سال ۱۲۹۶ ق. جزء عهده حکومت ابوابجمعی کامران میرزا نایب‌السلطنه شده بود شهاب‌الملک از طرف نامبرده حاکم مازندران یا بنا به شرح مندرج در کتاب المآثر و الآثار: «از جانب حضرت والا میاشر بود». در سال ۱۳۰۲ ق. کامران میرزا نایب‌السلطنه وزیر جنگ چون سواران ابوابجمعی او را از او گرفته و به پسر عمویش داده بود در این هنگام که شهاب‌الملک عنوان سررتبیبی توپخانه داشت برای دادخواهی و احقاق حق خود در خانه امینه اقدس زن ناصرالدین شاه بست نشست و سرانجام موفق نیز گردید.

محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود در این باب می‌نویسد:
 «۵ شنبه ۱۶ جمادی الثانیه ۱۳۰۲: صبح دربخانه رفتم، شاه با نهایت تغییر از اندرون بیرون آمدند، خلاصه به واسطه بست نشستن شهاب‌الملک دربخانه امینه اقدس اوقات شاه تلخ بود سواره ابوابجمعی او را نایب‌السلطنه گرفته به پسر عموی او داده است او بست رفته.»

۱- در این موارد حکمی که برای این قبیل حکومت‌ها برگزیده می‌شدند برای انتخاب خویشاوندان پادشاه و پسران پادشاه می‌شدند و ماهیان نه‌نیز مبلغی می‌فرستادند و بعد چندمقابل آنها از اهالی محل در می‌آوردند.

در سال ۱۳۰۵ ق. برای بار دوم خودش مستقلاً والی مازندران و عضو مجلس شورای دولتی گردید. در سال ۱۳۰۸ ق. بجای حسینقلی خان مافی نظام السلطنه والی خوزستان شد. مستوفی و پیشکار او در این مأموریت نیز میرزا فرج‌الله خان بود. میرزا فرج‌الله خان که در سال ۱۳۰۹ ق. ملقب به بنان السلطنه شد چون داماد آصف‌الدوله بود در تمام مأموریت‌هایش او را به سمت پیشکاری (معاونت) و وزارت (رئیس دارائی) به‌مراه خود میبرد. پس از فوت میرزا عبدالوهاب خان شیرازی آصف‌الدوله (۱۳۰۴ ق.) شهاب‌الملک ملقب به آصف‌الدوله شد. در اوایل سال ۱۳۱۵ ق. برای بار دوم به حکومت کرمان و بلوچستان منصوب شد و حکومتش تا سفر ۱۳۱۷ ق. در کرمان ادامه داشت. در این سال معزول و به جایش حسنعلی خان امیر نظام گروسی انتخاب و روانه گردید. پس از بازگشت از کرمان در همین سال به حکومت تهران به انضمام وزارت خالصجات و تصدی امور ایلات اطراف تهران منصوب شد.

ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود راجع به حکومت تهران آصف‌الدوله مینویسد: «قرضه گرفتن از روسیه (۱۳۱۷ ق.) و مسافرت شاه در سال ۱۹۰۰ میلادی = ۱۳۱۸ ه. ق. با دلخوشی در گردش اروپا موجبات ناخوشنودی مردم را فراهم و دگرگونی‌هایی بنظر برضد حکمرانی آصف‌الدوله در تهران باعث گردید ولی در باطن برضد بی‌کفایتی و بی‌عرضگی حکومت بود.»

در سال ۱۳۲۵ ق. والی خراسان بود و حکومت ظالمانه او در خراسان اوج گرفت مردم به ستوه آمده جمعیتی انبوه به سخن امام رضا (ع) ریخته بست نشسته و بمظالم او اعتراض کردند او هم پسرپازان خود فرمان شلیک بروی مردم داد و به واسطه این عملیات از حکومت معزول و به تهران احضار شد. در کابینه ابوالقاسم خان قراگزلوی همدانی ناسرالملك که در تاریخ ۱۸ رمضان ۱۳۲۵ ق. (۴ آبان ۱۲۸۶ خ.) تشکیل یافت و پیش از یکماه و اندی هم کابینه مزبور طول نکشید آصف‌الدوله در این کابینه وزیر کشور بود، نمایندگان و قاطبه مردم نسبت بوی خوشبین نبودند و چندان وجهه‌ای نداشت. پس از استعفای کابینه ناسرالملك، م. ق. هدایت در صفحه ۲۱۰ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود می‌نویسد: «آصف‌الدوله غالب حاضر میشد (در دربار)، مردی است صاحب نفس قوی و اراده ثابت.»

حاج استاد غلامرضا شیشه‌گر اصلاً از اهالی ساری مازندران

غلامرضا

بوده ولسی در شیراز در حدود سال ۱۲۲۱ قمری زاده شده است. نامبرده از عرفای معروف زمان خود بوده که چندی در ساری و قم و تهران اقامت داشت. در سالهایی که در تهران مقیم بود جمعی از اعیان و اشراف روی توجه به وی

آوردند و باطش خیلی رونق گرفت. میرزا محمودخان محمودی مشاورالملك از مردان پروپاقرص وی بوده است. استاد در ماه شعبان ۱۳۰۱ ق. در تهران در سن هشتاد سالگی درگذشت و کالبدش را از تهران بمشهد حمل نموده و در آنجا بخاک سپرده شد. ماده تاریخ فوتش (استاد شیشه گر) ۱۳۰۱ میباشد.



حاج استاد غلامرضا شیشه گر

غلامشاهخان معروف به اماناللهخان دوم پسر خسروخان والی
وحسن جهان خان مشهوره به والیه دختر ۲۱ فتحعلیشاه قاجار بوده

غلامشاه

است. رضا قلیخان حاکم کردستان برادر بزرگ غلامشاهخان بمناسبت بدرقاری وطبقیان،
بامر محمدشاه قاجار در سال ۱۲۶۳ گرفتار و در تهران زندانی شد و بلافاصله پس از مرگ
محمدشاه در سن ۱۲۶۴ هجری قمری از زندان فراد کرد و به کردستان بازگشت و دم از بانگیگری
و استقلال میزد. غلامشاهخان برادر کوچکتر که در تهران بود بر حسب صوابدید میرزاتقیخان

امیر کبیر بجای او حاکم کردستان شده با عده‌ای تویچی و تنگدار بکر دستان اعزام شد و بواسطه این اقدام امیر، آشوبها فرو نشست .

حکومت غلامشاه خان در کردستان تا سنه ۱۲۸۴ (مدت ۲۰ سال) طول کشید تا اینکه در این سال فرهاد میرزا معتمدالدوله سردواز دهم عباس میرزا نائب السلطنه بجای وی بحکومت کردستان برقرار گردید .

غلامعلی خان امین همایون قهوه‌چی باشی در سال ۱۲۷۷ عجمری

غلامعلی

متولد ۲ و در سال ۱۳۰۹ ق. پس از اینکه یکی از سرایداران

عمارت سلطنتی (محمد علی نام) چند تیکه از جواهرات تخت طاووس را از تالار آینه دزدید، سرایدار باشی را تغییر دادند و امین همایون در این سال ، علاوه بر شغل سابقش، سرایدار باشی عمارات سلطنتی نیز گردید .



زرادت بچی: پادشاه خان امین الملک - غلامعلی خان
امین همایون - میرزا علی مشکوفا الملک



غلامعلی خان

۱- فرهاد میرزا معتمدالدوله در جنگ قاجاریه ناسخ التواریخ فرزند پانزدهم و در منتظم ناصری فرزند دوازدهم و در جنگ نهدروضا الصفاء سردست و پنجم عباس میرزا نائب السلطنه ذکر شده است .

۲- مادر امین همایون دختری فتح‌الملک‌شاه و مشهوره به خاتمه بوده و در اواخر ماه سفر ۱۳۰۷ قمری درگذشته است.



علامتی خان امین‌ها یون



علامتی خان امین‌ها یون و حاج حسینعلی خان

محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی - خود (۲ جمادی‌الاولی ۱۳۱۰ ق.) مینویسد : «امروز بندگان هایون باغ سپهسالار (محل کنونی مجلس شورای ملی) تشریف‌آوردند. بیست هزار تومان امین‌ها یون برای اتمام مسجد (سپهسالار) از بانک شش ماه قبل قرض کرده البته ده هزار تومانش را بخانه خودش خرج کرده، دو هزار تومان هم مباشر و معمار خوردند زیاده از شش هفت هزار تومان به مسجد خرج نشده و هیچ معلوم نیست کسی تمام خواهد شد. با وجوداین، خیلی تعریف فرمودند. بعد از تماشای مسجد به باغ آمدند هزار را در عمارت میل فرمودند، بعد از آنجا به خانه شخصی امین‌ها یون رفته بودند، پانصد عدد ده شاهی تازه سکه پیشکش گرفته بودند. بعد رجعت بعمارت سلطنتی فرمودند .»

حاج غلامعلیخان دنبلی در سال ۱۲۷۸ قمری که سلطان مسعود میرزا ظل‌السلطان پسر بزرگ ناصرالدینشاه در سن ۱۲ سالگی

غلامعلی

بجای حاج کیومرث میرزا ایلیخان ملک‌آرا به حکومت مازندران - استرآباد - صحرای ترکمن - سمنان و دامغان منصوب گردید حاج غلامعلی خان دنبلی به پیشکاری وی انتخاب و همراه او به ساری مقر مأموریت او عزیمت نمود و این سمت و مأموریت چهار سال و دو ماه بطول انجامید .

میرزا غلامعلی شاملو صدراطباء ازشاگردان حاج آقا باباملك الاطباء رشتی (متوفی ۱۲۸۹ قمری) و میرزا سیدرضی سمنانی حکیم باشی نظام

غلامعلی

و میرزا ابوالقاسم نائینی سلطان‌الحکماء (متوفی ۱۳۲۲ ق.)، که از اطباء خاصه ناصرالدینشاه بوده‌اند، بوده و پس از فراغت از تحصیل طب قدیم در نزد آنان، چندین سال طبیب مخصوص امیر حسینخان شجاع‌الدوله قوجانی بود و سپس به مشهد آمده مشغول به معالجه مرضی گردید و در خراسان از اطباء معروف و شهرتی داشت. نامبرده در حدود سال ۱۲۱۸ خورشیدی متولد و در سال ۱۳۰۲ خ. در سن نزدیک به نود سالگی در مشهد در گذشت .

غلامعلی خان معروف به ملیچک و ملقب به عزیزالسلطان و بعد سردار محترم و دارای منصب امیرتومانی با شمشیر مرصع در کودکی، برادر

غلامعلی

زاده امینه اقدس گروسی یکی از زنان سوگلی ناصرالدین شاه بوده و وجه تسمیه ملیچک را اینطور توجیه میکنند: در اوائل که عشق شاه به این کودک شروع شده بود توجه بچه را بخود جلب کرد پسرك بالهجة گروسی اشاره به گنجشك کرده گفته بوده است (میلچک - ملیچک!) شاه این لغت را برای او لقب قرار داده و باومیلچک میگفت بعضی‌ها این موضوع را به



پدر این پسر نیز نسبت می‌دهند و بمناسبت شهرت پدر به این نام پسر را هم ملیچک میخوانده‌اند. ملیچک و یا ملیچک تبدیل و تحریف همان ملیچک است. عزیز السلطان پسر میرزا محمدخان معروف به ملیچک اول و ملقب به امین‌خاقان در حدود سال ۱۲۹۶ قمری متولد و از اوان کودکی یعنی در سن یکی دوسالگی بقدری مورد محبت و توجه ناسرالدین‌شاه واقع شد که از بچه‌های خودش هم او را بیشتر دوست میداشت. این بچه در ایام کودکی، زردنبوی - بدریخت بد اداء و لجاج بود که شاه بدون سبب و جهت عاقلانه، او را به حد افراط دوست میداشت. میرزا محمدخان پدر غلامعلی‌خان نیز معروف بوده به ملیچک که گاهی کلمه ملیچک را به پسر و گاهی هم به پدر می‌گفته‌اند. میرزا محمدخان را ملیچک اول - غلامعلی‌خان عزیز السلطان را ملیچک دوم و غلامحسین‌خان برادر کوچک عزیز السلطان را ملیچک سوم می‌گفته‌اند و می‌گویند هنگامیکه میرزا محمدخان پسر دوستی چوپان را با لباس کهنه و پارچه و گیوه بپا و کلاه تمد به سر، از گروس باندرون شاه آوردند چون گنجشک را به کردی ملیچ می‌گویند و این جوان در حضور شاه گنجشک را ملیچ گفته بود از این جهت به ملیچک موسوم و معروف شد و البته این گفته باید از سایر گفته‌ها درست تر باشد.

ناسرالدین‌شاه این عزیز کرده خود را در سفر سوم (۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ م. ش.) همراه خود به اروپا برد و نان خانه بسیار عالی مانند قریه بساغ خاس که از اسلامک و اگسزاری حاج میرزا آقاسی به‌شاه و از اسلامک بسیار مرغوب اطراف تهران بود به اوداد و اخترالدوله دخترش را هم به حباله نکاح اوداد آورد و عروس بسیار مفصلی هم برای او گرفت معذک چون خودش پیدا نکرده بود و ناز پرورد تنعم بود پس از کشته شدن ناسرالدین‌شاه به مرور و به تدریج آبادی مزبور را از دست داد و میان او و دخترش هم متارکه شد و در شهر یورماه سال ۱۳۱۸ خورشیدی در سن ۶۱ سالگی در حال فلاکت، زندگانی را بدرود گفت.

شرح حال عزیز السلطان خود يك اطلاعاتی است از اوضاع اجتماعی - سیاسی دربار و سلطنت در دوره های گذشته و مطالعه آن بشخص خواننده می‌فهماند که اوضاع مملکت چگونه سالها بی‌سروسامان بوده است و اکنون هر قدر سعی و کوشش میشود که سرتو آن خرابی‌ها را بتوان بهم وصل و اوضاع را اصلاح نمود موفق نمیشویم. جمعی از نویسندگان از قبیل اعتماد السلطنه - دکتر قووریه - لردکروزون و غیره شرح حال عزیز السلطان را نوشته‌اند و مطالعه آنها از نظر آشنائی با اوضاع دردم و برهم يك مملکت عقب افتاده بسیار مفید است و اینک بشرح گفته‌های هر يك از آنان می‌پردازیم. **بخوان تا بدانی حکایات را:**

محمد حسن‌خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود راجع به لطف و محبت و توجه خاص ناسرالدین‌شاه به این طفل و دم دستگام و جلال و عظمتش چنین گوید: و قبل از وقت ملیچک باشاطر و فراش و سوار و غلام بدوشان تپه آمده بود. عزیز السلطان تمام دستگام شاه را از قبیل میرآخورد - شاطر - غلام بچه - پوش قرمز که درسرها برای



صفا اول نسته از راست بچپ: آقا دانی - عزیر السلطان -
آقا بشیر خواجه معروف بشمع آبیود خانه

صف دوم ایستاده از راست بچپ: محمد دوم آقا عبدالطلب
امیر صادق خان سرور الملک سننور زین

نفر سوم اصغر زانی

(بعد وسیله و واسطه شد بین زنسان ناصرالدینشاه
اشخاص خارج)

نفر ششم عباس خان از پشخندان ناصرالدینشاه .

نفر هفتم اسمعیل یهودی

صف سوم ایستاده از راست بچپ : آقا عبدالخواجه
امین اقصی و هجرتین خواجه، پرستار و لله عزیر السلطان
و آقا نور محمد خان رشتی خواجه مخصوص تاج الدوله
و کلیددار اشرف شاه



غلامعلی خان عزیر السلطان

شاه میزدند فرایش باشی - موزیکانچی - مساولر -
قراول و غیره و غیره و بطور کلی آنچه را که
شاه داشته عزیز السلطان هم مانند او داشته
است . اعتماد السلطنه خانواده ملیچک را در
عنه جا ملاحظه مینویسد (ملاحظه که جمع
ملیچک) و ملاحظه که در آن زمان عبارت بوده اند
از : میرزا محمد خان ملیچک اول ملقب به
امین خاقان پدر عزیز السلطان - غلامعلی
خان ملیچک دوم عزیز السلطان - غلامحسین
خان ملیچک سوم - سید ابوالقاسم بز از جد
مادری عزیز السلطان - جو جوق ده ده
ملیچک - امینه اقدس زن ناصرالدینشاه عنه

عزیر السلطان - مردک دائمی عزیز السلطان ، اعتماد السلطنه راجع به سید ابوالقاسم چنین اظهار
نظر میکند : ۵۰ جمادی الثانی ۱۲۹۸ : ابوالقاسم پدر زن ملیچک (محمد خان امین خاقان)
که در نزد ناصرالدینشاه بمنزله ابا از است و محموده . ملیچک بشاه خطاب میکرد شاه جون و
شاه به ملیچک میگفت علی جان . اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خویش مینویسد :

۱ - مردک پسر سید ابوالقاسم دائمی ملیچک کوچک پیشخدمت شاه بود و گاهی هم شاه را

دشبه ۹ جمادی الاولی ۱۲۹۸: د شهر و گاوی را دعوا انداختند ا گاو زخمی شد و فرار کرد. جان بدر برد. دیر روز از عجب این بود که وقتی که شیر و گاورا بهم انداخته بودند ملیچک ۲ بیلی از عملجات که کار میکردند گرفته بود دم پله ایستاده بود که اگر شیر بالا بیاید و بخواند بجای نکرده بوجود مبارک پادشاه سدمه برساند او پاییل مدافعه نماید. خیلی مشابه بود این مجلس به شکار گاه شاه عباس در سفجات فارس که شیری با وحمله کرد. یکی از ازماء بازی خود را جابل پادشاه کرد و بیان اورانجات داد. یکشنبه ۱۶ جمادی الثانیه ۱۲۹۸: خواستم بخوابم که شاه نزدیک چادر من آمد و مرا از خواب بیدار کردند و خودشان



ناصرالدینشاه - عزیرالسلطان - امینحضور

فرمودند پلنگی شکار کرده اند. پلنگ موقعی بدست آمده بود و صید شصت همایون شده بود. ملیچک (میرزا محمدخان امین خاقان) کاری کرده است که لازمت نوشت شاه که خیلی معرور و مغرور از این شکار بودند و بلفظ گهر یار تمجید زیادی از خودشان میفرمودند. ملیچک عجمه آتش آورده بسبب عوام مشت سپندی بدور سر و بدوش همایون آشنا کرده بآتش ریخته خیلی نازک کاری کرده است و خیلی اسباب امتنان شده. خلاصه شاه برای اینکه بجرم خانه و باهل شهر شکار خودشان را نشان بدهند شب را نمایند آشپزخانه را سه ساعت بغروب مانده یار کردند شهر آورده.

۲ شنبه ۱۷ جمادی الثانیه ۱۲۹۸: «شاه بیرون آمد طلوزان حکیم باشی

۱ - شاه در دوشان تپه.

۲ - میرزا محمدخان امین خاقان.

عرض کرد که امروز دو خوشحالی دارم . یکی اینکه شما پلنگ شکار کردید ، دیگر اینکه قشون فرانسه تو اس را فتح کردند . هم تعریف کرده هم ریشخند یعنی شما پلنگ صید کردید مامملکت « . پنجشنبه ۲۰ جمادی الثانیه ۱۲۹۸ :
 و سبح در یخانه رفتم شاه بیرون آمد زیاده عجله داشت از درد دندان و مسمم کشیدن دندان بودند . شنیدم که امین السلطان (آقا ابراهیم) بازوی راست ، ملیجک (امین خاقان) بازوی



از راست چپ : آقا عبداله خواجه - عزرا السلطان - آذانی

چپ - موجبول خان اسرا گرفته بودند و دندان را کشیده بودند . سه شنبه نهم رجب ۱۲۹۸ :
 و مردک پسر سید ابوالقاسم که از خواص حضور است بواسطه برادر زنی ملیجک ، جمعه ۱۹ رجب ۱۲۹۸ : و شاه از اندرون بحمام تشریف آوردند روزنامه در دست داشتند مطالعه میفرمودند بمن دادند مادامیکه سرحمام ناهاار غلیان میل می فرمودند عرض کردم در این بین تنسیلی گذشت که نگارش او لازم است . اشخاصیکه در سرحمام بودند من بودم - محمد علیخان امین السلطنته که در موقعی شرح حال او خواهد آمد - حسینخان محلاتی پیشخدمت و میرزا محمد ملیجک که معروف این کتاب است .

در وقتیکه من مشغول ترجمه کاغذ لردسالیسبوری وزیر خارجه انگلیس بودم که در حین مجلس کنگره برلن با وزیر خارجه فرانسه در باب مسأله

۱ - فلامحسین خان صدیق السلطنته .

۲ - مراو از کنگره برلن کنگره ای است که در سال ۱۸۷۸ میلادی (۱۲۹۵ ه.ق.) از نمایندگان دول آلمان - اطریش - فرانسه - انگلیس - روس - عثمانی و ایالتلسانحت ریاست

در قلم سسارک صدر اعظم معروف و مشهور آلمان در برلن تشکیل یافت .

تونس مبادله نموده بود و تصور میکردم خیلی مسأله عمده قابل اعتنائی خواهد بود چراکه نتیجه این کاغذ حالا بعد از سه سال بروز کرده است که فرانسه قشون به تونس کشیده آنجا را میخواهد متصرف شود. شاه از ملیجک سؤال کرد: پسر امسال بیلاق کجا خواهی رفت؟ مبادا شهر بمانی از گرمای هوا پست ناخوش خواهد شد. ملیجک بعد از آنکه چند مرتبه کردن رفت وپوزخند زد بهمانگه کرد که یعنی خاک برتان می بیند که شاه ایران چه قدر التفات بامن دارد؟ که ملاحظه هوای گرم تهران را فرموده نمی خواهد پسر من در گرما باشد بالاخره گفت: جاندارم بیلاق بروم همین شهر خوب است. شاه فرمود: خیر اهدا پست خواهد مرد باید حکماً بیلاق بمانی گرایه خانه را من خواهم داد. خلاصه دو ساعت صحبت بیلاق ملیجک بود روزنامه و غیره از میان رفت. در این بین پسر ملیجک (عزیز السلطان) را که موسوم به ملیجک ثانی است از اندرون بیرون آوردند در همان صفای که پادشاه نشسته بود در پهلوئی خود نشانند نشان و پنیر بدست خودشان بدهان این بچه زشت کثیف میگذاشتند. العجب این پادشاه مقتدر که انصافاً در تمیزی اول شخص است دست خود را تا مرفق بدهان آن بچه میکرد دوباره با همان دست آلوده به آب دهان، نان و پنیر بدهان طیب و طاهر مبارک خود میگذاشت. سه شنبه غره شعبان ۱۲۹۸: پادشاه دیروز سر تاها را از ملیجک سؤالاتی میفرمود که نوشتنش لازم است.



تلامعی خان ملیجک عزیز السلطان و
آقا عبدالله خواجه

فرمودند: در تجریش بیلاق رفته ای چه جور خانه ای داری؟ در خانه اگر حوض است بگو متوجه پست باشند که بحوض نیفتد و چند چاهمه قراول از عساکر منصوره بگیر که حفظ و حراست خانهات را بکنند. خلاصه هر چیزی از دنیا مبنی بر حکمتی است عشق بسا ملیجک باین شدت چه معنی دارد که پادشاه قادری مدتی وقت عزیز خود را صرف بچه ملیجک کند و ترتیب خانه بیلاق او را فراهم بیاورد؟ از خود ملیجک سؤال کردم که سبب عشق شاه با توجیست؟ جواب داد: محمود چرا ایاز را میخواست؟ نخواستم بگویم: آقا جان به قول بعضی ایاز خوشگل بود و محمود لاطمی بقول دیگر واضح روایات ایاز از سرداران خیلی رشید بود تو با قدرنا و لیبهای زیبا که داری نه این هستی نه آن. شنبه ۱۷ رمضان ۱۲۹۸: ملیجک ثانی را که پسر کوچک ملیجک است و نزد عمه خود امین اقدس است خواجه بیرون آورد. این طفل خیلی طرف عشق شاه است.

۲۱ رمضان ۱۲۹۸: ... صبح برخاسته بدر بخانه رفتم معلوم شد حاجی ابوالحسن معمار احضار شده است که با وحکم شود همه ساله علی الاستمرار دوهزار تومان بجهت خدام

آستانه پادشاه بورت بسازد . آنچه من فهمیدم مقصود کلی این است که برای ملیجک جائی بسازند چون ملثفت هستند شاید سایرین حسد برند و دلفسرده شوند این طور فرمودند . شهادت یکی من که هیچ دلفسرده گی نخواهم داشت زیرا که سلاطین مستقلی در تواریخ ضبط است از قبیل ملیجک زیاد داشته اند پس ملیجک طرف حسد اشخاص عاقل نخواهد شد . ملیجک ثانی (عزیز السلطان) پسر ملیجک را از اندرون آوردند چون این طفل خیلی طرف میل پادشاه است و در اندرون زیاد با او بازی میکنند بعات اطفال که خلوت و جلوت ندانند در بیرون هم طفلک پسر و گردن شاه عیجت شاه ملثفت شدند که ماها از ترس سر زیر انداخته ایم و ساکتیم اما در باطن آنچه باید بگوئیم میگوئیم قدری از خود شیرینی های طفل راضی بودند .

سید ابوالقاسم جدای این طفل را که بواسطه این طفل حالا خیلی طرف میل است



امیر الامراء اسف میرزا السلطان

خواستند که بچه را برده بازی بدهد . امروز به عضد الملک (علیرضاخان) خوانسار رخصت غریبی دادند . عضد الملک با ناها آمده بود نیم ساعتی پهلوی من در کنار سقره نشست که روزنامه میخواندم بعد برخاست ایستاد شاه خواستند سزه ای بکار برند و شوخی به عضد الملک فرمایند فرمودند : وقتی پهلوی ملیجک میایستی معقول جوانی هستی بلند قامت و خوشگل ، چون ملیجک در میان ما اینی که دارد یکی کوتاهی قد است که سراپای او بکنند بیش نیست . عضد الملک راضی از این حرف نشد ملیجک هم رنجید . شاه عادل برای اینکه ملیجک نرنجد فرمودند : اشخاص کوتاه قد زبر و زرنگ میشوند بر خلاف بلندها که تنبل هستند . ۱۸ سفر ۱۲۹۹ : و دیشب در بهانه که بودم تفصیلی

دیدم که مینگارم : پسر ملیجک ^۱ که تازه زبان باز کرده و خیلی طرف میل شاه است متصل در اطاق شاه بازی میکنند بلکه به پدر خود اینقدرها گرم نیست و مهربان نیست که به پادشاه هیجده کروور (۹ میلیون) نفوس ایران هست . شاه از عضد الملک و سایر اعیان عمده خلوت خجالت میکشد ، اما طفل یکسال ونیم دارد ، چه میفهمد که موقع بداند متصل دور شاه راه میرود به

زبان طفولیت شاه شاه گفته نرسنی و قوقو میگوید سبحان الله مالک الملك از محبت شاه باین طفل. غره ربيع الاول ۱۲۹۹: و امروز امین السلطان^۱ بواسطه طبعش قلب بد حال شده بوده است و شاه خیلی متالم چنانچه در سرشام آثار تألم از وجنات شاه پیدا بود اما پسر ملیچک که ورود کرد تمام الم مبدل به نهایت شغف شد. ۵ ربيع الثاني ۱۲۹۹: و در بخانه رفتم شاه دیر بیرون تشریف آوردند پسر ملیچک ناخوش است شاه دماغ ندارد. ۱۳ جمادی الثانيه ۱۲۹۹: و معلوم شد امروز شاه خیلی دور خواهند رفت حکم شد که رفتن و رامین موقوف است روز ۵ شنبه شهر خواهند رفت معلوم شد پسر ملیچک ناخوش است و طبیب او میرزا عبدالوهاب است^۲ بتحریرک ناعلم خلوت (آقارضا) و صاحب جمع^۳ و جمعی دیگر که با آنها آشنا است عرض کرده است این طفل اگر در ورامین برود بد حال خواهد شد عزم سلطنت و تصمیم پادشاهی بواسطه ناخوشی يك طفل بی سرو پا بهم خورد. عصر حکیم تولوزان راجعت معالجه پسر ملیچک اندرون بردند این طفل چون از کلاه فرنگی میترسد در اندرون حاجی سرورخان^۴ کلاه خودش را سر حکیم تولوزان گذاشته بود خیلی مضحک بوده. ۵ شنبه ۱۲



ناصرالله پناه و عزیر السلطان

شعبان ۱۲۹۹: و امروز خواهیم رفت به افجه بحوالی سینک ناهار خوردیم بعد افجه رفتیم عصر شاه وارد شدند شب احضار پدر بخانه شدم در چادر پادشاه یا حضور امین السلطان (آقا ابراهیم) که در واقع وزیر اول است پسر ملیچک را دیدم که اقسام بازیها میکرد معلوم میشود عشق شاه را بنده میکند. ۱۳ سفر ۱۳۰۰: و امروز دوسه مرتبه پسر ملیچک بیرون آمد موزیک زد قرار شد یک دسته موزیکچی مخصوص باسم او بگیرند. ۶ رجب ۱۳۰۰: و ملیچک تب کرده بود شاه باین واسطه کسالت دارند. ۷ رجب ۱۳۰۰: و شاه سلطنت آباد رفتند از ناخوشی ملیچک زیاد متغیر بودند نه ناهار خوردند و نه خوابیدند عصر مراجعت بشهر فرمودند. ۲۴ رجب ۱۳۰۰: و سر ناهار شاه بودم

۱ - مراد آقا ابراهیم است.

۲ - این شخص بعداً ملقب به فخرالاطباء گردید.

۳ - میرزا علی اسرخران امین السلطان دوم.

۴ - یکی از خواجهگان مکتب دارکوب بود که بعد از وفات او در آنجا اقامت داشت.

فرمودند شب حاضر باشم خانه آمدم وقت غروب رفتم امشب تفصیلی گذشت که مینویسم :
 و شاه یکساعت از شب گذشته از اندرون بیرون آمدند به من فرمودند که روزنامه های
 تازه آورده اند بخوان مشغول بودم تفصیل از پولیتیک دول عرض میشد که شنیدنی و خالی
 از اهمیت نبود اول فرمودند که یک جمبعه ساز فرنگی که تازه ایشیاع فرموده اند آوردند کویک
 کردند مدتی خلط مبحث شد من ساکت شدم بعد ملیچک پیدا شد بایک عدد دایره و یک دینک
 و یک دستگناه سنتور و چهار پنج غلام بچه. مدتی ملیچک ثانی با غلام بچهها ساز زدند و شاه
 محفوظ بودند که ملیچک از ساز خوش دارد. حکیم الممالک^۱ هم تعلقات میکرد و ماشاءالله
 میگفت، یکوقت ملتفت شدم که دراطاق همایون چهل پنجاه نفر غلام بچه و فراشخولت چهارده
 پانزده ساله که سابق غلام بچه بوده اند به تماشای بازی ملیچک آمده اند و این مجلس
 حکیم الممالک بود که عقلش از طفل بمراتب کمتر است و اعقل و اعلم من بودم که
 بقدر خری عقل ندارم و بقدر یابوئی علم سبحان الله چه دوره ای شده است
 تعجب و حیرت باید کرد!» - ۲۰ شعبان ۱۳۰۰ : «صبح در رکاب شاه سوار شدم
 خیال شاه پریشان بود آنچه خودشان فرمودند و از قرائن خارج معلوم شد کنه
 گوسفند ملیچک را زده است!» .

۲۴ ذیحجه ۱۳۰۰ : «تزدیک بحرم مطهر امام رضا (ع) دیدم یک نالسه که تنها می آید
 سی چهل فراش چوب بدست جلو افتاده برید برید میگویند معلوم شد ملیچک کوچک است» .
 ۶ ذیحجه ۱۳۰۰ : «منزل ایوانکیف است چند منزل است که هر روز ملیچک را با تشریفات
 کامل با فراش سوار و چند نفر غلام بچه و آبدار و چتر و لاله بحضور می آورند قدری خاطر همایون
 را محفوظ میکنند پولی گرفته میروند» . ۱۲ ذیحجه ۱۳۰۰ : «امروز از اتفاقات تازه
 این بود که معتمدالدوله^۲ و مشیرالدوله^۳ و احتشامالدوله^۴ و من ایستاده بودیم صحبت
 میداشتم در این بین ملیچک کوچک بالله و غلام بچهها آمدند بگذرند معتمدالدوله عصای خود
 را بر زمین تکیه کرده تعظیمی در نهایت ادب کرد . مشیرالدوله پرسید شاهرزاده بکه تعظیم
 فرمودید گفت به پسر شاه مگر نه این پسر شاه نصره الدین میرزا (سالار السلطنه) بود مشیرالدوله
 گفت خیر این پسر ملیچک اول موسوم به ملیچک ثانی است. معتمدالدوله بنا کرد به فحش
 دادن که چرا باید به پسر ملیچک من تعظیم کنم. خلاصه شاهرزاده خیلی ختیف شده . ۱۸
 سفر ۱۳۰۱ : «عسر شاه بمدرسه دارالفنون تشریف برده بودند از قرار گفته^۵ پروسکی زیاد
 خوششان آمده بود از آواز خواندن و ساز زدن خانه شاگردها که برای ملیچک مشق میکنند
 اینکار مخیرالدوله وزیر علوم پسندیده تر شده بود از تمام اعمالش» . ۷ شوال ۱۳۰۱ :

۱- میرزا علی نقی .

۲- مرهاد میرزا .

۳- یحیی خان .

۴- سلطان اویس میرزا .

۵- معارف و احوال و سیرت نواب دارالفنون .

وقت غروب منزل مجدالدوله ۱ رقم مجدالدوله تفصیلی از عشق شاه به ملیجک بیان میکرد. از قرار گفته احواس شاه امروز مختل بوده که این طفل از گسوه شکراب بالا می آمده هر ربع ساعت یکتفر را بپوشش حال او میفرستاده اند. بلی نتیجه سلطنت مستقله چنین است». جمعه ۱۶ شوال ۱۳۰۱: «امروز حکیم العمالک این اشعار را که از منشآت خود او است برای من میخواند:

شاه اگر عاشقی کند سر پیری

عشق ملیجک بس است و آل ملیجک

مرو و سرخس از یباد رفت عجب نیست

عشق ملیجک بس است و خال ملیجک

هرچه جواهر بود خزانه سلطان

حق ملیجک بود و مال ملیجک

هرچه سمند است در طویله شاهی

مال ملیجک بود و باب ملیجک

اگر چه انشاء این اشعار نمک بجرامی است زیرا که در حق او این نعمت است اما چون

حقیقت دارد بآن جهت نقل قول کردم.

۱۳ ذیحجه ۱۳۰۱: «دیشب قرار

شد که هر وقت ملیجک دوم سوار میشود چهار

فراش سوار، دو شاطر و پنج قلام کشیک خانه

همراه او باشند و آقامردک دائمی او هم تنگ

گلوله پر همراه داشته باشد هر که نزدیک

می آید با گلوله بزند».

۲۰ سفر ۱۳۰۲: «چند روز قبل

مجلس سلامتی وجود ملیجک دوم چهل و

هشت نفر از مجوسین انبار دیوانی را خلاص

کردند من جمله هفت نفر از مجوسین

بایی بودند مابقی دزد، همان روز که بیرون

آمدند دوسه نفر دزدی کرده بودند».

۲۲ ربیع الاول ۱۳۰۲: «شب شاه بیرون

شام خوردند ملیجک را از اندرون بیرون

آوردند با تر معوض، شاه باز سرداری آسترخز

مخصوص خودش را بسا و پیچیده اندرون

فرستادند» و نیز می نویسد:

۱ - مهدیقلی خان -

۲ - استبدادی -



پروستی سرلیب اول و معلم دارالفنون

«دوشنبه دوم ربیع الثانی ۱۳۰۲: صبح زودخانه پروسکی رفتم بعضی کتاب و اسباب از فرنگ آورده بود دیدم از آنجا خدمت شاه رسیدم یکساعت تمام با قوام الدوله خلوت کردند معلوم شد پیغام صدراعظم بوده است بعد از نهار روزنامه ترجمان حقیقت که روزنامه رسمی عثمانی است و در او تفصیلی از ایران نوشته بودند با ترجمه اش بنظر شاه رساندم. در این روزنامه نوشته بودند پسر خوانده اعلیحضرت پادشاه ایران که طسرف عشق شاه است موسوم به ملیجک ناخوش شده بود ۶۵ نفر از مقربین ایران که در مجلس بودند برای شفای او از حبس خارج کردند و نفری ده تومان به آنها دادند. شاه روزنامه را ملتفت نشدند ترجمه را تمام خواندند اخمهایم کشیدند ملیجک پدر که آفتابیه لکن به شاه مبداد بعد از من بیرون آمد به تقریبی از او سؤال کردم که شاه عریضه مرا چه کردند گفت در آتش بخاری انداخته. جمعه سیزدهم ربیع الثانی ۱۳۰۲: و امروز شاه سوار شدند خدمت شاه رسیدم ملیجک کوچک را دیدم که از همان جور سرداری ترمه - یقه خزر که مخصوص شاه است پوشیده بود خیلی تعجب کردم بعد از نهار شاه منزل آمدم. و نیز در تاریخ جمعه ۱۸ جمادی اولی ۱۳۰۲ مینویسد: «یکی از سردرهای عمارت سلطنت آباد را به حیت بیرونی ملیجک کوچک قرار دادند. سه شنبه ۲۲ جمادی اولی ۱۳۰۲: شب در ب خانه رفتم تا ساعت ۴ بودم امروز شاه در سردر شمس العماره نهار میل میفرمود ملیجک کوچک هم حضور بود در این بین سواران کرد در میان کوچه عبور میکردند ملیجک به شاه عرض کرد که آنها همشهر بهای من هستند. شاه فرمود تو که بزرگ شدی تمام حکومت کردستان و هر چه کرد ایران است بتو خواهم داد» و نیز مینویسد.

«جمعه سوم جماد الاخری ۱۳۰۲: سلام تحویل در تالار عوزه منعقد شد اما چه سلام طوری بی نظم که هیچوقت این قسم بی نظمی نمیشود سبحان الله که سال بسال کار ما ضایع تر میشود جمعیت متجاوز از ۲۰۰ نفر بودند بقدری بی نظم که مافسوق ندانست اما تفصیل قبل از سلام را مینویسم که شاه در اطاق نازنجستان لباس عی پوشیدند که سلام بروند:

شمشیر جهان شای تمام الماس خاقان را که هر سال در اینموقع کمر می بندند در پشت غلاف صورت فتحعلیشاه را مینا نموده اند حاضر کرده بودند که شاه کمر ببندند ملیجک دوم وارد شد شاه چون شاه چون گویان مثل اینکه نوه دوستی چوپان هزار سال است بند بر پدر شاه و شاهزاده بوده است خود را بدامان شاه انداخت و بنا کرد شمشیر را تماشا کردن. از شاه پرسید این مرد که

ریش بلند دارد کیست؟ شاه فرمود جدمن فتحعلیشاه است که مثل من شاه بود. گفت این هم شاه بود، برپشش ریدم، ریش این را خوب بود بدم قاطر بست. از این حرف مهره از پشت ما کشیدند و بخود لرزیدیم اما شاه فرمود راست میگوئی ملیجک ریش خیلی بلند بود من از او بهترم به این ختم شد ...

خلاصه بعد به تخت مرمری عام جلوس کردند از آنجا سردر رفتند گوشواره مردد که جای ولینهد و سایر اولاد شاه بود به جهت ملیجک فرش کردند. سه شنبه ۲۱ جمادی الثانیه ۱۳۰۲ و از دیشب باران شدیدی میبارد بنا بود اسپ دوانی شود سیح با وجود باران افواج و تمام مردم رفته بودند موقوف شد من که درب خانه رفتم مجدداً برقرار شد باز موقوف شد رفتم در میان باغ با امین السلطان صحبت میداشتم که باز موقوف شد. امین السلطان ۱۵ تومان نذر بست که برقرار خواهد شد من گفتم که دیگر محال است تمام افواج و مردم مراجعت کردند باران هم میبارد گفت با وجود این شاه خواهد رفت. من هم نذر بستم که یکمرتبه هنگامه برپا شد. خواجهها بریدند، غلام بیجه افرا داد کردند، توپ انداختند، کرنا کشیدند، که نهار اسپ دوانی پخته بودند با قابلمه آورده بودند دوباره برگردانیدند و شاه رفت معلوم شد ملیجک سیح زود اسپ دوانی رفته است هر وقت که موقوف میشد او مجدداً آدم میفرستاد که باید اسپ بدوانند تا اینکه شاه را مجبور کرد و رفت سبحان الله این اسپ دوانی يك نوع سلام عام است که شاه با سفراء و تمام قشون و امراء و اعیان و اهل شهر جلوس میکند کارا بنطور شده است. امین السلطان میگفت اطمینان من از این بود که این مشکل آنجا رفته است یقین شاه را خواهد برد خلاصه یکدوره اسپ دوانی شد باران شدید بارید طوری که سیل برخاست روز جمعه قرارداد شده.

شنبه ۲۳ رجب ۱۳۰۲: و امروز شاه قصر قاجار تشریف بردند غیر از صدراعظم (میرزا یوسف) همه وزراء بودند ملیجک را آورده بودند بواسطه بودن وزراء نهاری بسا دادند و عشرت آباد فرستادند بعد از نوازش شاه، چادر خودم رفتم عصر که شاه مراجعت فرمودند فراش به احضار آمد در دب خانه رفتم اول منزل امین السلطان رفتم معلوم شد شاه از ملیجک قهر کرده اند، اندرون تشریف برده اند. باین جهت که عریضه از آغا عبدالله خواجه مخصوص ملیجک که شال خواسته بود آورده بود که شاه دستخط کند شاه قبول فرموده بودند ملیجک هم گفته بود بشاه که پدر کس کش بنویس غیرت سلطنت بجوش آمده فرموده بودند که خواجه ولله ملیجک را چوب بزنند اما فی الفور از تقصیرشان گذشته بود هر دو مقصر را یکساعت بعد شادان و خندان دیدم.

یکشنبه ۲۴ رجب ۱۳۰۲: «سیح در رکاب همایون قصر فیروزه رفتم باز خلق مبارک خوب نبود ظاهراً از طرف خراسان باشد و از مصالحه روس و انگلیس و تمام عمل مسألة افغانستان چندان دلخوش نیستند لکن خبط است چرا که مجادله آنها اسباب زحمت بلکه

تمامی ایران است خلاصه بعد از نهار ساعتی آسوده نشسته گاهی اطاق - گاهی زیر اطاق گاهی کنار باغچه گاهی دم یونجه به سریر دند ریش تراشیده فی الفور سوار شدند. سرفقات آقاداتی که جای گرم کثیفی بود آفتاب گردان زدند در زمین ناهموار خوابیدند عصر دوشان تپه آمدند ملیجک آنجا بود قدری بازی کردند نازش فرمودند ، سه شنبه ۱۱ شعبان ۱۳۰۲ :
 ... من همان جا ماندم (قصر فیروزه) ملیجک کوچک را از شهر احضار کرده بودند که اول صبح چشمشان به او بیفتد ۱ ملیجک پیدا شد شاه را بیدار کرد بعد از رفتن ملیجک ماها رفتیم تفصیل دوشان تپه را عرض کردم .

شنبه ۱۵ شعبان : شاه بیرون تشریف آورده ملیجک همراه بود خواسته بود آلوچه بخورد لله مانع شده بود گریه کرد خلق همایون تنگ شد ما هم به قول عوام ماست هارا کیسه کردیم الحمد لله سرنهار خیال آسوده شد . دوشنبه ۲۴ شعبان ۱۳۰۲ : صبح به اتفاق امین السلطان دوشان تپه آمدیم شاه تشریف آورد ، قبل از وقت ملیجک با شاطر و فراش و سوار و غلام آمده بود اول ورود با ملیجک معاشره فرمودند .

۵ شنبه ۱۱ رمضان ۱۳۰۲ : امروز ملیجک کوچک ۲ لباس نظامی پوشیده بود ، حمایل امیر تومانی (سر لشکری) انداخته بود ، شمشیر بسته چند نشان زده بود ورود کرد خدمت شاه فرمودند ملیجک یا ایلچی ها شبیه شده است به ملیجک فرمودند ترا ایلچی میکنم من عرض کردم پس من هم مترجم او خواهم شد شاه از این حرف بدشان آمد فهمیدند مقصود من تمسخر است . یکشنبه ۱۴ رمضان : صبح صاحب قرآنیه رفتیم شب ملیجک کوچک دلش درد گرفته بود طبیب حاضر نبود شاه متغیر شده بودند حکم شد تمام اطباء را حاضر کنند مواخذه شود و کشیک قرار دهند .

یکشنبه ۲۷ شوال ۱۳۰۲ : « بلافاصله جمعیت زیاد از غلام - فراش - شاطر نمایان شد ملیجک دوم را باین تشریفات آوردند » .

۴ شنبه ۲۸ ذیحجه ۱۳۰۲ : « آقا علی اکبر خواجه که حالا فراش خلوت است آمد شاه فرمود حکماً حاضر شوم رفتم پناه بر خدا از مجلسی که دیده شد عمله طرب در اطاقی نشسته ملیجک دوم صدر مجلس جلوس کرده دوسه دختر که یکی از آنها ۱۴ ساله بنظر میآمد پمپن و پادشاه گرفته ده پانزده غلام بچه پشت و پیشش را داشتند باین حالت جلوس نموده محمد صادق سننورچی که حالا محمد سادق خان و خان رئیس به او میگویند چرا که رئیس نقارخانه است تشریف داشت و آنچه لازمه رذالت بود می نمود . اطاق دیگر بندگان پادشاهی جلوس فرموده میز شام زمینی در جلو ، چالعه مشروبات شیرازی و فرنگی در پمپن ، من هم روزنامه در دست جلوس شده » .

۱ - ناصرالدین شاه به این قبیل خرافات عقیده داشته است .

۲ - در سن ۶ سالگی .

جمعه ۱۷ ذی القعدة ۱۳۰۲ دركله گيله : «در این بین کسوكبۀ مليجك دوم پیدا شد شاه از پاتین با دوربین قریب يك ساعت حرکت مليجك را تماشا میفرمودند» - ۲شنبه چهارم ذی الحجه ۱۳۰۲ : «مخبرالدوله» به جهت قرار موجب موزیکانچی های مليجك احضار شده بود، «دم ذی الحجه ۱۳۰۲ : «بعد درب خانه رفتن از ظهر تا ساعت ۴ امین الدوله و امین السلطان تلگرافخانه با تبریز حرف میزدند لذاستم چه بود آیا اغتشاش واقع شده طرف مغان که من از پیش گفته بودم و انتظار داشتم که روسها بما صدمه بزنند یا هنگامه دیگر است تا بعد چه بروز کند. قبل از شام احضار شدیم که نقالی کنیم، در این بین مليجك دوم ورود کرد بندگان همایون برخاستند او را در آغوش گرفته بوسیدند لیسیدند قریب یکساعت با حکیم الممالک زن قهجه گفتگوی این بود که مليجك را چطور باید ختنه کرد آلت مليجك را بندگان همایون دست میزدند و حکیم پندسوخته که در باطن سدهزار فحش میداد در ظاهر تحقیقات میکرد. قرار شد مليجك را هرگز ختنه نکنند» - ۱۶ ذی الحجه ۱۳۰۲ : «... بعد شاه اندرون رفتند بیرون آمدند مليجك دوم در بفل مبارکشان بود» . یکشنبه هفدهم ذی الحجه ۱۳۰۲ : «مليجك دوم از پشت پرده غفلت بیرون آمد به شاه فح کرد شاه خیلی ترسید» . «دم محرم ۱۳۰۳ : «عصر عم مجدالملک آمد میگفت شاه دیشب مليجك دوم را دوش گرفته یکدوره باغ او را گردانده بود. خدا حفظ کند» . جمعه ۱۴ محرم ۱۳۰۳ : «صبح زود شاه سوار شده دوشان تپه تشریف بردند چهارپنج روزنامه خواندم درس خواندند با مليجك بازی کردند مليجك دوسه لغت فرانسۀ نان ، آب یاد گرفته است چنان شاه مشعوف شدند مثل اینکه هندوستان ضمیمه مملکت ایشان شده» . چهارشنبه ۲۴ سفر ۱۳۰۳ : «ایران الملوك دختر شاه ناخوش است شاه به مليجك دوم قدغن میفرمودند آنجا نروی ناخوش میشوی سبحان الله از این میل» .

اعتماد السلطنه در یادداشت های خود راجع به لیلی خانم مینویسد : «یکشنبه ۲ جمادی الثانیه ۱۲۹۸ و من العجایبات : لیلی خانم که یکی از زنهای شاه و طرف عشق بود بارحملی دارد که بدو خیلی خوشحال بود حالا بسیار کسل است بواسطه مضمون (کذا) سایر نسوان و از قرار تقریر نایب السلطنه که از ایشان شنیدم حکم شده است عنقاً بجهت او را سقط کنند .

۱- علی قلی خان .

۲- میرزا تقی خان .

۳- ایران الملوك همان افتخار السلطنه دختر لیلی خانم زن سوکلی ناصرالدین شاه است که زن پسر دانی خود میرزا ابراهیم خان انتظام الدوله پسر سردار امجدپوشی شد و بعد زن امیرخان خواجه نوری نظام السلطان (نظام الدوله) گردید. میرزا ابوالقاسم عارف قزوینی برای مشارالیها اشعاری ساخته است .

سبحان الله از این کارها این مردم از طب بی اخلاق و از طبیعت بی خبرند که ممکن است شخص چهل سال اولادش نشود و یکصد زن داشته باشد و همه محروم از اولاد باشند بجز آن دیگر که رحم او یک نوع جذابیت دارد نطفه بکند و اولاد عمل بیاید. خیلی عجب است باز سبحان الله^۱. شنبه ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۰۳: و عصر مجدداً در بختانه رفتم بندگان همایون عشق و میلشان به ملیجک دوم نه اینقدر است که به تصور آید خود را مشغول بازی میکنند که او را مشغول نمایند. یکشنبه ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۰۳: و شب در بختانه^۲ رفتم ملیجک دوم با یکدسته خانه شاگرد و خواجه وارد شد آفتابه لکن و اسباب آبخوری او را تماقیش آوردند در این بین ادرارش گرفت گلدان نقره مخصوص همایونی که در آن ادرار میفرمایند آوردند با دست مبارک آلت ملیجک را بیرون آوردند میان گلدان گذاشتند که باشد. پناه بر خدا از این محبت^۳.

یکشنبه ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۰۳: ولیاس سلطنتی پوشیدند جقه زدند شمشیر مرسع حمایل نموده که تشریف فرمای مجلس سلام شوند در این بین ملیجک کوچک شاه چون گویان وارد اطاق شد بی محابا بطرف شاه رفته کلاه جقه دار که هنوز شاه به سر مبارک نگذاشته بودند برداشت و به سر خود گذاشت به من خیلی ناگوار آمد. ۳ شنبه پانزدهم ذی الحجه ۱۳۰۳: و تفصیل غریبی دیدم ملیجک کوچک که محبوب شاه است به وضع غریبی شام میخورد نمیتواند بنشیند مثلا شام او را از اندرون آوردند در مجموعه گذاشته بودند میرفت پهلوی مجموعه پارچه نان بر میداشت قدری چلو و خورش روی او میگذاشت بر میخاست راه میرفت و میخورد باز دوباره قدری کباب جوجه بر میداشت همین طور تا سیر شده. یکشنبه چهارم محرم ۱۳۰۴: «ملیجک کوچک تب کرده خلق شاه پریشان شده و بهمین جهت امشب هم تمزیه نخواهد بود»^۴. دوشنبه ۱۷ ربیع الاول ۱۳۰۴: و امروز که عید مولود حضوت رسول (ص) بود در بختانه رفتم ملیجک اول^۵ را دیدم کاغذ آبی در دست دارد بهمه کس حتی به قراولهای مازندرانی^۶ هم نشان میدهد پرسیدم چه است بمن هم نشان داد معلوم شد شاه به خط مبارک خودشان دستخط فرمودند و به مهر جیب مزین فرموده بودند که غلامعلی خان یعنی ملیجک دوم به لقب عزیز السلطان مقتدر است بعد از این او را به این لقب به خوانند خلاصه به امین السلطان فاستحه خوانند ملیجک را مرادف او

۱- گویا همین ایران الملوك افتخار السلطنه بوده که بعد شاه از سقط کردن او منصرف گردیده و متولد ۱۲۹۸ ه. ق. میباشد.

۲- مراد از در بختانه دربار است.

۳- مقصود تمزیه در تکیه دولت است.

۴- میرزا محمدخان امین خاقان.

۵- مراد که...

جمعه ۱۰ جمادی الاولی ۱۳۰۴ : «امروز غلام بیجهای عزیزالسلطان با ساچمه چشم نعل بندی را کور کرده اند. ناصرالدین شاه دستگاہ سلطنتی که برای خود داشت همان را قدردی کوچکتر برای عزیزالسلطان درست کرده بود مثلاً شاه چندین غلام بیجه داشت عزیزالسلطان هم دارای چندین غلام بیجه بود .

از غلام بیجهای عزیزالسلطان که تعداد آنان متجاوز از ۶۷ نفر بوده کلاسی بنام طیفه موزیک متعلق به آقای غلامعلی خان یا موزیک آقای عزیزالسلطان در دارالفنون دائر بوده است .
غره جمادی الثانیه ۱۳۰۴ : « از تفصیلات تازه اینکه ترازه به ملیجک دوم نشان حمایل سرتیپی اول و منسب سرتیپی اول داده شد در فرمان خطاب متمدن السلطانی باو دادند در صورتیکه این طفل هشت سال زیادتر ندارد شاهنشاه به منصب و امتیازات تقوی فرمودند انشاء الله سلامت باشند صلاح مملکت خویش خسروان دانند
مارا بچون و چرا چه کار است .

یکشنبه ۳ جمادی الثانیه ۱۳۰۴ سفر گیلان : « در این بین حرم که از عقب می آمدند رسیدند دسته انیس الدوله رسیدند و گذشتند بدون اینکه اعتنائی بشود دسته دوم که امین (امینه) اقدس و ملیجک و عزیزالسلطان بود رسیدند اولاً شاه مبالغی شیرینی و میوه برای آنها فرستاد بعد خود شاه پیاده تادم کالسکه رفت عزیزالسلطان را در آغوش گرفتند از کالسکه بیرون آورد بوسید بویلد دوباره بردند به کالسکه رساندند خودشان مراجعت فرمودند در کالسکه سلطنتی جلوس فرموده بطرف کرج راننده .

۵ شنبه ۴ جمادی الثانیه ۱۳۰۴ : « خدمت شاه رسیدم بندگان همایون بواسطه کسالت ملیجک دوم کسل هستند .

۵ شنبه ۱۱ جمادی الثانیه ۱۳۰۴ : « ملیجک دوم ناخوش است خلیق همایون متغیر است تولوزان بشاه عرض کرد تب دارد و درد مفاصله . جمعه ۱۲ جمادی الثانیه : « بعد درب خسانه خدمت شاه رسیدم بواسطه کسالت ملیجک چندان سردماغ نبود .
اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خویش راجع به عزیزالسلطان بگفتار خود ادامه داده چنین گوید :

« جمعه ۱۶ شعبان ۱۳۰۴ ق . بهجت آباد مرحوم سدر اعظم (میرزا یوسف آشتیانی مستوفی الممالک) شیط شد و به ملیجک داده شده .

۵ شنبه ۹ رمضان ۱۳۰۴ : « شنیدم عزیزالسلطان پاشاه سوار شده بودند عصر زودتر مراجعت کرده بودند معلوم است در جلو فراش سوار، در عقب غلام و شاطر پیاده در جلو کالسکه، یکدسته سرباز که دم شمس الماراه است تصور کرده بودند شاه است همه حاضر شده موزیکچی سلام سلطنتی زدم سرباز پیشونگی زدم و خایانند (کذا) سده که نزدیک

شدند معلوم شد عزیز السلطان و مردك دائی ایشان و حاجی لله و آقاعبدالله خواجه بوده‌اند این جمعیت که در میدان بودند باس بازارها و موزیکانچی‌ها یکدفعه بنای قهقهه و خنده را گذاشته بودند و خفیف شده بودند .

۴ شنبه ۱۴ شوال ۱۳۰۴ : «سفر فرنگه گرم است شنیدم اینسالدوله عرض کرده بود که عزیز السلطان را همراه نبرید باعث اقتضاح است اعتنائی نشده بود تا بعد چه بروز کند» .
 ۴ شنبه دوم ذی الحجه ۱۳۰۴ : «ملیجک را شاه بوئید و بوسید فرمودند ملیجک باید سردار ایران شود خدا عاقبت امور ایران را حفظ کند» .

۳ شنبه ۹ محرم ۱۳۰۵ : «امروز شنیدم شاه در بین اظهار التفات به عزیز السلطان میفرمایند عزیز جان ! وقتیکه تو انشاءالله شاه شدی، قتل نکنی ، چشم بیرون نیاوری، با مردم خوب رفتار کنی، سبحان الله! گمان نمیکنم بتد گمان همایون که آرزوی سلطنت این طفلک چوپان زاده را نمایند» .

۱۷ محرم ۱۳۰۵ : «در بخانه رفته هیچکس نبود شاه با ملیجک کوچک یعنی عزیز السلطان بازی میفرمودند» . ۲ شنبه ۶ صفر ۱۳۰۵ : «بعد که سفراء از حضور بیرون آمدند عزیز السلطان در تالار گلستان روی تخت مرصع نشسته بود یکی از حرامزاده ها به سفراء رساندند آنها هم نزدیک تخت رفته دست عزیز السلطان را گرفتند صورت او را بوسیدند عزیز السلطان هم از تخت پائین آمد دو ان دو ان حضور شاه آمد که شاه چون ابلچی‌ها آمدند مرا دیدن کردند شاه هم خیلی خوشحال شد و تمجید کرد» .

ملیجک اول (میرزا محمد خان) را امروز حمایل مبرز دادند و ملیجک دوم (عزیز السلطان) کودک سه ساله (امیر تومان (سر لشکر) شده . یکشنبه ۲۹ سفر ۱۳۰۵ : «دیشب سرشام (شاه) ملیجک سوم که برادر عزیز السلطان و موسوم به غلامحسین خان است دو سال دارد زیارت کرد» .

۳ شنبه ۵ ربیع الثانی ۱۳۰۵ : «شنیدم از مسجدالدوله که عزیز السلطان پناه عرض کرده است چرا نوکرهای شما به پسرهای شما تعظیم میکنند و از برای من کسی تواضع نمیکنند شاه فرمودند هر کس بتو تکریم نمیکنند باشمشیرت شکمش را پاره کن» .

یکشنبه ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۰۵ : «شنیدم در این چند شب که عزیز السلطان ناخوش بود^۲ شاه شبی دوسه مرتبه لحاف دوش می گرفتند و نصف شب به عیادت ملیجک

۱ - مراد تخت طاووس است

۲ - حمایل مبرز درجه‌ای بوده است از امیرتومانی (سر لشکری) بالاتر و از امیرنویالی

(سوهیدی پائین تر) .

۳ - سرخک در آورده و تب کرده بود .

میرفتند خدا عاقبت شاه را باین عشق حفظ کند.

۳ شنبه ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۰۵ : «امروز جرچیل^۱ میگفت خیر سلامتی عزیز السلطان را که به ایلیچی روس دالووردکی دادند ساعت طلا بابتد طلای خود را بمزدگانی داده .

۵ شنبه ۵ جمادی الاولی ۱۳۰۵ : «درخانه رفتم شاه را از دور که دیدم خلق مبارک را تلخ یافتم معلوم شد بازاین طفلك یعنی عزیز السلطان دیشب تب کرده و تنگی خلق مبارک به این جهت است دکتر کسون طبیب انگلیسی^۲ بواسطه تولوزان شرفیاب شد بعد تسولوزان و حکیم المالك اندرون رفتند عزیز را دیدند ناهاری شاه در کمال تغییر میل فرمودند، ده مرتبه اندرون رفتند بیرون آمدند.»

۹ شنبه ۹ جمادی الاولی ۱۳۰۵ : «در بخانه رفتم عزیز السلطان گلویش درد میکند خلق مبارک معلوم است چه است اطباء فرنگی و ایرانی مشغول معالجه هستند.» شنبه ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۰۵ : «عزیز السلطان خوب شده باشمشیر و حمایل و بك فوج لله و خواجه و غلام بچه در باغ گردش میکرد شنیدم دندان عزیز السلطان که افتاده بود شاه طلا گرفته به موزه گذاشته است . در عید نوروز سال ۱۳۰۵ ق . عزیز السلطان بانسان حمایل امیر تومانی (سر لشکری) و شمشیر مرصع تا آخر در حضور بود خیلی مردم بد میگفتند به برادر عزیز السلطان موسوم به غلامحسین خان (ملیچک سوم) که طفل سه ساله ای است باقبای مقتول دوزی و حمایل میر پنجی (سرتیپی) میان دست و پا می غلطیده .

۲۹ شوال ۱۳۰۵ : «سوارهای چگنی قزوین که از پانصد زیاد ترند از نصرالله خان نصرالمك گرفته به عزیز السلطان ده ساله دادند و این فرمان را برایش صادر کردند : (امیر الامر اعظام قدوی دولت جاوید ارتسام غلامعلی خان عزیز السلطان که از زمان طفولیت تا این اوان رشد و کهنوت !! که همیشه خاطرها را از خدمات پسندیده و کفایت مقیده خرسند داشته و همیشه حواش مصروف به تعلیم قوانین نظامی و آداب قشونکشی ! است لهذا از هنده السنه سیچقان ایل سواره چگنی قزوین را باو مرحمت فرمودیم و غیره و غیره) خلاصه کسی از این منشی پدر سوخته مؤاخذه نکرد که این عبارات جز تمسخر ذات پاك مقدس همایون چه مقصودی داشتی که این طفل ده ساله را در آداب قشون کشی و علم نظامی نوشتی که فرق بول و غایط خود را نمیدهد خلاصه از این تمسخر بسیار

۱ - مراد سهدنی جان الکساندر جرچیل است .

۲ - دکتر جان هورنسی کسون Dr. John Hornsey Casson از سال ۱۳۰۵ تا

۱۳۰۸ ق. (۱۸۸۷ تا ۱۸۹۱ میلادی) طبیب سفارت انگلیس در تهران بوده است .

بدم آمد اما چه چاره»^۱.

۳ ذی‌قعدة ۱۳۰۵ : دیشب عزیز-
السلطان تب کرده و گنه گنه نمی خورد شاه
ملتیجی به امین السلطان شدند بیچاره
امین السلطان پنج نخود گنه گنه خورد
شاید آن طفل بخورد نشد خاطر
همایون شدت پیریشان بود و به من
فرمودند چه باید کرد عرض کردم
باروغن زیتون حل کنند به بدنش
بمالند ظاهر آچنین کردند یکساعت
از شب رفته احضار به سرا برده
همایون سی شدم شاه خیلی خوشحال
بودند این خوشی را یکی بواسطه قطع
تب عزیز السلطان و دیگر تلگرافی که
از استرآباد رسیده بود.

۱۵ محرم ۱۳۰۶ : «شاه بیرون شام
میل فرمودند (در سلطنت آباد) در وسط شام
که مشغول خواندن کتاب بودم عزیز السلطان
گریه کنان آمد معلوم شد گلچهره کتیز که



صراالله خان نصرالملک

ازندمای اوست از شهر نیامده چنان خاق مبارک از گریه او متألم شد که حواس شام
خوردن نماند».

۶ سفر ۱۳۰۹ ق : «عزیز السلطان در سلام امروز زید دست نائب السلطنه و بالا
دست تمام امراء عسکریه ایستاده بود».

۲۵ سفر ۱۳۰۶ ق : «امروز دوروز است خاطر همایون بجهت اینکه عزیز السلطان پاریس
روشن کرده سورت خود را سوزانده تسلخ است» ۲۶ ربیع اول ۱۳۰۶ : دیشب
عزیز السلطان در اندرون همایون حرم را مهمان نیز کرده بود (سر میز غذا خوردند). نوکر
چرچیل نائب سفارت انگلیس رفته بود اندرون سفره شام را چیده بود و آشپز ایلچی انگلیس شام پخته
بود عصر هم شاه جمعی از عمله خلوت را برده بودند تماشای نیز، امین السلطان و نائب السلطنه هم رفته
بودند، ولی بعد هم شنیدم تشریف برده بودند تماشا، خداوند این ملیحک بازی را رفع کند که

۱ - ایلات و سواره قزوین تا این تاریخ ابواب جمعی نصرالملک برادر حاج میرزا حسین -
خان سیهالار بود.

تنگه بزرگی شده است. ۱. «تاریخ دولت ایران» ج ۱، ص ۱۰۰، «تاریخ ایران» ج ۱، ص ۱۰۰.

۲۹ ربیع الاول ۱۳۰۶ ق: بحضور همایون احضار شدم سر نهاد آقا عبداللہ خواجہ عزیزالسلطان آمد پشاه عرض کرد عزیزالسلطان شما را میخواهد معلوم شد بره عزیزالسلطان را امین اقدس کشته عزیز ذلیل شده گریه میکرد شاه را بجهت دادخواهی احضار نموده بقیه ناهار به کالت گذشت. ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۰۶: خدمت شاه رسیدم شاه را متغیر دیدم معلوم شد عزیزالسلطان تب مختصری کرده. ۳ رمضان ۱۳۰۶: «امروز عزیزالسلطان تنها در کالسکه نشسته بود و قریب دوست سوار هم همراه، قبل از ورود شاه به شهر (تهریز) ورود کرد مستقبلین که برای ورود شاه جلو رفته بودند از قشون وغیره که منتظر ورود شاه بودند در خیابانها نشسته بودند. فراشهای سوار جلو عزیزالسلطان باچماق و شش پر مردم را بلند میکردند و مردم را مجبوراً به تعظیم و امیداشتند. نصره الدوله (عبدالحمین میرزا فرمانفرما) که رئیس قشون آذربایجان است گفتند حکم داده بود به افواج برای عزیزالسلطان پیش فنک زدند و بیرق خوابانده بودند تمام اهل تهریز از این فقره متألم بودند و بدگویی میکردند خداوند وجود شاه را از شر امین اقدس و آقا عبدالله خواجہ حفظ نماید و بسبب اقتضای دولت و ملت را فنا کند. ۲.

۱۱ رمضان ۱۳۰۶: «دیشب جو جوق ده ده عزیزالسلطان را که لباس مردانه پوشانده از اسر عبور داده بودند که شاید بشود همراه عزیزالسلطان بیاید چون خیلی قباح داشت امروز صبح او را مجدداً پس فرستادند.»

۱۲ رمضان: «منزل اسپروان و چهارده فرسخ است، کالسکه اول مخصوص بشخص همایون است، کالسکه دوم عزیزالسلطان و اتباع مخصوصش، کالسکه سوم امینالسلطان و میرزا محمودخان وزیر مختار (علاءالملک) و عزیزخان.»

۱۹ رمضان ۱۳۰۶ ق: «بواسطه دل تنگی عزیزالسلطان ازدوری کنیز کان

۱ - در این تاریخ پهلوی وزیر مختار انگلستان در تهران سر هنری درومندولف Sir Henry Drummond Wolff دیپلمات معروف بوده و مأموریت وی در ایران مدت چهار سال و اندی از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۸ ه. ق. (۱۸۸۷ تا ۱۸۹۱ میلادی) به طول انجامید. نامبرده در سال ۱۸۳۰ متولد و در سن ۱۹۰۸ میلادی درگذشت و اسلاً از یهودیهای انگلستان بود. و مراد از این چرچیل سیدنی جان الکساندر چرچیل Sydney John Alexander Churchill نایب سفارت انگلیس است که چندین سال در ایران مأموریت داشته و فارسی را خوب میدانسته است. نامبرده در ابتداء خدمتش مدت ۶ سال از ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۶ منشی اداره تلگرافخانه انگلیس در تهران بود بعد نایب دویم سفارت انگلیس شد و از سال ۱۸۸۶ تا ۱۸۹۴ در سمت مزبور برقرار بود و در سال ۱۹۲۱ در سن ۵۹ سالگی درگذشت.

۲ - این قضیه هنگامی است که ناصرالدینشاه برای بار سوم باروایا میزود.

خود خاطر همایون بر این علاقه گرفت که مسافرت به وین و اقامت در ورشو بکلی موقوف باشد که زودتر این سفر با اتمام برسد - ۲۳ رمضان ۱۳۰۶ : و امروز عزیز السلطان پبله کرده بود که تفنگ اندازی کند چون شهرهای فرنگ تنگ انداختن قدغن است و افتتاح فضل شکار هم نشده که در بیرون کسی تفنگ بیاندازد تنگ اندازی عزیز السلطان غیر مقدور بود او بنای گرمیه را در حضور شاه گذاشت و شاه را هم باین جهت متغیر کرده بود تا امیرالپویوف مهماندار مجبوراً بعرض امپراطور رسانده بود و قرار شد که در بیرون شهر روی رودخانه نوا Nava عزیز السلطان تفنگ اندازی کند .

۲۶ رمضان ۱۳۰۶ : دحوالی مغرب وارد شهر ورشو شدیم جنرال کورکرا حاکم ما را استقبال کرد امروز عزیز السلطان آفتابی شد بالباس رسمی دوش بدوش شاه و حاکم ورشو راه میرفت و مردم تمسخر میکردند می خندیدند - ۹ شوال ۱۳۰۶ : همینکه حرکت راه آهن شد بیدار شدم لباس رسمی پوشیدم حاضر ورود برلن شدم امپراطور آلمان (گیوم دوم) که تا راه آهن شاه را استقبال کرده بود در نهایت مهربانی شاه را پذیرفت عزیز السلطان لباس رسمی پوشیده شاه جلو او با امپراطور دوش بدوش راه میرفت گاهی هم از امپراطور جلو میرفت پشت سر امپراطور امین السلطان بعد از او من و مجدالدوله میرفتیم . غره ذیقده ۱۳۰۶ . به لندن آمدیم شاه با ولیعهد انگلیس (ادوارد هفتم) و تشریفات زیاد عصر وارد شدند ولیعهد مخصوصاً از شاه خواسته بودند که عزیز السلطان را با معرفتی کنده - ۳ ذیقده : «کحال مخصوص خودشان را ولیعهد فرستاده بود چشم عزیز السلطان را معالجه کند شاه راضی نشدند - ۶ ذیقده : «شندیم عزیز السلطان را شاه فرستادند خان ولیعهد به ملکه انگلیس معرفی کرده بودند عزیز السلطان هم دست ملکه را بوسیده بود .

۱۲ ذیقده: «امروز بیرون گام میرویم ساعت ظهر مانده آنجا رسیدیم عزیز السلطان هم در سربیز حاضر بود شاه بحاکم فرمود عزیز السلطان را برای این آوردم که تربیت شود . از قراریکه شندیم این چند روز بشاه چندان خوش نگذشته بود و پرسو ولیعهد انگلیس (ژرژ پنجم) در خانه سدر اعظم ۱ جمعی از جوانان را جمع کرده بود با طاق عزیز السلطان ورود داده بود آقامبدالله - عزیزخان و حسینخان غلام بچه و چرکس تازه را با آنها نشان داده بود که این ها ذنهای شاه هستند مخصوصاً دست بسینه آنها زده بود . در این سفر عجیب

۱ - لرد سالسبوری Robert Cecil Salisbury رهبر حزب محافظه کار و نخست وزیر معروف انگلستان از سال ۱۸۸۶ تا ۱۹۰۲ میلادی .

۲ - بگمان اینکه اینها زن هستند و پستان دارند .

رسوا شدیم .

۱۴ ذی‌قعدة ۱۳۰۶ : «شنیدم عزیزالسلطان درخانه روچیلد ۲ که رفته بودند بعضی اسباب دزدیده بود صاحب خانه ملتفت شده بود باقتضاح پس گسرفته بودند». ۱۵ ذیحجه : «درباه Bade یکی از شهرهای آلمان : از کارهای عزیزالسلطان این است که درمبال را قفل کرده کلید را خود نگه داشته است تمام ملتزمین و عمله عمارت مبال ندارند این هم لوازم این سفر است». ۱۷ ذیحجه : «درمبال بستن یکی از مسائل دولتی شد ملیچک درمبال را قفل میکند این عمارت همین يك مبال را دارد از صدراعظم گرفته تا ادنی نوکر باید این‌جا بروند اهالی خود عمارت هم قحش به ماها میگویند ما میشنوم قدرت تکلم نداریم این است مسأله مبرزیا Bade از مسأله مشرق زمین ۲ اهمیتش بیشتر شده» .

۱۳ محرم ۱۳۰۷ ق: «دوساعت بفروب مانده وارد لیجان ۴ شدیم شب سرشام خدمت شاه بودم عزیزالسلطان باخودشان شام میخورد بی مقدمه عزیزالسلطان از شاه پرسید شما سرتیب اول زیادتر از سرباز دارید اگر جنگی واقع شود بخواهید قشونی به استرآباد بفرستید یکی میگوید پایم درد میکند یکی میگوید زخم ناخوش است شما چه خواهید کرد. تعجب از هوش این پسر کردم که این طفل چطور معایب کار را فهمیده، آفرین!» .

۲۶ محرم : «د از تبریز به باسنج میرویم صبح بازحمت زیاد از شهر بیرون آمدیم در خلعت پوشان آفتاب گردان سرخسی دیدم بشصود اینکه خیمه سلطنتی است به آن طرف رفتم معلوم شد خرگاه عزیزالسلطان است مایوس شده راندم». «د سفرها هرچساکه برای شاه آفتاب گردان یا چادری برپا میگردند برای ملیچک دوم هم نظیر آن اما قدری کوچکتر میزدند» .

۱ - آقا عبدالله خواجه سفید عزیزالسلطان بوده که او نیز مانند عزیزخان خواجه خوش سورتی بوده است .

چرکس دختری بوده ۱۲ ماله که ناصرالدین شاه در این سفر (سفر سوم ۱۳۰۶ ق.) از مسکو به معین‌الملک (حاج شیخ محسنخان مشیرالدوله) سفیر کبیر در اسلامبول تلگراف کرد که دوزن چرکسی خریداری کرده برای اودر اروپا بفرستد که همراه باشد اوهم يك زن چرکسی خریداری کرده فرستاد .

حسینخان نیز خوشگل و از غلام‌بچه‌های عزیزالسلطان بوده و چون موپور و چشم‌زاع بوده از این جهت معروف بوده است به حسینخان فرنکی .

۲ - Rothschild بانکدار معروف یهودی .

۳ - Question d'orient .

۴ - جایی است باصفا مابین ایروان و تفلیس .

سلخ ربیع الاول ۱۳۰۷ ق: «شنیدم دیشب شاه اخترالدوله اسپیه خودشان را که هفت سال تمام داردی مقدمه به عزیزالسلطان نامزد فرمودند حکم شد تهیه شیرینی خوران به بینند هر روز سبح عزیزالسلطان با موزیکانچی ها و فراشهای کوچک که دارد میرود درب اطباق اخترالدوله. اخترالدوله را به کالسکه نشاندند میبرد مکتب خانه عصر بهمین تفصیل مراجعت میدهند. ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۰۷: «شاه ناهار را منزل صرف فرمودند وقت ناهار حضور بودم بعد عصر بدون خبر محض اینکه عزیزالسلطان شهر رفته بود به تعاقب او شهر تشریف بردند» ۵ جمادی الاولی ۱۳۰۷: «امروز بعد از ظهر شیرینی خوران عزیزالسلطان شد تمام رجال دولت حتی پسر ظل السلطان جلال الدوله هم جلو خوانچه افتاده بود، چهارصد خوانچه قند و کاله نبات، چهارطاقه شال، هفت پارچه جواهر بجهت این شیرینی خوران برده شد».

۱۵ جمادی الاولی: «سبح دارالترجمه بعد خدمت شاه که رفتن هنگامه ای دیدم گوسفندهای قربانی و کیسه های پول تصدق بود که اندرون میبردند معلوم شد عزیزالسلطان تب کرده انشاءالله خدا شفایش بدهد که خاطر مبارك شاه ملول نشود».

سلخ جمادی الاولی ۱۳۰۷ ق: «امروز عزیزالسلطان را جور غربی اندرون دیدم حرکت میکند ده دوازده نفر فراشهای کوچک قرمزپوش در جلو و یکی از آنها بادبزن های بلند چینی در دست یکی از اطفال، بلافاصله بعد از فراشها، عزیزالسلطان فرق جواهر و ترمه، پشت سر عزیزالسلطان چهار پنج نفر خواجه و غلام بچه به این سبک و متوال در میان حیاط گردش میکنند، باید از وضع روزگار عبرت برده».

اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود در تاریخ ۲ جمادی الثانیه ۱۳۰۷ ق. راجع باخترالدوله این چنین شرح میدهد: «صبح با اتفاق دکتر فوریه اندرون (شاه) عیادت مریم رضی هارفتیم عصر مجدداً باطاق امین اقدس از آنجا منزل اخترالدوله رفتیم. ماشاه الله ایمن دختر بقدری خوشگل است که اگر خدای نکرده بعیرد سن خیلی غصه خواهم خورد همین است که به عزیزالسلطان دادند. حیفاً از این کبوتر بیسه حرم که خدای نکرده باین مرض تلف شود، بعد از بیرون آمدن از حرمخانه منتظر آمدن شاه شدم. دو ققره عرض که یکی ما یوس از معالجه چشم امین اقدس است و دیگر ممانعت عزیزالسلطان به نزدیک شدن اخترالدوله که مبادا درد گلو بگیرد نمودیم ققره دوم را محض ادای تکلیف عرض کردیم».

۱ - اخترالدوله خوشگل بوده و میرزا ابوالقاسم عسارف قزوینی راجع باو اشعاری

دارد.

۲ - اعتماد السلطنه در این مواقع مترجم دکتر فوریه طبیب مخصوص شاه بوده.

جمادی الثانیه ۱۳۰۷ : شب دربخانه خدمت شاه رسیدم عزیز السلطان يك گراز شکار کرده بود دو ساعت تعریف او بود . ۲۷ شعبان ۱۳۰۷ ق : همین روزها عزیز السلطان اسباب مداخل پیدا کرده است خودش تماشاخانه اختراع نموده و بلبط تماشاخانه برای مردم میفرستد و هرستدلی پنج تومان مطالبه میکند. افسوس که من (اعتماد السلطنه) زحمت کشیدم کتاب مادام دوباری Dubarry را برای شاه ترجمه نمودم که متنبه شوند بدانند انقراض سلطنت بچه خواهد بود بخلاف نتیجه بخشید معایب کارهای لوی پانزدهم^۲ قبول شد مجسمه عزیز السلطان ساخته شد املاک دولت به قیمت ارزان^۳ فروخته شد و آنچه مقصود بود عمل نیامد .

۵ رمضان ۱۳۰۷ ق : « شنیدم پریروز عزیز السلطان پارک امین الدوله رفته بود چون ازطرف امین الدوله اثبات وجودی نشده بود پیشکشی داده نشده بود او هم لج کرده به اطفالی که همراهش بودند حکم کرده بود درختها را شکسته بودند، گلهای را بهم زده بودند پاتنگ مرغاییها را زده بودند وزیر مینویسد :

دوشنبه ۱۵ رمضان ۱۳۰۷ : « شنیدم ملا فیض الله ترك هم که در مسجد سقا باشی نماز میخواند و موعظه میکند گفته بود این ملیجک بازی چه است اسلام را ضایع کردند زن مسلمان را بفرنگ چرا میفرستند امینه اقدس را بفرنگ چرا فرستادند کور شد جهنم شوکت اسلام را چرا میشکنند - ۱۹ رمضان ۱۳۰۷ ق : « نزدیک بفروب حضور شاه شرفیاب شدم خاطر مبارک را متالم دیدم معلوم شد از قرار گفته آقا مردك^۴ دالی عزیز السلطان که سمت للگی هم دارد عزیز السلطان يك سینی باقلای خام خورده دلش درد گرفته خاطر مبارک باین جهت پریشان است - ۲۳ ذیحجه ۱۳۰۷ ق : « امروز پلور آمدم این جاها مار زیاد است فراشی داهم مار زده بود عزیز السلطان را چند روز است بواسطه اینکه مبادا مار بگزود دوش میگیرند حرکت میدهند خیلی مضحک است . »

۲۳ ذیحجه ۱۳۰۷ ق : « شنیدم قضای ازشاه گذشته بود وقتیکه مشغول شکاری بودند در یک جائی کمین کرده بودند چند قوچی از جلو گذشته بود خودشان چند تفنگ خالی کرده بودند زده بودند عزیز السلطان از پشت سر بطرف شکارها گلوله انداخته بود از قرار گفته

۱- کنسرتان یکو دوباری Comtesse Jeanne Bécu du Barry یکی از مشوقه های لوی پانزدهم پادشاه فرانسه بوده که در سال ۱۷۹۳ میلادی در انقلاب فرانسه بوسیله ماشینی گردن زنی (گیوتین) اعدام شد .

۲- به بیشتر سلاطین مشرق زمین خیلی شباقت داشته .

۳- به اعیان و اشراف .

۴- پسر سید ابوالقاسم بزاز .

میرشکار باروت تفنگک زلف شاه را سوزانده بود گلوله بفاصله يك بند انگشت از بالای سر شاه گذشته بود خداوند تبارک و تعالی وجود مبارك را حفظ فرمودند اگر وقتی این خرنجسونه آقا عبدالله (خواجه) را گلوله زده بود يك دوسیلی باورده میشد دیگر آنجا بی پروائی را نمیکرد. خداوند بحق ائمه طاهرين پادشاه را از شر آتیه این طفل بی تربیت محافظت کند.

۲۶ محرم ۱۳۰۸ : و امروز شنیدم هر کس پسر خوشگلی دارد آقا مردک دائمی عزیز السلطان میل میکند بزور بآید او را بدستگاه عزیز السلطان بیاورند چنانچه میرزا شفیق نسام که همه



آقا مردک محرم ۱۲۹۹

کاره وزیر دفتر است پسر خوشگلی میرزا آقا نام دارد که در مدرسه نظامی درس میخواند بحکم عزیز السلطان او را آوردند که رفع میل آقا مردک و غیره بشود خداوند رحیم کند که آقا مردک میل به زنه‌های مردم نکند.

۱۶ ربیع الاول ۱۳۰۸ ق: و چند روز است عزیز السلطان تعزیه میخوانند هم روز و هم شب در حقیقت عزاداری اولاد پیغمبر هم بواسطه این پسر بجه بازی شده است.

۱۳ ربیع الثانی ۱۳۰۸ ق: و تازه تر اینکه روزها عزیز السلطان درشکه خود را بخرمی بندد و آیدار و قهوه چی و آفتابگردان هم بخر میارند در کویچه‌ها گردش میکنند.

۲۷ رجب ۱۳۰۸ ق: و امروز در رکاب همایون سوار شدیم خلق مبارك بجهت اینکه عزیز السلطان اصراری دارد شهر بیرون تلخ است - ۲۵ ربیع الاول

۱۳۰۹ ق: و عزیز السلطان هم عبادت همه ساله شب و روز اندرون مشغول تعزیه خوانی است. یکشنبه ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۰۹: و امروز امینه اقدس از مشهد مراجعت نموده وارد میشود.

عزیز السلطان تا ایوانکیف امین السلطان تا خواتون آباد بعضی از رجال دولت که باین قبیل تملقات و عدم قابلیت و دادن رشوه و نمودن عشوّه حالا بدرجات عالی رسیده‌اند و خانه دولت را خراب کردند تا حضرت عبدالعظیم رفتند قزاق و سوار کشیک‌خانه و مهدیه قریب چهار هزار نفر به استقبال رفته بودند از دم درب (در) اندرون تا دم اطاق امین اقدس را عزیز السلطان بسبک فرنگ

که برای تشریفات سلاطین در توقفگاههای راه آهن ماهوت گلسی فرش میکنند شله فرش کرده بود با موزیکانچی و دسته گوه سر خماری این بیچاره زوار کور را وارد خانه کردند.»

۲۶ ربیع الثانی ۱۳۰۹ ق: «از اتفاقات تازه اینکه امروز عزیزالسلطان بك نذر سرباز را که قراول خانه او بود با تفنگ کشته است و خدمت شاه طوری مشتبّه میگردند که سرباز حصیه گرفته بود و ناخوش شده دیوانه بود با تفنگ خودش شکم خودش را گلوله زده است اما سربازان به دادخواهی خانه نائب السلطنه رفته بودند. خداوند انشاء الله همه مردم را بخصوص ذات مقدس پادشاه ما را از شر این الخناس محافظت کند» - ۱۱ جمادی الثانیة ۱۳۰۹ ق: «صبح به فاتحه خوانی نصر الملك رفتم شنیدم که لقب و متمش را با افواج قزوین و موجب تمام را به پسرش^۱ دادند. عزیزالسلطان به تحریک پدرش این افواج را خواسته بود شاه ندادند اگر این هنگامه شورش نمیشد^۲ یقین میدادند» - ۷ شعبان ۱۳۰۹ ق: «محمدالدوله (مهدتلیخان) به شاه عرض میکرد که در دو باغ با عزیزالسلطان گردش کردم حرفها زد و ازدولت و ملت تفصیلی گفت که من حفظ کردم شاه فرمودند عزیزالسلطان بسیار عاقل و قابل است منتهی درس نمیخواند. تولوزان عرض کرد مردمان بزرگ غالباً بیسواد بودند خیلی از این حرفها تعجب می کردم»^۳.

غرة رمضان ۱۳۰۹ ق: «از امروز تمزیه عزیزالسلطان شروع شد نمیدانم چطور خاطر مبارک ملثفت شدند که آن وضع تمزیه خوانی در توی اندرون قبیح بوده است که حالا حیاط اعتماد الحرم^۴ که دم اندرون است چادر زده و تمزیه میخوانند و این بسیار خوب است» - ۷ رمضان ۱۳۰۹ ق: «اندرونی باغ سپهسالار مرحوم^۵ را هم که خانه مرحوم قمرالسلطنه^۶ بود سه چهار دستگاہ عبارت و باغ است به عزیزالسلطان بخشیدند چند روز دیگر است که پدرش هم که میرزا محمدخان باشد متولی مسجد خواهد شد و مسوقوفات مسجد را خواهد داشت» - ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۱۰ ق: «امروز صبح عزیزالسلطان و اتباعش طنابهای چادر محمد حسینخان رئیس اصطبل توپخانه را بریدند و چادر پسرش خراب کردند. محمد

۱- نصراللهخان برادر سلسی حاج میرزا حسینخان سپهسالار.

۲- میرزا تلیخان.

۳- مراد شورش مردم است بر علیه قرارداد و امتیاز نامه رزی.

۴- خیلی مضحک است فرنگی هاهم که بایران می آیند عادتاً و اخلاقاً کمالاً شرقی شده رنگ خودمان را پیدا میکنند.

۵- حاج آغا سرورخان خواجه باشی.

۶- حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله.

۷- متوفی ۱۷ جمادی الثانیة ۱۳۰۹ ق.

حسینخان هم بخوبال اینکه تقصیری کرده و حکمی از شاه شده سرمایه و برهنه خود را به در اندرون ایس الدوله انداخته بود. مادر محمد حسینخان، عندلیب الدوله^۱ بانیس الدوله آمده بود غش کرده بود معلوم شد که شاپور میرزا میر آخور عزیز السلطان میل کرده بود چادر آنجا بزند محمد حسینخان قبل از او چادر زده بود باین جهت عزیز السلطان اینکار را کرده خداوند مردم را از شر این طفلک حفظ کند.

۴ جمادی الثانیه ۱۳۱۰ ق: و از عجایب امور اینکه از پیش از سفر عراق^۲ تا بحال از همه ایلیجی هامی شنوم که زبان بریده بادن نسبت جنون بشام میدهند و میگویند به استاد صحیح امین السلطان به ما ثابت کرده است که شاه سفیه است مثلاً میگفت: (معلوم نیست گفته وزیر مختار انگلیس بوده یا روس که شاه چند شب قبل به عزیز السلطان گفته است که آرزو دارم تمام دنیا غیور از من وتو و چند نفر خد متکار زنانه و مرغ و بره که بجهت غذا لازم است باقی دیگر همه سنگ بشوند و ما بخانه آنها برویم اموال آنها را برداریم و تا قیامت همه سنگ باشند از این قبیل حرفها خیلی زدند انشاء الله بی اصل است).

۲۶ شعبان ۱۳۱۰ ق: و بنندگان هم بدون پارك صدر اعظم مهمان بودند منهم آنجا رفتند باد سرد شدیدی میوزید تالارهای عمارت باغ را مخصوص شاه و عزیز السلطان حاضر کرده بودند از برای سایرین چادرهای بزرگ میان باغ زده بودند از هر حیث خیلی مزین و مجلل بود شاه تا عصر آنجا بودند شاهزادگان در حضور مبارك شطرنج و تخته بازی کردند. ۲۹ شوال ۱۳۱۰ ق: «از اتفاقات تازه که در این ایام روداده است شهبانامب السلطنه، (کامران میرزا) ساعت هشت از امیریه به عمارت شهرش می آمده نزدیک به میدان مشق بدالله نام پهلوان عزیز السلطان جنو کالسکه نامب السلطنه را گرفته شش لوله طبا نچه به کالسکه اش انداخته بود نامب السلطنه^۳ پیاده شده فرار کرده و به عمارت شهرش درود کرده بود و بجای اینکه این مرد که را گرفته تنبیه سخت بکنند محض خاطر اینکه پهلوان عزیز السلطان است و میاد ایشان بر نهند رهایش کردند. خداوند انشاء الله بداد ما بیچارهها برسد. سوم ذی قعدة ۱۳۱۰ ق: تفصیلی امروز شنیده ام که مینگارم عزیز السلطان باز با لوله تفنگ آدمی را کشته است و این پنجمین مقتول است که شکارشست مبارك این جوان مقتول میشود و عجب این است که این پنج نفر مقتول را بیک وضع و طرز شهرت میدهند همه فحش شنیده بودند و تغییر دیده بودند از عزیز السلطان و خودشان را کشته اند.»

۱- عندلیب الدوله آوازه خوان ناصرالدینشاه بوده و اختصاص به انیس الدوله داشته.
 ۲- مراد از سفر عراق سفر ناصرالدینشاه است به شهرستانهای مرکزی و جنوب غربی در سال ۱۲۷۵ قمری.
 ۳- وزیر جنگ.

۵ ذیقعدة : « از شخص موثقى تفصیلى شنیدم که مینویسم عزیز السلطان حالا شانزده سال دارد اگر قدش کوتاه است دلیل بر کمی سنش نیست شبق و شهوتش هم به درجه‌ای است که سه سال قبل از این لواط میکرده است این نابکار چشم طمع به شوکت صیغه‌شاه انداخته بود و مدت‌ها بود که با او سرور می‌داشت اغول بیکی خانم رئیس قهوه‌خانه اندرون که این صیغه‌ها و خدمتکارها سپرده باو است دیده بود که کار بافتضاح کشید به امین اقدس عمه عزیز السلطان شکایت کرد او بجای اینکه پرده پوشی کند و برادرزاده را منع نماید بحضور همایون شکوه کرد عزیز السلطان هم گریه کرد و عجاله کار بدین متوال گذشت البته عسست و غیرت همایونی اگر این فقره صحت داشته باشد مقتضی تنبیه این طفل نابکار و خونخوار خواهد بود .

۲۳ ذیقعدة ۱۳۱۰ ق : « غروب هم به دربخانه رفتم و جهت بیرون شام میل فرمودن بندگان همایون این بود که امروز صبح بیرون تشریف آورده بودند با مردک که حالا آجودان حضور شاه شده و شاپور و آغا بشارت قریب نیمساعت خلوت فرموده بودند و نتیجه حاصل خلوت اینکه عزیز السلطان میباید از این به بعد شبها در اندرون نخواهد چه جور و چه وضع او را راضی باین کار بکنند و عنوان مطلب چه قسم باو بشود که نرنجد از قراریکه مجدالدوله و سایرین میگفتند ظاهراً امین اقدس به شاه عرض کرده که این پسر را حالا بزرگ شده و بمشغله بازیگوشی‌ها میکند بهتر این است که او را اجازه بدهند در بیرون بخواهد و در اندرون نماند. در بیرون شام خوردن امشب برای آن بود که این مقدمات فراهم بیاورند و از آنجا اینکه این شخص اسباب کار و مایه اعتبار و سرمایه زندگانی و معاش جمعی از کنیز و خواجه و خدمه اندرون است ظاهراً نتوانسته بودند حضرات کاری بکنند که او دلخوش ترک حرم‌خانه را بکند و گریه نکند آخر قسار بر این شد روزیکه سلطنت آباد می‌آیند شش این کار واقع بشود . - ۵ شنبه ۱۸ ربیع الثانی : « حاجی‌الله عزیز السلطان را که به حبله بیرون کردند آقا مردک دائمی عزیز السلطان رسماً لله شده و مرسوم حاجی‌الله در حق او برقرار شد .

میرزا رضای کرمانی کشنده ناصرالدینشاه در ضمن بازپرسی‌هایی که از او بعمل آمده در باره عزیز السلطان چنین گوید : « همه ساله برای عزیز السلطان که نه برای دولت فائده دارد

۱- از زنان سوگلی شاه .

۲- اغول بیکی از زنان ناصرالدینشاه از طائفه توماچ از نبره جغریای ترکمان و خواهر علیخان رخت‌خوابدار شاه بوده است. ریاست اندرون شاه را پس از امینه اقدس اغول بیکی داشته و او در رفتی و رفتی امور اندرون شاه معاون امینه اقدس و در نزد شاه نیز مقرب و معتبر بوده است .

۳- مردک پسر میرزا ابوالقاسم بزاز و دائی عزیز السلطان و ملقب به اعتماد حضرت و آجودان حضور ناصرالدینشاه و ضمناً لله و پیشکار عزیز السلطان نیز بوده است .

۴- مراد از شاپور شاپور میرزا میرآخور عزیز السلطان است .

نه برای ملت و نه خدمتی برای حفظ نفس شخصی انجام میدهد نیممیلیون تومان که با این خونخواری و بی‌رحمی و ظلم از مردم مفلوک در آورده خرج او میکنند اینها را هم مردم این شهر میدانند ولی جرات نمیکند فریاد بر آورند» .
ادوارد براون خاورشناس انگلیسی در کتاب انقلاب ایران راجع به عزیزالسلطان مینویسد: «سوکلی ناصرالدینشاه پسر کردی موسوم به منیچک که از حیث پستی نهاد و اخلاق نکوهیده خیلی منفور جامعه بوده که در زمان مسافرت شاه ۱۸۸۹ (۱۳۰۶ ق.ه) در این کشور (انگلستان) موضوع شایان توجه خوبی برای مطبوعات بود» .

لرد کرزن سیاستمدار معروف انگلستان که در سال ۱۳۰۷ ه.ق (۱۸۸۹ میلادی) با سمت مخبری روزنامه تایمز لندن بعنوان سیاحت بایران آمده و در روز سلام عید در تهران حضور داشته، در جلد اول صفحه ۳۲۴ کتاب ایران و موضوع ایرانی تألیف خود راجع به عزیزالسلطان چنین نویسد: «... دیگر از اشخاص برجسته آن روز نائب السلطنه وزیر جنگ پسر سوم شاه بود که فرمانده کل قوای ایران هم میباشد پهلوی وزیر پیرمردی در لباس فیلد مارشال و پهلوی پیرمرد یک پسر بچه به لباس فیلد مارشالی ایستاده بود. شخص اخیر همان عزیزالسلطان غلام بچه محبوب ناصرالدینشاه است که در سفرهای قرنگه هم باشاه ایران همراه بود. زیر دست این بچه فیلد مارشال (آرتشید) افسران رنگارنگ ایران سف کشیده بودند که لباس هر یک از آنان نمونه‌ای از لباس‌های نظامی یک یا چند کشور اروپائی میباشد ...» و نیز در صفحه ۴۰۰ و ۴۱۰ مجلد اول کتاب مزبور چنین گوید :

غلامعلیخان ملقب به عزیزالسلطان یک کرد بچه یازده یا دوازده ساله از کسانی است که همیشه پیش از گریه‌ها و شیرها و آغوها مورد علاقه پادشاه میباشد و حتی از فرزندان بلاواسطه شاهم محترمتر و محبوبتر است. عمه غلامعلیخان که کنیز یک کردی پیش نبوده اکنون یکی از بانوان جلیل حرمسرای سلطنتی و خزانه‌دار خاص پادشاهی است و بهمان جهت شاه او را امین اقدس میگوید . برادر امینه اقدس یعنی پدر غلامعلیخان عزیزالسلطان همراه شاه به لندن آمده بود من او را آنجا دیدم ظاهراً و باطناً جز یک مرد کرد دهانی چیز دیگری نبود اما چه شد کوی و پرسش این قسم طرف توجه شدند البته جهت ندارد.

کسانی که از اوضاع دربارهای شرق آسمانند از این پیش آمده‌ها تعجب نمیکنند چه که توجه یا عدم توجه (سمپاتی یا آنتی پاتی) یک پادشاه نسبت به یک نفر کافی است که خانواده‌ای بلکه شهرستانی آباد و یا بر باد برود .

۱- اشاره است بمسافرت سوم ناصرالدینشاه و آخرین سفرش با اروپا که شش ماه و ۱۲ روز از تاریخ ۱۲ شعبان ۱۳۰۶ تا ۲۴ سفر ۱۳۰۷ قمری طول کشید و فقط در این سفر است که عزیزالسلطان را به همراه خود به معالک اروپا برده است.

۲- عزیزالسلطان غلام بچه نبوده بلکه خودش غلام بچه‌ها داشته است .

شرقی‌ها هم باین طرز کارها معتادند و آنرا جزء مقدرات حتمی الاجراء و سر نوشت تغییر ناپذیر فرض میکنند. باری توجه شاه به عزیز السلطان تاحدی است که امر او ناخوش شود شاه دست از کار میکشد! و امور کشور مختل میماند! چه بسا که پادشاه عزیز السلطان را برای اظهار لطف به اعیان و اشراف، بجای خود، بمنزل آنان میفرستد و حتی در دید و بازدید های دیپلوماسی و خارجی هم این موضوع سابقه دارد و بیش از چند بار همین عزیز السلطان بسفارت انگلیس آمده و از طرف شاه ایران بوزیر مختار شادباش و با تسلیم گفت. عزیز السلطان با آنکه یازده سال بیش ندارد بدرجه عالی فیلمارشال (آرتشبد) ایران ارتقاء یافته و از کلیه مزایا و افتخارات این منصب خطیر استفاده میکند تصویر بزرگی از ناصرالدینشاه مکرمل بانواع جواهرهای گران بها بازنحیرهای طلا به گردن عزیز السلطان آویخته و شمشیر و حمایل فیلمارشالی در بر دارد تا آنجا که من (لرد کرزن) تحقیق کرده و میدانم کلیه شایعات اروپائیان درباره اساس و پایه عشق شاه به عزیز السلطان خالی از حقیقت میباشد و این یکی از هوس رانی های ساده معمولی پادشاهان شرق است که نسبت به کسی بدون سبب این قسم پابند میشوند غیر از این هر تصور دیگری شود باطل و بی اساس خواهد بود.

راجع به امینه اقدس در صفحه ۴۱۰ جلد اول لرد کرزن مینویسد: «امینه اقدس از يك خاندان كرد دهاتی عمه عزیز السلطان مشهور میباشد. امینه اقدس سرپرست گربه های شاه بود و بعداً خزانه دار خاص شد و بقدری در نزد شاه مقرب میزیست که در سال ۱۸۹۰ میلادی (۱۳۰۸ ق.) برای انجام يك عمل جراحی بدون نتیجه روانه وین گردید و این نخستین زن ایرانی یابانوی حرم سرا است که بدون شوهر بفرنگستان پا گذارده است.»

دکتر فوریه فرانسوی که پس از دکتر تولوزان طبیب مخصوص ناصرالدینشاه گردید در کتاب سه سال در دربار ایران^۱ تألیف خود راجع به عزیز السلطان مینویسد:

«وجود این بچه کثیف خودرأی در دربار گذشته از اینکه چیزی برشان شاه نمی افزود باعث سرشکستی او نیز شده و همه مردم این کارها را تقیح میکنند بنظر من محبتی که اعلیحضرت باین بچه حیوان چشم دریده دارد بکلی غیر طبیعی است در سورتیکه انسان از دیدن اطفال نازنین خود شاه حظ میبرد و تعجب میکنند که او چرا محبت را از اطفال خود دریغ داشته و باین عزیز در دانه بی جهت متوجه میسازد.» و نیز در صفحه ۶ کتاب مزبور دکتر فوریه مینویسد: «۱۲ ذی الحجه ۱۳۰۶ ق: ساعت دوپند اظهار از پاریس بطرف بلنور^۲ حرکت

کردیم ... و قتیکه بکلی از آبادی دور شده بودیم قطار راه آهن غفله^۱ استادکار کتان قطار با کمال اضطراب میرفتند و می آمدند و بدقت هر اطاقی را تحت نظر تفتیش می آوردند مسافرین هم همه بیرون آمده و از یکدیگر می پرسیدند که چه خبر است آخر کار معلوم شد که عزیز السلطان سوگلی اعلیحضرت از راه شیطنت یا برای تفریح ترمز خطر را بحرکت آورده و قطار بهمین علت ایستاده است .

فاضل

محمد گروس معروف با ملقب به فاضل و متخلص به راوی^۱ در سال ۱۱۹۸

هجری قمری در گروس متولد و در سال ۱۲۵۹ ق . در گذشت .

راجع سال فوت وی اقوال مختلف است در منتظم ناصری صفحه ۱۸۵ مجلد سوم ۱۲۵۹ ق ، در مجلد دوم مجمع المسحاء ۱۲۵۳ و در مجلد نهم روضة الصفاء تألیف هداایت ۱۲۵۲ قمری ذکر شده است . گویند که پدرش در تربیت وی خیلی کوشش نمود و پس از در گذشت پدر که در سال ۱۲۱۴ ق . اتفاق افتاد به بین النهرین (عراق) مسافرت کرد و چند سالی در آنجا مقیم و مشغول به تحصیل بود و پس از تکمیل تحصیلات به تهران بازگشت و در دستگاه فتحعلیخان سیا ملک الشعراء فتحعلیشاه که نفوذی در دربار داشت و مقرب در گاه شاه (مقرب الخاقان) بود گردید و چون سیا دید که محمد مردی فاضل - با مایه - با استعداد و با قریحه است از ترقی دادن او کوتاهی ننمود و او را شخصاً به فتحعلیشاه معرفی کرد و پشتیبان او شد و بعد به فاضل ملقب گردید . در زمان فتحعلیشاه شاعر زیاد بود و برای اینکه از این راه ارتزاقی کرده باشند اکثراً در مدح فتحعلیشاه کوشا بودند و او هم از مدایح دروغی آنان بسیار خوشش می آمد و برای اینکه آن اشعار را برای او بخوانند شخصی را برای ایسکار در نظر گرفتند و آن شخص وظیفه اش این بود که اشعار شعراء را حافظ - ناقل و راوی باشد .

ابتداء شغل مزبور به دو برادر بنام احمد بیك متخلص به اختر و پس از او به برادر کهنترش محمد باقر بیك متخلص به نشاطی که اسلاگرچی بودند داده شد لکن هر دو برادر یکی پس از دیگری در گذشتند و این شغل تعلق یافت به فاضل خان گروس و همینطور تا سال ۱۲۵۰ ق . یعنی سال فوت فتحعلیشاه در این سمت باقی بود و بعد در سلطنت محمد شاه از شغل درباری که داشت بکلی کناره کرد و با وظیفه ای که از دولت (شاه) می گرفت امرار معاش مینمود . فاضل خان علاوه بر معلومات ادبی و عربی خطش بسیار عالی و انشاءش قابل ذکر میباشد . از تألیفات او کتاب انجمن خاقان است که با مر فتحعلی شاه آن را تدوین و تنظیم نموده است . انجمن خاقان کتابی است مشتمل بر اشعار فرزندان فتحعلیشاه و خود شاه و شعراء زمان سلطنت وی .

۱ - چون راوی اشعار ملك الشعراء سیا و بعد راوی سایر شعراء و مداح فتحعلیشاه بوده

از این جهت کلمه راوی را برای تخلص خود برگزیده و معروف گردیده است .

فتح

میرفتاح پسر حاج میرزا یوسف آقای مجتهد تبریزی (متوفی ۲۳ شوال ۱۲۴۲ هجری قمری) پسر حاج میرزا عبدالفتاح طباطبائی.

میرفتاح در سال ۱۲۰۹ قمری متولد و در سال ۱۲۴۳ ق. در زمان استیلای روس‌ها به آذربایجان بواسطه اعمالی که مرتکب شد پس از انقراض مصالحه در ترکمانچای به تفلیس رفته و سپس در ۱۲۵۸ ق. به تبریز بازگشت و در سال ۱۲۶۹ قمری در تبریز درس ۶ سالگی برد. م. ق. هدایت



حاج میرزا یوسف آقا پدر میرفتاح

(حاج مخبر السلطنه) هنگام بسازگشت از اروپا (۱۳۲۲ ق.) و ورود به تفلیس در صفحه ۴۲ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود می‌نویسد : «تفلیس شهری است یزدگه، اطرافش باسفا، رود کسر از میان آن میگذرد. عصر بگردش باغ مجتهد گذشت . حاجی میرزا مسعود آقا این مجتهد همان است که روس‌ها را به تبریز دعوت کرد و پس از صلح ترکمانچای به قفقاز فرار کرد. در تفلیس زعبین و باغ باو دادند بعد پس گرفتند یک خیابان تفلیس در اراضی او واقع است و باغش قهوه‌خانه عسومی فاعثبر و ایسا اولی الابصاره . هدایت در این گفته خود خیلی اشتباه کرده و بجای میرفتاح میرزا مسعود آقا نوشته در صورتیکه در خانواده میرفتاح

حتی چنین اسمی هم وجود نداشته است چه رسد باینکه در اصل موضوع برای او اشتباه روی داده است . در تاریخی که مخبر السلطنه هدایت از تفلیس عبور کرده میرزا نعمت‌الله پسر حاج میرزا محمد آقا پسر میرفتاح حیات داشته و در تفلیس بوده و بعد در همان سال (۱۳۲۲ ق.) در گذشته و در تفلیس در قبرستان مسلمین که از آثار شاه عباس بزرگه بوده بخاک سپرده شده است .

فتح‌الله اکبر پسر حاجی خان امشای و برادرزاده اکبرخان بیگلریگی دشتی بوده ۱ اکبرخان بواسطه در دست داشتن

فتح‌الله

و اجاره کردن گمرکات چندین ایالت و خسرید خالصجات گیلان را ، خیلی



فتح‌الله اکبر سیدار اعظم

ارزان از دولت، اول ملاک و منمول
گیلان شد پس از مرگش دو دختر از او باقی
ماند یکی عیال سادقخان سردار معتمد (متوفی
۱۳۱۱ خورشیدی) شد و دیگری در نظر بود که
به فتح‌الله خان داده شود لکن فتح‌الله خان
قبول نکرد و بجای دختر عمو، زنا کبرخان
را بازواج خود در آورده. دختر پس از چندی
مرد و دارائی او بمادرش رسید و آن ثروت
کذائی افتاد بچنگ فتح‌الله خان و بعد در
زمره ملاکین و منمولین طراز یک گیلان
در آمد.

در سال ۱۳۰۷ هجری قمری پس از فوت
عمویش اکبرخان بیگلر بیگی فتح‌الله خان
برادر زادش تمام کارهای او را قبضه کرد و

عهده دار شد. چون او هم بیگلر بیگی رشت گردید از این تاریخ فتح‌الله خان نیز معروف شد به
بیگلر بیگی و ضمناً از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۰ ق. با درجه امیرتومانی مانند عمویش مدبر
گمرکات خراسان، گیلان و مازندران هم بود و بعد تمام آنها را از دولت اجاره کرد و در ضمن
در این چند سال، علاوه بر لقب بیگلر بیگی ملقب به سالار اعظم و سالار اعظم نیز گردید و بدیهی
است که گرفتن درجه امیرتومانی - القاب و عهده دار شدن گمرکات قسمت شمالی ایران را بطور
امانی و با مطامحه و اجاره، تماماً با دادن رشوه پشاه و سردار اعظم صورت می گرفته است. در سال
۱۳۲۰ ق. که مظفرالدین شاه از راه رشت عازم اروپا بود (سفر دوم) چون در این ایام لقب
سرداری خیلی معمول و باسلاح مدروز شده بود فتح‌الله خان که قبلاً با لقب بیگلر بیگی - سالار
اعظم و سالار اعظم نائل شده بود برای گرفتن لقب سرداری دوازده هزار تومان به مظفرالدین شاه
پیشکش داد و ملقب به سردار منصور گردید، پس عمویش سادقخان که ملقب به محتشم‌الملک بود
بوی تأسی کرده او هم همین کار را کرد و پس از دادن دوازده هزار تومان ملقب به سردار معتمد
گردید. کنت گوینو نویسنده و محقق معروف فرانسوی در ۱۰۷ سال پیش در کتاب (سه سال
در آسیا) تألیف خود راجع به لقب سردار و سرداران ایران چنین گوید:

«لازم است در اینجا بگویم که در کشور ایران به اقتضای وقت از یک تا
چندین صد نفر مارشال^۲ زندگی میکنند ولی این مارشالها برخلاف مارشالهای

۱- ۱۲ هزار تومان ۶۶ سال پیش.

۲- سردار، سیهده، آرتشد.

اروپائی سوابق خدمات نظامی ندارند و نیز فاقد لشکر و سپاه میباشند و حتی از دولت هم حقوق نمیگیرند. بنابراین رتبه مارشالی در ایران عطلقاً اسمی است و هیچ نوع رسمیتی ندارد، جز اینکه بفرمان شاه این عنوان و لقب باشخاص داده میشود و گاهی از اوقات هم اشخاص بدون اینکه فرمان شاه را در دست داشته باشند خود را سردار مینامند. در شهرهای بزرگ ایران از قبیل تهران - مشهد - تبریز - شیراز و غیره در هر شهر چندین نفر مارشال وجود دارد ولی گاهی از اوقات ممکن است که شخص در قصابات و آبادیها هم بیایک مارشال مصادف شود که لقب خود را از پدر یا ث بدهد زیرا در کشور ایران عنوان مارشالی نظیر القاب و عناوین کنت - بارون و غیره موروثی است. این مارشالها غالباً از وجوه محلی هستند و هر یک بقرا خور خویش آب و خاک دارند و نوکران مسلحی که البته قشون رسمی نیست اطراف آنرا گرفته اند.

بعضی از این سردارها رؤسای ایلات و مشایر میباشند که در این صورت شماره افراد مسلح آنها زیادتر است و میگویند که در ایران رؤسای قبایلی هستند که میتوانند سی هزار مرد جنگی بمیدان جنگ بفرستند.

سردار منصور در آغاز مشروطیت و سلطنت محمدعلیشاه قاجار از مشروطه خواهان بود و پس از اینکه در باغ شاه دستگیر شد، ابتداء باعلاء الدوله و جلال الدوله به فیروزکوه و سپس بسوادکوه تبعید گردید و در آنجا چندین ماه تحت مراقبت اسمعیل خان سوادکوهی امیر مؤید بسر میبرد. میگویند که نامبرده چندین فهم و سواد زیادی نداشته و نظری منظوماً وی را چنین تعریف کرده است:

انا الحق گفتم منصورى سردار انا الخرفويد اين سردار منصور

در اولین هیأت دولتی که پس از فتح تهران و خلع محمدعلیشاه در سال ۱۳۲۷ ه. ق. بدون نخست وزیر تشکیل یافت سردار منصور برای اولین بار در این هیأت دولت، بسمت وزارت پست و تلگراف منصوب گردید. و در سال ۱۳۹۴ خورشیدی پس از اینکه محمد ولی خان سپهدار اعظم تغییر لقب داده و به سپهسالار اعظم ملقب گردید، سردار منصور لقب او را برای خود گرفته سپهدار اعظم شد و بعدها سه بار وزیر پست و تلگراف - دو بار وزیر دادگستری و در سال ۱۳۹۸ خ. در کابینه حسن وثوق الدوله معروف به کابینه قرارداد وزیر جنگ بود. در سال ۱۳۹۹ خ. چون قرار بود که کودتا بشود، او را بدستکاری میرزا کریم خان رشتی بسر عمویش که با جاهائی ارتباط کامل داشت روی کار آوردند و بهتر از او هم کسی نبود که از جریان اوضاعی خبر دین اطلاع باشد. او در این سال نخست وزیر شد و وزارت کشور نیز بعهده خودش بود و پس از ایجاد کودتا بسفارت انگلستان رفته و در آنجا پناهنده شد و پس از تأمین گرفتن و خروج از سفارت، دیگر داخل کاری نگردید و در حدود ۹۰ سالگی در تهران در گذشت و در این بابویه (شهرری) بخاک سپرده شد.



فتح الله ميرزا شافع السلطنة



فتح الله ميرزا شافع السلطنة



شکاره السلطنة عازله ملکه الدین شاه

فتح الله

فتح الله میرزا شعاع السلطنه پرسی و پنجم فتح‌المشاه و پسر
شکوه السلطنه مادر مظفرالدینشاه بوده که ناسرالدینشاه او را در
سال ۱۲۶۸ قمری بعقد دائمی خود درآورد (زن سوم عقدی). در سال ۱۲۵۰ ق. که
محمدشاه پس از فوت فتح‌المشاه از آذربایجان برای جلوس براریکه سلطنت رحیم‌شاه تهران
بود، شعاع السلطنه که در این هنگام حکومت زنجان را داشت با سیورسات و پیشکش زیاد به
پیش و از او در میان راه شتافته و محمدشاه بواسطه این کار او را دوباره حاکم زنجان نمود و
در سال ۱۲۵۲ ق. بحکومت عهدان منسوب شد. شعاع السلطنه در سال ۱۲۲۶ ه. ق. متولد
و در سال ۱۲۸۶ ق. درگذشت.

فتح الله

فتح الله خان شیبانی پسر اکبر و ارشد محمد کاظم خان پسر محمد
حسینخان، تخلص به عندلیب پسر فتح‌علی خان سیامک الشعراء بوده و
تمام این هاشمیان با فضل و هنر و با کمالی بوده اند. فتح الله خان در ماه رجب ۱۳۰۸ هجری قمری
در تهران درگذشت و در باغچه‌ای که در آخر خیابان امیریه سابق و پهلوی کنونی (کوچه شیبانی)
برای خود درست کرده بود بخاک سپرده شد. محمد حسینخان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های
روزانه خطی خود (۲۰ رجب ۱۳۰۸ ق.) مینویسد: « شنیدم فتح الله خان شیبانی کاشی رفته
است بازار همانجا سکنه کرده بود و مرده است. خیلی وحشت کردم خانه آدم عصر زالمو
انداختم ». اعتماد السلطنه از سکنه بسیار ترس داشته و چون خیلی چاق بوده، بالاخر همه در شب
۵ شنبه ۱۸ شوال ۱۳۱۳ ه. ق. بناخوشی سکنه درگذشته است. میرزا احمد خان اقبال الدوله
و غلامحسین صاحب اختیار خواهرزاده‌های شیبانی بوده اند. از تألیفات فتح الله خان شیبانی
کتاب درج در راست که در سال ۱۳۰۱ ق. طبع و منتشر شده است.

فتح‌علی

میرزا فتح‌علی آخوند زاده پسر میرزا محمد تقی خامنه‌ای
آذربایجانی در سال ۱۲۲۷ هجری قمری متولد و در سال ۱۲۹۵ در سن
۶۸ سالگی در تغلیس وفات یافته و در همانجا نیز در قبرستان مسلمانان که از آثار شاه عباس
بزرگ میباشد مدفون شده است. به زبانهای ترکی - فارسی - عربی و روسی کاملاً آشنائی
داشته و در هر یک از زبانهای مزبوره دارای مهارت و نویسندگی بوده است. مهم‌ترین تألیفات
وی نمایشهای هفت گانه اویزبان ترکی است که میرزا جعفر قراجه داغی (از مبارزانی) منشی
جلال‌الدین میرزا پسر پنجاه و هشتم فتح‌المشاه بعنوان تمثیلات به پارسی نقل کرده و در سال
۱۲۸۸ هجری قمری در تهران چاپ شده است. از جمله کارهای مهمش رساله الفبای اختراعی



فتح‌الله خان شیخی

او است که مدت ده سال روی آن زحمت کشیده و در سال ۱۲۷۳ قمری از ترتیب و تنظیم و تألیف آن فراغت یافته و معتقد بوده که یکی از علل عقب ماندگی ملل اسلامی الفبای معموله کنونی آن است. برای اشاعه الفبای خود در تفریس و اسلامبول اقداماتی نمود لکن نتیجه‌ای نه‌بخشید و از این کار تاحدی مأیوس گردید و عدم پیشرفت کار خود را در دربار عثمانی بواسطه موافق نبودن میرزا حسینخان مشیرالدوله با نظریات وی بوده و از این جهت در بازگشت به قفقاز او را هجو کرده و مشیرالدوله را در اشعار خود (مردک زرد چهره) نام برده است.

آخوند زاده مدتی ساکت بود و کار خود را با آن مهارت اولیه دنبال نمی‌نمود تا اینکه میرزا ملکم‌خان الفبای اختراعی خود را که در پاریس بچاپ رسانیده بود یک نسخه از آن را برای اطلاع آخوندزاده فرستاد. دیدن الفبای مزبور مجدداً او را به جنبش و اقدام وادار نمود و الفبای خود را بانضمام رسائلی در سال ۱۲۸۵ قمری برای ملاحظه و معامله علیقلی میرزا اعضادالسلطنه وزیر علوم وقت فرستاد و در ضمن بعضی از رجال ایران نیز از قبیل شاهزاده



میرزا فتحعلی آخوندزاده



پیکره میرزا فتحعلی آخوندزاده در یادگوه

پیکره میرزا فتحعلی آخوندزاده در تفلیس

فرهاد میرزا متمدن‌الدوله عموی شاه را در تفلیس ملاقات کرد و توضیحات لازم در باب الفبای اختراعی خود بوی داد. میرزا فتحعلی آخوندزاده بواسطه علاقه مغربی که به پیشرفت و ترقی ملل اسلامی داشت میتوان او را یکی از خادمین اسلام نامید.

فتحعلی خان افشار آرشلو از امراء و سرداران نادر شاه است که در اکثر جنگهای در سپاه وی داخل بوده و مخصوصاً در لشکر کشی

فتحعلی

به هندوستان در همه جا پیشرو سپاه فاتح هند بود و رتبه و منصب وی در سپاه نادری چرخجی پاشی^۱ بوده است. در سال ۱۱۴۹ هجری قمری که نادر شاه از اسفهان برای قلع و قمع میر حسین پسر میرویس و برادر شاه محمود هوتکی غلیجائی بحوالی قندهار رسید، فتحعلی خان را مأمور فتح قلعه کلات نمود لکن غلیجائیها آرام ننشسته تعداد چهار هزار نفر سوار بسرگردگی سیدال غلیجائی برای دفع او مصمم گردیدند و ضمناً قصد داشتند که او را غافل گیر کرده دستگیر نمایند. نادر شاه به محض اینکه از قضیه آگاه شد خود شخصاً با عدهای سوار برای دفع آن عده رفته آنان را از میان برد و سیدال فرار کرده بعد دستگیر شد و فتحعلیخان به فتح

قلعه کلان که از قلاع مستحکمه بود نائل گردید.

در جنگهای هندوستان در سال ۱۱۵۱ ق. هنگامیکه نادر شاه به قصبه انباله نزدیک شهر شاه جهان آباد (دهلی کنونی) رسید حرمسرا و همچنین بنه خویشان را بجمعی از سرکردگان خود زیر نظر فتحعلیخان افشار که مورد اعتماد و اطمینان او بود سپرده و حکم بتوقف در آنجا نمود و بعد باتفاق جمعی بعزم جنگ با اردوی سیدعزادفری محمد شاه در دشت کرنال نهضت نمود. فتحعلیخان، پس از مرگ نادرشاه و هرح و مرج در ایران، ابتداء بدست ابراهیم شاه برادرزاده نادرشاه پیوست و از خواجواهان او گردید و در سال ۱۱۶۱ ق. از جانب وی به سمت ایالت و سرداری فارس تعیین و با فوجی بیدان سوب روانه شد.

فتحعلیخان بمعیت برادر خود معصوم علیخان که سمت نیابت او را داشت وارد شیراز گردید و چون اندکی پس از ورود او بساط ابراهیمشاه بگلی برسجیده و خودش نیز کشته شد (۱۱۶۲ ه. ق.) صالحخان والی سابق فارس که از قصبه ابراهیمشاه آگاه شد با جمعی از سرکردگان فارس که در یزد اقامت داشت پس از اطلاع از کشته شدن ابراهیمشاه از یزد

۱- این قلعه کلان را در بعضی از کتب قلات هم نوشته اند لکن همان کلان که در فارسی به معنی خرشهر و حضاری که بر بالای کوه و پشته بلندی قرار گرفته و یا ساخته باشند میباشد و کلانته مصغر آن و قلات معرب آن است و این کلان که در نواحی قندهار واقع شده نگارنده این سطور آن را دیده معروف است به کلان غلیجائی به مناسبت اینکه ساکنینش از طائفه غلیجائی یا غلیزائی میباشد و به کلان قندهار هم معروف است و کلانی که در شمال مشهد واقع شده بنام کلان نادری یا کلان خراسان شهرت دارد.

سیدال غلیجائی همان سیدالی است که از سرکردگان سپاه اشرف در جنگ بسطام و مهمان دوست بوده و پس از شکست بانفاق اشرف بحوالی تهران (دره خوار) آمد و همچنین در جنگ زرقان شیراز با جمعی از سرکردگان از در استعما در آمده و برای اشرف و سایر افاضان از نادر شاه تأمین خواست تا اینکه همگی به محل های سابق خود مراجعت نمایند و پس از فرار اشرف سلطان و فتح شیراز او هم مانند سایر امراء و سرکردگان فرار کرد لکن بعد به دست سپاهیان نادر شاه گرفتار گردید و بعد معلوم نیست بچه حیل و تدبیری از جنگ طهماسبقلیخان (نادرشاه) و یا شاه طهماسب خلاصی یافته خود را به قندهار نزد امیر حسین رسانیده و بعد همه کاره او شده است. چنین حدس زده میشود که این شخص در جزء آن عده سرکردگان افغانی بود که طهماسبقلیخان در سال ۱۱۴۱ ه. ق. پس از دستگیری آنان را از شیراز یاسفهان نزد شاه طهماسب دوم فرستاد. سیدال پس از دستگیر شدن در حوالی کلان غلیجائی چون نادرشاه نسبت بوی بسیار خشمگین بود (چون ممکن است که قبلا او را کول زده و نسبت بوی بدقولی کرده باشد) به محض دیدن دستور داد که او را از هر دو چشم کور نمایند.

پسرای گرفتن شیراز رو آورد، فتحعلیخان هم برای جلوگیری از او از شیراز خارج شده خواست که با او جنگ کند لکن بعد بواسطه عدم موافقت و اطمینان از فارسیان بجای جنگ به اسفهان رفت و صالحخان بدون هیچ گونه مقاومت و مخالفتی به شیراز وارد شده مجدداً خود را بیگار بیگی (استاندار) و سردار سپاه فارس قلمداد نمود و فتحعلیخان هم به محل خود ارومیه (رضائیه) رفت .

چلوریکه گفته شد پس از کشته شدن نادرشاه در هر گوشه و کنار ممالک وسیع اومدعیان زیادی برای سلطنت پیدا شدند یکی از آن جمله آزادخان غلجیائی افغان بود که میخواست مانند محمود و اشرف برای خویشتن در ایران سلطنتی تشکیل دهد در این هنگام فتحعلیخان افشار بدو پیوست و از موافقتین او شد و در موقعی که آزادخان خوی و رضائیه را گرفت با او موافقت و مساعدت نمود و بعد هم یکی از سرداران مهم آزادخان گردید .

آزادخان او را در سال ۱۱۶۷ هـ. ق. از اسفهان متعاقب کسریمخان و کیل فرستاد فتحعلیخان او را شکست داده و از شیراز هم او را راند و دنبال کریمخان به کوه گیلویه رفت لکن در سال ۱۱۷۰ هـ. ق. هنگامی که محمد حسنخان قاجار به جنگ آزادخان به آذربایجان رفت چون شهبازخان دهبلی که از اعاظم امرای آذربایجان و سرداران معظم آزادخان بود از او روگردان شده و به لشکر محمد حسنخان قاجار پیوست، فتحعلیخان نیز پاتاشی نمود و باین علت آزادخان شکست خورده و بطرف گرجستان فرار کرد از آن پس فتحعلیخان با محمد حسنخان موافقت کرده و در سلاک امرای او منسلک گردید .

در سال ۱۱۷۱ ق. که محمد حسنخان برای دفع کریمخان زند به شیراز رفت فتحعلیخان نیز با او همراه بود. محمد حسنخان در حوالی شیراز از کریمخان شکست خورده به سمت تهران حرکت نمود فتحعلیخان تا تهران همراه او بود و پس از آن بدون اعتناء بوی بسمت آذربایجان رهسپار گردید .

پس از ورود با نسامان چندین هزار نفر سپاهی فراهم آورده برای خود حکومتی تشکیل و ارومیه را مقر حکمرانی خود قرارداد سپس تبریز و مراغه را نیز به حکومت خود ضمیمه نموده و بعد در صدد دست اندازی به قسمتهای دیگر افتاد لکن کریمخان پس از آمادگی خود، او را مهلت استقرار نداده در سال ۱۱۷۴ ق. برای سرکوبی وی از تهران رهسپار آندبار گردید . فتحعلیخان در شهر تبریز پناه جست و به قلعه داری پرداخت و کریمخان موفق به فتح شهر و دستگیری فتحعلیخان نگردید و بناچار به تهران بازگشت و در سال بعد دوباره مسمم بشخیر آذربایجان گردید . فتحعلیخان برای جلوگیری از وی پیشدستی کرده با استقبال او شتافت و در قراچین جنگ در گرفت و شکست سختی باردوی کریمخان وارد آمد و این شکست طوری بود که فراریان تاهمدان - قزوین - تهران و اسفهان فرار کردند لکن کریمخان پس از این شکست مایوس نگردیده بعد از فراهم آوردن عدهای با او جنگ کرد و فتحعلیخان را شکست

داد و اوناچار گردید که به رضایه رفته پس از استحکام قلاع آن، در شهر پناهنده شود. کریم خان او را تعقیب کرد و سرانجام پس از نه ماه محاصره و بروز قحط و غلای شدید در شهر و اطراف آن عاقبت فتحعلیخان ناچار شده در شبان ۱۱۷۶ قمری. خود را به اسطبل وکیل رسانید و مورد بخشایش او واقع و رضایه بصرف سپاه زدند درآمد.

فتحعلی خان سدی در نزد وکیل محترمانه میزیست و پس از آزاد خان محترمترین افراد بوده و بر تمامی امر او مقدم می نشست. پس از چندی بخیال افتاد که عملیاتی بر علیه کریم خان انجام دهد. کریم خان از اقدامات او آگاه شد و در سال ۱۱۷۷ ق. حکم به کشتن او داد و در شاه رضا (قشه) بخاک سپرده شد. گلشن مراد و فهرست التواریخ بدآر و یختن او را در سال ۱۱۷۸ ق. و سایر مورخین در سال ۱۱۷۷ ق. ذکر نموده اند. پس از کشته شدن او فرزندان او بنام جهانگیر خان ورشید بیک تا سال ۱۱۹۳ ق. در اسفهان میزیستند و هنگامیکه آغا محمد خان قاجار فراراً از شیراز به اسفهان وارد شد این دو نفر روی موافقت پادشاهان دادند و قرار شد که با او بمانندند و گرگان رهسپار گردند ولی بعد منصرف شده و از قول و قرار خود عدول نمودند.

فتحعلیخان خواجهوند از درباریان فتحعلیشاه بوده که در سال

فتحعلی

۱۲۲۲ قمری از طرف روی بسمت نمایندگی بمملکت سند و حیدر-

آباد فرستاده شد و در سال ۱۲۲۳ ق. بایران بازگشت.

فتحعلیخان بیگلریکی (حاکم) تبریز فرزند هدایت الله خان

فتحعلی

رشتی و از رجال دوره سلطنت فتحعلیشاه قاجار که در دستگاه

عباس میرزا نائب السلطنه در آذربایجان مشغول بخدمت بوده است. پس از شکست ایران از روسیه در سال ۱۲۴۳ قمری عباس میرزا نائب السلطنه فتحعلی خان را از مرند برای افتتاح باب مذاکرات صلح نزد ژنرال پاسکیویچ فرمانده کل قوای روس که در اراشی نخب جوان رسیده بود روانه نمود و پاسکیویچ پس از گرفتن تبریز حکومت تبریز را کماکان با او گذاشت. پس از گفتگوی مصالحه که منتهی به بستن معاهده کذائی ترکمانچای گردید، نائب السلطنه فتحعلی خان را برای ابلاغ دعاوی دولت روس مخصوصاً مطالبه ده میلیون تومان خسارت از دولت ایران که سرانجام پس از آمدن و شد و سؤال و جواب بسیار به پنج میلیون تومان قرار گرفت او را به تهران به نزد فتحعلیشاه فرستاد.

باباخان ملقب به جهانپانی نام فتحعلیشاه برادرزاده آغا محمدخان

فتحعلی

و پسر بزرگ حسینقلی خان قاجار قوائلو معروف به جهانسوز بوده

است و بمناسبت هم اسمی با جدش آغا محمدخان او را باباخان خطاب میکرد. باباخان هنگامیکه پدرش در سال ۱۱۸۴ هجری قمری از جانب کریم خان وکیل حاکم دامغان بود در سال ۱۱۸۵ ق. در آنجا یعنی در دارالحکومه دامغان متولد شد و بعدها در سال ۱۲۱۲ ق. که

با باخان بنام فتحعلی شاه پادشاه شد آن محل را تعمیرات کرده بنام مولودخانه معروف گردید.



فتحعلی شاه

علاقه‌ای که قاجاریه به دامغان داشتند بیشتر از این لحاظ بود و غالباً هم حکام آنجا را از افراد قاجاریه تعیین می‌کردند. با باخان پس از کشته شدن پدرش در قندسک گرگان بوسیله ترکمن‌ها در سال ۱۱۸۸ ه. ق. (به روایتی ۱۱۹۱ ق.) تا سال ۱۱۹۳ ق. با مادر و آغا محمدخان عموی خویش در شیراز بود و در این سال پس از درگذشت کریم‌خان باعموی خود و با بعداً با مادر خویش به تهران آمد و سپس به مازندران و گرگان رفت و همیشه در لشکرکشی‌ها و جنگ‌ها همراه عم خود بود و زیر دست او تربیت شد لکن آن استعداد و قابلیت‌هایی که باید داشته باشد دارا نبود و با وجود اینکه در میان بستگان نزدیک آغا محمدخان مردان قابل‌ای، از قبیل جعفرقلیخان برادر و سردار نامی او، بودند معذک بواسطه علاقه مقرطی که به پسرادرزاده خویش داشت او را در سال ۱۲۰۴ ق. بنا بر گفته تاریخ جهان‌آرا تألیف میرزا سادق‌سروزی به ولایت‌عهدی خود برگزید و جعفرقلیخان برادر نامی خود را هم، برای خاطر آسایش و راحتی با باخان در سلطنت، در اوائل سال ۱۲۰۵ ق. گشت.

بعضی از مورخین برگزیده شدن با باخان جهانپانی (فتحعلی‌شاه) را بولایت‌عهدی در سال ۱۲۱۱ و بعضی دیگر در سال ۱۲۰۹ و برخی از آنان در سال ۱۲۰۴ ه. ق. نوشته‌اند و باید سال مذکور اخیر درست‌تر باشد. در سال ۱۱۹۶ ق. که با باخان پسن ۱۱ سالگی

رسیده بود آغا محمدخان دختر جعفرخان پسر قادرخان عرب عامری بسطامی از امراء و بزرگان آن زمان را برای او گرفت و اولین زن عقدی فتحعلیشاه همان دختر جعفرخان مادر حسینی میرزا فرمانفرما و حسینی میرزا شجاع السلطنه بوده است و یکسال بعد در سن ۱۲ سالگی دختر فتحعلی خان قاجار دولو را بقصد او درآورد و عروسی مفصلی برایش گرفت و دویمین زن عقدی فتحعلی شاه دختر فتحعلی خان و مادر عباس میرزا نایب السلطنه میباشد.

در مدت ۳۸ سال و اندی سلطنت هزار زن اختیار نمود و از سال ۱۲۰۳ ق. در سن ۱۸ سالگی شروع کرد باولاد پیدا کردن و سالی پنج تا شش و شاید بیشتر زنانش برای او وضع حمل میکردند. لرد کرزن در جلد اول صفحه ۴۱۰ کتاب (ایران و موضوع ایرانی) راجع به حرمسرای فتحعلی شاه چنین گوید: و حرمسرای فتحعلی شاه و دستگاہ مجلل آن در آن زمان در تاریخ مشرق شهرت دارد کلنل (سرهنگ) دروویل^۱ فرانسوی (مؤلف مسافرت در ایران)^۲ که در سال ۱۸۱۳ میلادی (۱۲۲۸ ه. ق) بایران آمده عدّه زنان فتحعلی شاه را هفتصد پسران را شصت و چهار و دختران را یکصد و بیست و پنج گفته است. کلنل استوارت^۳ که یکسال پس از مردن فتحعلی شاه بایران آمده شماره زنان را یک هزار و فرزندان را یکصد و پنج نفر میگوید. خانم شیل^۴ عدّه پسرهای فتحعلیشاه را هشتاد و عدّه دخترهایش را بی حساب قلمداد میکند. بی نینگ^۵ میگوید در سال ۱۸۳۴ میلادی (۱۲۵۰ ه. ق) که فتحعلیشاه درگذشت یکصد و هفتاد دختر - یکصد و سی پسر و پنج هزار نوه و هشتصد زن از خود بیاد گسار گذاشت. مادام دیولافوا^۶ عدّه زنهای فتحعلی شاه را هفتصد و شماره فرزندان را بلا فصل را ششصد و نوادگان را هنگام مرگ پادشاه پنج هزار میدانند - سرهنگ ری و اولیون^۷ شماره نوادگان فتحعلیشاه را در هنگام مرگ وی بالغ بر سه هزار نفر قلمداد میکند. واتسون^۸ مؤلف تاریخ قاجاریه فرزندان فتحعلیشاه را یکصد و پنجاه نفر و مارخام^۹ برای فتحعلیشاه سیصد زن و یکصد و پنجاه نفر پسر و بیست دختر قائل شده^{۱۰}. صاحب نسخ التواریخ مدعی است که فتحعلیشاه بیش از هزار زن اختیار نمود و قریب دو بیست و شصت فرزند دختر و پسر از این زنهای بدینیا آمده اند اما هنگام مرگ پادشاه فقط یکصد و سه تن (۵۷ پسر و ۴۶ دختر) بلا واسطه حیات داشتند.

پسران فتحعلی شاه هم هر کدام مانند پدر خویش بارور بودند تنها شیخ علی میرزا^{۱۱} پسر نهم فتحعلیشاه شصت پسر داشت که هنگام مسافرت در رکاب وی حرکت میکردند. لرد کرزن^{۱۲} پس از ذکر این مطالب میگوید:

۱ - Drouville ۲ - Voyage en Perse ۳ - Col C.H. Stuart

۴ - Lady Sheil ۵ - Binning ۶ - Dieulafoy

۷ - Sir H. Rawlinson ۸ - R.G. Watson ۹ - C.R. Markham

۱۰ - در گفته مارخام اشتباه زیاد است. ۱۱ - ملقب به شیخ الملوک.

۱۲ - G. N. Curzon

«با این کثرت و تعدد نسل حال و روز رعایای بدبخت ایران معلوم است. معمولا تمام این شاهزادگان و شاهزاده خانم‌ها از دولت حقوق می‌گرفتند و گذشته از آن حکومت شهرهای ایران بدست شاهزاده‌ها بود و غالب آنها در يك شهرستان بالارث فرمانفرما بودند و مانند ملخ‌های گرسنه دسترنج دهقانهای ایران را می‌بلعیدند».

آغا محمدخان در سال ۱۲۰۹ ق. پس از فتح کرمان و خاتمه کار لطفعلی خان زند از کرمان بشیراز آمد و فتحعلی خان برادرزاده خود را ملقب به جهانبانی کرده او را والی فارس - کرمان و یزد نمود.

در سال ۱۲۱۱ ق. که آغا محمدخان برای جلوگیری از تجاوزات روسها و تدمیر و مطیع نمودن خوانین و امراء قفقاز که از او امر و اطاعت حکومت مرکزی سرپیچی کرده بودند عازم آذربایجان و قفقاز بود، جهانبانی را پیش از حرکت خود از شیراز به تهران خواست و پس از دادن دستورات لازم او را دو باره به مقر حکمرانیش روانه فارس نمود. باباخان جهانبانی در شیراز بود که در دویم محرم ۱۲۱۲ ق.^۱ از قضیه قتل عموی خود در شیشه قراباغ اطلاع پیدا کرد.

پسر اکبر خود محمدعلی سیرزا را که بسن ده سالگی رسیده بود حاکم فارس نموده و خود در اواخر محرم رهسپار تهران شد و در ۲۰ صفر به پایتخت ورود نمود. در این هنگام کسانی که دعوی سلطنت و جانشینی آغا محمدخان را داشتند دو نفر بودند یکی علیقلی خان برادر سلیبی آغا محمدخان و پسر نهم و کوچکترین فرزند محمدحسنخان قاجار و دیگری سادقخان شتاقی از سرداران معتبر او بودند.

دو روز پس از ورود فتحعلی شاه به تهران، حسینقلی خان برادر اعیانی فتحعلی شاه طبق رأی و دستورات حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی سدر اعظم، با تمهید و مقدماتی چند و تطمیع نمودن علیقلی خان، او را با خود بحضور فتحعلی شاه آورد و بنایس دستور قبلی به محض اینکه خواست به مجلس مذاکره در باب سلطنت وارد شود او را از هر دو چشم نابینا کردند و سپس او را به یابل مازندران فرستادند و از مدعیان سلطنت در این تاریخ فقط سادقخان شتاقی باقی ماند.

فتحعلی شاه حسینخان قاجار قزوینی رئیس غلامان و پا به اصطلاح آن زمان قوللر

۱- لقب جهانبانی قبلا متعلق به لطفعلی خان زند بود که وی در سال ۱۲۰۲ ه. ق. در زمان سلطنت پدرش جعفرخان زند ملقب به جهانبانی شده بود.

۲- دوازده روز پس از کشته شدن آغا محمدخان.

آقاسی پاشا خود را با لشکری بجلو او فرستاد^۱ و خود با محمد ولیخان قاجار و لشکرش هزار نفری که با او از مشهد آمده بودند برای دفع سادق خان رهبان قزوین شد. در جنگ سختی که بین دو دسته در خاکعلی در گرفت سادق خان سخت شکست خورده به طرف سراب مولد و جایگاه خویش فرار نمود. فتحعلی شاه برای دستگیریش او را دنبال کرد لکن بعلت بروز طاعون در آن حدود ناگزیر گردید که در ماه جمادی الاخری ۱۲۱۲ ق. از زنجان بهران برگردد.

مورخین تاریخ قاجاریه نوشته اند که در جنگ خاکعلی قزوین از بیست و پنج هزار نفره سادق خان ده هزار نفر آن مقتول - مجروح و دستگیر شدند. دشمن دستگیر شدگان کشتگان آغا محمدخان نیز بدست آمد و با مر فتحعلی شاه به بدترین وضعی کشته شدند.

ادوارد برون در جلد چهارم کتاب تاریخ ادبیات ایران تألیف خود راجع به فتحعلی شاه مینویسد: «پس از آغا محمدخان برادرزاده اش فتحعلی شاه که مردی مطیع زنان و طالب داشتن فرزندان بسیار بود پادشاه شد نامبرده شخصی مهممل، لثم و خارج از اندازه مقتون زیبایی سورت و ریش بلند خود بود، اما طبعی خونخوار نداشت و میگویند که هر چند علی الرسم مجبور بود در موقع سیاست بدکاران حاضر شود ولی همیشه صورت خویش را بر دیگرانند تا حالت احتضار محکوم بدبخت را نبیند». در زمان سلطنت فتحعلی شاه کشور گشائی ناپلئون بناپارت آغاز گردیده بود و پس از غلبه بر اکثر دول اروپائی قصد تجاوز با انگلستان و مستعمراتش را در مغز خود میپروراند و بخصوص بتصرف هندوستان خیلی اشتیاق داشت. و باین جهت مایل و مشتاق بود که با دولت ایران متفق و معاهد شده اذراء ایران به هندوستان لشکر کشی کند و با اینکه ایران را با سپاه منظم و مرتب و مجهز یک قراهم شده و ادار کنند که به هندوستان هجوم آورده تا اینکه باعث ایجاد اختلال امور انگلستان و مستعمراتش فراهم گردد و از طرف دیگر بواسطه نزدیک شدن روسها به رزهای ایران و استعمار طلبی آنان خواهی نخواهی ایران را در جرگه سیاست دنیا داخل کردند لکن بدبختانه بواسطه نداشتن رشد ملی، و باین جهت داشتن رجالی خائن - پول پرست و بی اطلاع از سیاست دنیا، بنابراین در همه جا مانند همه مواقع کلاه سر ایران رفت و از ندانم کاری خسارات جانی و مالی بسیار نصیب ایران گردید.

ناپلئون در ابتداء ژوهر^۲ نامی را برای گفتگو و بستن قرارداد بدربار فتحعلی شاه فرستاد و چون فرانسه رقیب و دشمن روسیه هم شده بود و از طرفی هم روسها مزاحم ایران بودند دولت ایران در آغاز کار تمایند فرانسه را با آغوش باز پذیرفت. و در سال ۱۲۲۱ ه. ق. (۱۸۰۶ میلادی) میرزا رضای قزوینی وزیر (معاون) محمدعلی میرزا (دولت شاه) را که ضمناً سمت

۱- حسینخان چون بعداً حاکم ایروان شد و حکومتش سالها ادامه داشت معروف گردید به حسینخان سردار ایروانی.

منشی گری فتحعلیشاه را نیز داشت بسمت نمایندگی خود به‌عنوان امپراتور فرانسه روانه نمود و پس از اینکه او را در اطریش ملاقات کرد، امپراتور ژنرال گاردان را در سال ۱۲۲۲ ق. (۱۸۰۷ میلادی) با هفتاد تن افسر و معلم و مهندس نظامی به‌عنوان میرزا رضا برای تعلیمات نظامی بایران فرستاد دولت ایران هم پس از ورود آنان در همان سال عسکرخان افشاررومی (اهل زناطیه) که یکی از سرکردگان سپاه بود بعنوان سفارت بدربار فرانسه اعزام داشت.^۲

افسران و معلمین فرستاده شده مدتی مشغول به تشکیلات نظام ایران گردیدند اما از آنطرف انگلستان مانند همیشه بیدار و هشیار و از کف قضا با کاملاً آگاه شد و بیکار ننشست. در این هنگام وسائلی برانگیخت تا نقشه ناپلئون را در ایران بلکه در شرق بکلی برهم بزند باین معنی که کمپانی تجارتهند شرقی سرجان ملکم را با عده‌ای کارشناس سه سفر در سالهای ۱۸۰۰-۱۸۰۸ و ۱۸۱۰ میلادی برابر با سالهای ۱۲۱۵-۱۲۲۳ و ۱۲۲۵ ه. ق. با مالیاتی پول و تحف و هدایا بدربار فتحعلیشاه فرستاد^۳ و در مدت اقامت و مأموریت‌های خود در ایران بالغ بر دوست و هفتاد و سه هزار لیره طلا خرج کرده بیشتر آن بعنوان هدیه و پیشکش و تعارف بشاه و صدراعظم و درباریان داده شد. بعد دولت انگلستان موضوع اهمیت ایران را، در راه هندوستان و سیاست دنیا، بیش از پیش جدی تر تلقی کرده در سال ۱۸۰۷ میلادی (۱۲۲۲ ه. ق.) یکی از دیپلماتهای زبردست خود را بنام سرهارفورد جونز که فارسی را خوب میدانست و سابقاً هم مدتی در دربار کریم‌خان زند و طرف توجه او بوده بسمت سفارت با اعتبار پولی زیاد تر از سابق بدربار فتحعلیشاه روانه نمود.^۴

Gardanne - ۱

۲- راجع بعهده همراهان ژنرال گاردان فرانسوی مورخین ایرانی و اروپائی باختلاف ذکر کرده‌اند. تاریخ انوار بیخ در جلد اول قاجاریه صفحه ۸۸ همراهان ژنرال گاردان را ۲۴ نفر از مردم محرب و هنروران ذکر کرده و هدایت در روضه الصفا جلد نهم، با ۷۰ نفر از اهل حرف و صنعت و معلمین سپاه و نظام و مهندسی، و در منتظم ناسری جلد سوم صفحه ۸۹ نیز، با هفتاد نفر معلم و مهندس نظامی و ارباب صنایع ذکر شده است. وانسون انگلیسی مؤلف تاریخ قاجاریه نیز همین‌عده هفتاد نفری را ذکر کرده است.

۳- سرجان ملکم در سفر دویم فقط تا بوشهر بیشتر ایامد و چون نفوذ فرانسویها در دربار ایران در این ایام رو بافزایش بود از آمدن به تهران منصرف گردیده دوباره از بوشهر به هندوستان بازگشت.

۴- در کتاب مأمورین سیاسی انگلستان در ایران تألیف رابینو که در سال ۱۹۴۶ چاپ شده سفارت سرهارفورد جونز در سال ۱۸۰۷ میلادی و در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۹۳ در سال ۱۸۰۸ (۲۸ ذی‌الحجه ۱۲۲۳ ه. ق.) ذکر شده است.

پس از رفتن ژنرال گاردان در سال ۱۸۰۸ میلادی (اواخر سال ۱۲۲۳ ه. ق.) یفرانسه سرهارفورده جونز از اصفهان به تهران وارد و یک هفته از میدان شد و پادادان تحف و هدایا و پول زیاد بمنوان رشوه بزدی موفق گردید که دلشاه و درباریان و اطرافیان او را خوب بندست بیاورد. اولیای ایرانهم ناسعای متبادله میان فرانسه و ایران را برای اطلاع نماینده انگلستان در دسترس او گذاشتند؛ بعد سفیر انگلستان در عوض پولها اینکه بشاه و درباریان داد قرار دادعائی با دولت ایران بست که سرانجام تمام آنها بسود انگلستان و بزیان ایران تمام شد.

محمد حسنخان اعتمادالسلطنه راجع بمأموریت ژنرال گاردان و طمع فتحملشاه در پادداشت‌های روزانه خود (۹ رجب ۱۲۹۸ ه. ق.) مینویسد: و کتاب مسافرت یعنی مأموریت جنرال گاردان که از طرف امپراطور فرانسه ناپلئون اول بدربار فتحملشاه در سته ۱۸۰۸ مسیحی مطابق ۱۲۲۲ هجری هفتاد و سه سال قبل آمده بود عرض میکردم. این ایلچی قبل از جنگ با روس آمده است و خیلی مسافرت بازمای دارد. صحبت از طمع فتحملشاه در پول بود، شاه میفرمودند که روایت از میرزا آقاخان صدراعظم مرحوم است. و قتیکه مسالحه بنا روس شده بود (۱۲۴۳ ه. ق.) دولت ایران مجبور بود که درگور وجه نقد بدولت روس بدهد فتحملشاه هشت کرور (چهار میلیون تومان) نقد از خزانه در آورد و داد روزیکه قاطرهای دیوانی را آورده بودند دم دیوانخانه با رنگ و جلاجل که پول بار کنند بطرف آذربایجان بروند

فتحملشاه در سلام نشسته بود. میرزا احمد طیب خاصه اصفهانی که جسور بود پیش شاه بجهت خدمتاییکه به آغامحمدخان کرده بود از سدای رنگ قاطر حالت شاه طوری متعیر بود که بر خود میلرزید و بیسکته یا فحشاء بود. میرزا حسین از جای خود جست و بازوی شامرا گرفت حرکت داد که چه میکنی خودت را میکشی برای پول! فتحملشاه متنبه شد بحال آمد و گرنه واقما سکنه میکرد.

فتحملشاه از جمله شاهان احمق - بکلی بی اطلاع از امور دنیا - مغرور - طماع و پول پرستی بوده که مدت سی و هشت سال و پنجماه در ایران سلطنت کرد و قسمت‌های زیادی از ایران را از دست داد. راجع به بی اطلاعی او از امور دنیا گفته اند که در جنگ با روس‌ها (۱۲۴۱-۱۲۴۳ ه. ق.) هفتاد هزار نفر سپاهی بی نظم و بی انضباط - گرسنه و عریان را برداشته با خود به قراجه داغ (ارسیاران) برد و در چمن طویله شامی (در ۸/۵ کیلو -

متری خاوری اهر) اردو زد و در ضمن رجز خوانی میگفت: «من با این سپاه بیکسرتا مسکو خواهم رفت و خاک آن شهر را به تو بره خواهم کشیده. ژ. ژ. موریر در کتاب سفرنامه خود مینویسد: و برای گرفتن جواب نامه پادشاه انگلستان، فتحملشاه ما را بحضور تلپید. اول صحبت از ناپلئون پیش آمد، پادشاه ایران قسم خورد که بنا بارت بوسیله او باین مقام و درجه رسیده است. فتحملشاه علاوه بر اختیار نمودن هزار زن برای خود تفریحات و سرگرمی‌های



زیاد دیگری نیز داشته از آن جماعه سالی یکبار در باغ قصر (قصر فرزندان کنونی) با ترتیبات خاصی خردوانی برای مسی انداخته و بیشتر زندهایش خرسواران بوده‌اند، در دوره سلطنت ناصرالدینشاه هم چندی این کار تجدید و معمول شد و بعد متروک و بکلی از بین رفت، سرسره بازی زنان و در مسافرتها، درس‌سواری، بازی آس مشغول میشده و تقسیم ورق و داد و ستد بسرد و باخت بوسیله شاطر هائیکه در رکاب بوده‌اند صورت میگرفته است^۱.

فتحعلی‌شاه در ۱۹ جمادی الثانیه سال ۱۲۵۰ هـ. ق. در سن ۶۶ سالگی در عمارت هفت دست اسفهان در گذشت و نعش را از اسفهان به قم آورده در بقعه‌ای که قبلاً خود او در حیاطش بهمین منظور ساخته بود بخاک سپرده شد و سنگ مرمر قبر او را در سال ۱۲۷۰ ق. زمان سلطنت ناصرالدینشاه در تهران تهیه کرده بقم فرستادند و در آرامگاهش نصب نمودند. لرد کرزن سیاستمدار معروف انگلستان راجع بعلاقه فتحعلی‌شاه به شهر قم در جلد دوم صفحه ۱۰ کتاب ایران و موضوع ایران تألیف خود مینویسد:

و آبادی تازه شهر قم از زمان فتحعلی‌شاه قاجار آغاز شده است. این پادشاه در ایام جوانی نذر کرده بود که اگر سلطنت برسد اولاً از قم مالیات نگیرد ثانیاً آن را آباد کند. پس از جلوس بر تخت سلطنت ایران شرط دوپرا وفا کرده از ادلی چشم پوشید چه که شهر قم و توابع آن را بمادر خود قبول داد. مادرشاه هم کمترین توجهی به نذر فرزند نداشت و آنچه دلش خواست از قمی‌ها دریافت کرد اما در قسمت آبادی و تزئین شهر قم با آنکه فتحعلی‌شاه بامساک شهرت داشت با کمال سخاوت مصرف نمود. فتحعلی‌شاه گنبد حضرت معصومه را با خشت‌های مسین زردانود تزئین نمود و یک بیمارستان و یک آموزشگاه روحانی (مدرسه) و یک مهمانسرا در شهر قم بنا کرد و برای خوشبختی و بزم مقبره‌ای ساخت.

از آثار و بناهای دیگر فتحعلی‌شاه قصر بیلاقی او در تهران بنام قصر قاجار است که در سال ۱۲۱۳ هـ. ق. آن را بنا نهاد. لرد کرزن در جلد اول صفحه ۳۴۰ کتاب ایران و مسأله ایران تألیف خود راجع به قصر قاجار نیز چنین گوید: «قصر قاجار عمارت بیلاقی واقع در دو میلی شمال تهران از دور بنای بلندی است که از میان درختان چنار و تبریزی سر بآسمان افراشته و در نظر ایرانیان مانند کاخ ورسای فرانسه و کاخ وندزور انگلستان بشمار می‌آید اما از نزدیک جز یک بنای ساده آجری و گلی بیش نیست و از هر گونه لطافت معماری بی بهره است. چند تابلو نقاشی مانند تابلوهای نگارستان در این کاخ دیده میشود. حوض آب ندارد، درختانش رو به خشکی و بنایش در حال ویرانی میباشد.

در ایران نگهداری عمارت قدیمی معمول نیست و همینکه پادشاهی مردبناهای او رو بخرای میگذارد بکوقت این قصر آباد بوده فتحعلی‌شاه بانی این کاخ بیلاقی، دسته‌ای از زنان خود را

۱ - شیوخ قمار در میان مردم و مخصوصاً در میان رجال طراز اول و عامه تراوش آن بیشتر

که تعدادشان به هفتصد میرسید در این عمارت می آورد و خود با دست دیگر از بانوان برگزیده برای گذراندن تابستان به سلطانیه زنجان میرفته. فتحعلیشاه سالی یکبار به قصد زیارت و ضمناً دیدار میرزا ابوالقاسم قمی صاحب قوانین که باو ارادت میورزیده به قم و گاهی تا اصفهان و شیراز هم میرفته و بسیاری از سالها فصل تابستان را در چمن سلطانیه میگذرانده است. و اما راجع به سکهکات و نقش نگین فتحعلیشاه پس از اینکه در سال ۱۲۱۴ ه. ق. سلطنت رسید تا مدت هشتماه سکههای نقره او (السلطان باباخان) بود و بعد یکطرف این سکه تبدیل شد به (السلطان بن السلطان فتحعلیشاه قاجار) و طرف دیگر آن ولایتی که در آنجا سکه زده میشد نقش شده بود. تا اینکه در سال ۱۲۴۱ ه. ق. از سلطنت فتحعلیشاه یکقرن که عبارت از سی سال با اصطلاح آن زمان باشد گذشت. محمدحسینخان کاشانی ملقب به ملک الشعراء و منخلص به عندلیب پسر فتحعلیخان صبا ملک الشعراء شاعر معروف مصراع ذیل: «سکه فتحعلی شاه خسرو صاحب قران» را ساخته سرسکه پول نقره گردید. و مضحک این جا است که پس از شکست کذائی ایران از روسیه و از دست دادن قسمت مهمی از ایران و انعقاد معاهده تنگین ترکمانچای (۱۲۴۳ ه. ق.) و پرداخت پنج میلیون خسارت جنگه پروسها و بالاخره از دست دادن استقلال حقیقی مملکت و شریب دوم را شکم شدن: سرسکه های طلای این مصراع را رسم کردند: (سکه فتحعلیشاه خسرو و کشورستان) و مانند همیشه اعمال شاه و عملیاتیکه در مملکت صورت میگرفت به مردم بیچاره این مملکت وارونه و مثلاً فتحعلیشاه را کشورستان جلوه میدادند. در این باب میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی منخلص به ثنائی در اوقاتی که از وزارت عباس میرزا نایب السلطنه معزول بود تریباً چنین گفته است:

سکه صاحبقرانی بر شما میمون نبود باز آن بهبوده سلطان بن سلطان شما

و سجع مهرش را چیرا غملی خان نوائی که از رجال معروف آن زمان بوده و گاهی هم شعر میگفته و فطرت تخلص نمیکرده برای فتحعلیشاه باین شرح ساخته است:

و گرفت خاتم شاهی ز قدرت ازلی قرار در کف شاه زمانه فتحعلی

سکه های طلای فتحعلیشاهی را کشورستانسی ا و سکههای نقره فتحعلیشاهی را صاحبقرانی بیا یک صاحبقران میگفتند و کلمه قران مخفف صاحبقران است. نقش نگین فتحعلیشاه: عبده الراجی باباخان سنه ۱۲۱۴ و سجع مهر دیگر: المزة لله شاه شاهان جهان ا فتحعلی سنه ۱۲۳۰ و مهری نیز داشته که این بیت در آن حک بوده است: و قرار در کف شاه زمانه فتحعلی گرفت خاتم شاهی ز قدرت ازلی ۱۲۱۷. ما مورخین سیاسی بیگانه معاصر زمان فتحعلیشاه در کتب مؤلفه خود پول نقد او را تخمیناً سی میلیون لیره که معادل پانصد میلیون تومان باشد ذکر کرده اند و همچنین میالغ بی شماری الماس و مروارید و جواهر دیگر نیز داشته که تمام اینها تمول شخصی او بوده است در این جا اشتباه شده زیرا

شاهان سابق تمول شخصی نداشته‌اند خزانه دولت خزانه شاه بوده و هر چه بوده مال خود می‌داشته‌اند پس از مرگشان هم معلوم است که بجانشین و ولیعهد آنان تعلق داشته است.

میرزا فتحعلی خان ملقب به صاحب دیوان وزیر نظام پسر دوم حاجی میرزا

فتحعلی

علی اکبر قوام‌الملک و داماد فتحعلی شاه و نوه حاجی ابراهیم خان

اعتمادالدوله شیرازی وزیر آغا محمدخان و سردار عظم فتحعلی شاه قاجار بوده. نامبرده در سال ۱۲۳۶ هجری قمری در شیراز متولد و در سال ۱۳۱۴ هجری قمری در سن ۷۸ سالگی در گذشت و در مشهد در حرم امام رضا (ع) در قسمت دارالسماعه مدفون گردید. در آغاز جوانی که در تهران میزیست در دستگاه سادات میرزا آقاخان نسوری سردار عظم دایرة مخصوص داشت و



صاحب دیوان

سردار عظم با کارهای شخصی و دولتی رجوع نمیکرد و میرزا فتحعلی خان در واقع به جهت تقویت کارهای پدر خود حاجی قوام‌الملک در تهران توقف داشت. در سال ۱۲۵۶ هجری قمری در سن بیست سالگی از شیراز به تهران آمد و در دفتر استیفاء (وزارت دارایی) وارد خدمت شد و چندی نگذشت که مستوفی (حسابدار) حسابداری چند شهر از قبیل همدان - قزوین و غیره گردید و پس از آن مدتی حاکم بلوک خوارو و رامین و رئیس ایلات بمقیم آن سامان شد و تا سال ۱۳۶۹

قمری معروف بود به میرزا فتحعلی خان مستوفی و در سال ۱۳۷۳ قمری به لقب صاحب دیوان ملقب گردید.^۲

از زمان سلطنت فتحعلی شاه به بعد رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی را نیز صاحب دیوان رسائل یا صاحب دیوان انشاء می‌گفتند و کم کم کلمه رسائل و انشاء را از آخر کلمه صاحب دیوان انداختند و بهمان صاحب دیوان اکتفا گردید مثلاً چون میرزا محمد تقی پسر میرزا زکی مستوفی الممالک علی آبادی در سال ۱۳۴۵ قمری صاحب دیوان رسائل فتحعلی شاه شد

۱- شوهر خرم بهار خانم احترام الدوله دختر چهل و چهارم فتحعلی شاه.

۲- در زمانهای قدیم صاحب دیوانی از القاب شغلی و کارش این بوده که صورت اسامی تمام حقوق بگیرها و اندازه مواجب آنها را داشته باشد که اسم کسی از قلم نیفتد و حیث و میلی از حدود فرمانجای صادر شده در کار نیاید با این ترتیبی که شرح داده شد اگر بخواهیم آن را با تشکیلات و مشاغل این زمان تطبیق کنیم باید بگوئیم که صاحب دیوان رئیس کل بودجه بوده است و از اواسط سلطنت قاجار به لقب صاحب دیوانی فقط جزء القاب گردید.



میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان در جوانی فتحعلی خان صاحب دیوان و پسرش میرزا حسین خان و نینال ملک از این جهت معروف گردید به میرزا محمدتقی صاحب دیوان علی آبادی . میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان در سال ۱۲۷۵ ق. حاکم یزد شد و در سال ۱۲۸۰ ق. پس از عزل فرهاد میرزا (معمداالدوله) از حکومت لرستان و خوزستان مدت کمی حمزه میرزا حشمت الدوله بحکومت خوزستان تعیین شد و بعد در سال ۱۲۸۱ ق. صاحب دیوان بجای حشمت الدوله بسمت حکومت خوزستان منصوب گردید و تا سنه ۱۲۸۳ ق. در آنجا حاکم بود. در این سال نامبرده از حکومت خوزستان معزول و حکومت مزبور دوباره ضمیمه حکومت حمزه میرزا حشمت الدوله حاکم لرستان گردید . در سال ۱۲۸۴ ق. که سمود میرزا پسر الدوله (ظل السلطان) حاکم اسفهان شد صاحب دیوان بوزارت و پیشکاری (معاونت) او تعیین گردید و در اوایل سال ۱۲۸۶ قمری خودش مستقلاً بحکومت اسفهان منصوب و تا سال ۱۲۸۸ قمری درست مزبور برقرار بود لکن در این سال حکومت اسفهان علاوه بر حکمرانی خراسان به سلطان مراد میرزا حسام السلطنه واگذار شد و صاحب دیوان به تهران احضار گردید و بعد در اواسط همین سال به جای میرزا قهرمان امین لشکر به پیشکاری و وزارت مظفرالدین میرزا ولبهید معین و به تبریز فرستاده شد. البته این نقل و انتقالات بدون دادن پیشکشی قابلی پناه صورت نمیگرفته است . در سال ۱۲۹۰ ق. که به تهران آمده بود در همین سال هنگام بازگشت علاوه بر سمت سابقش به

منصب ولت و وزیر نظامی آذربایجان نیز نائل گردید.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت روزانه خود مینویسد: «ملکم باظم الدوله شرفیاب خلوت کردند، بعد من احضار شدم، روزنامه عرض کردم شخصی در ایتالیا فوت شده که ۵۰۰۰۰۰۰۰ دولت از او مانده در روزنامه نوشته بودند همینکه عرض شد شاه فرمود افسوس که در ایران نبود که ظل السلطان و صاحب دیوان او را غارت کنند معلوم شد همه چیز به حضرت همایون معلوم است.» معلوم میشود که شاه خودش را در این باب فراموش کرده اگر او اینکار نبود هرگز دیگران مرتکب این قبیل اعمال نمیشدند. چه خوب فرموده است سعدی علیه الرحمة:

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی

یسر آوردند غلامان او درخت از بیخ

به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد

ز تند لشکریانش هزار سرخ به سیخ

نیز اعتماد السلطنه مینویسد: «۱۱ سفر ۱۳۰۴ میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان مال و مکتب بی حساب دارد، تنباکو و آب لیموی مطر شیراز خاصه شراب خلر که هوش از سر بهتر و کهنرمی ریابد، شال کشمیری و زر جعفری میدهد و عرجه میخواهد میگردخوان و خانهاش نیز آراسته و گسترده است هفتاد سال عمر خود را در حکومت و مأموریت های بزرگ گذرانده.» در سال ۱۳۰۸ قمری استاندار خراسان و متولی باشی آستان قدس رضوی شد. حکومت و تولیتش تا سال ۱۳۱۰ قمری ادامه داشت.»

۱- شغل وزیر نظامی از زمان محمدشاه قاجار در سال ۱۲۵۲ قمری معمول شد. چون مهمترین آرتزبیران در آذربایجان بود، وزیر نظام به کسی میگفتند که رئیس امور مالی و تدارکات قشون آذربایجان باشد. اول دوقمه میرزا تقیخان فراهانی امیر نظام معروف، شاغل این مقام شد و اولین بار که این سمت شغلی به لقب داری مبدل گشته موقمی است که محمد امیر ابراهیمخان معمار باشی دائمی بیسواد کامران میرزا نائب السلطنه که قبلاً بناء و معمار باشی بوده در سال ۱۲۹۹ ق. یا دادن یا نقد تومان پیشکش پشاه، ملقب به وزیر نظام شده و به مقام وزارت (نایب الحکومه) تهران رسیده است.

۲- ۲۵ میلیون تومان.

۳- تولیت آستان قدس رضوی از دوره صفویه با پادشاه وقت بوده است و او از طرف خود یک نفر را برای اداره امور آستانه کسب میداشت و آن شخص را قاعده نایب التولیه مینامیدند. سابق بر این در خراسان شخص فرستاده شده از طرف شاه را متولی باشی میگفتند و در این زمان او را نایب التولیه مینویسند و نایب التولیه گفتن البته درست تر است.

فتحعلی خان کاشانی ملك الشراء متخلص به سبا متوفی در سال

فتحعلی

۱۲۳۸ قمری از شعراء بزرگه و معروف زمان فتحعلی شاه قاجار

بوده است. فتحعلی شاه نیز گاهی شعر هم می گفته و خاقان تخلص می کرده و چون سواد نداشته دیگران اشعار را برایش درست میکردند.

روزی شعری گفت و آن را برای فتحعلی خان سبا ملك الشراء خود خواند و از وی پرسش نمود که شعر چگونه بود و شاه انتظار داشت که سبا اشعار او را فوق العاده تمجید و تحسین کند سبا بی ملاحظه گفت که شعری است خالی از مضمون و پوچ. فتحعلی شاه چنان از این گفته او برآفت که فوراً امر داد او را برده در سر آخور طویله ای بسته جلوش قدی کاه بریزند. چندی بعد او را مورد عفو و مرخصت خود قرار داده به حضور طلبید. شاه دو باره شعری گفت و برای او خواند سبا هیچ نکفت و بطرف در خروجی رفت. فتحعلی شاه صدازد و گفت که جامی روی سیا جواب داد میروم به طویله. فتحعلی شاه از گفته او خندید و از وی بازخواستی ننمود.

خداوند نامه - شاهنشاه نامه - عبرت نامه - گلشن سبا و دیوان قساید از غرر افکار او است. فتحعلی خان سبا خیلی مورد لطف و مرحمت فتحعلی شاه بوده تا جایی که مبلغ شصت هزار ریال صلۀ شش قسیده که در مدح او سروده بود بوی پرداخت.

فتحعلی خان قوانلو یا قویونلو قاجار پسر شاه قلی خان جد سلاطین

فتحعلی

قاجاریه بوده و قاجاریه که اصلاً از طوایف ترکمن و مغول

میباشند مرکب از دو طایفه بخاری باش و آشاقه باش بوده به این معنی آنهاست که در بالای رودخانه گسرگان مسکن داشتند بخاری باش و آتھائی که در پائین رودخانه بودند آنان را آشاقه باش میگفتند و ریاست دو طایفه مزبور پیش از روی کار آمدن فتحعلی خان صاحب ترجمه همیشه با بخاری باش ها بود و بطوریکه معروف است طایفه قاجاریه را شاه عباس بزرگ از کنجبه که سالیان در اوقر قهای متمادی متعلق به ایران بود برای جلوگیری از تاخت و تازهای ترکمن و ازبک به حدود مرو و گرگان کوچانیده سکنی داد و این عمل شاه عباس را سپهر درجده اول قاجاریه در سال ۹۹۵ قمری و هدایت درجده نهم روضه الصفا در سال ۱۰۰۸ قمری ذکر نموده اند.

سرجان ملكم انگلیسی درجده دوم تاریخ ایران تألیف خود انقسام قسمتی از قاجاریه را بدو طایفه وجه تسمیه هر يك از آنان را اینطور بیان میکند: «وقتی يك شعبه از قاجاریه در ارمنستان مسکن داشتند مساکن آنها در کنار یکی از رودخانه های این ایالت بود بعضی

۱- برخی نیز این موضوع را به محمد باقر بیک گرجی متخلص به ناشلی که چندی در وی و ناقل اشعار شعراء و مداحان فتحعلی شاه در حضور وی بوده نسبت داده اند.

در طرف بالا مرتع داشتند و برخی در طرف پائین آنها که در طرف بالا مرتع داشتند موسوم به یخاری باش شدند و آنها که مرتشان در سمت پائین بود آشاقه باش نامیده شدند و این معنی سبب انقسام آنان شد و علاوه بر این باز هر طایفه به چندین شعبه منشعب و منقسم گشتند بعضی از خانواده‌ها به اسم یک نفر رئیس یا بنام یک دهکده‌ای که در حوالی آن مرتع داشتند موسوم شدند مثلاً طایفه دولو چون در ایروان مدت‌ها در حوالی قریه دولو که نزدیک شهر ایروان است اقامت داشتند معروف به دولو گردیدند .

در حس سورت شاه عباس بزرگ صفوی که در سال ۱۰۰۸ قمری به گرگان رفت حسین خان قاجار زیاد اوغلی را از گنجه کوچانیده با قاجاریه در قلعه مبارک آباد ساکنی داد به این معنی قسمتی از قاجاریه را در کنار رودخانه گرگان ساکن نمود و برای آنها قلعه‌ای بنام مبارک آباد ساخت هر چند که قلعه مبارک آباد از بناهای شاه طهماسب اول است و چون ترکمن‌ها آن را خراب کرده بودند شاه عباس بزرگ در سالی که در بالا گفته شد برای جلوگیری از تاخت و تاز ترکمنان ساین خانی آن را برای سکونت طایفه قاجاریه تعمیر و بلکه از نو بنا نمود. قلعه مزبور بعداً به آق قلعه شهرت پیدا کرد در زمان سلطنت رشاشاه پهلوی نامش به پهلوی دژ تبدیل یافت.

بنا به گفته میرزا حسن زوزی خوئی ، که در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار میزیسته، در کتاب ریاض الجنه تألیف خود می‌نویسد: «طایفه قاجاریه مدت‌ها در آن قلعه بودند و با ترکمانیه همیشه جنگ و جدل میکردند و چون فیما بین خودشان نزاعی اتفاق افتاد در سنه ۱۱۴۰ هجری همگی از آن قلعه کوچیده به استرآباد آمده در این شهر ساکن شدند و آق قلعه روبرو خرابی نهاد» .

تولد فتحعلی خان ۲ در سال ۱۰۹۷ پسوده و در زمان شاه سلطان حسین صفوی رئیس سوار و ایلخان ایل قاجار مقیم استرآباد بود. در وقتی که محمود افغان هوتکی غلججائی اسفهان را محاصره کرده بود با عده خود به کمک شاه بدبخت و بی‌عرضه صفوی به اسفهان آمد^۲ و همینکه دید شاه سرگرم اذکار و اوراد و رجال درباری مشغول به تأمین منافع شخصی خود هستند و ضمناً او را چندان بی‌بازی نمیگیرند و شاه سلطان حسین را نیز نسبت به او بدبین نمودند بنابراین در ماندن اسفهان بی‌میل شد .

۱- مبارک آباد - آق قلعه .

۲- تولد وی در المآثر و الآثار در سال ۱۰۹۷ قمری و در جلد سوم منظم ناصری صفحه

۲۹ در سال ۱۱۰۴ قمری ذکر شده است .

۳- فرهاد میرزا معتقد الموله در کتاب جام جم تألیف خود عده او را هزار نفر ذکر

شاه سلطان حسین هم محترمانه عذر او را خواست و در ضمن برای قدردانی از زحمات وی شمشیر معروف به جهان کشا را به وی داد و شمشیر مزبور همین طور در خانواده سلاطین قاجار به باقی و محفوظ ماند. فتحعلی خان نیز با عده خود به گرگان بازگشت.

مؤلف کتاب مآثر سلطانیه می نویسد: «نواب معظم^۱ نیز بواسطه اینکه اقوال امیرای شاه سلطان حسین را در حق خود شنیده بود آزرده خاطر شده سواران خود را برداشت و راه استرآباد پیش گرفته.»

هنگامی که طهماسب میرزا پسر شاه سلطان حسین در نواحی شمال (بهشهر) در سال ۱۱۳۷ ق. مشغول جمع آوری عده و عده برای مقابله با یاقیان قندهار بود فتحعلی خان به نزد وی رفته و پس از آن که یاقیان طایفه افغان، اسفهان را گرفته و شاه سلطان حسین را کشتند طهماسب میرزا را شاه طهماسب خوانده و تقریباً تمام شمال ایران را متصرف و از طرف شاه طهماسب در راه خراسان به لقب نایب السلطنه نیز ملقب گردید.

فرهاد میرزا معتمدالدوله در کتاب جام جم تألیف خود به جای اشرف^۲ تهران نوشته و چنین گوید: «وقتی که شاه طهماسب ثانی به تهران آمد به خدمت او شتافت و در رکاب او به خراسان رفته.»

در کتاب مآثر سلطانیه تألیف حاجی عبدالرزاق بیگ دنبلی چنین نوشته شده: «به نواب فتحعلی خان خیر دادند که شاه طهماسب از قزوین به مازندران آمده و در بلده اشرف (بهشهر) است نواب فتحعلی خان از ابراهیم آباد و رامین راه مازندران پیش گرفت و این در ۱۱۳۷ بود در بین راه مسموم نواب فتحعلی خان شد که امرای شاه طهماسب او را نسبت به نواب معظم بددل کرده اند لهذا عثمان مرکب را از جانب اشرف منطف و به طرف استرآباد راند و بعد به اغواء و تحریک امرای مشارالیهم جنگه قیامین در گرفت و شاه طهماسب گرفتار شد. فتحعلی خان شاه طهماسب را از اشرف به استرآباد برد و تجهیز لشکر عظیم نمود و در رکاب شاه طهماسب عازم خراسان گردید و در سال ۱۱۳۸ قمری در دامغان شاه طهماسب نیابت سلطنت و امیرالامرائی ایران را به نواب فتحعلی خان داد و عازم مشهد مقدس شدند.»

بنا بر گفته برخی از مورخین شاه طهماسب هنگامی که از اردبیل به تهران وارد شد احمدخان تنگکچی آقاسی^۳ را برای استمداد به استرآباد نزد فتحعلی خان که در این موقع

۱- فتحعلی خان.

۲- بهشهر.

۳- رئیس تفنگداران خاصه شاه و با باصلاح امروز کلاد مخصوص.

بزرگ و رئیس ایل قاجار بود فرستاد و او هم دعوت او را اجابت نمود و از استرآباد از راه سمنان و دامغان یا عنده ایواجمی خود برای کمک به شاه طهماسب آمد و موافقین که به حوالی تهران رسید تهران در محاصره اشرف هوتکی غلیجائی قرار داشت فتحعلی خان با اشرف جنگ کرد لکن شکست خورد و به مازندران رفت و در اشرف (بهشهر) شاه طهماسب را ملاقات نمود و شاه وی را فرمانده قوای خود قرار داد. در خلال این احوال اشرف تهران را گرفت و فتحعلی خان شاه طهماسب را برداشته به طرف گرگان رفت و خیالش بر این بود که سپاهی از طوایف یموت و کولکلان فراهم آورده به تسخیر خراسان که در دست ملک محمود سیستانی بود بپردازند. شاه طهماسب به این خیال به اتفاق فتحعلی خان از استرآباد غازم مشهد شد و در بین راه چسبون شهرت دلاوریها و جلادتهای ندرقلی بیگ (نادرشاه) را شنیده بودند فتحعلی خان عقیده اش بر این شد که او را هم برای کمک از نواحی کلان و ایبوردکه مدتی بود حکمران آن حدود شده بود خواسته شود و برای آوردن او حسین علی بیگ بسطامی را که بعداً در زمان سلطنت نادرشاه ملقب به معبرالممالک شد و او هم از عسایر و زنگار بود مأمور نمودند و او کار خودش را به خوبی انجام داد و ندرقلی بیگ را به حضور شاه طهماسب آورد. شاه طهماسب او را با سپاه حاضر رکاب خود برای تسخیر مشهد به جنگ ملک محمود فرستاد و بالاخره پس از چندین جنگ ملک محمود شکست خورده دستگیر و کشته شد.

ندرقلی پس از این فتح نمایان از طرف شاه به لقب طهماسب قلی خان (غلام - طهماسب) ملقب گردید. در این ایام طهماسب قلی خان بطوری کفایت و درایت به خرج داد که در مدت کمی بالمره دست فتحعلی خان نایب السلطنه را از کار به کلی کوتاه کرد. خان قجر که خواست با مدعی دست و پنجه نرم کند کاری از پیش نبرد و در ضمن بلوای نظامی که به تحریک خود طهماسب قلی خان صورت گرفته بود با اجازه شاه طهماسب در سال ۱۱۳۹ قمری به سن ۴۲ سالگی به دست مهدی بیگ قاجار دولو که فتحعلی خان پدر او را کشته بود کشته شد.

در کتاب ریاض الجنه تألیف میرزا حسن زنوزی خومی کشته شدن فتحعلی خان در ماه صفر ۱۱۳۸ قمری ذکر شده اشتباه است و همان سال ۱۱۳۹ قمری درست می باشد و پس از کشته شدن نهش درخواجه ربیع در چند کیلومتری مشهد مدفون گشت و طهماسب قلی خان به تدریج همه کاره و بالاخره نادرشاه افشار و فاتح قسمت بزرگ و مهمی از آسیا گردید.

فرج‌الله

فرج‌الله‌خان افشار در اوائل سلطنت فتحعلیشاه قاجار نسجی‌باشی

بود. در جنگی که در سال ۱۲۲۱ قمری در سرحدات کرمانشاه

و کردستان میان دولت عثمانی و ایران روی داد فتحعلی‌شاه فرج‌الله‌خان و محمد ولی‌خان

افشار قاسملو و سفی‌یارخان کرد بیچه را که از رجال درباری و سرکردگان او بودند برای

امداد سرحداران (مرزبانان) و اردوی محمد علی میرزا دولتشاه پان حدود فرستاد.

در سال ۱۲۲۴ ق. چون ممکن بود که روس‌ها و یا معاهدین موافقین آنان از سمت

اردبیل تجاوزاتی بنمایند فرج‌الله‌خان پان حدود مأموریت یافت و با مسطفی‌خان طالش در

لنکران جنگ کرد و او را محصور نمود و بواسطه محصور شدن، وی از درعجز درآمد و

برای رفع وحشت او میرزا بزرگ قائم‌مقام وزیر آذربایجان با استعانت اورفته وی را اطمینان

داد و فرج‌الله‌خان دست از محاصره کشید و بازگشت.

فتحعلی‌شاه در سال ۱۲۲۷ ق. او را با جمعی از سرکردگان خود با تفاق محمدعلی

میرزا دولتشاه برای سرکوبی عبدالله پاشا والی بغداد فرستاد. والی به شیخ جعفر نجفی از

علمای طراز اول و مراجع تقلید شیعه متوسل شد و او در این باب وساطت کرد و کار بمسالمت

و مصالحه انجامید.

در سال ۱۲۲۹ ق. که فتحعلی‌شاه خیال تغییر محمد ولی‌میرزا را از حکومت خراسان

داشت او را به تهران احضار نمود و پس از درود وی، نظر بمسالح ملکی از تصمیم خود

منصرف شده دوباره او را بمسئولت ایالت خراسان منصوب و به همراه فرج‌الله‌خان و میرزا عبدالوهاب

مستمدالدوله نشاط روانه خراسان نمود.

فرج‌الله‌خان پس از اتمام کار به تهران بازگشت لکن در سال ۱۲۳۱ ق. باز بمسئلت

مخالفت شدید خوانین خراسان با والی خراسان، دو باره محمد ولی‌میرزا او را به استعانت

خود از فتحعلیشاه خواست و نامبرده مجدداً باده هزار پیاده و سوار روانه خراسان گردید.

فرج‌الله‌خان در میان راه به شاهرود رسیده بود که خیر رسید محمد رحیم‌خان خوارزمی با

قوای قربان‌قلیچ از رؤسای ترکمن‌های یموت همان‌کسی که در سال ۱۲۲۸ ق. یوسف‌خواجه

کاشغری را در تواجی‌گرگان تحریک به ترک‌تازی کرده بود با سی‌هزار سوار بطرف دشت

۱- شغل نسجی و نسجی‌باشی در ازمته مختلفه در ایران بوده و در دوره سلطنت

قاجاریه تا اوائل سلطنت مظفرالدین‌شاه نیز سمت مزبور برقرار بود و اکثر حکام نیزه‌ریک

برای خود نسجی و نسجی‌باشی داشته‌اند و اما عملیات و طبقه نسجی‌باشی عبارت بوده از

بریدن سر - دماغ - گوش - زبان - دست - کور کردن و شکم پاره کردن - نسجی‌ها و

میرغضیان کارمندان اداره او بوده‌اند. در دوره سلطنت قاجاریه شغل مزبور بیشتر در خانواده

علاءالدوله دوام پیدا کرد.

گروگان آمده فتحعلیشاه دستور داد که فرج‌الله‌خان یا عده ابوابجمعی خود به اتفاق ذوالفقار-خان و مطلب‌خان سرداران دامغانی (اصح سمنانی) به دفع خان خوارزم بپردازند و سرداران روانه گروگان شدند در جنگی که در نزدیکی قندرسک روی داد محمد رحیم‌خان سخت شکست خورده به سمت خیوه فرار کرد و غنائم بی‌شماری نسبت لشکریان ایران گردید .

فرج‌الله‌خان از رؤسای بزرگ ایل شاهسون بوده که در سال

فرج‌الله

۱۲۲۱ قمری فتحعلی‌شاه او را به یاری ابراهیم خلیل‌خان جوانشیر

حاکم قراباغ و بعد بکمک سلیم‌خان حاکم شکلی که در معرض دست‌اندازی و تعرض روس‌ها واقع شده بودند روانه نمود .

سید فرج‌الله‌خان دوم از خاندان مشعشی یا موالی است که سالها

فرج‌الله

در خوزستان و یا قسمتی از آن حکومت خود مختاری داشته‌اند .

در سال ۱۱۴۶ هجری قمری نادرشاه پس از شکست دادن به عثمانیان و مراجعت از بغداد ، به‌هویزه لشکر کشید و بساط خاندان مشعشی را برانداخت . موالی بر اثر این واقعه متواری شدند و تنها یکی از آنان یعنی همین سید فرج‌الله موصوف در این‌جا ، از طرف نادرشاه حکومت (دورق) یافت .

مولی فرج‌الله‌خان سوم پسر مولی محمد پس از درگذشت مولی

فرج‌الله

عبدالعلی‌خان در سنه ۱۲۵۷ قمری از طرف منوچهرخان معتمدالدوله

که در این هنگام والی اصفهان -- لرستان -- و خوزستان بود والی (هویزه) شد . در این سال که معتمدالدوله برای سرکوبی محمدتقی‌خان بختیاری چهارلنگه به خوزستان لشکر کشید مولی فرج‌الله از طریق دولتخواهی نزد معتمدالدوله رفت و حکومت تمام خوزستان از طرف او به مولی فرج‌الله‌خان واگذار شد .

حاکم شدن او بدین نحو صورت گرفت پس از آنکه شیخ سامر از ترس منوچهرخان

معتمدالدوله ابتداء به کوهت و سپس به کوهت فرار کرد ، معتمدالدوله شیخ عبدالرضا از خویشان او را که آرزوی حکومت شادکان و ریاست قبیلهٔ بنی‌کعب را داشت و مدتی بود که از ترس شیخ سامر به پنداد فرار کرده بود ، معتمدالدوله پیش از فرار شیخ سامر ، او را از آن‌جا احضار و بجای شیخ سامر برقرار نمود . مدتی از حکومتش نگذشت که او هم از معتمدالدوله ترسیده خودش از شادکان و برادرش از اردو فرار کردند . پس از این رویدادها معتمدالدوله مولی فرج‌الله را بجای آنان تعیین نمود . پس از اینکه مولی فرج‌الله‌خان را حاکم نمود باو تأکید کرد ، خرمشهر را که عثمانیها در سال ۱۲۵۳ قمری آنرا خراب کرده

بودند حتماً آباد نمایند.

اشکالی که چندی بعد برای او در حکومتش روی داد مخالفت سخت ایل بنی طرف با او بود و چون از عهده دفع و سرکوبی آنان بر نیامد و منوچهرخان معتمدالدوله حامی او در این اوان وفات یافته بود باین جهت در اواخر سال ۱۲۶۳ ق. به تهران رفت و از طرف حاج میرزا آقاسی صدراعظم محمد شاه قاجار نوازش فراوان یافت و بار دیگر با فرماتی بنام حکمران سراسر خوزستان و اجازه سرکوبی ایل بنی طرف به هویزه برگشت و چون مولی فرج الله خان قوه و قدرت زیادی نداشت نتوانست مخالفین خود را سرکوبی نماید و قلمرو حکمرانی او فقط محدود شد به هویزه و پس در ابتداء ورود مولی فرج الله خان به هویزه ایل بنی طرف تصور میکردند که حتماً با يك عده از قوای دولتی با توب و تفنگ برای سرکوبی آنان از تهران آمده اما وقتی که فهمیدند که خودش پشنهائی با يك فرمان خشك و خالی به هویزه وارد شده بیشتر بر جسارت و مخالفت آنان افزوده شد تا اینکه بالاخره مولی فرج الله خان در سال ۱۲۶۴ ناچار شد که بكمك عده ای از عشایر دیگر از قبیل عشایر بنی ساله - شرفاء - سواری و مزرعه با بنی طرف جنگ نماید ولسی در این جنگ که به سختی آغاز گردیده بود بتوسط شیخ عبدالسید فرزند سعد و شیخ عباس فرزند عبدالله که از بزرگان ورؤسای دوجه يك ایل بنی طرف بودند بقتل رسیدند.

۱- قضیه خرابی خرمشهر از طرف تلیرضا یا شاه والی بغداد صورت گرفت. برای این که دولت ایران سرگرم سایر جهه های جنگ شود و از گرفتن هرات به کلی منصرف گردد، انگلستان دولت عثمانی را وادار نمود که خرمشهر را اشغال نماید. تلیرضا یا شاه والی بغداد برای این که بهتر خدمت کرده باشد پس از گرفتن خرمشهر آنرا خراب نمود (سیاست خرابی) و بواسطه این عمل خسارات زیادی به ایران وارد آمد، و در سر این موضوع و اختلافات دیگر با عثمانی ها، هر چند مدت بیکبار، تیرگی روابط تجدید نمیشد. بنابراین، میرزا تقی خان فراهانی (امیر کبیر - انابك اعظم و صدراعظم ناصرالدین شاه از سال ۱۲۶۴ تا ۱۲۶۸ قمری)، برای مذاکره و خاتمه دادن باختلافات و تنظیم قرارداد در سال ۱۲۶۰ ق. مأمور ارزنده الروم شد.

۲- ایل بنی ساله ساکن هویزه امروزه از سه قبیله تشکیل میشود که جمعاً ۶۲۰ خانوارند. طایفه شرفاء شامل ده عشیره است که جمعاً ۴۲۰ خانوار میشوند. مسکن آنان در قسمت هویزه است - طایفه سواری معروف به سواری بیت ناچر و مرکب از ۲۴ عشیره است که جمعاً ۱۱۶۰ خانوار میشوند و ساکن دشت میشان هستند و طایفه سواری دیگری که به سواری بیت عواجه معروف و در دشت میشان سکونت دارند در اواخر قرن ۱۳ هجری به ایران آمده و در آنجا ساکن شده اند. طایفه مزرعه مرکب از دو قبیله که يك قبیله از هویزه به میان آب رفته و ساکن شده اند و قبیله دیگر در هویزه هستند و جمعاً ۱۸ عشیره و شامل ۹۴۰ خانوار میباشد.

فرخ خان کاشی ملقب به القاب امین الملک - وزیر حضور - امین الدوله

فرخ

پسر میرزا مهدی پسر میرزا احمد و پیش از این که در دستگاه فتحعلی شاه داخل شود نام او ابوطالب بوده و پس از این که از پیشخدمتان خاص شاه میگردد، فتحعلی شاه نام او را فرخ میگذارد. مدتی بوی فرخ بیک خطاب میشد و پس از چندی که گذشت، فرخ خان شد. فرخ خان و شاهرخ خان و آقا اسمعیل جدیدالاسلام در ابتداء از غلام-بچگان خاص فتحعلی شاه بوده و بعد پیشخدمت او شدند. یکی از کارهای این سه نفر مزبور این بود که لباس های بسیار قشنگه در بر میکردند و میپوشیدند که کاملاً جلب توجه حضار را مینمود.



فرخ خان امین الملک

فرخ خان در سلطنت فتحعلی شاه و محمدشاه جزء عمه خلوت و پیشخدمت مخصوص بود و در سلطنت ناصرالدینشاه خیلی ترقی کرد و مشاغل مختلف مهمی از قبیل صندوقدار و جوه خاصه - مهر دار شاه - رئیس عمه خلوت و غیره را متصدی بود و از مقربین و محارم شاه محسوب میگردد. در سابق پیشخدمتان و فراش خلوتان و بطور کلی کارمندان دربار را اصطلاحاً عمه خلوت میگویند و رئیس آنان را امین خلوت. سمت امین خلوتی از زمان سلطنت محمدشاه بیهودر خانواده فرخ خان امین الدوله بوده و چهار نفر از آنان ملقب به امین خلوت

و دو نفر امین الدوله بودند.



فرخ‌خان امین الدوله

محمدحسینخان اعتمادالسلطنه

راجع به عمله خلوت در پادداشتهای روزانه خطی خود مینویسد: «شبهه ۵ جمادی الثانیه ۱۳۰۵: شاه بیرون شام میل فرمودند بعد تمام عمله طرب و رقاصها را احضار فرمودند اغلب عمله خلوت بودند».

در سال ۱۲۵۲ قمری که

اهالی ساری بواسطه تمذیبات مأمورین حکومتی بر فضلعلی خان بیگلربیگی قرا باغی حاکم مازندران شوریده و ارتکذولتی را که مسکن او بود محاسره کردند و جمعی از طرفین در این شورش کشته شدند دولت که از جریان اسیر آگاه شد فرخ‌خان را که در این هنگام پیشخدمت خاصه بود برای رفع فائله به مازندران فرستاد.

فرخ‌خان پس از ورود به محل چون دید که موضوع بین اهالی و حاکم آشتی ناپذیر است صلاح را در این دید که فضلعلی خان را از حکومت مازندران معزول و به تهران اعزام دارد و شخص دیگری به جای وی منصوب گردد او همین کار را کرد و دولت نظری وی را پذیرفت و بعد خودش بر حسب امر دولت چند ماه بر تق و فنق امور حکومتی میبرداخت و کارها را سر و صورت داد و مرتب و منظم نمود تا اینکه اردشیر میرزا رکن الدوله پسر نهم عباس میرزا نایب‌السلطنه از تهران به حکومت مازندران تعیین شد و پس از ورود حاکم تازه به محل فرخ‌خان به تهران آمد. در سال ۱۲۵۳ ق. نیز اهالی اسفهان بر علیه خسروخان گرجی حاکم خود شورش کرده او را در عمارت حفت دست محصور نمودند^۱.

۱- نظیر شورش بر علیه فضلعلی خان حاکم مازندران در سال پیش‌درسازی با این تفاوت که در شورش اسفهان به واسطه رفتن محمد شاه به هرات دست بیگانگان نیز در این کار دخالت داشت.

فرخ‌خان در این سال دوباره برای اصلاح کار و رفع شورش به اصفهان فرستاده شد و پس از ورود عمان عملی که با فضلعلیخان در مازندران نمود نسبت به خسروخان نیز عمل کرد و پس از اینکه شخصاً چهار ماه در اصفهان برای اصلاح امورات حکومتی پرداخت به تهران بازگشت.

در سال ۱۲۵۶ ق. بواسطه اعمال کاربهای امان‌الله‌خان افشار وزیر یحیی میرزا پسر چهل و سوم فتحعلیشاه حاکم گیلان امور آن سامان از محدودیت و ترتیب منحرف شده بود. فرخ‌خان از طرف محمدشاه مأمور شد که برشت رفته حاکم و وزیر را به تهران روانه نموده و خود برتق و وفق امور گیلان بپردازد و اوعین کار را کرد و مدت هشت ماه در رشت ماند و در ایتمدت منال دیوانی سالهای گذشته را وصول نمود تا اینکه دوباره یحیی میرزا با وزیر تازه برشت آمد و فرخ‌خان پس از ورود آنان به تهران بازگشت. در سال ۱۲۷۲ ق. ملقب به امین‌الملک شد.

میرزا آقاخان نوری صدراعظم دست نشاندۀ بیگانگان در موقع جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۸۵۵ (۱۲۷۲ ق.) فرخ‌خان را که در این هنگام صدوقندارشاه و با اصطلاح آن زمان رئیس اداره سندوقخانه مبارکه بود برای اصلاح ذات‌البین با اختیارات تام ابتداء او را باسلامبول فرستاد و به محض ورود خواست که با لرد کلیف سفیر انگلستان در دربار عثمانی ملاقات و مذاکره نماید لکن او از ملاقات امتناع نمود و چون انگلیس‌ها از تمام جریانات داخلی و خارجی ایران کاملاً آگاه بودند و بیشتر کارها بدستور خودشان صورت میگرفت پس از دو ماه مطلقاً او را گول زده باو جواب دادند در صورتی ما حاضر بمذاکره با شما هستیم که شرح زیر را نوشته برای ما بفرستید آنوقت ما حاضر بمذاکره با شما خواهیم بود.

شرح مزبور بدینترتیب است: «من از جانب دولت ایران مختار و مأمورم که در مقام رعا جوتی اولیای دولت انگلیس برآیم و بر ذمه من است که اولیای دولت ایران عساکر مأموره خود را از هرات و افغانستان منصرف نمایند و بهیچ‌قسم در افغانستان مداخله ننموده خسارت و زیانی که در این مأموریت لشکری به افغانستان رسیده از خزانه دولت اداء شده. امین‌الملک هم نوشت و فرستاد و پس از وصول نامه انگلیس‌ها را فراتر نهاده تقاضای دیگری از او نمودند و بعد هم اتمام حجتی مشتمل بر چندین ماده برای فرخ‌خان فرستادند. امین‌الملک آنها را هم قبول کرد لکن پس از فتح هرات بتوسط حسام‌السلطنه ناصرالدینشاه باو دستور داد که تمام تعهداتی که سپردهای آنها را باطل اعلام بدار او هم این کار را کرد و مراتب را باطلاع سفرای خارجه مقیم اسلامبول نیز رساند و بعد از اسلامبول با یک کشتی جنگی که دولت فرانسه در اختیار او گذاشته بود رهسپار سواحل جنوبی فرانسه گردید و بعد در ۲۴ جمادی الاولی ۱۲۷۳ ق.

به پاریس وارد شد و مذاکراتی صورت گرفت و سرانجام به وساطت ناپلئون سوم در چهارم مارس ۱۸۵۷ (شعبان ۱۲۷۳ ق.) معاهده تنگین پاریس با لرد کولی امپراتور انگلستان در پاریس در ۱۵ ماده بسته شد. اعتماد السلطنه در کتاب خلسه یا خوابنامه تألیف خود از قول میرزا آقاخان نوری سدر اعظم مینویسد :

«برای اینکه فرخ خان امین الدوله راهم دور کرده باشم بعنوان اصلاح مقدمه جنگ با انگلیس ویرا مأخوف فرنگه کردم اما میل نداشتم کار بزودی بانجام برسد بر خلاف منظور و مقصود من او پولی از انگلیس گرفته و عاجلاً کار صلح را انجام داد اگر عجله نکرده بود قتنه و بلوای هند بروز کرده بود و انگلیس ها مضطرب شده کار بدخواه ما میگذاشت در این صورت هرات را واگذار نمیکردیم و بنادر خود را نیز مسترد نموده بلکه قسمت بزرگی از افغانستان راهم دست می انداختیم و خسارت جنگ قابلی هم از دولت انگلیس می گرفتیم افسوس که عجله فرخ خان گذاشت و آن مقدمه برعکس نتیجه داد هرات از دست رفت بلکه حق ثبات مصادر افغانستان باطل گردید ایران بجای آنکه منتفع شود مبلغی گزاف متضرر شده .

مؤلف کتاب سیاستکاران دوره قاجاریه در صفحه ۳۹ مینویسد : و در یکی از مراسلاتیکه میرزا آقاخان بنام ناصرالدینشاه نوشته میگوید میرزا یعقوبخان از جانب شازده دافر آمده است و شدت دلنگه هستند از اعمال فرخ خان با انگلیس دوست شده روس از دست رفت .^۱

این معاهده که به معاهده پاریس معروف است از معاهدات بسیار تنگین و زیان آوری است که در دوره قاجاریه به ایران تحمیل شده و با معاهده ترکمانچای از جهاتی چندان تفاوتی ندارد. فرخ خان امین الملک پس از اقامت معتد در پاریس و لندن در سال ۱۲۷۴ ق. که در اروپا اقامت داشت پس از انجام کارهاییکه با او محول شده بود بسمت ایلیچی کبیر در دربار عثمانی تعیین گردید .^۲

پس از عزل میرزا آقاخان نوری از سدارت، امین الملک در ربیع الاول ۱۲۷۵ ق. پس از بازگشت از سفارت اسلامبول بسمت وزارت حضور یعنی وزیر دربار، مهردادشاه، و ریاست عمله خلوت شاه برقرار گردید .^۳ و در سال ۱۲۷۶ ق. به عضویت مجلس شورای وزراء با مجلس شورای دولتی نائل آمد، چون نامبرده هنگام انعقاد عهدنامه پاریس خدمات شایانی نسبت به بیگانگان انجام داده بود پس از بازگشت به تهران مورد تقدیر بسیار واقع شد و روز بروز پرشأن و مناصب او افزوده میشد و حتی چندبهم شهرت بسیار داشت که ممکن است سدر اعظم هم بشود .

۱- Cowley .

۲- مراد از شازده دافر، شازده دافروس است و میرزا یعقوبخان پدر میرزا ملکم خان ناظم الدوله بوده است .

۳- راجع باین سمت اخیروی بیشتر نظر میرزا آقاخان سدر اعظم بود که حتی الامکان فرخ خان را از دربار ناصرالدینشاه دور نگه داشته و برای خود مخطی نداشته باشد .

۴- وزیر دربار بلکه همه کاره دربار شد .

مؤلف منتظم ناصری در جلد دوم صفحه ۲۶۰ جزء و قایم ۱۲۷۵ قمری می نویسد :
 و جناب فرخ خان امین الملك سفارت کبری و ماوریت خود را بیایان رسانده در ماه ربیع الاول
 وارد دار الخلافه و شرفیاب حضور همایون شده به یک قطعه گل کمر مرصع ممتاز و یک ثوب جبه
 ترمه کشمیری جاشهدار از ملاس خاصه مخلع و سرافراز گردیده .

در سال ۱۲۷۵ ق . که میرزا صادق نوری قائم مقام پس از مقلب شدن به امین الدوله به
 وزارت کشور که در آن زمان مهمترین وزارتخانه ها بود ، منصوب شد ، چیزی از وزارت و نقشب
 نگذشت ، چون در هیأت دولت برای صلاح مملکت حرفهائی میزد ، ناصرالدینشاه که شدیداً نسبت
 بوی خصمناک شده به بهانه ضعف مزاج و یا درد شدید او را از کار بکلی برکنار نمود و حتی
 لقبی را هم که باو داده بود از او گرفت و به فرخ خان امین الملك داد و فرخ خان کاشی از این تاریخ
 مقلب به امین الدوله شد .

پس از مقلب شدن به لقب مزبور و تا عمل گردیدن به مقامات عالیه و تشریف زیاد پشاه
 زندان اشعاری برایش ساختند و چون اشعار مزبور مفایر با میک و سلیقه این جانب و درج
 آن در این کتاب است از این جهت از ذکر آنها در اینجا بکلی خودداری گردید .
 ناصرالدینشاه در این سال دستور داد که از این بعد عزل و نصب تمام حکام ایالات و
 ولایات باید بمشاورت و سوابد پنداهن الدوله صورت گیرد و علاوه بریکه پیش گفته شد کارهای دیگری
 نیز بر مشاغلش اضافه گردید و تقریباً در این اوقات مشارالینان و شخصی اول مملکت شده بود .

در سال ۱۲۸۳ ق . ناصرالدینشاه
 بنا بر هوس شاعانه خود باز ب فکر تشکیلاتی
 پسرای مملکت افتاد و هر کسی را سرکاری
 گذاشت . و حدود اختیارات هر یک را تعیین
 و اموراتی را با بوی محول نمود البته این
 کار هم خیلی موقتی بود و در همین سال چون
 موضوع زوی عوس شاعانه دور نیز در تشکیلات
 مزبور یکی بهم خورد . امین الدوله در این
 تشکیلات دارای این مشاغل گردید : وزارت
 حضور - اداره امور حکومتی کاذان ، طنز ،
 اسفهان - فارس و تمام گمرکات مملکت .
 سمت وزارت حضور و مشیر خاص حضور
 همایون که فرخ خان امین الدوله و محمود خان
 ناصر الملك در زمان سلطنت ناصرالدینشاه
 دارا بوده اند سمت های مزبور یعنی مشاور و
 مصاحب شاه نیز بوده است .

در ممالک شرقی با نظریه یگانگان یا خودی
 چنین سمت هایی وضع شد و در هر یک از آن

ممالک بنامی مصطلع بود مثلاً در ایران بطوریکه گفته شد بنام وزیر حضور و یا وزیر خاص



فرخ خان امین الدوله



ناصرالدین خان عمیدالملک

محمدحسینخان معروف به فرخخان



محمدحسینخان معروف به فرخخان

حضور همایون و در افغانستان که از سال ۱۸۸۰ (۱۲۹۷ ه. ق.) تا ۱۹۱۹ (۱۳۳۷ ه. ق.) به تحت حمایتی انگلستان درآمد در آنجا آنان را مساجبان خاص می‌گفتند. فرخخان امین الدوله در سال ۱۳۸۸ ق. در تهران درگذشت و در ققم در مقبره خاص خویش بی‌ناله سپرده شد. فرخخان مردی بوده است زیرک - با استعداد - بسیار زرنگ - مرقع شناس و چون در دربار سه پادشاه مشغول به کار بوده برای خود تجربیاتی اندوخته بوده است و از اوضاع مملکت بی‌سر و سامان ایران بغوی مطلع و تکلیف خود را در قبال جریانات روزمره خوب تشخیص میداده است. امین الدوله دارای سه پسر بود. بنام مهدیخان (آجودان مخصوص - وزیر صایون) که بعد در زمان سلطنت محمدعلی‌شاه ملقب به قائم مقام گردید.

و در سال ۱۳۳۶ ه. ق. درگذشت.

میرزا ابراهیم خان معاون الدوله و محمدحسینخان (فرخ خان) که هر یک در زمان حیاتشان دارای مشاغل مهمی بودند. محمدحسینخان که از پیشخدمتان خاص ناصرالدینشاه بود، پس از فوت فرخ خان امین الدوله، ناصرالدینشاه نام فرخ پدرش را بر او نهاد و معروف شد به فرخ خان و نام اصلی وی بکلی متروک گردید. فرخ خان در دو سفر ناصرالدینشاه باروفا در سالهای ۱۲۹۰ و ۱۲۹۵ ه. ق. از همراهان (ملنزمین رکاب) شاه بود و پس از بازگشت از اروپا در سال ۱۲۹۵ ق. در سن جوانی (۲۹ سالگی) درگذشت.

فرهاد

حاج فرهاد میرزا مقتصد الدوله پسر پانزدهم عباس میرزا نایب السلطنه که در جمادی الاولی سال ۱۲۳۳ هجری قمری متولد و در سال ۱۲۵۰ قمری که بهرام میرزا (میرالدوله) پسر دوم عباس میرزا از طرف محمدشاه برادر خود به جای محمدحسین میرزا حشمت الدوله حاکم کرمانشاه - لرستان و خوزستان، بود ارت میرزا محمدتقی قوام الدوله آشتیانی،



فرهاد میرزا

فرستاده شد بهرام میرزا پس از ورود به کرمانشاه مقرر حکمرانی خود و عزیمت حشمت الدوله به تهران برادران او نسرالله میرزا والی واسطه میرزا را، که از طرف حشمت الدوله حاکم لرستان و خوزستان بودند، احضار نموده و پس از ورود به کرمانشاه آنان نیز اجباراً به تهران اعزام گردیدند و پس از خاتمه عملیات، فرهاد میرزا برادر خود را که در تبریز بود او را خواست به جای نسرالله میرزا به حکومت لرستان تعیین و روانه نمود. بنا بر این اولین سمت و شغل فرهاد میرزا در خدمت دولتی از طرف برادر خویش حکومت لرستان بوده است. در جلد سوم صفحه ۱۶۴ منتظم ناصری نوشته شده: دهم در این سال (۱۲۵۰ قمری) نواب فرهاد میرزا (حاجی مقتصد الدوله) بحکمرانی لرستان منصوب گردیده و ولی سایر مورخین او را فقط به حکومت لرستان نوشته اند.

در سال ۱۲۵۳ قمری که محمدشاه عازم عراق شد فرهاد میرزا را به عنوان نایب الایاله برگزیده برای حفظ پایتخت در تهران گذاشت و همین کار را نیز محمدشاه در سفر اصفهان در سال ۱۲۵۵ قمری نمود و فرهاد میرزا را در غیاب خود نایب الایاله نموده او را برای محافظت

پاینت در تهران گذاشت .

فرهاد میرزا پیش از اینکه بلقب معتمدالدوله‌ای در سال ۱۲۷۸ نام‌ل شود لقب او نایب‌الایاله بود. در سال ۱۲۵۷ هجری قمری پس از فوت نسرالله خان قاجار دولو سرکشیک چی باشی ساحبیا اختیاروالی فارس پسر بزگه امیرخان سردار، خالوی عباس میرزا نایب‌السلطنه، ناسرالدین میرزا ولیعهد محمدشاه قاجار به حکومت فارس تعیین شد و از طرف او فرهاد میرزا به عنوان نایب‌تولیعهد و وزارت میرزا فضل‌الله نصیرالملک پسر میرزا نصرالله علی آبادی سازنداری در سن ۲۴ سالگی به حکومت فارس فرستاده شد و به این مناسبت از طرف محمدشاه برادرش بلقب نایب‌الایاله ملقب گردید .



فرهاد میرزا نایب‌الایاله

فرهاد میرزا پس از سال ۱۲۷۱ قمری با دره‌میر سال معلوم نیست بجه علت بر حسب امرشاه به‌عنوان حکومت طالقان به این حدود که ضمناً تیول او بوده تبعید میشود و بعد در این سال بدون اجازه دولت از آنجا به تهران آمده به سفارت انگلیس پناهنده میگردد در این باب ناممهور میرزا آقاخان صدراعظم نوری خطاب به حاجی علیخان حاجب - الدوله دهم که چنین نوشته بود :

مقرب الخاقان برادر مهربان حاجب الدوله فرهاد میرزا از مقر حکومت طالقان و تیول خود بی‌اذن و اجازه دولت به تهران آمده به جهت شیطنت و فساد سفارت انگلیس پناهنده شده شب‌اگر از سفارت بیرون آمد و پنهانی بخانه این و آن رفته و فساد در مملکت نماید فرزندان او را گرفته به حضور عالیحضرت حمایون بیاورند لکن تا در سفارت است به علت احترام سفارت کسی متعرض او نشود ربیع الاول ۱۲۷۱ هـ . فرهاد میرزا در سال ۱۲۷۸ قمری بجای حاج علیخان مقدم مراغه حاجب الدوله که در این تاریخ ملقب به شیاه‌الملک شده بود بحکومت لرستان و خوزستان منسوب شد و در همین سال نیز ملقب به معتمدالدوله گردید و در سال



فرهاد میرزا نایب‌السلطنه

۱۲۸۰ قمری هر دو حکومت از یور منزول شد. در این سال حکومت لرستان به امامقلی میرزا عمادالدوله و حکومت خوزستان مدت کمی به حمزه میرزا حشمت‌الدوله و بعد به میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان شیرازی تنویس شد و معتمدالدوله در همین سال پس از آمدن به تهران به عضویت دارالشواری کبری دولتی برقرار گردید.

در سال ۱۲۸۴ قمری به حکومت کردستان معین و فرستاده شد. در سال ۱۲۸۶ قمری که طوائف کرد ساکن اورامان کردستان شورش کرده بودند سرانجام معتمدالدوله با کوشش و جنگیهای بسیار آن شورش را خواباند و محمد بیگ اورامانی که رئیس شورشیان بود کشته شد و بنا بکفنه نادر میرزا مؤلف تاریخ تبریز شورش مر بود بنا بر اشاره و تحریک عزیزخان مکرزی سردار کل سورت گرفته بود و میگوید که بعد سندی در این باب از سردار بدست آمد که به محمد بیگ نوشته بود.

میرزا محمدخان مجدالملک سبکی در صفحه ۴ رساله مجدیبه تألیف خود در جاییکه

میرزا محمدخان مجدالملک سبکی در صفحه ۴ رساله مجدیبه تألیف خود در جاییکه



فرهاد میرزا بهمنشاه اول

قمری است .

در ورود به کردستان فرهاد میرزا چون دانست که حسن سلطان اورامی و دو برادرش بهرام بیگ و مصطفی بیگ سالها است که بر حکام یاغیند بطرف خاک مرابون حرکت نمود . حسن سلطان و دو برادرش با هزار تفنگچی به استقبال فرهاد میرزا آمدند و دم از اطاعت زدند لکن متمدنالدوله به بهانه اینکه آوردن این همه سوار در مقابل والی حرکتی ناپسند بوده در رسیدن به سرحد کردستان محرمانه به فراشاهی خود دستور داد که چون حسن سلطان و برادرانش برای خوردن قهوه نزد من می آیند بوسیله چهار نفر فراش ایشانرا زنجیر کند او نیز چنین کرد فرهاد میرزا حسن سلطان را فوراً به طناب کشید و دو برادرش را محبوس نمود سپس دستور داد که پای مرده حسن سلطان طناب بسته آنرا در میان تفنگچه چیان او بیدارند تفنگچه چیان از دیدن نمش رئیس خود متوحش شده فرار اختیار نمودند و فرهاد میرزا با دو برادر معلول حسن سلطان به سنندج برگشت .

افراد طایفه اورامان پس از این واقعه تا مدت یکسال هر چه پیش کشی بپوش فرهاد میرزا فرستادند تا شاید دو برادر حسن سلطان را خلاص کنند نتیجه بیخسید تا چار سر به طغیان برداشتند و فرهاد میرزا مجبور شد که باردیگر در تاریخ ۲۶ محرم ۱۲۸۶ قمری برای سرکوبی ایشان

بطرف خاک مروان حرکت کند لیکن این بارکاری از اوساخته نشد و با افتتاح تمام بهسندج بازگشت و دولت مجبور شد که از رسایبه و همدان سپاه سردارانی بگردستان بفرستد ایشان طائفه اورامی داشکستی سخت دادند و بحدود شهر زور در خاک عثمانی قرار کردند.

در سال ۱۲۸۷ قمری حکومت همدان نیز ضمیمه حکومت گردستان شده به معتمدالدوله واگذار شد و او از طرف خود سلطان اویس میرزا پسر بزرگ خویش را به نیابت خویشتن به حکومت آنجا فرستاد. ناصرالدین شاه چون در سال ۱۲۹۰ قمری قصد مسافرت به اروپا را داشت قبل از مسافرت در ذیحجه ۱۲۸۹ قمری فرهاد میرزا عموی خود را موقتاً از گردستان



فرهاد میرزا معتمدالدوله

که از سال ۱۲۸۴ قمری (مدت شش سال) حکومت آنجا را داشت به تهران احضار و به پیشکاری کامران میرزا پسر ۱۸ ساله خود که در قیابش نایب السلطنه و قائم مقام او بود تعیین نمود اما باطناً کارها با فرهاد میرزا و در حقیقت نایب السلطنه شاه او بود و از طرف حاج میرزا حسینخان صدراعظم تمام امور قشونی به نیابت محمودخان قره گزاسوی همدانی ناصرالملک محول گردید. پس از پنج ماه مسافرت در اروپا، شاه با ایران بازگشت و به محض ورود به خاک ایران مردم تهران به تحریک و اشاره متنفذین که معتمدالدوله خود نیز غیر مستقیم در این کار بی دخالت نبود فوغائی بر علیه مشیرالدوله صدراعظم برپا کرده او را ملحد و بی دین قلمداد کردند و بر اثر تلگرافیکه معتمدالدوله به شاه نمود و قشیه را بسوی اسیلاخ داد، شاه ترسیده

مشیرالدوله را وادار به استعفاء کرد و او را در رشت گذاشت و خود با درباریان عازم تهران شد. پس از بازگشت شاه از فرنگستان و ورودش به تهران چون بالاخره اورا هم در بطوای جعلی و مصنوعی بر علیه حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله شریک میدانست معتمدالدوله بیکارمانند و کاری با او ارجاع نهد و حکومت گردستان هم که پیش از مسافرت شاه با او بود ضمیمه حکومت کرمانشاهان شده و با مامقلی میرزا عمادالدوله واگذار شد.

در ماه ربیع الثانی ۱۲۹۳ قمری پس از بازگشت از زیارت مکه و حاجی شدن برای بار

دوم به حکومت فارس تعیین گردید و در سال ۱۲۹۸ قمری که حکومت فارس هم ضمیمه حکومت‌های دیگر سلطان مسعود میرزا نعل السلطان گردید معتمدالدوله به تهران احضار شد و در سال ۱۳۰۵ قمری در گذشت و ثروت زیادی از همه قسم که در سال‌های متعادی درآمورت‌ها برای خود جمع آوری کرده بود به جا گذاشت و جنازه‌اش به بین‌النهرین برده شده در صحن کاظمین که از مستحذات خود او بود و در حدود سیصد و چهل (۳۴۰) هزار تومان برایش تمام شده بود در مقبره اختصاصی مدفون گردید.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود (۲۵ ذیحجه ۱۲۹۸ قمری) می‌نویسد: «امروز بنا بود شاهزاده‌ها پول بردارند در حضور همایون قمار بازی شود. تاظم خلوت^۱ ابلاغ کرده بود. حاجی حسام السلطنه جوابی نوشته بود که صد تومان حاضر است بهر که فرمایش شود تحویل بدهم نایب مناب من باشد من درمکه معظمه توبه کسردام معتمدالدوله نوشته بود من اهل قمار نبوده و نیستم درمکه توبه از مناسی نمودم بدون اینکه بنویسد صد تومان حاضر است به نایبی خواهم داد. اجوبه شاهزاده‌ها اسباب دلخوری شاه شد این شد که آنها به سواری احضار نشدند و خودشان تشریف فرمای شکار شدند» - ۲۶ ذیحجه ۱۲۹۸: «بعد از نهار شاهزاده‌ها را که حسام السلطنه و معتمدالدوله و محمد امین میرزا باشند احضار فرمودند بنای بازی شده.

اعتماد السلطنه راجع بوی در یادداشت‌های روزانه خطی خود می‌نویسد: ۲۵ ذیحجه ۱۳۰۵: منزل آدم شنیدم حاجی معتمدالدوله فرهاد میرزا روز سه شنبه ۲۱ ذیحجه ۱۳۰۵ مرحوم شد. این شاهزاده مرد بزرگی بود اما خوش‌قلب نبود از خودش شنیدم بشاه عرض می‌کرد ۶۰۰ نفر آدم کشته‌ام حکومت‌های بزرگی کرد از قبیل عربستان (خوزستان) و کردستان و فارس مکتت زیاد اندوخته ممکن نبود عریضه‌ای که به شاه می‌نوشت از کسی بد نگوید. شاهزاده سوادى داشت اکثر تألیفات او هست مبالغی مخارج سخن حضرت جواد (ع) (کاظمین) نمود قریب دویست هزار تومان می‌گویند. ازین بنا مکتت او معلوم می‌شود. نگارنده در یکی از سفرهای خود به عتبات عالیات در سال ۱۳۲۴ خورشیدی روزی راجع به مخارجی که معتمدالدوله برای بنای سخن کاظمین نموده با شیخ علی کلیددار حرم کاظمین پسر شیخ - عبدالحمید مذاکره به میان آمد او می‌گفت بمسوجب سورتی که من دیدم و بخاطر دارم فرهاد میرزا مبلغ یکصد و بیست هزار لیره خرج کرده و اگر هر لیره را به مظنه آن زمان ۳۰ ریال حساب کنیم می‌شود ۳۴۰ هزار تومان و بموجب اظهارات خود فرهاد میرزا که به ناصرالدین شاه نموده و در بالا ذکر گردید در مدت حکومت های خود ۶۰۰ نفر را کشته و در جائی نیز دیده شد که در حکومت فارس ۷۰۰ دست بریده است و البته بدیهی است که

با این کشت و کشتار و دست‌بردن‌ها مردم بالطبع مرعوب شده و او به جمع‌آوری مال و مکنکت زیاد می‌پردازد و بعد می‌رود حد اقل سیصد و اندی هزار تومان^۱ در خارج از مملکت خود برای اجدات سخن کاظمین خرج مینماید نمیدانم که خوانندگان این سطور در این باب چگونه قضاوت خواهند کرد.

فرهاد میرزا شاهزاده‌ای بود بسیار از خود راضی و بی‌اندازه حیثیت‌دوست بوده و مقام شاهزادگی به خصوص عموی شاه را تالی مقام سلطنت میدانسته است و او یکی از چهار شاهزاده فاضل قاجاریه است و آن ۳ نفر دیگر یکی علیقلی میرزا اعتقاد السلطنه پسر پنجاه و چهارم از زن پنجاه و دوم فتحعلی‌شاه و دیگری یهون میرزا پسر چهارم عباس میرزا نایب‌السلطنه و برادر اعیانی محمدشاه قاجار و شاهزاده چهارمی ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس پسر محمد تقی میرزا حسام السلطنه پسر هفتم فتحعلی‌شاه قاجار بوده است. از تألیفات فرهاد میرزا کتاب مقام در شرح حال ائمه علیهم‌السلام است^۲ و چند تألیف دیگر نیز دارد.

فریدون

فریدون میرزا پسر پنجم عباس میرزا نایب‌السلطنه در سال ۱۲۴۷ قمری

که حکومت خراسان علاوه بر حکومت آذربایجان به عباس میرزای

نایب‌السلطنه واگذار شد و رهسپار خراسان گردید در این هنگام نیابت حکومت آذربایجان را به فریدون میرزا محول و محمد خان زنگنه امیر نظام را به پیشکاری و فرماندهی قوی و میرزا اسحق نبیره میرزا بزرگ قائم مقام و برادرزاده میرزا ابولقاسم قائم مقام دوم رابه وزارت او تعیین نمود، پس از فوت فتحعلی‌شاه در سال ۱۲۵۰ قمری محمد شاه پسر اکبر و ارشد عباس میرزا بموجب ماده ۷ معاهده ترکمن‌چای و با موافقت دولتین روس و انگلیس به سلطنت رسید و ابتداء در تبریز به تخت سلطنت جلوس نمود. محمدشاه هنگام عزیمت خود بطرف تهران فریدون میرزا برادر خویش را ملقب به نایب‌الایاله نموده بسمت ایالت آذربایجان برگزید. حکومتش در آذربایجان تا سال ۱۲۵۱ قمری پدراندا کشید. در این سال به تهران احضار و بجای وی قهرمان میرزا برادرش^۳ والی آذربایجان شد. چون محمد شاه قاجار برای تسخیر عراق قصد عزیمت داشت قبلا یعنی در سال ۱۲۵۱ قمری فریدون میرزا را از آذربایجان احضار نموده با حسن خان ساری اصلان قاجار قروقی^۴ و عده سپاهی روانه سمت گرگان نمود ولی چون در این هنگام از الله یارخان آصف‌الدوله والی خراسان به اشاره انگلیسیها نامه به شاه رسید دایر بر اینکه با در این سر زمین شدت دارد ناچار محمد شاه از راه فیروزکوه به سرکوبی ترکمنان پیموت و کوهکلان رفت و بعد از اتمام این کار به تهران بازگشت.

۱- در ۹۰ سال پیش.

۲- مقام کلمه عربی و بمعنی دریا است.

۳- پسر هشتم عباس میرزا و برادر اعیانی محمد شاه.

۴- محمد حسن خان سردار ایروانی یا خان باباخان سردار.

در سال ۱۲۵۲ هجری قمری با لقب فرمانفرمائی بجای فیروز میرزا نسرت‌الدوله برادر دیگر خود به ایالت فارس منصوب گردید. در جلد دوم تاریخ قاجاریه ناسخ‌التواریخ صفحه ۳۴ در شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار در ضمن شرح وقایع سال ۱۲۵۲ قمری اشتهاً نوشته شده: «و شاعرزاده فریدون میرزا که حکومت داشت مأثور به حکمرانی کرمان آمد». فریدون میرزا در هیچ‌زمانی حاکم کرمان نبوده است. در آغاز کار و پیشکاری و وزارت او با میرزا محمد تقی قوام‌الدوله آشتیانی بود و پس از مدت کمی قوام‌الدوله از شغل خود استعفاء داده و بجای وی میرزا جعفر مستوفی سوادکوهی از تهران فرستاده شد. حکومت فریدون میرزا در فارس چهار سال طول کشید و چون در سال ۱۲۵۶ قمری مردم فارس بروی شوریدند محمد شاه میرزا نسی خان قزوینی امیر دیوان، پدر حاج میرزا حسین خان سپهسالار و یحیی خان مشیرالدوله، را برای رسیدگی و تحقیق قمشه به شیراز فرستاد و پس از ورود به شیراز هر قدر سعی نمود که بین اهالی و اورا اصلاح کند ممکن نشد و چون اذالتیام دو جانب مأیوس گردید فرمانفرما را طوعاً یا کرهاً روانه تهران نمود و خود شخصاً مباشر امور ایالت فارس گردید.

در سال ۱۲۶۰ قمری که بار دوم میرزا نسی خان امیر دیوان به ایالت فارس منصوب بود و حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم هم‌چندان میانه خوبی با او نداشت برای اینکه دوباره فریدون میرزا که فوق‌العاده طرف محبت و میل او بود بایالت فارس برود اعیان و متنفذین فارس به تحریک وی بر علیه امیر دیوان قیام کرده و دستجمعی به تهران برای شکایت از وی آمدند. حاج میرزا آقاسی برای تسبی مجدد فریدون میرزا هر قدر در نزد شاه کوشش نمود چون محمد شاه با انتصاب مجدد او به ایالت فارس چندان میلی نداشت کوشش زیاد حاجی میرزا آقاسی بجائی نرسید و نتیجه نیکشید و شاه بالاخره حسین خان مقدم مراقف آجودان‌باشی را ب‌لقب صاحب‌اختیاری که بعد در سال ۱۲۶۲ قمری به نظام‌الدوله نیز ملقب شد و در سنه ۱۲۵۳ قمری بمنوان سفیر فوق‌العاده مأثور اسلامبول و پاریس شده بود بایالت فارس روانه نمود.

فریدون میرزا در سال ۱۲۷۰ قمری بجای برادر اعیانی خود سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه بایالت خراسان منصوب شد و در سال ۱۲۷۱ قمری شنید که خان خیوه محمد امین‌خان برادر الله‌قلی خان پسر محمد رحیم خان با جمعیت زیادی قصد حمله و تسخیر سرخس را دارد و هزار سوار و پیاده به آق در بند فرستاد و خودش نیز با چند فوج و توپخانه از مشهد به جانب آق در بند رهسپار شد و به پیش قراولان امر شد بطرف سرخس که خان خیوه به نزدیک آنجا آمده بود بروند قبل از رسیدن پیش‌قراولان بین سوارهای محلی و سواران خان خیوه جنگ در گرفت پیش‌قراولان به کمک سوارهای محلی رسیدند با وجود اینکه عدده ترکمنها بالغ بر چهل هزار نفر بود از قشون ایران شکست خورده خان خیوه را که در

بالای قانلو تپه در چادر در ننگاری با چند نفر از توره‌ها (شاهزادگان) و مجارم خود نشسته و ناظر عملیات بود تنها گذاشته فرار را برقرار اختیار نمودند. خان که اوضاع را چنین دید خواست فرار کند لکن غفله قربان گل مروی او و توره‌ها را گرفته با اتفاق صحت نیاز خان پسر اراض خان سرخسی همه را سر بریدند. هنگام کشتن خان میان سواران سرخسی، مروی و سایر قسمت‌های خراسان نزاع در گرفت زیرا هر یک میخواستند در سر بریدن او سبقت گیرند و این افتخار را بخود نسبت دهند و سرانجام دوازده نفر از آنان در این مسابقه کشته شدند. عده زیادی از سرکردگان و همراهان خان اسپر قوای ایران گردیدند. در این جنگ علاوه بر خان خبویه ۱۴ تن توره (شاهزاده) خودزیمی و بیشتر سرکردگان خبوقی که همراه خان بودند کشته شدند و این عمل از تصادفات بود که برای فتون ایران در زمان صدارت میرزا آقا خان نوری دست داد.

فریدون میرزا سرخان خبویه را به تهران فرستاد. و پس از دو سال و اندی حکمرانی در خراسان در سال ۱۲۷۲ قمری در مشهد در گذشت و بجای وی در همین سال برادرش سلطان مراد میرزا حسام السلطنه با دادن پیش‌کشی پشاه برای بار دوم استاندار خراسان شد. فریدون میرزا از جمله افرادی است که مورد توجه و علاقه زیاد ملک جهان خان مهد علیا مادر ناسرالدین شاه بوده است.

فضل الله
فضل الله الحسینی پسر میر محمد شفیع و پدر میرزا محمد حسین عبدالملک قزوینی است. فضل الله الحسینی دو پسر داشته که یکی جد شیخ الاسلام‌های قزوین بوده و دیگری میرزا محمد حسین عبدالملک میباشد و شجره وی بدین نحو ضبط شده است: فضل الله بن محمد شفیع بن بهاء الدین محمد الحسینی العالمی شیخ الاسلام ساکن قزوین. یک نسخه محافل المؤمنین ذیل مجالس المؤمنین تألیف محمد شفیع بخط همین فضل الله پیر از اغلاط و اشتباهات در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است.

فضل الله
میرزا فضل الله حکیم الهی ثالث پسر میرزا شمس الدین حکیم الهی ثانی است که طبع بسیار نفیس متفن کتاب قروع کافی کلینی از آثار مخلصه او است.

فضل الله
میرزا فضل الله خان، دارای القاب منشی باشی، دبیر السلطنه وکیل الملک و وزیر خلوت، برادر میرزا محمد رفیع نظام‌العلمای تبریزی و پدر حشمت الدوله دیبا و شوهر سوم نجم السلطنه مادر دکتر محمد مصدق میباشد. در آغاز کار (۱۳۰۰ قمری) منشی و بعد منشی باشی مظفر الدین میرزا ولیعهد بود. در سال ۱۳۰۳ قمری سلب به دبیر السلطنه و در سال ۱۳۰۸ قمری که میرزا اسدالله خان وکیل الملک سلب به ناظم الدوله شد دبیر السلطنه سلب به لقب برادر خویش وکیل الملک گردید. و در سال ۱۳۰۹ رئیس دفتر

مخصوص ولعهد شد. و در سلطنت مظفرالدینشاه ملقب به وزیر خلوت گردید و در دربار خیلی نفوذ داشت.



میرزا افضل خان وکیل الملک

فضل الله

فضل الله شیرازی متخلص به خاور از شعراء و مشایخ زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار بوده و مؤلف تاریخ صاحبقرانی یا ذوالقرنین میباشد نامبرده در سال ۱۲۳۱ قمری در سلک حشویهای فتحعلیشاه درآمد.

فضل الله

میرزا فضل الله نصیر الملک علی آبادی پسر میرزا نسرالله علی آبادی مازندرانی بوده^۱ و در سال ۱۲۳۷ قمری که فتحعلیشاه خواست بطرف شهر زور و بغداد لشکر کشی نماید میرزا فضل الله را بیست وزارت لشکر تعیین نمود. در زمان فتحعلی شاه کسی که این سمت را داشت او را متصدی نگارش لشکر و دادن علوفه و مواجب قشون می گفتند. در دوره مشروطیت و پس از آن وزارت لشکر تبدیل به چندین اداره از قبیل اداره محاسبات - اداره کارپردازی - اداره مباشرت ارتش و غیره شد. محمدشاه یکماه پس از ورود خود به تهران بصواب دید میرزا ابولقاسم قائم مقام میرزا فضل الله را برای آوردن محمد قلی میرزا ملک آراسن ترین پسران فتحعلی شاه که حاکم مازندران و اشترآباد بود روانه نمود و او با تمهیدات و مساعی که بکاربرد ملک آرا و پسر چهارمش بدیع الزمان

۱- علی آباد نام سابق شاهی است.

۲- عنوان وزارت لشکر از زمان سلطنت محمدشاه قاجار در سال ۱۲۵۱ قمری معمول شد و تا دوره سلطنت مظفرالدینشاه ادامه داشت و اول کسیکه با این سمت برگزیده و به این عنوان خطاب شد میرزا آقاخان لوزی بوده است.

میرزا صاحب اختیار که از قبل او حکومت استرآباد را داشت با خود به تهران آورد.
 در سال ۱۲۵۶ قمری، پس از فوت ناصرالله خان کشیک‌چی باشی ملقب به صاحب اختیار
 حاکم فارس، محمد شاه ناصرالدین میرزا (ناصرالدین شاه) ولیعهد را اسماً به حکومت فارس
 تعیین نمود و چون ولیعهد در تهران بود از طرف او فرهاد میرزا ملقب به نایب‌الایاله شده
 بو وزارت میرزا فضل‌الله که او نیز در این سال و در این مأموریت ملقب به نایب‌الملک شد عازم
 فارس گردیدند. در سال ۱۲۵۱ هجری قمری که ناصرالدین میرزا به ولیعهدی تعیین شده
 بود در سال ۱۲۶۳ ه. ق. بجای بهمن میرزا به حکمرانی آذربایجان منصوب گردید و میرزا فضل‌الله
 علی‌آبادی وزیر او بود. پس از عزل میرزا آقاخان نوری از سردار توری در سال ۱۲۷۵ ق. ناصرالدین
 شاه هیأت دولتی تشکیل داد مرکب از شش وزیر و نام آن را مجلس شورای وزراء گذارد
 و ریاست شوری را هم بهمهده میرزا جعفرخان مشیرالدوله واگذار نمود. از جمله وزرای
 شش‌گانه یکی هم میرزا فضل‌الله نصیرالملک بود که بو وزارت وظائف و اوقاف برگزیده شد.

فضل‌الله

حاج شیخ فضل‌الله کجوری معروف به نوری فرزند ملاعیاس کجوری
 در دوم ذیحجه ۱۲۵۹ قمری متولد و پس از تحصیلات مقدماتی
 برای تکمیل تحصیلات عالی به بین‌النهرین (عراق) رفت وی از شاگردان درجه اول میرزا
 محمدحسن شیرازی مجتهد معروف و داماد و خواهرزاده حاجی میرزا حسین مجتهد نوری بوده و در
 تهران از مجتهدین طراز اول و مرجع امورات شرعی بود.

حاج شیخ فضل‌الله در ابتدا ورودش از عراق بایران کاروبارش خیلی رونق گرفت باین
 معنی که نفوذ و مرجعیت تام پیدا کرد و مدتی بدین منوال گذشت لکن بعد اعمالی از او
 سرزد که خیلی از وجهه او کاسته شد و تفصیلتش از این قرار است: در سال ۱۳۰۸ هجری
 قمری (۱۸۹۰ میلادی) دولت ایران (یعنی شاه و صدر اعظم) امتیاز مؤسسه رهنی که بعد
 به بانک استقراسی تبدیل گردید به دونفر روسی بنام رافلویچ Rafflovitch و پانیاکوف
 Poliakoff واگذار نمود. روسها قصد داشتند که بانک یا شعبه آن را در بازار دایر
 نمایند محلی را در اراضی مسوقوفه سید ولی، که در آخر بازار کناش‌ها واقع و مدرسه
 خرابه و قبرستان مسلمین^۱ بود، برای ساختمان بانک در نظر گرفتند. برای اجاره کردن آن بیریگ
 از ملاها که مراجعه کردند کسی حاضر نشد که آن را به روسها اجاره دهد لکن به حاج
 شیخ فضل‌الله که رجوع کردند او حاضر شد و اراضی مزبور را جهت ساختمان بانک به مبلغ
 هفتصد و پنجاه تومان^۲ به ملاحظه تبدیل با حسن به روسها فروخت^۳ و پس از این
 عمل از نفوذ روحانی وی در افکار و اظفار مردم خیلی کاسته شد و دیگر آن نفوذ اولیه را
 دارا نبود. بدتر از این عمل طلاق دادن شکوه الدوله دختر ششم مظفرالدین شاه زن و قور السلطنه
 بود که او را بحاله نکاح حاج سید ابولقاسم امام جمعه تهران در آورد و بطور اجمال شرح
 قضیه آن چنین است:

- ۱- ورود محمدشاه به تهران ۱۹ شعبان و مأموریت نصیرالملک ۱۹ رمضان ۱۳۵۰ قمری بود.
 - ۲- این مدرسه معروف بود به مدرسه چال و مانند اکثر مدارس قدیمه دارای مسجد نیز بود.
 - ۳- پس از اینکه بانک روس آنجا را ساخت مردم در سردار توری الدوله درماه رمضان با نجا
 هجوم آورده تمام ساختمان را خراب و باخاک یکسان نمودند.
- احتمال داده میشود که به خود آقا و اطرافایش پولی هم داده باشند.

شاه با ولیعهد خوانند که با حبار طلاق شکوه الدوله را از موقر السلطنه شوهرش که زندانی شده بود بگیرند. موقر راسی نبود. برای انجام این عمل ابتداء به حاج سید علی اکبر تفرش و بعد به سید عبدالله بهبهانی مراجعه شد و چون موقر السلطنه گرفتار بود، مرد و نفر گفتند که باید شوهر آزاد باشد و شخصاً رضایت بدهد و در غیر این صورت هیچ وجه امکان ندارد و برخلاف شرع است. پس از ما یوس شدن از این دو نفر از طرف دربار به حاج شیخ فضل الله مراجعه شد و او بدون رضایت شوهر میغه طلاق را جاری نمود و شکوه الدوله را به زوجیت امام جمعه درآورد. در این جا روایت مختلف است بعضی میگویند که شیخ فضل الله پس از طلاق دادن در همان



حاج شیخ فضل الله توری و سید عبدالله بهبهانی
در عروس سید محمد بهبهانی

مجلس بدون نگاهداشتن عده، او را برای امام جمعه عقد کرد و برخی دیگر می گویند که پس از سر آمدن عده، زن سطلقه با حبار، بحاله نکاح امام جمعه درآمد و اگر در یک مجلس طلاق و عقد صورت گرفته باشد بدیهی است که شیخ فضل الله مرتکب چندین خلاف شرع شده است. این عمل شیخ فضل الله نیز مزیداً بر عمل سابقش او را خیلی مغفور کرد و با اصطلاح امروز خیلی هوشد و آن توجهی که عامه در سابق نسبت بوی اظهار او بر از میدان داشتند از علاقه و توجهشان خیلی کاسته شد و ضمناً مردم اشعاری در این باب ساخته و میخواندند و از آن جمله که بخاطر دارم این شعر بود :

حقاً امام جمعه در دین یقین ندارد این کار عاشق است ربلی بدین ندارد
در اوائل طلوع مشروطیت با سید عبدالله بهبهانی و سایر مشروطه طلبان همقدم و همراه بود. شیخ فضل الله در مدارج علمی بر دیگران برتری داشت و در قیامی که منجر بسدور فرمان مشروطیت گردید خدمت ارجمندی کرد ولی رقابت شدید سید عبدالله بهبهانی با او در صف ملایان جدائی افکند و آن بسود استبداد تمام گشت. ادوارد براون در کتاب تاریخ انقلاب ایران تألیف خود می نویسد :

و از جمله علماء شیخ فضل الله معروف به توری است که در آن موقع از سه پیشوایان

پایه گذاران نهضت مشروطیت در میان مردم بشمار بوده با آقایان شرکت نمود. دو نفر دیگر سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی بوده اند. شیخ از نظر معلومات مقام بسیار ارجمندتری از آنها داشته است که چندی بعد گسیختن پیمان از حزب اصلاح طلب و پیوستن او به ارتجاع محمدعلی شاه، دلیل حسادت آنها و تنویر نفوذ خود بر شیخ، احتمال داده شده است. و نیز می گوید: «دسیسه کاری محمد علی شاه با دستپاچی رحیم خان گفته شد در تعقیب آن نقش دیگری را به رهبری آخوند شیخ فضل الله اشتهاب و او را آلت اجرای مقاصد شوم خود نمود این عالم حاکم شرع قلعاً به تحریک از حسد به مظهر ازانش با احتمالاً رشوه گیری از درباریان در آخر ژوئن یا اول ژوئیه از شاه عبدالعظیم کناره گیری نمود. بنای تبلیغات ارتجاعی را گذارده آنها را به عنوان مشرکین - خداشناس - یابی و مانند اینها خواند. شیخ فضل الله بدستپاچی دوسید یزدی موسوم به محمدعلی اقدام به جعل اسنادی از طرف انجمن های آذربایجان و قفقاز محتویات جملات کفرآمیز خلاف شرع اسلام کرده به حساب خود موقت آنان را خراب نموده که بنشین بشمار آیند و همچنین نامعانی از طرف بزرگان

بایان دایم بر تعریف و تمجید بسیاری از

معارف نمایندگان مجلس جعل نموده بود.

در انزلی - تبریز - کرمان و سایر

نقاط عمالشان بدستگم و بیش مؤثری دست

زده توفیق حاشی یافته بودند سرانجام فعالیت

ارتجاعی با اندازه ای آشکار گردید که

حوادیران مجلس سید محمد مجتهد طباطبائی

را وادار نمودند که تهدید نامه او را ضمانت نماید

این است آن تهدید نامه: بسم الله الرحمن الرحیم

من ضمانت می نمایم که اگر جناب حاجی

شیخ فضل الله بر خلاف تهدید نامه که سپرده رفتار

نمایند من شخصاً او را از تهران بیرون نمایم

علامه محمد آملی با حاجی میرزا لطف الله هم

با پدر و ندهم حمادی الاولی ۱۳۲۵ قمری.

با وجود این تهدید دوباره به حضرت عبدالعظیم

(شهری) رفته علم مخالفت با مشروطیت



آیت الله روحه خوان معروف

۱- مراد رحیم خان چلیانلو است.

۲- منتظرباز محمد سید محمد طالب الحق و مراد از علی سید علی آقای یزدی پدر سید



حاج شیخ فضل‌الله نوری

را برافراشت و عدوهای دور و ورا جمع شدند و برای اینکه بوی سدمعای وارد نیابد به عنوان برقراری نظم قبلاً از طرف دولت یکدسته سرباز برای مراقبت و محافظت از آنها به شهرری فرستاده شده بود. لکن در روز شنبه بیست و یکم رجب ۱۳۲۵ قمری که میرزا علی اسقرخان امین‌السلطان اتابک اعظم نخست وزیر وقت در جلومجلس کشته شد، شیخ فضل‌الله از این مسئله سخت هراسان شده فوراً خود و پیروانش شاه عبدالعظیم را ترک کردند.

در این باب کتاب انقلاب ایران نقل از روزنامه حبل‌المتین چنین می‌نویسد: «مناقضین زاویه مقدسه (شهرری) را یأس حاصل شده نومیدانه به کنج کلبه خود خامباً خاسراً مراحت کردند. و نیز براون در کتاب انقلاب ایران می‌گوید: «... از این گروه نه تنها اعیان و اشراف بلکه روحانی مرتجعی مانند شیخ فضل‌الله مردی که از لحاظ علم و آراستگی به کمال معروف و از قراریکه می‌گویند این بدبخت فقیه جامع و کاملی بوده که باید از سرنوشت شوم او متأسف بود او دید که سید عبدالله و سید محمد که آنان را از حیث علم و اجتهاد مادون خود می‌دانست بلندترین مقام را در جامعه احراز کرده و شکوه یافته‌اند از رشک و غبطه خود را در دامن دسته‌کهنه پرستان انداخته مقام بلند خویش را با بخت بد فرجام و سرنوشت شوم آنان توأم ساخت چون مقام روحانی شیخ فضل‌الله بسرتر از دیگران بود و رقبایش او را

آن طوری که خودش می خواست به یازی نمی گرفتند و او را کنار گذاشتند از این جهت برای اینکه از سایرین عقب نیفتند در مبارزات خود بر ضد مشروطه خواهان در دوره سلطنت محمدعلی - شاه بهیچ وجه کوتاهی نمی ورزید و به عملیات مخالفت آمیز خود ادامه می داد و از هیچگونه شدیدی در این راه کوتاهی نداشت . و نیز ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران نقل از روزنامه سورسرافیل شماره بیست و شش روز پانزدهم جمادی الثانیه ۱۳۲۵ قمری می نویسد :

« شیخ فضل الله چهل و پنج هزار تومان دریافت داشته چند ملای ارتجاعی کوچکتر مانند اکبر شاه روضه خوان - سید محمد و شیخ زین الدین زنجانی را وادار کرد که تظاهرات بدون توفیقی علیه مشروطیت در ماه محرم نمودند و بعداً به شاه عبدالعظیم آمده در آنجا انجمنی تشکیل داده که می گویند کمک مالی از طرف محمدعلی شاه به آنها میشده است .

از گفته های اتابک است : « ... این است که بازاری شیخ فضل الله تولید شد و شاه و نایب السلطنه (کامران میرزا) هر روز برای او کمک مالی می فرستادند . در بساطی که در سال ۱۳۲۵ قمری که او باش جاله میدان و سنگلج به همراهی رجال درباری در میدان توپخانه چیده بودند شیخ فضل الله را هم خواهی نخواهی به میدان آوردند و از همکاران وی سیدعلی - آقای یزدی - شیخ محمد آملی و حاج میرزا ابوطالب زنجانی بودند و وعاظ این معرکه سید محمد یزدی معروف به طالب الحق^۱ و سید اکبر شاه از سادات شیرازی بودند . در این بین میرزا عنایت نام زنجانی برخلاف مستبدین و له مشروطه خواهان بیاناتی نمود فوراً او باش بر سرش ریخته او را کشتند و بد نعتش را بدرختی آویزان نمودند . م . ق . هدایت در صفحه ۲۰۴ کتاب خطاطرات و خطرات تألیف خود راجع به شیخ فضل الله چنین گوید :

« شیخ فضل الله از قالیچه خارج مانده با مشروطیت مخالفت دارد و با شاه بست و بند در حضرت عبدالعظیم جرگه دور خود جمع کرده و تمام معنی مزاحمت میدهد و مقام علمیش بالاتر از سیدین^۲ مستدثین است طلاب و بیشتر اهل منبر در او را دارند و نیز در صفحه ۲۱۶ می نویسد : « اگر سید عبدالله رسا داده بود که گوشه ای از قالیچه را به شیخ فضل الله برسد مخصوصاً کوتاه شده بود .

هدایت در صفحه ۱۶۴ کتاب مزبور گوید : « در جواب شکایت سیدین ، از میرزا حسین نجل میرزا خلیل - محمد کاظم خراسانی و عبدالله مازندرانی تلگرافی رسید چون سوری محل آسایش و منفذ است تشریف در امور حرام است .
بطوریکه پیش شرح داده شد در سال ۱۳۲۵ ق . به تحریک محمدعلی شاه عمده ای از قبیل سیدعلی آقای

۱ - اکبر شاه ملا نبوده روضه خوان بوده .

۲ - برادر زاده سید علی آقا .

۳ - سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی .



حاج شیخ فضل الله نوری

یزدی - امام محمد آملی و غیره در میدان توپخانه جادری برپا کرده و بر علیه مشروطیت قیام نمودند و اعیان میدان عبارت بودند از سید محمد یزدی معروف به طالب الحق برادرزاده سید علی آقای یزدی و سید کبر شاه روضه خوان از سادات شیرازی و سید علی آقای یزدی و بعد شیخ فضل الله نوری را نیز به جرگه خود وارد کردند. شیخ فضل الله نیز به مشرب رفت و مشروطه خواهان را تکفیر نمود و آنان را به عنوان مرتد و باغی نام می برد.

آقایان مزبور هر یک به تناوب به منبر می رفتند و بر علیه مشروطیت و مشروطه خواهان حرف های می زدند: مستمعین آنان عبارت بودند از جمعی از افراد اوپاش و اراذل محله چاله میدان و سنگلج و عده ای از مشروطه خواهان نیز در میان جمعیت مزبور پراکنده بودند. در این هنگام نوبت به سید علی آقای یزدی رسید و به منبر رفت و خواست صحبت کند مشروطه خواهان جمعیت را به سلوات فرستادن و می داشتند و نامبرده تا می خواست حرف بزند یکی از مشروطه خواهان همان طور که در میان مردم معمول است و در روضه خوانی ها عمل می کنند می گفت: قبر امام هشتم را در قبل بگیری سلوات بلند بفرست و دیگری می گفت قبر شاه نجف امیر المؤمنین را زیارت کنی سلوات خیلی بلندتر بفرست. خلاصه نام تمام دوازده امام (ع) را بفاصله چند ثانیه یا چند دقیقه برای سلوات فرستادن ذکر می کردند. علی نیزه که یکی از لاتهای چاله میدان بود در پای منبر سید علی آقا ایستاده بود و هر دفعه که مشروطه خواهان سلوات می فرستادند و مانع صحبت سید علی آقا می شدند اوضاعش های هرزه و بسیار رکیک به سلوات فرستادگان می داد و سید علی آقا نیز از بالای منبر داد می زد مشهدی علی

را آرام کنید و او آرام نمی گرفت و یک بند ناسزا می گفت و سلوات هم قطع نمی گردید و پشت سر هم فرستاده می شد. در این هنگام علی نیزه با جوش و خروش زیاده از حد بگلی از کوره در رفت و رو را بخصار کرده چنین گفت: این منیر امام حسین با این آقائی که دروش (روشن) نشسته بهر جا نابد تر خواهر و مادر آن کسی که دیگر سلوات بفرستد! سید علی آقا که این گفتار علی نیزه را شنید فوراً از منیر پائین آمده و پشیمان خود رفت و مشروطه خواهان گاهی باین طریق بساط مستبدین را بهم می زدند^۱.

م.ق. هدایت راجع به قضایای میدان توپخانه در صفحه ۲۱۱ کتاب خاطرات و خطرات می نویسد: «شیخ فضل الله بساط قضاوت را در قورخانه پهن کرد او باش چاله میدان^۲ دور او جمع شدند جلو قورخانه (محل کنونی اداره راهنمایی و رانندگی) چادری بلند شد منیر تکیه دولت را نیز زیر پا در گذاردند عده ای توپ هم کنار حوض قرار گرفت جمع کثیر هر روز گوشه میدان پیر چادرو اطراف جمع می شدند ناطقین در مطاعن یابی های مجلس نطق میکردند تا پاسی از شب در مقابل جماعتی در مسجد ناصری و مجلس سنگر بستند از شمال بادهای مخالف می وزید هوای جنوب را هم توجیحی می داد آتش روشن بود و ظل السلطان کمک به سوخت می کرد و دامن گیر مجلس می شد از قدیم معروف بود:

ستاره کوره ماه نمی شه سازده لوجه شاه نمی شه

سید محمد بزهدی سید اکبر شاه بو عظ پرداخته شیخ فضل الله را کشان کشان به میدان آوردند. سید علی آقا - جدید آملی - میرزا ابوطالب زنجانی با شیخ عداستانند آن دو از نزدیک و سید ابوطالب از دور. میرزا عنایت نام زنجانی در میدان قربانی شد به درختش آویخته. میرزا عنایت زنجانی جوانی بود سراف و خیلی با حرارت و مشروطه خواه هنگامی که مخالفین مشروطیت در میدان توپخانه مجتمع شده و اکثریت آنان از ارادل و او باش تشکیل یافته بود نامبرده روی احساسات جوانی و مشروطه خواهی اظهاراتی نمود مستمعین و حضار بر سر او ریخته با قمه و قداره و سرچه در دست داشتند او را می کشند و نمشش را به یکی از درختهای میدان آویزان می کنند و بعد پسر نقیب السادات شیرازی روضه خوان معروف به آقا زاده و ملقب با اعتماد السادات قلم تراشی را از جیب خود در آورده با آن چشمهای او را از حلقه در می آورد.

حاجی میرزا یحیی دولت آبادی در صفحه ۱۶۹ جلد دوم تاریخ معاصر با حیات یحیی تألیف خود در این باب چنین گوید:

۱ - اینکه او را علی نیزه می گفتند و علت داشته یکی اینکه ریشش بلند و تنگ نیزه مانند نیزه بود و سبب دیگرش را می گویند چون از اشخاص پول می گرفت و با سبب عوام نیزه بند می کرد از این جهت او را علی نیزه می گفتند.

۲ - محله ایست از محلات قدیمی تهران.

روز دوم بمذاظره در وقتی که جمعی کثیر در میدان جمعند سید محمد یزدی بالای منبر رفته یا روی توپ نشسته مردم را به مخالفت با مشروطه ترغیب می نماید. جوانی متابت الله



نام در میان جمع سخن می گوید که بنوی مخالفت می دهد می ریزند او را با قداره و قه و کارد و غیره قطعه قطعه نموده بدنش را به درخت می آویزند شنیده می شود پسر نقیب السادات شیرازی که در سلك روضه خوانها است بمساز کشته شدن عنایت الله آمده با قلمتراش جسمهای او را از حدقه در می آورد و می گوید می خواهم چشم مشروطه را در آورم. دکتر مهدی بیکزاده نیز در صفحه ۱۴۴ کتاب انقلاب مشروطیت ایران راجع به این موضوع چنین گوید: «چنانچه خبر رسید که عنایت الله سراف زنجانی را که یکی از مشروطه خواهان بود در میدان توپخانه قطعه قطعه کردند. پاره پاره او را بدرخت آویخته چشم او را پسر نقیب السادات با چاقو بیرون آورده».

اعتماد السادات معروف به آقا زاده پسر نقیب السادات شیرازی و داماد حاج شیخ محمد سلطان العلماء.

شیخ فضل الله بعدها به تحریکات محمد علی شاه و ضدیت شخصی با سید عبدالله بهبهانی یا اینکه دخترش عروس بهبهانی بود در سردیاست و مرجعیت رسماً علم مخالفت بلند کرد و ظاهراً و باطناً صدمه زیادی به افکار عامه زد. هنگامی که محمد علی شاه در سال ۱۳۲۶ قمری مجلس شورای ملی را به توپ بست و مشروطه خواهان هر يك بطرفی متواری و فراری

۱- طالب الحق.

۲- اعتماد السادات معروف به آقا زاده پسر سید محسن نقیب السادات شیرازی و داماد حاج شیخ محمد سلطان العلماء بود. پس از آن عمل میدان توپخانه چیزی نگذشت که سخت باخوشی داء الفيل Elephantiasis گرفتار شد و با اصطلاح مردم مسخ گردید. در این هنگام خیلی مهیب بنظر می آمد و دیدنش اکرام داشت در صورتی که پسر از مسخ شدن فوق العاده خوشگلی و خوش اندام و در میان مردم از نظر زیبایی معروف به ماه بنی هاشم بود. پس از مسخ شدن زشتیها و پد خویشت رفت و بواسطه کراهت منظر آروی یکی دوری و انزاس نمود تا اینکه موفق بطلاق خود گردید و اعتماد السادات هم با آن حالی که داشت بزودی در گذشت. راجع به حاج شیخ محمد سلطان العلماء به صفحه ۲۳۹ جلد اول مراجعه شود.

گردیدند، شیخ فضل الله تقریباً شخص اول مملکت و دربار شاه مخلوع بود و بر خلاف احکام علمای نجف اقدامات در شکست مشروطه و تقویت استبداد میکرد. پس از فتح تهران و خلع محمد علی شاه در سال ۱۳۲۷ قمری جمعی از مخالفین مشروطیت و ایادی محمد علی شاه دستگیر و در دادگاه انقلابی محکوم به اعدام گردیدند.

پس از اعدام علی نقی خان مفاخر الملك و سید محمد خان صنیع حضرت نوبت به آقا شیخ فضل الله نوری بزرگترین مخالف با مشروطیت و دستیار محمد علی شاه رسید و با اینکه قبلاً باو سفارش شده بود که برای مصونیت خود به یکی از سفارتخانههای بیگانه پناهنده شود و مخصوصاً سفارت روس او را با آغوش باز و احترام زیاد می پذیرفت لکن شیخ ذریع این بار گرفت و در خانه خود در محله سنگلج تهران ماند بنا بر این چند نفر مجاهد مأور شدند که او را به میدان توپخانه (میدان سپه کنونی) بیاورند پس از زندانی کردن در یکی از اطرافهای فوقانی قسمت جنوبی میدان او را مانند سایر محکومین در دادگاه انقلابی که از ده نفر با اسمی زیر تشکیل یافته بود محاکمه کردند:

- ۱- شیخ ابراهیم زنجانی ۲- میرزا محمد مدیر روزنامه نجات ۳- جعفر قلی خان بخشباری (سردار بهادر) ۴- سید محمد معروف به امامزاده ۵- نصر الله خان خلعت بری
- ۶- جعفر قلی خان یکی از ساکنین استانبول ۷- عبدالحمین خان شیانی و حیدر الملك
- ۸- عبدالحمید خان بمین نظام ۹- میرزا علی محمد خان مجاهد ۱۰- احمد علی خان مجاهد ۱۱- این هیأت قنات دادگاه عالی انقلابی را هیأت مدیره ای که از دوازده تن تشکیل شده و در غیاب مجلس شورای ملی قائم مقام آن بوده و تمام رتق و فتق امور مملکت با هیأت مزبور بود بر گزیده بودند.

اسامی هیأت مدیره نیز از این قرار بوده است: محمد ولیخان سپهدار اعظم - حاج علی قلیخان سردار اسد - مرتضی قلیخان صنیع الدوله - سید حسن تقی زاده - میرزا حسن خان و توقا الدوله - ابراهیم حکیم الملك - صادق مستشار الدوله - عبدالحمین سردار محسن - میرزا سلیمان خان میکده - حاجی سید نصر الله تقوی - حسینقلی خان نواب و میرزا محمد علی خان تربیت. اعضای دادگاه عالی انقلابی با اتفاق آراء او را محکوم به اعدام نمودند و بموجب حکم دیات مدیره که رأی دادگاه مزبور را تأیید و تنفیذ نمود در تاریخ یادهم مرداد ۱۳۱۸ خورشیدی

۱- آخوند ملا محمد کلام خراسانی - حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل و آخوند ملا عبدالله مازندرانی.

۲- حاجی سید محمد امام جمعه.

۳- سردار مقتدر کاشی.

۴- برادر میرزا محمد علیخان تربیت.

۵- عبدالسلطان، ادریس دارمجر.

برابر با سیزدهم رجب ۱۳۲۷ قمری در سن ۶۹ سالگی او را در میدان سپه بدار زدند .
 قضات دادگاه و هیأت مدیره کارخوبی نکردند و مجتهد جامع الشرائطی ماوند حاج شیخ فضل الله
 نوری را بدار آویختند و راه را برای کشتن دیگران باز کردند و نتیجه این شد که روس نام
 به هیأت مدیره مزبور تأسی کرده در دم محرم (روز عاشورا) سال ۱۳۳۰ ه . ق .
 حاج میرزا علی آقاى ثقة الاسلام مجتهد را بدون هیچ گونه گناهی بدار زدند و او را
 شهید نمودند .

ادوارد براون در کتاب تاریخ انقلاب ایران در این باره چنین گوید : « دادرسى شیخ
 فضل الله که مجتهدى سرشناس و عالمى مبنجر بوده خواه از لحاظ اجتهاد خود یا رقابت با دوسید
 (محمد و عبدالله) دوعضو بزرگ روحانى خویشتر را در قلب ارتجاع جای داده بود هنگامه‌ای
 برپاساخت او از تئورسیاسى محکوم به مرگ (بوسیله دار) شده بلکه از آن روی که فتوای
 قتلهاى را در شاه عبدالعظیم داده و حکم این کشتار که بهر اورسیده و بدست دادگاه افتاد سر
 روز شنبه ۳۱ ژوئیه (یازدهم مرداد ۱۲۸۸ خورشیدی) در میدان توپخانه در حضور
 جماعت انبوهی که برخی از آنها از این واقعه در بیم بوده به عظمت آن پی میبردند بدار
 آویخته شده .

در یادداشت‌هایی که بقلم میرزا محمدخان قزوینی بر کتاب انقلاب ایران تألیف ادوارد
 براون اضافه شده نام برده راجع به محاکمه شیخ فضل الله که در محضر هیأت قضات دادگاه عالی
 انقلابى بعمل آمد چنین شرح داده :

« در روز دادرسى ، اوقت گفت اینها (یعنی قضات و نا بود کنندگان او) در روز قیامت
 آیا جواب مرا خواهند داد؟ ته من مرتجع بودم ام و نه سید عبدالله و سید محمد مشروطه خواه
 فقط محض این بود که مرا خوار کرده کنار زنند . در نزد من و آنها موضوع ارتجاع و اصول
 مشروطیت در میان نبود در واپسین لحظه این شعر را زمزمه کرد :

اگر یار گران بودیم رفتیم اگر نامهربان بودیم رفتیم

سپس بدون اینکه ترس یا هراسی نشان دهد پدر خیمان که برای انجام تکلیف منتظر او
 بودند گفت : (کار خود را بکنید) پس با عمامه و عبا آویخته شد و فقط ده دقیقه بالای دار بود
 سپس جسدش را پائین آورده به خویشاوندانش سپردند .

میرزا مهدی پسر ارشدش که به گفته دقیق ترین مردم رفتاری ابلهانه داشته پسای دار
 ایستاده هرزه‌درائی به پدر میکرد و به مجتهدین طرفدار ملیون اینکار غم‌انگیز را تأکید و شتاب
 در پایان دادن آن داشت .

در یادداشت مترجم کتاب انقلاب ایران در این باره چنین یاد شده : « گفته میشود
 هنگامیکه شیخ فضل الله در خطر مرگ بوده روس‌ها به او پیشنهاد کردند که

پرچم روس را بر پام خانه اش بزند تا از هر گونه گزند ایمن باشد با در سفارت روس پناهنده شود شیخ زیر بار این ننگ نرفته و جواب داده بود کشته شدن را بر این کار ترجیح میدهد روانش شاد باد».

حاج شیخ فضل الله نوری علاوه بر اینکه از علمای روحانی طراز اول ایران بود طبع شعر نیز داشته و در اشعار خود نوری تخلص بنموده است.

میرزا فضل الله وزیر نظام نوری متولد ۱۲۰۹ قمری پسر سوم

فضل الله

میرزا اسدالله خان نوری لشکر نویسی باشی و برادر بزرگ و اعیانی

میرزا آقاخان نوری صدر اعظم ناصرالدین شاه بوده در سال ۱۲۶۱ هجری قمری که حاج میرزا آقاسی صدر اعظم محمد شاه میرزا آقاخان نوری را تنبیه سخت نمود و بعد با میرزا فضل الله برادرش به کاشان تبعید کرد میرزا فضل الله با برادر خویش تا سال فوت محمد شاه (۱۲۶۴ ق.) در کاشان در حال تبعید بسر میبرد و پس از درگذشت شاه بی اجازه دولت از تبعید گاه خود به تهران آمدند و پس از اینکه میرزا آقاخان به حمایت انگلیس ها در تهران ماند میرزا فضل الله در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه یعنی پیش از سال ۱۲۶۸ ق. حاکم قم بود.

پس از اینکه در این سال (۱۲۶۸) میرزا آقاخان نوری برادرش به سعی و کوشش انگلیس ها پس از عزل و قتل میرزا تقی خان امیر کبیر صدر اعظم ایران شد از جمله کارهای وی یکی این بود که میرزا فضل الله برادر بزرگ خود حاکم قم را ملقب به وزیر نظام کرده او را به وزارت نظام آذربایجان (ریاست دارائی ارتش) که از مشاغل و مناصب مهم آن زمان بود منصوب و به آن استان روانه نمود و بعد بسمت وزارت و پیشکاری حمزه میرزا حشمت الدوله والی آذربایجان منصوب گردید.

در سال ۱۲۷۰ قمری حشمت الدوله معزول و به تهران احضار شد و میرزا فضل الله وزیر نظام نیز از سمت خود برکنار و بجای وی میرزا سادق قائم مقام عموزاده میرزا آقاخان نوری تعیین شد پس از بازگشت از آذربایجان در ماه رمضان همین سال بسمت تولیت آستان قدس رضوی و وزارت فریدون میرزا فرما نقرما والی خراسان تعیین و تا سال ۱۲۷۲ قمری در سمت مزبور باقی بود.

در این سال (۱۲۷۲ ق.) از سمت هائی که داشت معزول و بجای او میرزا محمد قوام الدوله آشتیانی را بوزارت خراسان (معاونت استان و ریاست دارائی) و میرزا محمد حسین خضدالمملک قروقینی را بسمت تولیت آستان قدس رضوی تعیین و روانه نمودند. در سال ۱۲۷۳ که از دشر میرزا حاکم تهران ملقب به رکن الدوله شده و بجای برادر خود قیروزمیرزا نسر الدوله

۱- در فهرست و سوابق که از دفاتر آستان قدس رضوی استخراج و در نزد نگارنده موجود میباشد تولیت میرزا فضل الله در رمضان ۱۲۷۰ قمری عزل او در ذیقعدة ۱۲۷۱ قمری ذکر شده است.

استاندار آذربایجان شد میرزا صادق قائم مقام نیز که وزیر و پیشکار (معاون) او بود به تهران احضار گردید و بجای او میرزا فضل الله وزیر نظام با همان سمت به علاوه ریاست امور نظام آن سامان برای بار دوم به آذربایجان فرستاده شد. پس از عزل میرزا آقاخان نوری اعتماد الدوله از صدارت در سال ۱۲۷۵ ق. میرزا فضل الله وزیر نظام بکلی از کار برکنار گردید.

کنت گوینو نویسنده و محقق فرانسوی که در سال ۱۲۷۵ ق. هنگام بازگشت خود از راه تبریز بفرانسه، در کتاب سه سال در آسیا تألیف خود که آنرا در سال ۱۲۷۶ ق. طبع و منتشر کرده است، راجع به وزیر نظام چنین گوید: «هنگامیکه بترکمن جای رسیدیم تمام سکنه آبادی بیرون دم بودند زیرا روز پیش با آنها خیر رسیده بود که قائم مقام تبریز برادر بزرگ صدراعظم از تبریز بطرف تهران میروید و از قریه ترکمن جای میگذرد. بطوریکه میگویند علت مسافرت قائم مقام تبریز بتهران راضی کردن شاه و درباریان است زیرا این شخص در تبریز ناامل بجمع آوری ثروت عنفکفتی شده و اینک بیم دارد که مبادا از او حساب بخواهند و یا حسودان در دربار کارش را بسازند. قبل از اینکه قائم مقام ورود نماید جلوداران کاردان او و بنا بگفته ایرانیان پیش خانه قائم مقام برای تهیه خواربار و علیق چهارپایان وارد قریه ترکمن جای شده بود.

ایرانیها این گونه تهیه خواربار و علیق را سیورسات مینامند و من در قریه ترکمن جای دیدم که طرز گرفتن سیورسات از چه قرار است. مأمورین قائم مقام از آبادی فلان مقدار گوشت و فلان مقدار نان و میزان معینی تخم مرغ و هیزم و روغن و کاه و جو خواستند و از دهاقین تقاضا نمودند که بهای آنچه را که تحویل دادماند معلوم کنند. روستائیان بطوریکه در این مواقع معمول است بهای هر جنسی را دو برابر محسوب نمودند و نوکرهای قائم مقام هم میزان اجناس دریافت شده را در کتا بچه های خود دو برابر نوشتند که حق و حساب خود را بردارند و باین طریق هم روستائیان و هم نوکرهای قائم مقام راضی شدند و مانند همیشه چون بخارج مسافرت بمأمورین عالی رتبه دولت برعهده دولت و دارائی است تمام زیانها نصیب خزانه دولت میشود روز بعد با اینکه هوا بد بود از ترکمن جای حرکت کردیم و آن روز برخلاف روزهای سابق که روی جاده تنها بودیم با عده زیادی از آدمهای قائم مقام مصادف شدیم بما گفته بودند که قائم مقام بسرای این مسافرت زمستانی تخت روان مخصوص ساخته و در درون تخت روان بخاری آغزی کوچکی قرار داده که لوله آن از تخت روان خارج است و خود تخت بوسیله دو قاطر یکی بجلو و دیگری بمقب آن بسته شده حرکت مینماید.

یزودی تخت روان قائم مقام از آن طرف جاده نمایان شد و با دود کشی که داشت از دور مانند لکوموتور آهن جلوه میکرد ولی این تخت روان اکنون مورد استفاده قرار نمیگیرد و علتش هم این است که پس از خروج از تبریز یکی از قاطرهائی که حامل تخت روان بود زمین

خورد و بخاری پراز آتش برگشت و نزدیک بود که قائم مقام را بسوزاند ولی سرعت او را از تخت روان بیرون کشیدند و از آن پس دیگر قائم مقام جرأت نکرد که سوار تخت روان بشود اینک سوار اسب مسافرت مینماید .

میرزا فضل الله وزیر نظام در سال ۱۲۸۹ قمری در سن هشتاد سالگی به ناخوشی حمیه در تهران درگذشت.

فضل علیخان قراباغی یکی از رجال دوره سلطنت فتحعلیشاه و

فضلعلی

محمدشاه و ناصرالدین شاه قاجار بوده و هنگامی که محمدشاه پس از جلوس خود در تبریز با اردوی خود از آنجا حرکت کرد و به زنجان رسید فضلعلیخان قراباغی را بسلاح و سوابد میرزا ابوالقاسم قائم مقام با دوهزار سوار و پانصد غلام خاصه (گارد مخصوص) و پنج عراده توپ از زنجان بطور مفدست الحیش بجلو امام و پردی میرزا روانه نمود طرفین در سیاه دهن^۱ بهم رسیده و جنگی از دو طرف در گرفت بسا اینکه نفرات لشکری امام و پردی میرزا چند مقابل اردوی فضلعلیخان بود با وجود این بزودی مقهور گردیدند و پس از این شکست سران سپاهش همگی از وی روگردان شده و به اردوی شاهی پیوستند و خود امام و پردی میرزا نیز که وضعیت را چنین دید اوهم بناچار به نزد شاه آمده ملتزم خدمت گردید .

پس از ورود به تهران و استقرار سلطنت محمدشاه ، فضلعلی خان در سال ۱۲۵۱ قمری در سدارت حاج میرزا آقاسی به حکومت مازندران بجای محمدقلی میرزا علیک آرا که در سال ۱۲۵۰ ق. به تهران آورده شده و در سال ۱۲۵۲ ق. به عهدان تبعید شده بود متصوب گردید. حکومتش در مازندران بیش از یک سال طول نکشید که مردم ساری بر علیه وی قیام کرده و ارک دولتی که در آنجا نشیمن داشت محاصره نمودند و عده ای از طرفین کشته شدند دولت که از جریان امر مطلع شد فرخ خان کاشی (امین الدوله) پیشخدمت خاصه شاه را برای تحقیق موضوع به ساری گسیل داشت پس از ورود به محل فرخ خان صلاح را در این دید که فضلعلیخان از حکومت مازندران معزول و به تهران اعزام شود و همین کار را هم کرد و بعد بر حسب امر دولت چند ماهی فرخ خان خودش تا تمین حاکم جدید به رفق و وفق امور حکومتی می برداخت و کارها را سر صورت داده منظم و مرتب نمود .

چندی که گذشت اردشیر میرزا^۲ بوزارت میرزا اسدالله خان نوائی به حکومت مازندران تعیین و روانه گردید . قتل علی خان در سال ۱۲۵۳ ق. بجای خسروخان گرجی حاکم اصفهان شد و پس از ورود به محل فرخ خان غفاری (امین الدوله کاشی) نیز که برای اصلاح مابین اهالی و خسروخان به اصفهان آمده بود چهار ماه دیگر برای اصلاحات امور حکومتی در اصفهان ماند و پس از عزیمت وی فضلعلیخان شروع بنا کرد و چون میرزا جواد اصفهانی

۱- تاختان کنونی .

۲- رکن الدوله پسر نهم عباس میرزا نائب السلطنه .

وزیر اسفهان در کار حکومت اخلال می کرد و بر علیه فضلعلیخان دسائسی بگامی برد حاکم از اعمال او مستحضر شده پس از دستگیری او را کشت و چندی راحت بود .

فضلعلیخان در حکومت اسفهان خود بواسطه نفوذ و قدرت زیاد علماء بسای کفایتی شخصی او نتوانست آن طوریکه باید و شاید جلو الواط و اشرار شهر را بگیرد بنابراین بی نظمی شدیدی در آن سامان روی داد . دولت منوچهرخان معتمدالدوله را به حکومت اسفهان - لرستان و خوزستان برگزید و او از سال ۱۲۵۵ ق. تا ۱۲۶۳ ق. سال فوتش بواسطه تدریس و شدت عملی که در کار داشت نظم بسزائی بامور اسفهان داد. فضلعلیخان در سال ۱۲۵۵ ق. بجای خانلر میرزا^۱ بحکومت کرمان تعیین شد^۲ و در قضیه باغی گری آقاخان محلاتی و جنگی با اوجلادت و کوشش زیادی بخرج داد و حتی برادرش اسفندیارخان که یکی از سرکردگان سپاه بود در سال ۱۲۵۷ قمری در جنگ کشته شد^۳ و بعد بواسطه تعدیاتی که از طرف او و حبیب الله خان شاهسون امیر توپخانه نسبت به اهالی کرمان و مخصوصاً بلوچستان شده بود در سال ۱۲۵۷ ق. هر دو نفر به تهران احضار و عباسقلی خان جوان شیر قرا باغی به حکومت کرمان منصوب شد ولی در سال ۱۲۵۹ ق. فضلعلی خان برای بار دوم حاکم کرمان گردید و حکومتش تا سال ۱۲۶۴ ق. بطول انجامید .

در این سال بواسطه فوت محمدشاه حوادثی در کرمان روی داد که نامبرده ناگزیر گردید که به تهران رهسپار گردد و دولت در همین سال طهماسب میرزا مؤیدالدوله را بحکومت کرمان منصوب و روانه نمود . فضلعلی خان در مدت حکومت خود در کرمان مانند اکثر حکام و مأمورین دولت اموال و املاک زیادی برای خود جمع آوری نمود و پس از او باولادش که از زن کرمانی خود داشت رسید .

بطوریکه پیش گفته شد در سال ۱۲۵۳ هـ . ق. که مردم اسفهان به تحریک حاج سید محمد باقر شفتی و علمای دیگر بر خسروخان گرجی حاکم اسفهان شوریدند محمدشاه قاجار فضلعلیخان را به حکومت آنته^۴ گسیل داشت و او از کارهایی که کرد یکی این بود که میرزا جواد وزیر اسفهان در زمان حکومت خسروخان را کشت با وجود این تحریکات ادامه داشت و حمل برین کفایتی حاکم می نمودند او باش شهر و لوطیان آنجا که بقدرت علماء مستظهر بودند مرتکب حرکات زشت و اخذ اموال و هتک توأمیس مردم می شدند و کارشادرات ایشان تا بجایی کشید که شاه

۱- احتشام الدوله پسر هفتم عباس میرزا نائب السلطنه .

۲- تاریخ کرمان تألیف احمدعلی خان وزیر کرمانی در صفحه ۳۸۷ قضیه را برعکس نوشته یعنی خانلر میرزا را بجای فضلعلی خان ذکر نموده و این موضوع اشتباه است صحیح همان است که تاریخ التواریخ و منتظم ناصری نوشته اند .

۳- کشته شدن اسفندیارخان را منتظم ناصری در جلد سوم صفحه ۱۷۵ در سال ۱۲۵۶ ق. و تاریخ التواریخ در سال ۱۲۵۷ ق. ذکر کرده است .

و حاج میرزا آقاسی در سال ۱۲۵۵ ق. با عده‌ای قشون ظاهراً برای تنبیه اشرار اسفهان و باطناً برای ترساندن حاج سید محمدباقر شفتی عازم آنجا گردیدند و اگر چه عده کثیری از سرکشان و متعبدیان و سران ایشان را کشتند یا به اردبیل تبعید کردند لکن به عیب سید سده‌های چندان نرسید و منوچهر خان معتمدالدوله گرجی که در سال ۱۲۵۴ ه. ق. پس از عزل فضل‌لیخان حکمران اسفهان شد ظم این شهر را اعاده داد و حجة الاسلام شفتی که در این تاریخ بسیار مسن و مریض شده و در مقابل حاکمی بسیار مقتدر و با کفایت قرار گرفته بود دیگر از خود عملی نشان نداد .

فضلعلی

میرزا فضلعلی آقا پسر حاج میرزا عبدالکریم ملاباشی پسر میرزا ابوالقاسم ابروانی الاصل پسر میرزا محمد کلا تر از ساکتین تبریز و از علماء و فضلاء و ادبای آن شهر بوده و در سنه ۱۲۷۸ هجری قمری در تبریز متولد و در سال ۱۳۳۴ ه. ق. بواسطه کسالت مزاج برای معالجه خود به لندن و هلند رفت و تا سال ۱۳۳۶ ه. ق. در برلن اقامت داشت و معالجاتش سودی نبخشید و آخر الامر در سال ۱۳۳۷ قمری در گذشت. کتب زیادی تألیف کرده لکن تاکنون هیچیک از آنها چاپ نشده است . در دوره اول مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۴ ه. ق. از طرف آذربایجان وکیل و به تهران آمد . پس از انحلال مجلس در ۱۳۲۶ قمری در تهران متوقف و بعداً در دادگستری مستخدم و عضو دیوان عالی کشور گردید . نامبرده مردی دقیق و محقق و از علمای شیخیه بوده است .

فیروز

فیروز میرزا نسر الدولف فرمانفرما متولد ۱۲۳۳ قمری پسر شانزدهم عباس میرزا نایب السلطنه بوده و محمد شاه در سال ۱۲۵۰ قمری پس از فوت فتح‌احیاء و ورود خود به تهران به سوابعید، میرزا ابوالقاسم قائم مقام نایب فیروز، میرزا برادر کبوتر خود را به همراه منوچهر خان معتمدالدوله و لیتزی افسران کابسی فرماده توپخانه برای گرفتن فارس و قلع و قمع حسینعلی میرزا فرمانفرما و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه مدعیان سلطنت بسمت اسفهان و شیراز روانه نمود. اردوی اعزامی از تهران، پس از نبرد سخت درایزدخواست، اردوی فارس را شکست داده افراد آن را فراری داد و منوچهر خان پس از ورود به شیراز دوبرادر را دستگیر کرده و تحت الحفظ روانه تهران نمود سپس فیروز میرزا به پیشکاری و وزارت منوچهر خان معتمدالدوله والی فارس شد .

لرد کرزن در صفحه ۶۳ جلد دوم کتاب ایران و موضوع ایران تألیف خود در این باب می نویسد : «فرماندهی قوای اعزامی محمدشاه با سرهنگری لیتزی بیتون بسود و پس از شکست قوای اعزامی فارس به فرماندهی حسنعلی میرزا شجاع السلطنه به دشمن چندان امان نداد و بزودی وارد شیراز شد و دوبرادر را گرفتار و روانه تهران نمود .

۱- Sir Henry Lindsay Bethune .

۲- حسینعلی میرزا فرمانفرما و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه .



فیروز میرزا نیریزه الدوله

در سال ۱۲۵۲ ق. پس از عزل آقاخان محلاتی از حکومت کرمان و یاقی شدن او فیروز میرزا تغییر مأموریت داده به حکومت کرمان و دفع آقاخان منصوب و مأمور گردید و بجای وی فریدون میرزا برادرش بالقب فرمانفرمایی بوزارت میرزا محمدتقی آشتیانی قوام الدوله به حکومت فارس تعیین و اعزام شد و در سال ۱۲۶۶ ه. ق. بجای بهرام میرزا امیرالدوله برای پادشاه والی فارس شد و تا سال ۱۲۶۹ ق. حکومتش در فارس ادامه داشت. در سال ۱۲۶۹ ق. از حکومت فارس معزول و یا مستعفی و بجای وی شهاب میرزا و بعد الدوله با ایالت فارس منصوب و روانه گردید و در سال ۱۲۸۰ ق. ناصرالدینشاه او را به نیابت از طرف

معین الدین میرزای ولیعهد شیرخوار خود بوزارت میرزا سادق مشغولی عموزاده میرزا آقاخان نوری که ضمناً در همین سال ملقب به قائم مقام نیز شد بجای حمزه میرزا حشمت الدوله به آذربایجان فرستاد و پس از عزل از ایالت آذربایجان در سال ۱۲۷۴ ق. به حکومت عراق (اراک) منصوب شد و در سال ۱۲۷۵ قمری بجای محمدتقی میرزا (رکن الدوله) به حکومت تهران انتخاب گردید و ضمناً حکومت اراک، ملایر و تبریز را نیز برعهده وی واگذار بود و در همین سال ناصرالدین شاه سفری به قم - محلات - همدان - سنندج - سلطانیه - تبریز - مراغه - میانه - خمسه و قزوین نموده و در ماه سوم سال ۱۲۷۶ وارد تهران شد و در مدت مسافرت در غیاب خود فیروز میرزا را ناظر اعمال وزراء و تا حدی قائم مقام خود کرده بود در سال ۱۲۷۶ قمری علاوه بر سمتهای متعددی که داشت به عضویت شورای دولتی که ناصرالدین شاه در این سال تشکیل داده بود منصوب شد. در سال ۱۲۷۷ ق. که ناصرالدین شاه پسر سوم خود کامران میرزا را در سن شش سالگی بوزارت و پیشکاری پاشاخان امین الملک به جای فیروز میرزا بحکومت تهران انتخاب نمود نصرت الدوله که حکمرانی عراق و ملایر را

۱ - در جلد دوم تاریخ قاجاریه ناسخ التواریخ صفحه ۲۴۰ در شرح سلطنت جهانگیر ۱۱ محمدشاه قاجار در وقایع سال ۱۲۵۲ ق. اشتیاء نوشته شده ، او شاهزاده فریدون میرزا که حکومت فارس داشت مأمور به حکمرانی کرمان آمد ، در سورتی که فریدون میرزا در هیچ زمانی حاکم کرمان نبوده است .



فیروز میرزا سردارالدوله فرما خیرا

داشت فرماتده قوای آن حدود (رئیس قشون) نیز گردید .

پس از مرگ ناگهانی میرزا محمد خان قاجار سهسالار در ماه سفر سال ۱۲۸۴ ق. در مشهور که معروف شد ناسرالدینشاه او را مسموم کرده است عزیزخان مگری سردار کل از تبریز احضار و وزارت جنگ منصوب گردید و بجای وی نسرالدوله به پیشکاری آذربایجان برای بار سوم مأمور شد. عزیزخان مگری سردار کل به علت داشتن نفوذ بسیار و املاک فراوان که در عدت مأموریت و توقفتن در آذربایجان مانند سایر ولات و حکام و مأمورین دولت برای خود فراهم کرده بود همیشه درسد بود که خود مصدر امور اتاداری آن حدود باشد و اگر هم دیگران تسدی داشته باشند زیر نظر خود او بکار ادامه دهند بعضی از پیشکاران تحت نفوذ او درمی آمدند و مأموریت آنان تا مدتی ادامه داشت و بعضی دیگر نظرات ویرا بکار نمی بستند و مأموریشان چندان بطول نمی انجامید به این مناسبات در مدتی که سردار کل حیات داشت کشمکشها و تحریکات بر علیه پیشکاران آذربایجان در کار بود .

فیروز میرزا نسرالدوله دفعه سوم که به پیشکاری ولیعهد به آذربایجان مأمور شده بود بنا

بر همین دسائس توانست بیش از اندک مدتی در تبریز بماند و بجای او میرزا صادق قائم مقام در همین سال برای بار دیگر سمت پیشکاری به تبریز رفت و نسرالدوله بجای سلطان احمد میرزا عضدالدوله معروف به موجود میرزا حاکم قزوین شد .

در سال ۱۲۸۵ ق. که ناصرالدینشاه امور وزارت جنگ را محول به پسر سیزدهساله خود کامران میرزا نایب السلطنه نمود در این سال ابتداء نیابت او را به حمزه میرزا حشمتالدوله و بعد که او در همان سال به حکمرانی خراسان تعیین گردید معاونت وزارت جنگ را در سال ۱۲۸۶ ق. به نسرالدوله که عهده دار ریاست قورخانه (تختانی ارتش) بوده دادند . هر چند که این دونفر اسماً معاون و کفیل بودند لکن در حقیقت وزارت جنگ بعهده آنان



نواب آساده خان



فیروز میرزا نصرت الدوله

واگذار شده بود. در ایامی که نصرت الدوله وزیر جنگ بود چون عرضه و کفایتی از خود بروز نمی داد و از طرفی هم قرار بر این بود بلکه جزو برنامه روی کار آمدن میرزا حسین خان مشیر الدوله بود که امور کشوری و لشکری تماماً زیر نظر مشیر الدوله قرار گیرد و سبها لار و سدر اعظم شود از این جهت شاه او را معزول کرد و وزارت جنگ را هم ضمیمه سایر کارهای میرزا حسین خان مشیر الدوله نمود او از طرف خود محمود خان ناسر الملک همدانی را به نیابت (کفالت) وزارت جنگ برگزید. پس از عزل از وزارت جنگ در تشکیلات جدیدی که ناصرالدین شاه به دارالشورای کبرای دولتی خود در سال ۱۲۸۸ ق. داد که در مقام ملکی مشاوره نمایند نصرت الدوله نیز در آن عضویت داشت.

در سال ۱۲۹۰ ق. از همراهان ناصرالدین شاه به اروپا بود. در همین سال که شاه از اروپا بازگشت به محض ورود به مرز ایران حاجی میرزا حسین خان مشیر الدوله را از سدارت معزول کرد و او بناچار در درشت متوقف گردید و شاه دوباره تشکیلات تازه ای داد باین معنی که عده ای از وزراء را معزول و عده دیگر را به جای آنان منصوب نمود.

وزارت جنگ - نخشانی ارتش (قورخانه) و عمارت توپخانه را به عهده نصرت الدوله واگذار نمود. انتصاب نصرت الدوله به وزارت جنگ مدت زیادی طول نکشید که در اول

سال ۱۲۹۱ ق. به حکومت اراک و بروجرد منصوب و وزارت جنگ دو باره به عهده خود میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالارواگذار گردید. ناصرالدین شاه در اواخر سال ۱۲۹۳ ق. چند شهر را از قبیل اراک - همدان - ملایر - تویسرکان - گلپایگان - خوانسار - نهاوند و بروجرد را بنام ایالت مرکزی ناهیده و نصرتالدوله را ملقب به فرمانفرما کرده حاکم ولایات مزبوره نمود. در سال ۱۲۹۶ ق. بجای حاجی غلامرضاخان شامسون شهابالملک (آصفالدوله) بران باردوم به حکومت کرمان و بلوچستان منصوب شد و حکومتش تا سال ۱۲۹۸ ق. بطول انجامید در این سال پسر بزرگش عبدالحمید میرزا ناصرالدوله بجای پدر خویش حاکم کرمان و بلوچستان گردید. فیروز میرزا در سال ۱۳۰۳ قمری در تهران در سن هفتاد سالگی در گذشت .

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در یادداشت های روزانه خود راجع به این شخص چنین گوید : و شنبه بیستونهم ربیع الاول ۱۳۰۳ : دیشب فرمانفرما پسر عباس میرزا نایب السلطنه عموی شاه در سن هفتادسالگی به مرض ذاتالجنب و افراط شراب فوت شد این شاعرزاده خیلی مرد خوشخوئی بود حکومت های زیادی کرد اما جوانمرد و عیاش بود کمانچه را خوب میزد. میرزا محمدخان مجدالملک سبنکی در صفحه ۴ رساله مجدیبه تألیف خود میگوید : و وفق فیروز میرزا ، اشاره است به شراب خواری و عیاشی او .

فیروز میرزا نصرالدوله پسر اکبر و ارشد عبدالحمید میرزا

فیروز

فرمانفرما بوده و فرمانفرما پس از عزل میرزا علی اسفرخان

امین السلطان و صدر اعظم شدن میرزا علیخان امین الدوله در سال ۱۳۱۵ هجری قمری بر حسب امر مظفرالدینشاه به عراق (بین النهرین) تبعید گردید . فرمانفرما فیروز میرزا را با پسر دیگر خود عباس میرزا سالار لشکر برای تحصیل به بیروت فرستاد. فیروز میرزا تا سال ۱۳۲۲ ق. در آنجا مشغول به تحصیل بود سپس از بیروت به تهران آمد و در سال ۱۳۲۳ ق. به نیابت پدرش حاکم کرمان گردید ولی در این مأموریت اول خود چندان خوب رفتار نکرد و اهالی کرمان از وی خیلی شکایت کردند و بالاخره در اوائل مشروطیت در سال ۱۳۲۴ ق. معزولاً به تهران آمد و تا فتح تهران و خلع محمدعلیشاه از سلطنت (۱۳۲۷ ق.) در تهران بود و کاری نداشت و بعد برای تکمیل تحصیلات دوباره به پاریس رفته و سپس در سال ۱۳۳۰ ق. به تهران بازگشت و پس از چند ماهی که از ورود او گذشت بمعاونت وزارت دادگستری منصوب شد و مخالفت هایی در مجلس نسبت بانصباب وی به عمل آمد لکن بزودی آن مخالفتها بسواسطه سازشهاییکه بعمل آمد مرتفع و منتفی گردید .

در سال ۱۳۳۴ قمری در کابینه اول حسن وثوق الدوله بوزارت دادگستری منصوب گردید. و در کابینه دوم وثوق الدوله ابتداء وزیر دادگستری شد و چون بین دولت انگلستان



فیروز میرزا نصرت الدوله



فیروز میرزا نصرت الدوله در کودکی

و وثوق الدوله نخست وزیر منتخب و دست نشانده اش مذاکراتی برای عقد قراردادی که ایران به تحت الحمایگی انگلستان در آید در میان بود نصرت الدوله در این بازی بلکه در این خیانت بزرگی یکی از اعمال و عاقدین قرارداد مزبور بود از این جهت برای تنظیم و اجرای کامل قرارداد تغییر سمت داده بجای غلیقلیخان مشاور الممالک وزیر خارجه شد. در این هنگام نصرت الدوله با گرفتن شصت هزار لیره اعتبار از محل درآمد شرکت نفت انگلیس و ایران در سال ۱۲۹۸ خورشیدی بهر ام احمدشاه یار و یارفت و نظر این بود و مساعی زیادی هم بعمل آمد که احمدشاه در لندن و مهمانی رسمی از ان مقام چنین قرارداد تحت الحمایگی اظهار خوشنودی کرده آن را تنفیذ و تأیید نماید.

احمدشاه از امضای آن بکلی امتناع نمود و زیر بار نرفت و حرفی هم در این باره نزد نصرت الدوله برای اینکه شاه قرارداد کذائی را امضاء کند ناسر المملک نایب السلطنه سابق را به کومک خود طلبید و او هم با زبان چرب و نرم هر قدر سماجت و اسرار نمود ، احمدشاه به هیچ وجه زیر چنین بار تنگینی نرفت و حتی معروف است که ناسر المملک بوی پیشنهاد کرده که بطور سر بسته در موقع اظهار دوستی در جواب نطق پادشاه انگلیس (ژرژ پنجم) اسمی از معاهدات ببرد شاه این را هم قبول نکرد . ناسر المملک گفت کار بالاخره بضرر خودتان تمام خواهد شد شاه باز هم قبول نکرد و همانطوریکه ناسر المملک پیش بینی کرده بود قضیه صد در صد بضرر احمد شاه تمام شد و سرانجام در سال ۱۳۰۴ خورشیدی از سلطنت خلع گردید .

نصره الدوله در سال ۱۲۹۹ خ. با اشاره و دستگیری بیگانگان خیال کودتا داشت و بهمین نیت هم بایران برگشت و بواسطه برف زیادی که در آن سال بین راه کرمانشاه، همدان و قزوین آمده و راه را بکلی مسدود کرده بود به تهران دیر رسید و دیگران یعنی عمال بیگانه کودتا سید ضیاءالدین مدبر روزنامه رعد را جلا و انداخته او را رهبر کودتا و نخست وزیر کردند و نصرت الدوله بطوریکه قبلاً باو وعده داده شده بود بجای اینکه همه کاره شود همچو کاره شد و در عمارت قراقخانه در جزء سایر رجال سرشناس زندانی گردید و خلاصه کلام اینکه مستر هاوارد نایب سفارت انگلستان که تمیزه گردان قسبه بود سید ضیاءالدین را بر نصرت الدوله ترجیح داده و کودتا صورت گرفت و سید ضیاء نخست وزیر شدالی آخره قتیبه و قضایا... نصره الدوله در دوره چهارم^۲ از کرمانشاه به نمایندگی مجلس انتخاب شد هنگام طرح اعتبارنامه اش جنجال زیادی مبنی بر مخالفت با او در مجلس راه افتاد و نزدیک بود که اعتبارنامه اش از مجلس رد شود لکن پدر و پسر (فرمانفرما و نصرت الدوله) چاره منحصر بقدره را در این دیدند که بشادروان سید حسن مدرس که در آن دوره وجهه ترین و میرزترین فرد و نماینده مجلس بود متصل شوند و بواسطه همراهی غیر مستقیم و نفاق چند پهلوی به نفع و به نفعی زدن مرحوم مدرس، اعتبارنامه اش گذشت.

در سال ۱۳۰۴ خ. در کابینه چهارم رضاخان سردار سپه (پهلوی) بوزارت دادگستری معرفی گردید و در سال ۱۳۰۵ خ. در کابینه حسن مستوفی مستوفی الممالک و همچنین در سال ۱۳۰۶ خ. در کابینه هدایت مخبر السلطنه بسمت وزارت دارائی برگزیده شد و تا سال ۱۳۰۸ خورشیدی در این سمت باقی بود. نصره الدوله در ایامیکه وزیر دارائی بود او را دست راست تیمورتاش وزیر دربار میگفتند و دومین شخص مهم روز محسوب میشد. با این وضعیت معذک پهلوی چهل هزار لیره دستمزدهیکه بابت قرارداد ۱۹۱۹ از انگلستان گرفته بود از او پس گرفت و نیز از سایر عمال انگلستان و عاقدین قرارداد از وثوق الدوله پنجاه هزار لیره و سارم الدوله (اکبر میرزا مسعود) چهل هزار لیره را مسترد داشت. تا اینکه در ۱۸ خرداد همین سال که وزیر دارائی بود بدون مقدمه ناگهان دستگیر و در شهر یابی زندانی گردید و بعد بواسطه تشبثات پدرش بواسطت مستوفی الممالک آزاد شد.

پس از چندی که در خانه اش در ورداورد تحت نظر بود در ۹ اردیبهشت ۱۳۰۹ خ. در دیوان عالی کشور محاکمه و به محرومیت از حقوق مدنی و چهارماه حبس تأدیبی و پرداخت ۵۸۰۸۰ ریال غرامت محکوم گردید. عجب این است و مضحک این جا است که نصره الدوله هنگام انعقاد قرارداد تحت الحما یکی ایران در سال ۱۹۱۹ میلادی در کابینه وثوق الدوله وزیر خارجه بود و بطوریکه گفته شد با شصت هزار پوند اعتبار بحواله کرد در کت نفت جنوب بعمره احمدشاه باروفا رفت مبلغ مزبور را گرفت و معلوم نشد که برای چه و چگونه بمصرف

۱- هاوارد Godfrey Thomas Havard در سال ۱۹۱۲ در سفارت انگلستان در تهران کنسولیاری بود - از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۳ دبیر شرقی بود - در سال ۱۹۲۳ دبیر دوم بود در سال ۱۹۲۸ دبیر اول گردید.

۲- ۱۳۰۰ خورشیدی.

رسید. در دوره چهارم مجلس شورای ملی هنگام شدت سخت با اعتبارنامه اش مخالفین او گفتند و خواستند پیشنهادیهم در این زمینه بدهند که باید حساب شصت هزار لیره را بدهد که چه کرده و بچه مصرفی رسانده است .

در این هنگام مرحوم مدرس در جواب مخالفین و معترضین گفت شاهزاده را ولش کنید این شاهزاده را که من می بینم می شناسم اگر از او حساب خواسته شود صورت حساب بدهم ممکن است که میانی هم خود را طلبکار قلمداد کند و چیزی هم دستی از دولت بگیرد. نمایندگان مخالف پس از شنیدن این گفتار در این مورد سکوت اختیار نمودند و دیگر موضوع تعقیب نشد و از حساب شصت هزار لیره بکلی سرف نظر گردید .

اما برای چند رفاق (۱۹۳۶ تومان) بتوان گرفتن رشوه راست یا دروغ^۱ او را محاکمه کردند و برای این کار او را محروم از حقوق عدلی و چهار ماه حبس تأدیبی و پرداخت سه مقابل مبلغ مورد ادعای محکوم نمودند . نصره الدوله در این محاکمه بسیار خوب حرف زد و شجاعانه از خود دفاع کرد و اشاره ای هم به میالیکه بتوسط او خرج شده بود نمود تا جائیکه با صدای بلند فریاد برآورد و گفت : « حال مرا دزد کرده اید آنهم آفتابه دزد ! »

نصره الدوله نخستین وزیری است که در دوره مشروطیت بموجب قانون محاکمه وزیران محاکمه شد . م . ق . عداوت مخبر السلطنه که در این وقت نخست وزیر و نصره الدوله وزیر دارائی کابینه او بوده در صفحه ۳۸۶ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باره چنین گوید :

داور نیرالملک^۲ را که پس از من ریاست تمیز داشت خواسته بود و با حضور تیمورتاش تأکید کرده بود که نصره الدوله باید محکوم شود و الا همه محکومیم . در این دوره سیره این است حتی برای و کلاء مصونیت نیست ظاهراً حکمی که شده بود مکفی نبود نیرالملک هم محکوم باستعفاء شد و سید نصرالله تقوی صاحب قصیده عراق که در هجو احمد شاه گفته بود رئیس تمیز شد (قافیه پالان) .

علت توقیف و محاکمه نصره الدوله را این طور گفتند که با سارم الدوله استاندار فارس و در قضایای شورش ایلات آن سامان (۱۳۰۸ خ) ارتباط داشته است .

قدیده حاج سید نصرالله تقوی که در هجو احمد شاه گفته و بعد بواسطه آن رئیس دیوان عالی کشور شد و مخبر السلطنه بآن اشاره کرده بشرح مذکور در زیر میباشد :

۱- احتمال دروغش بیشتر بود .

۲- رضاقلی خان .

این افسر چم حیف است

انقریحه حاج سید نصرالله سادات اخوی

از پیشه برون آمد شیری بسحرگاهان
 خان رویهگان بکسو از عرصه این سامان
 برجای نماند پای از خرس ونه از رویاه
 آنجا که غریب افکنند در دشت شه شیران
 با پنجه چه یازد آن یا جیله چه سازد این
 چون شیر قوی کوپال بنمود زکین دندان
 گر تیغ بر آهنجی یا سحریر انگیزی
 با فوسید بیضا باد است دم تعیان
 سردار سپه شیری کز هیت شمشیرش
 بکست زخم پیوند در جسم عد و شریان
 با حشمت سامانی با سلطوت سامانی
 با فر سلیمانسی بپربن پی دیوان
 بنگاه نیاکان را پرداخت ز بیگانه
 بسپرد بزیسر پس هرجا علم طغیان
 چون بانگ برآرد کوس آنجا که کشد بوس
 بر پرچم وی نقش است قد ابدک السبحان
 غوغای شغالان شد خاموش ز بآس وی
 وقت است هزار آوا تا تازه کند دستان
 گوید بمدیح میریسی جمله و تشویر
 عذا هوما کفائر جنوه من الرحمن
 از مملکت چم ماند برجای همان نامی
 ای میر توئی امروز فریاد رس ایران
 هرجا که تو روی آری نمرت ز قفای تمت
 هرچه آنکه تو اندیشی تا اید کند یزدان
 هر جمله ز تفریرت هر نکته ز توقیعت
 با معنی صد حکمت بی حاجت یک تبیان

در دست سر افرازان این ملک فراوان گشت
 تا باز کجا جوید آن يك تنه پشتیبان
 چون با تو فراز آمد دانست کزین بهتر
 فرزندی نپرورد است در کشور جم دوران
 عنوان سیاست را چون با تو برآمد دید
 زانها همه دعوی بود با تست قوی برهان
 چون يك نظر افکند در ناسیهات برخواند
 آیات جهان با نسی چون نامه از عنوان
 زان روی برون آورد آن طرفه امانت را
 گز عهد جهان میداشت از چشم خسان پنهان
 آن گوهر آتش بار آن پیکر خون اوبار
 شمشیر ظفر آثار در معرکه و میدان
 همچون علم خورشید هنگام سپیده دم
 آیات ظفر پیدا در جوهر وی عریان
 ترازه عبث میداشت این تیغ نهان هموار
 ز عهد جهان برجای با سدمت صد طوفان
 زیرا که سروشش گفت در گوش ز راه غیب
 اعط یدبارها ما اودعك الدیان
 پس آیت نصرت را آورد پیش تو
 یعنی که تزئید تیغ جز با کمر مردان
 کاین گوهر کانی را وین برق پمانی را
 وین رمز نهانی را مانا که تومی شایان
 اکنون که تو را دادار انگبخت برای کار
 نیکوتر از این بگذار شکر نم یزدان
 برکن ز بن و بنیان اصل شجر بیداد
 پس تازه نهال داد در مرز کیان بنشان
 یاغازه همان بهتر تا خوی کند دختر
 مرد است که میشاید با تیغ کند پیمان

۱- اشاره بشمشیر شاه عباس کبیر است که میان یکی از ایلات پیدا شده و تقدیم سردار

مفتاح سعادت را حاشاک نباید داد
 در دست سبک مغزی فارغ ز سر و سامان
 در ساخته بنا نامی از رسم شهنشاهی
 چون لاله که بشکفته از خواسته نمان
 این ملک نباید دیر با بوالهوسی مشغول
 از راز جهان یانی باذر گه نهد همیان
 آن را که نژاد سیر سلطانی مرز و بوم
 مانا نکند سیرش جز مائده شیطان
 گفتند و نکو گفتند آنانکه گهر سفند
 دشوار بود دادن نطفه شدن آسان
 این خوردن و این خفتن پاوه همه جا رفتن
 کاریست که سهل آید از هر دد و هر حیوان
 خواندیم و بسی دیدیم در نامه و در آثار
 ملکت نژید بسیار با مردم شهوت ران
 این اشرجیم حیف است بر اراک آن گوئیست
 اندر خور جز افسار شایسته جز پالان
 مردی سزد و فرهنگ با این کله و اورنگ
 ورنه نکند سودی جز پشته و شادروان
 با شهوت و خشم و کین بس ملک نباید دیر
 برخوان سیر شاهان بشنو سخن دهقان
 آن نامه حیدر را زی قاهره اشتر را
 والی هنرور را صدره بنامل خون
 هر چند اجل نگذاشت کین نامه رسد او را
 لکن با اثر بنهاد این گنج ترا اردان
 تاریخ سترکان را گسر نیک بیندیشی
 دانی که چرا مأمون میداشت بشن خفتان
 رجزی است که ملکت راهر گرتوان دریافت
 با زیور و سیم و زر با توزی و باکتان
 با زیر و بم مزمر با شاهد و رامشگر
 تمعیر چنین کشور هرگز بعثت نتوان

هنگام زمستان سخت بی برگه فروماند
 هر کس تشنه تشنه در موسم تابستان
 این مرز دلیران است این بیشه شیران است
 جولان گبه دستان است آرامگه ساسان
 برخوان سیر محمود تا نادره نادر
 و آثار شهبان از سر تا سلسله خاقان
 رفتند و بجا هشتند اندر اثر از آثار
 با نام نکو تا حشر با لعنت جاویدان
 نیک و بد هرکاری سنجیده بمیزانی است
 عقل و هنر و عزم است در ملک مهین میزان
 با تو همه اینها هست با فره یزدانی
 با فره یزدانی دشوار شود آسان
 شایسته این اورنگ والاگیری باید
 با فر فریدونی با عدل انوشیروان
 در رادی و آزادی چون زائده وطائی
 هنگام دلیری باز همچون پسر دستان
 این بار گران بردوش آنکس نهد آسان گو
 در رزم سبک بیند بر پیکر خود خفتان
 سالاری این کشور یا میر بسود در خور
 آموخته میدان آراسته ایوان
 با حشمت پروریزی بی کلفت و خونریزی
 افکنند بساط نو بر کند کهن بنیان
 تمرینکی اگر گاهی از وی بضعیفی رفت
 بی زحمت موری نیست ابری که دهد باران
 آن نگر که تا قرنی در خویش نمی دیدی
 یک سرد سپاهی گشت مأوای سلحشوران
 تا میر کرا خواند رو سوی کجا آرد
 هان منتظران باشید از دل ز پی فرمان
 کاتجا همه احسان است اندر پی هر طاعت
 چونانکه بود کیفر اندر اثر عصیان

آنسان که رها کردی بنیان سیاست را
 از مطبئه طفلان از خائمه خذلان
 وقت است که روی آری کائین محمد را
 تشیید کنی بنیان تجدید کنی ارکان
 تا چند بیاید دید این پناک شریعت را
 باز بچه هر نادان سرمایه هر دکان
 قومی ز حقیقت دور وز دانش دین مهجور
 وز بیفش قرآن گور در پاسخ حق حیران
 گسترده بهر سو دام از بهر فریب عام
 تازان پی نمان و نام روناقه از ایمان
 برجسته که ها مانیم آن کس که پیمبر گفت
 مه از همه و خشوران به از پسر عمران
 زین پیش بلی بودند قومی که بجسا ماندند
 اندر اثر از آثار بهتر ز عمده ایشان
 چون رازی و چون حلی اشراف بنی آوی
 چون آیت حق طوسی بعد از خلف نعمان
 اسحاب روایت را ارباب دزایت را
 تعداد نیارم کرد در طی دو صد دیوان
 پس محنت و غم دیدند آزار و الم دیدند
 سدرنج و ستم دیدند آواره ز خان و مان
 تا یا من و تو پیوست صد سلسله دستور
 در هر چه فترا آید در مرحله امکان
 اوصاف چنین مردم در شرح نمی گنجد
 گوینده اگر سبحان مدحتگر اگر حسان
 صد رحمت یزدان بساد بر تریشان تا حشر
 کز رحمت ایشان ماند با ماهمه این احسان
 وان قوم دگر بستند پیرایه بدین چندان
 کان پناک شریعت وقت انهد گرو بهتان
 آن وحی الهی را احکام مساوی را
 از راه صفا کردند آمیخته با هذیان

۱- اشاره به حدیث شریفه «علماء امیّی افضل من انبیاء بنی اسرائیل» است که شایسته علمای بزرگه متقی است و روحانی نمایان می‌شود و اویزست شایسته آن نیستند.

آنجا که دبستان کرد احمد ز پی تعلیم
 آنجا به علی آموخت اسرار همه فرقان
 آن معزز مگو او را دادند سپس قشری
 دادند قلانی را از بعد قلان بهمان
 آن ذوق که از قرآن تک چاشنی بگرفت
 دیگر نکند آهنگ زی فلسفه یونان
 آیات قران سهل است خواندن بزبان لیکن
 صعب است بسی تاویل دریافتن از قرآن
 آیات قرانی را خود بسوالحسنى باید
 تا شرح دهد روشن اندک دل قرآن خوان
 آن مائده گسترده است در سحنه این گیتی
 کش ریزه خوان پیش است از حوصله کیهان
 من رفتم این ره را دانسته ره و چه را
 بشناخته آگه را با حکمت چون لقمان
 باشد که نیاورد است اصلاح خلاق را
 کس بهتر از این دستور در تربیت انسان
 آن به بس دعا کردم طومار کنم دفتر
 کین گفته نگردد طی گر بر شرم چند آن
 یارب به پناه خویش این مهتر والا را
 همواره نگه میدار از حادثه دوران
 تا خلق بیامایند در ظل بقای وی
 عمرش بدداز آور با دولت جاویدان
 هر لحظه بدار او را اندر ره هر کاری
 کز قصد نماند دور سودش نشود خسران
 کازاد شوند این خلق از فتنه هر دجال
 و آباد شود این ملک هر جا که بود ویران

بقیه مطالب در شرح احوال نصره الدوله :

با این حال معلوم است که نصره الدوله پس از محکومیت اوقات خود را ظاهراً به
 بیگاری می گذراند تا اینکه در مهر ماه ۱۳۱۵ خورشیدی دوباره دستگیر و در شهر بانی زندانی گردید

و در بهمن ماه همین سال از تهران به سمنان منتقل و در آنجا توقیف و سخت تحت نظر و مراقبت بود و بهیچ وجه حق مراد و تکلیف با احدی را نداشت و پس از یکسال زندانی کشیدن و با این حال بسر بردن عاقبت با وضع بسیار فجیمی بوسیلهٔ مأمورین شهربانی در ۲۰ دیماه ۱۳۱۶ خ . در سن ۴۸ سالگی در آنجا کشته شد و جنازه اش راه تهران آورده و در این بابویه بخاک سپردند .

علت توقیف و تبعید این یار که سرانجام هلاکتش منتهی گردید گفتند برای این بوده که در روزنامه‌های فرانسه مقالات تندى بر علیه حکومت ایران و سلطنت رضا شاه پهلوی نوشته بودند شاه مقالات مزبور را از ناحیهٔ نصره الدوله و به تحریک اومی دانست و بعضی‌ها نیز گفتند که چون نصره الدوله با خدمات ذیقیمت که در مسألهٔ قرارداد ۱۹۱۹ نسبت به - امپراطوری انگلستان انجام داده و با روزگاری که داشت نرسیده بود و دیگران را در عوض او جلو انداخته بودند و بعداً خدماتش منظور نظر واقع نشد از این جهت از انگلیس‌ها بریده و پرویس‌ها پیوسته بود . در غیر سورت امر به توقیف و تبعید و بالاخره هلاکتش داده شد .

نصره الدوله را باید یکی از افراد برومند قاجاریه محسوب نمود . شاهزاده‌ای بود باهوش ، زیرک - امانه بقدر پدرش عاقل و مال بین ، پشت هم انداز - ناراحت - خراج - تا اندازه‌ای بذال - ناطق - چیز نویس - تحصیل کرده و خیلی جاه طلب .

قادرخان عرب عامری بسطامی از حکام معتددر حدود بسطام بوده

قادر

که بطور موروثی حکومت آنجا را داشته است . در سال ۱۹۹۵ قمری

با کلبللی خان که او نیز حکومت دامغان را داشت بچنگه پرداخت و او را شکست داده دامغان را گرفت و اموالش را غارت نمود . کلبللی خان دامغانی متوسل به آغا محمدخان شده از او اعانت و یاری خواست . آغا محمدخان برادر زادهٔ خود جهانبانی (فتحعلی شاه) را که در این هنگام ده ساله بود بسرکردگی اسمعیل خان قاجار قوایلو بسرکوبی قادرخان فرستاد . در جنگی که در میان آنان روی داد قادرخان شکست خورده و دامغان به تصرف لشکریان آغا محمدخان درآمد و چون جهانبانی در آن محل در سال ۱۱۸۵ ق . تولد یافته بود از این جهت آنجا را بعنوان نان‌خانه بوی او گذار نمود .

قادرخان در سال ۱۱۹۶ ق . بمعاونت ترکمانها و بعضی دیگر از اهالی سرحدات خراسان خواست دوباره اقداماتی بنماید ولی آغا محمدخان از قضیه خبردار شده عده‌ای را به سرکردگی علیقلی خان برادر خود برای دفع وی فرستاد لشکریانش شکست خورده و خودش نیز محصور گردید سرانجام ناچار شده کلام الله مجید را در دست گرفته آن را شفیع خود قرار

۱ - موضوع نزدیکی با روسها را باید با قید احتیاط تلقی نمود و آنرا جزو شایعات بر اساس بشمار آورد .

۲ - این شعر ایرج میرزا در عارف‌نامه اشاره باین موضوع است .

پدر در جزء آباء لغام است . پسر سرخیل ابناء کرام است .

داد و به نزد آغا محمدخان آمد آغا محمدخان او را نکست لکن باهل و عیالش به ساری فرستاد و بعد از نظر اهمیت و نفوذ و اعتباری که داشت نوه او را که دختر جعفرخان باشد در همین سال به عقد ازدواج باباخان (فتحعلیشاه) برادرزاده ۱۶ ساله خود درآورد و اولین زن عقدی او همان دختر جعفرخان عرب عامری بهنامی است که مادر حسینی میرزا فرمانفرما و حسینی میرزا شجاع السلطنه بوده است.

میرزا قاسم خان سوارسرافیل پسر میرزا حسنخان معروف به

قاسم

تبریزی و گویا اصلا از فارس بوده است. در ابتداء در دوره

مظفرالدینشاه پیشکار امین حضرت تبریزی در امورات بناخانه بود. در دوره مشروطیت به سرمایه او روزنامه سوارسرافیل تأسیس و او هم جزء مشروطه طلبان گردید.

پس از توب بستن مجلس (۱۳۲۶ هجری قمری) به اروپا رفت و در دوره سوم مجلس (۱۳۳۲ قمری) از شهر یاز و کیل گردید و در محرم ۱۳۳۴ ق. با عده ای از تهران به قم مهاجرت کرد و بعد به اسلامبول رفت. در کابینه م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در خرداد ۱۳۰۶ خورشیدی بدو کفیل وزارت پست و تلگراف و هشت ماه بعد یعنی در ۲۳ بهمن همین سال وزیر گردید و وزارتش تا سال ۱۳۱۱ خ. طول کشید و چند سال بعد درگذشت.

قاسم بیگ قرخلوی افشار از نزدیکان طهماسبقلیخان افشار (نادرشاه)

قاسم

بوده که مدتی سمت مهربرداری او را داشته است. در سال ۱۱۴۶ قمری،

که طهماسبقلیخان نائب السلطنه شاه عباس سوم، جمعی از امراء و سرکردگان و استانداران را با عده سپاه ابواب جمعی خود برای جنگ با عثمانی و جبران شکست چندماه قبل خود به میدان احضار نمود از جمله ولات یکی هم محمدخان بلوچ والی خوزستان بود او هم اطاعت کرده آمد لکن در غیاب خود در تمام قلعه و حکمرانی خویش نوایی از جانب خود معین کرده بود و چون طهماسبقلیخان داخل در جنگ با عثمانیها و وضعیت نیز غیر عادی بود برای اینکه در غیاب محمدخان انقلاب و اغتشاشی در نواحی خوزستان روی ندهد پس از احضارش قاسم بیگ یکی از اشخاص طرف اطمینان خود را بجای او تعیین نمود این دو نفر در جای دیگر با یکدیگر تلافی کردند چون محمدخان دید که دیگری بجای وی انتخاب و گمیل شده خیلی رنجیده خاطر گشت و در اطراف روابط خود با طهماسبقلیخان حدسیاتی زد و شاید هم طهماسبقلیخان نسبت بوی بدگمان شده بود در هر صورت محمدخان دیگر از جای بد قدم فراتر نهاد و فوراً از همانجا با خواص خود به فارس برگشت و علم طلبان و خودسری را برافراشت و اراجیف

۱- از جمله هزار زن.

۲- بلوکی است در جنوب غربی تهران.

۳- دهی است از دهستان بالا گریوه بخش ملادی شهرستان خرم آباد و دو پست نفر

زیادی بر علیه طهماسبلی خان انتشار داد . قاسم بیک خود را بمقر حکمرانی خود رسانید لکن پس از چند روز محمدخان بلوچ او و اتباعش را دستگیر کرده زندانی نمود و غوغای عجیبی در جنوب ایران برپا کرد و پس از تسخیر شهرهای خوزستان از جانب خود برای هر یک از آنها حاکمی معین نموده بطرف شیراز عازم شد و پس از دستگیری احمدسلطان مروی والی فارس او را هم با قاسم بیک با هم در شیراز در یکجا زندانی نمود و در همین سال پس از شکست و فرار محمدخان و ورود طهماسبلی خان جلاپریه شیراز هر دو نفر از زندان آزاد گردیدند .

قاسم

امیر قاسم خان قوالمو قاجار پسر امیر سلیمانخان اعتضادالدوله

خالوی آغامحمدخان قاجار مؤسس سلسله قاجاریه است . امیر .

قاسم خان داماد فتحعلیشاه^۱ و پدر مادر ناصرالدینشاه یعنی پدر ملک جهان خانم ملقب به مهدعلیا بوده و آب انبار قاسم خان در بین راه تهران و شهرری و نیز مسجد و مدرسه مادرشاه سمت جنوب غربی در آخر خیابان باب همایون تهران از بناهای او است و چون مدرسه مزبور را بنیاد مهدعلیا در آن تعمیراتی نمود امروزه معروف شده به مدرسه مادرشاه^۲ .

در سال ۱۲۳۷ قمری که فتحعلیشاه قاجار قصد تسخیر بغداد و شهر زور را داشت امیر قاسم خان را با محمدحسین میرزا (حشمت الدوله) والی کرمانشاهان با لشکریان مازندانی و استرآبادی به عراق عرب (بین النهرین) فرستاد و نائل به فتوحاتی نیز گردیدند لکن بواسطه بروز ناخوشی و با در اردو که عده زیادی از لشکریان را کشت ، از این لشکرکشی نتیجه فائمی حاصل نگشت و برای اینکه پیش از این تلفاتی وارد نیاید ناگزیر گشته افسراد اردو را مرخص کردند و خود فتحعلیشاه نیز از حوالی کرمانشاه بازگشته و برای مسون بودن از ابتلاء به و با چندی در دامنه الوند همدان اقامت گزید . امیر قاسم خان در سالی که در قمه (شاه رضا) اقامت داشت در حال مستی از پنجره ای به پائین افتاد و مرد .

قاسم خان یا محمد قاسم خان والی پسر دوست علی خان معیرالممالک و

قاسم

دوستعلی خان اول معیرالممالک پسر حسینعلی بیک بسطامی بوده است .

معیرالممالک دارای دو پسر بوده یکی حسینعلی خان معیرالممالک که در سال ۱۲۴۹ هجری قمری داماد فتحعلی شاه شد^۳ و دیگری قاسم خان والی است . قاسم خان پدر محمدخان و علی خان می باشد^۴ علی خان که از پیشخدمتان ناصرالدینشاه بود در سال ۱۲۹۶ قمری به حکومت مراغه منصوب گردید .

در غائله شیخ عبیدالله کرد نقشبندی در سال ۱۲۹۷ قمری و هجوم عده ای از اکراد بطرف

۱ - شوهر شاهزاده بیگمجان دختر دوم فتحعلیشاه .
 ۲ - آقا علی زینوی معروف به استاد الاساتید متولد ۱۲۳۴ و متوفی ۱۳۰۷ هجری قمری مدت مدیدی در مدرسه مزبور به تدریس فلسفه و حکمت اشتغال داشته است .

۳ - شوهر فرزانه بیگم دختر سونهم فتحعلیشاه .

۴ - محمدخان ملقب به والی که ضمناً سر تپ اول نیز بود در سال ۱۲۹۲ ق. حاکم یزد بوده است .



قاسم خان والی

مراغه علیخان برای دفع آنان کوشش بسیار نمود و حدود حوزه حکومت خود را از تظاول و شورش اشرار بخوبی حفظ نمود. محمدخان و علیخان هر دو نفر نیز معروف به والی بوده اند. تپه علیخان در دربند شمیران تهران که جای بسیار مسقایی بوده و هست و اکنون جزء قصه سعدآباد شده منسوب به همین علیخان است. قاسم خان در ابتداء سمتش غلام پیشخدمتی خاصه بود و در سال ۱۲۶۸ ق. بجای احمدخان نوائی (عمیدالملک) سمت ژنرال قنصولی ایران در تفلیس که در آن زمان عنوانش کارپرداز می بود منصوب گردید.

میرزا آقاخان نوری سدر اعظم در سال ۱۲۷۱ ق. که عباسقلی خان سیف الملک عموزاده و برادرزن خود را به سفارت ایران به پترزبورگ (لنینگراد کنونی) پایتخت روسیه فرستاد قاسم خان که از مأموریت ژنرال قنصولی تفلیس به تهران بازگشته بود به سمت مستشاری سفارت و بعد کاردار استخاب و به همراه سفیر تازه بروسیه رهسپار گردید.

پس از بازگشت عباسقلی خان نوری سیف الملک در سال ۱۲۷۳ ق. به تهران بجای او قاسم خان سمت وزیرمختاری ایران در سن پترزبورگ منصوب شد و تا سال ۱۲۷۷ ق. در سمت مزبور برقرار بود تا اینکه در این سال از وزیرمختاری معزول و به تهران احضار شد و

۱- ژنرال قنصول را سابقاً کارپرداز اول و اکنون سرکنسول میگویند.

۲- کاردار که شاره دافر باشد سابقاً مصلحت گذار می گفته.



قاسم خان والی

بجای او میرزا غفارخان صدیق‌الملک نائب اول وزارت خارجه منصوب گردید . در سال ۱۲۷۸ ق. ملقب به والی شده بحکومت گیلان فرستاده شد و تا سال ۱۲۸۵ ق. قریب به هفت سال واندی حاکم گیلان بود .

در این سال از حکومت آنجا معزول و بجایش امیراسلانخان مجدالدوله خالصوی ناصرالدینشاه برای بار دوم بحکومت گیلان منصوب گردید . در اول سال ۱۲۸۸ ق. بجای حاج محمدقلیخان آصف‌الدوله قاجاردولت یوزارت و پیشکاری مسعود میرزا ظل‌السلطان حکمران فارس تعیین و فرستاده شد .

چهارماه که از پیشکاری او گذشت درماه جمادی‌الاولی ظل‌السلطان به تهران احضار گردید و قاسم خان درماه رجب همین سال خود مستقلاً استاندارفارس شد و پس از یکسال پیشکاری و حکومت در ۱۱ محرم سال ۱۲۸۹ قمری بناخوشی سہات^۱ در شیراز در گذشت .



محمدخان پسر لاسم خان والی



لاسم خان والی



علی خان پسر محمد لاسم خان والی



علی خان والی



از چپ بر راست: تلی خان والی - قاسم خان پسر علی خان والی

امیر قلیچ: تان تیموری از خوانین و امراء بزرگ و معتبر خراسان بوده که در ادوار حیات خود خدمات مهمی برای دولت متبوع

قلیچ

خود انجام داده است .

ناپسند از اعقاب امیر سید کلال بخارایی (متوفی ۷۷۲ قمری) مرشد شیخ بهاء الدین نقشبند و روح سلسله نقشبندیه (متوفی ۷۹۱ ق.) می باشد و امیر تیمور گورکانی نیز با امیر سید کلال ارادت می ورزیده است .

در سال ۱۲۳۶ ق. که خوانین خراسان بر علیه محمد ولی میرزا والی خراسان قیام کرده بودند شاهزاده امیر قلیچ خان را به اتفاق محمد خان قاجار نائب و عبدالکریم خان عرب بمسلمانی و جمعی دیگر جنگه قوچه خان کرد و محاصره رادکان فرستاد و چون خوانین خراسان به نزد فتحعلیشاه از وی شفاعت کردند شاه دستور داد که از محاصره رادکان دست بردارند و تا چندی موضوع منتفی گردید .

شاه محمود سد وزانی در سال ۱۲۳۵ ق. بنیاد خان هزاره و خوانین جمشیدی حدود خراسان را با اشاره بیگانگان بر علیه ایران تحریک کرد، حسنعلی میرزا شجاع السلطنه والی خراسان با خروآن حدود را که بنیاد خان تصرف نموده بود تسخیر کرده حکومت تمام آن توابعی را به امیر قلیچ خان واگذار نمود .



محمدخان فاجار نایب خراسان

قوجه

قوجه‌خان شیخانلو چشمگیز از سرکردگان سپاه نادرشاه

می‌باشد در سنه ۱۱۵۶ قمری که نادرشاه هنگام بازگشت از داغستان

به تسخیر بین‌النهرین عزم خود را جزم کرد قوجه‌خان را با عده‌ای برای فتح بصره بدان سو روانه نمود و چون در همین سال بین نادر شاه و دولت عثمانی مصالحه‌ای صورت گرفت از طرف نادرشاه دستور داده شد که بصره و قرنه را تخلیه کرده به‌مأمورین دولت عثمانی واگذار نمایند و خود از آنجا بازگشته به اردو ملحق شود .

قهرمان

قهرمان میرزا پسر هشتم عباس میرزا نایب‌السلطنه و برادر اعیانی

محمدشاه قاجار در سال ۱۲۴۷ قمری که عباس میرزا نایب‌السلطنه

پس از سرو سامان دادن به امور یزد و کرمان پسوی خراسان عزیمت نمود هنگام ورود به سبزوار حکومت این محل را به قهرمان میرزا داد و محمد رضاخان فراهانی پسر عم میرزا ابوالقاسم قائم مقام را یسرت پیشکاری و وزارت او تعیین نمود .

در سال ۱۲۴۸ ق. بین حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و سیف‌الملوک میرزا حاکم

کرمان (عمو و برادرزاده) اختلاف شدیدی روی داد که منجر به جنگ میان دو طرف گردید . سیف‌الملوک میرزا به یزد تبعید شد و کرمان بتصرف فرمانفرما درآمد .

نایب‌السلطنه عباس میرزا که از جریان امر آگاهی یافت برادرزادگان خود سیف‌الملوک میرزا

و سیف‌الدوله میرزا را که ضمناً داماد او نیز بودند به تهران خواست و بجای سیف‌الدوله

میرزا، حاکم یزد، قهرمان میرزا پسر خود را بوزارت محمد رضاخان فراهانی به حکومت

یزد برقرار نمود . طولی نکشید که دوباره سیف‌الدوله میرزا در سال ۱۲۴۹ ق. حاکم یزد

شد و قهرمان میرزا و محمد رضاخان فراهانی از طرف نایب‌السلطنه مأمور خراسان شدند .

در همین سال پس از درگذشت عباس میرزا در مشهد محمد میرزا (محمد شاه) والی

خراسان برای تعیین تکلیف خود با اتفاق میرزا ابوالقاسم قائم مقام رهبر تهران گردید و

نیابت حکومت خراسان را به وزارت محمد رضاخان فراهانی به برادر اعیانی خود قهرمان

میرزا واگذار نمود و سرداری (فرماندهی لشکر) خراسان را به خال خود نور محمدخان

سردار برادر کهنتر آقا یارخان آصف‌الدوله محول داشت .

محمدشاه در سال ۱۲۵۰ ق. پس از حرکت از تبریز و ورود به تهران بسیاری از

حکام را تغییر داد و بجای آنان حکام تازه‌ای روانه نمود که از آن جمله قهرمان میرزا را نیز

از خراسان خواسته و بجای او آقا یارخان آصف‌الدوله را بحکومت خراسان تعیین و به‌مراه

حسنخان سالار پسرش به خراسان فرستاد . در سال ۱۲۵۱ ه. ق. با پیشکاری محمد خان

امیر نظام زنکنه بجای فریدون میرزا پسر دیگر عباس میرزا والی آذربایجان شد و در سال

۱۲۵۵ ه. ق. در تبریز درگذشت .

قهرمان

میرزا قهرمان قمشهای اصفهانی در سال ۱۲۴۴ قمری متولد و نسب خود را به میرفتاح از سرداران شاه عباس بزرگ مقبول در سال ۱۰۲۵ هجری قمری در محاصره گرگستان میرسانده است. نامیرده در آغاز ترقیات عزیزخان مگری سردار کل در دستگاه او مشغول بکار شد. ابتداء خدمتش مستوفی نظام آذربایجان و بعد در سال ۱۲۷۹ ق. به ریاست دفتر لشکر (ریاست دارائی لشکر آذربایجان) منصوب شد.

در سال ۱۲۸۲ ق. که دارای لقب و شغل مستوفی نظام (رئیس حسابداری و دارائی آرتش) آذربایجان بود ملقب به مشیرلشکر گردید و چون مرد زرنگی بود به تدریج در دستگاه و اداره امور مربوطه بسردار کل ترقیات زیادی نمود و مدت بیست سال به سمت سررشته‌داری کل قشون و استیفای نظام در خدمت او سر می‌کرد و در حقیقت همه‌کاره و مشاور او بود و چون عزیزخان مگری سردار کل مانند اکثر مأمورین و حکام مملکت در جمع‌آوری املاک و اموال حرص زیاد و ولع فراوان داشت در این کار نیابت او را بوجه احسن میرزا قهرمان انجام می‌داد و اگر این مأموریت را بخوبی برای سردار انجام نمی‌داد و تسریعاً خاطر او را از هر جهت فراهم نمی‌کرد نمی‌توانست این مدت عمعادی را بساوی سر کند و مشاغل حساسی را دارا باشد میرزا قهرمان که در سال ۱۲۸۲ ق. بلقب مشیرلشکری نائل شده بود در سال ۱۲۸۴ ق. بلقب امین‌لشکری ملقب گردید.

مأموریت و ادامه خدمت میرزا قهرمان امین لشکر در آذربایجان در ظاهر امر بجهت رتق و فتق امور مالیاتی و رسیدگی بکارهای نظام آذربایجان بود ولی در باطن این مأموریت بیشتر بواسطه سفارش و حساسی عزیزخان سردار کل صورت می‌گرفت و نظر سردار هم این بود که چون امین‌لشکر به امور آذربایجان وارد و اطلاعات کافی دارد در آنجا مشغول بدسیسه شده و سعی کند که از پیشرفت کارهای پیشکار ولیعهد جلوگیری نماید تا اینکه دولت ناگزیر شده خود عزیزخان را دوباره به پیشکاری ولیعهد به آذربایجان روانه نماید اتفاقاً هم امین‌لشکر خوب از عهده‌کاره حوله بخود برمی‌آمد نه نصرت‌الدوله توانست در آنجا بماند و نه میرزا صادق قائم‌مقام نوری در اندک مدتی یکی پس از دیگری مجبور شدند که به تهران احضار گردند. در سال ۱۲۸۵ ق. که طهماسب میرزا مؤیدالدوله با اختیار تمام بسمت پیشکاری ایالت آذربایجان به تبریز وارد شد میرزا قهرمان را که در تمام دسائس بر علیه حکام دخالت تام داشت و همه‌کاره و مشاور سردار کل بود در همان روز ورود او را توقیف و زندانی نمود. مؤیدالدوله پس از زندانی کردن میرزا قهرمان در زمینه تحریکات سردار کل و امین-لشکر گزارش مفصلی تهیه کرده به تهران نزد شاه فرستاد و میرزا قهرمان را باسم حساب لشکره‌بانی گزاف با قیدار کردند و هفتاد هزار تومان براو نوشتند.

عزیزخان سردار کل در این مورد دخالت بلکه مردانگی کرده اظهار داشت که میرزا



میرزا فهرمان امین لشکر



میرزا فهرمان میرزا لشکر

فهرمان امین لشکر آنچه گرفته بمن داده و اونو گری بوده است، واجب بگیر از من و اگر حسابی در کار باشد هیچگونه مسئولیت و بدهی متوجه او نمیشد و باید از من گرفته شود نه از او. این گفته عزیز خان بسیار براهیت و وجهه او افزود و در انظار آنها تکیه بی نظار بودند و با او غرضی نداشتند خیلی مستحسن واقع شد و او را بواسطه این جوانمردی تحسین بسیار نمودند پس از قبولی سردار کل مبلغ بدهی که برای امین لشکر قلمداد کرده بودند معذک امین لشکر از تمام کارها معزول و بدماوند تبعید گردید.

پس از اینکه عزیز خان سردار کل برای بار دوم در سال ۱۲۸۷ ق. به پیشکاری مظفرالدین میرزا ولیعهد بجای مؤیدالدوله تعیین و روانه گردید، امین لشکر، پس از روی کار آمدن مجدد سردار کل، و شش ماهه سابق خیلی خوب شد تا اینکه پس از درگذشت عزیز خان در اواخر همین سال امین لشکر در سال ۱۲۸۸ ق. به پیشکاری ولیعهد تعیین گردید. پیشکاری او مدت زیادی بطول نیاورد که در اواسط همین سال میرزا فتحعلی خان شیرازی صاحب دیوان بجای او سمت وزارت و پیشکاری ولیعهد تعیین و به تبریز فرستاده شد. در سفر اول ناصرالدین شاه بارو، در سال ۱۲۹۰ ق. به همراه شاه بارو رفت با اصطلاح از ملتزمین رکاب همایون بود و پس از یازگشت در همین سال با اصطلاح امر وزی سمت ریاست اداره تدارکات ارتش منصوب گردید و در سال ۱۲۹۲ ق. وزیر گمرکات شد.

در این سال برای گمرکات، که همیشه آنرا بمقاطع کاران اجاره میدادند، وزارت خانه جدیدی بنام وزارت گمرکات تشکیل یافت باین معنی که کلیه گمرکات سرحدی را بیک نفر داده و اودرمقابل دولت (شاه) مسؤل پرداخت اجاره بها بود وغالباً پول گمرکات که صدی پنج ازمالالتجاره وارد بود از بین میرفت و برای دولت حساب سازی و حساب تراشی میکردند و سردولت کلاه میکذاشتند و اشخاص با شأن و حیثیت زیر بار مقاطعه کاری گمرکات نمی رفتند و چندان میلی باین کار نداشتند و غالباً اشخاص حادثه جو طالب این قبیل کارها بودند. از این تاریخ به بعد نام مقاطعه کار کل گمرکات را وزیر گمرکات با وزیر گمرکخانهها میگفتند و در این سال میرزا قهرمان امین لشکر بسمت وزیر گمرکخانهها تعیین شد. وزارتش تا سال ۱۲۹۶ ق. ادامه داشت و بعد در این سال تغییر سمت داده برای بار دوم به پیشکاری و وزارت مفارالدین میرزا ولیمهد منصوب و بآذربایجان روانه گردید و تا اواسط سال ۱۲۹۷ ق. درست مزبور باقی بود.

در این سال به تهران احضار شد و برای بار دوم بوزارت گمرکخانهها معین و منصوب گردید و بجای او میرزا رضا صدیق الدوله نوری بآذربایجان فرستاده شد. امین لشکر تا اوایل سال ۱۲۹۹ ق. درست مزبور باقی بود و بعد در این سال وزارت گمرک دوباره به آقا ابراهیم امین السلطان واگذار شد و این کار هم جزء سایر مشاغل متعدد وی گردید.

در سال ۱۲۹۹ ق. پس از اینکه حسنعلی خان گروس وزیر فوائد عامه با لقب سالار عسکری و بعد سالار لشکری بریاست قشون آذربایجان مأمور گردید میرزا قهرمان بجای او وزیر فوائد عامه شد. در سال ۱۳۰۱ ق. تصدی خالصجات که کار بسیار پردخل و پر منفعتی بود ضمیمه شغل وی گردید و در همین سال عضو دارالشورای کبری دولتی نیز شد. در این سال امین لشکر بعضی تقلبات در خزانه نظام پیدا کرد و مراتب را بشاه اطلاع داد و شاه حکم کرد که بروات نظام را بعد از این قوام الدوله؟ مواظب باشد و امین لشکر را بسمت وزیر لشکر (رئیس دارائی آرتش) برگزید و چون اینکار برخلاف میل و منافع کامران میرزا نائب السلطنه صورت میگرفت از این جهت نامبرده با عجز و الحاح زیاد به پدرش دوباره میرزا کاظم خان نظام الملك بهمان سمت سابقش برقرار و فرمان امین لشکر لغو گردید.

در اواخر سال ۱۳۰۲ ق. از مدیریت خالصجات معزول و بجای وی میرزا رضا

۱- تاریخ ناسیرو وزارتخانه مزبور در تاریخ منظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۳۷ و تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه تألیف عبدالله مستوفی ۱۲۹۴ قمری و در مجله یادگار بقلم عباس اقبال آشتیانی ۱۲۹۶ ق. و در منتخب التواریخ مظفری تألیف میرزا ابراهیم صدیق المعالمک شیبانی سال ۱۲۹۸ قمری ذکر شده است.

۲- میرزا عباس خان تفرش.



امین لشکر و نصیر الدوله



بابا امین لشکر تبریزی

صدیق الدوله نوری منصوب گردید .

در این سمت (مفتدی خالصجات) که بود مبلغ زیادی برداشت کرده و باقی آورده بود و دولت پهلوی شاه از او ۱۵ هزار تومان مطالبه میکرد. نامبرده ناچار شد که در خانه امین السلطان بست نشیند و ۱۵ هزار تومان را بوی بختدند و بعد معلوم شد که بقایا و بدهی او بیش از این مبلغ بوده است حکم شد که تخیر از ۱۵ هزار تومان که بوساطت امین السلطان باو بخشیده شده بود باقی بدهی خود را باید بپردازد بنابراین مجبور شد که خانه خود را در مقابل بدهی پناه واگذار کند. محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود راجع به خانه امین لشکر چنین گوید :

۲۴ ربیع الثانی ۱۳۰۳ : خانه امین لشکر را امین الدوله از شاه ۱۵ هزار تومان خرید که يك حقه الماس ۸ هزار تومانی داد و ۷ هزار تومان نقد . در سال ۱۳۰۵ ق . عریضه‌ای بشاه نوشت و در آن عریضه از خرابی دولت و عملیات سوء امین السلطان شرح مفصلي نوشته بود بمحض اینکه شاه نامه او را میخواند دستور توقیف و تمهید او را بآردبیل بحاجب الدوله (حاج حسین علیخان) میدهد او هم وی را دستگیر و بملاعالدوله میسپارد . در شب عروسی

احترام السلطنه دختر ولیعهد (نهم شوال ۱۳۰۵ ق.) که بزوجهیت مرتضی قلیخان سنوچ الدوله درآمد بود و تمام وزراء در منزل مخبر الدوله (علی قلیخان) دعوت داشتند مجتمعاً عریضه‌ای بشاه نوشته و درخواست شفاعت امین لشکر را کرده بودند که از گناه وی برای خاطر آسان سرف نظر شود شاه بدرخواست آنان بهیچوجه ترتیب اثری نداد و در تاریخ ۵ شنبه دهم شوال ۱۳۰۵ ق. غلامان ابوابجمعی علاءالدوله (احمدخان) اورا به تبریز و از آنجا به اردبیل بردند .

میرزا قهرمان امین لشکر در تاریخ چهارم رجب ۱۳۱۰ ق. در تهران درگذشت عمارت سابق بانك شاهنشاهی ایران (بانك انگلیس) که اکنون بانك بازرگانی ایران است قبل از بنای جدید بانکی و همچنین محل سابق اداره پست در اول خیابان لاله زار خانه شخصی او بوده است. میرزا قهرمان امین لشکر مردی بوده زیرک، زرنگ و پسر کارکن در زندگانی بسیار گشاد باز - بی عقل - معاش - بلند پرواز - ناراحت بادم و دستگاه و طالب و مایل به تحولات. تمام اموالی که در مدت ۲۰ سال سررشته داری ارتش و استیفای آذربایجان و پیشکاری عزیزخان مگری سردار کل و وزارت گمرکات و غیره برای خود جمع آوری و فراهم کرده بود بواسطه گشادبازی و ولنگه و وازی در زندگانی همه را به باد فساد تا جائیکه در اواخر عمر مجبور شد که اثاث خانه و حتی خانه مسکونی خود را هم فروخت و رخرج کرد و وقتی هم که مرد هیچ چیزی در بساط نداشت .

قیاقلی

قیاقلی آقا قورت از امراء ترکمن و جارجی باش نادرشاه بود و در اواخر سال ۱۱۵۸ هجری قمری از طرف وی بجای حاتم خان کرد بادلو سمت ایالت فارس تعیین گردید . قیاقلی آقا برعکس حاتم خان مردی ظالم ، متعدی و بسیار طماع بود و امر نادرشاه را برای خود بیبانه و دستاویز قرار داده در ضمن وصول بقایای مالیات سه ساله را برای دولت جهت خود نیز مبالغی اخذ می نمود و پس از مدت قبلگی یعنی در طرف یکسال حکومت فارس تمول زیادی برای خود جمع آوری نموده مکتت و ثروت قابل ملاحظه‌ای بهم بست . نادرشاه از سوء استفاده‌های وی کاملاً مطلع بود از این جهت در اواخر سنه ۱۱۵۹ ق. به محض ورود به اصفهان قیاقلی آقا قورت را با دوستان نفرادی زرگان فارس احضار کرد و برای سرعت عمل و اینکه زودتر بطرف اصفهان حرکت نماید عده‌ای از مأمورین شدیدا بمنزل خود را نیز برای آوردن آنان به شیراز روانه نمود . قیاقلی آقا از کردار خود و اطرافیانیش بخوبی آگاه بود و میدانست که بسر مردم بیچاره چه آورده شده بنابراین خیال فرار را در سر پروراند و خواست که طرف بند عباس رفته از آنجا بیک سمتی پا بفرار گذارد لکن مال فراوان و همراء داشتن عیال مانع فرار سریع وی گردید تا اینکه یکی از مأمورین بنام مهدی بیک سروستانی که سابقاً با وی به شیراز آمده و در زمان حکومت وی

در فارس همه کاره و شریک در اعمالش بود او را گول زده بوی گفت که اموال و عیال خود را به من بپرده من آنها را به بند عباس خواهم برد و شما میتوانید تمام آنها را در آنجا سالماً از من تحویل بگیرید و بعد بهر کجا که میخواهید یا فراغ مال بروید و چون قیاقلی آقا از ترس نادرشاه زیاده از حد نگران بود بنابراین پیشنهاد وی را پذیرفت عیال و تمام اموال جمع آوری شده خود را بوی سپرد و خود به بهانه وصول بقیه مالیات به بعضی از ولایات فارس عزیمت نمود. مهدی بیک زن و اموال او را از شیراز حرکت داد و در بین راه اموال را از هم تفکیک کرده تقدیمه و اشیاء گرانبهای او را به مولد و مسقط الرأس خود فرستاد و بقیه را با خود به شیراز برگردانده در مسجد جامع پس از توضیح شرح قضیه به بزرگان آن شهر تحویل داد.

قیاقلی آقا که از این نیرنگ آگاه گردید فوراً به شیراز برگشته زن و اموال باقی مانده خود را تصاحب نمود و چون مدتی از مأموریت فرستادگان نادرشاه برای آوردن حاکم و اعیان شیراز به اسفهان گذشت معلوم خاطر نادرشاه گردید که همگی از آمدن امتناع دارند و به ظفره و تملق اوقات خود را میگذرانند این عمل آنان موجب خشم شدید نادرشاه گردید و در یکی از روزها در سلام عام گفت که شیراز باعث زحمت ما شده شیرازیان روزی یا محمدخان بلوچ ساخته و روز دیگر با تقی خان و این روزها با قیاقلی آقا بر علیه من سازش کرده اند و تکرار کرد اینکه کار نشد و خواست که به شخصه به شیراز رفته این یار پس از قتل عام اهالی شهر را بکلی خراب کرده دیگر اثری از شیراز و شیرازیها باقی نماند و دستور دهد که بجای آن زراعت نمایند.

قیاقلی آقا بواسطه عدم توانائی جنگ با نادرشاه خواست که با غلامان خاصه خود از شیراز به سمتی فرار کند شیرازیان برای اینکه قضایای محمدخان بلوچ و تقی خان شیرازی دوباره تجدید و تکرار نشود و خشم و غضب شدید نادرشاه را نسبت به شیرازیان فرو نشاندند او را در اواخر همین سال دستگیر کرده با خانواده اش به اردوی نادرشاه روانه نمودند. چون از رفتار نادرشاه و سرنوشت آینده خود بخوبی آگاه بود پس از طی دوسه منزل از شیراز خود را در اوائل سنه ۱۱۶۰ قمری بوسیله خوردن تریاک هلاک نمود.

نادرشاه روز دهم محرم ۱۱۶۰ ق. از اسفهان بزم قتل عام اهالی و خرابی شیراز حرکت کرده بود که در بین راه از شرح جریان قیاقلی آقا و وفاتش آگاه گردید از این جهت خشم شدید او نسبت به شیرازیان فرو نشسته فسخ عزیمت نمود و از آباده به کرمان رفت و تمام عمال سیاط و کلانتران فارس را به نزد خود به کرمان احضار نمود. و پس از ورود بیشتر آنان را پس از کور کردن کشت.

سید کاظم رشتی از علمای بزرگ شیخیه شاگرد و مفسر اقوال

کاظم

شیخ احمد احسانی موجد طریقه شیخیه و استاد حاج محمد کریم خان

قاجار و سید علی محمد باب و ملا حسن میروفی و میرزای گده و میرزا محمد...



سید کاظم رشتی

معروف به میرزای محیط و ملا محمد مقانی و غیره میباشد. نامبرده پسر سید قاسم پسر سید احمد پسر سید حبیب بوده و در سال ۱۲۱۲ قمری متولد و در سن ۱۲۵۹ قمری در گذشته و در رواق حضرت حسین بن علی علیهما السلام دفن گردید. در کتاب کواکب السدریه فی مآثر البهائمیه تألیف عبدالحسین آواره (آبش) تولد سید در سال ۱۲۰۵ ق. و در فهرست کتاب مشایخ صفحه ۸۶ و صفحه ۱۴۶ تألیف حاج ابوالقاسم خان ابراهیمی قاجار در سال ۱۲۱۲ ق. ذکر شده است.

نامبرده صاحب کتاب معروف شرح- القصیده و چندین رساله کوچک و بزرگ دیگر میباشد.

پس از فوت سید رشتی هریک از

شاگردانش ادعای نیابت خاص از او داشتند در بین شاگردان او حاج محمد کریمخان قاجار بواسطه نفوذ در دربار و داشتن تمول هنگفت و بستگان زیاد، از سایر شاگردان و مدعیان پیشوائی شیخیه، جلوتر افتاد.

میرزا کاظم سعادتعلی شاه اسفغانی ملقب به طاووس العرفاء که در سال ۱۲۹۳ قمری در تهران در گذشت و قبرش در شهر ری سمت شرقی مزار حضرت عبدالعظیم در سخن امامزاده حمزه میباشد. نامبرده سواد خواندن و نوشتن را نداشته و بکلی آبی بوده است.

کاظم

معروف است که چون میرزا کاظم اسفغانی بسیار خوش لباس و خوش اندام بوده محمد شاه قاجار او را ملقب به طاووس العرفاء نمود. وی مرشد حاج ملاسلطانعلی بیدختی گنابادی، سرسلسله در اویش معروف به گنابادی که فرقه‌ای از درویش‌نعت‌المهی میباشد، بوده است. حاج ملاسلطانعلی از فضلاء و عرفای معروف است و برایش در بیدخت قبر مجللی ساخته شده است.

میرزا کاظم رشتی ملک‌الاطباء - فیلسوف الدوله - فیلسوف زمان -

از اطباء معروف دوره سلطنت محمدشاه و حکیم باشی ناصرالدینشاه

کاظم

در سال ۱۱۵۴ خورشیدی متولد و در سال ۱۲۸۶ خورشیدی (۱۳۲۵ قمری)

درس ۱۲۰ سالکی در گذشته است .

در سال ۱۲۸۹ قمری پس از درگذشت حاجی آقا بابا ملک الاطباء رشتی حکیم باشی و طبیب خاصه ناصرالدین شاه ملقب به لقب همشهری خود ملک الاطباء شد . با اینکه لقب داشته یکی دوبار لقب خود را تغییر داده با وجود این باز هم از ناصرالدین شاه درخواست میکند که او را بلقب فیلسوف زمان مقرر کنند .

ناصرالدین شاه هم با درخواستش موافقت میکند با این ترتیب پیدا است که مرد نادانی بوده و نمیدانسته است که فیلسوف زمان را در صورتیکه در خور این لقب بوده و استحقاق داشته باشد باید مردم باو بگویند نه اینکه خودش درخواست کند و بگوید که بمن فیلسوف زمان بگویند . از قرائن اینطور معلوم میشود که همان فیلسوف زمانیش تبدیل به فیلسوف الدوله شده است بواسطه اینکه لقب فیلسوف زمانی اوچندان شهرتی پیدا نکرد و نامبرده تا آخر عمر به فیلسوف الدوله معروف بود .

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خطی خود مینویسد: سه شنبه سوم جمادی الاولی ۱۳۰۵ : بعد از ناهار ملک الاطباء حضور آمد شاه او را فیلسوف زمان خطاب فرمودند معلوم شد این لقب را استدعا کرده بوده . وبعد در ۲۰ شوال ۱۳۰۵ ه. ق. نامبرده را چنین معرفی میکند :

و میرزا کاظم رشتی که ملک الاطباء بود وبعد بواسطه نوشتن آن کتاب بی معنی موسوم به حفظ الصحه ناصری ملقب به فیلسوف الدوله شد علی الرسم حضور آمد این شخص بسیار خودخواه و از خود راضی است ، پشاه عرض کرد که من در وپائی اول زمان محمد شاه که بلواسان آمده بودند ملتزم رکاب بودم جزء اطباء خاصه بودم از حاجی میرزا آقاسی وزیر که مرشد شاه مرحوم بود عریضه شکایت پشاه نوشتم شاه مرحوم از من استمالت کرد و مرا بتوسط پاشاخان پیشخدمت نزد حاجی فرستاد که از من عذر بخواهد . در آن سفر هفتاد نفر وپائی را معالجه کردم چون این شخص به علاوه طبابت فصولی هم می کند از اشعار عرب واحادیث هم جستجسته میگوید از علماء شیعه از قول قاضی میبیدی نقل میکند که او گفته اگر شیخ طوسی و علامه حلی در جرگه علمای شیعه نبودند هر آینه طریقه شیعه از دل طرق دین اسلام بود . شاه فرمود شیخ طوسی کیست عرض کرد خواجه نصیر یا اینکه خواجه نصیرا گرچه مرد بزرگی بود اما جزء علماء شیعه محسوب نیست شیخ طوسی یکی از اشخاصی است که کتب اربعه شیعه را نوشته و فیلسوف الدوله اینقدر خر است که فرق شیخ طوسی با خواجه طوسی نداده است یا وجودیکه با این شخص دوستم چون زیاده از آنچه که دارد ادعاء میکند لابد در هر موقع باو یش میزنم . با اینوصف همین اعتماد السلطنه در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۳۲۵ تألیف خود راجع بوی مینویسد :

و میرزا کاظم گیلانی که از فحول حکماء و اطباء است بلقب ملك الاطباء سر بلند آمده .
و نیز در یادداشت‌های خطی خود می‌نویسد :

«شنبه ۱۵ ربیع الاول ۱۳۰۷ : از قراری که شنیدم ملك الاطباء دیوانه برای اینکه
شاه رحیم قلب است و دیده شده که غالباً اشخاص بقیه و بی‌علم رامحض مزاح و خنده پرورش
داده جسور می‌نماید منجمله همین میرزا کاظم رشتی است چون تکلمش بوضع گیلانی است و شاه
باو می‌خندد همیشه در حضور شاه دعاوی باطله می‌کند اشتهار و امثله عربی که حفظ نموده
بخرج می‌دهد شاه با او مزاح می‌کند امسال در کتاب المآثر والاثار که بدستورالعمل من شیخ
مهدی نوشته و اسامی قضلاء و شعراء این عصر را ثبت نموده اسمی هم از این دیوانه برده و
علی‌الرسم اورا طیب حاذق نوشته این مرد که حالا شأن خودش را بالاتر از طبابت می‌داند با
وجود اینکه هنوز قاروره می‌بیند و فضل می‌چشد از من شکایت بشاه کرده بود شاه محض خنده
دم نرمی باوتشان داده بودند این مرد که جسور شده بود خلاصه این کتاب را امسال شیخ
مهدی شایع کرد از طرز و موضوعی که من دستورالعمل دادم خارج کرده از هر کس تعلق
و طمع داشته تمجید زیاد نموده از این جهت اکثر مردم را از من رنجانده است . اما در
شرح حال خودش و پدرش دو ورق نوشته و به سگه آبی خودش را رسانده .

از آثار خیریه میرزا کاظم فیلسوف الدوله بنای مدرسه‌ای است برای طلاب علوم قدیمه
بنام مدرسه فیلسوف در سپه‌اسامی در محله چاله میدان تهران که قسمتی از املاک خود را برای
مخارج طلاب وقت بر مدرسه مزبور نموده است .

کاظم خان قراجه‌داغی از امراء بزرگ محلی آذربایجان و

کاظم

ملاکین درجهٔ يك قراجه‌داغ (از سبازان) بوده است . در سال

۱۶۱۱ قمری که بین ابراهیم خان برادر زاده نادرشاه و امیراسلانخان قرخلوی افشار فرمانده
سپاه و والی آذربایجان در حوالی مراغه جنگ در گرفت و شکست شخص اخیر الذکر منتهی
گردید امیراسلانخان بنا بر صلاح اندیشی و راهتمانی همین کاظم خان خود را بکوهستانهای
قراجه داغ رسانید لکن در آنجا کاظم خان او را به پنهان‌های دستگیر کرده و با خود به تبریز
نزد ابراهیم خان آورد و ابراهیم خان هم امیراسلانخان را با ساروخان برادرش به قتل
رسانید . بازن طبیب مخصوص عادلشاه در این باب در نامه‌های خود چنین نوشته :

«... امیراسلانخان ناچار فرار اختیار کرد و به یکی از دوستان خود پناه برد اما
دوست او نیز از ترس آنکه می‌آید عهده‌ست او بشمار رود شبانه صاحب منصبان پادشاه را آگاه
گردانیده هنوز فجر ندمیده بود که سپاهیان رسیدند و او را گرفتار کردند و بهرامی برادر
و پسرش به تبریز بردند ابراهیم شاه فرمان به خفه کردن امیراسلانخان داد و فرمان در همان

لحظه بموقع اجراء گذاشته شده .

میرزا خرم کردشتی^۲ شاعر قزاقه داعی (متوفی ۱۲۴۱ ق.) از غلامزادگان وی بوده که علاوه بر فن شاعری در فن طبابت نیز مهارت تمام داشته و می گویند که یکی از دشمنان خان مذکور بیمار بوده و میرزا خرم را برای معالجه به بالین خود خواست . کاظم خان او را به بالین بیمار فرستاد و بوی سفارش کرد بجای معالجه او را بکشد لکن میرزا خرم او را معالجه صحیح نمود و پس از تندرستی وی برگشت ولی مسوود عتاب و خطاب خان متبوع خویش گردید و به اهر تبید شد و بعلت عدم اطاعت از خان روابطش با او قطع گردید .

میرزا کاظم محلاتی از تحصیل کرده های دوره اول دارالفنون

کاظم

است که بعد معلم شیعی آن مدرسه شده و معروف به شیعی شد . در زمان سلطنت ناصرالدینشاه مأمور گردید که به بازدید جاهائی که احتمال معدن در آنها هست برود و امتحانهای بعمل آورد .

حاجی کاظم یا حاجی محمد کاظم ملك التجار پسر آقا محمد مهدی

کاظم

ملك التجار تبریزی ساکن تهران بوده و آقا محمد مهدی ملك التجار (متوفی ۱۲۸۷ قمری) تاجری معتبر و مردی جدی و از معتمدین میرزا تقی خان امیر کبیر صدر اعظم معروف ناصرالدینشاه بوده است . هنگامی که امیر کبیر اقدام بساختن سرای امیر در تهران برای بازرگانان نمود آقا محمد مهدی ملك التجار در این کار مباشرت داشته است . و از طرفی هم معروف است که ساختن سرای امیر از پول خود آقا محمد مهدی ملك التجار ساخته شده نهایت نام آن را بنام میرزا تقی خان امیر کبیر سرای امیر گذارده است .

حاجی محمد کاظم در سال ۱۲۸۷ ق. پس از درگذشت پدر خود ملقب به ملك التجار شد و بر خلاف پدر چندان سابقه و وجیه خوبی در زمان حیات خود نداشت و بواسطه ارتباط با میرزا علی اسفر خان اتابك اعظم مرجعیتی پیدا کرد و از این راه بر ثروت و اربیه پداری افزود و با اینکه مردی با هوش - ذریک - خوش بیان و نسبتاً با سواد بود مردم بواسطه تقلباتی که در کارها از قبیل کاغذ سازی و جعل اسناد و غیره از او دیده بودند او را خیلی متقلب و بی اعتبار می دانستند و کار مهم تر از همه او از بین بردن سرمایه شرکت عمومی به نفع خود به مبلغ چهار صد هزار تومان بود و چندین سال مردم (شرکاء و سهام داران) مطالبه پرل خود را از او می کردند و با اینکه چندین

۱- در کتب تاریخی ایران ذکر شده که کاظم خان آنان را به همراه خود به تبریز آورد لکن بازن می گویند که فرستادگان ابراهیم شاه آنها را به تبریز آوردند و این گفتار بجای بنظر درست تر می آید .

۲- کردشت دهی است از دهستان دیزمار باختری بخش ورزقان شهرستان اهر .

بار هم در محاکمات دادگستری محکوم شد معذک مردم بواسطه دسایس عديده وی به پول خود نرسیدند .

محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های خود راجع بوی می نویسد : « ۵شنبه ۱۴ شعبان ۱۳۰۵ ق : از اتفاقات امروز آنکه ملکالتجار تهران که حاجی آقا محمد کاظم باشد بواسطه قناتی که در اسامزاده قسام دارد با بشیرالملک شاطرباشی مشازعه دارد



فضل الله خان بشیرالملک شاطر باشی

صلاتی شاه چرا باید شاطر باشی اینطور جسور باشد قنات مرا پر کند . شاه باطلنا از این حرف خیلی بدشان آمده . و نیز می نویسد :

« ۶ ربیع الاول ۱۳۰۸ ق : امروز در یخانه رفتم شنیدم میرزا ابراهیم پسر میرزا نصرالله گمربک از نوکرهای مخصوص امین السلطان که در کائنسازی معروف تهران است با ملا نوروز علی نامی که آنهم این صفت را دارد شریک شده اسناد جعلی شرعی به تحریک ملکالتجار تهران برای آقا شیخ تاجر قزوینی الاصل و تبریزی المسکن ساخته اند و املاک حاجی میرزا

بشیرالملک چون تازه صاحب تمثال شده به خود بالیده قنات او را پر کرده ملکالتجار عارض شده بحضور همایون آمده بود . شاه عرض کرد سلطان محمود غزنوی وقتی در بلخ بود امیر نصر برادرش که حاکم خراسان بود بواسطه سرقتی که در آبدارخانه او شده بود شاگرد آبدار را بیست تازیانه زد سلطان محمود عصر حکم کرد نقاره خانه را به برند در بخانه امیر نصر بزنند امیر نصر شنید بحضور سلطان آمد عرض کرد چه تقصیر کرده ام که مرا توهین می فرمائید فرمود چون داعیه سلطنت داری خواستم مقسود تو بعمل آید سبب پرسید سلطان فرمود اگر داعیه نداری باوجود بودن من چه جسارت بود کردی شاگرد آبدار را تازیانه زدی امیر نصر خجل شد و توبه کرد حالا باوجود

۱- فضل الله خان بشیرالملک شاطر باشی پسر محمدعلی خان سارم الملک بوده ، محمدعلی خان در سال ۱۲۸۷ قمری ملقب به سارم الملک شد و در سال ۱۲۹۶ ق. در گذشت و بجای وی پسرش فضل الله خان شاطر باشی شد . نامبرده در سال ۱۲۹۹ ق. ملقب به بشیرالملک گردید و تا دوره سلطنت احمدشاه قاجار حیات داشت

محدود قزوینی را به تصرف او داده‌اند با وجود اثبات این تقلب دولت ایداً به ملک‌التجار سده نزدن اما گویا میرزا ابراهیم و ملا نوروز علی را حبس کردند و روز دیگری به توسط عزیزالسلطان از حبس هم بیرون خواهند آمد.

در قریه رزی و شورش مردم در سال ۱۳۰۹ ق. یکی از دستگیر شدگان مهم و مؤثر ملک‌التجار بود و حتی ساختن قنوی میرزای شیرازی و انتشار آن را به نفع روس‌ها بعضی‌ها باو نسبت می‌دادند لکن قنوی حقیقت داشت و ملک‌التجار فقط در نشر قنوی و تحریک مردم به شرکت حاج میرزا حسن آشتیانی کاملاً دست داشت.

اعتماد السلطنه در بباد داشت حساب روزانه خود ۴ جمادی الاولی ۱۳۰۹ ق. می‌نویسد: «دشمنم حاجی ملک‌التجار را به اتهام اینکه در باب تنباکو محرک مردم بوده دیشب گرفته زنجیر نموده به قزوین که حالا محبوسین را آنجا می‌برند بردند» پیش از چند روزی از زندانی شدن او در قزوین نگذشت که آزاد شده به تهران آمد و مورد عفو شاه واقع شده بوی خلعت هم داده شد.^۲

و نیز در این باب اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود می‌نویسد: «دوشنبه ۳ جمادی الثانیه ۱۳۰۹: ... من بطرف ناربستان که ناها را آنجا می‌ل خواهند فرمود (شاه) رفتم ملک‌التجار را دیدم خلعت پوشیده آنجا می‌گردد ...»

در اعلامیه‌ای که از طرف ناصرالدین‌شاه خطاب به تجار تنباکو فروش دائر بالغاء امتیاز تنباکو صادر و در تاریخ جمادی الثانیه ۱۳۰۹ ق. در روزنامه دولتی (اطلاع) درج و منتشر شده در حاشیه اصل نسخه، شاه بخط خود چنین نوشته است:

«صحیح است و تمام این یادداشت و حکم فرمایش ما است که در این ورقه نوشته شده است و سوادی از این فرمایشات را ملک‌التجار برداشته بهمه جا منتشر نماید تعجب در این است که بعد از اعلان چرا آنهایی که به کمیانی تنباکو فروخته‌اند نمی‌روند پول داده تنباکوی خود را پس بگیرند ۳۰۹ توشقان‌لیل». معلوم می‌شود که ملک‌التجار در آن ایام امنیت و وجهه‌ای در میان مردم مخصوصاً تجار و کسبه داشته که ناصرالدین‌شاه برای اطمینان و اعتماد پیدا کردن مردم از الغاء امتیاز تنباکو او را وادار بصحبت با مردم و انتشار اعلامیه نموده است. دکتر فوریه فرانسوی طبیب مخصوص ناصرالدین‌شاه در کتاب (سه سال در دربار ایران) تألیف خود راجع بوقایع رزی اشتهاها نام حاج محمد کاظم ملک‌التجار را حاجی محمد حسن نوشته و چنین گوید:

۳ دسامبر ۱۸۹۱ - غرة جمادی الاولی ۱۳۰۹ ه. ق.: امروز اختیار بکلی در قبضه

۱- دادن امتیاز انحصار توتون و تنباکویه انگلیسها.

۲- گویا روس‌ها سفارش آزادی او را بشاه کرده بودند و خودش هم با امین‌السلطان

وزیر اعظم خیلی مربوط بوده است.

آخوندها است. با اینکه حاجی محمدحسن را باسم تحریک مردم توقیف و به قزوین تبعید کرده‌اند فایده‌ای نبخشیده و عمه می‌دانند که کار از کجا آب می‌خورد^۱ و تا علت اساسی را از میان نبرند نتیجه‌ای بدست نخواهد آمد.

و نیز می‌نویسد: «۸ دسامبر = ۱۵ جمادی الاولی: در قزوین یکی از ملاحا شخصی را دیده بود که غلیون می‌کشد. چون وی امر ملا را در نکستیدن غلیون اطاعت نکرده بود ملا غلیون او را شکست و او بحاکم شکایت برد حاکم ملا را خواست ولی ملا مردم را شوراند و حاکم از ترس به تهران گریخت و اگر او حاجی محمدحسن را با خود در کالسکه نشانده بود بیم آن میرفت که مردم بکشندش^۲. م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۱۰۳ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود می‌نویسد:

«به ناصرالدینشاه عرض کردند ملک‌التجار مرد لایقی است هر خدمتی از او ساخته است فرموده بودند زیاد بد زبان است شأن فحش را برده است.»

از میرزارضا کرمانی پس از بازپرسیهای زیاد راجع به همدستانش در قتل ناصرالدینشاه چیزی فهمیده نشد نظر بسوابق آشنائی زیادی که ملک‌التجار بسا میرزا رضا داشت او را وادار کردند که از وی دیدن کرده همدستانش را از او پرسش کند. سؤال و جواب این دو بشوخی برگذار شد سرانجام ملک‌التجار باو می‌گوید: «بقول خودت تو این ظالم را از بین بردی سلمان فارسی را بیرون دروازه نگهداشته بودی که جانشین وی شود.»

در سال ۱۳۲۵ قمری هنگامی که مأمورین وزارت دادگستری او را از شیران به شهر جلب می‌کردند در بین راه در زرگنده مأمورین سفارت روس از او حمایت کرده او را بزور از مأمورین گرفته به سفارت می‌برند. روزنامهٔ جبهه‌المتمین در سرمقالهٔ روز چهارشنبه ۶ جمادی الاخری ۱۳۲۵ قمری در شماره ۷۰ در این باب چنین می‌نویسد:

«حاجی ملک‌التجار را که تقصیرش ثابت شده و گناهش آشکار است وزارت عدلیه چند نفر مأمور به شیران فرستاد که او را مقلولاً بشهر بیاورند در نزدیکی زرگنده سفیر روس خیر شده باجراه خود حکم می‌کند با اسلحه جلوگیری کرده بهر شکل باشد بردن او را به شهر (تهران) مانع گردند هر قدر مأمورین عدلیه بزبان اندرز و بیان نصیحت و التماس و چاکری و همه چیز عرض می‌کنند اینکار خلاف است آنها که از باد غرور سرمست بوده‌اند گوش نداده ملک را گرفته بسفارت می‌برند مأمورین عدلیه به امید اینکه شاید سفیر از این حرکات وحشیانه مسبوق نیست و اگر آگاه شود کسان خود را ملامت کرده ملک را بدانان تسلیم خواهد کرد به سفارت رفته عجز و لایحه می‌نمایند ولی جواب پأس می‌شنوند و ناچار با دست تهنی به

۱- مراد تحریک روسها است.

۲- حاکم قزوین در این تاریخ آقا باقر یا محمد باقر خان عبدالسلطنه بوده است.

۳- محل پیلای سفارت روس.

ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران نقل از روزنامه خیل المثنین شماره ۱۱۴ روز ۲ شعبان ۱۳۲۵ قمری در این باره چنین مینویسد : حاجی ملک مال مردم رامپور دو سفارت روس رفته سفیر بر خلاف همه قوانین بین الملل از او حمایت میکند و بطی به مطالب ندارد این يك بی قانونی و زور گوئی سرفراست و معاهده بدو تعلق نمیگیرد و اگر مقصود چیز دیگر است پس خوب است توضیح بفرمایند .

ملک التجار در ربیع الثانی سال ۱۳۰۵ خورشیدی درگذشت و در مشهد در حرم امام رضا (ع) در قسمت دارالحفاظ مدفون گردید . و پس از مرگ مانند اکثر رجال ایران اذراء غیر مشروع ثروت بی حسابی برای ورثات خود بجای گذاشت .



میرزا کاظم خان متولد ۱۲۴۶

کاظم

قمری پسر اکبر و ارشد میرزا-

آقاخان اعتمادالدوله سدر اعظم نوری بوده و در سال ۱۲۶۵ قمری که میرزا آقاخان نوری ملقب با اعتمادالدوله شد پسرش میرزا کاظم خان منصب استیفاء یافت و مستوفی گردید .

میرزا آقاخان در سال ۱۲۶۸ قمری پس از عزل میرزاتقی خان امیرکبیر و کشته شدنش در همین سال که خود او در هر دو موضوع دست داشت و بصدارت عظمی رسید پسر خود را بلقب نظام الملکی، که بعد از خواجه نظام الملک وزیر معروف و مشهور ملک شاه سلجوقی بکسی داده نشده بود ، ملقب نمود ، و ضمناً پس از قتل امیرکبیر بدرخواست میرزا آقاخان نوری ناصرالدین شاه بمنف خواهرتقی خود را و ادار کرد که باز دواج میرزا کاظم خان در آید در مدت هفت سال از سال ۱۲۶۸ تا ۱۲۷۵ قمری که سال عزل اعتمادالدوله از سدارت است زن او بود و در این سال عزت الدوله موفق بطلاق از نظام الملک گردید و هیچوقت محبت و سازشی بین این زن و شوهر وجود نداشت و همیشه میان آنان نزاع بوده و عزت الدوله بسیار از وی متنفر بود .

عزت الدوله گو یا فرزندى هم از او بدنيا آورد لکن نظام الملك ميگفت که اين بچه انمن نيست.
 ميرزا آقاخان پس از اينکه بصدارت رسيد عمارت و باغ بسيار بزرگى در خارج از شهر تهران
 بنام نظاميه در سال ۱۲۷۰ ق. برآي پسر خود نظام الملك ساخت که تکميل و تزئيناتش تا سال
 ۱۲۷۳ ق. بطول انجاميد .

در سال ۱۲۷۰ قمرى اعتماد الدوله او را به نيابت صدارت خود و بوزارت معين الدين
 ميرزا وليعهد نيز تعيين نمود و از اين تاريخ صاحب ترجمه معروف شد به نيابت سدر اعظم و شخص
 دوم مملکت و علاوه بر آن او را سمت وزارت دفتر استيقاء (وزارت ماليه) بجای ميرزا يوسف
 مستوفى الممالک که از کارکناره کرده و در آشتيان عراق (اراک) قسبه مسقط الرأس اجدادى
 خویش رفته و از او اختيار کرده بود تعيين و منصوب نمود پس از فوت معين الدين ميرزا وليعهد
 دوم ناصر الدين شاه در سال ۱۲۷۳ قمرى و وليعهد شدن ملک قاسم ميرزا با امير محمد قاسم خان
 وليعهد سوم ناصر الدين شاه در سال ۱۲۷۴ ق. دوباره بهمان مقام که صارت از وزارت و پيشکاري
 وليعهد باشد منصوب گرديد. نظام الملك که پس از عزل پدرش ميرزا آقاخان سدر اعظم در سال
 ۱۲۷۵ قمرى از تمام سمتها نيکه داشت خلع و با پدرش در اسفهان يزد قم وغيره در تبعيد بسر ميبرد
 ناصر الدين شاه در دستخط عزل ميرزا آقاخان سدر اعظم چنين ميگريد : «لهذا امروز که ۲۰
 محرم الحرام است . شمارا از منصب صدارت و نظام الملك و وزير لشکر را از منصب خود معزول



ميرزا اعظم خان نظام الملك و ميرزا داود خان

فرمودیم... در سال ۲۸۱ قمری که میرزا آقاخان نوری در قم با وضع بسیار فلاکت‌باری مرد نظام‌الملک با تفاق خانوادۀ خود به تهران آمد و تا سال ۱۲۸۸ قمری بیکار بود تا اینکه در این سال پس از چندین سال خانه‌نشینی مجدداً روی کار آمده بصوت دارالشوری کبری دولتی انتخاب گردید و بعد در همین سال دوباره بجای میرزا یوسف مستوفی‌الممالک (جناب آقا) که خود از کارکنان کرده بود بریاست دفتر استیفاء که همان وزارت دارائی باشد و در زمان سدارت پدرش نیز چندی وزیر دارائی بود تعیین شد و مدتی از وزارتش نگذشت که در همین سال میرزا محمد قوام‌الدوله آشتیانی بعنوان وزیر محاسبات (وزیر دارائی) بجای او برگزیده شد.

در اوقاتی که میرزا حسین خان مشیرالدوله وزیر مختار ایران در اسلامبول بود^۱ در یکی از گزارشهای خود بوزارت خارجه^۲ در ضمن بحث از وقایع اروپا می‌نویسد: «که لرد دربی^۳ بمقام ریاست وزرای انگلستان و پسرش لرد استانی^۴ بوزارت امور خارجه تعیین گردیده‌اند ضمناً در نامه مزبور توضیح و تذکر میدهد: مأموریت مشاورانیه بمسند وزارت خارجه از قبیل مأموریت میرزا کاظم خان پسر میرزا آقاخان مرحوم صدراعظم سابق معدود نفرمائید زیرا در مملکت انگلیس از این قبیل مأموریتها بوقوع نمیتواند رسید. لرد استانی شخصی است که در مجلس پارلمنت زیاده از حوصله خودش اظهار استعداد و قابلیت نموده و در اکثر امور با لرد دربی هم رأی و هم خیال نیست و خودش صاحب افکار و دارای هواخواه زیادی است»^۵. نظام‌الملک در سال ۱۲۹۰ قمری بحکومت یزد منصوب گردید.

در سال ۱۲۹۱ قمری، پس از انتصاب امامقلی میرزا عمادالدوله وزیرداد گستری بجای طهماسب میرزا مؤبدالدوله برادرهتر خود بحکومت کرمانشاه و کردستان، نظام‌الملک جانشین وی در وزارت دادگستری گردید و سپس در سال ۱۲۹۲ قمری علی‌رضاخان قاجار عندالملک بجای او وزیرداد گستری شد و در سال ۱۲۹۳ قمری نظام‌الملک برای بار دوم وزیرداد گستری گردید. نظام‌الملک در سال ۱۲۹۹ ق. پس از فوت میرزا موسی آشتیانی وزیر لشکر بر حسب پیشنهاد کامران میرزا نایب‌السلطنه وزیر لشکر شد.

۱- از سال ۱۲۷۵ تا سال ۱۲۸۷ ق.

۲- ۲۳ ربیع‌الاول ۱۲۸۴ ق.

۳- E.G. Lord Derby

۴- Lord Stanley

۵- لرد دربی رهبر حزب محافظه‌کار و نخست‌وزیر انگلستان شد و در سال ۱۷۹۹ متولد و در سال ۱۸۴۹ میلادی درگذشت.

لرد استانی مانند پدر خویش از سیاستمداران معروف انگلستان بوده، در سال ۱۸۲۶ متولد و در سال ۱۸۹۳ میلادی درگذشت. از خدمات برجسته این شخص بمملکت خود، سلطه کامل انگلستان است بر ترعه سوئز.

در سال ۱۳۰۶ قمری میرزا قهرمان امین لشکر بعضی تغلبات در خزانه نظام پیدا کرد و مراتبش را به شاه اطلاع داد، و قضیه هم درست بود. شاه حکم کرده که بروات نظام را بعد از این میرزا عباسخان قوام الدوله مواظب باشد و امین لشکر را بسمت وزیر لشکری بجای نظام الملك برگزید و بدینوسیله بود که ابتکار بر خلاف میل و منافع کامران میرزا صورت میگرفت، از این جهت نایب السلطنه با عجز و الحاح و اصرار زیاد بیدارش، دوباره نظام الملك ب همان سمت سابق برقرار و فرمان امین لشکر لغو گردید.

از جمله کارهای نظام الملك وزیر لشکر و بعد پسرش میرزا عبدالوهاب خان نظام الملك وزیر لشکر این بود که در روز اسپدوانی، که ابتداء در اداری باغشاه و بعد با داری بین دوشان تپه و خانه های ده دولا ب منتقل گردید، اسامی اشخاصی که اسپدوانی گذاشته و او طلب شرکت در اسپدوانی شده بودند با رنگ اسپها و اسم چاک سواران یکی یکی میخواند. چاک سوارها با اسپهای خود سان داده از جلو شاه و مدهمین می گذشتند. در تنظیم ناصری جلد سوم صفحه ۳۷۷ راجع بموضوع مزبور چنین نوشته شده: «جناب نظام الملك وزیر لشکر که اسامی اسپهای سوغانی را معروض حضور مبارک میداشتند يك ثوب جبهه ترمه حاشیه دار مخلص گردیدند».

میرزا کاظم خان نظام الملك در قمره جمادى الثانيه ۱۳۰۷ قمری در سن شصت و يك سالگی بنا خوشی ذات الریه در تهران در گذشت و بجای او پسرش میرزا عبدالوهاب خان لشکر نویسی باشی که همیشه در کارها معاونت پدر را داشت با لقب نظام الملكی در همین سال وزیر لشکر شد. میرزا کاظم خان نظام الملك مردی بوده تندخو و استعدادهای از پسرش میرزا آقاخان نوری و پسرش میرزا عبدالوهاب خان خیلی کمتر و معلوماً این بوده که پسر سدر اعظم است و چون اوضاع ایران هیچوقت و در هیچ زمانی روی اساس صحیحی جریان نداشته این مرد با همه این احوال، طالب صدارت هم بوده و خودش نیز مکرر میگفته است: «که صدارت سه بار تا در خانه من آمد اما نتواند».

میرزا سید کاظم پسر میرزا سید هدایت الله تفرشی در سال ۱۲۴۶ قمری

کاظم

متولد و در اوائل پادشاهی محمد شاه قاجار وارد خدمت دولت گردید

و در زمان سلطنت ناصرالدین شاه از میرزاهای اسطبل شاهی بود و در سال ۱۲۸۳ قمری که ناصرالدین شاه عازم سفر خراسان شد چون نامبرده مشرف اسطبل و به همراه اردوی شاه بود در بین راه بسمت مستوفی گری (محاسب) اسطبل برقرار گردید. از سال ۱۲۹۹ ق. تا سال ۱۳۰۸ ق. سال فوتش مستوفی اسطبل خاصه و ایلخی چیان و کلیه دواب دیوانی وزیر خانه و کالسکه خانه بوده و چون نامبرده ریش بسیار پهن و بلندی داشته، که در آن زمان در داشتن چنین ریشی کم نظیر بوده، از این جهت در بین مردم معروف بوده است به سید کاظم ریش و در نوشتجات دفاتر به میرزا سید کاظم اسطبل شهرت داشته است. در اواخر عمر ملقب شد به وزیر دواب یعنی وزیر چهار پایان. کاظمی های تهران و تفرش منتسب بوی میباشند.



میرزا سید کاظم شیرازی وزیر دربار



میرزا سید کاظم نقرشی مستوفی وزیر دربار

کاظم

ساج میرزا کاظم طباطبائی وکیل الرعایا معروف بحاج وکیل و بعداً ملقب به اعتضاد الممالک از مردان فاضل و از خانواده‌های مشهور تبریز بوده که سالیان دراز وکالت رعیت و مالیات آذربایجان به عهده آن خانواده محول میشد. از تألیفات وی کتابی است در انساب آل امین طالب که بنا به گفته نادر میرزا مؤلف کتاب تاریخ تبریز در صفحه ۲۵۵: «با شرح وسطی بزرگ که تاکنون در علم انساب کتابی بان کمال تصنیف نشده، و در سال ۱۳۰۰ هجری قمری با اشاره حسعلیخان امیر نظام گروس والی آذربایجان کتبله و دمنه را تصحیح کرده و بسال ۱۳۰۵ ه. ق. در علم مستگی بخط میرزا باقر خوشنویس بطبع رسانده است و در سال ۱۳۰۹ قمری با درجه سر تیب اولی، حاکم دهخوارقان بوده است.

کامران

کامران میرزا پسر سوم ناسرالدین شاه ملقب به نایب السلطنه و امیر کبیر و دارای سمت وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفر نمون و ضمناً حکومت تهران و چند حکومت و ایالت دیگر ایران نیز سالها زیر نظر وی بسوده است. در زمان سلطنت ناسرالدین شاه دو وزارتخانه برای و ذراه مربوطه آن خیلی پردخول و پر فائده بوده و آن دو وزارتخانه یکی وزارت دارائی و دیگری وزارت جنگ بود و در سالهای بعد هم باید بهمین نحو قیاس شود. سایر وزارتخانه‌ها هم برای و ذراه مسئول آن فائده داشت اما نه باندازه این دو وزارتخانه. وزارت جنگ از سال هزار دوست و تودوهنت تا هزار و سصد



کامران میرزا نایب السلطنه

وسیزده هجری قمری در حدود ۱۶ سال متوالی بمعهد شاعرانه کامران میرزا بود و وزارت جنگ کامران میرزا بنابر گفته مؤلف منتخب التواریخ منقصری از تاریخ ۱۲۹۷ قمری یعنی پس از عزل میرزا حسنخان مشیرالدوله از وزارت جنگ صورت گرفته و تا سال ۱۳۱۳ قمری یعنی تا سال گذشته شدن ناصرالدینشاه پدرش امتداد داشته است با این ترتیب وزارت جنگ او شانزده سال متوالی طول کشیده است لکن ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود وزارت جنگ و پیرا از سال ۱۸۸۴ مطابق ۱۳۰۱ ق. تا سال ۱۸۹۶ برابر با ۱۳۱۳ قمری که دوازده سال میشود ذکر مینماید و باید گفته منتخب التواریخ منقصری در این مورد درست تر باشد.

کامران میرزا در سال ۱۲۷۲ متولد و در سال ۱۲۷۷ قمری در سن شش سالگی بجای فیروز میرزا نسرالدوله (قرمانفرما) بمعانقت پاشاخان امین الملک حاکم تهران شد. در سال ۱۲۸۳ قمری که ناصرالدین شاه عازم سفر خراسان بود کامران میرزا نایب السلطنه را در غیاب

خود در سن یازده سالگی به نایب‌خوبش منصوب نمود. در سال ۱۲۸۵ قمری پس از مغضوب شدن عزیزخان مکرری سردار کل و ضبط تمام املاک او و تبعیدش یارک ناصرالدین‌شاه منسب سردار کلی (فرماندهی کل قوی) را که در اواخر ما شد اکثر القاب و مناصب بی‌معنی شده بود در سن یازده سالگی به پسرش کامران میرزا نایب‌السلطنه داد و بعد در همین سال او را ملقب بامیرکبیر نمود. در سال ۱۲۸۷ قمری که ناصرالدین‌شاه برای زیارت عنبات مقدسه عازم عراق (بین‌النهرین) گردید رسیدگی بامور مملکتی را در غیاب خود بعهده نایب‌السلطنه پسر ۱۵ ساله خود که ضمناً وزیر جنگ هم شده بود بشمارکت میرزا یوسف مستوفی‌الممالک واگذار کرد. در سن ۱۶ سالگی در شعبان ۱۲۸۸ قمری با سرورالدوله دختر سلطان‌مراد



نشسته از راست به چپ: فخرالدوله زن کامران میرزا - فروغ‌الدوله زن علیخان شهبازالدوله - سرورالدوله زن کامران میرزا نایب‌السلطنه - بانوی عظمی زنت ابوالفتح خان صارم‌الدوله - یسارنده آغا فتح‌الدوله خواجه

۱ - عکس چند تن از دختران ناصرالدین‌شاه و عروس او در لباسی که در آن زمان معمول و آخرین من لباس بوده است در اینجا چاپ شده. این عکس پس از سال ۱۲۹۰ قمری سفر اول ناصرالدین‌شاه پارویا برداشته شده زیرا پس از بازگشت از اروپا شاه زنان و دختران خود را باین قسم لباس که در مجالس بال و اوپراتن رقاصان دیده بود و از آنها خیلی خوشش آمده بود در مملکت معمول و متداول نمود.

میرزا حمام السلطنه معروف به فاتح هرات مزاجت نمود^۱. ناصرالدین شاه عروسی و جشن بسیار مفصلی که از عروسیهای با طمطراق دوره قاجاریه است برای او گرفت. پس از این عروسی شاه کامران میرزا را حاکم تهران و بعد وزیر جنگ و پس از آن اورا، که در سال ۱۲۷۵ م لقب بنایب السلطنه کرده بود، همه کاره نمود.

در سالی که وزیر جنگ شده بود معاونت اورا فیروزه میرزا نصر الدوله پسر شازده عباس میرزا نایب السلطنه عهده دار بود در ۱۳ رجب ۱۲۸۸ قمری حاج میرزا حسین خان مشیر الدوله ملقب بسپهسالار اعظم شده وزیر جنگ شد. در سال ۱۲۹۰ قمری که ناصرالدین شاه سفر اروپا رفت در غیاب خود کامران میرزا را که در این هنگام هیجده سال از سنین عمرش میگذشت بعنوان نایب السلطنه خود با پیشکازی فرهاد میرزا معتمد الدوله تعیین نمود و در اوایل سال ۱۲۹۲ قمری شاه حکومت تهران را بکامران میرزا که در این تاریخ ملقب بنایب السلطنه بود محول داشت و میرزا محمود مستوفی گرگانی که از سال پیش (۱۲۹۱) بوزارت تهران منصوب بود کماکان در کار خود باقی و مستقر گشت. در اواخر سال ۱۲۹۳ قمری شاه حکومت قم - ساوه - زرنده و کاشان را نیز بکامران میرزا واگذار نمود. در سفر دوم ناصرالدین شاه با اروپا در سال ۱۲۹۵ قمری دوباره از طرف شاه بهشارکت و مشاورت میرزا یوسف مستوفی الممالک به نیابت سلطنت برقرار شد.

ناصرالدین شاه پس از مراجعت از اروپا که سفرش قریب چهار ماه طول کشید کارهای مملکتی را که پیش از این میان میرزا یوسف مستوفی الممالک و حاج میرزا حسین خان سپهسالار تقسیم شده بود، کامران میرزا را هم یان دونفر افزود و از این تاریخ کارها بین سه نفر تقسیم شد باین معنی که کارهای اداری حکومت تهران - قزوین - گیلان - مازندران - سماوند - فیروزکوه - قم - کاشان - ساوه - ملایر - تویسرکان - نهاوند - استرآباد - شاهرود - بسطام - دامغان و سمنان را بکامران میرزا واگذار داشت و گذشته از این، کارهای شاهرادگان - علماء و امور تجارت

۱- کامران میرزا تا سال ۱۳۰۸ ق. با همان بکزن سرور الدوله اکتفاء کرده بود و چون در این سال فتحعلی خان یافتعلی میرزا پیشش که فوق العاده طرف توجه و محبت وی بود درگذشت، نایب السلطنه که مریدی بی کاره و بی عرضه بود چندی کسل و بی کاره تر شد و از غم و غصه مرگ فرزندش چند روزی بیک حالت انزواء، برای خود اختیار نموده بود. ناصرالدین شاه بدین اورت چون حال زار اورا دید اورا بزین گرفتن زیاد تشویق و ترغیب کرد. نایب السلطنه هم اطاعت پذیر کرده، مانند پدر خود، شروع کرد بزین گرفتن و چندین زن اختیار نمود و هنگام وفات تعداد فرزندانش متجاوز از بیست نفر بودند.

این سرور الدوله مد کوز غیر از سرور السلطنه دختر امامقلی میرزا عماد الدوله و سرور السلطنه دختر فیروز میرزا نصر الدوله فرمانفرما است. سرور السلطنه اولی دو سال و اندکی زن ناصرالدین شاه بود و بعد درگذشت. سرور السلطنه دومی زن مظفرالدین شاه بوده که بعداً بملقب حضرت

نیز باید بوسیله او بعرض برسد و جواب صادر شود. حکومت استرآباد تا سال ۱۲۹۸ قمری در جزه حکومتهای ابواب جمعی نایب السلطنه نبود و چون ناصرالدین شاه حکومت کاشان را در این سال به انیس الدوله زن سوگلی خود واگذار نمود که او هر کسی را میخواهد بحکومت آنجا گسیل دارد باین جهت بعوض کاشان، استرآباد بنایب السلطنه داده شد.

اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خود در این باب چنین مینویسد: «جمعه ۲۲ ربیع الثانی ۱۲۹۸ قمری: پادشاه مهمان انیس الدوله زن سوگلی خودشان هستند در قصبه کاشانک من محال غار». و نیز مینویسد: «سه شنبه ۲۸ ربیع الثانی ۱۲۹۸ قمری: شتیدم حاصل سفر کاشانک و توقف موقت ملوکانه در آنجا اسباب تفویض حکومت کاشان بانیس الدوله شده است و در عوض استرآباد بنایب السلطنه داده شده. پس از رسیدن باین مقامات حکومت تهران را بدائی خود محمد ابراهیم خان که در سال ۱۲۹۹ ق. ملقب بوزیر نظام شده بود و سابقاً معمار باش بود سپرد. کامران میرزا در زندگانی خود پاهای تشکیلات منظم که لازمه اش ظم و نسق است نبود و زیاده تر طالب بود که خود را در این دستگاه بی سر و سامان بنوائی برساند و از ظل السلطان برادر ظالم، طماع و حریص خود که حکومت اسفهان، فارس، خوزستان، لرستان، کردستان، کرمانشاهان، یزد، بروجرد، بختیاری، اراک، محلات، کمره، گلپایگان و خوانسار را که چندین سال تیول خود کرده و دارای همه چیز شده است عقب نماند. پسران ناصرالدین شاه مخصوصاً مظفرالدین میرزا، ظل السلطان و کامران میرزا از سه مادر بوده و باهم چندان سفائی نداشتند بلکه رقیب یکدیگر و باهم بسیار بد بوده اند. مثلاً هر جا که کامران میرزا و ظل السلطان را در یک جادعوت می کردند حتی خانه شاه، پدر خود، کامران میرزا طرفه می زد و نمی رفت. اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خود مینویسد: «۲۱ ربیع الثانی ۱۳۰۱: شاه فرمودند ببلجائی که ظل السلطان هست نایب السلطنه نمیرود». و نیز مینویسد: «دوشنبه ۹ ربیع الثانی ۱۳۰۳: عصر خانه ظل السلطان رفتن معلوم شد عداوت نایب السلطنه با من بواسطه اینست که چرا در شب حریق خانه ظل السلطان عمله احتساب کمک کرده بودند و رفع آتش را نموده اند». راجع باین آتش سوزی اعتماد السلطنه مینویسد: «جمعه ۱۶ ربیع الثانی ۱۳۰۳: خانه ظل السلطان آتش گرفته بود در حدود پنجاه هزار تومان بوی خسارت و ضرر وارد آمده بود». و نیز مینویسد: «چهارشنبه ۱۷ جمادی الثانی ۱۳۰۳: صبح خانه ظل السلطان رفتن فرمودند بپرومسیح شاه نایب السلطنه را اندرون خواسته بودند منزل امینه اقدس با او خلوت متمدنی کرده بودند طوریکه خیرجی من سد تومان بجو جوق دده ملیجک داده بود که یک کلمه بتواند بیرون بیاورد نتوانسته بود».

ناصرالدین شاه در سال ۱۳۰۱ قمری قصد داشت که کامران میرزا را از وزارت جنگ معزول کند و ظل السلطان هم با وجود داشتن عقده حکومت زیر نظر خود، با دادن پیش کشی زیاد بشاه،

میخواست جانین وی گرد دلکن بعد بواسطه عجز ولایه زیاد کامران میرزا، و شایدموضوعات دیگر هم در کار بود، شاه از انتصاب نزل السلطان بجای او بکلی منصرف گردید.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود (۱۶ جمادی الثانیه ۱۳۰۱)



از چپ بر است: عباسقلی خان اعتماد و ناصرالدین شاه کامران میرزا
- آقاخان معین نظام و میرزا نسی خان نیرالملک

در این باب مینویسد: «عصر خدمت ظل السلطان رفتم معلوم شد نایب السلطنه کماکان وزیر جنگ است و ظل السلطان که منتظر اینکار بوده شکست خورده و نیز مینویسد: «۱۷ جمادی الثانیه ۱۳۰۱: سر ناهار بودم نایب السلطنه احضار شد شاه فرمودند استالهم ترا مهلت دادم اگر قشون مرا منظم نکردی سال دیگر معزولی و دیگر گریه و نند به چاره نخواهد کرد معلوم شد نایب السلطنه حضور شاه گریه کرده بوده. همچنین مینویسد: «چهاردهم جمادی الاولی

۱۳۰۷ قمری: درب خانه رفتم نایب السلطنه، قوام الدوله، امین السلطان و امین الدوله و اجمعی از صاحب‌نصابان قشون احضار شده بودند فرمایش همایونی از این قرار بود: «مادر زمان میرزا تقی‌خان قشون داشتیم در سدارت میرزا آقاخان هم بد نبود و همچنین متدرجاً تا زمان میرزا حسین‌خان سپهسالار جوری بود و حالا نایب السلطنه حقیقتاً بقشون میرسد از فردا بنشینید مجلس بکنید قشون را باردها تقسیم کنید و منظم نمائید اگر شخص قابلی بود در جواب عرض میکرد قربانت شوم نایب السلطنه بقشون میرسد قشون همانست که در زمان میرزا تقی‌خان بود منتهی اینست صاحب منصبان قشون اوایل دولت شما آنهایی بودند که با عباس میرزا جدتان و محمدشاه پدرتان جنگ‌ها با روس و عثمانی و افغان و ترکستان نموده بودند و همانطور متدرجاً که آنها مردند بجای آنها...ها و الواط و اطفال امیر و سردار صاحب منصب شدند قشون شما معیوب شده.

در سال ۱۳۰۶ قمری که ناصرالدین شاه برای بار سوم (سفر آخر) برای تفریح و تفرج و دادن امتیازات به بیگانگان به اروپا رفت و فریب بشما و اندی سفرش بطول انجامید^۱ این بار کامران میرزا را مستقلاً نایب السلطنه خود قرار داد. کامران میرزا مانند سایر شاهزادگان و برخی از رجال بیشتر همشتمول کردن خود بود. درجات سابق که تا اندازه‌ای منوط بتقدیم خدمت و با سابقه تمتد و صحت عمل بود در زمان وزارت جنگی این شاهزاده در مقابل تملق و تقدیمی باو، بی‌رحمت بهمه‌کس داده میشد. کامران میرزا درجات نظامی را

۱- امیر کبیر.

۲- همان تشکیلات نظامی میرزا تقی‌خان بود.

۳- رفتن پادشاهان مشرق زمین به اروپا بیشتر برای این قبیل کارها و مسائل میباشد.

۴- از دوازدهم شعبان هزار و سیصد و شصت و نهم تا بیست و چهارم صفر ۱۳۰۷ قمری.



کامران میرزا لایب‌السلطنت

مبقر و خت و احکام سرهنگی - سر تیبی - امیر تومانی - و امیر نویانی^۱ را بدون هیچ استحقاق باین و آن میداد. وزارت جنگ در زمان این شاعر آمده که حامی او پدر تاجدارش بود. بمنتهی درجه خرابی و هرج و مرج رسید و سر تیپ‌های ده یا نوزده ساله و سرهنکهای چهار پنج ساله در ارتش ایران ایجاد شد و شغل نظامی هم مانند شغل کشوری لا بشرط گردید. عده سرهنک - سر تیپ و امیر تومانی بی فوج از اندازه گذشت و خلاصه اینکه در مدت ۱۶ سال وزارت خود، نظام ایران را سورت یک پول کرد.

کنت گوینو^۲ نویسنده و محقق فرانسوی درسد، چند سال قبل در کتاب (سه سال در آسیا) تألیف خود در ارجع با وضاع نظام ایران در سالهای پیش از تصدی کامران میرزا بوزارت جنگ^۳ اینطور تشریح و توصیف مینماید: «طرز سر باز گیری در ایران از اینتراد است که هر یک از حکام ایالات و ولایات بایستی در فواصل معین تعداد معینی سر باز بدهند و برای حصول این منظور حاکم متوسطاً مودین محلی شماره سر بازانی را که بایستی بخدمت سر بازی در آیند بین آبادیهای مختلف قسمت مینماید که خدا با مباشرت و مالک آبادی بدو آخوندها و کسبه و تمام اشخاصی را که با او قوم و خویش و یا دوست هستند از خدمت سر بازی معاف میکند و نیز کسانی که بتوانند بمبازر و یا که خدا و احیاناً بحاکم رشوه بدهند از خدمت سر بازی معاف میکنند و قتی که تمام این اشخاص از

۱- امیر تومانی فرمادند ده هزار نفر و امیر نویانی فرمادند یکصد هزار نفر بوده است.

۲- Comte de Gobineau

۳- البته سالهای مدتی از کامران میرزا را هم مشمول میشود.

خدمت سربازی معاف شدند بدیهی است که فقط طبقه فقراء و کسانی که بهیچوجه قادر بر شوه دادن نیستند باقی میمانند و آنوقت آن بیچارگان را برای خدمت سربازی میآورند. گاهی نیز اتفاق میافتد که افسران نظامی با دریافت رشوه، سربازان را مرخص میکنند و افسر در غیاب وی حقوقش را دریافت نموده و خود تصاحب میکند. حقوق سرباز ایرانی اسمی است زیرا هرگز اتفاق نمیافتد که سرباز ایرانی حقوق مختصر خود را دریافت نماید مگر در صورت بروز حوادث خارق العاده و استثنائی. حقوق سرباز وقتیکه از خزانه دولت برای پرداخت با افراد خارج شد اول بدست فرمانده کل نیرو میرسد و او مقداری از آنرا برای خود تصاحب کرده و بقیه را بفرمانده سپاه تسلیم مینماید و او نیز مقداری را تصاحب کرده و بقیه را بفرمانده لشکر میدهد و فرمانده لشکر نیز حق و حساب خود را برداشته و تتمه را بفرمانده هنگ تسلیم مینماید بهمین ترتیب هر قدر که حقوق سرباز دست بدست میگردد از میزان آن کاسته میشود بطوریکه خود سرباز چیزی دریافت نمی نماید و یا مبلغ ناچیزی بدستش میرسد.

ترقیه رتبه نظامی در ایران مطیع هیچ مقرراتی جز دادن رشوه و بکسر بازعادی و لولوائیکه بی سواد باشد میتواند در خاطر آرزوی سرهنگ و سرتیپ شدن را پیروزاند بشرط اینکه روزگار با او مساعدت کند و بتواند با اندازه کافی بکسانیکه میتوانند وسایل ترفیع او را فراهم نمایند رشوه بدهد.

بدیهی است که چون بکسر باز قادر نیست رشوه های مهم بدهد نمی تواند مقامات عالی را اشغال نماید یا اینوصف سربازها برای اینکه بخود نوید بدهند غالباً سرگذشت سرباز را نقل مینمایند که زمان سلطنت محمد شاه در منزل حاج میرزا آقاسی که صدر اعظم بود نگهبانی میکرد یکروز حاج میرزا آقاسی از او خوشش آمده و او را سرهنگ کرد تا وقتیکه سربازان در پادگان و یک شهر زندگانی میکنند زندگانی آنان قابل تحمل است لکن هنگامیکه آنها را بصحرا میفرستند آنوقت زندگانی آنان مشکل میشود زیرا در ایران اداره کارپردازی و ذخیره قشون وجود ندارد و سربازانیکه بصحرا میروند نه کفش دارند و نه لباس و نه آذوقه بهمین جهت مجبور میشوند که علف صحرا را بخورند و این در صورتی است که صحرا علف داشته باشد سه سال قبل از این در حدود چهل پنجاه هزار سرباز ایرانی در صحرای ترکمن فقط بواسطه نداشتن آذوقه از بین رفت و حال آنکه اگر مختصر توجهی میکردند و آذوقه آنها تأمین میشد تلف نمیگردیدند.

۱- منظور نویسنده از گفتار اخیر جنگ مرو است که در سال ۱۲۷۶ قمری سرداری حمزه میرزا حشمت الدوله و پیشکاری میرزا محمد قوام الدوله آشتیانی جد و ثوق الدوله و قوام السلطنه صورت گرفت. در این لشکر کشی افتضاح آور علاوه بر تلفات و خسارات زیاد مرو هم که از شهرهای سیار قدیمی ایران و یکی از چهار شهر خراسان بود از ایسران منتزع و بعداً به تصرف روسها درآمد.

سرباز ایرانی فطرتاً باهوش است و اگر با او تعلیمات بدهند تعلیمات نظامی را خیلی زود فرا میگیرد و با اسلحه اروپائی آشنا میشود. حقیقتاً جای تعجب میباشد که اینگونه سرباز باشکم گرسنه و بدن برهنه و با وجود افسرانیکه از حیث معلومات بالاتر از سرباز نیستند باز هم شجاعت دارد و کراً اتفاق افتاده که با سرباز نیزه با آرتش های اروپائی حمله کرده و فتح نموده اند.

کامران میرزا مردی بود عیاش و خوشگذران و عیاشی وی گوناگون بوده است. اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود مینویسد: و یکشنبه ۲۴ جمادی الاولی ۱۲۹۸: خانه نایب السلطنه رفتم حمام بودند پناه بر خدا وزیر جنگ که شب حمام میرود صبح و ظهر و عصر. خداوند حفظ فرماید. کامران میرزا زبان فرانسه را میدانسته و بواسطه حشر با افسران آلمانی و اطریشی زبان آلمانی را هم تا اندازه ای می فهمیده است.

دستگاه نایب السلطنه در زمان پدرش ناصرالدین شاه نظیر دستگاه خود شاه بود باین معنی همانطوریکه شاه کشیکچی باشی - فراش باشی (حاجب الدوله) - حکیم باشی - مترجم مخصوص - پیشخدمت باشی - خوان سالار - امیر آخود - تفنگدار باشی - نایب تفنگدار باشی - خواجه باشی - قوشچی باشی - شاطر باشی - و غیره داشته نایب السلطنه تمام آنها را دارا بوده است. سمت وزارت جنگ همان سپهسالاری سابق قبل از سال ۱۲۹۷ قمری است. قبل از این تاریخ هر کسی که عهده دار وزارت جنگ بود او را سپهسالار میگفتند مانند میرزا محمدخان سپهسالار و حاج میرزا حسینخان سپهسالار و از تاریخ انتصاب کامران میرزا در سن ۲۵ سالگی وزارت جنگ کلمه سپهسالاری تبدیل شد بوزیر جنگ و لقب سپهسالاری از جنبه شغلی خود خارج و مانند القاب مستوفی الممالکی - معیر الممالکی - صاحب دیوانی - منشی الممالکی و غیره فقط جزو القاب بدون شغل گردید.

این شاهزاده معلوماً تیکه برای اداره کردن بنکار، یعنی وزارت جنگ، لازم بود نداشت و بکلی عاری از تمام اطلاعات و فنون نظامی بود گذشته از این عمر پدر را کوتاه میدانست و همش مصروف بر این بود که از موقعیت خود استفاده کرده هر چه میتواند بیشتر استفاده نماید. در سال ۱۲۹۷ قمری ناصرالدین شاه او را بجای میرزا حسینخان سپهسالار بوزارت جنگ تعیین کرد. اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود مینویسد: ۲۰ رجب ۱۲۹۹: شنبدم روزیکه شاه سر باز خانه نایب السلطنه رفته بود هشتاد تومان نایب السلطنه ادوکلون که از طسریات فرنگی است خریده و بدرو دیوار سر باز خانه زده و گل و بلبل زیادی حاضر کرده بود. و نیز مینویسد: «۲۲ شوال ۱۲۹۹: این جوان هیچ از سپهسالار کم ندارد مگر قابلیت مابقی در معایب مشابهاوست». و نیز مینویسد: «۵ صفر ۱۳۰۰: نایب السلطنه خنکیها کرده سارم الدوله^۲

۱- هنگامیکه کامران میرزا وزیر جنگ شده ۲۵ سال داشته است.

۲- مراد حاج میرزا حسینخان سپهسالار است.

۳- ابوالفتح خان پسر خان باباخان سردار.

وسایر اتباع ظل‌السلطان را که بطور ادب بمنزل او رفته بودند نپذیرفته بود خیلی جوان خامی است.

هرچند وزارت جنگ قبل از تصدی کامران میرزا هم چیزی نبود لکن پس از انتصاب او باین سمت آن نظم و نسق ظاهری هم یکنلی از بین رفت و از این تاریخ وزارت جنگ شهر بیدم و سر و اشکم شد. هنگامیکه میرزا علی اسمرخان امین‌السلطان روی کار آمد علاوه بر مشاغل پدرش که بوی محول گردید وزیر دربار و وزیر اعظم هم شد. یکی از نقشه‌های او این بود که چندین ایالت و حکومت که تحت نظر و اداره پسران شاه از قبیل ظل‌السلطان و کامران میرزای نایب‌السلطنه بود از آنان منتزع و فقط کار آنها را بداشتن یک حکومت و یک کار محدود نماید و بالاخره در این کار در سال ۱۳۰۵ قمری موفق گردید و بجای چندین حکومتی که زیر نظر و اداره کامران میرزا بود فقط حکومت او را منحصر به تهران کرد و بقیه از او گرفته شد.

در این تاریخ پس از اینکه حکومتها از ظل‌السلطان هم گرفته شد و حکومتش منحصر به اسفهان گردید ارتش ابواب جمعی او هم بجمع نایب‌السلطنه درآمد. اینکه قسمتی از ایران بحکومت کامران میرزا نایب‌السلطنه واگذار و قسمت دیگر آن زیر نظر و اداره مسعود میرزا ظل‌السلطان درآمد بود. در حقیقت تقسیم بود که در تحت این عنوان بمناطق نفوذ دولتی انگلیس و روس درآمد بود. همین موضوع است که بعداً پس از هزاران بازیهای گوناگون که یکی از آنها مشروطیت است قرار داد معروف ۱۹۰۷ بین طرفین بسته شد. حکومتهای زیر نظر کامران میرزا بنا بر تمایل روسها صورت گرفته بود و حکومتهای زیر نظر و سلطه ظل‌السلطان بنا بر اشاره و صلاح دید انگلیسها بود. باز چندی رقابت بین انگلیس و روس شدید شد زیرا که انگلیسها بجائی می‌گریید سرانجام روسها هر طور بود انگلیسها را راضی کردند که در عزل ظل‌السلطان تن در دهند. انگلیسها هم موافقت کردند و ظل‌السلطان از تمام حکومتها معزول و حکومتش منحصر باسفهان گردید بعد بطوریکه در بالا گفته شد حکومتهای کامران میرزا نیز فقط منحصر شد بحکومت تهران. بین کامران میرزا و امین‌السلطان سخت مخالفت و دشمنی بوده و قسمت اعظم مخالفت این دو نفر باهم سر خزانه نظام بود. تصدی آن با هر کسی که بود کار بسیار باسود و نان داری بود. مدتی آنرا امین‌السلطان در دست داشت و بعد نایب‌السلطنه آنرا از جنگ او در آورده و بخود اختصاص داد.

اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد: سه شنبه ۱۳ رجب ۱۳۰۵: بعد از شام نایب‌السلطنه و امین‌السلطان احضار شدند و خلوت کردند هر چه بود راجع بامین‌السلطان بود ظاهراً برای برگشت خزانه نظام بود که امین‌السلطان قهر کرده بود میخواست شاید نایب‌السلطنه را راضی کند که دوباره بامین‌السلطان داده شود. زمانداران وقت در ایران، مانند همه اوقات و ازمنه، کارهای پرسود را بخود و نزدیکان خویش اختصاص میدادند و میدهند. اینان از نادانی و عدم رشد ملت سوء استفاده کرده تمام نظرشان بر این بوده است که تا وقت دارند



محمد ابراهیم خان وزیر نظام

برمال و منال خود افزوده و عرجه زودتر خود را
تردمند نمایند و خیلی اوقات هم اتفاق افتاده که
در سر منافع بین آنان مخالفت و ستیز آغاز می گردد.
از جمله کارهای پر منفعت در آذربایجان نظام بود
که پولها برای پرداخت حقوق بافرااد لشکری در
آنجا جمع آوری میشد لکن لشکری در بین نبود و
پولها را متصدیان کل بناوین گوناگون بخود
تخصیص میدادند و ازین میبردند. کامران میرزا
و امین السلطان هر دو نفر کارهای بسیار مهمی داشتند
و سود سرشاری برای آنان عاید میگردد لکن باز
هر یک هل من مزید میگفتند. خزانه نظام مدت کمی
در دست امین السلطان افتاد لکن کامران میرزا بزودی

اینکار پر منفعت را بخود برگرداند و ضمیمه کارهای پر منفعت دیگر خود کرد و از طرف خود
ریاست آنها را به محمد ابراهیم خان وزیر نظام خالوی خود واگذار نمود.

اعتماد السلطنه می نویسد: «غرة رجب ۱۳۰۷ قمری: ازقراری که شنیدم نایب السلطنه
بطمع مداخلی که مشیرالدوله (یحیی خان) نمود، ایشان هم امتیاز راه آذربایجان را
گرفته اند که بفروشد اما گویا قید شده به کمپانی فرانسه بفروشد در صورتیکه لمر Lemaire
داماد تولوزان^۳ برای انگلیسها اینکار را می کند.»

کامران میرزا در وقایع رژی: کامران میرزای نایب السلطنه بواسطه بستگی بروسا و فایده
زیاد نبردن از امتیاز رژی با امتیاز مزبور چندان موافق نبود و چون میان او و امین السلطان هم
از دیر زمانی در اثر بردن منافع و عایدات مملکت چندان سقائی نبود و از امتیاز رژی نیز
منافعی عاید امین السلطان شده بود بنا بر این جهات کامران میرزا با امتیاز مزبور مخالف بود.

بدبختانه در ایران همیشه موافقت و مخالفت اشخاص در امور مملکتی

فقط روی منافع شخصی است و بس.

اعتماد السلطنه که خود ناظر وقایع رژی بوده در یادداشتهای روزانه خود در ضمن حوادث
مزبور چند سطر می هم از نایب السلطنه یاد کرده و چنین گوید: «دوشنبه ۳ جمادی الثانیة
۱۳۰۹: ... خیر آوردند که قریب بیست هزار نفر دور ارک را گرفته اند، پانصد شصت نفر
داخل ارک شده اند و هجوم بمحارت بردند. درهای ارک را بسته و قشون ایستاده اهل شهر
بفریاد بلند پناه فحش می دهند می گویند امین السلطان را بفرستید بیرون تا بکشیم جمعی

۱- این مضموع اشاره است به گرفتن راه شوسه و یا راه کالسکرو از نهران به اهواز با
دادن دوسه هزار تومان پیش کشی پناه و فروختن آنها به سیزده هزار لیره به انگلیسها و چهل-
پنجاه هزار تومان سود بردن.

۲- معلم کل موزیک دارالفنون بوده.

۳- و باجناب چرچیل نایب سفارت انگلیس.

بنایب السلطنه که میان مردم باالتماس رفته بود که مردم را آرام کند حمله برده بودند سرباز مجبور شده شلیک کند هفت هشت نفر گلوله خورده مردند .

مسئله معلوم شد که دیروز شاه دستخطی به نایب السلطنه نوشته بود که یا اینکه فردا میرزا حسن مجتهد آشتیانی بیرون روی منبرقلیان می کشد و مردم را بگوید قلیان بکشند یا از شهر بیرون برود. نایب السلطنه دستخط را می دهد عبدالله خان^۱ والی میرد خدمت میرزا حسن جواب می گوید قلیان که نخواهم کشید اما رفتن از شهر را اطاعت می کنم فردا خواهم رفت امروز شاه بمعین نظام^۲ حکم می کند بیرون شهر بتهوه خانهها قلیان بگذارد و به مردم حکم کند قلیان بکشند هر کسی اطاعت نکند شکم آنها را پاره کنند این هم نتیجه شورای صبح بود^۳.

هنوز بمعین نظام بیرون رفته و اجرای حکم ننموده که خبر رسید به نایب السلطنه. شهر شورید. نایب السلطنه معجلاً خدمت شاه می رود و عرض می کند شما دستخط التفاتی بمیرزا حسن می نویسد شاید فتنه بخواهد دستخط نوشته شد و شاه انکار سرف فرمودند که من از این حکم خبر ندارم این دستخط مرحمت آمیز چندان مؤثر نشد چرا که اطمینان بقبول شاه نداشتند تمام این فتنه را از امین السلطان می دانستند این بود که جمعیت عجم آورده و دور اراک را گرفته و قریب ششصد هفتصد نفر وارد اراک می شوند. هر چه نایب السلطنه به التماس می خواهد مردم را ساکت کند زن و مرد عوام پرده دری نموده بنای فحش و بدگویی گذاشتند یک نفر رسید باشمشیر برهنه به نایب السلطنه حمله می کند نایب السلطنه به طرف خانه خود فرار می کند^۴ این جمعیت او را تعاقب می نمایند. در این بین کرم بیک قاچاق روسی معروف^۵ می رسد کرامتی نموده نایب السلطنه را که دیگر خسته و مانده شده بود سوار بر اسب خود می نماید یکدست جلوی اسب و به یکدست دیگر طپانچه چند تیر بهوا خالی می کند نایب السلطنه را بخانه اش می رساند مردم باز هجوم می نمایند که بخانه نایب السلطنه بریزند بمعین نظام به سر باز حکم شلیک می نماید شصت هفتاد تیر خالی می کنند هشت نفر کشته می شوند مردم عقب می روند. و نیز می نویسد سه شنبه ۳ جمادی الثانیه ۱۳۰۹ :

و متعلقین امین السلطان، تمام این فتنهها را بتحریر نایب السلطنه شهرت دادند بلکه بشاه هم مشنبه نمودند که به تحریر نایب السلطنه محض عداوت یا امین السلطان این کار

۱- عبدالله خان والی اعتماد الملک متوفی در ۲۱ صفر هزار و سیصد و ده قمری از نوکرهای معتبر نایب السلطنه بوده و حکومت هائی که در جزء ایوا بجمع کمران میرزا بود غالباً تحت قرارداد هائی او را از جانب خود بیعت نیابت می فرستاده است. نامبرده مدتی در سال ۱۳۰۱ قمری حکمران و نایب الحکومه گیلان بوده و در زمان حکومت گیلان ملقب به والی نیز شد.

۲- آقا بالاخان سردار افخم.

۳- مراد از شعوری، شورای وزراء است.

۴- در این ایام خانه نایب السلطنه در اراک بوده.

۵- بشرح حال این شخص به کلمه کرم مراجعه شود.

را کرده.

کامران میرزا در سال ۱۳۲۴ قمری، پس از ده سال برکناری از کار، دوباره بوزارت جنگ منسوب گردید و نیز در سال ۱۳۲۵ ه. ق. در اولین کابینه در دوره مشروطیت^۱ یک‌ماه و اندی، وزیر جنگ بود.

پس از فتح تهران و خلع محمدعلی شاه (۱۳۲۷ ق.) برای ترتیب کارها هیأت مدیره‌ای درست شد و با دست‌کردند و این هیأت تا چندی مملکت را اداره می‌کرد یکی از اقدامات هیأت مدیره تبعید کسانی بود که نسبت به اساس جدید مشروطیت اظهار دشمنی کرده بودند و باید دانست که در آن وقت عده‌ای از آنان خود را به روسها بسته بودند از آنجمله یکی هم کامران میرزا بود که شخص امپراطور او را به تبعیت روس پذیرفته و تحت حمایت خود قرار داد.

در دوره مشروطیت زمان سلطان احمدشاه قاجار که نوۀ برادر نوۀ دختری او بود در سال ۱۳۳۵ ه. ق. (۱۲۹۶ خورشیدی) بجای ناصرالدین میرزا پسر مظفرالدینشاه با ستانهداری خراسان تعیین شد و حکومتش فقط یکسال و اندی طول کشید. بعد موزول شده و بجای وی احمدقوام (قوام السلطنه) انتخاب و فرستاده شد.

کامران میرزا پس از بازگشت به تهران تا آخر عمر بی‌کار و سخت بناخوشی نفس‌گرفته بود تا اینکه در سال ۱۳۰۷ خورشیدی در سن هفتاد و پنج سالگی در تهران درگذشت و در حشرت عبدالعظیم (شهرری) در مقبره ناصرالدین شاه بخاک سپرده شد.

آنتوان کتابچی یا کتابچی خان پسر ژاک کتابچی^۲ هر چند که

کتابچی

ایرانی و از رجال ایران نبوده و از ارمنه و اتباع ترکیه بوده لکن در حدود ۲۴ سال در خدمت دولت ایران داخل و در مدت خدمت مصالح زیادی برای خود و اعتابش استفاده شایانی برده و ضمناً رولهای مهمی در اوضاع و امور سیاسی ایران بازی کرده است از این جهت نامش در اینجا برده می‌شود. این اشخاص را نباید چندان ملامت کرد که چرا استفاده و یا بایران خیانت کرده اند وقتی که خود ایرانی بوطن و مملکتش خیانت می‌کنند و از سدرتا ذیل اهل استفاده می‌باشند شخص از بیگانه چه توقع دارد زبان حال ایران خطاب به فرزندان همیشه به این شعر مترنم است:

من از بیگانگان هرگز ننالم که آنچه کرد با من آشنا کرد

۱- کابینه سلطان علی خان وزیرافخم.

۲- ژاک کتابچی Jacques Ketabtchi پدر آنتوان کتابچی از اهالی گرجستان بوده و در اوایل قرن نوزدهم پس از اینکه گرجستان از طرف دولت روس تسخیر و تصرف گردید نامبرده جلائی وطن کرده و در ترکیه در شهر اسلامبول مقیم میشود و کتابچی خان تحسيلات خود را در لیوورن Livourne از شهرهای ایتالیا با تمام میرساند.

کتابچی در سال ۱۲۵۹ قمری برابر با ۱۸۴۳ میلادی در اسلامبول متولد و در سال ۱۲۹۵ قمری برابر با ۱۸۷۸ مسیحی در سن سی و پنجسالگی بایران وارد شده و به حضور ناصرالدین شاه معرفی می‌شود و یک سال بعد (۱۲۹۶) وارد خدمت دولت شده و بعداً در دستگاه آقا ابراهیم امین‌السلطان و پسرش میرزا علی‌اسغر خان امین‌السلطان که همه کاره مملکت بوده‌اند مشغول و کار می‌کرده است. پس از ورود به ایران و کارمند دولت شدن کلمه خان نیز بر نام او افزوده شد و به کتابچی خان معروف گردید و در مدت اشتغال بخدمت کارهای مهمی بنفع خود و امین‌السلطان و دول بیگانه صورت می‌داد. قوانین و آئین نامه‌ها و دفاتر مربوط با امور گمرک را در آنوقت اومی نوشت و تنظیم می‌نمود و عنوانش هم مسیو کتابچی قانون نویسی بود. در سال ۱۳۰۱ ق. مباشر (رئیس) گمرک آذربایجان شد و در آن زمان رئیس گمرک را ناظم میزان و میزان آقاسی نیز می‌گفتند بعد معاون اداره کل گمرک شد. محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یاد داشتهای روزانه خطی خود می‌نویسد:

«چهارشنبه غره ذی‌القعده ۱۳۰۲ قمری: دوشب است مسیو کتابچی معاون گمرک خانهای ایران که ارمنی‌فرنگی است نوکر امین‌السلطان است منزل بیگم‌سز است دل‌پری از امین‌السلطان دارد معایب کارهای اورامی گوید من ابتدا او را همراهی نمی‌کنم و بیطرفی اختیار نموده‌ام. در سال ۱۳۰۳ قمری از طرف امین‌السلطان رئیس کل اداره گمرک شد و بجای وی محمدتقی خان معزالمک دائمی امین‌السلطان بسمت ناظم میزان (رئیس گمرک) آذربایجان تعیین و فرستاده شد. ریاستش چندین سال طول کشید و تا سال ۱۳۰۸ قمری در این سمت باقی بود در این سال از طرف دولت با حفظ سمت ریاست اداره کل گمرکات ایران بعد بریت غرقه ایران در نمایشگاه پاریس^۲ (۱۸۹۰) میلادی انتخاب و فرستاده شد و گمرک تهران در سال ۱۳۰۹ قمری به عهده عباسعلی بیگ واگذار گردید. این شخص در بین مردم معروف است به کر بلائی عباسعلی گمرگچی و بازارچه کر بلائی عباسعلی در سمت غربی خیابان شاهپور تهران واقف شده از آباد کرده های او است و بنام او شهرت دارد و چون گمرک حساب و کتابی نداشت نامبرده در زمان خود بواسطه داشتن این سمت از متمولین و ملاکین تهران شد. اعتماد السلطنه در یاد داشتهای روزانه خود راجع بکتابچی می‌نویسد:

«کتابچی پدرسوخته نوکر امین‌السلطان که ارمنی فرنگی نمای اسلامبول است رئیس اداره گمرک است». در سال ۱۳۰۷ قمری (۱۸۸۹ میلادی) که مذاکره دادن امتیاز رژی (انحصار تنباکو و توتون) از طرف ناصرالدین شاه به می. اف. طالبوت انگلیسی بود و سال بعد (۱۸۹۰) کارسورت گرفت. کتابچی در این ایام مدیر غرقه ایران در نمایشگاه پاریس و رئیس اداره کل گمرک ایران بود نامبرده در این امتیاز و امتیازات دیگر بخصوص امتیاز نفت جنوب را هنما - دلال و واسطه انجام عمل بوده است. کتابچی در سال ۱۳۱۲ برابر با ۱۸۹۴ میلادی بسمت رایزن سفارت ایران در بروکسل مأموریت یافت و بکلی ازا بران خارج شد و اموالی که در این مدت برای خود جمع آوری کرده بود با خود برد و دیگر بایران بازنگشت و در سال ۱۹۰۲ مسیحی برابر با ۱۳۲۰ قمری در شهر لوگورن^۲ ایتالیا در سن ۵۹ سالگی

۱- دکتر محمدحسن عمادالاطباء.

۲- Exposition

۳- Leghorn

در گذشت و پس از وی سه پسرش و نمان کتایچی، دکتر پول پرویز کتایچی و ادوارد کتایچی یا دارائی پدر از قبیل نقدینه و سهام نفت جنوب که برای آنان پارت گذاشته بود در لندن و سایر شهرهای ممالک و اروپا بخوبی و خوشی زندگانی میکردند.

کرم بیک از اهالی آبادی قراخ کسمه اذناالت گنجه بخش قزاق

کرم

پسر اسکندر پسر زال بوده و به همین مناسبت اعقاب و بستگان او

در ایران کلمه زالتاش را برای خود تمام خانوادگی انتخاب کرده اند. کرم بیک در حدود سال ۱۲۷۶ قمری در قراخ کسمه متولد و در ابتداء از رعایای کر بلائی اوف از ملاکین قراخ کسمه بود و بواسطه نزاعی که میان اهالی روی داد کرم بیک یکی از اقوام کر بلائی اوف را کشت و برای اینکه دستگیر نشود از محل و مسکن خود فرار نمود. و بطور دیگر هم سبب یاغیگری کرم را گفته اند که اسرافیل تام کر بلائی اوف که از

جمله ارباب واعیان قریه قراخ کسمه بوده اسکندر پدر کرم را می کشت و کرم در سن بیست سالگی برای انتقام جوئی خون پدر خود برای کشتن اسرافیل قیام می کند و سرانجام یاغی گری او منتهی می شود و بعد چند نفری مسلح و هم عقیده یا خود پیدا کرده مشغول به یاغی گری و راهزنی میگردد و در این تاریخ در میان اهالی قفقاز معروف شد به قاچاق کرم؟ یعنی کرم فراری و چند سالی کادش این بود و در عالم راهزنی جوانمردیهائی نیز از خود بروز می داد از آن جمله می گویند که چون هر ساله عدای از اهالی گنجه در تابستان بیلایق و قشلاق می کنند و در این هنگام قاچاق کرم به آنان می رسد مسافری از ترس اینکه



کرم خان

۱- تمام ساکنین قریه مزبور شیعه می باشند.

۲- برای عملیاتش در ایام راه زنی و یاغی گری و تعقیب او از طرف نظامیان روس نماینده (پیس) که عنوانش (قاچاق کرم) است عبدالرحیم بک حق وردیوف، که از بک زاده های قرا باغ و از نویسندگان قفقاز بوده و شناسی دبیر در دبیرستانهای تفلیس بود، نوشته و این همان کسی است که پیس آغا محمدخان قاچار را هم نوشته و بمعرض نمایش گذاشته است. و مکتور در تاریخهای قفقاز بمعرض نمایش در آورده شده است و بعد هم فیلمی از آن گرفته اند و آن را در فیلم در آورده اند.

میاد اموال آنان به بقما رود اشیاء قیمتی خودشان را به زنان خود می دهند که در زیر چادرهای خود آنها را پنهان نمایند. کرم از دور عمل آنان را مشاهده می نماید فوراً بدستیاران خود مؤکداً سفارش می کند موقعی که به جمعیت کوچ کنندگان رسیدند میاد آنها را بگردد زیرا آنها ناموس ما میباشند و باید خیلی محفوظ و وسوسه ازهر تعرضی بوده باشند و همینطور هم همراهان او اوامرش را اطاعت کردند .

در ایام راهزنی و یاقی گری و آدم کشی سفری هم به طور ناشناس برای زیارت قبور ائمه به نجف و کربلا می رود و بالاترین قسمش هم حضرت امیر ، علی (ع) ، بوده است . کرم بیک یا کرم خان یا بنا به گفته اهالی قفقاز قاجاق کرم در محرم سال ۱۳۰۷ ق. که ناصرالدین شاه از سفر سوم خود از اروپا برمی گشت هنگامی که از رود ارس گذشته بخاک ایران وارد میشود می بیند که از دور بیک نفر افسر قراق مانند با چند نفر سوار به نزد او می آیند شاه از آمدن آنان در این موقع خیلی تعجب می کند و پس از نزدیک شدن کرم از آب پیاده شده خود را معرفی می کند و می گوید که من کرم هستم و آمدم که به شما پناه بیاورم . شاه چون سابقه باحوالش داشته با قدری تفکر با درخواست او موافقت میکند کرم بیک را با خود به تهران می آورد و دولت روسیه هم با پناهندگی او به ایران موافقت می کند مشروط باینکه دوباره به قفقاز برنگردد و در ایران بماند و بعد پنج برادر سلیبی دیگرش به اسامی : اسدخان ، حمیدخان ، حمیدخان ، مددخان^۱ و اسکندر خان که در قفقاز کم و بیش دست به یساعی گری زده بودند پندریج به نزد برادر خود^۲ آمدند و آمدن آنان با ایران به این نحو صورت گرفت که حمیدخان^۳ اسدخان و حمیدخان متعاقب یکدیگر با ایران آمدند و بعد در ذیحجه ۱۳۱۷ ق. که میرزا علی اسفرخان امین السلطان سرداعظم به همراه مظفرالدین شاه با اروپا رفت چون کرم خان در دستگاه امین السلطان مشغول بخدمت و طرف توجه وی بود بنا بر درخواست او هنگامیکه امین السلطان از قفقاز عبور میکرد از حکمران قفقاز خواهش نمود که به بستگان و برادران کرم خان اجازه داده شود که با ایران بیایند حکمران قفقاز هم موافقت کرد و دو برادر او با خانواده خود و

۱- در سال ۱۳۲۵ ق. که فریدون زردشتی که از تجار و هواخواهان مشروطه بود کشته شد و جمعی دستگیر گردیدند برادران کرم خان نیز در این قضیه متهم بودند دولت بواسطه فشار ملیون جمعی از قاتلین را دستگیر نمود و هنگامیکه خواست برادران کرم خان را نیز دستگیر نماید مددخان و حمیدخان سفارت روس پناهنده شدند و سفارت هم با آنان تأمین داد لکن مآثر برادران روی هراسلی که بود از رفتن سفارت و پناهنده شدن امتناع نمودند .

۲- کرم خان برادر سلیبی آنان بوده باین معنی که پنج برادر از یکشماره و کرم خان از مادر دیگر بوده است .

۳- حمیدخان مانند خود کرم خان مردی بلندقد ، بسیار قلندر و زورمند و میگبار بوده است .

خانواده سایر برادران بایران مهاجرت کردند و اسکندر خان برادر کوچک کرم خان هم پس از اینکه اسرافیل قاتل پدر خود را کشت بسمت ایران فرار نمود و بنزد برادر خود آمد.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه که در سفر اروپا به همراه شاه بود و شاهد ورود کرم خان در این هنگام به نزد شاه بوده است در یادداشت‌های روزانه خود در این باب چنین توضیح می‌دهد: «دوشنبه ۲۰ محرم ۱۳۰۷ ق: تازه اینکه کرم بیک نام شخصی است اصلاً از قزاق شمس‌الدین لوی که در آق استفا موضعی که مابین تفلیس و ایروان است^۱ سکنی دارد رعیت روس است چند سال است که راه زنی و آدم کشی را شیوه خود نموده غالباً در خاک ایران و عثمانی و روس آدم کشته‌تها از ایران قریب پنجاه نفر کشته است و پنجاه هزار تومان مال مردم را^۲ برده نمیدانم شاه بچه ملاحظه باو پناه داده سالی هزار دو دوست تومان مواجب قراردادند جزو ملئزمین به تهران میبرند او را دولت روس هم برای اینکه از حدود خودش دفع شری بکنند بسکوت گذرانده است باشد تا وقتی پشیمانی آوردن این شخص را بکشد. و نیز در تاریخ ۲۲ سفر ۱۳۰۷ ق. مینویسد: «بنگی امام میرویم کرم بیک که از سوقاتهای فرنگ است که آوردیم همسایه من منزل گرفته دیدن من آمد میگفت متجاوز از صد نفر را کشتم»^۳.

دکتر قزوینی طبیب مخصوص ناصرالدین شاه که در سفر سوم از پاریس به همراه وی بایران آمد در کتاب (سه سال در دیار ایران) تألیف خود شرح حال کرم را در تاریخ ۱۵ محرم ۱۳۰۷ ق.^۴ چنین تعریف و توصیف مینماید:

«یکی از راه زنان که کرم نام دارد و اصلاً ایرانی است و نام او در این حدود (ایروان) مشهور است تاکنون اسباب زحمت کلی جهت نظامیان روسی شده است. کرم در یکی از برخوردهای اخیر خود با نظامیان روسی مجروح شده و در ایران پیش تیمور آقا حکمران ماکو گریخته و تیمور آقا^۵ هر قدر روس‌ها در گرفتن او اصرار میورزیدند جرأت

۱- از قزاق شمس‌الدین لوی بوده بلکه از نمایان آبادی قزاق کسبه بوده است.

۲- آق استفا در میان تفلیس و گنجه واقع شده است. نه تفلیس و ایروان.

۳- معروف است که هر چه از مردم می‌گرفته دیگران بدل و بخشش میکرده و برای خود چیزی نگه نمیداشته است.

۴- دخترش از قول پدر خود برای نگارنده این سطور نقل می‌کرد و گفت: «پدر من هر یکسب یکی از روزها هفت نفر را کشتم و بعد سر کردم که تا شب شده در تاریکی از آنجا فرار کنم خوابم گرفت یکی از کشته شدگان را برای خود متکی کرده خوابیدم (با این ترتیب حتماً سایرین را هم برای خود تشنگ قرار داده بوده) و نیمه شب از آن محل فرار کردم».

۵- عباس اقبال آشتیانی در ترجمه کتاب (سه سال در دیار ایران) و در تطبیق سال مسیحی با سال هجری قمری راجع به قضیه کرم تاریخ آنرا ۱۵ محرم ۱۳۰۶ ق. نوشته و اشتباه است. عبور ناصرالدین شاه از رودخانه ارس و ورود او بخاک ایران در روز جمعه ۱۷ محرم ۱۳۰۷ ق. صورت گرفته است مقصود سال ۱۳۰۶ نبود و سال ۱۳۰۷ ق. بوده است.

۶- مراد از تیمور آقا تیمور پاشا خان سردار پدر مرتضی قلیخان اقبال السلطنه ما کوئی است.

برها کردن وی نمیکند. کرم مخصوصاً با حکمران ایروان دشمنی دارد گاهگاهی باو مینویسد و خود را بخاطر او میآورد از احوال خود اطلاعاتی باو میدهد و میگوید همینکه حالتش بهبودی یافت خدمتش میرسد تا در عوض گلوله‌ای به مغزش بزند و انتقام خود را بگیرد. و نیز در تاریخ ۲۲ محرم ۱۳۰۷ ق. مینویسد:

همینکه وارد جادر شاه (در قزاق) شدم شخصی را که بیکی از صاحب منسبان قزاق بی شباهت نبود براسی عربی چالاک دیدم که هشت سوار مسلح در رکاب دارد و پیش میآید بنا سله کمی از جادر همه پیاده شدند رئیس ایشان اسب خود را بدیگری داد و تنها جلو آمد و میسردی بلند قامت و خوش اندام بود و قریب به سی سال داشت و سورتش به ملت آنکه در بیابان زندگی میکرد قدری چین خورده و سبزه بود لباس نقره کوب از چرمی‌های قفقازی که در روی آن چند جای فستگه دوخته بودند در بر و کلاه از پوست بخارا بر سر داشت. بعد از آنکه فهمیدم که این سوار که من او را صاحب منصب روس یا یکی از شاهزادگان گرجستان می پنداشتم همان کرم دزد مشهور است تعجب کردم و البته خواننده نیز میزان تعجب مرا درمی یابد لکن چون مشرق زمین از این مناظر غیر مترقبه زیاد دارد چندان هم تعجب نباید بخود راه داد باری این کرم کسی است که خواب راحت را از حاکم ایروان سلب کرده و تمام مردم آن حوالی را در وحشت دائمی نگاهداشته است. همینکه بحضور اعلیحضرت رسید قول داد که دیگر دست از ماجراجویی بردارد و مطیع باشد شاه هم قول او را قبول کرد و امر داد که او را آزاد سازند. پس از ورود بتهران چند ماهی که گذشت کرم خان در دستگاه میرزا علی اسفرخان امین السلطان وزیر اعظم وارد خدمت شده محافظ خصوصی او بود.

علت اینکه کرم خان در دستگاه امین السلطان وزیر اعظم وارد شد برای این بود که ناصرالدین شاه پس از ورود بتهران او را جزء تفنگداران خاص خود نمود و چون میرزا احمد خان علاء الدوله و مهدیقلی خان مجدالدوله که در سفر و حضر همیشه با ناصرالدین شاه بودند نسبت باو تحکیماتی مینمودند و کرم خان هم از آنان چندان اطاعت نمیکرد (سه نفر قلدر یا هم نمیساختند) با این جهت ناصرالدین شاه صلاح در این دید که او را با امین السلطان بسپارد. امین السلطان هم بخوبی از او توجه میکرد و در مدتی که آتابک زنده بود کرم خان و برادرانش از جان نثاران او بودند. و امین السلطان هم نسبت بوی توجه زیادی داشت و هر وقت که امین السلطان از خانه خود خارج شده و سوار کالسکه میشد کرم خان سوار اسب پشت کالسکه و حاج علی قلیخان سردار اسعد پهلوی کالسکه و جمع قزاقی خان سردار اسعد سوم در جلو کالسکه امین السلطان سواره میرفتند. در سال ۱۳۱۳ قمری که ناصرالدین شاه کشته شد و امین السلطان سردار اعظم برای انتظامات امور مملکتی تا ورود شاه تازه، مدت چهل روز در کاخ گلستان توقف داشت مستحقظین او عمارت بودند از حاج علی قلی خان سردار اسعد و سواران بختیاری و کرم خان

و برادرانش .

یکی از کارهای برجسته کرم خان نجات دادن کامران میرزا نایب السلطنه است از مرگ و تفصیل آن را اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود ضمن حوادث و وقایع رژی و شورش اهالی تهران در سال ۱۳۰۹ ق. چنین حکایت میکند: «دوشنبه ۳ جمادی الثانیه ۱۳۰۹... جمعیت هجوم آورده دور او را گرفته و قریب شصدهفتصد نفر وارد ارك میشوند هر چند نایب السلطنه بالتماس میخواهد مردم را ساکت کند زن و مرد عوام پرده درمی نموده بنای فحش و بدگویی گذاشتند یکنفر سید باشمشیر برهنه بنایب السلطنه حمله میکند نایب السلطنه بطرف خانه خود فرار میکند این جمعیت او را تعاقب مینمایند در این بین کرم بیگ قاچاق روسی معروف میرسد کرامتی نمود نایب السلطنه. آکه دیگر خسته و مانده شده بود سوار باسب خود مینماید بکدست جلو اسب و به يك دست دیگر طپانچه چند تیر بهوا خالی میکند نایب السلطنه را بخانه اش می‌رساند» .

کرم خان تا وقتیکه بایران پناهنده نشده بود ویاغی و مرد بیابانی بود مشروب نمیکشود و دودی هم استعمال نمی کرد لکن پس از آمدن به تهران معناد بشرب خمر بحد افراط و کشیدن تریاک گردید و بعبارت اخیری رنگ محیط گرفت و کاملاً همرنگ جماعت شد و سرانجام در حدود سال ۱۳۱۹ ق. در سن ۴۳ سالگی سکنه کرد در تهران در گذشت و در آب انبار قاسم خان خارج دروازه دری بخاک سپرده شد و میرزا علی اسفرخان اتابك اعظم تمام هزینه کفن و دفن و مجلس فاتحه او را پسرداخت و ضمناً دستور داد که يك بنای چهارطاقی هم در سر قبر او بسازند .

در شب یکشنبه ۲۱ رجب ۱۳۲۵ قمری که میرزا علی اسفرخان اتابك اعظم نخست وزیر وقت در جاو در مجلس هدف سه گلوله قرار گرفت و بزین افتاد مجید خان یکی از برادران کرم خان که جوان زورمندی بود به تنهایی او را بفل کرده توی کالسکه گذاشت .

کریم خان افغان^۲ یکی از سران سپاه در زمان سلطنت نادرشاه بود. نادرشاه در

کریم

اوائل سال ۱۱۶۰ قمری که در کرمان بود میرزا محمد حسین شریفی حسینی متولی شاه چراغ را پس از احضار از شیراز و دادن لقب صاحب اختیار، او را کلانتر و حاکم فارس نمود و هنگام حرکت او سمت شیراز هفت هزار نفر افغان و ازبک و قرل باش از سپاهیان خود را همراه او کرده به شیراز فرستاد . کریم خان در این هنگام سر کرده افغانان اعزامی به شیراز بود .

۱- در این ایام خانه مسکونی نایب السلطنه وزیر جنگ در ارك بوده است .

۲- در روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس بجای کریم خان کریم بیگ ذکر شده است.

کریم خان زند پسر ایناق بوده طایفه زند شعبه ایست از طایفه لک. سرجان
ملکم در جلد دوم تاریخ ایران تألیف خود راجع بوجه تسمیه کلمه
زند چنین گوید: «بعضی برآنند که این طایفه را زند بچون آن خوانند که در نشست محافظت
کتاب زند و اوستا را با ایشان محول کرده بود.»

کریم

آغاز کار کریمخان از اینقرار بوده: پس از فوت ایناق پدر خود با برادرش صادقخان بزرگ
طایفه زند گردیدند. در سال ۱۱۶۲ قمری که ابراهیم خان برادرزاده نادرشاه حاکم اسفهان -
قسمتهای مرکزی و شمال ایران بود از برادر خود عادلشاه که در مشهد بود روگردان ویافی
شده و خیال جنگه را با او داشت کریمخان با برادر خود وعدهای سوار بکمک او آمد و جزه

سپاهیان وی گردید پس از گذشتن اندک زمانی
مورد توجه او واقع گردیده و هر دو برادر
را به لقب خانی سرافراز گردانید و بعد آنان
را بارک مأمور کرده انتظامات راهها را
بهر دو برادر واگذار نمود. ابراهیم خان پس از
غالب شدن بر برادر و کور کردن او و خود
شاه شدن، سلطنت ابراهیم شاه تیزدبری نهانید
و بنویس خود مغلوب شاهرخ شاه نوه نادرشاه
گردید و بندگشته شد.

از وقایع مهم حیات او جنگهایی است
که با علیمرادخان بختیاری - محمدحسن خان
قاجار - آرادخان افغان - فتحعلی خان افشار
و غیره نموده و سرانجام بر تمام آنان فایز
گردیده است و باستانشاه آزادخان سایر رقبای او
بنتاب و کشته شدند. علیمرادخان چهارلنگه



کریم خان وکیل

بختیاری پس از آنکه ابوالفتح خان هفتلنگه بختیاری را در اسفهان کشت خیال داشت که
کریمخان رقیب دیگر خود را مانند او از میان بردارد کریمخان پیشدستی نموده با او جنگ
کرد و او را در سرآب کرن شکست سخت داد.

علیمرادخان پس از این شکست، میرزا ابوتراب پسر میرزا مرتضی صدرالنماتک را که
بنام شاه اسماعیل سوم قبلا پادشاهی برداشته بودند و علیمراد خان او را با خود از اسفهان

۱- نام پدر کریمخان زند را تمام مورخین ایرانی ایناق نوشته اند سرجان ملکم در جلد
دوم تاریخ ایران تألیف خود ایناق ذکر نموده و درست نیست.

۲- راجع به زندیه به جلد دوم صفحه ۴۷ مندرجات این کتاب مراجعه شود.



کریم‌خان وکیل

بشیر از برده بود اورا بجا گذاشته به کرمانشاه رفت و شاه اسماعیل در این هنگام (۱۱۶۵ ق.) به کریمخان پیوست پس از پیوستن شاه اسماعیل خردسال کار کریمخان بهتر از سابق رونق گرفت و کریمخان از این تاریخ (۱۱۶۵ ق.) تا هنگام وفات بنیاسبت اینکه خود را وکیل او قرار داده بود معروف گردید وکیل - علی‌مرادخان پس از ورود به کرمانشاه سپاهی فراهم آورده و نظرش این بود که با کریمخان یزدو خود بپردازد پس از فراهم آوردن نفقات و تجهیز آنان دوباره با کریمخان دست و پنجه‌ای نرم کرد این بار نیز در دهستان بیل آدر شکست خورده بشهر کرمانشاه پناه برد و پسر شاه سلطان حسین صفوی و پادشاه مجهول‌التسبی را که پیدا کرده و پادشاهی برداشته بود و خود نایب‌السلطنه اوشده بود در این جنگ کشته شد و علی‌مرادخان سرانجام بدست محمدخان زند از افراد شجاع زندیه، که از کریمخان روگردان شده و به علی‌مرادخان پیوسته بود، محض حیران مافات، برای خاطر کریمخان کشته شد و کشته او که محمدخان زند باشد به کریمخان پیوست و مورد بخشایش و تقدیر وی واقع گردید. کریمخان در همین سال برای دفع محمدحسن خان به گرگان لشکر کشید لکن نتوانست بر او فایز آید و در میان گیر و دار شاه اسماعیل کوچک و از سپاه کریمخان روگردان شده و به اردوی محمدحسن خان پیوست و اورا بجا کریمخان نایب‌السلطنه خود قرار داد و این عمل مزید بر علت شده شکست بر سپاه زند افتاد و کریمخان می‌گفت: «شاهکه ما بیوفائی کرد و یا شاهکه نمک بحرام بگریخت».

پس از دادن تلذذاتی چند به اسفهان آمد. چون در سال گذشته فتحی نصیب محمدحسن خان شده بود از این جهت قدوری شریک شده در سال ۱۱۷۱ قمری بقصد جنگ با کریمخان از مازندران حرکت کرد و در کلون آباد اسفهان بین دو طرف جنگ در گرفت و کریمخان در این جنگ با شکست



کریم خان وکیل

خورده بشیر از رفتن در آنجا متحسّن گردید و شیراز مدت چهل روز در محاصرهٔ محمد حسن خان در آمد سرا انجام بواسطهٔ تولید نفاق در بین بزرگان سپاه محمد حسن خان و مخالفت و ورزیدن آنان به یکدیگر و پراکنده شدن سپاهیان از اطراف او سرا انجام محمد حسن خان از بیم دستگیر شدن دست از محاصره شهر کشیده بکسر باستر آباد بازگشت. کریم خان در این هنگام او را مهلت نداده فوراً بشماقب او حرکت کرد و خود در تهران ماند و شیخ علیخان زند بهتر بزرگسار خود را با لشکر مجهز برای دستگیری او روانه نازندران و گرگان نمود. شیخ علیخان پس از مختصر زدو خوردی در نازندران محمد حسن خان بوجنگ کشته شد سپس سرش را بریده به نزد کریم خان به تهران فرستاد.

در سال ۱۱۷۵ قمری که کریم خان وکیل بهرم تسخیر آذربایجان و دفع فتحعلی خان افشار آرشلو بدان صوب عزیمت نمود پس از جنگ درقره چمن (ذی القعدة ۱۱۷۵ ق.) فتحعلی خان شکست خورده فرار نمود و در قلعهٔ ارومیه (رسانیه کنونی) پناهنده گردید و در صدد دفاع برآمد و در ضمن پنهانی با ابراهیم خان بغایری، که یکی از سرکردگان وکیل بود، سازش کرده و فرار شد با نفاق شهبازخان بککی^۱ سرکردهٔ تفنگچیان کوه مره فارس و ملاطلب کرمانی وکیل را باشمشیر و تفنگ از میان بردارند. شخصی از توطئه خبردار شد و مراتب را بوکیل اطلاع داد. وکیل هر سه نفر را دستگیر و زندانی نمود و پس از اثبات قضیه هر سه نفر را کشته سر آنان را نزد فتحعلی خان فرستاد.

از رقبای سرسخت کریم خان یکی هم آزادخان هوتکی غلیزائی افغان بود که از سرداران

۱- در روزنامه میرزا محمد کلانتی فارس شهباز خان دلی نوشته شده است و بکک نام



کریم خان وکیل

نادرشاه بشمار می‌آمد و در اکثر جنگهای نادرشاه به‌مراه او بود. پس از کشته شدن نادرشاه یکی از اشخاصی که در ایران داعیه سلطنت داشت همین آزادخان بود. پس از تصرف آذربایجان، در سالهای ۱۱۶۶ ق. بین کردستان و کرمانشاه و ۱۱۶۷ قمری در ناحیه بروجرد با کریم خان جنگه کرد و در این جنگ ابتدا موفقیت با آزادخان بود و علاوه بر آذربایجان، کردستان، قزوین - تهران - اصفهان و شیراز را نیز متصرف و کریم خان را بکلی فراری و متواری نمود اما بعد از کریم خان شکست خورده با آذربایجان و به مقر حکومت خود رضایه رفت و پس از شکست از محمد حسن خان قاجار در سال ۱۱۷۱ قمری و متواری شدنش به خاک عثمانی و گرجستان سرانجام در سال ۱۱۷۵ قمری هنگامیکه کریم خان در آذربایجان بود در شهر رضایه بوی تسلیم شد و کریم خان از این تاریخ تا هنگام فوتش نهایت محبت و احترام را نسبت بوی مبذول داشته و بر تمام امراء و سرداران خود او را مقدم میداشت. بکر دیگر از امرائیکه پس از

کشته شدن نادرشاه داعیه سلطنت داشت و رقیب کریم خان گردید و بطوریکه گفته شد، با او جنگ کرد و فتحعلی خان افتخار ارسلو بوده که در سال ۱۱۷۴ و ۱۱۷۵ قمری با کریم خان در آذربایجان به زد خورد پرداخت و در جنگ دوم که معروف به جنگ قره چمن است شکست سختی یار دوی کریم خان وارد آمد و این شکست طوری بود که فراریان تا قزوین - تهران و اسفهان فرار کردند لکن بعد کریم خان میوس نگردیده پس از فراهم آوردن عده ای سپاهی با او جنگ کرد و فتحعلی خان را شکست داد و او ناچار گردید بر ضابطه رفته، پس از استحکام قلاع آن، در شهر پناهنده شود. کریم خان او را تعقیب کرد و آخر الامر پس از ۹ ماه محاصره و بروز قحط و غلای شدید، در شهر و اطراف آن، عاقبت فتحعلی خان ناچار شده در شعبان ۱۱۷۶ قمری خود را با سبطیل و کیل رسانید و مورد بخشایش او واقع شده و رضایه بشصرف سپاه زند درآمد.

فتحعلی خان مدتی نزد وکیل محترمانه میزیست و پس از آزاد خان محترم ترین افراد بود و بر تمامی امر اعظم می نشست و پس از چندی بخیال افتاد که عملیاتی بر علیه کریم خان انجام دهد. کریم خان از اقدامات وی آگاه شد و در سال ۱۱۷۷ قمری حکم بکشتن او داد و در شاهرسا (قندهار) بجاگ سپرده شد.

در این سال (۱۱۷۷ ق.م) والی بغداد از هرج و مرج و اوضاع داخلی ایران سوء استفاده کرده بحریک مولی مطالب ششمی بر سر طایفه بنی کعب رقیب و دشمن شاهان تاخت و خواست که دست اندازهای دیگری نیز بنمایند با این جهات کریم خان پس از فراغت از امور بعضی از قسمت های داخلی ایران توجه وی بسأله خویشان معطوف شده و در سال ۱۱۷۷ قمری بعد از سرکوبی طایفه آل کثیر و استقرار امنیت در نواحی شوشتر و در فول تصمیم به سرکوبی کمی ها نیز نمود و شیخ سلیمان بنی کعب از فلاحیه بحریره الخضر^۱ فرار کرده و سپس بدریا گریخت و کریم خان در تعقیب این اوضاع متوجه بصره شد و لشکری بفرماندهی برادر خویش صادق خان برای تصرف بصره فرستاد و آنجا را با دادن تلفاتی تسخیر نمود لکن بعد از درگذشت کریم خان، صادق خان برای آنکه جانشین او گردد بصره را گذاشته سمت شیراز حرکت کرد. این لشکر کشی کریم خان به بصره جز در برای ایران فائده دیگری در نداشت. میر احمد کلانتر فارس که معاصر و از مغربین دربار کریم خان بوده در روزنامه تألیف خود در این باب می نویسد:

تسخیر بصره را بدون جهت بیستهاد خاطر ساخته بلیغاً ضرر بخود و تخمیناً بقدر هزار نفر کشته شدن و مطلق فائده نداشت. کریم خان پس از نظم دادن و مرتب کردن امور مربوطه بقلرو خود در سال ۱۱۷۹ قمری بشیراز رفته و تا سال فوتش (۱۱۹۳ قمری) در شیراز بود و در این مدت چهارده سال است که شیراز رو با بادی گذاشته و اینبه بسیار عالی

۱- گلشن مراد و فهرست التواریخ بغداد آویختن او را در سال ۱۱۷۸ قمری و سایر مورخین

در سال ۱۱۷۷ قمری ذکر نموده اند.

۱- آبادان کنونی.



کریمخان و کبکی

در این مدت یامر و کیل ساخته شد .

کریم خان در مدت سلطنت، خود را وکیل‌الرعا یا ویاوکیل‌الدوله لقب داده بود. سی سال و هشت ماه و ۱۲ روز سلطنت کرد و در روز سیزدهم ماه صفر ۱۱۹۳ قمری در شیراز درگذشت چنانکه گفته اند: وکیل‌زند چو زنددار بیقرار گذشت سه از نود نود از سد ا هزار گذشت. بواسطه جهالت و نزاع زندیه بر سر جانشینی او سه روز نعش بر زمین بود تا اینکه زکی خان برادر مادری او پسر بدای خان پس از قتل امراء زند جسد و پرا در شیراز در عمارت کلاه فرنگی که قبلاً کریم خان در آنجا برای خود قبری تهیه و ساخته بود ب خاک سپرد. در سال ۱۲۰۶ ق. که آقا محمد خان قاجار پس از آنکه بر زندیه غالب آمد و آن سلسله را منقرض نمود و شیراز رفت نظر بکینه ای که نسبت به کریم خان داشت امر داد که استخوانهای او را از شیراز به تهران آوردند و در عمارت خلوت کسری مخانی که از بناهای آن خان حلیل‌القدر بود زیر راهرو خاک کردند تا هر وقت آقا محمد خان از آنجا میگذرد آنها را لگد کوب کند. بعدها فتحعلی شاه استخوانهای کریم خان را از آنجا بدر آورد و بنجف فرستاد. هیاهویی که در اوایل سلطنت رضا شاه پهلوی کردند و همان نقطه را شکافتند و گفتند که استخوانهایی از آنجا بیرون آوردند یکی بی اساس و از جانب مقلدین بی خبر اقدام شده بوده است .

لرد کرزن در صفحه ۳۱۳ جلد اول کتاب ایران و موضوع ایران تألیف خود مینویسد: و همینکه از تخت مرمر میگذریم بدالانی میرسیم که استخوانهای نادر و کریم خان زند را در آستان آن دفن کرده اند باین معنی که آقا محمد خان قاجار برای کینه جوئی از رقیبان مرده خود فرمان داد گور نادر و کریم خان را شکفته حمله آنان را در آستان این حیاط خاک کنند تا هر روز خودی و بازماند گاش کلههای دشمن را لگد کوب نمایند و با پاشنه پا از مغز حریفان انتقام بکشند.

بعد از کریم خان هفت نفر بنا بگفته میرزا محمد کلانتر فارس در روزنامه خود (سبعه معلقه) مدت ۱۶ سال از ۱۱۹۳ تا ۱۲۰۹ با سختی و دشواری و جنگ و کشتار متناوب در قسمتی از ایران سلطنت کردند .

کریم خان مردی شجاع و دلیر و باغفو و گذشت و رؤوف و مهربان بود بعمارت رغبتی تمام داشت و پس از فوت در خزانه فقط شش هزار تومان پول نقد داشت. بسیار تنومند و قوی هیكل بود و پیش از آنچه می نمود دل و زور مردی داشت با تمام اقوام و ملل و پیروان عذاهب مختلفه به تساوی و عدالت رفتار میکرد و هیچ تفاوتی بین اتباع ایرانی خود اعم از مسلمان و غیر مسلمان نمیگذاشت . سر جان سلوک در جلد دوم تاریخ ایران تألیف خود راجع بحسن سلوک یا ملل غیر اسلامی ساکن در ایران چنین گوید : و کریم خان در جلای مقام داشت و در حفظ مال و سیانت آبرو و رعایت خاطر اعالی آنجا با قسی‌الغایت میکوشید و آنچه لازمه عروت و قوت که خاصه ذات و سبب امتیاز او از دیگران بود در حق ایشان معمول میداشت و این معنی

بیشتر بروز داشت به علت اینکه اکثر اهالی آن قصبه عیسوی بودند لکن کریم خان را تقاریر بر مطلب و مآرب ایشان بود نه بر طریقت و منعب ایشان. از قول فتحعلی شاه نقل شده که گفته است: «کریم خان در لباس تکلف نمیگرد ماضی یک مرتبه به حمام میرفت و تمام لباس خود حتی کفش را نیز عوض میکرد لباس چیت ناسرخانی میپوشید یا اطلس قطنی عبائسی بدوش میکرد استعمال جیقه و جواهر نمیگرد شال سر و کمر او کهنه بلکه گاهی مندرس بود شبها تا صبح بیدار بود و شراب میخورد و عیش میکرد صبح دوسه ساعت میخوابید روزی دو بار سلام عام میداد صبح و عصر».

میرزا محمد کلاثر فارس در روزنامه خود می نویسد: «یکسال قبل از فوت و کبیل طاب: راه عادت را تغییر داده بار تکاب امور چند میبرد اخت که شاپان شأن او نبود تا آرزو ندیده بودیم که از او این قسم امور سر بزنند». مسکوکات عهد کریم خان باین نحو بوده:

تا زر و سیم در جهان باشد سکه صاحب الزمان باشد

و در بالای آن لفظ (یا کریم) نقش بوده است. سجع مهر کریم خان: یا من هو بهر جاه کریم. و بر طبری: حکم عالی شد مینوشته است و از لفظ جهان مطاع خودداری میکرد است.

میرزا کریم خان ارجمندی فیروز کوهی دارای القاب و مناصب
(سمام السلطنه امیر تومان، منظم الدوله سردار کریم سردار فیروز)

کریم



میرزا کریم خان منظم الدوله



میرزا اسدالله خان منظم الدوله

بوده و ضمناً ریاست قورخانه و قوج فیروز کوه در زمان سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه همیشه با او باجمعی او بود و حکومت فیروز کوه و توابع آن نیز با او بوده است. از سال ۱۳۰۳ تا ۱۳۱۰ قمری که درجهٔ سرتیپ اولی داشته مدیر مدرسه نظامی ناصری در تهران بوده و در سال ۱۳۰۸ قمری با سمت مدیریت مدرسه بدرجه امیر تومان از استعفاء یافت.

در حاشیه کتاب انقلاب ایران تألیف براون بتم مترجم کتاب مرزبور چنین دیده شد: سردار فیروز کوهی را مأمور کردند که با پاسد سوار آقا یاران^۱ بدرقه نمایند و اندر آن ایران بگذرند اسباب شکنجه از کتف و زنجیر به سر او داشته و مأمور بوده آنرا در قم پراکنده نماید و برخی را بکلان وارد بیل فرستاده و دسته‌های را بکرمان تبعید نمایند. از جمله تأسیسات او مدرسه خیریه‌ایست برای اطفال بی‌ساعت و برای اداره امور آن موقوفاتی تعیین کرده بلکه تمام دارایی خود را وقف امور خیریه نموده است.

میرزا کریم خان بنان الدوله پسر میرزا فضل‌الله خان نوری مازندرانی

کریم

بوده و میرزا فضل‌الله خان در ابتداء مستوفی اول خزانه و بعد منشی



میرزا کریم خان بنان الدوله

میرزا علی اسفرخان صدراعظم شد و در دوره سلطنت ناصرالدین شاه در زمانهٔ مداری میرزا علی اسفرخان پس از میرزا اسماعیل خان امین‌الملک در خزانه و وزارت دارایی شخص اول بود. بواسطهٔ این سمت‌ها و مشاغل، تمول زیادی برای خود فراهم کرد و خیلی سعی در تربیت پسرش کریمخان بود ولی بعد از فوت پدر نتیجه برعکس بخشید. میرزا کریم خان از سال ۱۳۰۸ قمری بحساب اسطبل توپخانه و برات نویس کل قراقران بود و در سال ۱۳۱۰ قمری استیفاء خراسان (رمیدگی بکلیهٔ امور محاسبات)

- ۱- مراد از آقا یان سید عبدالله بهبهانی و سید محمد باطینی است که در سال ۱۳۲۳ قمری برای نهضت مشروطیت اقدام کرده و در حضرت عبدالعظیم متحصن شده بودند.
- ۲- میرزا فضل‌الله خان عمارت بنانه را در شمیران جنوب سوهانک و مشرق حدیقه (تزدیک باغ ییلاقی امین‌السلطان) که نقشه آن از روی عمارت سلطنت آباد برداشته شده برای پسرش بنان الدوله ساخت و لامش را بنایه نهاد.

خراسان) که به میرزا فضل الله خان واگذار شد لکن در همین سال پس از گرفتن لقب بنان الدوله ای برای پسر خود او را بجای خویش که مستوفی اول بود استیفاء خراسان را بوی تفویض نمود . بنان الدوله پس از فوت میرزا فضل الله خان پدر خود دارائی زیاد او را در اندک زمانی بریاد داد و از شغل مستوفی گری هم که (مستوفی کرمان) شده بود مستعفی شد . در سال ۱۳۲۸ قمری بواسطه رابطه اینکه با محمد ولی خان سپهدار اعظم داشت و همچنین بواسطه سختی امر معاش جزء مترجمین گردید و هر روزه با آنطرف و آنطرف بعنوان درخواست شغل از دولت ملتجی و پناهنده میشد . مدتی دریاغ سفارت روس در تهران (زرگنده) متحصن بود و چون از این راهها نتیجه ای نگرفت بنابه پیشنهاد سپهدار اعظم بلوک شیرگاه مازندران را (شیرگاه بلوکی) است در مازندران نزدیک سوادکوه (بعلمت اینکه سابقاً يك فرمان بیعنی از ناصرالدین شاه داشت به مبلغ پنج هزار تومان بسپهدار فروخت و سپهدار هم در موقعی که املاک خالصه استرآباد را به مستأجرین روسی اجاره میداد آن بلوک را ضمیمه کرد و اجاره داد مدتها این مطلب مورد گفتگو و در افواه شایع بود .



میرزا فضل الله خان مستوفی



کریم شیرهای رعایان گنده

شرح حال کریم شیرهای

مقدمه معروف ناصرالدین -

شاه در جلد اول صفحه ۳۹۶ مذکور است به آنجا

کریم

مراجعه شود .

کلیعلی خان پسر باباعلی بیگ کوسه احمدلوی افشارپدر دو زن اولیة

نادرشاه بود و کلیعلی خان برادر زن نادرشاه و خالوی شاهزادگان

نادری از قبیل رضا قلی میرزا - نمرالله میرزا - امامقلی میرزا و غیره بوده است و ضمناً یکی از سرکردگان نادرشاه در جنگها نیز میباشد .

کلیعلی

در سال ۱۱۴۸ قمری که نادرشاه پس از جلوس و تاج گذاری خود در دشت مغان ، میرزا

تقی مستوفی نایبالحکومه فارس را ارتقاء مقام داده و او را بیگلربیگی (استاندار) فارس نمود

و کلیعلی خان را نیز بسمت سرداری (فرمانده) سپاه تعیین کرده و به همراه یکدیگر بفارس

فرستاد و چون نادرشاه راجع بشصرف جزایر بحرین و سواحل خلیج فارس از قبیل مسقط -

عمان و غیره مؤکداً سفارش کرده بود از اینجهت بمحض ورود ، سپاهی از تنگچیان بلوکات

و کرمسیرات تهیه و آماده کرده بطرف خلیج فارس عزیمت نمودند . جزایر بحرین را از تصرف

شیخ حیاره رئیس طایفه اعراب حوله که برای حج بمکه رفته بسود در آورده ضمیمه فارس

کردند و در سال ۱۱۵۶ قمری که برای فتح مسقط و عمان باتفاق هم با کشتیهائی که قبلاً

بامر نادرشاه ساخته و در بندرعباس حاضر شده بود با سپاهی به مسقط و عمان رهسپار

شده و آن دوجا را نیز گرفته با یالت فارس ضمیمه نمودند . در این بین رنجیدگی و کدورت

شدیدی میان این دو نفر ایجاد و بسختی با یکدیگر مخالف و دشمن گردیدند و هر یک تمصیرات

را بگردن دیگری انداخته اسنادات زیادی با یکدیگر میدادند از این جهت اختلافات فیما بین

آنان بالا گرفت و طرفین هر یک جدا گانه مراتب را بفتح خود گزارش دادند .

نادرشاه هر دو را احضار و بجای آنان حسینخان یا محمدحسین خان قرخلوی افشار از نزدیکان و

امیر آخور باشی خود را بسمت فرماندهی سپاه بفارس فرستاد و تنی خان را دوباره بسمت سابقش

برقرار نمود. بین این سردار و تقی خان هم چندان موافقتی حاصل نشد. هنگامیکه هر دو نفر در حدود بندر عباس بودند محمد حسین خان معترضانه بسمت شرازعزیمت نمود در اینموقع کلب علی خان معزول هم در آنجا اقامت داشت. تقی خان بواسطه اختلاف و دشمنی دیرینه با او داشت پس از دستگیری او را کشت و کشته شدن کلبعلی خان در سال ۱۱۵۶ قمری مقدمه شد برای یاغی گری و صبیان تقی خان بیگلربیگی بر علیه نادرشاه.

کیکاوس میرزا، پسر بیست و هشتم فتحعلیشاه قاجار، مدتی حاکم قم بود

کیکاوس

و در ایام حکومت خود عمارت دیوانی جنب حرم حضرت معصومه (ع)

را ساخت و برای تزئین عمارت و خوش آمد پدر دستور داد که در روی دیوارهای تالار بیرونی آن، نقاشان سورت فتحعلی شاه را با قریب یکصد و پنجاه نفر از اولاد و احفاد او که در آن زمان حیات داشتند بکشند و در این تاریخ قسمت اعظم آن نقاشی ها هنوز باقی است.

کیخسرو شاهرخ فرزند شاهرخ از زردشتی های کرمان بود. پس

کیخسرو

از اینکه به تهران آمد در تجارتخانه ارباب جمشید بهمن استخدام

شد و مدت ها در تجارتخانه مزبور مشغول بکار بود. در دوره مشروطیت پس از ارباب جمشید که فقط برای یک دوره نماینده مجلس شورای ملی بود ارباب کیخسرو مرتباً از طرف اقلیت زردشتی



کیخسرو شاهرخ

در تمام ادوار مشروطیت (۱ دوره) متوالیاً بسمت نماینده کی مجلس شورای ملی انتخاب میشد و ضمناً در این مدت ریاست اداره مباشرت مجلس را نیز عهده دار بود. در ضمن نماینده گی ریاست اداره مباشرت مجلس، رئیس انجمن زردشتیان، چند سالی هم رئیس اداره تلفن بود و نیز در ابتداء احداث راه آهن مدبر بنگاه راه آهن دولتی هم شد.

در جنگ بین المللی دوم شاهرخ پسرش در اداره تبلیغات آلمان در برلن کار میکرد و گوینده اخبار بزبان فارسی بود و در ضمن نقل اخبار از اعمال شاه و هیأت دولت ایران سخت تنقید مینمود. شاه از این موضوع بسیار عصبانی و نسبت به ارباب کیخسرو خیلی بدبین شد و در اواخر سخت زیر نظر بود. ارباب کیخسرو قضیه را درک کرد و از این موضوع بسیار نگران بود و یکی دوبار هم به محترم السلطنه (حسن اسفندیاری) رئیس مجلس وقت منتسب و متوسل شد تا بلکه او برایش کاری انجام دهد و از این گرفتاری که برای او ایجاد شده بود نجات یابد. از قرار معلوم او هم با شاه مذاکره کرد و بعد معلوم شد که وساطت و مذاکراتش نتیجه‌ای نبخشیده است.

چند بار اداره شهربانی دستور داشت بوسائلی او را تلف کند لکن شهربانی موفق نگردید و محظوراتی در پیش داشت تا اینکه در یکی از شبهای تیرماه ۱۳۱۹ خورشیدی بوسائلی که قبلاً تهیه شده بود در مجلس عروسی او را دستگیر و در همان شب او را کشتند و نعش را در مسیر خانقاهی افکندند و کسانی که بخواهند اطلاعات بیشتری راجع به طرح نقشه و طرز کشتن او اطلاع پیدا کنند لازم است که بمندرجات روزنامه های منتشره بعد از شهر پورماه ۱۳۲۰ خورشیدی مراجعه نماید و قضا یا کاملاً برای خوانندگان روشن خواهد شد. ارباب کیخسرو مردی بود مدبر - با نظم و ترتیب - زحمت کشیده - مجرب - متین و با فضل. وی دارای تالیفاتی راجع بآئین زردشت میباشد. شادروان سید حسن مدرس در یکی از جلسات مجلس که پشت تربیون مشغول صحبت بود در ضمن تعلق خود به مناسبتی چنین گفت: «در محاسن شورای ملی ما فقط يك نفر مسلمان پیدا میشود آنهم ارباب کیخسرو است.»



کیومرث میرزا عمیدالدوله

کیومرث
کیومرث میرزا عمیدالدوله

پسر قهرمان پسر هشتم

عباس میرزا نائب السلطنه که در سال ۱۲۷۵ قمری بوزارت محمد اسمعیل خان نسوری (وکیل الملک) بحکومت گردان منصوب شد و حکومتش دو سال طول کشید و در این مدت حکومت اسماً با شاهرخ جوان و رسماً با محمد اسمعیل خان بود. کیومرث میرزا در سال ۱۲۷۷ ق. ملقب بعبدالدوله گردید و پس از فوتش پسر او تاج الدین میرزا ملقب به عمیدالدوله شد.

حاج لطفعلی بیگ بیگدلی متخلص به آذر اساحب تذکره موسوم به آتشکده بوده و در سال ۱۱۹۵ قمری درگذشت.

لطفعلی



لطفعلی بختیاری نفر السلطان - امیرمفخم

لطفعلی

قلیخان بختیاری که اول دارای لقب نفر السلطان و بعد ملقب به امیرمفخم گردید. در نزد خوردهای، محمدعلیشاه با مشروطه طلب ها در سال ۱۳۲۷ قمری بطرفداری شاه خیلی حدیث داشت. او در دیوان در کتاب انقلاب ایران تألیف خود بنویسد و در به یاد آمدن در رده دولتی امیرمفخم سر کرده بختیاری با مردانش آخرین نقطه جناح چپ و میجر بلازنف با ۱۷۰ قزاق پهلو به پهلو موضع گرفته که بموقع خود بیاری امیرمفخم شتابده. و بعد دریافت آباد جنگه سختی بین مجاهدین و قوای دولتی در گرفت در این جنگه قوای دولتی عبارت بود از قزاق و عدهای سوار بختیاری بریاست و فرماندهی امیرمفخم. بعد چون پسر عموهایش سردار اسعد و سمام السلطنه

و غیره طرف مشروطه خواهان بودند سرانجام او هم با آنان پیوست. در دوره مشروطیت چند بار در کرمانشاه - کرمان و غیره حاکم شد و بسا وجود اینکه دم از درویشی هم میزداد در حکومت هایش زیاد تعریفی نداشته است. یکبار هم در سال ۱۳۳۶ قمری برابر با ۱۲۹۷ خورشیدی در هیأت دولتی که بریاست نجفعلی خان سمام السلطنه بختیاری تشکیل یافته بود وزیر جنگ شد و در حدود سال ۱۳۲۶ خورشیدی در قم درگذشت.



لطفعلی

میرزا لطفعلی مقلبان سدرالافاضل و متخلص به دانش پسر حاج کاظم ازادبا و فضلاء بوده در سال ۱۲۶۸ متولد و در سنه ۱۳۵۰ هجری قمری فوت نموده است. از تألیفات وی هزار داستان در محاضرات تذکره الشعراء موسوم بملخص - جواهر البلاغه در منشآت و مراسلات - نمکدان و انندرنامه میباشد.

لطفعلی

لطفعلی خان زند آخرین پادشاه سلسله زندیه پسر رشید جمفر خان
و از افراد بسیار شجاع ایران بوده تا جائیکه شجاعت و دلاوری

او ضرب المثل شده است. در سال ۱۱۸۰ قمری متولد و در تمام مدت شش سال سلطنتش از
سال ۱۲۰۳ تا ۱۲۰۹ ه. ق. گرفتار کشمکش با آغا محمدخان قاجار و سایر دشمنان خود
بود و در روز چهارم ربیع الثانی ۱۲۰۹ ق. در پای قلعهٔ یم کرمان پناجوی امردی گرفتار شد
و پیش آغا محمدخان برده شد. خان بیرحم قاجار ابتداء بدست خود او را کور کرد و سپس



لطفعلی خان زند

ویرا با آن وضع زار روانهٔ تهران نمود و کمی بعد به دستور او میرزا محمدخان قاجار حاکم
تهران این شاهزاده رشید و زیبا را کشت و نمش را در امامزاده زید تهران بخاک سپردند
اینکه آقا محمد رضا صاحب تاریخ زندیه در صفحه ۳۹۱ میگوید :

« آنچه مشهور است که نمش آنحضرت را نهانی نقل بنجف اشرف نمودند ، ظاهراً
اساسی ندارد. و اینکه برخی از مورخین میگویند که پس از کشته شدن جمفر خان سبیح آروز
میخواستند لطفعلی خان فرزند رشید او را بگیرند و وی براسی بی‌دین سوار شده بجانب
بوشهر فرار کرد ، اینموضوع نیز صحت ندارد. قتل پدرش ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۰۳ ق.
در شهر شیراز وقوع یافت و پس از آنکه سید مرادخان بجای جمفر خان جلوس نمود بوسیلهٔ

نامها سپاهیانیکه همراه لطفعلی خان بودند خطاب کرد: که اگر او را رها ننمایند و از اطراف او پراکنده نشوند مال و ناموس آنان در معرض خطر خواهد بود. آنان نیز خیمه شاهزاده را محاصره کردند ولی قهرمان زند خود را از عقب خیمه با اسطبل رسانید و با دوفر بر اسب بی‌زین سوار و از گله‌دار بی‌وشهر رفت و بالاخره در دوازدهم شعبان آنسال که بعد شرح آن به تفصیل گفته خواهد شد بشیر از آمد و در چهاردهم اینماه پادشاه چند روزه یعنی سید مرادخان را از تخت بتخت افکند و خود سلطنت جلوس نمود و سکه باین شرح بنام خود زد: **سکه بزرگشت دین جعفر از لطفعلی** و ماده تاریخ عم مثبت این جلوس است که قحطعلی خان سبا ملک الشعراء سروده:

نوبت نوشیروان کوفت بدولت که یاد نوبت او تا ابد دولت او جاودان

رسم عدالت چو کرد زنده بتاریخ او گفت سبا کو بود ثانی نوشیروان

اما تفصیل احوال او پیش از اینکه سلطنت برسد: شرح جنگها - گرفتاری و کشته شدن وی. در سال ۱۲۰۲ قمری با لقب جهانیا بی در سن ۲۲ سالگی جعفر خان او را برای گرفتن لار و سرکوبی عبدالله خان و محمدخان پسران سیرخان لاری فرستاد و لار را فتح نمود و حاکی از طرف خود تعیین نموده بشیر از بازگشت. در سال ۱۲۰۳ هجری ق. دوباره جعفرخان او را برای سرکوبی باقرخان حکمران گله‌دار و بعضی از مشایخ اعصاب سکنه بندر عملویه و غیره از راه فیروزآباد فرستاد و در آن نواحی به موفقیت‌هایی نائل گردید و در رکاب شاهزاده بسیاری از سپاهیان فارس که خانواده آنان در شیراز ساکن بودند وجود داشتند.

لطفعلی خان در حدود گله‌دار بود که قتیله قتل جعفرخان پدر خود را در ۲۲ ربیع الثانی سال ۱۳۰۳ قمری بدست افراد زندیه شنید و خواست که فوراً بشیر از برگردد و جانشین پدر خود شود لکن سید مرادخان که جانشین جعفرخان شده و سلطنت رسیده بود برای تحکیم مقام خود دسائسی بکار برد و سرکردگان سپاه لطفعلی خان را بوسائلی بطرف خود جلب نمود و آنها خواستند که لطفعلی خان را در محلی که بود (گله‌دار) او را دستگیر نموده بید مراد خان تسلیم نمایند. توطئه طوری ترتیب داده شده بود که نزدیک بود لطفعلی خان گرفتار سرکردگان خود شود لکن او با چابکی و چالاکی زیاد که ذاتی وی بود خود را با اسطبل رسانید و بر اسب بی‌زین و بی‌لجام سوار شده خویشان را از مهلکه نجات داد و خود را به بوشهر رساند و در طرف مدت کمی (دو سه ماهی) استعدادی از بوشهری‌ها - حیات داودی‌ها و دشتستانی‌ها برای خود فراهم آورده بسمت شیراز رهسپار گردید.

سید مرادخان که از حرکت لطفعلی خان آگاه شد لشکری بفرستاد که شاه مرادخان برادر خود برای جلوگیری و دفع او فرستاد. شاه مرادخان را سرکردگان لشکرش پس از اینکه با هم اتفاق کرده او را در دالکی دستگیر و دست و پایش را بزنجیر بستند و در برابر جان نژد لطفعلی خان بردند و بمحض ورود کشته شد و افراد لشکرش بطیپ خاطر به لطفعلی خان پیوستند سپس لطفعلی خان با لشکر خود برای سرکوبی و دستگیر کردن سید مرادخان عازم

شیراز شد و پیش از رسیدنش اعیان فارس و زندیه خودشان در سدد دفع سید مرادخان که غاصبانه بر تخت سلطنت نشسته بود برآمده و بر وی شوریدند و او را در ارک محصور و زندانی نمودند و واقعه را بشاهزاده جوان زند پیغام دادند و این خیردرکارون به لطفعلیخان رسید و بمحض آگام شدن از قضیه با سرعت هرچه تمامتر در ۱۲ شعبان بسمت شیراز شتافت و مردم او را با سلام و سلوات وارد شهر کردند و دو روز بعد ارک را تصرف نمود و سیدمرادخان و بستگانش را بقتل رسانید و عمده‌ای را که گناهانش کمتر بود کور نمود (۱۴ شعبان سال ۱۲۰۳ قمری).

لطفعلی خان پس از ورود بشیراز و مسلط شدن بامور حجاج ابراهیم را در ازاء خدماتش بوزارت خود برگزید. لطفعلی خان هنگامیکه بسلطنت رسیده بیست و سه سال داشت و در عین شادابی و جوانی بود. این شاه جوان که سراسر زندگانش بر پشت زین اسب و میدان جنگ گذشته شاید یکی از زیباترین و بدبخت‌ترین و شجاع‌ترین پادشاهان ایران باشد. این شاه جوان رشید از سال ۱۲۰۳ تا سال ۱۲۰۹ قمری که ستاره عمر او غروب کرد یکدم آسوده نبوده و سرانجام نیز بر اثر خیانت همراهان خود بچنگ خان خونخوار قاجار افتاد و وی طوری اظهار کفایت و شجاعت نموده است که بزرگترین دشمنان او یعنی آغا محمدخان قاجار در حق او از تمجید نتوانسته است خودداری کند باین معنی که وقتی در قبیله نوابرای یا باخان که بعدا فتحعلی شاه شد در ظرف سه ماه پنج پسرزاده شد با ساسی؛ محمد علی میرزا - محمدقلی میرزا - محمد ولی میرزا - عباس میرزا و حسینعلی میرزا و خبر این قضیه بگوش آغا محمدخان رسید این پادشاه با اینکه نهایت عداوت را بسا سلسله زندیه و بخصوص با لطفعلی خان داشت بی اختیار گفت: «کاش یکی از این پسرهای لطفعلی خان بود». مورخین ایران با اینکه معمولاً بواسطه نداشتن آزادی و استبداد مطلق متعلق بوده و از گفتن حقایق امر خودداری میکردند با وجود این لطفعلی خان را باین صفات توصیف مینمایند: «رستم توان - هزیر دلبر - شیر بیشه دلآوری». آغا محمدخان که از پیش آمدها و روی دادهای شیراز با خبر شد در سال ۱۲۰۳ قمری برای گرفتن شیراز و دفع لطفعلی خان بسمت فارس رهسپار گردید و با وجود داشتن لشکری مجهز و سرکردگانی امثال جعفرقلی خان برادرش و مصطفی خان دولو^۱ بهمراه خود داشت معذک کاری از پیش نبرد و آغا محمدخان روی اسول و رویه^۲ هیشگی خود چون دید از راه جنگ وستیز برایش نتیجه

۱ - راجع بدستگیر شدن شاه مرادخان و پیوستن لشکرش به لطفعلی خان و همچنین گرفتاری سید مرادخان و از بین رفتن هر دو نفر و بسلطنت رسیدن لطفعلی خان بازیکر این صحنه‌ها و رول مهم حاج ابراهیم کلانتر شیرازی بود و او این ترتیبات و کارها را بخوبی فراهم آورد.

۲ - هر دو از سرداران معروف قاجاریه بوده‌اند.

حاصل نمیشود و لطفعلی خان مغلوب نخواهد شد بنابراین این مشغول بدسیسه و سازش نهانی و مکتوبات پنهانی با اطراف و مشاورین لطفعلی خان مخصوصاً حاج ابراهیم وزیر شد و در اینکار خویش کاملاً موفق و سرانجام به نیستی و نابودی لطفعلی خان منتهی گردید. آغا محمد خان هنگام بازگشت خود از فارس برای جلوگیری از پیشرفت تجاوزات لطفعلی خان بسمت اصفهان، مصطفی خان دولوسر دارنامی خود را با سه هزار نفر در فارس گذاشت و خود بتهران بازگردید و در سال ۱۲۰۴ قمری یازدهم باره بفرکر تمخیر فارس و گرفتن شیراز افتاد و رهسپار آنسازمان گردید. لطفعلی خان که این موضوع را شنید جهت استحکام کار خود برای استمداد از مشایخ بنادر و رؤساء دشتی و دشتستان بآن نواحی رفت و در این سفر موفقیت‌هایی برای خود حاصل نمود لکن در قیاب او اعیان و متنفذین شیراز که در رأس آنان حاج ابراهیم که لطفعلی خان او را بوزارت خود برگزیده بود بواسطه مکتوبات سری و فرستادن پیغامها بوسیله اشخاص مطمئن با آغا محمد خان نهانی ارتباط پیدا کرده بودند و بواسطه مقتضایاتی و آماده نبودن کار سلاح او را ندیدند که در این موقع دست با اقدامی زده بشیراز بیاید و بنا بر اصلاح دیدن آنان گرفتن شیراز را بوقت دیگری محول داشتند.

آغا محمد خان نیز از گفته‌های آنان مطمئن شده بتهران بازگردید. لطفعلی خان در سال ۱۲۰۵ قمری از گرفتاریهای آغا محمد خان و ورود مرتضی قلیخان برادرش از خاک روسیه بایران و گرفتن گیلان آگاه شده اغتنام فرصت کرد و موقع را برای عملیات خود منتظم شمرد بنابراین با لشکری از شیراز برای گرفتن اصفهان رهسپار گردید. آغا محمد خان که از حرکت او خبردار شد با باخان (فتحعلی شاه) را ملقب بجهانبانی نموده در سال پیش نیز او را به ولیعهدی خود بنا بگفته میرزا صادقی وقایع نگار مروزی مؤلف تاریخ جهان آرا انتخاب کرده بود و سنش در حدود بیست سال بود یا پنج هزار سوار بفرماندهی مصطفی خان دولوقاجار بهترین سردار خود برای مدافعه و جلوگیری لطفعلی خان فرستاد.

لطفعلی خان با شجاعت فوق‌العاده‌ای که داشت و در جنگ و لشکرکشی خیلی زبردست و با تجربه شده بود و در جنگها حقیقتاً هنرنمایی می‌کرد قطعاً در این جنگ نیز فاتح میشد لکن از توپخانه و نقشه قبلی حاج ابراهیم شیرازی وزیرش که بر علیه او ترتیب داده بود و از داشتن ارتباط و سازش پنهانی با آغا محمد خان بکلی بی‌اطلاع بود. عبدالرحیم خان برادر بزرگ حاج ابراهیم که در این لشکرکشی همه کاره لطفعلی خان شده بود برادر دیگرش محمدعلی خان که فرمانده فوج پیاده بود با اتفاق سایر سرکردگان موافق و معااهده دستور سری حاج ابراهیم وزیر، آشوب و بلوایی در اردو راه انداختند و بطرف سراپرده لطفعلی خان شلیک

۱- عبدالرحیم خان پسر دوم حاج‌هاشم بوده از سال ۱۲۰۸ تا ۱۲۱۵ قمری حاکم اصفهان بود و با وجود خدمات برجسته خود سلسله قاجار به در سال اخیر الذکر بامر فتحعلی شاه قاجار پادشاه دوم سلسله مزبور در اصفهان کشته شد.

کردند. لطفعلی خان بیچاره از همه جا بیخبر پس از اینکه از قضیه آگاه گردید برای اینکه دستگیر نشود سوار اسب خود شده با اتفاق چند نفری بخیال اینکه شیراز یا حصار آجری محکمش دارد دست خود دارد بسمت شیراز فرار نمود لکن در میان راه خیر شد که شیراز را حاج ابراهیم تصرف نموده و خوانین مهم زندیه زندانی و پادگان آنجا نیز بتوسط وی خلع سلاح شده‌اند. مصطفی خان بقصد دستگیری لطفعلی خان یشتاب هر چه تمامتر چند فرسخی بتماقب او رفت لکن باو نرسید و ما یوسانه بمحل اولیه خود بازگشت.

در این هنگام لطفعلی خان از یک طرف گرفتار مرد سائس و تشه کشی مانند حاج ابراهیم شیرازی و از سوی دیگر در مقابل مرد محیل و سائسی نیز مانند آغا محمد خان قاجار دچار بود و با اینکه خود مردی بسیار شجاع - متهور و بی باک کم نظیری بود لکن خیلی جوان و در کارها خیلی بی تجربه بود. معلومست که علاوه بر شجاعت و سلحشوری برای پیشرفت کارها سیاست هم لازمست و بدبختانه در مقابل دوحریف سائس زبردست، نامبرده سیاست چندانی نداشت. لطفعلی خان برای گرفتن شیراز خیلی کوشش نمود لکن موفق بگرفتن شهر نگردید و بناچار بسمت خلیج فارس رهسپار شد و در این هنگام نیابت حکومت فارس از طرف آغا محمد خان بعهده حاج ابراهیم واگذار گردید.

حاج ابراهیم خان برای آنکه بمدها مورد تجاوز لطفعلی خان واقع نشود و خود محفوظ و مصون بماند مصطفی خان دولو را با اردوی سه هزار نفریش از آباده برای محافظت شیراز خواست و پس از ورود مصطفی خان چون عده مزبور در مقابل تمرشات لطفعلی خان کافی بنظر نرسید آغا محمد خان بنا بر اصلاح دید و اسرار حاج ابراهیم خان بر ایامنداد مصطفی خان پنج هزار سوار دیگر بفرماندهی جان محمد خان قاجار دولو^۱ بشیراز روانه نمود. و از آنطرف لطفعلی خان در مدت بسیار کمی خود را حاضر و آماده^۲ نبرد نموده با عده ای که برای خویش جمع آوری کرده بود بشیراز بازگشت و با یودن قوای زیاد شهر را محاصره نمود و جنگی بین لطفعلی خان و لشکریان اعزامی بمسختی در گرفت و يك هفته تمام طول کشید سرانجام لطفعلی خان عقب نشینی کرد و در درقان تقریباً تحصن اختیار نموده مشغول بقلعه داری گردید.

حاج ابراهیم خان با نظر بسیار دقیقی که داشت معتقد بود که دفع لطفعلی خان با این لشکرها و این سرکردگان امکان پذیر نیست و باید خود آغا محمد خان با لشکر مجهزتری او را دفع نماید این بود که روی این نظر آغا محمد خان در سال ۱۲۰۶ قمری برای اینکار تجهیز لشکر کرده خود شخصاً عازم فارس گردید.

۱- پس از ورود آغا محمد خان در سال ۱۲۰۶ قمری بشیراز حاج ابراهیم را درازاء خدماتش لقب خانی داده و او را بحکومت فارس منصوب و برقرار نمود.

۲- جان محمد خان قاجار دولو رئیس ایل قاجار پسر فرخ خان وجد اعلاهی علیخان صفاء یا صفاء علیشاه ظهیر الدوله بوده است.

لطفعلی خان در این هنگام بخوبی میدانست که با عده بسیار کم در مقابل انبوه لشکر آغا محمدخان کاری از پیش نخواهد رفت از این جهت دل بدریا زده تصمیم به شیبخون زدن نمود که شاید از این راه برایش نتیجه‌ای حاصل شود بنابراین از زرقان با عده کم خود عازم تبرد شد و آغا محمدخان با اردوی خود به ابرج رسید و در این هنگام پنهانی بوی اطلاع داده شد که لطفعلی خان از زرقان برای شیبخون زدن حرکت کرده و بمحض اطلاع از این قضیه ابراهیم خان دامقانی^۱ را که یکی از سرکردگان لشکرش بود با عده‌ای بمنوان مقدمه الحیش بجلو لطفعلی خان فرستاد و خود پیش از پیش دقیقاً مراقب پیش آمدها شد. لطفعلی خان بمحض اینکه با ابراهیم خان رسید با اینکه نامبرده از دلیران نامی بود او را از پای درآورد و عده تحت فرماندهی او را پراکنده - اسیر و کشت و پس از کشتن ابراهیم خان شبانگاه متوجه اردوی آغا محمدخان گردید و یکسر تا نزدیک چادر آغا محمدخان رفت و هیاهو و اضطراب شدیدی در اردو راه افتاد و هر کسی از ترس بمسئی فرار میکرد که خوبش را از مهلکه نجات دهد و نزدیک بود که خود آغا محمدخان نیز گرفتار و کشته شود و لطفعلی خان فاتح گردد.

در این میان ناگهان میرزا فتح‌الله نام اردلانی که در اردوی آغا محمدخان بود و سابقه آشنائی هم با لطفعلی خان داشت پیش دوید و مزه فتح به لطفعلی خان داد و ضمناً باو اظهار داشت که آغا محمدخان فرار کرده خوب است که دست از جنگ بکشید و اردو غارت نگردد که زبانش بیشتر خواهد بود. لطفعلی خان بخت برگشته بی سیاست هم گفته او را باور کرد و بلشکریان خود دستور داد که آدامش را حفظ نمایند و دست از غارت

۱- نام این شخص در جلد سوم صفحه ۵۳ منظم ناصری و همچنین در جلد نهم روضه الصفا ابراهیم خان اشرفی مازندرانی ذکر شده است.

۲- میرزا فتح‌الله پسر میرزا عبدالقادر اردلانی بوده که مدتی وزیر گردستان بود. میرزا فتح‌الله چون آوازه لطفعلی خان را شنید بلمع جاه و مال بوی پیوست و از مقرین او گردید و بنشی از مورخین او را جاسوس آغا محمدخان دانسته‌اند و این موضوع چندان درست نیست. میرزا فتح‌الله در میان آن جنجال و هیاهو و هرج و مرجی که لطفعلی خان در اردوی آغا محمدخان ایجاد کرده بود و هر کس از ترس گرفتاری و کشته شدن برای نجات دادن خود بمسئی فرار میکرد او اینطور قصیده بود که آغا محمدخان فرار کرده و در میان چادر خود نیست و خواست که خدمتی به لطفعلی خان کرده باشد و پس از اینکه لطفعلی خان به خبط خود پی برد و سمت کرمان فرار کرد میرزا فتح‌الله نیز به یزد فرار کرد و سپس به شیراز رفته در حرم سید میراحمد مشهور بشاه چراغ بست نشست و بر حسب امر آغا محمدخان او را در سال ۱۲۰۹ قمری از آنجا بیرون آورده زبانش را بریدند و از هر دو چشم کور نمودند. بنابراین نمیتوان گفت که تعمداً برای خاطر آغا محمد خان این حرف را به لطفعلی خان زده باشد. پس از زبان بریدگی و نابینائی تا سی سال بعد می‌زند بود تا اینکه در سال ۱۲۳۹ ه.ق. درگذشت. نامبرده شاعر نیز بوده و خرم تخلص مینموده است. از اشعار اوست:

هاتفی ناگه ز غیب این بشارت داد و گفت شادزی خرم که این دولت ترام در خور است

و کشتن بکشند و بامدادان دست بعملیات زدند. سحر که شد بواسطه صدای مؤذن معلوم گردید که موضوع فرار آقا محمدخان صحت نداشته و همچنان در جای خود باقی و برقرار است. لطفعلی خان پس از آگاه شدن از قضیه و پی بردن به خبط و خطای خود، بسمت کرمان فرار نمود بخیال آنکه کرمان را اقل در دست خود داشته باشد لکن میرزا ابوالحسن خان (جد آقاخانهای محلات) حاکم کرمان او را به شهر راه نداد و لطفعلی خان برای گرفتن شهر هر قدر کوشش نمود کاری از پیش نبرد ناچار شده بسمت راور رفت. در آنجا نیز میرزا محمد خان راوری حاکم بلوک مزبور برای خدمتگزاری به قاجاریه عزم گرفتن او را داشت چون موفق نشد بمنازعت با وی پرداخت و عده‌ای از همراهان او را اسیر و مقتول نمود. لطفعلی خان از روی ناچاری و استمرار از راه چهل پایه لوط به بلخس رفت و امیر حسن خان حاکم آن شهر مقدم او را گرامی داشته مدت دو ماه از وی پذیرائی شایانی بعمل آورد و بعد سیصد نفر سوار گزیده تحت اختیار او گذاشت.

لطفعلی خان با این عده کم خود از مبارزه با آقا محمدخان منصرف نگردید و باز دوباره بخیال سلطنت و تاج و تخت از دست رفتن خویش افتاد و بسمت یزد و فارس رهسپار گردید. در یزد علی‌نقی خان باقی را که لشکرش ده هزار لشکر او بود سخت شکست داد و درهم نوردید. او از میدان نبرد فرار کرد و مجبور گردید که بحصار شهر پناهنده شود و مشغول به قلعه‌داری گردد. لطفعلی خان در اینجا خود را زیاد معطل نکرد و بسمت شیراز برای گرفتن آن شهر رفت در این هنگام حاجی ابراهیم خان بیگلربیگی (استاندار) فارس از آمدن او خیلی سخت نگران شده و پس از دادن گزارش لازم به آقا محمدخان و او را از جریان کار آگاه نمودن از وی استمداد نمود. آقا محمدخان فوراً هشت هزار سوار بفرماندهی محمد حسین خان قوئلو کشیکچی باشی خاله‌زاده خود که معروف به دوداغ (لب کلفت) بود به شیراز روانه نمود و پس از آن سه هزار نفر دیگر را برای اعانت لشکر مزبور فرستاد.

لطفعلی خان باعده بسیار کم خود با لشکر بی شمار اعزامی آقا محمد خان چندین جنگ نمود و چون اطرافیان او بواسطه پیشرفت های زیاد آقا محمدخان نسبت باو دلسرد شده بودند از این جهت لطفعلی خان با هر قدر کوشش زیاد از حد که بعمل آورد عاقبت شکست خورد و دوباره به بلخس به نزد امیر حسن خان رفت. امیر حسن خان چون شخصی آگاه و مجرب بود بخوبی میدانست که با این وضع و احوال برای لطفعلی خان پیشرفتی حاصل نخواهد شد و در همه جا موفقیت با آقا محمدخان است برای اینکه از خود دفع شر کنند مشوره^۲ یا پیشنهاد کرد که باید

۱- امیر حسن خان عرب زنگونی از طایفه اعراب بنی شیبان مقیم نواحی طیس پس از امیر

علی مردان خان که پدر و پسر از امرای بزرگ و مقتدر خراسان بوده‌اند.

۲- محمد حسین خان چون لب بسیار کلفتی داشته بدو داغ معروف بوده است و دو داغ

در این هنگام از شخص نیرومندتری استمداد بجوئی و آن شخص نیرومند امروزه تیمور شاه پادشاه افغانستان است که او میتواند بیش از توانائی من و دیگران بشما کمک کند. لطفعلی خان متقاعد گردید و بسمت قندهار رهسپار شد. در قائن که رسید خیر درگذشت تیمور شاه را در آنجا شنید و از رفتن به افغانستان بکلی منصرف گردید.

در این هنگام متحیر و مردد ماند که چه کند و بکدام سمت پرود در حال تردید بود که تا معامی از جهانگیر خان پسر محمد حسین خان سیستانی حاکم بم و محمد خان پسر اعظم خان افغان حاکم نرماشیر^۲ بوی رسید مشعر بر اینکه اگر به این حدود بیایید ما از جان و مال در راه تو دریغ نخواهیم داشت. لطفعلی خان حیران و سرگردان، درخواست آنان را پذیرفت و باعده همراهم خود به نرماشیر و بم آمد. محمد خان و جهانگیر خان هر دو نفر نهایت استقبال و پذیرائی را نسبت بوی بعمل آوردند و هر یک پانصد نفر سوار^۳ تحت اختیار او گذاشتند و خود نیز برای خدمتگزاری به همراه وی روانه نبرد گردیدند.

لطفعلی خان باعده مزبور بکرمان رفته آنجا را فتح نمود (۶۲۰۸ قمری) و روز دیگر نام پادشاهی یافته خطبه و سکه باسم او نمودند. آغاز محمد خان در این سال عازم خراسان

۱- تیمور شاه پسر احمد شاه و دومین پادشاه مملکت جدید التأمیس افغانستان از سلطه درانی یا ابدالی شبه سدوزائی بوده که پس از بیست و دو سال سلطت در روز یکشنبه هفتم ماه شوال ۱۲۰۷ هجری قمری در کابل درگذشت و در همانجا بخاک سپرده شد. در جلد اول سراج-التواریخ صفحهٔ چهل و چهار تألیف لایق محمد کاتب هزاره درگذشت تیمور شاه در سال ۱۲۰۷ قمری و زمان سلطنتش ۲۲ سال ذکر شده و در تاریخ منظم ناصری جلد سوم صفحهٔ ۵۹ تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه سال فوتش را ۱۲۰۹ قمری و مدت پادشاهی سی سال و در صفحهٔ ۳۰۲ طبقات سلاطین اسلام تألیف استان‌لی لین پول سلطنت او را بیست سال و تاریخ وفاتش در سال ۱۷۹۳ میلادی (۱۲۰۷ قمری) ذکر شده است بنا بر این ۱۲۰۷ قمری درست و ۱۲۰۹ اشتباه است.

۲- پیوستن جهانگیر خان و محمد خان و بطور کلی خوانین دیگر کرمان به لطفعلی خان جهت بیشترش برای این بود که آغاز محمد خان در سال ۱۲۰۷ قمری تصمیم گرفت که خوانین نواحی مختلفه کرمان را سرکوبی نموده و بخان‌خانی آنان بکلی خاتمه دهد. برای انجام اینکار با پادشاهان (فصلی نام) را باده هزار نفر به فرماندهی مصطفی خان دولو بجلو فرستاد و پندهم عبدالرحیم خان برادر بزرگ حاجی ابراهیم خان شیرازی را به فرماندهی قسمتی از لشکر فارس ضمیمهٔ اردوی مزبور نمود. آنها قلاع بم و نرماشیر را گرفتند و باقتدار خوانین آن نواحی خاتمه دادند و ضمناً مطابق معمول و رسوم ممالک شرقی فاتحین تعدی و تجاوز زیادی نسبت باهالی محل روا داشتند باینجهات بود که خوانین مزبور لالاح علی‌دل رئیس معاویه خواخواه لطفعلی خان شدند.

۳- در فارس نامهٔ ناصری صفحه ۲۳۸ جهانگیر خان را با پانصد نفر سوار و در جلد سوم منظم ناصری صفحه ۵۵ یک هزار نفر ذکر شده است.

بود که ورود لطفعلی خان را به کرمان و گرفتن آن نواحی را شنیده به این مناسبت فوراً فسخ عزیمت نموده با باخان جهانبانی (فتحعلی شاه) را با پنجهزار سوار از پیش روانه کرمان نمود و خود بعد در تاریخ چهارم شوال بدنیال آنان بست کرمان رهسپار گردید و در تاریخ شانزدهم ذیحده به حوالی کرمان رسید. آرتش آغا محمد خان را در این هنگام شصت هزار نفر نوشته اند^۱.

لطفعلی خان برای مبارزه بالشکر انبوه مزبور باسید نفر جنگجو از شهر بیرون آمد و در آغاز نبرد فتح با او شد لکن بعد با هر قدر کشت و کوشش موفقیت حاصل ننمود، شکست خورد و به شهر پناه برد و آغا محمدخان با لشکری که در زیر فرمان خود داشت شهر کرمان را حلقهوار محاصره نمود. محاصره کرمان مدت چهار ماه و اندی طول انجامید سرانجام چون قحط و غلای بسیار سختی در شهر ایجاد گردید شهر از روی اجبار تسلیم شد. لطفعلی خان برای اینکه گرفتار نشود بایک جلادت و هنرنمایی عجیب و غریبی از شهر خارج شده با جنگ و گریز بطرف بم فرار نمود.

آغا محمدخان پس از گرفتن شهر کرمان میگرد که لطفعلی خان هنگام هجوم لشکریانش به شهر یا کشته شده و یا اینکه گرفتار گردیده لکن بعد بعضی اینکه فرار او را از میان انبوه لشکر خود که تمام اطراف شهر را مانند حلقه انگشتر در محاصره داشتند آگاه گردید فوق العاده خشمناک شد و نسبت به اهالی کرمان رفتار جنگجوی و تیمور را پیشه خود ساخت و امر به قتل عام کرمانیان داد و با افراد لشکر خود اجازه داد بهر نحویکه میخواهند با مردم رفتار نمایند و آنها را نهایت وحشیگری را نسبت به اهالی بیچاره کرمان بعمل آوردند. مورخین خودمان، مانند همیشه اوقات، از باب ترس و تلقین، سکوت اختیار نموده چیزی از مطالب آغا محمدخان در کتب خود منعکس ننموده اند و اگر هم چیزی نوشته شده خیلی مبهم و با اختصار پرداخته اند لکن مورخین اروپائی، برعکس مورخین ایرانی، چون از کسی ترسی نداشته اند و چاپلوسی هم در کار نبوده، قنایا را بجهت شرح داده اند از آن جمله سر جان منکم انگلیسی در جلد دوم تاریخ ایران تألیف خود در این باب چنین گوید:

روز دیگر که آغا محمدخان از فرار لطفعلی خان استحضار یافت نایره غضبش زبانه کشید قریب هشت هزار نفر از زنان و اطفال مردم را به سپاهیان خود مانند غلام و کنیز بخشید و جمیع مردان شهر را بحکم وی یا کشتند یا کور کردند. منقول است که عدد کسانی که از چشم نابینا شده اند به هفت هزار رسید و عدد کشتگان نیز از این متجاوز بود. کسانی که در این بلیه شامل نشدند نه بسبب درحم کسی یا گریز خود بود بلکه بدین جهت که دست جلادان از کثرت عمل از کار

۱- بنا بکفنه تاریخ کرمان صفحه ۳۶۰.

۲- از تاریخ هفدهم ذیحده ۱۲۰۸ تا غرة ربيع الثانی ۱۲۰۹ قمری.

ماند . گویند که آغا محمدخان حکم کرد که بوزن مخصوصی یعنی چند من چشم از برای او ببرد و هیچ استبعاد ندارد بسیاری از این مردم هنوز زنده اند و بعضی در اطراف بسؤال روزگار میگذرانند .

ژنرال سرپرسی مایکس در سفرنامه خود صفحه ۹۷ مینویسد : « کرمان در این موقع بمصیبت و بلیه عظیمی گرفتار گردید که تقریباً يك قرن دیگر نیز خرابی ها و خسارات وارده آن جبران و ترمیم نخواهد شد سپاهیان آغامحمدخان بیست هزار نفر زن و بچه باسارت و کنیزی بردند و بموجب دستور این فاتح سفاک هفتاد هزار چشم از حدقه رآوردند و نامبرده به پیشکار خود خاطر نشان کرده بود که هر گاه از تعداد معین يك عدد کسر باشد چشمان او در عوض کنده خواهد شد . در جلد دوم صفحه ۴۵۱ تاریخ خود چنین گوید : « با مردم کرمان بانهایت قساوت و بی رحمی که بتصور نمی گنجد رفتار شد زنان آنجا را تسلیم قشون کرده و سر بازان را تشویق نمودند که ناموس آنها را تنها هتک کنند و بعد به قتلشان برسند بلکه فاتح دستور داد که بیست هزار جفت چشم باو تقدیم نمایند . بدین طریق تقریباً تمام جمعیت ذکور شهر کور شده و زنانشان را مانند برده تحویل آرتش داده شدند . آغامحمدخان بعد از این که خاطرۀ دستگیری لطفعلی خان بشکل مناسبی محفوظ بماند دستور داد ششصد نفر اسیر را گردن زده و سرهای آنها را بتوسط سیصد نفر اسیر دیگر که آنها را هم بعداً کشتند بهم حمل کردند و در آنجا در نقطه ای که لطفعلی خان دستگیر شده بود از سرهای آنها هم هائی ساختند . سرهنگری پوتین چر^۱ در سال ۱۸۱۰ میلادی (۱۲۳۵ قمری) این هرم ها را شخصاً دیده است . کرمان از آن روز دیگر بهر بودی نیاقت امروز بیش از هر شهر ایران در آنجا گدا و جود داشته و از فقر رنج میبرد .

لطفعلی خان با جهانگیر خان شبانگه از خندق شهر کرمان گذشتند و انظار اب شده دیدی که از ترس گرفتار شدن برای هر دو نفر تولید شده بود جهانگیر خان در حین فرار راه همراهم گم کرد و از لطفعلی خان جدا شد و به بیراهه افتاد لکن لطفعلی خان در يك شبانه روز ۲۴۰ کیلومتر راه را پیسوده خود را بهم رسانید و جهانگیر خان سه روز بعد به بهم رسید . لطفعلی خان به محض ورود به بهم ، محمدعلی خان^۲ و برادران دیگر جهانگیر خان از وی جوایبی حال

Sir H. Pottinger-۱

۲- پس از جهانگیر خان مهمترین فرزندان محمد حسین خان سیستانی محمدعلی خان بود و او پس از اینکه لطفعلی خان مهمان خود را دریم زخمی و گرفتار نمود سه قطعه الماس مشهور باسامی دریای نور ، تاج ماه و اکبر شاهی را که در یازوی او بسته بود در آورد و بتوسط حیدرخان برادر خود بنزد آقامحمدخان بکرمان فرستاد و این سه قطعه از بقایای جواهراتی بود که نادر شاه از هندوستان آورده که پس از پراکنده شدن بدست کریم خان زند افتاد و از او بتناوب به لطفعلی خان رسیده بود و اکنون هر سه جزو جواهرات سلطنتی باقیست .

برادر خود شدند .

لطعلی خان پانان جواب داد که تا بیرون شهر کرمان با هم بودیم او عقب ماند و بزودی خواهد رسید . برادران جهانگیر خان سه روز صبر کردند و منتظر آمدن او شدند و چون خبری از او نشد یقین کردند که گرفتار شده و پیش خود چنین فکر کردند که اگر لطعلی خان را گرفته و تحویل آغا محمد خان بدهند بواسطه این خدمت ممکن است که در مجازات او تخفیف کلی داده شود و همین کار را هم کردند . باین معنی پس از پی کردن غران اسپ نامی او و مجروح کردن دست و پای خود او ، لطعلی خان را زنجیر کرده مراقب را به آغا محمد خان گزارش دادند و بعد او را بآن حال زار سوار شتر کرده به همراه حیدرخان یکی از برادران جهانگیر خان وسی نفر سیستانی بسمت کرمان روانه نمودند .

جهانگیر خان در قریه دارزین شش فرسخی بم پانان رسید و از کردار برادران خود زیاد خوشش نیامد و چون کاری که نباید بشود شده بود موضوع را دیگر دنبال نکرد و ساکت ماند . آغا محمد خان هم پس از آگاه شدن از دستگیری لطعلی خان فوراً محمدولی خان قاجار را با یک هزار پانصد سوار برای آوردن او فرستاد . محمدولی خان به تهارسیده و لطعلی خان را تحویل گرفت و با وجود اینکه قبلاً او را زنجیر کرده بودند دوباره او را زنجیر و ریسمان پیچ کرده بنزد آغا محمد خان که در کرمان در خانه آقا علی بود آوردند .

میگویند آغا که محمد خان به محض اینکه لطعلی خان را دید از خوشحالی زیاد و کینه و رزی که داشت بجای اینکه از اهر و پلمعای اطاق پائین بیاید و بسمت او رود از سمت ارسی (تالار) خود را به پائین انداخت و بادست خود اول هر دو چشم او را از حدقه در آورد و بعد بگارد مخصوص خود که بیشتر آنان از ترکمنها بودند دستور داد که اعمال و حشیانه و حیوانی نسبت باو انجام دهند . آنان نیز مرتکب اعمال قبیحه باوی گردیدند . در این باب مورخین خودی و بیگانه چنین گفته اند :

هدایت در جلد نهم روضة الصفاء مینویسد : «پس از خفت و اهانت» و مؤلف تاریخ کرمان مینویسد : «پانچاه مختلفه حکم به خفت و خواری او شده . مؤلف فارس نامه گوید : «خان زند را بحضور شهر یار قاجار آوردند و از قایم خشم و غضب غلامان ترکمن را مأموور فرمود تا با آن نادریه زمان معامله قوم لوط نمودند .

سرجان ملکم انگلیسی در جلد دوم تاریخ ایران تألیف خود این چنین گوید : «تقریر کردار آغا محمد خان علی التفصیل در این مورد بالنسبه باین پادشاه اسپر مایه توضیح طبیعت انسانی و تحریر آن موجب تلویح و سفسطه تاریخ است . خواننده را نفرت انگیز و شتونده را سحرت زاید . همین کفایت است که چهرمان لطعلی خان را به سرانگشت کننده او را به تهرآن فرستاده .

۱- برخی از مورخین نام این شخص را محمد علی خان نوشته اند و اشتباه است و همان محمد ولی خان درست است .

سرهانی پوتین جر سابق الذکر در سفرنامه خود مینویسد: «بروایتی آغا محمدخان شخصاً چشم دشمنش را در آورده».

واتسون نیز در تاریخ قاجاریه تألیف خود مینویسد: «چشم دشمن مجرد حشر را از کاسه سر در آورده»ند. قساوت‌های دیگری که درباره‌اش روا داشتند فقط از دماغ يك سفاک وحشی مانند او امکان داشت. پس از این همه خواری‌ها و خفت‌ها آغا محمدخان او را در ماه ربیع الثانی ۱۲۰۹ قمری به تهران فرستاد و بطوریکه پیش گفته‌شد پس از چندی که از ورود او به تهران گذشت در همین سال میرزا محمد خان قاجار دولو بیگلربیگی تهران^۱ با اشاره آغا محمد خان او را کشت و در امام زاده زید بخاک سپردند و اما سرگذشت جهانگیر خان و برادرانش، پس از گرفتاری لطفعلی خان باین نحو گذشت: جهانگیر خان و حیدرخان و سایر برادران، پسران محمد حسین خان سیستانی، پس از زندانی شدن آغا محمدخان دستور داد که تمام آنها را کور نمایند و پس از کوری آنان را با کوچ و بنه روانه تهران نمود و بعد هم به تدریج با آن حال‌زار بکلی از بین رفتند.

حاج مبارک خان خواجه‌باشی ناصرالدینشاه که نام اصلی اوسدیف

مبارک

و از خواجه‌های سیاه زر خرید شاهی بود بتدریج ترقی کرد و

بمقام خواجه باشیگری رسید و خیلی طرف توجه شاه گردید. در سال ۱۲۶۸ قمری از طرف ناصرالدین شاه به لقب خانی و منصب سرتیپی سواره نانگلی وهداوند و کنگرگوار ترقاء یافت و از این تاریخ او را حاجی مبارک خان سرتیپ خطاب میکردند.

در سال ۱۲۷۵ قمری که ناصرالدینشاه، پس از عزل میرزا آقاخان صدراعظم نوری، بسافرت کردستان و آذربایجان پرداخت پس از ورود بحوض سلطان قم، منزل دوم تهران به قم، از دو زد و چادرهای شاه برافراشته شد (۹ رمضان). هنگام شب ناصرالدینشاه در خواب بود بین یحیی خان که در این موقع مقام و منصب آجودان مخصوص و مترجمی حضور شاه را داشت و بعدها متدرجاً ملقب به مستند الملک - وزیر مخصوص و مشیر الدوله و شوهر ملک زاده عزت الدوله خواهر تنی ناصرالدینشاه گردید با حاج مبارک خواجه‌باشی در سربرد و باخت قمار نزاع سختی در گرفت و حاج مبارک در حال مستی قمر خود را کشیده به پیشانی یحیی خان فرو آورد. میگویند که یحیی خان از این ضربت در غلظت و خون جاری شد. پاشا خان امین الملک که در این موقع سمت پیشخدمتی خاص و اولمترزمین رکاب بود و در مجلس قمار نیز حضور داشت قضیه را فوراً به ناصرالدینشاه که در خواب رفته بود اطلاع داد. شاه بیدار شده پس از تحقیقات کافی امر کرد که حاج مبارک را گردن بزنند و حاج مبارک خان هر چه التماس کرد و بخدمت‌های شاه افتاد و گفت من صدیف تو هستم و مرا به بخش قبول نشد و امر شاه فوراً اجراء گردید و سر حاج مبارک بریده و پیش ناصرالدین شاه آورده شد.

دکتر پولاک^۲ اطریشی که پس از فوت دکتر کلو که^۳ فرانسوی که در سال ۱۲۷۲ ه. ق.

۱ - پدر الله یار خان آصف الدوله .

۲ - Polak

۳ - Cloquet

(۱۸۵۵ میلادی) طبیب مخصوص ناصرالدین شاه گردید در مجلد اول صفحه ۲۵۷ کتاب ایران Persien تألیف خود نام او را بشیرخان ذکر کرده و راجع بوی چنین گوید: وخواجها بر سایر مستخدمین مقدم میباشد. کلیدهای منزل و صندوق خانه به آنها سپرده میشود حتی گاهی برخلاف مقررات به آنها حق ازدواج هم میدهند. مثلاً خواجۀ شاه بشیرخان پس از فوت محمدشاه با یکی از زنهای زیبای او ازدواج کرد بقدری این موضوع حیرت آور است که لازم دانستم شرح آنرا بنویسم: در طفولیت او را بایران آورده و بمادر شاه هدیه کرده بودند وقتی ولیعهد سلطنت رسید بواسطه پرستاری عالی که بشیرخان در طفولیت از او کرده بود بسمت خواجہ باشی منصوب گردید. مشارالیه خوش هیکل بود و عاشق تجمل زیاد و چون نسبت به اهل حرم سخت گیری و شدت عمل زیاد داشت به تحریک زنها شغل او را به سرتیپی یک دسته از سواران تبدیل کردند و میرزا تقی خان امیر کبیر حقوق گزاف او را به دو هزار تومان تقلیل داد. بشیرخان با عباراتی جسورانه از این تقلیل حقوق شکایت کرد. امیر از حضار پرسید: واقماً قیمت خرید یک کاکا چه مبلغ است؟ حضار جواب دادند سی تومان امیر فرمود ملاحظه کنید این شخص به دو هزار تومان هم قانع نیست. پس از عزل امیر کبیر وضعیت بشیر بهتر شد و مجدداً بشغل خواجہ باشی منصوب گردید. باز زنها تحریکاتی کردند و او محکوم به حبس نظر در خانۀ خود شد. در آن ایام من اغلب بمنزلش میرفتم و او را مست تریاک و مشروب میدیدم و مبالغ زیادی در قمار می باخت و زنش هم باقصای خود خرج زیاد میکرد بطوریکه مکرر شاه مجبور بود قروض او را بپردازد.

در تابستان ۱۸۵۹ شاه عازم سفری بولایات شد و اکتیفاً امر فرمود که بشیرخان جزء ملتزمین نباشد و مبلغ هزار تومان هم برای پرداخت قروضش داده بود. همین که شاه دو روز از شهر دور شده بود، بشیرخان پشت سر اردو حرکت کرد، پس از ورود به اردو، در حوض سلطان نزدیکی قم، در یکی از جادوهای نزدیک سرآبرده شاه بادیاریان مشغول قمار گردید. حضار سرخوش بودند و یحیی خان بی تربیتی و فسولی بشیر را تنقید نمود او هم با قهقهه کمرش زخمی بسورت و دماغ یحیی خان زد. مشارالیه باهمان حال زخمی بحضور شاه شکوه برد، بشیرخان را بحضور آوردند و او برای عذرخواهی عرض کرد ز خریدم (یعنی من را با پول خریده اید و ز خریدگناهش بگردن صاحب اوست) شاه از این فسولی بیشتر در غضب شد و امر کرد بر غضب سر او از تن جدا کند و این امر هم فوراً اجراء گردید.

دکتر قوریه^۲ که از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹ قمری در دربار و طبیب خاص ناصرالدین شاه بوده در کتاب سه سال در دربار ایران تألیف خود وقوع قصیه حاج مبارک را این طور نوشته است: «یحیی خان مشیرالدوله که معمولاً او را مشیر می گویند ترقی خود را مدیون پیش آمدی است که کاملاً از نوع داستان های شرقی است باین معنی که این مرد بسیار زیسرک در جوانی بفراسته فرستاده شد تا تحصیلات خود را در آنجا تکمیل کند. پس از آنکه زبان مادری او

۱- اولین خواجہ باشی ناصرالدینشاه.

۲- ۱۲۷۵ قمری.

آموخت چنانچه امروز آنرا به نهایت صحت بلکه ادیبانه تکلم می‌کند به تهران برگشت و شاه او را آجودان مخصوص خود کرد و زمین و سیله بمقام سلطنت تقرب حاصل نمود.

در سال ۱۲۷۵ موقمی که اردوی شاه در منزل حوض سلطان بود و یحیی خان در جلو چادر پادشاه قراول میداد و دستور داشت که احدی را نگذارد به چادر داخل شود حاجی مبارک خواجه سرا خواست بزور به داخل چادر سلطنتی قدم گذارد و یحیی خان مانع شد. حاجی مبارک قهقهه خود را کشید و چنان زربتی بسورت یحیی خان زد که بینی او را شکافت. شاه از این سروردا از چادر بیرون حست و چون بر جریان قضیه اطلاع یافت امر داد تا فی المجلس کردن حاجی مبارک را زدند و تمام دارائی او را به یحیی خان بخشید.

عبدالله مستوفی در جلد اول صفحه ۳۸۷ کتاب شرح زندگانی من بابک واسطه از قول غلامحسین خان صدیق السلطنه زیندارباشی ناصرالدینشاه که خود موقوف اجراء امر شاه و بریدن سر حاج مبارک خان حضور داشته چنین نقل قول کرده است :

«در شب شاه در این حیاط فاصله بین بیرون و اندرون نشسته بود. جمعی از درباریان هم شرفیاب بودند شاه بمادت خود زودتر بقسمت حرمخانه رفت که شام بخورد و راحت کند ولی درباریها که خیال داشتند قدری از شب را به تفریح بگذرانند، باهم قرار گذاشتند به چادر پاشا خان امین‌الملک بروند حاجی مبارک خواجه باشی که واقعا وزیر تراش و کمتر کاری در دربار اتفاق می‌افتاد که بدون مداخله او بگذرد نیز با سایرین، بچادر امین‌الملک رفت. برای وقت گذرانی تخته نرد و آس بازی براه افتاد.

یحیی خان پسر میرزا تپی خان که از مقربان درگاه بود یا حاجی مبارک همبازی شد. کاکا قدری نوشابه زیاد خورده بود و در سر کم و زیاد و پس و پیش بازی برخلاف حق میخواست حرف خود را بگرس بنشاند. یحیی خان که نه بقدر حاجی مبارک نوشابه خورده بود و نه بقدر او بتقرب خود اطمینان داشت و زورش از او کمتر و عقلش از او بیشتر بود، محق بودن خود را با ملازمت بعرض آغا باشی رساند. کاکا از این تهوور یحیی خان از جا در رفت و کار را از درشت گوئی به فحاشی رساند. اگر چه یحیی خان مناعت بخسرج می‌داد و دهن بدهن او نمی‌گذاشت. با وجود این، آتش خشم کاکا آن بان بالا می‌گرفت تا بالاخره قهقهه خود را از کمر کشید و به پیشانی یحیی خان فرود آورد.

یحیی خان در غلطید، ولی کاکا همچنان حماسه خوانی خود را ادامه می‌داد و می‌گفت هر کس باین نزدیک شود و بخواهد او را به حکیم ودوا برساند بروز او مبتلا خواهد شد. پاشا خان دانست که جز عرض بشاه هیچ چیز جلو هتاکتی این سیاه بر زندگی را نمی‌گیرد. ناگزیر برخاست و خود را بسراپرده رساند.

غلامحسین خان صدیق السلطنه می‌گوید من قلام بچه و در یکی از غلام گردشهای پوهای سلطنتی خوابیده بودم، یکنوقت متوجه شدم که یکی نونک یا بیایم می‌زند، سر برداشتم دیدم شاه است برخاستم خدمتکاری که شمعدان در دست داشت، شمعدانش را بدست من داد جلوشاه کشیده و بحیاط تجری آمدم. پشت سرما همان خدمتکار سندی شاه را آورد و گذاشت. شاه

نشست و من هم شمعدان را جلوشاء گذاشتم . پاشاخان امین‌الملک نزدیک آمد و طلب را عرض کرد . شاه به من امر کرد رفتم چند نفر و از جمله فراشاهی را بیدار کردم آمدند . کم‌کم شمعدانهای سرش روشن و دربار به تمام معنی قائم گشت . اول امری که شاه صادر نمود گرفتن حاجی مبارک و رساندن حکیم به یحیی‌خان بود سپس تحقیقات مقدماتی را چه از پاشاخان و چه از سایرین تکمیل کرده امر به احضار کاکا داد .

حاجی مبارک را به حضور آوردند . گرفتاری، اثر نوبابه را از سرش برده بود . همینکه وارد محوطه شد ، دويد و خود را به پای شاه انداخت . ما اسم دیگری برای حاجی- مبارک نمی‌دانستیم ولی او پاهای شاه را می‌بوسید و می‌گفت : قربان من صدیق توام ! مرا تصدق کن ! شاه او را از خود دور و استنطاق را شروع کرد .

حاجی مبارک چون عتقش به کله‌اش برگشته بود میخواست و انمود کند که شروع بپرخاش از طرف یحیی‌خان بوده است که با مواجهه با حاضرین مجلس ، خلاف گفته او ثابت و مسالمت یحیی‌خان مسلم گشت . شاه امر به اعدام او داد فرایش یاشی ایستاده بود و ما مورین غضب او هم پشت تجربها بودند . به اشاره فراشاهی به فاسله چند دقیقه سر کاکا در جلوشاه بر زمین افتاد . شاه بدون اینکه دیگر با هیچکس حرفی بزند راه اندرون را پیش گرفت ، درحالی که من شمعدانم را در جلو او می‌کشیدم .

فردا صبح که اردو از حوض سلطان به پل دلاک رفت يك قبر در کنار اردو و دو تا سگ بر سر این قبر باقی ماند که اهالی اردو آنچه کردند سگها را از سر قبر جدا کنند و همراه ببرند ، میسرشان نشد . این قبر مال حاجی مبارک و این سگها هم سگهای شکاری او بودند . می‌گویند تا چندین روز بعد هم سگها از سر قبر او جدا نشده بوده‌اند .

در حال ، در این باب هر کس بهر نحوی چیزی گفته و نوشته ، قدر مسلم این است که سر حاج مبارک خواجه باشی و یا آغا باشی بواسطه صدمه‌ای که به یحیی‌خان آجودان مخصوص شاه من غیر حق زده بود بر حسب امر ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۷۵ قمری از تن جدا شده و تمام دارائی او را هم شاه به یحیی‌خان بخشیده است .

مجنون‌خان پازوکی^۱ در بلوک خوار و رامین از رؤسا - متنفذین

مجنون

و متمولین بوده و هنگامی که آغا محمدخان قاجار پس از درگذشت

کریم‌خان وکیل (۱۳ صفر ۱۱۹۳ قمری) شش‌روزه یا هفت‌روزه با اسب، خود را از شیراز به تهران رساند (۲۱ صفر) مجنون‌خان یا و پیوست و یکی از پادای او در پیشرفت کارش گردید . آغا محمدخان به دعوت مجنون‌خان به بلوک خوار و رامین رفت و بمساعی وی با خوانین قاجار در لوساکن دو بلوک مزبور مذاکره و مصالحه نمود و بعد جعفر قلیخان یکی از برادران سلیمی آغا محمدخان تمام آنها را برای اتحاد و اتفاق با یکدیگر به نزد برادر آورد و همگی از وی اطاعت نمودند و بعد مجنون‌خان یکی از سرداران سپاه آغا محمدخان قاجار گردید . در اواخر سال ۱۱۹۹ ق . که آغا محمدخان از اسفهان به قصد تسخیر تهران حرکت کرد مجنون‌خان را از پیش روانه داشت و او بعد از ورود ، تهران را گرفت و خیر فتح را برای او فرستاد و آغا محمدخان از راه همدان وارد تهران گردید و مجنون‌خان را بسیار مورد تواضع

۱- پازوکی ملایفه‌ای بوده‌اند در فارس که از آنجا آنها را به بخش ورامین و کرمانسار آورده ساکن نمودند و مجنون‌خان از خوانین و بزرگان این طایفه می‌باشد .

خود قرار داد و سر کرده گان و هواخواهان زندیه که گرفتار شده بودند عده‌ای را نابینا و عده دیگر را کشت و محمدخان تهرانی برادرزاده غفورخان تهرانی حاکم سابق تهران که پس از مرگ عموی خود جای او را گرفته بود او نیز پس از دستگیری کشته شد و بعد گوش و بینی جمعی از اعیان تهران را که نسبت با آنان بدگمان بود برید .

فتحعلی شاه دختر مجنون خان را که نامش خیرالنساء خانم بود باز دواج خود در آورد^۱ و بعد دختری^۲ از او داشت که زن ابراهیم خان ناظر یا ناظر الدوله پسر حاج محمدحسین خان استهبانی صدر اعظم گردید .

محبعلی خان خلیج از رجال سرشناس در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار بوده و در سال ۱۲۳۲ قمری بعنوان سفارت بدر عثمانی فرستاده شد .

محبعلی

محسن خان اقتدار الدوله پسر میرزا باقر خان مستوفی علی آبادی^۳ بوده و پدرش مستوفی یکی از نواحی خراسان بود . خود او مدت‌های مدید

محسن

زرد غلامحسین نظاری صاحب اختیار سمت منشی گری و پیشکاری داشت . از مشروطه خواهان جدی بود و پس از فتح تهران در سال ۱۳۲۷ هجری قمری در موقه میکه شکرالله خان معتمد خاقان^۴ حاکم تهران بود او هم به معاونت حکومت منصوب و بخوبی از عهده برآمد و مدتی هم معاونت وزارت داخله برقرار بود و بعد در تهران درگذشت . معروف است که نامبرده مرد جدی و درستی بوده است .

محسن خان دارای القاب منشی حضور - معین الملک - امین الدوله پسر حاج میرزا علیخان امین الدوله صدر اعظم مظفرالدینشاه قاجار که

محسن

در سال ۲۹۳ قمری متولد و در سال ۱۳۰۵ ق. یعنی در سن ۱۲ سالگی ملقب به منشی حضور لقب سابق پدر خود شد . در زمان پدراغلب ایام به پیشکاری مشاغل امین الدوله مشغول بود . در سال ۱۳۰۹ ق. که بحسب خان مشیر الدوله درگذشت لقب و مشاغل او^۵ به شیخ محسن خان معین الملک داده شد و محسن خان ملقب به لقب پدر زن خود معین الملک گردید و در حدود سال ۱۳۱۲ در سن ۱۹ سالگی بود که مستقیماً ریاست اداره پستخانه را پدرش باو واگذار کرد . در تحصیلات او امین الدوله خیلی ساعی بود ولی آنطوریکه میخواست و انتظار داشت نتیجه حاصل نشد و خوب از آب در نیامد .

در سال ۱۳۱۴ قمری که میرزا علیخان امین الدوله بصدارت رسید ضرابخانه را از

۱- زن بیست و دوم فتحعلی شاه .

۲- خدیجه سلطان مشهوره به عصمت الدوله دختر یازدهم فتحعلی شاه .

۳- علی آباد از شهرهای مازندران و در زمان پادشاهی پهلوی نامش به شاهی تبدیل شد .

۴- بعداً ملقب به قوام الدوله شد .

۵- وزارت عدلیه و تجارت .



میرزا علی حضور پسر امین الدوله



میرزا علی پسر امین الدوله مستشار پستخانه و
میرزا علی پسر امین الدوله

مرتضی قلی خان صنیع الدوله گرفته و آن را
دو باره به حاج محمد حسن امین الضرب
واگذار نمود. م. ق. هدایت (مخبر السلطنه)
در صفحه ۱۴۳ کتاب خاطرات و خطرات
تألیف خود در این باره چنین گوید: «هفته
بعد جزایخانه را از صنیع الدوله گرفته به
امین الضرب داد. در ضمن عقد خارج معروف
شد ماهی پنج هزار تومان امین الضرب به
حسن بدهد و این بدون ثقل در عیار ممکن
بوده. در همین سال که پستخانه از عهد پسران
وزیر هما یون گرفته شد حسن خان معین الملک
وزیر گمرک و وزیر پست گردید.»

در سال ۱۳۱۶ قمری که امین الدوله مستشار اعظم
بود حسن خان که در آنوقت معین الملک لقب
داشت رئیس خزانه نیز بود و بعد از فوت پدر در

آنان متوسل می‌شدو بهمین جهت جزو پارتی روس‌ها بشمار می‌آمد .

در سال ۱۳۲۶ قمری پس از بنیاد ان یا بنیاد دمان مجلس جمعی از زعمای مشروطه خواهان برای اینکه دستگیر نتونند به‌خانه او (پارک امین الدوله) پناهنده شدند . امین الدوله پس از اینکه ارقضیه مسبوق شد از ترس شاه اول دستور داد که سه نفر از آنان : میرزا جهانگیر خان شیرازی مدیر سودا سرا فیل - ملک المتکلمین وقاضی اردا قی را از خانه بیرون کنند آنها هم مجبور شدند که در خانه پهلوی مسکن گیرینند و سپس به دربار اطلاع داد که مأمورین آمده واردین بخانه او را دستگیر نمایند . مأمورین قزاق هم فوراً حاضر شده و پناهندگان را از جمله سید عبدالله بهبهانی - سید محمد طباطبائی - وامام جمعه خوئی را پس از زدن کتک زیاد آنان را به پادشاه به نزد محمدعلیشاه بردند .

در سال ۱۳۳۵ ق. که در رشت بود از طرف مجاهدین جنگلی^۲ محبوباً او را در جنگل گرفتار و بعد از دادن هفتاد و پنج (۷۵) هزار تومان جریمه مرخص گردید .

محسن خان ابتداء داماد شیخ محسن خان معین الملک (مشیر الدوله) بود بعد بر حسب امر مظفرالدینشاه اجباراً دختر او را مطلق داده با اشرف فخر الدوله^۳ دختر نهم مظفرالدینشاه ازدواج نمود . محسن خان امین الدوله در سال ۱۳۲۹ خورشیدی و فخر الدوله در سال ۱۳۳۴



اشرف الملوك فخر الدوله

- ۱- لخت نشاء بلوکی است در اطراف رشت که مظفرالدین شاه در اوایل سلطنتش به میرزا علیخان امین الدوله بخشید .
- ۲- مجاهدین جنگلی سردسته آنها میرزا کوچک خان رشقی بود در جنگل طالش اطراف رشت بودند .

۳- فخر الدوله زار بود بلکه میتوان گفت مردی بود بسیار فعال - پشت کاردار - مدیره - مدبره - خیلی مرتب و منظم - اجتماعی - عاقل - با اطلاع از اوضاع مملکتی و جریان روز . شوهر و فرزندان او از خیلی حساب میبردند و احترام او را خیلی داشتند و بدون مشاوره با او اقدام بکاری نمی‌نمودند . در آموزشی و پرورش فرزندان خود خیلی کوشش داشت . تنولیکه از میرزا علیخان امین الدوله به محسن خان امین الدوله به ارث رسید اگر مدیریت و فعالیت او در کار نبود ممکن بود که بکلی از بین برود . کوشش و زرنگی او بود که آن تنول حفظ و نگهداری شد . فخر الدوله در بین زنان ایران زن فوق‌العاده‌ای بود و نوعی داشت و نظیرش در ایران خیلی کم بود . از گفته‌های شاه ققید رضاشاه به‌ویژه است که گفته است : «فاجار به یک مرد و نیم داشته است مردش فخر الدوله و نیم مردش آغامحمدخان یوده» . یکی از روزها من این موضوع را از فخر الدوله پرسیدم که شاه چنین چیزی گفته است آیا صحت دارد ؟ فخر الدوله به من جواب داد که منم مثل شما چنین چیزی شنیده‌ام . اشرف پسا اشرف الملوك فخر الدوله در سال ۱۳۶۱ خورشیدی متولد بود . در سال ۱۳۳۴ خورشیدی در سن ۷۳ سالگی درگذشت .

خوشبیدی درگذشتند. فخرالدوله از زنان بسیار کاری - زرنگ - با هوش - مدبره و مدبره بود و چون بلوک نشت‌نشاء و تمام دارائی در زمان حیات امین‌الدوله بوی منتقل شده بود فخرالدوله در زمانی که زنده بود از متمولین درجه يك ایران محسوب می‌شد.

میرزا محسن متولد ۲۱ ذیحجه ۱۲۸۸ هجری قمری در تهران

محسن

برادر سید جعفر صدرالعلماء و پسر سید محمد باقر صدرالعلماء بوده



میرزا محسن

و در دوره مشروطیت از مشاعر تهران بود و ریاست هیأت علمای تهران را داشت و در امورات ملی و کارهای دولتی دخالت تمامه می‌کرد. در دوره اول مجلس (۱۳۲۴ ق.) از طرف طلاب تهران وکیل گردید. چون بستگی زیاد به آقا سید عبدالله مجتهد بهبهانی داشت و علاوه بر بستگی، داماد او هم بود، در امور مشروطیت و پیشرفت آن دخالت‌های کلی می‌کرد و بهین جهت معروفیتی کامل پیدا کرد. بعد از قتل آقا سید عبدالله در رجب سال ۱۳۲۸ ق. میرزا محسن تقریباً جای سید عبدالله را گرفت و اغلب مرجوعات مردم با او بود و از باهوش‌ترین ملاهای دوره خود محسوب می‌شد و با همه جا روابط حسنه داشت و در رمضان سنه ۱۳۳۵ ه. ق.

(خرم‌داد ۱۲۹۶ خورشیدی) در تهران با چند تیر گلوله، توسط احسان‌الله خان و حسین الله بدستور کمیته مجازات در سن ۴۷ سالگی کشته شد و در مشهد مدفون گردید.

سید محسن محلاتی صدرالاشراف متولد سال ۱۲۸۸ هجری قمری

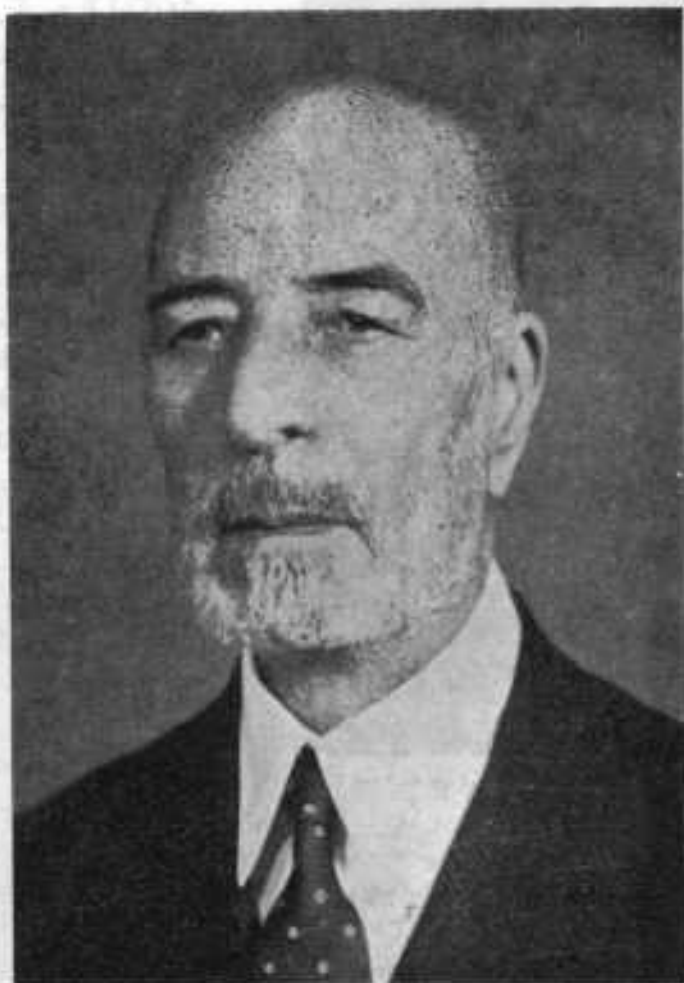
محسن

پسر سید حسین فخرالذکر بن روضه‌خوان از روضه‌خوان‌های محلات،

ابتداء از طلاب مدرسه حاج ابوالحسن معمار اسفهبانی صنیع‌الملک بود و در ضمن درس خواندن، مدت کمی هم، برای امر از معاش، روضه‌خوان بود. بعد بوسیله‌ای خود را در دربار داخل کرده معلم یکی از پسرهای ناصرالدینشاه شد و بعد ناظر و پیشکار او شده و در سال

۱ - در چالی دیدم که نوشته بود پسر سید عباس روضه‌خوان و باید اشتباه باشد.

۲ - نصرالدین میرزا سالار السلطنه.



سید محسن صدرالاشراف

۱۳۲۵ ق. داخل درداد گستری گردید.

در سال ۱۳۲۶ ق. که محمدعلیشاه مجلس را به توب بست صدرالاشراف بازپرسی مشروطه خواهان زندانی در باغشاه بود و می گویند که برای خوشنودی شاه و درباریان به آنان هنگام بازپرسی خیلی سخت میگرفت و پس از اعاده مشروطیت، خویشتن را باعیان و اشراف متنفذ بست و دوباره داخل در داد گستری شد و با وسائل و وساطتی که در دست داشت

۲- چون کارمند و موظف دولت بوده بر حسب دستور رئیس و مافوق خویش بازپرسی دستگیر شدگان و محبوسین باغشاه را عهدمدار شده است و در این موضوع نباید ایرادی برای او گرفته شود و او را در این مورد مقصر دانست.

بتدریج ترقی کرد تا اینکه رئیس
شعبه دیوان کشور - دادستان کل ،
پنج بار وزیر دادگستری ، یکبار
نخست وزیر ، دو بار ستادور و دو بار
رئیس مجلس سنا و یکبار هم استاندار
خراسان شد .

در زمان سلطنت رضا شاه پهلوی
باز خود را بدر بارز دیک کرد و برای
تصرف اموال لطفعلیخان سردار جلیل
کلیادی مازندانی (متوفی ۱۳۴۸
ق.) و دیگران چندین سفر به
نمایندگی از طرف شاه به مازندران
رفت و اموال و املاک آنها را تصرف
نمود . و ضمناً میگویند و شهرت دارد
که در باره سردار جلیل اظهار نظر
نمود که اگر بخواهند بنام تقدینه
و جوایز او پی ببرند باید زن
سوگلی و طرف توجه او بتول وزیر
را زندانی کنند و او را تحت فشار
آورند تا اینکه به تمام حقایق امر



نصرت‌الدین میرزا سالار السلطنه پسر چهارم
ناصرالدینشاه

اعتراف کند . بتول وزیر ، پس از زندانی شدن ، سختی‌ها و فشارها را متحمل شد و مردانه
ایستادگی نمود . خلاصه کلام اینکه صدرالاشراف مرد با استعداد و زرنگی بود استعداد و زرنگی او
همین بس که از مقام خیلی پائین خود را به مقامات خیلی بالا رسانید و در هر دوره برای اینکه
درس کار باشد تکلیف خود را بخوبی میدانست که از چه راهی باید داخل شود . در سال ۱۳۱۵
خوشبختی که برای آخرین بار در دوره سلطنت رضاشاه پهلوی وزیر دادگستری بود از طرف

۱- لطفعلی خان کلیادی از زمان سلطنت ناصرالدینشاه (۱۳۰۰ قمری) پکنی از
سرگردگان دست سوارمازندرانی و بعد فوجی از افواج نیکه هزار جریب ایواجمعی او بود و
مانند اکثر افرادی که وارد آرتش هستند (البته در آسیا و آفریقا آنها در ممالک عقب افتاده و در حال
رشد) با تنگی افراد نظامی ایواجمعی خود بتدریج خیلی مقبول شد و در زمره ملائین طراز اول
مازندران درآمد بعد ملقب به محسن نظام و در سلطنت مظفرالدینشاه . با دادن پولی پناه .
ملقب به لقب سردار جلیل گردید و در سال ۱۳۴۸ ق.ب. ۱۳۰۹ خوشبختی در گذشت . نامبرده
متهم بود به تاجگری لکن پس از مرگش در یکی از حجرات سخن امین السلطان در قم بخاک سپرده
شد و معلوم گردید که مسلمان بوده است .

۲- بتول وزیر زنی بود مدبره - با فهم و دارای نطق و بیان . در ایامیکه در مازندران
بود پکنی از اهالی بهشهر که وارد جریانات مملکتی بود میگفت که اگر ما بتول وزیر را به
...

شاه معزول و بجای وی دکتر احمد متین دفتری که معاون او بود به وزارت دادگستری تعیین گردید .

در چند سال پیش که آب رودخانه لعل یار (رودخانه قم) کم شده بود، سدرالاشراف چون صاحب قدرت بود دسته‌ای از ژاندارمها را وادار نمود که تمام آب را به طرف نیمورا آبادی اشیاعی خود برگردانند، ژاندارمها هم این کار را کردند لکن در حین انجام عمل زد و خورد شدیدی بین زارعین و ژاندارمها دست داد و در این میانه یکی دونفر کشته و جمعی مجروح گردیدند .

مصمم قمی یکی از شعراء معاصر در این باب رباعی بسیار عالی ساخته و چون همه می‌دانند و خیلی معروف است بنا بر این از ذکر آن در این جا خودداری شد . سدرالاشراف در مهر ماه سال ۱۳۴۱ خورشیدی در سن ۹۴ سالگی در گذشت .

حاج آقا محسن عراقی متولد ۱۲۴۶ قمری از علمای روحانی ،

متمولین طراز اول و متنفذین اراک بوده . محمدحسینان -

محسن



حاج آقا محسن عراقی

اعتماد السلطنه در یادداشت روزانه - خطی -

خود (۱۳ ذیحجه ۱۳۰۹ ق.م) می‌نویسد :

« بندگان عبا یون امروز باغ حاج

آقا محسن مجتهد سلطان آبادی که در یک

فارسخی شهر است مهمان هستند چون دیروز

در حضور نبودم من هم به آنجا رفتم باغ

خرابه کثیفی بود . حاج آقا محسن از مشمولین

نمره اول ایران است سالی شصت هفتاد هزار

تومان^۱ می‌گویند منافع ملکی دارد . مطاعیتی

غریب در عراق دارد . غالباً عزل و نصب حکام

با او است . خودش را جور غریبی ساخته کلاه

دوازده ترک نمدی مولوی های عثمانی را

سر گذاشته زیر کلاه چغیه نهاده روی کلاه

عسامه سبز پیچیده تحت الحنک درازی از

زیر گردن آویخته که بشانه چپ می‌افتد

غالباً در شمایل های حضرت امیر (ع) این جور

۱ - میرزا حسن خان وزیر نظام برادر شادروان میرزا تقی خان امیر کبیر در سال ۱۲۷۳

قمری که حاکم اراک بود بند نیمور را بست .

۲ - به پول امروزی ایران چندین میلیون تومان .

سورت می‌گشند. شصت و سه سال دارد ریش سفید است می‌گویند خالی از فضل هم نیست در خدمت شاه بسیار خوب حرف می‌زده.

حاج آقا محسن هنگامی که در گذشت از خود اولاد زیاد و نمود بسیار بجای گذاشت.

شیخ محسن خان یا حاج میرزا محسن خان پسر شیخ کاظم تاجر

محسن

در حدود سال ۱۲۳۵ هجری قمری متولد و در ۱۸ ربیع الثانی

۱۳۱۷ ه. ق. در گذشت. در ابتداء خدمتش از کارمندان وزارت امور خارجه و در سفارت

ایران در سن پترزبورگ (لنینگراد) پایتخت روسیه بنام حاج میرزا محسن مشغول خدمت

بود. در سال ۱۲۷۲ ق. به لقب خانان ملقب و از این تاریخ معروف شد به حاج میرزا

محسن خان.



محسن خان معین الملک



حاج میرزا محسن خان و معتمد بیادبخت گمشده نامی

۱- شیخ کاظم پسر شیخ محسن و شیخ محسن که پدر بزرگ شیخ محتسب مشیرالدوله باشد از شیوخ عرب بوده که در زمان سلطنت اسماعیلیه از بین انهرین به ایران مهاجرت کرده و در تبریز مقیم می‌شود و بعد پسرش شیخ کاظم مشغول به تجارت می‌گردد. این خانواده خود را به حسب بن مظاهر که از اصحاب و اضرار حسین بن علی (ع) بوده نسبت می‌دهند و به همین مناسبت کلمه مظاهر را بر ای نام خانوادگی خویش برگزیده‌اند.



حاج شیخ محسن خان امین الملک

در سال ۱۲۷۵ ق. که حسنعلی خان گسروس (امیر نظام) یوزیر مختاری ایران در پایتختهای دولتهم اروپا تعیین و اعزام شد حاج محسن خان نیز به نیابت اولسفارت بهمهراه او به اروپا رفت. در سال ۱۲۸۰ ق. که در تهران بود به سمت مستشاری سفارت ایران در پاریس منصوب و باتفاق محمدحسنخان (اعتمادالسلطنه) که اوهم بسمت نیابت دوم به سفارت برقرار شده بود روانه پاریس گردیدند.

در سال ۱۲۸۳ ق. که حسنعلیخان از پاریس با تمام اعضای سفارت از جمله حاج شیخ محسن خان به تهران بازگشت در همین سال شیخ محسن خان بسمت شاره داهر (کاردار) سفارت ایران در لندن منصوب گردید و تا سال ۱۲۸۶ ق. در سمت مزبور باقی و برقرار بود و سپس در این سال بسمت وزیر مختاری مقیم انگلستان تعیین شد. در شماره ۲۸ روزنامه شرف مورخ جمادی الاخری ۱۳۰۲ ه. ق. در شرح حال او نوشته شده که نامبرده در سال ۱۲۸۲ ق. بسمت وزیر مختاری ایران مأمور دربار انگلیس شده در صورتی که در مجلد سوم منتظم ناصری



حاج شیخ محسن خان امین الملک

صفحه ۳۰۱ جزء وقایع سال ۱۲۸۳ ق. چنین نوشته شده است :

«حاجی محسنخان سرتیپ اول بسمت شازده دافری مأمورسفارت لندن گردیده . درسال ۱۲۸۹ ق. که حسنعلخان گروسی پس از چهارده ماه که دراسلامبول وزیرمختار بود به تهران احضار وبسمت وزیرقوائد عامه منصوب شد، بجای اوشیخ محسنخان درهمین سال بوزیرمختاری ایران منسوب گردید و درذی الحجه سال ۱۲۹۰ ق. ملقب به معین الملک شد. درسال ۱۳۰۲ ق. که برای دادن گزارش لازم به تهران آمد، درمراجعت بمحل مأموریت خویش، وزیرمختاری ایران را نیز درآلمان موقتاً بمعهد وی واگذار گردید . دراین باب اعتمادالسلطنه درپاداشتهای روزانه خود می نویسد :

«یکشنبه ۱۳ جمادی الاولی ۱۳۰۲ : معلوم شد امین السلطان به ملاحظه وتدبیری این سفرآمده است . آمدن معین الملک سفیرایران مقیم اسلامبول ومنزله کردن بخانه امین الدوله اوراقدری متوحش کرده باوجود اسرارشاه دربیون شهرسفرآمده و این تمناات کیاب آوردن وغیره اذاین جهت است .»

راجع به کیاب آوردن خود اعتمادالسلطنه چنین گوید : «شنبه ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۰۲ : امیرشاه سوارشدند فر اشرا باحظارم رسید که شاه فر موده اند تا ناهارگاه حاضر



شیخ محسن خان مشرانلو

باشم من هم سوار شده در بین راه قدردی روزنامه خواندم سرناهارم بودم، امین السلطان بسبب مرحوم امین السلطان (آقا ابراهیم) پدرش سیخ کباب آورد من هم تملقاً تمجیدات از او کردم شاه هم مستون شدند. و نیز می نویسد :

«سه شنبه ۲۲ : امروز حاجی محسن خان معین الملک سفیر کبیر ایران مقیم اسلامبول با تشریفات وارد شد. سرناهار خدمت شاه بودم که با اتباع خود حضور آمدند من جمله حاجی محمدخان قنول مصر و غیره بود که ده سال قبل در تهران شاگرد شانوان فرنگی بود و شاه او را جلای وطن داد حالا این طور معزز شده و سید حسین پسر سید سعید کلیددار سابق حضرت عباس بود که معین الملک هم تقلید سپهسالار را نموده چنانچه آن مرحوم پیرزاده داشت اینهم این سید را آورده شاه بعضی تفقدات سلمی به معین الملک فرمود من خانه آمدم. چهارشنبه ۲۳ : «صبح دیدن معین الملک رفتم همان طور که بوده هست با وجود ۶۷ سال عمر، از من چهل و سه ساله

۱- امراد از سید حسین نائب التولیه حرب است که در مشهد مقیم شد و چون خود و فرزندانش اعتبار بکشیدن شیره بانگاری داشتند، برای هرجهنی که فرض شود کشیدن تریاک و شیره را در میان اهالی خراسان مخصوصاً خوانین و امراء خیلی معمول نمودند و یادگار بزرگی از خود در آن سامان بجا گذاشتند.



سیحسین آبی التولہ عرب و دو پسران

جوان تراست .

چهارشنبه ۱۹ شعبان ۱۳۰۲ : صبح
زود منزل حاجی سرورخان خواجہ رفتم
گفت بروید دیوانخان با میرزا قسروغی
رفتیم دیوانخانہ روی نیم تخت نشسته در
باب حساب دارالطباعہ حرف می زدیم
صبح انتظارشاه را نداشتیم چراکہ خیلی زود
بود تا گاہ دیدم از پشت کسی گوشم را
می کشد خواستم فحش بدهم خوب شد نگاه
کردم دیدم شاه است. بر خاشتم شکر کردم
کہ حرف متفرقہ نمی زدم بعد مرا گوشہ ای برد
بعضی فرمایشات و بیانات با یکی آلمان
دادند. ظاهراً حاجی محسنخان معین الملک
را بہ بعضی ملاحظات نمیخواهند پذیرائی
کنند آلمانها عذر آوردند کہ امیر اطور
ناخوش است. شاه از این فقرہ متغیر بودند من رفتم محمودیہ ابلاغ فرمایش شاه را نموده
جواب مساعد گرفته مراجعت نمودم .

چهارشنبه ۲۶ : وزیر مختار آلمان کاغذی نوشته بود کہ برای گفتگوی مسافرت
معین الملک بہ برلن کہ آن روز محمودیہ آمدہ بودی روز جمعہ شهر خواہم آمد یک ساعت بتلہر
مانده با تو ملاقات می کنم من ہم عصر بشهر مراجعت نموده راہورت خود را بشاه عرض کردم
کاغذ وزیر مختار را ہم در جوف عریضہ خود فرستادم جواب ہم بدستخط ہمایون رسیدہ .
جمعه ۵ رمضان ۱۳۰۲ : صبح باتفاق بگمز در بخانہ رفتیم امروز حاجی محسن خان
کہ سرداری ترمہ شمسہ مرصع خلعت گرفته با وزیر خارجه آمد کہ مرخص شودہ . و نیز
می نویسد :

دوشنبہ ۲ رمضان ۱۳۰۲ : در این بین حاجی محسن خان معین الملک کہ امروز سیا
فردا مرود بہ برلن موقه و سفارت اسلامبول دائماً آمد در این بین معین الملک احضار شد
خلوت شد حتی عذر امین السلطان را بیک بیاناتی خواستندہ .
معین الملک جلوری کہ پیش گفته شد از سال ۱۲۸۹ تا اواسط ۱۳۰۸ ق. (۱۸ سال)
سفیر کبیر ایران در اسلامبول بود در سال اخیر الذکر معلوم نیست کہ بچہ علت و ملاحظہ ای

۱- میرزا محمد حسین ذکا الملک .

۲- محمد خان ناصر الملک .

شاه اورا از کار برکنار کرده و میرزا اسدالله خان وکیل‌الملک^۱ را بجای او سفیر کرده با اسلامبول فرستاد. اعتماد السلطنه در این باب در یادداشت‌های روزانه - خلی - خود (۲۳ رجب ۱۳۰۸ ق.) می‌نویسد :

و دربخانه دیدم نائب السلطنه^۲ - مشیرالدوله^۳ - قوام الدوله^۴ - مخبرالدوله^۵ - امین‌السلطان^۶ به حکم احضار حاضر شده‌اند بدون امین‌الدوله^۷ و غیره در این بین بندگسان همایون بیرون تشریف آوردند - حضرات را احضار فرمودند عنوان مطلب فرمودند اول شکایت زیادی از بی نظمی قسولها و تعدی آنها به رعیت ایران بوزیر خارجه فرمودند بعد از این باید تمام قسول‌ها از تهران مأمور بشوند بروند و اشخاص معروف وزارتخانه باشند بعد از معین‌الملک که سفیر کبیر در اسلامبول است شکایت فرمودند به مجرد اینکه حضار اظهار بی‌میلی از شاه دیدند مثل گمرگرهای گرسنه که به یک لاشه ای بیفتند همین طور به معین‌الملک بیچاره تاخت بردند مطربش کردند^۸ متقلبش ستودند - بی قابلیتش خواندند - خائنش نامیدند - سالی صد هزار تومان اثبات مداخل او را نمودند بعد از این تاخت و تازها که نتیجه‌اش عزل معین‌الملک شد^۹.

پس از عزل معین‌الملک از سفارت اسلامبول سلطان عبدالحمیدخان دوم سلطان عثمانی مکرر از ناصرالدینشاه نصب مجدد او را خواست کرد اما شاه نپذیرفت^۹.

اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه - خلی - خود (۱۱ شعبان ۱۳۰۸ ق.) می‌نویسد :

«سفراء تمام مرادیدن نمودند از التفات فوق‌العاده شاه به سفیر عثمانی تعجب میکردند و من جهت رومی دانستم چون سلطان عثمانی بجهت عزل معین‌الملک سفیر ایران مقیم اسلامبول

- ۱- ناظم الدوله .
- ۲- کامران میرزا .
- ۳- یحیی خان .
- ۴- میرزا عباسخان .
- ۵- علی قلیخان .
- ۶- میرزا علی اصغرخان .
- ۷- در این تاریخ روابط بین میرزا علیخان امین‌الدوله و معین‌الملک کاملاً برقرار و خیلی

جسده بوده و دختر معین‌الملک - بر بی مشیرالدوله عروس امین‌الدوله بود است .

۸- از موسیقی بی‌اخلاق بوده و تار را خوب می‌زد .

۹- بسیاری از سفراء ایران از قبیل معین‌الملک - از فاع الدوله - ممتاز السلطنه و غیره و غیره و غیره که دولت وقت آنها را معزول و یا تغییر سمت می‌داد معمول آنان بر این بود که به سلطان - امپراطور - رئیس جمهوری - پادشاه و نخست وزیران دول بیگانه منشیبت و متوسل می‌شدند و آنها از شاه ایران برای برقراری مجدد آنان خواهش می‌کردند ۱۱

خیلی توسط کرد قبول نشد این دل جوئی بجهت آن بود.

۱۶ شعبان: هشتمین امروز باز ایلچی عثمانی در فتره توسط معین الملک شرفیاب شده بود اما استدعای او قبول نشده است. سفیر عثمانی دیروز می گفت تا بحال چهارصد تومان تلکراف جواب و سؤال سلطان و شاه را نمودم توسط معین الملک را سلطان می کرد آخر شاه جواب دادند اگر سلطان استعفاء از سلطنت مرا خواهش نماید قبول می کنم اما مجدداً سفارت حاجی محسنخان را قبول نخواهم کرد. و نیز می نویسد: ۲ رجب ۱۳۰۹ ق:

معین الملک که پارسال در همین ماه از سفارت اسلامبول معزول شد و من در حضور همایون بودم که چه کراحت و تغییرات از این شخص داشتند در این دوسه روزه وزارت عدلیه و وزارت تجارت و لقب مشیر الدوله و سه هزار تومان اضافه مواجب باو مرحمت شد و به محسن خان پسر امین الدوله لقب معین الملکی مرحمت شده. ۳ رجب:

د حاجی محسن خان که مشیر الدوله شده خلعت پوشیده بحضور آمده. ناصرالدین شاه مایل شد که حاج شیخ محسن خان را دوباره بکار سابق خود گماشته به اسلامبول بفرستد لکن امین السلطان با رفتن او موافقت نداشت و سرانجام کار سفارتنش صورت نگرفت.

در این باره اعتماد السلطنه در یاد داشت های روزانه خود (۱۵ ربیع الثانی

۱۳۱۰ ق.) می نویسد:

از اخبار تازه شنیدم که شاه خیلی میل دارند که دوباره حاجی محسن خان را به

سفارت اسلامبول بفرستند که دولت ایران از تنگه وجود این سفیر کبیر که حالا اسلامبول است

خلاص شود که وزیر اعظم میل ندارد و نخواهد گذاشت این کار بشود. در جمادی الاولی ۱۳۱۰ مینویسد:

«عمر شاه به قسمت دیگر باغ (محل مجلس شورای ملی کنونی) که وزارت عدلیه است

تشریف برده بودند مشیر الدوله قدری ازین تسلطی خودش در کار بطور حکایت عرض کرده بود.

بطوری که اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود می نویسد در ایامی که معین الملک

وزیر مختار ایران در لندن بوده در قرارداد رویتریست هزار لیره از او گرفته و منتفع شده

است. در ماه جمادی الثانیه ۱۳۱۴ قمری وزیر امور خارجه شده.

۱- در سال ۱۳۰۹ قمری پس از فوت یحیی خان مشیر الدوله لقب و مشاغل وی به معین الملک

واگذار شد و تا سال ۱۳۱۰ ق. در سمت وزارت عدلیه و تجارت برقرار بود.

۲- میرزا اسدالله خان ناظم الدوله.

۳- در این ایام مظنه لیره ۲۵۷ ریسال بوده و بیست هزار لیره می شود پنج

هزار تومان.

۴- راجع بنوشتی سالیان در از میان شیخ محسن خان مشیر الدوله و امین الدوله و قضایای

میرزا اسدالله خان ناظم الدوله به جلد دوم صفحه ۳۶۲ و ۳۶۴ مراجعه شود.

در سال ۱۳۱۵ ق. چون میرزا علی خان امین الدوله صدراعظم مظفرالدین شاه نتوانست استقراسی از بیگانگان برای مخارج شاه و اطرافیان او فراهم آورد و با وجود اینکه در این باب قبلاً هم مذاکراتی با دولت انگلستان شده و در ابتداء دولت زبور هم روی موافقت نشان داده بود ولی بعد بملاحظات سیاسی استقراسی صورت عمل نپذیرفت و چون امین الدوله در این راه موفقیتی پیدا نکرد از این جهت در ۱۷ محرم ۱۳۱۶ از کارکناره نمود و شیخ محسن خان مشیرالدوله مدت کمی قریب بدو ماء و اندی بریاست شورای وزیران منصوب گردید و بعد چون مشیرالدوله هم نتوانست کاری از پیش ببرد باین معنی که دولت انگلستان حاضر نشد که پولی بعنوان قرض به ایران بدهد بنابراین مشیرالدوله هم کنار رفت و شاه بنا بر تمایل روسها و احتیاج زیاد به پول ناگزیر شد که امین السلطان پهلوان میدان استقراسی و همه چیز را از قم خواسته و یک ماء پس از ورودش او را دوباره صدراعظم خود نمود .

مشیرالدوله در پست وزارت خارجه باقی ماند لکن در سال ۱۳۱۷ ق. ناخوش شد و برای استعلاج خویشتن به اروپا رفت و وزارت خارجه زیر قلمر مستقیم امین السلطان صدراعظم قرار گرفت و او میرزا نصرالله خان نائینی مشیر الملک را در غیاب مشیرالدوله کتیل وزارت خارجه نمود . معالجات مشیرالدوله هم سودی نپخشید و در همین سال در سن ۸۲ سالگی درگذشت .

شیخ محسن خان برادری داشته بنام محمد آقاسر تیب در ایامی که معین الملک شارژ دار قمر



محمد مظفر صدیق حضرت



محمد آقاسر تیب

(کاردار) وبعد وزیر مختار ایران در دربار انگلستان شد برادرش نیز مدتی نایب اول و بعد مستشار و سپس کاردار سفارت ایران در لندن بوده است. محمد آقای سر تپ پدشیش محمد خان مظاہر صدیق حضرت که وی از اساتید مدرسه علوم سیاسی و استاد دانشگاه بوده و کتابی نیز در رشته حقوق سیاسی تألیف کرده که مدتها در مدرسه مزبور تدریس می شده است. نامبرده در اسفند سال ۱۳۳۱ خورشیدی در سن ۸۰ سالگی در تهران در گذشت.

محمد آقا در سال ۱۲۹۰ ه. ق. پس از آمدن به تهران به نایب اول (معاونت) وزارت قواک عامه که حستعلی خان گروس عهد دار وزارت مزبور بود منصوب گردید و در سال ۱۲۹۶ ق. در حدود سن چهل سالگی در تهران در گذشت.

حاج میرزا محسن خان پسر ملا عبداللطیف طسوجی مترجم متن

محسن

شرف الیله و لیله از عربی بفارسی بوده چون خواهر میرزا محسن بحیالۀ نکاح ظل السلطان پسر بزرگ ناصرالدین شاه درآمد پس این مناسبت میرزا محسن و برادرش میرزا مهدی در دستگاه ظل السلطان وارد خدمت شدند. میرزا محسن ابتداء در کسوت

روحانی و طلبه بود لکن بزودی از آن لباس درآمد و بلباس دیوانی در آمد و با اصطلاح کلاهی شد. پس از آنکه داخل خدمات دولتی گردید کلمه خان را به ته نام خود افزود و میرزا محسن خان شد و بعد از سال ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۰ قمری از طرف ظل السلطان نایب الایاله لرستان و بروجرد بود و در سال اخیر الذکر ملقب به مظفر الملک گردید و در سال ۱۳۰۱ ق. دوباره از طرف ظل السلطان بجهان سمت سابق خود که نایب الایالگی لرستان و بروجرد باشد منصوب شد و سمتش تا سال ۱۳۰۳ ه. ق. ادامه داشت. در کتاب المآثر و الآثار صفحه ۲۰۲ راجع به مظفر الملک چنین دیده شد:

و جناب میرزا محمد محسن خان



میرزا محسن خان مظفر الملک

مظفر الملك خلف الصدیق آن عالم فاضل دام اقباله نیز بر سیره پدراست و در ادبیات و انواع صناعات استادی ناموره در ایامی که حاج میرزا جواد آقای مجتهد تبریزی به تهران آمده بود میرزا محسن خان بدیدتش رفت مجتهد بوی گفت : شما چرا از سکوت پدري خود خارج شدید و باین لباس درآمدی مکر آن چه عیبی داشت ؟ مظفر الملك در جواب گفت :

«چون دیدم که آن لباس تکالیف زیادی در بردارد که از عهدۀ هر کسی ساخته نیست باین جهت من هم از آن لباس بیرون آمدم» .

حاج میرزا جواد آقا دیگر چیزی نگفت و سکوت اختیار کرد . مظفر الملك مدتی هم ناظر ظل السلطان بود و مبالغی ادا طلبکار شد. ظل السلطان پرازا اینکه در سال ۱۳۰۵ ق. از حکومت‌های تمام قسمتهای جنوب و جنوب غربی و مغرب ایران معزول شد نخواست که مطالبات او را بپردازد، مظفر الملك بناچار پشاه شکایت کرد و ناصر الدین شاه ناظم خلوت را مأمور کرد که حسابش را با ظل السلطان تصفیه کند. محمد حسن خان اعتماد السلطنه (در یادداشت‌های روزانه خطی خود) در این باب می‌نویسد :

ویکشنبه ۱۸ رجب ۱۳۰۵ : ناظر ظل السلطان که مظفر الملك باشد حسب الامر خانه ناظم خلوت است که حسابش را با شاهزاده تمام کند .

در سال ۱۳۰۷ قمری که حکومت های یزد - عراق و محلات علاوه بر حکومت اصفهان دوباره به ظل السلطان واگذار شد او از طرف خود نائب الحکومه عالی بان محلها گسیل می‌داشت بنابراین مظفر الملك از سال ۱۳۰۷ قمری تا ۱۳۰۹ ق. از جانب ظل السلطان نائب الحکومه عراق (اراک) و محلات بود . مظفر الملك با امین السلطان مربوط بوده و او از وی حمایت می‌کرده است. در سال ۱۳۰۹ ق. از حکومت اراک معزول و بجای او حکیم الممالک (میرزا علی نقی) منصوب گردید .

اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود ۵ جمادی الاولی ۱۳۰۹ ق. در اینباب مینویسد : داعالی عراق از مظفر الملك نائب الحکومه ظل السلطان شاکی بودند به عزیز السلطان ملتجی شده بودند حکومت عراق را از ظل السلطان گرفته به حکیم الممالک دادند در عوض کلیایکان و خونسار و کمره را به ظل السلطان دادند، و نیز مینویسد : ۲۶ ذی‌قعدة ۱۳۰۹ : عصر سواره گردش باغشاه رفت، سی و دو سال قبل، بهمین باغشاه بایددم منزل کردیم آنوقت این عمارت بطوری آباد بود که مافوق نداشت حالا از آن عمارت و باغ اثری نیست. مظفر الملك گماشته ظل السلطان که این‌جا حاکم بوده آجرهای این‌جا را فروخته و درخت‌های باغ را قطع نموده خرابی باغشاه بهمین بیشتر اثر کرد تا فروختن خندق و با روی شهر سلطان آباد.

۱- بر وجود .

۲- در سال ۱۳۷۷ ق. حاج علیخان مقدم مراغه‌ای ضیاء الملك پدر محمد حسنخان .

اعتماد السلطنه حاکم لرستان و خوزستان بوده .

(موضوع فروش خندق و با روی شهر سلطان آباد عراق این است که ظل السلطان هزار تومان به مستوفی الممالک (میرزا یوسف) تعارف داد و اجازه فروش خندق و باروی شهر که در ۱۲۳۰ قمری یوسف خان سپه‌دار گرجی آن را احداث کرده بود گرفت و بعد آن را باهالی شهر فروخت و از این معامله مبالغی انتفاع برده مظفر الملک بالنسبه بخود مرد متمولی بود و پسرش غلامرضا خان مظفر الملک (متوفی ۱۳۴۱ خورشیدی) پس از فوت او تمام تمول او را به پادداد.

میرزا محمدخان (امین خلوت - اقبال الدوله) متولد ۱۲۶۴ هجری

محمد

قمری پسر بزرگ میرزا هاشم خان کاشی امین خلوت که در سال

۱۲۸۸ ق.م. پس از فوت پیرانش فرخ خان امین الدوله ملقب به امین الدوله شد. در همین سال پسرش میرزا محمدخان ملقب به امین خلوت شده و در شوال سال ۱۲۹۹ ق. ملقب به اقبال الدوله گردید. ابتداء در حدود سال ۱۲۸۳ ق. از پیشخدمتها و عمله خلوت ناسرالدینشاه بود و بعد بجای پدر امین خلوت گردید و بتدریج ترقی کرد و از اعظم دربار ناسرالدینشاه - مظفرالدینشاه - محمد علیشاه و احمدشاه شد و در این ادوار شغل های متعدد را عهده دار بود. در سال ۱۲۸۸ ق. تفنگک دار باشی شد.

در سفر اول ناسرالدینشاه باروپا در سال ۱۲۹۰ ق. اونیز جزء همراهان شاه و با به



میرزا محمدخان اقبال الدوله



میرزا محمدخان امین خلوت

۱- تفنگک دار باشی گردید. باین اسمانی ریاست تفنگک دار خانه و تفنگک داران خاصه نیز

اصطلاح شرقی جزء ملتزمین رکاب بود و در سال ۱۲۹۴ ق. پس از درگذشت میرزاهاشم خان امین الدوله پدرش ریاست عمل خلوت بعهده وی واگذار گردید و بعد تصدی امور خالصجات تهران شده و بحکومت خیلی از شهرهای ایران نیز منصوب گردید .

در سال ۱۳۰۵ ق. که محمد حسن خان حاجب الدوله پسر محمد رحیم خان علاء الدوله امیر نظام هنگام غذا خوردن تصدیق در گلویش گیر کرد و او را کشت ناسرالدینشاه خواست که اقبال الدوله را بجای او بسمت حاجب الدولگی خود برگزیند و برای اینکار استخاره کرد چون بدآمد از انتخاب وی بسمت مزبور منصرف گردید و حاج حسینعلی خان پسر دیگر علاء الدوله را بجای او انتخاب نمود و بعد در همین سال بجای محمد مهدیخان اعتضاد الدوله بحکومت کاشان تعیین شد و چون در سال ۱۳۰۶ ق. اهالی کاشان از اوشکایت داشته و عارض شدند نامبرده از حکومت آنجا معزول و به تهران احضار گردید. در سال ۱۳۱۰ ق. بجای میرزا رضا صدیق الدوله نوری رئیس اداره خالصجات شد و در این زمان عنوانش : وزیر کل خالصجات خاصه دیوانی بود . و سرمایه اولیه خود را از این محل بخوبی تأمین نمود و ضمناً چند آبادی را که از بهترین دیه‌های خالصه بود بموجب فرامین و دستخطهای شاه بخود انتقال داد و در اواخر عمر و هنگام مرگ از متولین حسایی ایران بشمار می‌آمد . دارائی او پس از مرگش به غلامحسین عقاری صاحب اختیار برادر منحصر بفردش رسید و او هم بیشتر آن املاک را در نزد احمد آقاخان سپهبد امیر احمدی متوفی در سال ۱۳۴۴ خورشیدی گرفت و گذاشت و بعد امیر احمدی تمام آنها را مالک شد و بنسرف خود در آورد و صدای صاحب اختیار هم زیاد در نیامد .

در سال ۱۳۱۶ ق. که با الفتنج میرزا سالار الدوله پسر سوم مظفرالدینشاه حاکم کرمانشاه بود در مدت حکومت خود از هیچگونه ظلم و تعدی نسبت بمردم فروگذار نمی‌کرد و ضمناً با املاک آنان نیز دست اندازی نمی‌نمود باین عمل وجهات از اطراف شکایت بلند شد و دولت ناگزیر گردید که او را معزول کرده و بجایش اقبال الدوله را بحکومت آن سامان گسیل دارد . در زمان سدارت سلطان عبدالعزیز میرزا عین الدوله در سال ۱۳۲۲ ق. مدتی بعهده دار وزارت قورخانه بود . در سال ۱۳۲۷ ق. که بختیاربها بطرف اسفهان حمله کردند اقبال الدوله حاکم اسفهان بود . پس از شکست خوردن از بختیاربها یکباره ریاست سرقام السلطنه و نجفقلی خان سمسار السلطنه بودند به قسولخانه انگلیس پناهنده شد و بعد تأمین گرفته به تهران آمد .

اقبال الدوله در سال ۱۳۴۲ ق. (۱۳۰۲ خ.) در سن ۷۸ سالگی درگذشت و در قم در مقبره فرخ خان امین الدوله بجاگ سپرده شد .

۱- پسر بزرگ میرزا محمدخان سهسالار اعظم و داماد ناصرالدینشاه .

۲- مارشال قوش ایران .

۳- روزی صاحب اختیار به نگارنده این مطور درد دل میکرد و میگفت من ناچارم که موضوع را بمرض اعلیحضرت برسانم تا تکلیف مرا با او معین کنند .

۴- نخشانی آرتس .

محمد

میرزا محمد اقبال الملك پسر دکتر میرزا بابای حکیم باشی و داماد
میرزا آقاخان نوری^۱ بوده و در سال ۱۲۷۹ هجری قمری بمشرب استیفاء

ببرقرار گردید یعنی از کارمندان و محاسبین وزارت دارائی شد. در سال ۱۲۸۹ قمری بمسئولت نیابت
سفارت ایران در دربارهای دول اروپا منسوب و پیش از اینکه ملکم خان در سال ۱۲۹۰ ق.
بوزیر مختاری ایران در لندن تعیین شود شیخ محسن خان معین الملك وزیر مختار ایران در
لندن بود و پس از تغییر مأموریت بجای وی اقبال الملك که از سال ۱۲۸۹ ق. سمت نیابت اول



میرزا محمد اقبال الملك



میرزا محمد مستوفی نظام (اقبال الملك)

سفارت را داشت در سال ۱۲۹۰ ق. کاردار سفارت در لندن شد و پس از ورود ملکم خان به لندن
اقبال الملك به تیران احضار گردید. در ایامیکه سمت نیابت و کارداری سفارت ایران را در
لندن داشته از امتیاز کذائی که دولت ایران (یعنی شاه و صدراعظم وقت) در تاریخ جمادی
الثانیه ۱۲۸۹ ق. برابر با ژوئیه ۱۸۷۳ میلادی به پاریون ژولیوس دور و پتر داداوم میلی بعنوان
رشو استفاده نمود.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در بنامه‌های روزانه خود راجع باین موضوع

مینویسد : «اقبال الملك در امتیاز رویش ده هزار لیره گرفته است» . در سال ۱۲۹۱ ق. چون محاسبات آرتش بعهد وی واگذار شد باین مناسبت ملقب به مستوفی نظام گردید .

در سال ۱۲۹۸ ق. در دستگاه عریض و طویل مسعود میرزا ظل السلطان داخل شده و از طرف او به حکومت بوشهر منصوب و برقرار شد . در سال ۱۲۹۹ ق. که حکومت کردستان نیز جزء حکومت های ظل السلطان درآمد میرزا محمد که در این ایام ملقب به مستوفی نظام بود در سال ۱۳۰۰ ق. بر حسب پیشنهاد ظل السلطان به حکومت کردستان تعیین و به لقب اقبال الملك ملقب گردید .

اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود می نویسد : « ۱۸ جمادی الثانیه ۱۳۰۰ لقب اقبال الملكی به میرزا محمد مستوفی نظام که تازه حاکم کردستان شده است بعد از دادن پانصد تومان پیشکشی داده شد » و بعد در سال ۱۳۰۲ ق. از حکومت معزول و به تهران آمد و جزو وزرای مجلس شورای دولتی شد . اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود در این باب مینویسد : « سه شنبه ۲۸ ذی القعدة ۱۳۰۲ : میرزا محمد خان اقبال الملك حاکم کردستان که معزول است بتوسط امین السلطان جزء وزرای شوری شده . و بعد در همین سال دوباره حاکم کردستان شده و در اواخر جمادی الاولی ۱۳۰۵ ق. از سمت مزبور معزول و به تهران احضار گردید . در سال ۱۳۰۶ ق. در ضمن اینکه جزء وزرای مجلس شورای دولتی بود بجای بدیع الملك میرزا عماد الدوله بحکومت یزد تعیین و فرستاده شد .

ظل السلطان در سال ۱۳۰۷ ق. علاوه برداشتن حکومت اسفهان حکومت یزد - عراق (اراک) و محلات نیز دوباره بوی واگذار گردید و در این سال سلطان حسین میرزا جلال الدوله پسر بزرگ خود را از جانب خویش بحکومت یزد تعیین نمود و پس از این کار اقبال الملك از یزد احضار و برای بار سوم در سال ۱۳۰۸ ق. بجای محمد ابراهیم خان نظام الدوله نوری بحکومت کردستان منصوب شد و تا سال ۱۳۰۹ ق. در آنجا باقی و برقرار بود . در این سال حکومت کردستان و گروس به عبدالحسین خان میر پنجه (سالار الملك) پسر حسنعلی خان امیر نظام گروس واگذار شد و اقبال الملك از سمت خویش معزول و به تهران آمد .

اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود اقبال الملك را این چنین تعریف و توصیف مینماید : « میرزا محمد اقبال الملك شخصی است مداهن و چاپلوس - مفسد و مدبر و مقنن و مزور و نه در امور و ناموریت خارجه کاری کرده و نه در خدمات داخله راه آوردی دارد مثل او مثل خسی و موج دریا است از هر طرف که او را بردیرد .

۱- مظنه لیره در سال ۱۲۸۹ ق. بیست و سه ریال بوده و ده هزار لیره میشود دو بیست و

سی هزار ریال .

۲- مستوفی نظام اولین لقب میرزا تقی خان امیر کبیر شهید صدراعظم معروف ناصرالدین -

شاه بوده .

حاج سید محمد امام جمعه تهران^۱ پسر حاج سیدزین‌العابدین امام

محمد

جمعه^۲ ونوه دختری دوستعلی خان معیرالممالک (نظام‌الدوله) بوده،

نامبرده تحصیلات خود را در نجف تمام کرد و از شاگردان آخوند ملا محمد کاظم خسر امانی و از علمای مشروطه خواه بشمار می‌آمد و در نجف هم برای عین مقصود و منظور کار میکرد.

در اواخر سال ۱۳۲۶ قمری پتهران آمد و پس از توب بستن مجلس با سایر مشروطه‌طلبان مساعدت کرد و با تجار تهران معناً برای درخواست مجلس و تدبیرت با محمد علی میرزا سفارت عثمانی پناهنده گردید. پس از فتح تهران بوسیله مشروطه‌خواهان در سال ۱۳۲۷ قمری^۳ بجای برادرش حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه که در زمره مستبدین و تا آن زمان امام جمعه تهران بود از



از راست چپ: سید محمد امام جمعه و سید جعفر صدر العلماء

- ۱- پیش از امام جمعه شداد معروف و حاجی سید محمد امامزاده بود.
- ۲- این خانواده از سادات خاتون‌آبادی اسفهان میباشند.
- ۳- در سال ۱۳۲۷ قمری پس از خلع محمد علیشاه از سلطنت، هیأت مدیره‌ای از ۱۴ تن تشکیل یافت که در قیاب مجلس شورای ملی بر تق و فتنی امور مملکت بر سرند. سید محمد امام جمعه نیز جزو هیأت مزبور بود.

طرف دولت جدید بسمت امام جمعگی منصوب گردید و تا سال ۱۳۲۶ خورشیدی بهمین سمت باقی بود و در این سال درگذشت.

محمدخان امیر تومان پدرو محمد باقرخان شجاع السلطنه سردار کل

محمد

بوده در سال ۱۲۶۸ قمری که مدرسه دارالفنون افتتاح شد در آغاز



محمدخان امیر تومان

کار به مناسبت اینکه معلمش بیگانه بودند امور مدرسه یا میرزا محمدعلیخان شیرازی وزیر امور خارجه بود و او فرزند خود را به نیابت تعیین نمود. میرزا محمدعلیخان در همین سال درگذشت و بجایش عزیزخان مکری سردار کل امور اداره مدرسه را عهده دار گردید و چون نامبرده به سمت زنجان مسافرت کرد امور مدرسه بعهده محمدخان امیر تومان واگذار شد. در صفحه ۸۸ کتاب خاطرات و خطرات تألیف م. ق. هدایت عنوان بیگلربیگی نیز برنامش افزوده شده و در کتب دیگر چنین عنوانی برای وی ذکر نشده است.

محمدخان امیر تومان کیلانی در سال ۱۲۶۶ قمری در قشیه شورش

محمد

با بیبه زنجان که میرزا تقیخان امیر کبیر جمعی از رؤسای نظام

و غیره را از قبیل عزیزخان مکری آجودان پاشی - میرزا حسنتخان وزیر نظام و امیر اصلانخان مجدالدوله خال ناصرالدینشاه را با سپاهی برای دفع اتباع ملامحمدعلی زنجانی معروف به حجت بدانصوب گسیل داشت چون عزیزخان مکری برای تبریک ورود الکساندر نیکلایویچ ولعهد روسیه که برای سرکشی بامور قفقاز به ایروان آمده بود بمأموریت و سفارت به ایروان می‌رفت عزیزخان پس از ورود به زنجان و دوسه روز مذاکره با آنان خواست که بصرای میرزا حسنتخان وزیر نظام برادر امیر کبیر از در مصالحه درآمده و با دادن تأمین کار را باین نحو تمام کند لکن باینها بواسطه ثبات عقیده و با عدم اطمینان بگفته دولتیان بهیچ وجه قبول نکردند و زیر بار صلح نرفتند از این جهت عزیزخان ریاست سپاه مأمور زنجان را به عهده محمدخان امیر تومان کیلانی واگذار و او را مأمور نمود که جداً با بابیان جنگیده و آنان را بکلی قلع و قمع نماید و سرانجام کار هم بهین نحو سورت اتمام پذیرفت.

محمد فرزند دوستی چوپان گروسی معروف به ملیحک اول و

محمد

ملقب به امین خاقان برادر زبیده امینه اقدس یکی از زنان سوگلی

ناصرالدینشاه و پدرو غلامعلیخان عزیز السلطان بوده است.

در حدود سال ۱۲۷۵ قمری در قریه حلوانی بیجار گروس متولد و چون برادر امینه اقدس بود ابتداء غلامبچه و پس از رسیدن بسن رشد فراش خلوت و در سال ۱۳۰۰ ق. بموجب فرمان پیشخدمت شاه شد. در ایام فراش خلوتی کارش این بود که آفتابه به مبالشاه

می گذاشت و باین جهت خودشاه و سایرین او را امین شرطه ملقب کرده بودند . در سفر سوم ناصرالدینشاه به اروپا در سال ۱۳۰۶ ق. از جمله ملتزمین رکاب بود^۱.



امین خاتون - اعتماد السلطنه

محمد حسنه خان اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خطی خود راجع بوی این چنین مینویسد:
 ۹ جمادی الاولی ۱۲۹۸ ه. ق. در پرواز عجیب این بود که وقتیکه شیر و گاو را بهم انداخته بودند ملیجک بیلی از عملجات که کار می کردند گرفته بود دم پله ایستاده بود که اگر شیر بالا بیاید و بخواهد خدای نکرده بوجود مبارك پادشاه رسیده برساند او با بیل مذاقه نماید .

و نیز می نویسد : « ۱۶ جمادی الثانیه ۱۲۹۸ :
 و ملیجک کاری کرده است که لازم است گوشت شاه که

خیلی مغرور و متفرعن از این شکارپانگه بودند و به لفظ گهر بار تمجید زیادی از خودشان می فرمودند ملیجک محجر آتش آورده بسبک عوام مشت سپیدی بدور سر و بدوش همایون آشنا کرده به آتش ریخته خیلی نازک کاری کرده است و خیلی اسباب امتنان شده خلاصه شاه برای اینکه بجرم خانه و به اهل شهر شکار خودشان را نشان بدهند شب را نمادند آشپزخانه را سه ساعت بفریب مانده پار کردند شهر آوردند . در ۱۹ رجب ۱۲۹۸ می نویسد :
 شاه از اندرون به حمام تشریف آوردند روزنامه درست داشتند مطالعه می فرمودند به من دادند مادامی که سرحمام تا عاقلیان میل می فرمودند عرض کردم در این بین تفصیلی گذشت که تکارش اولانست اشخاصی که در سرحمام بودند من بودم ، محمد علی خان امین السلطنه ، حسین خان محلاتی پیشخدمت و میرزا محمد ملیجک که معروف این کتاب است . در وقتی که من مشغول ترجمه کاغذ لردسالیسبوری وزیر خارجه انگلیس بودم که در حین مجلس کنفرانس برلن (۱۸۷۸ م . ۱۲۹۵ ق .) با وزیر خارجه فرانسه در باب مسأله تونس مبادله نموده بود و تصور میکردم خیلی مسأله عمده قابل اعتنائی خواهد بود چرا که نتیجه این کاغذ حالا بعد از سه سال بروز کرده است که فرانسه قشون به تونس کشیده آنجا را می خواهد متصرف شود . شاه از ملیجک سؤال کرد پس امسال بیلاق کجا خواهی رفت مبادا شهر بمانی از گرمای هوا بپرت

۱- همراهان شاه را در سابق باین عبارات ذکر می کردند ، بشرف التزام رکاب اعلی مستعد - در شرف ملازمت رکاب همایون - در رکاب همایون - در رکاب فیروزی انتصاب - در ملازمت رکاب نصرت انتصاب مبارک .

ناخوش خواهد شد. ملیجک بعد از آنکه چند مرتبه گردن رفت و پوزخند زد بما نگاه کرد که یعنی خاك بستران می بینید که شاه ایران چقدر انفتاد با من دارد که ملاحظه هوای گرم تهران را فرموده نمی خواهد پسر من در گرم باشد بالاخره گفت جا ندارم بیلاق بروم همین شهر خوبست شاه فرمود خیر ابداً پست خواهد مرد باید حکماً بیلاق بیائی گرایه خانه را من خواهم داد خلاصه دو ساعت صحبت بیلاق ملیجک بود روزنامه و غیره از میان رفت. در این بین پسر ملیجک را که موسوم به ملیجک ثانی از اندرون بیرون آوردند در همان صفه‌ای که پادشاه نشسته بود در پهلوی خود نشانند نان و پشیر بدست خودشان بدهان این بچه دشت کتف می گذاشتند. العجب! این پادشاه مقتدر که انصافاً در تیزی اول شخص است دست خود را تا مرفق بدهان آن بچه میگرد دوباره با همان دست آلوده به آب دهان نان و پشیر بدهان طیب و طاهر مبارک خود می گذاشت.

«غرة شعبان ۱۲۹۸»: پادشاه دیروز سر نهاد از ملیجک سؤالاتی می فرمود که نوشتنش لازمست فرمودند: در تجریش بیلاق رفته‌ای چه جور خانه داری در خانه اگر حوض است بگو منوجه پست باشد که به حوض نیفتد و چند چاقمه قراول از عساکر منصوره بگیر که حفظ و حراست خانه‌ات را بکنند. خلاصه هر چیز از دنیا مبنی بر حکمتی است عشق با ملیجک باین شدت چه معنی دارد که پادشاه قادری مدتی وقت عزیز خود را صرف بچه ملیجک کند و ترتیب خانه بیلاق او را فراهم بیاورد از خود ملیجک سؤال کردم که سبب عشق شاه با تو چیست جواب داد محمود چرا ایاز را می خواست نخواستم بگویم آقا جان بقول بعضی ایاز خوشگل بود و محمود لاطمی بقول دیگر واسع روایات ایاز از سرداران خیلی رشید بود تو با قد رعنا و لب‌های زیبا که داری نه این هستی نه آن.

و نیز مینویسد: «۱۱ ذیحجه ۱۲۹۸»: ملیجک را دیدم گفت دیشب تازه اصلاح شده بود میان انیس الدوله و شاه باز در سرشام انیس الدوله بشاه متعبر شده بود که پسر ملیجک مثل گه‌چی است که هر شب در سرشام حاضر می‌گفتی شاه بر آشفته بود همان شب بچه مرا از اندرون بیرون کردند و پخانه آوردند شاه بیرون تشریف آورد از ملیجک پرسید پست کوی محابا هرگز کرد دیشب او را پخانه آوردند غدغن کردند دیگر او را اندرون داد ندهند شاه عنبر خواهی نمود من هم رشته کلام را گرفته تمجید زیادی از طفل نمودم.

غرة ربیع الاول ۱۲۹۹: «در سرشام تفصیل حریق تماشاخانه وین را که در هشتم

۱- مراد غلامعلیخان عزیز السلطان است.

۲- فاطمه سلطان خانم امام‌های زن سوگلی ناصرالدین شاه که تقریباً عنوان ملکه را داشته و از تمام زنان شاه محترم‌تر - مشخص‌تر و مافتلر بوده است.

دسامبر (۱۸۸۱ میلادی) مطابق ۵ شنبه ۱۶ محرم (۱۲۹۹) رو داده بود و هزار نفر متجاوز از آتش سوخته بودند عرض می‌کردم شاه به ملیجک فرمودند که اگر قرنگستان رفتم تو باید در تماشاخانه مرا حفظ کنی آن دمی که آتش گرفت مرا از تماشاخانه بیرون بکشی!».

۲ شنبه ۵ ربیع الثانی ۱۲۹۹ : در بخانه رفتم شاه بیرون تشریف آوردند پسر ملیجک ناخوش است شاه دعاغ ندارند ۱۳ جمادی الثانی ۱۲۹۹ : معلوم شد امروز شاه خیلی دور خواهند رفت وقتی که از اندرون بیرون تشریف آوردند به صاحب جمع^۱ و امین حضرت^۲ دو پسر امین السلطان^۳ که امرآورد هستند حکم شد که رفتن و امین موقوف است روز دوشنبه شهر خواهند رفت معلوم شد پسر ملیجک ناخوش است و طبیب او که میرزا عبدالوهاب^۴ است به تحریک ناظم خلوت^۵ و صاحب جمع و جمعی دیگر که با آنها آشناس عرض کرده است این طفل اگر و امین برود بدحال خواهد شد .

عزم سلطنت و تصمیم پادشاهی بواسطه ناخوشی يك طفل بی سرو پا بهم

خورد . سر حکیم تولوزان را بجهت معالجه پسر ملیجک اندرون بردند این طفل چون از کلاه فرنگی می‌ترسد، در اندرون، حاجی سرورخان کلاه خودش را سر حکیم تولوزان گذاشته بود خیلی مضحك بود . ۲۳ رجب ۱۲۹۹ :

«ناظم خلوت نقل می‌کرد خواب شاه خیلی کم است زیاده از دو ساعت در تمام شب خواب ندارند دیشب فرموده بودند که ملیجک میان درگاه بخواهد نگذارد کسی ورود و خروج نماید با وجود هزار نفر مستحفظ باز اطمینان به ملیجک است» - ۲۵ رجب ۱۲۹۹ :

صبح ملیجک دیدن آمده بود می‌گفت خانه امین اقدس را که شاه فرموده بود من و عیالم آنجا بیلاقی برویم آقا بهرام بدیگری اجازه داده است و شاه دیشب خیلی متغیر بود. گفتم دلنگ مباح بجهت توخانه خوبی در دزاشوب پیدا خواهم کرد قدری نشست بعد یعقوب را همراه او کردم رفت دزاشوب خانه پیدا کند مختصر ناهاری صرف نموده بطرف منظر به رفت شاه آنجا تشریف آوردند عرض کردم بجهت ملیجک خانه پیدا کردم و کسرا به نمودم **واقعا** اگر بخارا و هرات را فتح نموده بودم این قدر شاه ممنون نمی‌شد صد تومان نقد هم برای بیلاقی ملیجک گرفتم ۱۹ جمادی الثانی ۱۳۰۱ : ددرسرها روزنامه خواندم اول فصلی که خوانده شد تصمیم امپراطور روس به فرستادن جمعی از علماء به لندن بود که آنجا رفته وضع حکومت انگلیس را در بلاد اسلامیه متفرقه آن دولت بسنجند چسرا که

۱- میرزا علی اصغر خان امین السلطان ثانی .

۲- آقا علی ۳- آقا ابراهیم .

۴- امین میرزا عبدالوهاب بعداً ملقب به فخرالاطباء شد .

۵- آقارضا ده باشی .

بعد از تصرف مرو و روس خود را شاهنشاه بلاد اسلامیة می داند بعبارت اخری ایران و توران و هندوستان را از تصرفات حالی و مالی خود می داند و می خواهد رفتار انگلیس را در هندوستان بدانند و به سلیقه خود جرح و تعدیل کند . به خیال خودم مطلب مهم بود باید زیاده از حد طرف دقت و ملاحظه پادشاه باشد دیدم ملیجک اول را خواست و بیاد زدن و داشت درسورتی که هم عوا سرد بود و هم مگس نبود بجهت دیدن سورت او ولذت حضور او این فرمایش را فرمود در بین نطق من حکم ساختن اطاق آغا بهرام و آغا محمدخان خواجه می فرمودند .

۲۲ رجب ۱۳۰۶ : « امرور شاه سلطنت آباد تشریف بردند قدری کسالت خیالی داشتند آنچه معلوم شد بواسطه نبودن ملیجک اول بوده که پایش گوشه کرده و اطباء بزرگی دولت از قبیل تولوزان و غیره مشغول معالجه هستند از قرار تقریر تولوزان کفش زده است . غصه رمضان ۱۳۰۶ : « صبح ملیجک حضور بود هر چه میخواستم کتاب بخوانم این بدذات نمی گذاشت نقل می گفت جنگ می گفت آخر شاه تنگ آمد او را اندرون فرستاد . ۴ رمضان ۱۳۰۶ : « صبح دوسه فراش از ساحبقرانیه به احضارم رسید پندگان همایون بغیر نرمودند که چرا حمام های حرم سرد است معلوم شد حمام ملیجک سرد است باین واسطه متغیر بودند . محمدخان ملیجک امین خاقان در حدود سال ۱۳۳۸ ه . ق . در سن ۶۳ سالگی در تهران در گذشت .

محمد حاج ملامحمد پسر ملامحمد مهدی اشرفی یار فروشی معروف به حاجی اشرفی از معارف علمای روحانی قرن اخیر بوده و اسلاف از اعالی شهر اشرف (بشهر کنونی) مازندران بود ولی بیشتر در بافروش (بابل حالیه) اقامت داشت و در همین محل اخیر الذکر در سال ۱۳۱۵ قمری بسنی متجاوز از هشتاد سال در گذشت . نامبرده دارای تالیقاتی در فقه و غیره می باشد که بطبع رسیده است .

محمدخان بلوچ در آغاز کار از سرکردگان محمود هوتکی غلیجانی
محمد پسر میر ویسی افغان بوده و به همراه وی از قندهار با سفهان آمده بود و پس از اینکه محمود کشته شد و سلطنت به پسر عموی اشرف پسر میر عبدالله انتقال یافت اشرف در سال آخر سلطنت خود (۱۱۴۱ قمری) محمدخان را برای مذاکرات لازم بعنوان سفارت در دربار سلطان عثمانی^۱ به اسلامبول فرستاد و در سال بعد که به ایران بازگشت اشرف بکلی منهزم و کشته شده بود و با وجود اینکه شاه طهماسب دوم در اسفهان بعنوان شاه پسر می برد لکن در این هنگام مرد مقتدر و همه کاره مملکت ایران در حقیقت شخص طهماسب قلی خان (نادر شاه) بود . محمدخان بلوچ هنگامی که از عثمانی به ایران وارد شد اوضاع را بخوبی تشخیص داد که موضوع از چه قرار است و چون مرد بسیار با هوش و زرنگی بود بخوبی پی برسد که

۱- سلطان احمدخان سوم که از سال ۱۷۰۳ تا ۱۷۳۰ میلادی سلطان عثمانی بود .

طهماسبقلی خان (نادرشاه) همه کاره و شاه هیچکاره و آلتی است در دست او بنا بر این موقعی که طهماسبقلی خان در سال ۱۱۴۲ قمری پس از انتظامات فارس به دزفول وارد شده بود محمدخان نیز برای دادن گزارش سفارت خویش و تقدیم تحف و هدایای ارسالی سلطان عثمانی به آنجا وارد و او را در آنجا ملاقات نمود و به وی گروید و در جزء هواخواهان و نزدیکان او گردید و طهماسبقلی خان در همین سال او را بحکومت بهبهان و کوه گیلویه تعیین نمود.

در اوایل سال ۱۱۴۴ ق. که طهماسبقلی خان قصد داشت که شاه طهماسب را به واسطه بی کفایتی و اعمال بی رویه اش از سلطنت خلع و عثمانیان را نیز که قسمت زیادی از شمال غربی و غرب ایران را تصرف کرده بودند از ایران خارج کند از مشهد با سپاه خراسان و تجهیزات کامل به سوی تهران حرکت کرد و ضمناً به محمدخان هم اطلاع داد که با سپاه فارس به همراه محمدعلیخان قولند آقاسی والی فارس به تهران نزد او بیاید و این سپاه هنگامی که طهماسب قلی خان برای دیدار شاه طهماسب از تهران عازم اسفهان بود در اوایل سال ۱۱۴۵ ق. در قم به وی پیوست و با دوسپاه فارس و خراسان به اسفهان وارد شد.

طهماسبقلی خان پس از انجام تشریفات عزل شاه طهماسب و تبعید او از اسفهان به مشهد محمدخان بلوچ را دوباره در سال ۱۱۴۶ ق. به حکومت کوه گیلویه و بهبهان فرستاد و در همین سال هنگامی که طهماسبقلی خان نایب السلطنه بغداد را در محاصره خود داشت امیرخان بیک والی فارس و محمدخان بلوچ را با سپاه فارس به بغداد احضار نمود و هر دو تقریباً سپاه فارس بدو پیوستند.

در این هنگام نایب السلطنه شنبکه که توپال عثمان پاشا سردار اعظم دولت عثمانی بایکصد هزار نفر سپاهی برای کومک به احمد پاشا والی بغداد و بیرون آوردن این شهر از محاصره لشکریان ایران به سامره (سرمز رای) وارد شده طهماسبقلی خان بی درنگ عده ای را در محاصره بغداد گذارده خود با بقیه سپاه به پذیره توپال عثمان پاشا شتافت.

در جنگی که در کنار دجله در راه سامره میان طهماسبقلی خان نایب السلطنه و سپاه عثمانی به فرماندهی توپال عثمان پاشا رویداد محمدخان نیز ملایم و در رکاب نایب السلطنه بود و چون باطناً با طهماسبقلی خان بدود و دل با عثمانیان داشت از این جهت مرتکب خیانت شده و یکی از علل شکست بودن او در اردو بود بنابراین به لشکر ایران شکست وارد آمد. طهماسبقلی خان پس از اینکه از سوء نیت وی آگاه شد فقط باین اکتفاء نمود که او را شفاهاً سرزنش کند و دوباره وی را به محل سابقش (حکومت بهبهان و کوه گیلویه) روانه نمود و با وجود اینکه به طهماسب قلی خان خیانت کرده بود معلوم نیست که به چه جهت این بار علاوه بر اینکه حکومت سابقش را به او داد شوشرو دزفول را هم ضمیمه حکومتش نمود و دستور داد که بعد در صورت لزوم و احضارش لوازم سفر را از هر جهت فراهم آورده مجهزاً با عده خود به بغداد بیاید.

طهماسبقلی خان چندی بعد او و همچنین امیرخان بیک نائبالحکومه فارس را به نزد خویش احضار نمود و آنان هم با سپاه مکمل و مجهز خود که در این مدت فراهم کرده بودند روانه همدان شدند و چون طهماسبقلی خان مشغول به نبرد با عثمانی‌ها و اوضاع نیز غیرعادی بود برای اینکه درغیاب این دو نفر انقلاب و اغتشاشی در آن نواحی روی نهدد احمدسلطان مروی را بجای امیرخان بیک و قاسم بیک قرخلوی افشار از نزدیکان و مهردادخودرا بجای محمدخان به حکومت خوزستان فرستاد.

درموقتی که محمدخان با لشکرا بواجعی خود عازم همدان بود که به سپاه طهماسب قلی خان به پیوندد، قاسم بیک جانشین خودرا در جای در ملاقات کرد و چون در نواحی که تحت حکمرانی خود داشت نوایی از طرف خود درهیریک از آنها تعیین نموده بود و قطعاً قاسم بیک به محض ورود به مقر حکمرانی خود آنان را تغییر می داد و شاید هم به واسطه تعیین جانشین بدگمانی و عدم اطمینان طهماسبقلی خان را تبت بخود احساس نمود موضوع برای او دشوار آمد و باو خیلی برخورد و از طهماسبقلی خان سخت رنجیده خاطر گشت بنا بر این جهات، با خواص خود که همراه داشت از میان راه بفارس برگشت و سربه عصیان و عدم تمکین برداشت.

محمدخان چون مردی مجیل - مزور - فریبنده - چاپلوس - حاد توجو - سرسخت - لجوج - حقه باز و جاه طلب بود و شکست اخیر طهماسبقلی خان را از عثمانی‌ها بی چشم خود دیده بود، تصور نمی کرد که به این زودی‌ها نایب السلطنه، خود را جمع و جور و در مقابل دشمن عرض اندام کرده جیران شکست خود را بنماید. در این موقع گرفتاری سخت طهماسبقلی خان، دوباره محمدخان بوی خیانت ورزیده و بر علیه او قیام کرد و چون طهماسبقلی خان مشغول به نبرد سخت با عثمانی‌ها و بسمت بغداد عازم بود محمدخان تمیبت اورا منتقم شمرده، ظاهراً به هواخواهی صفویه و نجات شاه طهماسب از زندان و دوباره به سلطنت رساندن او بود قیام کرد لکن در باطن میل داشت که خود جای طهماسبقلی خان را گرفته و همه کاره ایران بشود بنا بر این به تسخیر خوزستان پرداخت و بعد برای تسخیر قسمت‌های دیگر ایران از قبیل شیراز - اسفهان و غیره عزم خود را جزم نمود و موضوع طغیان محمدخان در زهاب گوشه زد طهماسب - قلی خان نایب السلطنه گردید.

از آن طرف محمدخان به محض بازگشت به محل حکمرانی سابق خود بزم فساد، اراجیف زیادی بر علیه طهماسبقلی خان انتشار داد و آشوبی بر پا کرد. قاسم بیک و اتباعش را دستگیر کرده زندانی نمود و بعد حکام نواحی خوزستان را از طرف خود تعیین و اعزام داشت و پس از انجام و اتمام این کار برای گرفتن شیراز بطرف آن شهر عازم شد و بسا وجود اینکه احمدسلطان مروی با عده پادگان موجود در شیراز از شهر دفاع کرد لکن شکست خورده و

سرانجام شیراز بدست محمد خان افتاد و احمد سلطان را دستگیر و در یکجا با قاسم بیگ زندانی نمود و پس از فتح شیراز و تسلطش بر آن نواحی شماره سپاهیانش به بیش از ده هزار نفر رسید و قصدش این بود که خود را پادشاه اعلام کند و مردم هم گاهی او را بالقباب و عناوین شاهی خطاب میکردند لکن خودش از این خیال منصرف و موضوع را به بعد موکول نمود. در این حوادث و اتفاقات آن عهد از اهالی فارس که در طریقه اهل تسنن و مانتند او بودند در این موقع با وی کمال موافقت را ابراز داشتند. محمدخان مردم را بسوی خود تبلیغ میکرد و طهماسبقلی خان را بواسطه تبلیغات سوء خود و نشر اداجیف مورد تنفر مردم قرار میداد و قصد داشت با سپاهیانیکه برای خود فراهم کرده بود برای گرفتن اسفهان حرکت کند ولی از آن طرف طهماسبقلی خان نائب السلطنه مردی بیدار - بسیار سریع العمل - کاملاً مراقب و مواظب اوضاع و آگاه بامور با اینکه در بجهت تیرد با عثمانیان و سرگرم فتوحات خود بود فوراً دستور داد که محمد حسین خان قاجار دولو حاکم اشترآباد بالشکر ابوابجمعی خود به خوزستان رفته دست نشاندگان محمدخان و تمام کسانیکه سر بشورش برداشته بودند از میان بردارد و او هم طبق دستور نائب السلطنه با نجا رفته شورش را خواپاند و سپدرضا و یاسید عبدالرضا مشتمعی که از طرف محمد خان بجای برادرش سیدعلی خان به حکومت آنجا تعیین شده بود از میان برد.

شیخ محمدعلی حزین که همزمان با این حوادث و وقایع بوده و در آن ایام در کرمان اقامت داشته در تاریخ خود در این باب چنین گوید: و در آن اوان محمدخان بلوچ سردار فارس با خان معظم طهماسب قلی خان دل دگرگون کرده از خوف جان سراز اطاعت وی پیچیده بود و رقم اختساس بر مملکت فارس کشیده گماشتگان خان معظم را محبوس داشت و دعوی بندگی و اخلاص بشاه طهماسب مینمود وی اگر چه خالی از دلیری نبود اما بیایات خان سبکسر بود و تمکین ریاست نداشت مردم چون ستم رسیده و بالمطیع خواخواه خاندان علیه صفویه و اولاف ولای ایشان میزد بجان وی رغبت نموده لشکری انبوه داشت.

طهماسبقلی خان پس از انجام و اتمام امور لازم درین النهرین با اینکه سرداران قابلی برای انتظامات نواحی جنوبی ایران و مقابله با محمدخان و دفع او فرستاده بود و نایک حدودی هم کارها را برفوق دلخواه او انجام داده بودند معذک خودش هم در زمستان بسیار سخت از بین النهرین وارد ایران شد. در آغاز کار به صفحات خوزستان سرو صورتی داد و کسانی که با محمدخان همراهی کرده بودند تنبیه نمود یعنی معیوب و مقتول نمود و پس از مختصر توقفی از آنجا به حدود فارس آمد و در بین راه کلاتر بهبهان را که با محمدخان مبارزه کرده و شهر را تسلیم وی ننموده بود مورد تشویق و تقدیر قرار داد و اسمعیل خان خزریمه و طهماسبقلی خان جلابر که درده دشت برای منظم کردن حدود بهبهان و کوه گیلویه توقف داشتند خواسته به اردوی او ملحق شدند و در نیم فرسخی دربند که چون از نظر استحکامات طبیعی جای بسیار محکمی بود و محمدخان آنجا را برای خود سنگر قرار داده بود اردوی نادری

قرار گرفت. قوای دولت که در رأس آن خود نادرشاه قرار داشت یورش برد.

محمدخان تاب مقاومت نیاورده سخت شکست خورده و بطرف لارستان پخیال اینکه اهالی آنجا مانند خود در طریق اهل تسنن بوده و یا او همراهی خواهند نمود فرار کرد لکن کدخدایان و کلانتران و مخصوصاً کوتوال قلعه لار علاوه بر اینکه او را بس آنجا راه ندادند فرستادگان و همراهان او را نیز دستگیر کرده به حبس انداختند و بعد آنان را تحویل امنای نادرشاه دادند.

با وجود اینکه لارستانی‌ها چندین همراهی مؤثری به محمدخان نمودند با این حال هنگامیکه لشکر طهماسبقلی خان (نادرشاه) وارد نواحی لارشد سدمات و لطبات زیادی به اهالی آنجا نمود و آورد و آن‌همه از اهالی که باقی‌مانده بودند امر شده که آنان را از محلهای خود کوچانیده بجاهای دیگر انتقال داده شوند و بجای آنان رعایای جاهای دیگر را در لار جایگزین نمایند. سابق بر این اهالی لار در طریق تسنن و شافعی بودند و از زمان نادرشاه به بعد است که قسمتی در لار سنی و قسمتی دیگر آن در طریق تشیع می‌باشند. حزین در صفحه ۱۷ تاریخ خود در این باب چنین گوید: «ولشکر خان معظم آن گرمسیر را لگدکوب حوادث ساخته آن طبقه شوافع را مستأصل ساختند و معدودی بقیة السیف ایشان را با اطراف کوچانیده از بلاد دیگر رها یا آورده در آن اسکنه‌سکنی فرمودند». پس از فرار محمدخان، طهماسبقلی خان جلایر او را در همه جا تعقیب کرده و بهیچ وجه فرست توقف در یکجائی با او نمیداد تا اینکه پس از یأس از لاریها که به آنان خیلی امیدوار بود به جزیره قیس (کیش) به شیخ علاقی کلانتر طایفه هوله پناه برد او هم از ترس، محمدخان و تمام همراهانش را گرفته تحت الحفظ تسلیم طهماسبقلی خان جلایر نمود. بعد سردار جلایر هم او را با سفهان نزد طهماسبقلی خان نائب السلطنه فرستاد و به محض ورود در خیماں او را از هر دو چشم نابینا کردند و پس از سه روز از زخم چشم و دردهای آن در گذشت (۱۴۷ ق. ۱).

برخی از مورخین چگونگی تسلیم محمدخان بلوچ را از طرف شیخ مزبور با نظر بقرین اظهار داشته‌اند: طهماسبقلی جلایر از طرف طهماسبقلی خان نائب السلطنه (نادرشاه) مأموریت یافت که نواحی جنوبی فارس را امنیت داده و آنجا را منظم گرداند سردار جلایر شورشها را خواباند و نظم صحیحی با آنجا داد و ضمناً جمعی از مشایخ اعراب را کوچانیده با ستر آباد روانه نمود. در موقع جنگ با اعراب هوله و فتح بندرتخیلو جمعی اسیر گردیدند که از آن جمله زن شیخ علاقی هم در جزا اسراء بود. شیخ علاقی پس فرصتی میکشت که زن خود را از اسارت نجات دهد تا اینکه پناهندگی محمدخان را برای خود قیض عظمی شمرده حاضر شد که

۱- بعضی از مورخین نوشته‌اند که با حال زاری که داشت پس از سه روز او را کشتند برخی دیگر گفته‌اند محمدخان چون می‌دانست که از دست نادرشاه جان سلامت در نخواهد برد در همان شب اول حبس خود را در زندان کشت.

او و همراهایش را تسلیم نماید مشروط بر اینکه زنت را با او بازگردانند، طهماسب قلی خان شرط مزبور را پذیرفت و عمل مبادله و معاوضه بخوبی انجام یافت .

محمد بن خلیفه شیخ بندرلنگه که در سال ۱۳۱۶ قمری سر به طغیان برداشت و از دادن مالیات خودداری نمود از طرف دولت حاج میرزا ابراهیمخان سدی الممالک شبیرانی^۱ مأموریت یافت که با میرزا احمدخان دریا یکی حکمران بنادر و جزایر خلیج فارس به سرکوبی و دفع او قیام نمایند دو نفر مذکور در چهارم ماه شوال با کشتی پرس پلیس^۲ به بندرلنگه رفتند و صبح روز ۱۹ جنگ سختی میان قوای دولتی و محمد بن خلیفه در گرفت که بیست و چهار ساعت دوام داشت بالاخره صبح روز بیستم با فتح و فیروزی قوای دولتی و شکست و فرار قوای محمد بن خلیفه خاتمه پذیرفت .

حاج آقا محمد شیرازی معترف به منور علیشاه^۳ سر جع و مقتدای در اویش نعمت اللهی و عم میرزا کوچک رحمت علیشاه و جانشین وی بود، در سال ۱۲۲۴ قمری متولد و در سال ۱۳۰۱ قمری در گذشته است . در سال ۱۲۸۸ ق، حاج میرزا حسن اصفهانی معروف به صفی علیشاه را از طرف خود بهران فرستاد . حاج میرزا حسن پس از مدتی اقامت در تهران و استقبال شایانیکه مخصوصاً از طرف اعیان و اشراف پایتخت از وی بعمل آمد به او چندان اغثنائی نکرده بنا بر این خود حاج آقا محمد در سال ۱۲۹۲ ق، به تهران آمد و چون حاج میرزا حسن خود را برتر از او میدید زیر بانمور علیشاه رفت و بین آنان نزاع لفظی - قهقر و طرد تولید شد و بالاخره بواسطه وجهه و نفوذیکه صفی علیشاه در تهران کسب کرده بود بر او غلبه کرد و خودش شخصاً پیشوای دسته‌ای از درویش نعمت اللهی شد . (عکس حاج آقا محمد شیرازی معروف به منور علیشاه در جلد اول صفحه ۳۴۰ مندرج میباشد با نجا مراجعه شود) .

میرزا محمدخان قاجار دلولو کشیکچی باشی سردوم امیرخان سردار و خالوزاده عباس میرزا لایب السلطنه بوده که پس از در گذشت فتح علیشاه در سال ۱۲۵۰ قمری حسینعلی میرزا فرمان فرما که مدت ۳۷ سال از ۱۲۱۳ تا

۱- مؤلف دروغی منتخب التواریخ مظفری .

۲- کشتی پرس پلیس یکی از دو کشتی بود که ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۷ قمری چون بفکر ایجاد بحریه و خرید کشتی افتاد برای سید مرزاد در آلمان بدستور او ساخته شد و چون نیروی بحری مزبور پائی نگرفت آن دو کشتی را بهار کشتی اختصاص دادند باین معنی که کشتی پرس پلیس یا ظرفیت ۶۰۰ تن و ۱۴۵۰ است قوه بخار در اختیار حکمران فارس گذارده شد و کشتی دیگر موسوم به شوش بحکمران خوزستان واگذار گردید راجع به موضوع خریداری کشتی به نام مرتضی قلی مراجعه شود .

۳- لقب طریقی .

۱۲۵۰ قمری والی فارس بود خود را شاه خواند و در شیراز بنام حسینعلی شاه به تخت سلطنت جلوس کرد و خطبه و سکه بنام خود نمود.

محمدشاه بنایر رأی وسلاحبد میرزا ابوالقاسم قائم مقام صدر اعظم خود برادر کهنتر خویش قیروز میرزا را به همراه منوچهرخان معتمدالدوله و چند نفر افسر انگلیسی که اهم آنان لنزی بود برای دفع دو برادر (حسینعلی میرزا و حسنعلی میرزا) صموهای خودبشیراز روانه نمود از افسران و سرکردگان ایرانی که به همراه آنان به فارس فرستاده شدند یکی هم میرزا محمدخان قاجار دولو بود. در سال ۱۲۶۸ قمری که سمتش کشیکچی باشی یا سر کشیکچی باشی بود حکومت سمنان و دامغان نیز بوی او گذارشد و او از طرف خود نایبالحکومه ای تعیین نموده برای اداره امور شهرهای مزبور گسیل میداشت.

در سال ۱۲۷۱ قمری (۱۸۵۴ میلادی) که مناسبات بین دو دولت روسیه و عثمانی سخت تر شده بود و بالاخره بجنگ منتهی گردید. در این جنگ روسیه از یک طرف و دولت متحده عثمانی سراسر انگلیس و پرمون



میرزا محمدخان قاجار دولو سر کشیکچی باشی



میرزا محمدخان قاجار مهبسالار اعظم

از طرف دیگر داخل بودند و این جنگ معروف به جنگ کریمه است و تا سال ۱۸۵۶ مسیحی طول کشید در اوایل همین سال (۱۲۷۱ ق.ه) یکی از ژنرال‌های روس بنام «بین توف» وارد تهران شد و به همراه دولفوروکی سفیر روس علاقات محرمانه‌ای از شاه بعمل آمد و جلسه سری تشکیل یافت بدون آنکه میرزا آقاخان نوری صدر اعظم اطلاعی از آن پیدا کند. در این جلسه از طرف روسیه پیشنهادهایی به شاه شد و مهمترین مواد آن این بود که اگر دولت ایران به نفع روسیه وارد جنگ شود در صورت مغلوب شدن دولت عثمانی در موقع عقد صلح مشاهد متبرکه عراق مانند سابق که جزو ایران بود بایران واگذار و علاوه بر آن امتیازات دیگری نیز بایران داده خواهد شد.

ناصرالدین شاه پیشنهادهات نمایندگان روسیه را پذیرفت لکن بزودی مطلب و گفتگوهای آن جلسه سری کاملاً کشف گردید و بعد تحریکات از طرف میرزا آقاخان نوری و تهدیدات از طرف سفیر عثمانی در این باب شروع شد و در تمام دوره جنگ کریمه دولت ایران نتوانست تصمیمی بطرفداری یکی از دو طرف متخاصم بگیرد فقط کاریکه ناصرالدین شاه در این مورد کرد این بود که چهل هزار سپاهی بفرماندهی عزیزخان مکرری سردار کل سرحدات غربی به آذربایجان فرستاد و میرزا محمدخان کشیکچی باشی را یا سی هزار نفر مأمور سرحدات کرمانشاه نمود.

در سال ۱۲۷۳ قمری بجای مهرعلی خان شجاع‌الملک نوری فرمانده قوای جنوب، در جنگ انگلیس و ایران، که خود انگلیس‌ها بدستکاری میرزا آقاخان نوری صدر اعظم دست نشانده خود برای ایران ایجاد کرده بودند، در برابران از قشون انگلیس شکست خورده بود، منصوب شد و میرزا محمد خان مأمور بجلوگیری از قشون انگلیس بود که به بوشهر پیاده شده بودند و چون موضوع قبلاً پیش‌بینی نشده بود و وسائل نیز از هر جهت فراهم نبود در ۲۳ جمادی‌الثانیه همین سال در محل خوشاب لشکریان ایران از سپاهیان انگلیس شکست خوردند.

در این جنگ تنگستانی‌ها - قشقایی‌ها و جاه‌کوتاه‌های ارشادتهائی چند از خود برودادند و فقط آنها بودند که در مقابل سپاه دشمن ایستادگی کرده تلفاتی وارد آوردند و تلفاتی دادند و از میر پنج‌ها - امیر تومانها و سرداران لشکر اعزامی کاری ساخته نشد و بالاخره جنگ صلح انجامید و در ۷ رجب ۱۲۷۳ ه.ق. به نمایندگی فرخ‌خان امین‌الملک کاشانی منتهی بمقدمه‌ای بسیار ننگین پاریس گردید.

1-Bebitoff

2-Dolghorouky

3-در کتاب سیاست کران دورۀ قاجار عدد ۴۰۰ بود در آذربایجان و کرمانشاه مجموعاً ۵۵ هزار

در سال ۱۲۷۵ قمری، پس از عزل میرزا آقاخان نوری از صدارت، ناصرالدین شاه هیأت دولتی تشکیل داد مشتمل برشش وزیر و نام آنرا مجلس شورای وزراء گذارد و ریاست شوری با میرزا جعفرخان مشیرالدوله بود. از جمله وزراء ششگانه یکی هم میرزا محمدخان کشیکچی باشی بود که در این سال ملقب به سپهسالار شده او را بوزارت جنگ برگزیدند و در سال ۱۲۷۶ ق. علاوه بر سمتی که داشت به عضویت شورای دولتی که ناصرالدین شاه در این سال تشکیل داده بود منصوب شد و در سال ۱۲۸۰ قمری با اردویی برای تنبیه و تدمیر ترکمنها به گرگان رفت و تا یک حدودی موفقیتی حاصل نمود و پس از بازگشت و ورود به تهران ناصرالدین شاه او را ملقب به سپهسالار اعظم نمود.

میرزا محمدخان قاجار سپهسالار اعظم اولین سردار و وزیر جنگی است که لباس کوتاه ملیله دوزی و سر دوشی را لباس رسمی خود کرده و کم اهل نظام باو تأسی کردند و قبل از او لباس رسمی این طبقه جبه و شال و کلاه بود. شهر دامغان بمناسبت اینکه قبل از آغا محمد خان قاجار مرکز قاجاریه بوده و فتحعلی شاه نیز در سال ۱۱۸۵ ه. ق. در آن شهر متولد شد و در نزد قاجاریه اهمیتی پیدا کرده بود باین مناسبت غالباً یکی از خوانین قاجاریه به حکومت آنجا منصوب و برقرار میشدند و پدر میرزا محمدخان اسماً حاکم آنجا بودند و در زمان خود سپهسالار نیز حکومت دامغان جزه ابواب جمعی او محسوب میشد.

در سال ۱۲۸۱ قمری پس از فوت میرزا سید جعفرخان مشیرالدوله رئیس مجلس وزراء دوباره قرار شد که ناصرالدین شاه برای خود صدر اعظمی انتخاب کند و نظرش به فرخ خان امین الدوله، میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا محمدخان سپهسالار بود هر سه نفر را بدربار احضار کرد و ازین آنان میرزا محمدخان را بمقام صدارت برگزیدند و پس از نائل شدن باین سمت بعضی از رجال مانند میرزا یوسف مستوفی الممالک - علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه وزیر علوم و میرزا سعیدخان انصاری مؤتمن الملک وزیر خارجه زیر بار او نمیرفتند و باطلناً یا او مخالف بودند و جمعی هم در خلوت از قبیل فرخ خان امین الدوله و سرادش میرزا هاشم خان امین خلوت را که برضد او بودند از خلوت شاه اخراج کردند.

در اوایل سال ۱۲۸۳ هجری قمری شاه بموجب دستخطی او را از صدارت معزول و کارش در مدت کمی فقط منحصر شد بوزارت جنگ و سایر امور دیگر از قبیل وزارت داخله و بیوتات سلطنتی و غیره که قبل از این تاریخ تحت نظر او بود منتزع و بدیگران داده شد سپس در همین سال ناصرالدین شاه بنا بر هوس شاهانه خود باز بفکر تشکیلاتی برای مملکت افتاد و هر کسی را سرکاری گذاشت و حدود اختیارات هر یک را تعیین و اموراتی را بوی محول نمود. البته اینکار هم خیلی موقتی بود و در همین سال چون موضوع روی هوس شاهانه سورت گرفته بود تشکیلات مزبور بکلی بهم خورد. در این تشکیلات میرزا محمد خان سپهسالار اعظم علاوه بر تصدی وزارت جنگ و ریاست قوی، اداره امور خراسان، سیستان

استرآباد - شاهرود - بسطام - دماوند - فیروزکوه - کمره - جاجرم - نردین - خوار - سمنان و دامغان بهمه وی محول گردید .

میرزا محمدخان سپهسالار فقط مدت کمی وزیر جنگ بود که در ماه ذیحجه همین سال شاه او را به پیشکازی و وزارت، پسر خود، سلطان حسین میرزا جلال الدوله والی خراسان و تولیت آستان قدس رضوی، برادر کهنتر ظل السلطان، بخراسان فرستاد و در حقیقت حکومت خراسان اسماً با جلال الدوله و رسماً با خود سپهسالار بود و ضمناً حکمرانی خوار - سمنان - دامغان - شاهرود - بسطام - استرآباد و سیستان ضمیمه حکومت خراسان شده امورات آنها به تصدی وی واگذار گردید و وزارت جنگ را شاه به حمزه میرزا حشمت الدوله داد .

حشمت الدوله بنوبه خود مدت کمی وزیر جنگ بود که شاه او را مأمور لرستان نمود و به جایش فیروز میرزا نصرت الدوله برادر او را به وزارت جنگ برگزید. از حکومت خراسان سپهسالار نیز پیش از دوماه واندی نگذشت که ناصرالدین شاه در تاریخ ۱۴ صفر ۱۲۸۴ قمری وارد مشهد شد و در این هنگام سپهسالار بسیار تندست و سالم بود و سه روز پس از ورود شاه ناگهان سپهسالار در ۱۷ ماه صفر در گذشت و شهرت داشت که ناصرالدین شاه بواسطه خوردن قهوه قجری او را مسموم و کشته است.

معروف است که میرزا محمدخان سپهسالار چندان معلوماتی نداشت و از قجرهای درباری بود و پسرانش^۱ داماد شاه بودند. نامبرده مردی متدین - منظم - جدی - و خطش بسیار بد و لایق بود. از آثار خیریه او بنای مدرسه‌ای است عالی در حیاط شاهی تهران که مدرسه مزبور معروف است به مدرسه سپهسالار قدیم. پس از در گذشت سپهسالار حکومت خراسان به محمد ناصر خان قاجار دولو ظهیر الدوله^۲ و نیابت تولیت آستان قدس رضوی به حاجی میرزا محمدخان سینکی مجد الملک^۳ واگذار گردید.

میرزا محمدخان قاجار دولو بیگلربیگی^۴ از بزرگان قاجاریه
محمد
 پسر حسن خان^۵ بیگلربیگی استرآباد که چندین سال^۶ بیگلربیگی
 یعنی حاکم تهران بود. وی پدر اللهیارخان آصف الدوله و پدر زن عباس میرزا نایب السلطنه
 میباشد. در سال ۱۲۰۰ قمری آقا محمدخان او را بحکومت قزوین منصوب نمود و حکومتش

۱ - محمد مهدیخان اعتماد الدوله و حسینخان اعتماد الملک.

۲ - پدر علیخان صفاء ظهیر الدوله.

۳ - پدر میرزا علیخان امین الدوله.

۴ - در بعضی از کتب تاریخ او را بلقب رکن الدوله نیز نام برده اند.

۵ - در نقشه شجره اولاد قزاقخان قاجار دولو پدر میرزا محمدخان بیگلربیگی قزاقخان

ذکر شده است و گمان میرود که اشتباه باشد.

۶ - از سال ۱۲۰۹ هجری قمری.



تا اوائل سال ۱۲۰۹ ق. در آنجا ادامه داشت در این سال آغا محمدخان او را به تهران خواست و سمت بیگلربیگی (استاندار) تهران برگزید و از این تاریخ بیش از پیش بر اهمیتش افزوده گردید و بجای او مهدیقلیخان قوانلوی قاجار نوه عموی پدر خود را بحکومت قزوین فرستاد.

در سال ۱۲۱۷ ق. فتحعلیشاه دختر ادرا بحیالۀ نکاح عباس میرزا در آورد و عروسی بسیار مفصلی برای او گرفت و بعد معروف شد به مهد علیا و در سال ۱۲۷۳ قمری درگذشت و علاوه بر عباس میرزا خود فتحعلی شاه و دو فرزند دیگر او نیز شیخ علی میرزا ملقب به شیخ الملوک پسر نهم فتحعلیشاه^۲ و محمد رضا میرزا متخلص به افسر پسر سیزدهم فتحعلیشاه^۳ داماد بیگلربیگی بوده اند.

میرزا محمدخان بیگلربیگی خیلی طرف الطمینان آغا محمدخان قاجار مؤسس سلسلۀ قاجار بوده و پس از اینکه تهران را در سال ۱۲۰۳ قمری پایتخت خود قرار داد مرزبان

۱ - مهدیقلیخان پسر محمد امین خان پسر فضلعلی بیگ برادر فتحعلیشاه قاجار جداغلائی سلاطین قاجاریه بوده است. میگویند در موقعیکه آغا محمدخان در استرآباد از رؤسای اهل قاجار قول میگرفت که او را بر دو مال کومک کنند و سلطنت برسانند، همه از بزرگان اهل همین محمدخان را که بعدها با میرکبیر ملقب شد برای سلطنت مناسبتر از آغا محمدخان (اخته خان) دانستند و شاید اگر گذشت و فداکاری او نبود سلطنت آغا محمدخان با نیگرفت و همین مناسبت هم هست که بعد از یکصد و هفتاد سال این خانواده اسم تاجبخش را برای نام خانوادگی خود انتخاب و اختیار کرده اند.

۲ - نام زن فتحعلیشاه گوهر خانم بوده.

۳ - نام زنتش نوابه حاجیه بوده.

۴ - نام زنتش قهر آغا بوده.

که بمسافرت و با بجنگ میرفت حکومت تهران را تحت نظر او میگذاشت و چون سالها در این سمت باقی بود باین مناسبت معروف به بیگلربیگی یعنی حساکم شد و پس از وی اولاد و اعقابش نیز چندی سمت مزبور را دارا بودند. در سال ۱۲۰۹ ق. پس از اینکه لطفعلی خان زند در بم دستگیر و در کرمان آغا محمدخان با دست خود از هر دو چشم او را نابینا کرد سپس با حال زار و جراحات بسیار او را تحت الحفظ به تهران فرستاد پس از ورود به تهران میرزا محمد خان بیگلربیگی بنا به اشاره و دستور آغا محمدخان قاجار مأمور اجرای قتل او گردید و پس از کشتنش در امامزاده زید تهران بخاک سپرده شد.

پس از قتل آغا محمد خان قاجار در قلمه شوشی قرباباغ در ۲۱ ذیحجه ۱۲۱۱ ق. میرزا محمد خان دولو بیگلربیگی تهران بود پس از اینکه از کشته شدنش اطلاع پیدا کرد با اتفاق میرزا شفیع مازندرانی حصار و برج و باره شهر را محکم و دروازه های تهران را بست و تا ورود فتحملی شاه احمدی از مدعیان سلطنت را بدون شهر راه نداد و منتظر آمدن پادشاه و ولیمهد از شیراز شد. بیگلربیگی در این هنگام بواسطه این عمل خود خدمت شایانی انجام داد و فتحملی شاه همیشه نسبت بوی قدره دان بود.

محمد میرزا پسر محمد مهدی خان پامیرزا مهدی خان اعتضادالدوله پسر

محمد

میرزا محمد خان سپهسالار قاجار دولو بوده محمد میرزا و پدش اعتضاد

الدوله با اینکه داماد شاه بوده در دوره خود چندان اهمیتی نداشته اند این پدرو پسر (برعکس میرزا محمد خان سپهسالار) مردمان بی عرضه و بی کفایتی از آب در آمده بودند. اهمیت اعتضادالدوله در این بوده که پسر میرزا محمد خان سپهسالار و داماد شاه یعنی شوهر فخرالملوک دختر بزرگ ناصرالدین شاه بوده و محمد میرزا هم اهمیتی فقط در این بوده که نوه پسر سپهسالار و نوه دختری ناصرالدین شاه بوده است. اینکه من نام او را در این کتاب میبرم فقط برای القاب متعدده و متناوبه او است و بی، بنا بر این محمد میرزا پسر فخرالملوک دختر گلین خانم اولین زن عقی ناصرالدین شاه که در زمان ولیمهدی در سال ۱۲۶۲ قمری با وی ازدواج کرده و فخرالملوک نیز اولین اولاد او است که در عهد ولیمهدی در سال ۱۲۶۳ ق. متولد و پس از رسیدن پسن بلوغ در سال ۱۲۷۸ ق. به زوجیت اعتضادالدوله پسر بزرگ سپهسالار در آمده است.

محمد میرزا در سال ۱۲۸۲ ق. در سن کودکی (چهارساله) بجای پدرخود (اعتضادالدوله) بسمت کشیکچی باشی^۱ منصوب و برقرار گردید لکن سمت مزبور برای وی چندان مدتی نپایید و در سال ۱۲۸۳ ق. دوباره پدش کشیکچی باشی شاه شد. در سال ۱۲۸۸ ق. دوباره سمت سرکشیکچی باشی گری بنا به درخواست پدش در سن ده سالگی

۱- محمد میرزا از طرف پدش قاجار بوده اما شاهزاده نبوده و بنا به اعتبار اینکه نوه دختری

ناصرالدین شاه بوده احتراماً او را بعنوان شاهزاده خطاب کرده محمد میرزا میگویند.

۲- رئیس گارد مخصوص شاهنشاهی.

بوی واکنذار گردید و چندین مدتی از این انتصاب نگذشت که کیومرث میرزا ملک آرا سرکشیکچی باشی شد و در سال ۱۳۰۰ ق. محمد میرزا بنا بر سفارش و خواهش گلین خانم جدش ملقب به اعتماد السلطنه گردید .

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد : « ۲۴ جمادی الثانیه ۱۲۹۹ : شنیدم که به محمد میرزا پسر ناقابل اعتماد الدوله لقب اعتماد السلطنه خواهند داد . در سال ۱۳۰۴ ق. ناصرالدین شاه لقب مزبور را از او گرفته بنا بر سفارش و خواهش امینه اقدس زن دیگر خود به محمد حسن خان صنایع الدوله میدهد و بعد محمد میرزا را ملقب به عماد الدوله میکند و در ضمن میگوید که ما لقب عماد الدولگی را به محمد میرزا دادیم شاید این لقب او را بزرگ کند . چندی بعد لقب عماد الدوله را از او پس گرفته به حشمت السلطنه بدیع الملک میرزا پسر بزرگ امامقلی میرزا عماد الدوله میدهد و لقب حشمت السلطنه به محمد میرزا داده میشود باز چیزی نمی گذرد که این لقب را هم شاه از او گرفته بدیگری میدهد و او را ملقب به جلال السلطنه مینماید . ملاحظه کنید که موضوع چقدر مسخره آمیز بوده و مردم در آن زمان چقدر علاقه مند و پابند باین قبیل الفاظ و کلمات پوچ بوده اند . بلی ملتی که در حال انحطاط و بدون علم و هنر و آموزش و پرورش باشد آنوقت میرود بی این القاب دستا یک غازور برای گرفتن آن سرو دست هم میکنند .

میرزا محمد پسر بزرگ میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی بوده و در سال ۱۲۵۰ قمری که محمد میرزا یا سمت ولایت عهدی و حکومت آذربایجان رهسپار تبریز شد میرزا محمد بوزارت او تعیین و به همراه او به آذربایجان رفت . معروف است که حاج میرزا آقاسی یکی از جرائم و تقصیراتی که به میرزا ابوالقاسم قائم مقام نسبت داد این بود که به محمد شاه وانمود کرد که سجع مهربکه قائم مقام برای شاه درست کرده (شاهنشاه انبیاء محمد) منظور او شاه نبوده بلکه مقصودش از محمد پسر خودش بوده که میخواسته است او را شاه نماید . میرزا محمد دستگام مفصلی داشته و در ایام حیات خویش کثیر الزوجات و کثیر الاولاد بوده است .

محمد

سید محمد بیرجندی معروف به تدین پسر سید محمد تقی روضه خوان، از روضه خوانهای بیرجند، و متولد در حدود سال ۱۲۶۰ خورشیدی از طلاب

مدرسه میرزا جعفر مشهد بود و در جوانی بجهاتی که ذکرش در اینجا بی مورد است از مشهد به تهران آمد . ابتداء ورود در یکی از حجرات مدرسه فیلسوف واقع در امامزاده سید اسماعیل تهران مکتب خانهای دایر کرد و اطفال را درس میداد و تا چندی در آن محل شهرت داشت به آقامکتبی و ضمناً روضه خوانی هم میکرد . بعد آن مکتب خانه را در همان حدود تبدیل به مدرسه بنام تدین نمود و چون مؤسس و مدیر آن مدرسه بود از این جهت خودش نیز معروف به

تدین شد.



سید محمد تدین

در دوره مشروطیت و هرج و مرج که لازم‌مهر تحولی است جز با دوها و حزب بی‌چی‌ها شد و سنگ مشروطه و آزادی را مانند بسیاری از اشخاص خیلی بسینه میزد و توی سروم سر معرفتی پیدا کرد و از افراد مبرز حزب دموکرات^۱ گردید. چون در این حزب دموکرات داخل بود در سال ۱۳۳۶ قمری از طرف دموکراتهای تهران برای وکالت دوره چهارم مجلس شورای ملی نامزد و انتخاب شد.

در کابینه وثوق الدوله (۱۲۹۸ خورشیدی) معروف به کابینه قرارداد که ایران را به تحت‌الحمایگی انگلستان در آورده تدین در پیشرفت و تصویب آن خیلی یقه‌درانی کرد و در اماکن عمومی در محاسن و مزایای قرارداد نطق‌ها نمود و البته بدیهی است که بروز این قبیل

احساسات و نطق‌ها مجانی نمی‌شد و از محل اعتباراتیکه به وثوق الدوله داده شده بود باین و آن مزد و پاداش داده میشد. در موقع تغییر سلطنت در سال ۱۳۰۴ خورشیدی چون برایش منافع داشت باز احساسات و هیجان‌ناستی از وی بروز نمود و یکی از هواخواهان و ناطقین جمهوریت بود و از بزرگان در دوره پنجم نماینده مجلس شد و هنگام رأی به تغییر سلطنت نائب رئیس مجلس بود و بعد رئیس شد و در دوره ششم (۱۳۰۵ خ.) که برای بار دوم از بزرگان انتخاب شده بود مدتی نیز رئیس مجلس بود سپس در همین سال در کابینه حسن مستوفی (مستوفی الممالک) و در سال ۱۳۰۶ خ. در اولین کابینه مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) وزیر فرهنگ شد و چون گفته شد که شصت هزار تومان از رضاخان سره‌دار سپه‌نخست وزیر وقت برای عملیات و اقداماتی گرفته بود و خرج نکرده بود پس از به سلطنت رسیدن، سخت مقصوب وی گردید و از اواخر سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۲۰ خ. بیگار بود و روزها به مدرسه خود سرکشی میکرد. پس از استعفاى شاه از سلطنت و تغییر اوضاع در هجدهم ماه سال ۱۳۲۱ خ. در کابینه دوم علی سهیلی وزیر مشاور و در اسفند همان سال وزیر خواربار شد و در خرداد ماه ۱۳۲۲ خ. وزارت خواربار منحل و اداره امور مربوطه بآن بدکتر میلیسبو امریکائی مستشار دارائی

۱- که افسران دست دیگران بود.

واگذار شد و تدین مورد تهمت و تعقیب واقع گردید و در سال ۱۳۳۰ خ. که سناتور بود به ناخوشی سرطان مبتلی و در سن ۷۰ سالگی درگذشت .

میرزا محمد تنکابنی در سال ۱۲۳۵ متولد و در سال ۱۳۰۲ هجری قمری درگذشت . تألیف یکی از شاگردان حاج سید محمد باقر شفتی معروف به حجة الاسلام در اصفهان بوده و مؤلف کتاب قصص العلماء میباشد .

محمد

آخوند ملا محمد کاشی از معارف علمای اصفهان در رشته حکمت و کلام و بسیار تندخو بوده، میگویند که در نهایت زهد و ورع و استغناء طبع و بدون تامل سالها در مدرسه صدر اصفهان زندگانی می کرده است. نامبرده در شعبان ۱۳۳۲ قمری در اصفهان درگذشت و در تخت پولاد بخاک سپرده شد .

محمد

شیخ محمد خان قزوینی فرزند ملا عبدالوهاب گلپزوری قزوینی در سال ۱۲۹۴ هجری قمری در تهران متولد شده و تا سال ۱۳۰۶ ق. که پدرش در قید حیات بود مقدمات سرف و نحو را در نزد پدر خود آموخت و پس از فوت پدر تحت وصایت و سرپرستی حاج شیخ مهدی عبدالرب آبادی قزوینی ملقب به شمس العلماء که از اجلة ادبای عصر و نویسندگان کتاب نامه دانشوران بود آموزش یافت و هم چنین در نزد جمعی از علمای تهران تحصیلات خود را تکمیل نمود و در سال ۱۳۲۲ قمری بر حسب دعوت برادرش احمد عبدالوهابی که از طرف شرکت عمومی مأمور لندن شده بود برای دیدن و مطالعه کتب موقه برای مدت قلیلی عازم لندن شد و این مدت کم سی و شش سال طول کشید و بیشتر اقامتش در پاریس و شهرهای دیگر اروپا بوده است .

محمد

در مدت اقامت خود کتب زیادی را که نسخ آن در کتابخانه های مهم اروپا موجود بود تصحیح و یادکر حواشی چاپ نمود که اهم آن کتب : مردبان نامه سعدالدین و راوینی - المعجم فی معاییر اشعار العجم تألیف شمس الدین محمد بن قیس رازی - چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی - تاریخ جهانگشای جوینی - جلد اول لباب الالباب و غیره و غیره میباشد .

مرحوم محمد قزوینی در تاریخ ۱۳۱۸ شمسی از پاریس با ایران آمد و تا زمان فوتش مشغول تصحیح و تنقیح کتب و تألیف بود و در تاریخ جمعه ۶ خرداد ماه ۱۳۲۸ شمسی وفات یافت . مرحوم محمد قزوینی در زمره خدمتگزاران درجه یک فرهنگ ایران محسوب میشود .

محمد خان پسر اسحق خان قرائنی است که پس از کشته شدن پدر و برادرش حسن علی خان بامر محمد ولی میرزا والی خراسان در سال ۱۲۳۱ قمری در مشهد، حکومت تربت حیدریه را به برادر خود حسین علی خان واگذار کرد و خود به قلعه دولت آباد رفت و در آنجا متحصن شد و پس از تحصن بدسایسی چند بر علیه محمد ولی میرزا پرداخت .

محمد

در سال ۱۲۳۳ ق. که فتح‌خان برای گرفتن مشهد با سی هزار سوار مرکب از افغان و هزاره ازهرات حرکت نمود محمدخان قرائی نیز بوی پیوست و پس از گلوله خوردن فتح‌خان و تار و مار شدن لشکرش در کوسویه محمدخان فرار کرده و بعد بوساطت امیر حسنخان عرب‌زنگویی حکمران فردوس و طیس که در این سال ملقب به وکیل خراسان شده بود مورد عنواً واقع شد و به اردوی حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه والی خراسان پیوست و تا امیر حسنخان زنده بود معزاحمتی برای محمدخان فراهم نمی‌آمد و پس از درگذشت وی در سال ۱۲۳۵ ق. شاهزاده شجاع‌السلطنه محمدخان را توقیف کرده و بند نهاد و تربت را بدون مقاومت گرفت برادران محمدخان و مادرش از در اطاعت در آمده میالغ زیادی بعنوان پیشکشی به شاهزاده دادند و در ضمن پذیرائی شایانیکه از شاهزاده بعمل آمد محمدخان خواهر خود را بحیالۀ نکاح او درآورد و بواسطه این وصلت و اطاعت از دولت و دادن پیشکشی محمدخان دوباره حاکم تربت شد.

در سال ۱۲۴۳ ق. بواسطه بی‌ظمی شدیدی که در غیاب حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه در خراسان روی داده بود فتح‌المیشام حسین‌خان سردار و برادرش حسن‌خان سردار ساری اسلان را که بتازگی بواسطه تسخیر ایران از طرف روس‌ها به تهران آمده بودند برای انتظامات امور خراسان بآن سامان روانه نمود.

رضاقلی خان، ایلخانی بسیار قوی و مقتدر ایل زعفرانلو، که در این ایام نیشابور - چناران و رادکان را برای خود تصرف کرده بود پس از ورود سرداران ایسروان به مشهد چندان اطاعت و اعتنائی نسبت بآنان نداشت. حسین‌خان سردار که بقدرت و بی‌اعتنائی او پی‌برد ناگزیر گردید که با محمدخان بر علیه ایلخانی سازش کرده و قرار شد که متفقاً رضاقلیخان را مورد حمله قرار داده‌اوست از میان بردارند از این جهت محمدخان را با شش هزار نفر لشکری به سرداری برادر خود بر سر نیشابور فرستاد لکن کاری از پیش نبردند و نتیجه بر عدم اطاعت و شدت شدید رضاقلی‌خان افزوده گردید و چندی بعد محمدخان نیز که موافق و مؤالف سردار بود او هم بر علیه سردار علم مخالفت برافراشت و سپیدمحمدخان جلایر کلاهی که یکی از خوانین خراسان بود بدو پیوست و حسین‌خان سردار و برادرش در ارک مشهد محصور گردیدند. جریان کار تا سال ۱۲۴۵ ق. بدین منوال بود تا اینکه بدرخواست خوانین خراسان که در رأس آنان رضاقلی‌خان بود حسین‌خان سردار را از حکومت خراسان مزول و با برادرش حسن‌خان ساری اسلان به تهران اجساد شدند و احمد علی میرزا پسر نوزدهم فتح‌المیشام بحکومت خراسان تعیین و اعزام گردید و چون محمدخان قرائی ارک مشهد را تصرف کرده و رتق و فتق امور شهر و اطراف آن نیز با وی بوده و نسبت بحکومت مرکزی یاغی بود رضاقلی‌خان زعفرانلو و نجفقلی‌خان شادلو و سایر خوانین خراسان برای دفع او با هم متحد شده باتفاق احمد علی میرزا حاکم تازه خراسان در سپاه مشهد گردیدند.

محمدخان در این هنگام سخت درسد مقاومت بود لکن وقتی که شنید بهرام خان پسر

بنیادخان هزاره بطرف تربت حیدریه رفته مشغول تاخت و تازاست و اموال و املاکش در معرض غارت و انهدام میباشد باین علل و جهات مشهد را گذاشته برای دفع بهرام خان دشمن دیگر خویش رخصت تربت شد و احمدعلی میرزا با همراهان خود وارد مشهد گردید . بهرام خان حاکم جام و باخرز در سال ۱۲۴۶ ق. بدست هزاره های سرخس کشته شد و محمدخان پس از کشته شدن او از موقع استفاده کرده جام و باخرز را متصرف شد . در سال ۱۲۴۷ ق. که عباس میرزا نائب السلطنه برای اجراء مقاصد و انجام عملیاتی به خراسان آمده بود محمدخان قرائی نیز برای خدمتگزاری حاضر شد و به نزد وی آمده و مورد التفات نائب السلطنه واقع گردید و بعد به مقر حکمرانی خود بازگشت .

عباس میرزا در اواسط سال ۱۲۴۸ ق. سرخس را گرفت و چون از محمدخان احساس تمرد می کرد پس از گرفتن سرخس به محمودآباد تربت جام که در تصرف محمدخان بود رفت و تمام جاهاییکه در تصرف او بود متصرف شد و محمدخان و برادرانش را دستگیر کرده به مشهد فرستاد . حکومت جام و باخرز را با براهیم خان هزاره حاکم سابق هزاره داد و حکومت تربت حیدریه و آن نواحی را به سهرابخان گرجی واگذار نمود و چون از ابراهیم خان یکی دو بار خیانت دیده شده بود زمام اختیار کار او را نیز احتیاطاً بدست سهرابخان داد .

پس از وارد کردن محمدخان را به مشهد یکسر او را به زندان رضاقلیخان ایلیخانسی زعفرانلو بردند و این دونفر رقیب و از بزرگترین امراء قوی و مقتدر و سرکش خراسان باهم در یکجا زندانی شدند . نائب السلطنه که در ماه اول سال ۱۲۴۸ ق. حاکم تهران شد امراء و خوانین خراسان و غیره را که متدرجاً آنان را در جنگه دستگیر کرده بود و در پیشگاه دولت مقرر بودند ، آنها را با خود به تهران آورد .

پس از چندی رضاقلی خان و محمدخان باذربایجان فرستاده شدند رضاقلی خان بواسطه خدمات و لطامات وارده بر او در بین راه ناخوش شده در میانج درگذشت و محمدخان پادو فرزند کوچک خود سالها در آذربایجان (تبریز) میزیست و اوهم در آنجا درگذشت .

میرزا محمدخان لاریجانی پسر غلامحسین خان و پدر عباسقلی خان سردار

محمد

لاریجانی که یکی از فرماندهان سپاه آغا محمدخان قاجار بوده و در سال ۱۲۰۲ قمری که مرتضی قلی خان پس از چندسال اقامت در نواحی قفقاز و خاک روسیه باعث هزار نفر به همراه مصطفی خان طالش به گیلان آمده و آنجا را اشغال نمود ، آغا محمدخان ابتداء محمدحسین قاجار قوائلو ناظر خود را با دوهزار سوار بعنوان مقدمه الجیش بگیلان فرستاد و او بدون مطالعه و ملاحظه آخر کار بچنگه سبقت نمود و شکست یافت . پس از این شکست

۱ - رضاقلی خان ایلیخانسی - محمدخان قرائی - عبدالرشاخان یزدی - محمدتقی خان عرب میهن مست - مهدیقلی خان برادر محمدخان قرائی - جعفرقلی خان پسر نجفقلی خان شادلو و داماد رضاقلی خان .

آغامحمدخان لشکری به تعداد ده هزار نفر به گیلان روانه نمود و یکی از فرماندهان لشکر مر بود میرزا محمدخان لاریجانی بود^۱ و چون امیرمحمدحسینخان ارجمندی فیروزکوهی که یکی از فرماندهان قابل سپاه بود در جنگ کشته شد باین مناسبت لشکر اعزامی آغامحمدخان بکلی شکست خورده و افراد لشکر پراکنده شدند .

مصطفی خان طالش و لشکر شیروان بسیاری از این سپاه را بکشتند و میرزا محمدخان با جنگ و گریز بازگشت و بلکه می توان گفت فرار کرد و خود را از مولکه نجات داد . در سال ۱۲۰۵ ق. مرتضی قلیخان برادر سلیبی آغامحمدخان که باز هم در نواحی قفقاز و خاک روسیه از ترس برادر میزیست و روسها پشتیبان وحامی او بودند پس از آگاه شدن از کور کردن برادر اعیانی خویش مصطفی قلیخان برای انتقامجویی از آغامحمدخان با استعدادی کامل به گیلان آمد^۲ و آنجا را گرفت آغامحمدخان لشکری بفرماندهی حاج رضاخان قاجار دولو که خالوی مرتضی قلیخان بود با جمعی از سرکردگان از آن جمله همین میرزا محمدخان لاریجانی برای دفع برادر به گیلان فرستاد . جنگ میان دو طرف در گرفت و بواسطه شیخون زدن شاه پلنگ طالش که یکی از سرکردگان لشکر مصطفی خان طالش و مرتضی قلیخان بود تمام سرکردگان لشکر آغامحمدخان اسیر شدند و افراد لشکر مر بود نیز که بدون فرمانده ماندند آنان نیز پراکنده - اسیر و کشته شدند^۳ و مرتضی قلیخان در جنگ فاتح گردید . چندی بعد مرتضی قلیخان سرکردگان لشکر را با ستثنای حاج رضاخان دائمی خود که با سخنی و خشونت بسیار با او رفتار میکرد رها نمود و همگی به تهران بازگشتند .

در اواخر سال ۱۲۰۶ ق. که آغامحمدخان وارد شیراز شد یکی از روزها در سرقبر کریم خان وکیل سلام عام نشست و چون برخاست به میرزا محمدخان لاریجانی که به همراه وی بود دستور داد که جنازه کریم خان را از گور بیرون آورده برای دفن در کرباس خلوت کریمخانی در تهران آنرا حمل نماید و علت دفع استخوانها در این مکان برای این بود که هر روزه که آغامحمدخان از آنجا میگذرد پاری و قبر او بگذارد و بگذرد تا اینکه کینه قلبی خود را نسبت با او مضمی داده و انتقام خویش را بدینگونه از او گرفته باشد و هم چنین در کندن دو ستون سنگی یکپارچه از عمارت ارك و کیلی و سنگهای مرمر ازاره و درهای خاتم که امتیازی تمام و ارزش زیادی داشت و حمل کردن آنها را به تهران در این کار نیز میرزا محمدخان مباشرت داشت .

در سال ۱۲۱۸ ق. که عباس میرزا نائب السلطنه پاردویی مکمل برای جلوگیری از تجاوزات روسها از تهران بسمت آذربایجان و قفقاز رهسپار گردید یکی از فرماندهان سپاه

۱- چون نامبروه سواد داشت میرزا را در اول نامش اضافه میکردند.

۲- دولت روس نیز در این کار دخالت داشت .

۳- افسران روسی جنگ دیده هم پنهانی در جزء لشکر مرتضی قلیخان بوده اند و بیشتر

فتوحات مرتضی قلیخان بواسطه آنان صورت میگرفته است .

نیز میرزا محمدخان لاریجانی بود. در سال ۱۲۲۷ ق. که مصطفی خان حکمران طالش بار دیگر به روس‌ها متوسل شد، نایب السلطنه عده‌ای از سرکردگان خود را بطرف لشکران برای جلو گیری از تجاوزات روس‌ها و دفع مصطفی خان طالش روانه نمود یکی از آن سرکردگان جنفرقلیخان لاریجانی پسر همین میرزا محمدخان بود.

میرزا محمدطیب معروف به حکیم قبلی^۱ پسر عبدالصبور آذربایجانی
محمد از فضلا - ادباء و اطباء معاصرین عباس میرزا نایب السلطنه و از اطباء مخصوص محمدشاه و حکیم باشی ناصرالدین شاه بوده است .

حکیم قبلی چندین تالیف سوختند دارد از آن جمله خلاصه عباسی است که سنگلاخ میرزا مهدیخان را بنام عباس میرزا تلخیص کرده - تعلیم نامه در عمل آبله زدن ترجمه از کتاب دکتر کرمیک انگلیسی - مجمع الحکمتین و جامع الطبین بنام محمدشاه قاجار نوشته و نیز کتاب مبسوطی در علم تشریح که بنام ناصرالدینشاه تالیف و با حضور و اشکال در تهران چاپ شده است.

محمدخان سوادکوهی معروف به دادو^۲ و از دشمنان سرسخت طایفه
محمد قاجاریه استرآباد (گرگان) و از حکام با اقتدار زمان پادشاهی کریم خان زند بوده و مدت چهارده سال از ۱۱۷۲ تا ۱۱۸۶ قمری از طرف وی حاکم مازندران بود .

در سال ۱۱۷۱ ق. که شیخ علی خان زند از طرف کریم خان وکیل برای دفع محمدحسن خان از تهران حرکت کرد و به فیروزکوه رسید محمد دادو به نزد او آمد و نسبت بوی خیلی خوشخدمتی نمود و در دستگاه او وارد شد. شیخعلی خان با ولقب خانی داده و از این تاریخ محمد خان شد . پس از کشته شدن محمد حسن خان در سال ۱۱۷۲ ق. و تسلط کامل کریم خان بر مازندران و استرآباد محمدخان که مورد توجه کریم خان وکیل نیز واقع شده بود در همین سال از جانب وی بحکومت مازندران تعیین گردید و چون نامبرده هواخواه زندیه و دشمن طایفه قاجاریه بود حکومتش در مازندران چهارده سال دوام پیدا کرد .

در سال ۱۱۸۶ ق. که حسینقلی خان قاجار معروف به جهانسوز (پدر فتحعلی شاه) از گرگان برای گرفتن مازندران و دفع محمدخان دادو به سمت ساری آمد ، دادو جداً در مقام دفاع برآمد لکن سرانجام در جنگی که در رستم کلایین محمدخان و اردوی حسینقلی خان و برادران نانتی او مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان در گرفت محمدخان شکست خورده و دستگیر شد و برادران حسین قلی خان او را به نزد برادر خود فرستادند حسینقلی خان هم وی را درغل و زنجیر با خود به

- ۱- وجه تسمیه قبلی از این جهت بوده که حکیم باشی میل مفرطی به فلیان کشیدن داشته و هر جا که میرفته با قبیل و منقل حرکت میکرده است .
- ۲- دادو به معنی غلام است و شاید اجداد محمد خان از غلامان بوده اند و باین مناسبت است که او و خانوادهاش معروف به دادو شده اند .

یابل (بارفروش) مقر حکومت مازندران برده پس از اینکه اموال فراوان او را از او گرفت پس او را کشت. طرز کشتن او را مورخین باختلاف نوشته اند فرهاد میرزا معتمدالدوله در کتاب جام جم و مؤلف منتظم ناسری در جلد سوم چنین گویند:

وحسین قلی خان با زه کمان خود محمدخان دادو حاکم مازندران را خفه کردند و اما دیگران مانند هدایت و سپهر و غیره در روضه الصفا و ناسخ التواریخ بعیارت اینکه او را کشت اکتفاء کرده اند. مهدیخان پسرش پس از این پیش آمد به شیراز فرار کرده نزد کریم خان زند رفت.

مهدیخان پس از ورود بشیراز و نقل قضایا، کریم خان دوباره او را بر گردانیده بجای پدر بحکومت مازندران منصوب نمود لکن مهدیخان آن عرصه و کفایت پدر را نداشت زیرا پس از ورود به یابل و مدتی حکومت، حسینقلی خان قاجار در سال ۱۱۸۹ ق. بر سر او تاخته یابل را گرفت و او از ترس جان خود در یکی از خانه های شهر پنهان گردید پس از فحص و جستجو سرانجام دستگیر و زندانی شد و حسین قلی خان او را بهرامیان فرستاد و پس از چندی او را دوباره به یابل بازگردانید. حاج میرزا سقا عارف معروف پسر محمدحسن خان و مراد حاج میرزا حسینخان سهسالار نواده همین محمدخان دادو بوده است.

محمد درگاهی معروف به چاقوآ پس از کودتای ۱۲۹۹ خورشیدی

محمد

و تغییر اوضاع بخدمت و ستاهل سوئدی رئیس شهربانی خاتمه داده شد و نظامیه از طرف رضاخان سردار سپه وزیر جنگ وقت به درگاهی سپرده شد. درگاهی قریب به ۸ سال رئیس شهربانی بود و در مدت ریاست شهربانی سخت باتیمورثاش وزیر دربار رقابت می کرد و هر دو نفر باهم میانه خوبی نداشتند و یکبار هم در ضمن گفتگو از تیمورثاش سبلی خورد و شاه موضوع را شنید و بروی بزرگواری خود نیابرد.

در سال ۱۳۰۸ خورشیدی که زندان قصر اتمام پذیرفت سر تپ درگاهی شاه را برای افتتاح آن دعوت کرد و شاه هم رفت و زندان را افتتاح نمود بعد که مراجعت کرد پشاه گفتند که در دنیا معمول نیست که شاه زندان و این قبیل جاها را افتتاح کند این عمل کار خوبی نبوده و دنیا پسند نمی یابد. روز بعد درگاهی توقیف و بجای وی سر تپ صادق خان کوبال (سالار نظام) بریاست شهربانی منصوب شد. درگاهی چندی در دژبانی زندانی بود و بعد او را بخانه اش بردند و در آنجا تحت نظر قرار گرفت و سپس آزاد گردید، بعد مدتی بریاست اداره کل آمار و ثبت احوال و مدت

۱- قصبه ای است از شهرستان گرگان.

۲- علت اینکه معروف به چاقو شده بود برای این بود در ایلامیکه شاگرد مدرسه بوده روزی در ضمن گفتگو و نزاع با یکی از شاگردان مدرسه برای او چاقو کشیده بود و غالباً هم به چاقو توسل میجسته است از این جهت بین همدرسان و شاگردان مدرسه شهرت پیدا کرد به چاقو و بعد هم این نام بر روی او ماند.

کوتاهی نیز رئیس اداره نظام و وظیفه شد. وی در مدت ریاست اداره شهر بانی قدرت زیادی مافوق نخست وزیر پیدا کرده بود اما به پای قدرت تیمورتاش وزیر دربار نرسید و در تهران در گذشت.

محمدخان قاجار دولو در اوایل سلطنت فتحعلیشاه قاجار حاکم کز از

محمد

و ملایس بود و در سال ۱۲۲۱ قمری که حسین خان قاجار سردار

خراسان و حاکم نیشابور به تهران احضار شد و بر تبه سرداری و سپهسالاری ارتقاء یافت محمد خان قاجار بجای او تعیین و بخراسان فرستاده شد.

میرزا محمد رئیس صدیق الملک نوری مازندرانی از اهالی بوش مشولد

محمد

در ماه رمضان سال ۱۲۳۳ هجری قمری در تبریز پسر میرزا عبدالله^۲ بوده

و خیلی جوان بود که داخل در خدمت دولت شد و بعد در سال ۱۲۶۸ قمری در وزارت خارجه

مشغول بکار شده و چندی که گذشت متمدی تحریرات و استخراج رموز دولتی گردید

و بعد در سال ۱۲۷۵ ق. بسمت ریاست دفاتر وزارت خارجه منصوب و ملقب بر رئیس شد و از

کارمندان عالی مقام وزارت خارجه گردید و سالیان دراز معاونت وزارت امور خارجه را دارا

بود. در سال ۱۲۹۵ ق. ملقب به صدیق الملک گردید. در زمان سلطنت ناصرالدینشاه یکچند مدتی

معاون وزارت خارجه را رئیس پارسی کل ادارات و دفاتر وزارت خارجه میگفتند و از



میرزا محمد صدیق الملک



میرزا محمد رئیس صدیق الملک

۱- پدر حسن اسفندیاری حاج محترم السلطنه.

۲- متوفی رجب ۱۲۳۹ ه. ق در تبریز. میرزا عبدالله از مشایخ دستگاہ عباس

میرزا نایب السلطنه بوده.

این جهت سدیق‌الملک معروف شده بود به میرزا محمد رئیس ، در سالهای ۱۲۷۶ و ۱۲۸۸ قمری که میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک وزیر خارجه با شاه به گیلان و بین‌النهرین رفته بود و همچنین در سال ۱۲۹۷ ق. پس از عزل سپهسالار از وزارت خارجه و آمدن مؤتمن‌الملک از مشهد و نیز پس از فوت مؤتمن‌الملک و بعد نصب ناصرالملک بوزارت خارجه در این چند مدت کفالت وزارت خارجه با سدیق‌الملک بود . نامبرده در ذیحجه سال ۱۳۱۷ ه. ق. در سن ۸۵ سالگی در تهران درگذشت .

محمد

محمدخان زند پسرزکی‌خان که پس از کشته شدن پدرش فرار کرده مدت‌ها در بصره میزیست و برای اقدامات و عملیات خود مترصد فرست بود. پس از کشته شدن آغا محمدخان قاجار در اواخر سال ۱۲۱۱ قمری. و قیام صادق‌خان شتافی بر علیه فتحعلیشاه جانشین او و ادعای سلطنت کردن وی، محمدخان موقع را مقتضی شمرده از بصره بحدود فارس در میان ایل مسنی آمد و آنها را با خود رایگان نموده بسمت اصفهان رفت و چون مقاومتی در مقابل خود ندید اصفهانرا گرفت و حکومتی در آنجا برای خود تشکیل داد و میرزا عبدالوهاب مستوفی اصفهانی را بوزارت خود برگزید. فتحعلی‌شاه در سال ۱۲۱۲ ق. لشکری بفرستاد که چند نفر از بزرگان قاجاریه از آن جمله حسینخان قاجار قزوینی قولر آقاسی باشی^۱ خود را با اصفهان فرستاد.

محمدخان در مقابل سپاه دولت تاب مقاومت نیاورده مغلوب شد و بطرف سیلاخور و بروجرد فرار نمود و محمدولیکان قاجار برای دستگیری او با تعداد و سامان مأموریت یافت و در عسپار گردید . در محرم سال ۱۲۱۳ ق. که حسین قلیخان قاجار برادر فتحعلیشاه بر علیه برادر خود قیام کرد و از شیراز حرکت کرده اصفهانرا تصرف نمود و بعد متوجه حدود عمدان و اراک گردید در اینجا که رسید محمد ولیکان قاجار او را خیلیس تحریش و تمییح نمود و خود نیز از تمقیب محمدخان زند صرف نظر کرده به حسینقلی خان پیوست و فرمانده و مشاور او گردید و پس از اطاعت و انقیاد حسینقلی خان به برادر خود، فتحعلیشاه محمدولیکان را مجازات سخت نمود. و اما عاقبت کار محمدخان زند : مورخین در کتب تاریخ تألیف خود راجع به عاقبت کار وی باختلاف نوشته‌اند .

منتظم ناصری در مجلد سوم صفحه ۶۸ مینویسد : «در منزل ارونق تبریز محمدخان زند را مقیداً بحضور مبارک آوردند (۱۲۱۳ ق.) و به موجب امر اعلی از حلیه بسر عاظم نمودند و او بحالت کوری و گدائی به بصره رفت و در آنجا درگذشت.»
اما صاحب ناسخ‌التواریخ در مجلد اول تاریخ قاجاریه صفحه ۵۲ مینویسد : «محمد ولیکان قاجار بر حسب حکم شهریار بدفع محمدخان زند تا اراضی سیلاخور به مقدم عجل و شتاب برفت و در آنجا با محمدخان رزم داده او را بشکست و محمدخان از مسافگاہ فرار کرده خواست تا خود را با اراضی بصره رساند در نواحی دزفول مردم فیلی او را دستگیر ساختند و به نزد حستان والی آوردند حستان بیم کرد که مبادا محمدخان زند بازرها شود و روزی او را گزند رساند لاجرم او را از هر دو چشم نابینا ساخت و با زنجیر و کنده به حضرت شهریارش

فرستاد از قضا روزی که فتحعلی شاه از تبریز کوچ داده در منزل ارونق جای داشت (۱۲۱۳ ق.) محمدخان را حاضر کرده شهریار بفرمود تا او را به مردم چارده^۱ استرآباد سپردند چه ایشان را از محمدخان مطالبت خون میرفت پس حکم قصابی بر او جاری کردند و میرزا عبدالوهاب دستگیر شده او نیز از هر دو چشم نابینا گردید. فتحعلی شاه در ابتداء قصد داشت همان رفتاریکه آغا محمدخان در سال ۱۲۰۹ ق. پس از فتح کرمان با اهالی نمود در اسفهان نیز عملی کند و یک نفر از سرکردگان سپاه راهم بنام محمدعلیخان قاجار برای اجرای قتل عام و این کار با اسفهان فرستاد ولی بشفاعت علماء و سادات ، اهالی اسفهان معفو گردیدند .

میرزا محمدخان زنگنه امیر نظام پسر علیخان از امراء بزرگ زمان

محمد

سلطنت فتحعلی شاه و محمدشاه قاجار که مدتی رئیس قشون آذربایجان

و یک چند پیشکار و چندی خودالی آذربایجان بود . در سال ۱۲۴۴ هجری قمری که گریباپدوف^۲ سفیر فوق العاده دولت روسیه و خواهرزاده پاسکویویچ^۳ سردار معروف روس بدست اهالی تهران کشته شد بر حسب صلاحدید و پیشنهاد ایوان پاسکویویچ فرمانفرمای قفقاز قرار شد که



محمدخان زنگنه امیر نظام

شاهزاده خسرو میرزا پسر هفتم عباس میرزا نائب السلطنه به پیشکاری امیر نظام زنگنه با هیأتی برای عذر خواهی به پترزبورگ پایتخت آنوقت روسیه فرستاده شوند و امیر نظام با خسرو میرزا رفت و دولت روسیه بخوبی آنان را پذیرفت و مقضی المرام با ایران بازگشتند و این مسافرت قریب به ده ماه و پانزده روز بطول انجامید^۴ .

میرزا تقی خان فراهانی که در سنه

۱۲۶۴ ق. سردار اعظم ناصرالدینشاه و اتابک

اعظم و امیر کبیر شد جزء همین هیأت اعزامی

بود . در سفرنامه خسرو میرزا بقلم میرزا

مصطفی افشار (بیاه الملك) درباره امیر نظام

و ملاقات او با نیکلای اول امپراطور روسیه چنین نوشته شده : ... بعد از آن همراهان را خواسته بیهیک علی مراتبهم الثفات کرد و بسیار اظهار خوشوقتی کرد از اینکه این چنین اشخاص

۱- چهارده دهی است از دهستان سدن در ستاق بخش کردکوی شهرستان گرگان.

۲- Griboidov

۳- I. Paskiévitsh

۴- از ۱۶ شوال ۱۲۴۴ تا سوم رمضان ۱۲۴۵ ه. ق.

در خدمت شاهزاده مأمور شده‌اند میما امیر نظام را بسیار بسیار نوازش و التفات کرده.

پس از کشته شدن میرزا ابوالقاسم قائم مقام (سلخ صفر ۱۲۵۱ ق.) امیر نظام به تهران احضار شد و بسیاری اشخاص در این هنگام گمان می‌کردند که احضار او برای اشغال مقام سدارت است پس از ورود، انتظام و تجدید افواج تهران با او واگذار شد و چون ممکن بود که مانند او در تهران محل دیگران بوده و داوطلب مقامات بالاتر باشد از این جهت طولی نکشید که پس از انجام امور محوله شاه او را دوباره باموریت آذربایجان و به پیشکاری قهرمان میرزا که بجای فریدون میرزا بحکومت آذربایجان تعیین شده بود روانه نمود.

در منتظم ناسری جلد سوم صفحه ۱۶۵ چنین نوشته شده: «و چون محمدخان امیر نظام پامارت آذربایجان مأمور و مقیم شد و آصف‌الدوله (الله‌پارخان) بحکومت خراسان رفت وزارت حاجی میرزا آقاسی استقرار و استحکام یافت». امیر نظام زنگنه در ۱۵ رمضان سال ۱۲۵۲ ه. ق. در گذشت.

محمدخان شاطر باشی از رجال دستگام نادرشاه و مدتها شاطر باشی

محمد

او بوده است. نادرشاه در سال ۱۱۶۰ هجری قمری پس از آنکه عمال و مأمورین فارس را در کرمان کشت و از سرآنان و رؤسای کرمان دو کله مناره ساخت محمدخان شاطر باشی خود را حاکم شیراز کرده و ضمناً مقرر نمود که وجوهات مأخوذه فارس از هر قبیل که از این به بعد جمع آوری میشود با او تحویل داده شود پس باین ترتیب نامبرده هم حاکم و هم خزانه‌دار فارس بود. محمدخان مانند اکثر حکام نادرشاه از اشیاء و بسیار ظالم و آدمند بوده است.

میرزا محمد کلانتر فارس در روزنامه خود گوید: «محمدخان شاطر باشی والی بلده شیراز که محصل و سول جریمه مصادرات ابواب اصل بلده بود و خود را خزانه‌دار مبدانست و محمدخان برای اجرای این خدمت بنای ضرب و حبس را گذاشت و کاری کرد که مردم نادرشاه را بخیر یاد میکردند». پس از کشته شدن نادرشاه، محمدخان هم بفرکر توطئه‌ای به نفع خود افتاد باین معنی که با سران سپاه افغان و اوزبک پادگان مقیم شیراز ساخته خواست که در مجلس مهمانی که در نظر داشت در خانه خود ترتیب بدهد سرکردگان سپاه قزل باشی و چند نفر از اعیان و متنفذین شیراز را کشته پولهای موجودی در نزد خود را تصاحب کند و بدعم شهر را غارت کرده پس کار خود برود؛ چون از سوء نیت او مستحضر شدند سرکردگان با او همراهی نکردند و او هم در این توطئه خود موفق نگردید و به آرزوی خود نرسید بلکه کار برعکس شد و محمدخان بجزای اعمال خود رسید و در همین سال او را در شیراز کشتند.

آقا محمدخان مؤسس سلسله قاجاریه پسر بزرگ و ارشد محمد حسن

محمد

خان قاجار قوانلو در محرم سال ۱۱۵۵ هجری قمری در کرمان



آغا محمدخان و حاج ابراهیمخان اعتمادالدوله شیرازی

زاده شد. در سال ۱۱۶۰ ق. که علیشاه یا عادلشاه برادرزاده نادرشاه برای سرکوبی محمدحسن خان یا بجهت قحط و غلای خراسان به مازندران رفت محمدحسن خان از ترس گرفتار شدن بدست گرگان فرار کرد و خانواده اش اسیر گردیدند. آغا محمدخان که کودک شش ساله بود با امر علیشاه مقلوع النسل گردید و به همین مناسبت است که از این تاریخ قجرهای استرآباد و همچنین زمانیکه سلطنت رسید بیکی جان اوزبک اپکی از بزرگترین پادشاهان بخارا او را اخته خان میگفتند. پس از بازگشت علیشاه و جنگ او با برادرش ابراهیم خان و از میان رفتن هر دو برادر، محمدحسن خان میدان را برای خود خالی دیده گرگان، مازندران و گیلان را گرفت و خواست برای خود سلطنتی ترتیب دهد پس از چندی کروفر و کوشش فراوان، چون توانا و قادر به تشکیلات و تنظیمات مملکتی نبود، سرانجام مغلوب کریم خان زند گردیده و در مازندران گشته شد و کریم خان زند مالک الرقاب ایران گردید.

پس از اینکه محمدحسن خان در سال ۱۱۷۲ ه. ق. در نزدیکی بوشهر گشته شد آغا محمدخان با برادر اعیانی خویش حسینقلی خان (پدر فتحعلیشاه) و سایر فرزندان محمدحسن خان و چند

۱- بیکی جان نامش امیر معصوم و لقبش شاه مراد و شهرتش بیکی جان بوده است.

نفر از زندگان و بستگان خویش مدتی در دشت گرگان و دشت قبیجاق در میان طائفه ترکمن جعفریای متواری و سرگردان بود، در سال ۱۱۷۵ ق. در سن ۲۰ سالگی با عده‌ای ترکمن بقصد غارت و تساراج‌گرگسان آمد لکن بواسطه وجود محمدحسینخان قاجاردولو (متوفی ۱۱۷۷ ق.) حاکم مقتدر گرگان و دشمن سرسخت طائفه قاجارقوانلو نتوانست کاری از پیش ببرد، دوباره فراری و متواری گردید.

محمدخان سوادکوهی معروف به دادو حاکم مازندران از آمدن وی و محل فرار او آگاه شد چند نفر سوار فرستاد او را دستگیر کردند و به بابل آوردند و بعد مراتب را به کریم‌خان که در تهران اقامت داشت گزارش داد. کریم‌خان دستور داد که او را به تهران روانه نمایند. محمدخان چنین کرد و پس از ورود، کریم‌خان از آغامحمدخان خیلی استمالت و دلجوئی نمود و بوی تأمین داد او را کاملاً از طرف خود مطمئن نمود و سپس او را وادار کرد که شخصاً به گرگان رفته و برادران و بستگان خویش را تماماً با خود به تهران بیاورد او هم رفت و همه را با خود آورد. پس از چند روز اقامت و رفع خستگی آغامحمدخان را با برادران و منسویاتش بنا بامر کریم‌خان به دامغان برده در تویه درواز ساکن نمودند.

آغامحمدخان از سال ۱۱۷۵ تا ۱۱۷۷ قمری بایستگان خویش در دامغان تحت نظر بوده و از آنان مراقبت بعمل می‌آمد چون محمدحسینخان دولو حاکم گرگان قبلاً به کریم‌خان گزارش داده بود که نباید زیاد از آغامحمدخان و پسران و بستگان محمدحسینخان که در دامغان نزدیک گرگان ساکن هستند مطمئن بود و لازم است که مواظبت و مراقبت زیادتری از آنان بعمل آید، بنا بر این کریم‌خان دستور داد که دوباره آنان را از دامغان به تهران بیاورند. امر کریم‌خان بموقع اجراء گذارده شد و پس از ورود به تهران برای اینکه در یکجا جمع نباشند کریم‌خان آنان بدو دسته تقسیم کرد آغامحمدخان و برادرش حسینقلی‌خان و بستگان مادری آنها را با خود بشیراز برد و بقیه فرزندان محمدحسینخان و بستگان آنان را به فزوین فرستاد و در آنجا ساکن نمود. کریم‌خان با او و سایر نزدیکان و همراهانش نهایت محبت و مهربانی می‌نمود و بسا اوقات اتفاقی می‌افتاد که او را طرف شور خود قرار داده و او را پیران و سینه‌خطاب می‌کرد. آغامحمدخان مدت ۱۶ سال^۲ بایستگان خویش محترمانه و مرفه‌الجمال در شیراز میزیست و تحت نظر بود، در ابتداء ورود تا مدتی حق خروج از شهر را نداشت و کاملاً زیر نظر بود اما جندی که گذشت بتدریج مخصوصاً در اواخر زندگی کریم‌خان اعتماد و اطمینان او را نسبت بخود کاملاً جلب نمود و کریم‌خان بوی اجازه داد که از شهر هم بیرون رفته برای سرگرمی و تفریح خود بشکار بپردازد و هر وقت که خواست می‌تواند بهترین اسبها که در سرطویه او بسته است برای خود انتخاب کرده سوار شود.

۱- وزیر افراسیاب.

۲- از ۱۱۷۷ تا ۱۱۹۳ ق.

آغامحمدخان در سال ۱۱۹۳ ق. بوسیله عمه خود که زن کریم خان بود چون احساس کرد که حال او دگرگون و مرگش خیلی نزدیک است هم‌دوره به‌بهانه شکار از شهر خارج میشد و اول شب بجای خود بازمیگشت یک‌روز پیش از مرگ کریم خان که شکار رفته بود هنگام بازگشت از دروازه باغان و رؤسای آنان که با او آشنائی و ارتباط داشتند جویای حال کریم خان گردید آنها گفتند که حال مزاجش خیلی خراب و در حال احتضار است.

آغامحمدخان بازی که در دست داشت عمداً رها کرد و به‌بهانه اینکه برود او را بگیرد دنیال بازرها شده رفت و شب را در بیرون شهر ماند و صبح خبردار شد که کریم خان در گذشته است. قدری سبر کرد تا بستگانش که زیر نظر بودند شاید با او به‌پیوندند از آنها خبری نشد و معلوم گردید که بعضی توقیف و دوزخ از آنان کشته شده‌اند. بنا بر این آغامحمدخان سلاح خود را در این دید که فوراً از شیراز با عده‌ای که با او بودند به طرف استهبان - تهران و مازندران حرکت کند. پس از درگذشت کریم خان چون افراد زنده برای برتری یافتن یکی بر دیگری سخت بخود مشغول شده و ظاف شدیدی در بین آنان حکم فرما بود تقریباً آغامحمدخان از نظر آنان بکلی محو شده بود. از این جهت آغامحمدخان موقع را برای خویشش مفتهم شمرده فرار را بر قرار اختیار نمود کریم خان هنگامیکه آغامحمدخان و برادرش حسینقلی خان را به‌مراه خود بشیراز برد جمعی از قاجاریه نیز چه باکریم خان و چه به‌وای آنان بشیراز رفته و عده‌ای دیگر از برادران و بستگان آغامحمدخان از قزوین و جاهای دیگر بطیب خاطر عمداً به‌سپار شیراز گردیدند اسامی افراد مهم قاجاریه که در هنگام درگذشت کریم خان در سال ۱۱۹۳ ق. در شیراز بودند بدین شرح میباشد: آغامحمدخان - با ناخان (فتحعلی شاه)، محمدخان خالوی آغامحمدخان و پسرش سلیمانخان (اعتضادالدوله)، علیقلی خان و جعفرقلیخان برادران سلیمی آغامحمدخان، موسی خان و عیسی خان پسران اسکندرخان قوالو خالوزادگان آغامحمدخان، رضاخان قاجار دولو و محمد امین آقا عوزاده پدر آغامحمدخان. آغامحمدخان

۱- موضوع انساب زن کریم خان را با آقا محمدخان مورخین ایرانی و خارجی بطور مختلف نوشته‌اند. در جلد نهم روضة‌الصفاء و در تاریخ ایران تألیف واتسون انگلیسی Robert Grant Watson و همچنین در فارمنامه ناصری صفحه ۲۴۰ عمه و در منتظم ناصری صفحه ۲۴ نوشته شده، عمه آغامحمدخان که زن کریم خان بود برادرزاده را از ناخوشی او اعلام کرد بعضی نوشته‌اند که خاله آغامحمدخان زن کریم خان بوده و سرجان ملکم در جلد دوم تاریخ ایران تألیف خود زن کریم خان را خواهر آغامحمدخان ذکر نموده است.

۲- محمدحسین خان ارجمندی فیروزکوهی و عبدالله خان دماوندی.

۳- سرجان ملکم در جلد دوم تاریخ ایران تألیف خود عمه هم‌امان او را ۱۷ نفر نام میبرد و منتظم ناصری در جلد سوم صفحه ۳۳ چهارده نفر.

۴- این دوزخ با تفاق سلیمانخان هنگام فرار و خروج از دروازه گرفتار و کشته شده و سلیمانخان را بواسطه سفر سن از کشتن او سرف نظر کرده.

سه روزه خود را از شیراز به اسفهان رساند و با وجود اینکه همراهانش برای رفع خستگی میل بماندن در این شهر داشتند در اسفهان درنگ ننمود و بسمت تهران حرکت کرد. در تهران فقط یکروز ماندیم، با اتفاق همراهان خود بطرف مازندران راهی شد. هنگامیکه به مازندران رسید و قصد رفتن به گرگان را داشت اشکالاتی از طرف طائفه قاجاریه و مخصوصاً بعضی از نزدیکانش برای او پیش آمد. مرتضی قلیخان یکی از برادران او خود را پادشاه خوانده از وی تمکین ننمود و او را به گرگان راه نداد و بین این دو برادر مدت چهار سال به تناوب زد و خوردهایی در کار بود و گاهی در این زد و خوردها غلبه با این و گاهی با آن بود. آغا محمدخان پس از کوشش های طاقت فرسا (که میتوان گفت تا آخر عمر) و چندین جنگ با برادران خویش و زندیه یعنی جانشینان کریم خان زند از قبیل علی مرادخان - جعفرخان و مهمتراز همه آنان لطفعلی خان که شرح آن خواهد آمد سرانجام بنا بر تدبیرات خویش و داشتن پشت کار بر تمام آنها فائق آمده خود را بدون رقیب بسلطنت ایران رسانید. آغا محمدخان در سال ۱۲۰۳ ق. تهران را پایتخت خود قرار داد. برای انتخاب این شهر کوچک چند هزار نفری جهت پایتخت جز نزدیکی این شهر به پل سوکات نسبتاً حاصلخیز و قرب جوار آن به مسکن ایل افشار ساوجبلاغ و عرب و رامین که هواخواه او بودند و علت بیشتری که برای آن میتوان گفت نزدیکی شهر تهران با سترآباد و مازندران که در حقیقت مرکز ستاد نیروی او بوده است انگیزه دیگری برای آن نمیتوان فکر کرد.

لرد کرزن در جلد اول صفحه ۳۰۳ کتاب ایران و موضوع ایرانی پایتخت شدن تهران را در سال ۱۷۸۸ میلادی (۱۲۰۳ ه. ق.) ذکر نموده و راجع به علی که آغا محمدخان تهران را برای پایتختی خود برگزید چنین گوید: «آغا محمدخان ابتداءً که فقط بر مازندران و گرگان استیلاء داشت شهرسازی را مرکز پایتخت خود قرار داد اما کم کارش بالا گرفت و برای مراقبت باغیان فارس و عراق به تهران آمد و بیشتر نظرش این بود که بهمرزهای روسیه نزدیک باشد و برای دفاع از حملات آنها خود را آماده سازد. گرچه برای فتح پادشاه هیچیک از جهات مزبور موجود نبود اما او هم روش عمو را تصدیق نموده در تهران ماند.

آنچه مسلم است آغا محمدخان قاجار که جز یک ایلخانی سحرآگری بیش نبود برای انتخاب و آباد کردن پایتخت نه وقت داشت نه سلیقه نه استعداد نه ذوق و نه فکر. خلاصه آنکه، تهران آغا محمدخان تهران خوبی نبوده و نیز در جلد اول صفحه ۳۷۹ همان کتاب مینویسد: و آغا محمدشاه در آغاز سلطنت آنرا (ساری) پایتخت خویش قرار داد و لسی بزودی آنجا را ترک کرد. ولی مارخام انگلیسی در تاریخ ایران تألیف خود در این باب چنین گوید:

«و بعد از آنکه لطفعلی خان زند کشته شد (۱۲۰۹ ق.) آغا محمدخان اقتدار کامل حاصل نمود تهران را پایتخت خود قرار داد و جهت اینکه این شهر را به دارالملکی اختیار کرد

نزدیک بودن آن به مازندران و استرآباد بوده. اما جنگ‌های با لطفعلی‌خان زند : آغا محمدخان در سال ۱۲۰۴ ق. که برای تسخیر شیراز رهسپار گردید لطفعلی‌خان نیز برای استناد از مشایخ بنادر و رؤساء دشتی و دشتستان رفت و در این سفر موفقیت‌هایی برای خود حاصل نمود لکن در غیاب او اعیان و متنفذین شیراز براهنمائی حاج ابراهیم کلانتر شیراز بواسطه مکاتبات و فرستادن پیغامها بوسیله اشخاص مطمئن پنهانی با آغامحمدخان که عزم گرفتن شیراز را داشت ارتباط پیدا کرده و بواسطه مقتضیاتی صلاح او را ندانستند که در این موقع بشیراز بیاید و بنا بر صلاحدید آنان گرفتن شیراز را بوقت دیگری محول داشتند. آغا محمدخان نیز مطمئن شده به تهران بازگردید و بعد برای سرکشی به قزوین رفت. آغامحمدخان را در سال ۱۲۰۵ ق. و بعضی ۱۲۰۶ ق. گفته‌اند سکنه‌ای عارض شد و در هرسورت بمساعی دوترا از اطباء پس از سه روز صحت یافت. چون لطفعلی‌خان زند در سال ۱۲۰۵ ق. از گرفتاریهای گوناگون آغامحمدخان و مخصوصاً ورود مرتضی‌قلیخان برادرش از خاک روسیه بایران و گیلان آگاه شد اغتمام فرست کرده موقع را برای عملیات خود که ازمندی پیش‌د نظر گرفته بود منتقم شمرد بنا بر این با لشکری از شیراز برای گرفتن اصفهان رهسپار گردید.

حاج ابراهیم شیرازی با وجود این که لطفعلی‌خان او را بوزارت خویش انتخاب کرده بود مدتی بود که سرآ با آغامحمدخان ارتباط پیدا کرده باین معنی که یار دارا بود و دل‌با سکندر داشت. به محض عزیمت لطفعلی‌خان مراتب را مخفیانه باو گزارش داد. آغامحمدخان با وجود همه گونه گرفتاری‌هایی که داشت فوراً با یاخان (فتحعلیشاه) برادرزاده خود را که ملقب به جهانپای و در سال پیش او را بولایتعهدی خویش برگزیده و در این هنگام سنش در حدود بیست‌سال بود با پنجهزار سوار بفرماندهی مصطفی‌خان قاجار دلولو بهترین سردار خود برای مدافعه بجلو لطفعلی‌خان فرستاد.

لطفعلی‌خان جوان بی‌تدبیر و بی‌سیاست از توطئه‌ای که قبلاً حاج ابراهیم وزیرش برای او چیده بود بکلی بی‌اطلاع بود. چند منزلی که از شیراز گذشت برادران حاجی مز بود که در اردو همه‌کاره بودند با اشاره وی قوفا و آشوبی در اردو برپا کردند و طبق نقشه قبلی نزدیک بود که خود لطفعلی‌خان نیز گرفتار شود لکن بزودی خود را از مهلکه نجات داد و بسمت شیراز بخیال این که شیراز را با آن استحکامات و حصار آجریش در دست دارد رهسپار گردید ولی در میان راه باو خبر رسید که حاج ابراهیم شیراز را تصرف نموده و خوانین مهم زندیه را زندانی و پادگان آنجا را نیز بکلی خلع‌سلاح کرده است.

لطفعلی‌خان بواسطه تدابیر حاج ابراهیم و سازشش با آغامحمدخان آواره بیاینها گردید و شیراز بتصرف آغامحمدخان درآمد. در ایامیکه آغا محمدخان در شیراز بود (ذیحجه ۱۲۰۶ ق.) اهل و عیال لطفعلی‌خان را با دوازده هزار خانوار کاهر ،

مافی، خواجهوند و عبدالملکی کوچانیده باسترآباد فرستاد و بعد به میرزا محمدخان لاریجانی که یکی از سرکردگان سپاه او بود دستور داد که جنازه کریم خان را از گور درآورده به تهران روانه نماید که در کرباس خلوت کریم خانی دفن شود و علت دفن استخوانها در این مکان برای این بود که هر روزه که آغا محمدخان از آنجا میگذرد پاری و بگذارد و بگذرد تا اینکه کینه خود را اینگونه از او گرفته باشد و بعد دستور داد که دستون سنگی یکپارچه از عمارت ارك و کیلی و سنگمای سرمرزازه و درهای خاتم که امتیازی تمام و ارزش زیادی داشت همه را از عمارت و کیلی کنده به تهران فرستاده شود. تمام دستورها و اوامر او بنوبت اجراء گردید و حاج ابراهیم را در ازاء خدمات شایانش باو لقب خانی داده و به استناداری فارس منصوب و برقرار نمود و در سال ۱۲۰۹ ق. که آغا محمدخان پس از فتح کرمان وارد شیراز شد با باخان (فتحعلی شاه) را بحکومت کرمان، فارس و یزد برقرار و حاج ابراهیم خان بیگلربیگی (استاندار) فارس را بصدارت خود برگزید و او را ملقب به اعتمادالدوله نمود.

آغا محمدخان تا لطفعلی خان را بکلی از میان نبرد راحت ننشست و از سال ۱۲۰۵ تا ۱۲۰۹ ق. که لطفعلی خان دستگیر و سپس با وضع بسیار قبیحی او را کشت همیشه جنگ میان این دو نفر ادامه داشت سرانجام آغا محمدخان حریف خود را که فوقالعاده مزاحم او بود بهمت خویش و دستگیری حاج ابراهیم خان بکلی از بین برد و از طرف او راحت شد و بعد به قسمت های دیگر ایران پرداخت.

آغا محمدخان در رمضان ۱۲۱۰ هـ. ق. در تهران رسماً جلوس کرد و تاجگذاری نمود^۱ و سکه بنام خود زد سکه اولیه او همان سکه کریم خان زند که عبارت بود از:

«تا زر و سیم در جهان باشد
سکه صاحب الزمان باشد»

فقط تغییری که آغا محمدخان در این سکه داد این بود که بجای یا کریم که در بالای سکهها قرار داشت آنرا تبدیل به یا محمد و پس از چندی شعر مسکوکات کریم خان را هم تغییر داده و باین شرح سکه زد:

«شد آفتاب و ماه و زرو سیم در جهان
از سکه امام بحق صاحب الزمان»

و در بالای آن مانند سابق یا محمد را گذاشت. سجع مهر و نقش نیکن آغا محمدخان (افوض امری الی الله عبده محمد) بوده است.

آغا محمدخان پس از گرفتن گرجستان و بازگشت از قفقاز (در سال ۱۲۱۰ ق.) در اواخر همین سال بیست خراسان رهسپار گردید. عنوان ظاهر قضیه زیارت سرقد حضرت رضا (ع) بود لکن باطن امر ضمیمه کردن خراسان به قسمت های دیگر ایران و همچنین گرفتن

۱- یعنی از مورخین تاجگذاری او را در سال ۱۲۰۹ ق. پس از گرفتاری و کشته شدن

بقیه جواهرات نادری که در نزد شاه خشاء نابینا موجود بود .

در این سفر تصمیمات خود را اجراء نمود و بخیالات خود موفق گردید، خراسان را ضمیمه نمود و تمام جواهرات را که ارزش فراوان داشت از شاه خشاء گرفت و بعد در مدت ۲۰ روز توقف خود در مشهد بخیالات دیگر افتاد^۱ و بیشتر نظرش بر این بود که حدود مملکت ایران را به مرزهای زمان سلاطین صفویه و نادرشاه برساند و آن قسمتهاست که قرنهای جزء ایران بوده و در دوره فترت و هرج و مرج از ایران جدا شده دوپاره آنها را بایران ملحق نماید از این جهت محمد حسنخان قراقرلو و اسماعیل آقای مکرری را که از سرکردگان و مورد اعتماد او بودند به کابل به نزد شاه زمان و بههرات به پیششاه محمود پسران تیمورشاه فرستاد . از شاه زمان بطلب را که یکی از چهار شهر خراسان است خواست و از شاه محمود اطاعت و تمکینش را بدولت ایران و از امیر مسموم^۲ پادشاه بخارا تسلیم مرو^۳ و پس فرستادن اسراست که از مرو به بخارا برده بود همگی بادرخواستهای آغامحمدخان روی موافقت نشان دادند و بنا بگفته بیگی جان پادشاه بخارا،^۴ اخته خان گوید و کننده و تا زمانیکه آغامحمدخان زنده بود بیگی جان در شوش و نگرانی بسر میبرد و داشت موضوعات عملی میگردید لکن بواسطه سازشها و قراردادهای سری در اروپا میان دول ذینفع که همیشه زمامداران ایران از آنها بی خبرند و ورود ناگهانی سپاه روس پارسی قفقاز و آذربایجان و سازش امراء و خوانین آن نواحی از روی نادانی با روسیه، نقشه آغامحمدخان بکلی بهم خورد و ناگزیر گردید که فوراً از خراسان برای دفاع از تجاوزات دولت روس بنواحی مزبور رهسپار گردد .

در این میانه کاترین دوم امپراطریس روسیه در گذشت و پسرش پل اول^۵ امپراطور روسیه گردید . لشکریان روس پس از تغییر سلطنت اراضی متصرفی خود را تخلیه کرده و به روسیه رفتند اما از آنجائیکه سیاست دول بیگانه از اواخر دوره زندیه و اوائل سلطه قاجاریه بر این قرار گرفته بود که ایران بکلی ناتوان باشد و ناتوان بنامد تا اینکه نتواند بسایر جاها مخصوصاً قسمت های شرقی خود پردازد و زمامداران ایران هم بواسطه بی اطلاعی از اوضاع دنیا عقشان نمیرسید و نمی فهمیدند که برای پیشرفت کار و محفوظ بودن مملکت چه باید بکنند . تا آغامحمدخان زنده بود کارها به نفع مملکت جریانی داشت و پس از او امور مملکتی جریان دیگری به خود گرفت باین معنی هر یک از دول بیگانه که به زمامداران ایران بیشتر پول میداد و دشمنان را بهتر میدید زمامداران سود پرست و بی همه چیز ایران بیشتر بآن دولت تمایل میشدند و سر میسپردند .

۱- توقف آغامحمدخان در مشهد در جلد سوم صفحه ۶۱ منتظم ناصری ۲۰ روز و در گفتار

اول صفحه ۲۴۱ فارس نامه ناصری ۲۳ روز ذکر شده است .

۲- شاه مراد بیگی جان .

۳- یکی دیگر از چهار شهر خراسان .

۴- Paul .

باری بصرجهت برویم بسر مطلب و به بقیه شرح حال مؤسس سلسله قاجاریه به پردازیم
آغا محمدخان که از سازش امراء و خوائین قفقاز با دولت روسیه اطلاع پیدا کرد خیلی
خشناک گردید و برای از بین بردن آنان و جلوگیری از گسترش نفوذ روسیه برای باردوم
رهسپار قفقاز شد و پیش از عزیمت خود جهانبانی (فتحعلیشاه) را نیز از شیراز به تهران
خواسته و دستورهای بوی داد و میرزا شفیع مازندرانی^۱ را با میرزا محمدخان قاجار
دولویگلر بیگی برای نکهبانی تهران گذارده و خود بالشکری مجهز با تفاق جمعی از بزرگان
وسردکرگان در اواسط ذیحجه ۱۲۱۱ قمری عازم آذربایجان و از آنجا عازم قراباغ گردید.

ابراهیم خلیلخان جوانشیر حاکم قراباغ که پنهانی با روسیه سازش نموده و مربوط
شده بود هنگامیکه از آمدن آغا محمدخان به قراباغ خبردار شد برای اینکه مانع عبور او
شود دستور داد که پل روی رودخانه ارس را خراب کنند و بمد آب رودخانه را باراضی
قراباغ انداخت و باهنه این تفصیل آغا محمدخان از عزم آهنین خویش منصرف نگردید و تسیم
خود را بهیچ وجه تغییر نداد و قوفاً دستور داد که مشکها و قایقهای برای عبور دست کردند و
با اینکه جمعی از لشکریانش بواسطه طغیان آب غرق شدند معذک مرد با عزم و اراده از
رودخانه عبور کرد و شیشه را گرفت و پیش از اینکه شیشه به تصرف آغا محمدخان درآید و بشهر
ورود نماید ابراهیم خلیلخان از آنجا بیرون آمده و بداهستان گریخته بود.

آغا محمدخان در ۱۷ ذیحجه وارد شیشه شد و در شب ۲۱ ذیحجه ۱۲۱۱ ق.ا. یعنی
پس از ۴ روز که از ورود او گذشت بدست گماشتگان خود^۲ در سن ۵۷ سالگی کشته شد.
پس از کشته شدن ناگهانی اردو بیگکه بهمرآه وی در شیشه بود بکلی پراکنده شدند و اهالی
قراباغ بقیه اردو را غارت کردند و اردوی بزرگی هم که این طرف رودخانه ارس زیر نظر
حسینقلی خان قاجار (برادر فتحعلیشاه) و سلیمانخان قاجار اعتمادالدوله و حاج ابراهیمخان
اعتمادالدوله قرار داشت آنها نیز بکلی متفرق گردیدند^۳. و از تمام آن سپاه فقط تفنگچیان
فارسی و مازندرانی را اعتمادالدوله بهمرآه خود برداشته یا تدابیر سائیه خویش از راه اردبیل
به تهران آورد.

۱- بعدها در سال ۱۲۱۵ ق. بجای حاج ابراهیمخان شیرازی اعتمادالدوله صدراعظم
ایران شد.

۲- بیشتر مورخین کشته شدن آغا محمدخان را در تاریخ ۲۱ ذیحجه ۱۲۱۱ ق. ذکر
نموده اند لکن سپهر در نسخ التواریخ در ۲۱ ذیحجه ۱۲۱۲ ق. نوشته و هدایت در جلد نهم دروשה الصفاء
بجای ۲۱ ذیحجه ۲۱ ذیحجه ذکر کرده است بنا بر این ۲۱ ذیحجه هدایت ۱۲۱۲ ق. سپهر هر دو
اشتباه بوده و ۲۱ ذیحجه ۱۲۱۱ ق. درست است.

۳- سادق گرجی - خداداد فراش و عباسعلی مازندرانی.

۴- سیستم معمولی لشکر کشی ممالک مشرق زمین و تشکیلات بر اساس آن.

در ماه ربیع الاول سال ۱۲۱۲ ق. که فتحعلیشاه پس از جنگ با سادق خان شقاقی و شکست دادن بوی وارد قزوین شد در این هنگام کشتن گان آغامحمدخان را که در شهر هافران کرده بودند دستگیر و به نزد فتحعلیشاه آوردند فتحعلیشاه دستور داد که تمام بندها (مناسل) آنان را از هم جدا کرده پس از این عمل آنان را بسوزانند و امرش به همین طریق فوراً اجراء گردید .

راجع بکشته شدن آغامحمدخان و علل و اسباب آن خیلی چیزها میگویند اما آن چیزیکه بیشتر مقرون بسواب و حقیقت است همان قضیه خربزه‌هایی است که در آبدارخانه بوده و آغا محمدخان حساب تعداد آنها را بخوبی داشته و زودتر از موعد مقرر که او در نظر داشته بتوسط آبدار و دو نفر پیشخدمت خورده شده و پس از اینکه قضیه بر وی ثابت میشود امر بکشتن هر سه نفر میدهد . سادق خان شقاقی که حضور داشته یادآوری میکند که امشب شب جمعه است اجازه فرمائید که روز دیگر کشته شوند او هم تصویب میکند و هر یک از آنان آزادانه در سر کار خود مشغول بخدمت میشوند . چون امر کشتن آنها حتمی بوده این سه نفر با یکدیگر متحد شده شبانه کار او را پاکارند و دشنه میسازند .

در این باب حاج ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله به سر جان سلیم نماینده کمپانی شرقی هندوستان گفته است : در این اواخر به آغامحمدخان قدری جنون دست داده بود زیرا کسیکه امر بکشتن عده‌ای میدهد و حتماً هم امرش اجراء میشود آنان را آزاد میگذاردند که هر یک در سر کار خود مشغول باشند و رضا قلیخان هدایت در جلد نهم روضه الصفاء در باب کشته شدن آغا محمدخان چنین مینویسد :

و مجمل آن واقعه اینکه سادق نام گرجی و خداداد نام اسفهان‌ی و عباس نام مازندانی که فراش خلوت و پیشکار خدمت بودند شب هنگام در خدمت مخصوصه خود تغافل و تکامل کرده مایه تمییر مزاج پادشاهی گردید و بدیشان تهدید به قتل شد و آن سه تن از بیم جان خود باهم توافق و تماهد کرده بالاتفاق بر گرد حضرت خسرو آفاق آمدند و دست‌جسارت بر گشادند و زخمی چند منکر بر آن اعضاء و پیکر زدند .

در این عبارت : شب هنگام در خدمت مخصوصه خود تغافل و تکامل کرده . . . بعضی از اشخاص تمییرات و توجهات دیگری مینمایند که بنظر اینجانب ناسواب و مقرون بحقیقت واقع نیست و موضوع قطار جامع بخوردن خربزه بوده است و پس آغامحمدخان را ابتداء در شوش بخاک سپردند و بعد که فتحعلیشاه در سلطنت مستقر شد یکی از خوانین قاجار به بنام حسینقلی خان قاجار عزالدین لورا مأمور کرد تا آن نمش را از شوش به تهران آورد و فتحعلیشاه پس از تشییع مفصل از جنازه آغامحمدخان ، چندی در حضرت - عبدالعظیم (شهر ری) امانت گذاشته شد سپس آن را در ۲۶ جمادی الاولی ۱۲۱۲ ق. به نجف فرستاد و در مسجد پشت سر ضریح حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) بقاصله هفت ذرع از مرقد امام دفن کردند .

از حق نباید گذشت که آغامحمدخان مؤسس سلسله قاجاریه مرد فوق العاده‌ای بوده دارای صفات شجاعت - شهامت - عقل - کجاست - تدبیر و پشت کار خسته نشوی بود بزرگترین خدمت او بایران مرکزیت دادن به مملکت و از میان بردن ملوک الطوائفی بود. زندگانی بسیار ساده سر بازی داشت که خیلی از اوقات در سفرهای جنگی نان و کوفته و اگر نبود نان و ماست و پشیر میخورد. لباسش هم مانند غذایش بسیار ساده و بی تامل بوده است اما از طرفی هم فوق العاده ائیم - ممسک - بسیار ظالم و قس القلب که اعمالش مخالف با شئون انسانی بوده - زیاد از حد کینه جو و انتقام جو و در جمع آوری مال و مکننت سرآمد تمام مردمان ممسک و باریک بین جهان بشمار می آمد و با اینکه جواهر هیچ استعمال نمی کرد و سرور خود را با احجار کریمه نمی آراست عشقی شبیه به جنون بجواهر داشت. اما فجایع آغامحمدخان : آغامحمدخان فجایع و سفاکی بسیار داشته و باید او را نظیر چنگیز و تیمور پنداشت - بزرگترین فجایع و سفاکی او در سال ۱۳۰۹ ه. ق. در کرمان صورت گرفت مورخین ایرانی بواسطه نبودن آزادی افکار و آزادی قلم در این باب از ترس مانند همیشه چیزی ننوشته اند لکن اروپائیان که ترس و ملاحظه‌ای از کسی نداشته قسبه کرمان را در مؤلفات خود این چنین ذکر کرده اند :

لرد کروزن سیاستمدار معروف انگلستان در صفحه ۲۴۳ جلد دوم کتاب (ایران و موضوع ایرانی) راجع بکرمان چنین نوشته: «در سال ۱۷۹۴ میلادی (۱۲۰۹ ه. ق.) لطفعلی خان زند باین شهر آمد و خان قاجار بدببال وی شتافت. لطفعلی خان از شهر گریخته و کرمانی‌ها را بشمشیر آبدار آغامحمدخان تسلیم کرد در نتیجه فقط سی و پنج هزار جفت چشم کرمانی به محضر خان قاجار بردند و چندین هفته آنها را کشتار کردند و سی هزار زن و بچه کرمانی به اسیری گرفتند.

پس از مرگ آغامحمدخان جانشین او فتحعلیشاه کرمان تازه را بنا کرد. (راجع به بقیه تجایع و جنایات وی که دیگران نوشته اند کلمه لطفعلی دیده شود). آغامحمدخان با وجود ارتکاب به قتل و غارت‌های وحشیانه کرمان و تملیس و غیره از تعجبات این است که نماز میخوانده و روزه هم میگرفته است!

تذیب گمید حضرت امام حسین (ع) و ضریح نقره مطلای نجف و مرمت آستانه رضوی در مشهد بامر وی انجام یافت و ضمناً به شیخ احمد احسانی مؤسس فرقه شیخیه نیز ارادت میورزیده است!

میرزا محمد کلانتر فارس که معاصر و محشور با آغامحمدخان بوده و مدتی از ایام را با او گذرانده در کتاب خود در اوصاف وی چنین مینویسد: «از این مرد جز دناست و نامردی و کذب چیزی اخذ و عاید نمیشود. بوجدانیت خدا که این نسخه عجائب المخلوقات را تا کسی

۱ - امیر تیمور گورگانی نیز در درویشی میزده و چندین پیر طریقت از قبیل شیخ زین الدین

ندیده باشد آنچه بنویسم و بگویم نخواهد در یافت. بصورت ابلیس پرتلیس، بیان افعال آن نامرد^۱ و ناکس لثم صاحب اسمی نا معنی، زال خسی است که ناکسی او ظاهر نه آنقدر دنی است که شمعای از مراتب او را توأم تقریر و تحریر نمود چون نامرد است و زال^۲ بیوقا مشهور است.^۳

آغا محمدخان بواسطه خست و امساک مفراط در خرج، بایجاد ساختمان و ابنیه چندان میلی نداشته و از او بنائیکه بیاد گارمانده بنای تخت مرمر تهران است که اسلوب ساختمانش همان طرز ساختمان تالارهای عمارت کریم خان در شیراز و از هوا و موسهای دوره اسارتش بوده و بنائی معروف نیست حتی شهرت دارد که سنگهای مرمر اداره و ستونها و آئینههای آن را هم از تالار سلام کریم خان کهنه از شیراز به تهران آورده و در اینجا نصب کرده است. دوره شهر تهران دیوادی از زمان سلطنت شاه تهماسب اول صفوی داشته و آغا محمد خان پس از اینکه در سال ۱۲۰۳ ه. ق. تهران را برای پایتختی خود برگزید دستور داد که دور تا دور شهر خندقی کنده و پشت آن دیوار قطور بلندی بسازند و به این ترتیب بزرگ کردن تهران در ابتداء از کارهای آغا محمد خان بوده است. ناصرالدینشاه در سال ۱۲۸۴ ه. ق. که خواست تهران را مجدداً بزرگ کند خندقهای آغا محمد خان را پر کرده و دوباره دستور داد که خندقهای دیگری در تهران ایجاد شود. این خندقها برای این ایام فائدهای که داشت سیل گیری بود برای شهر تهران. در زمان سلطنت رضا شاه پهلوی چون تهران خیلی توسعه پیدا کرد خندقها چون در کنار شهر واقع شده بود توی شهر افتاد و بعد آنها را پر کردند و بجای آنها خانهها و دکانها ساخته شد اما متأسفانه تاکنون سیل گیر حسیبی برای شهر تهران ساخته و در نظر گرفته نشده است در صورتیکه چون شهر تهران در دامنه جنوبی رشته کوههای البرز واقع شده ساختن سیل گیر از لوازم و ضروریات اولیه برای شهر تهران میباشد.

محمد شاه نوه فتحعلیشاه و پسر بزرگ و ارشد عباس میرزا

محمد

نائب السلطنه که در سال ۱۲۲۲ هجری قمری تولد یافته و در سال

۱۲۳۹ قمری در زمان حیات پدر و پدر بزرگ خود بحکومت عهدان منصوب شد باین معنی که حکومت و سرپرستی آن حدود جزء ابوابجمعی او گردید و از طرف خود چندی محمد حسینخان قراقرلو را بحکومت عهدان تعیین نمود و پس از درگذشت وی در سال ۱۲۴۰ قمری پسرش رستم خان را بجای پدر برگزید.

در سال ۱۲۴۸ ه. ق. که بهمهراه پدر خود بخرامان آمده بود بنا بخواهش و درخواست عباس میرزا نائب السلطنه از طرف فتحعلیشاه بوزارت میرزا موسی نائب رشتی بحکومت

۱- چون خواجه بوده.

۲- بعلمت نداشتن مو بر صورت هیأت پیر زالی را داشت.

۳- از سمت دروازه شمیران یکهزار و هشتصد ذرع و از سه جانب دیگر از هر طرف یکهزار ذرع وسعت دادند.



محمد شاه قاجار

خراسان برقرار گردید و در اوائل سال ۱۲۴۹ ق. از طرف پدر خود عباس میرزا با پانزده هزار نفر لشکری برای گرفتن هرات فرست نمود و چون رفتن او و گرفتن هرات مصادف شد با درگذشت نایب السلطنه در مشهد، از این جهت با کامران میرزا والی هرات قراری گذاشته به مشهد مراجعت نمود و در همین سال پس از درگذشت عباس میرزا نایب السلطنه به تقویت روس‌ها بسمت ولایت عهدی و حکومت خراسان و آذربایجان منصوب و روانه تبریز گردید مدتی نگذشت که فتحعلیشاه پدر بزرگش در سال ۱۲۵۰ ق. در اسفهان درگذشت. محمد میرزا پسر صلاح‌دید میرزا ابوالقاسم قزاقانی قائم مقام ثانی و موافقت روس و انگلیس در شب یکشنبه هفتم رجب همین سال در سن ۲۸ سالگی در تبریز جلوس کرد و محمدشاه شد لکن ۶۰ نفر پسران فتحعلیشاه که اکثراً در اطراف و اکناف ایران سمت حکومت ایالات و ولایات را داشتند هر یک داعیه سلطنت داشته و خود را لایقتر و ذیحق سلطنت پس از پدر از برادرزاده خویش میدانستند و اهم آنان علیخان نزل السلطان - حسینعلی میرزا فرما فرما - حسنعلی میرزا شجاع السلطنه - محمد قلی میرزا ملک آرا - اسمعیل میرزا و غیره بودند و هر یک از این مدعیان تاج و تخت ایران، لشکر و استعدادی برای مبارزه حاضر داشتند.

اینان چون از باطن ماده هفتم معاهده ترکمانچای که ولیمهدی ایران را به عباس میرزا و اعتاب او اختصاص داده بود و دول روس و انگلیس نیز در این باب قبلاً با هم موافقت

کرده بودند زیاد اطلاع نداشتند و پیش خود تصور میکردند هر کدام را که شاه خواست ی به ولیمهدی خود انتخاب کرد و یا اینکه بزرگتر از دیگران بود او ولیمهدی است غافل از این بودند که شاه در این مورد از خود اختیار چندانی ندارد و پس از انعقاد معاهده ترکمانچای اختیار در دست روس و انگلیس افتاد و اقدامات دیگران در این باب بدون موافقت دول مزبور نتیجه‌ای نداشت و تا آخر زمان حکومت سلسله قاجاریه ماده مزبور معاهده بانضمام سایر مواد آن کاملاً اجراء میگردد.

کنت دوگوبینو^۱ وزیر مختار فرانسه در ایران در گزارش خود بوزارت خارجه دولت متبوع خویش مینویسد: «مسأله ولایت عهدی ایران خیلی پیش از این در زمان فتحعلی شاه بین دو دولت لندن و سن پترزبورگ حل شده است»^۲.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام در میان این کشمکش و غوغا محمد شاه را در تاریخ ۱۲ رجب برداشته و روانه تهران شد در هر یک از منازل عرض راه نمایندگان مختار شاهزادگان برای مصالحه و تحدید حدود مملکت خود نزد قائم مقام آمدند. قائم مقام هم با هر یک از نمایندگان مختار به فراخور حالتش رفتار میکرد یکی را بزندان می‌انداخت دومی را وعده خدمت میداد سومی را بنحریکات اجنبی برای تجزیه ایران واقف مینمود. سرانجام محمدشاه به همت و مساعی قائم مقام و تمایل شدید روس‌ها پادشاه ایران شد و تمام رقبای او کور - زندانی و تمید گردیدند.

در سال ۱۲۵۳ قمری مطابق ۱۸۲۷ میلادی برای الحاق مجدد هرات از جمله چهار شهر قدیمی خراسان بدان سو ب لشکر کشید و چون دولت انگلستان جداً مانع این الحاق بود اشکالات و موانع عدیده برای دولت ایران ایجاد نمود تا بجائیکه وزیر مختارش سر ژون ماکنیل^۳ بر حسب دستور دولت متبوعه خود اولتیماتوم شدیدی داد و گفت اگر دولت ایران از لشکر کشی و تسخیر هرات منصرف نکرده بطرق دیگر مقاصد بریتانیا را در ایران عملی خواهد نمود و بلافاصله پایتخت ایران را ترک کرد و از راه زنجان و آذربایجان بمرزهای دولت عثمانی روانه گردید و ضمناً برای اینکه ملت را نسبت به مقاصد دولت ایران بدبین و ناراضی نماید دسائس زیادی بکار برد از آن جمله نامه‌ای از زنجان به حاج سید محمد باقر شفتی معروف به حجة الاسلام بزرگترین مجتهد و پیشوای تشیع در آن زمان نوشت و از وی در این باره کمک خواست حجة الاسلام شفتی در جواب نامه وی در ضمن تأیید اقدامات دولت ایران تذکر داده بود که در این قبیل مسائل بهتر است که با خود امنای دولت تماس گرفته شود. این لشکر کشی چون برخلاف میل انگلستان صورت گرفته بود، با مخالفت بسیار شدید دولت مزبور روبرو گردید و شانزده ماه طول کشید^۴ و

۱- Comte de Gobineau

۲- مجلد ۲۸ اسناد مربوط بایران

۳- Sir John McNeill

۴- از ۱۹ ربیع الثانی ۱۲۵۳ تا ۱۹ شعبان ۱۲۵۴ قمری

بطوریکه گفته شد بواسطه موانع بیشماری که انگلستان برای دولت ایران ایجاد کرده بود موفقیتی برای محمد شاه حاصل نشد و با تحمل خساراتی زیاد و بدون گرفتن نتیجه برای بار دوم ازهرات به تهران بازگشت.

لشکر کشی محمدشاه بههرات بواسطه مخالفت سخت انگلستان با این کار، خسارات زیادی بایران وارد آمد. آوردن طاعون و وبا بایران ویا ایجاد شدن آن - راه انداختن شورش و انقلاب در داخل ایران، ایجاد نفاق و دویت در بین سرکردگان اردو، وادار کردن دولت عثمانی که به خرمشهر تجاوز نموده و بعد آن را خراب و ویران کرده و اهالی آنجا را قتل عام نماید؛ تمام حوادث مزبور در ایران در آن زمان بواسطه لشکر کشی محمدشاه بههرات اتفاق افتاد. محمد شاه اگر عنوانی پیدا کرده بود مدتی بواسطه وجود عباس میرزا پدرش و بعد در آغاز سلطنتش بواسطه شخص قائم مقام سداعظم او بود و پس از کشتن سداعظم خود اوضاع بکلی بهم خورد باین معنی که از یکطرف محمد شاه بواسطه علین و مریش بودن و درویش بازیش^۱ و از طرف دیگر تحریکات بیگانه بقصدی هرج و مرج در ایران تولید شد که اگر میرزا تقی خان امیر کبیر پس از درگذشت محمد شاه و جلوس ناسرالدينشاه با اوضاع دردم و برهم ایران سر و سورتی نمیداد ایران بطور قطع تجزیه و تقسیم میگردید.

محمد شاه پس از چهارده سال و سه ماه سلطنت در شب سه شنبه ششم شوال ۱۲۶۴ ق. در قصر محمدیه واقع در غرب تجریش درگذشت. فرهاد میرزا معتمدالدله در کتاب جام جم تألیف خود تاریخ قوت محمد شاه برادر خویش را چنین قلم نموده: و بسال شصت و چهار از بی هزار و دوست شب سه شنبه ششم از ماه شوال بقسرو، شاه ایران زمین محمدشاه اجل پیماله عمرش نموده مالا مال، مراد از قصر نو یا قصر محمدیه قسری بوده که بر حسب امر محمدشاه در اواخر عمرش در غرب تجریش و شمال باغ فردوس و جنوب زعفرانیه در مدت سه ماه ساخته و پرداخته گردید و چون محمدشاه در آنجا بارنج و تمب زیاد در گذشت قسرمزبور معروف گردید که بد یمن و بد شگون است. از این جهت پس از مرگ او کسی در آنجا سکونت اختیار نکرد و تقریباً متروک ماند و بتدریج خراب گردید و اثری دیگر از آن بنا باقی نماند.

نقش او را ابتداء از تجریش بباغ لاله زار تهران آوردند و با امانت گذاشتند سپس آن را بعد از ورود ناسرالدين شاه به تهران پس از ۶۶ روز امانت بدستور میرزا تقی خان امیر نظام بقم فرستادند و در شب عید غدیر ۱۲۶۴ ق. در آنجا بخاک سپردند. بقعه محمدشاه در قم از بناهای امیر کبیر میباشد. سجع مهر محمد شاه پیش از ولیعهدی و پادشاهی: (طراز افسر شاهن محمد ۱۲۴۰) بود و بعد که شاه شد مسکوکاتی که بنام او مسکه میزدند باین نحو نقش بوده است: (شاهنشاه انبیا محمد) و سجع مهرش اثر طبع میرزا محمد تقی علی آبادی مازندرانی متخلص به صاحب و ملقب بمصاحبان^۲ پس از الملک الله باین شرح است:

۱- مورخین ایرانی او را در کتب خود قطب السلاطین نام میبرند.

۲- متوفی در جمعه ۱۷ ربیع الثانی ۱۲۵۶ قمری.

شکوه ملك و ملت رونق آئین و دین آمد. محمدشاه غازی صاحب تاج و نگین آمد ۱۲۵۰ و بر مهر دیگر در ۱۲۵۵ ق. نوشت: *هو الله تعالی السلطان بن السلطان محمدشاه غازی و بر دیگر مهر خویش علامت شیر و خورشید را برای اولین بار در تاریخ ایران نقش نگین نمود.* محمدشاه هم مانند اسلاف و اخلاف و اعقاب خویش از گرفتن پیشکشی (رشوه) چه از خودی و چه از بیگانه خیلی خوشش می‌آمده مثلاً برجیس نام انگلیسی که امتعه انگلستان را وارد و بفروش می‌رساند، محمدشاه در سال ۱۲۵۱ ق. به بهانه ترویج امتعه داخلی غدن می‌کند که هیچکس حق ندارد از او چیزی خریداری نماید لکن پس از گرفتن پیشکشی قابلی به درباریان خود دستور داد که از برجیس همان کالاها بیکه خود او چندی قبل خریدن آنها را منع کرده بود بخرند. اطباء فرنگی (اروپائی) محمدشاه در ابتداء دکتر لایات

۱- ادوارد برجیس Edward Burgess از جمله استادان و مستعمران متعددی بود که عباس میرزا از اروپا مخصوصاً از انگلستان خواسته و مستخدم ساخت و در حدود سال ۱۲۴۰ ه. ق. و احتمال قدری قبل از آن به تبریز آمد و ظاهراً در کار امور مربوطه به مطبوعه تبریز بود و بعد از فوت عباس میرزا (۱۲۴۹ ق.) مطبوعه ژئوگرافی تبریز موقوف شد و برجیس صاحب که در این بین با اشاره عباس میرزا مشغول به تجارت هم شده بود چندی بعد از فوت فتحعلیشاه (۱۲۵۰ ق.) به تهران آمده دکانی و انباری باز کرده اسباب و اجناس فرنگ مخصوصاً انگلیسی می‌فروخت و جهت پیشرفت تجارت خود گاهی میان ترابوزان و تبریز سفر می‌کرد.

در اوایل سلطنت ناصرالدینشاه که وزارت امور خارجه ایران را هم مرحوم میرزا تقی خان، امیر کبیر خود اداره می‌کرد برجیس که با احتمال قوی در تبریز یا امیر آشنا شده بود بنوسط مشارالیه بسمت مترجمی در آن وزارتخانه داخل شد و عنوان و لقب مترجم دیوان را پیدا کرد و پیش از تأسیس روزنامه وقایع اتفاقیه برای اطلاع دیوان یعنی دولت و شاه قسمت های مفید بعضی از جرایم اروپائی بخصوص روزنامه‌های انگلیسی را ترجمه می‌کرد و بهمین سمت باقی بود تا امیر کبیر در تاریخ ربیع الثانی ۱۲۶۷ ق. روزنامه وقایع اتفاقیه را در تهران تأسیس نمود و برجیس را در جزو کارکنان آن روزنامه داخل کرد.

خانم سرهنگ شیل Col. J. Sheil وزیر مختار انگلیس در تهران در کتاب مشاهدات خود در ایران *Lady Sheil: Glimps of Life in Persia* در ضمن بحث از همین روزنامه در باب برجیس چنین مینویسد: « شخصی انگلیسی که مباشر و مترجم روزنامه است مزد مخصوصی برای این وظیفه خود دریافت نمیدارد و او علاوه بر این روزنامه که برای عامه است مأمور تهیه روزنامه دیگری است که باید فقط بنظر شاه و صدراعظم برسد این روزنامه ثانوی متضمن کلیه مسائل سیاسی راجع به اروپا است که اطلاع بر آنها بنظر ایشان برای عامه ایرانیان مصلحت نیست. گذشته از این مطلب در این روزنامه اخیر اخبار مضحك و نوادر و وقایع که ممکنست مایه مسرت خاطر شاه باشد گنجانده میشود. ادوارد برجیس همواره در اداره روزنامه وقایع اتفاقیه بسمت مترجم باقی بود و بعد از عزل و قتل امیر کبیر نیز این سمت را داشت و بسا میرزا ابوالحسن شفقاری صنیع الملک نقاش معروف عبوی کمال الملک کار می‌کرد و در حقیقت مدیر مشغول و مباشر آن محسوب میشد و در سال ۱۲۷۰ ق. به خلع همایونی سرفراز می‌گردد و وفاتش بین سنوات ۱۲۷۰ و ۱۲۷۷ در تبریز اتفاق افتاد و در همانجا مدفون شده است. نامبرده مترجم (کتاب چین) از انگلیسی بفارسی بر حسب دستور شاهزاده بهمن میرزا پسر چهارم عباس میرزای نائب السلطنه والی آذربایجان (از سال ۱۲۵۵ تا ۱۲۶۳ ه. ق.) میباشد.

و بعد دکتر کلوکه^۱ فرانسوی متوفی ۱۲۷۲ ق. بوده‌اند.

دکتر محمدخان شیخ احیاء الملک از چشم پزشکان معروف تهران
و فرزند حاج میرزا علینقی صنیع‌الممالک بوده که در سال

محمد

۱۲۴۳ خورشیدی زاده شد و پس از تحصیلات در دارالفنون برای تکمیل تحصیل خود بیاریس
رفت و در سال ۱۳۰۷ قمری به تهران بازگشت و بحضور شاه معرفی گردید.



دکتر محمدخان شیخ احیاء الملک

در این ایام ناصرالدینشاه سخت مبتلی
به یواسیر بود از دکتر چشم پزشک معالجه و
درمان درد خود را خواست دکتر هم ناگزیر
شد که اطاعت امر کرده معجون ساخت و
دارویی برای وی تجویز نمود و اتفاقاً هم برای
یواسیرشاه قدری بهبودی حاصل شد و از این
تاریخ در زمره اطباء خاصه شاه درآمد و بعد
طیب خاص میرزا علی اسفرخان امین‌السلطان
اتاپک اعظم شد و تا آخر با او بود. پس از
کشته شدن اتاپک (۱۳۲۵ ه. ق.) طیب خاص
حاج علی قلیخان سردار اسعد بختیاری و پس از
درگذشت وی در سال ۱۳۳۵ ق. طیب و رفیق
جعفر قلیخان بختیاری سردار اسعد سوم شد و
در سال ۱۳۱۷ خورشیدی در سن ۷۴ سالگی
در تهران درگذشت و در امامزاده عیدالله
(شهرری) در مقبره سیدالهدوله بخاک سپرده شد.

احیاء الملک مردی بود رفیق - بسیار خلیق - شاد و مهربان. روزی در مجلسی با
نگارنده این سفور صحبت میکرد و میگفت که من حق المعاینه (ویزیت) از اشخاص نمیگیرم
و اشخاص هم به من پول نمیدهند من حاضریم که معطب خود را بیک شخصی کثرات بدهم که
هر کس برای معالجه به من مراجعه نمود فقط دو قران بمن بدهد من راضی هستم اما آن
دو قران را هم کسی حاضر نیست که به من بدهد. چند فرقی است میان این طیب و پزشکان
این ایام. متأسفانه در این ایام طبابت و فرهنگ کاملاً جنبه تجارتمی پیدا کرده است تا بحدی چه شود
و به چه سورتی درآید.

امیر محمد خان عرب زنگونی پسر علمیردانخان از امرا بزرگ
و مقتدر خراسان و خود نیز در زمره مدعیان سلطنت بوده‌است.

محمد

در سال ۱۳۰۱ قمری که جعفرخان زند برادر مادری و جانشین علمیرادخان زند پس از اینکه

۱ - Cloquet

۲ - علمیردانخان در سال ۱۱۶۴ قمری در جنگ با احمدشاه درانی پادشاه مملکت جدید
التاسیس افغانستان کشته شد.

از بیبهان و کازرون بازگشت برای گرفتن یزد بر سر تقی خان با قی حاکم مقتدر آنجا که بهیچ یک از مدعیان سلطنت اطاعت نداشت تاخت و تقی خان را محصور نمود و چون او خود را محصور دید از امیر محمدخان طبسی حاکم مقتدر و متنفذ فردوس و طبس استمداد جست. میرمحمدخان یا هزار نفر به امداد تقی خان آمده یا جعفرخان جنگه کرد و او را شکست داد و مهمات جنگی و اثاث و اسباب شخصی او بتصرف امیرمحمدخان درآمد و جعفرخان پس از این شکست ناچار شده بفارس گریخت. امیر محمدخان پس از این فتح بهوای سلطنت افتاد و سپس بست اسفهان برای گرفتن آن شهر رهسپار شد در این هنگام محمدحسینخان^۱ و اسمعیلخان عرب عامری که از طرف آغامحمدخان حاکم نطنز و اردستان بودند برای همراهی با وی به میرمحمدخان پیوستند هنگامیکه بحوالی اسفهان نزدیک شدند عده لشکریان او به هفت هزار نفر رسیده بود. در این هنگام جعفرقلیخان برادر آغامحمدخان که برای انتظامات امور بختیاری مأمور بود با اینکه در یکی از شکارها از اسب افتاده و درد پا داشت با این حال با تفاق مسطقیقلیخان برادر خود در مقام دفاع و محافظت اسفهان برآمده و پس از چهارده روز جنگ سخت، شکست به لشکر امیرمحمدخان افتاد و او بناچار ابتداء بسمت یزد و سپس به طبس رهسپار گردید.

پس از ورود به محل در آنجا نیز آرام و قرار نگرفته درصدد تسخیر خراسان برآمد و چون در این هنگام اللهیارخان قلیچه^۲ حاکم سبزوار که در میان امرای خراسان خیلی مقتدر و قوی بود میرمحمدخان خواست ابتداء او را سرکوبی نموده از میان بردارد و پس از از بین بردن او سایر امرای در مقابل او تکلیف خود را خواهند فهمید بنابراین سبزوار را محاصره نمود و نزدیک بود آن را فتح و اللهیارخان^۳ را مقهور نماید که ناگهان در این میان هنگام یورش از اسب افتاد و درگذشت (۱۲۰۲ هـ. ق.) و بآمال و آرزوی خود نرسید.

محمد غفاری^۴ کمال الملک فرزند میرزا بزرگ کاشانی^۵ از اساتید محمد

بزرگ فن نقاشی در ایران و در اوایل سلطنت ناصرالدینشاه در حدود

محمد

- ۱- در جلد سوم صفحه ۴۴ منتظم ناصری محمدحسینخان و در جلد قاجاریه تاریخ التواریخ صیحه ۲۸ محمد خان نوشته شده.
- ۲- قلیچه شعبه‌ای بوده از طایفه اویماق تفتش که آن از بزرگترین قبایل دشت قبچاق Ouralo - Altai بوده است.
- ۳- سرجان ملک انگلیسی در تاریخ ایران تألیف خود بجای اللهیارخان، ملییارخان نوشته و اشتباه است.
- ۴- کلمه غفاری مشد که بر وزن عطاری - بقالی - رمالی تلفظ میکنند غلط بوده و از اغلاط مشهوره میباشد و چون طایفه غفاری خود رامنسب به ابوذر جنید بین جناده غفاری یکی از اصحاب نبی (ص) میدانند از این جهت تلفظ صحیح غفاری بدون تشدید بر وزن جدالی و کتابی میباشد.
- ۵- کمال الملک برادر بزرگ میرزا ابوترابخان غفاری و برادرزاده میرزا ابوالحسنخان صنیع الملک از نقاشان معروف زمان سلطنت ناصرالدینشاه بوده است.

سال ۱۲۶۸ قمری درکاشان متولد شده است. از اشخاص مهذب الاخلاق و باکمال ایران بود. در سن ۱۳ سالگی ازکاشان به تهران آمده وارد مدرسه دارالفنون شد. میگویند تقرب او به ناصرالدینشاه از این جا ناشی شد که روزی ناصر-



میرزا محمدخان کمال الملک

الدینشاه درحدود سنه ۱۲۹۸ ق. وارد دارالفنون گردید تا بلوی ازعلیقلی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر سابق علوم (قرهنگه) کشیده شده بود ناصرالدین شاه پسران تا بلو سردیک شده استاد و گفت چقدر شبیه اعتضادالسلطنه است عیناً خود او است و از نقاش آن پرسید میرزا علی اکبرخان مرزین الدوله هلندی که استاد نقاشی دارالفنون بود میرزا محمد کاشی (کمال الملک) را معرفی کرد و گفت کار این شخص است. ناصرالدینشاه او را تشویق و تحسین بسیار نمود و مواجیبی برای او برقرار کرد و چند روزبعد او را خواست و در شمس العماره جای داد و جزه پیشخدمتان و نقاشی او گردید و این سمت را تا اواخرسلطنت مظفرالدینشاه (۱۳۳۴ ق.) دارا بود. از کارهای مهم او در زمان سلطنت

ناصرالدینشاه تا بلو (تالارآئینه) است که قریب به پنجاهال کمال الملک روی او کار کرده است. در ثلث اول سال ۱۳۰۹ قمری که مشغول تهیه تابلو تالار آئینه برای ناصرالدینشاه بوده قضیه ای برای او روی داد که بيموردنیست در این جا شرح آن قضیه داده شود: کمال الملک در سال ۱۳۰۹ ق. حسب الامر ناصرالدین شاه مشغول به تهیه تابلویی از تالار آئینه بود هر روزه که دست از کار میکشید رفتن خود را به سرایدار اطلاع میداد روز بعد طبق معمول که به سرکار خود آمد خبردار شد که قدری از طلاهای تخت طاووس کهنه شده است. ناصرالدین شاه از اینکه در قصر و در منزل او چنین عملی واقع شده بسیارمتغیر و برآشفته شد و به پسرش کامران میرزا نائب السلطنه که حاکم تهران و وزیر جنگ بود مؤکداً امر کرد که مرتکب را پیدا کنند و او در طی تحقیقات روزی کمال الملک را هم بنقلید و تحقیقاتی از او بعمل می آورد و قریب سه چهارساعت این مذاکرات طول میکشد تا آنکه یکی دو روز بعد مرتکب که شاگرد سرایدار (پاشاگرد یاغبان) بوده شناخته شده اقرار میکند. شاه حکم کرد او را در میدان مقابل شمس العماره در ملاء عام سر ببرند و خود شاه، هم پس از نوشیدن مقدار زیادی شراب، به ایوان شمس العماره آمده در پس پرده نارکی نشست که اجرای حکم را ببیند چون هر او را بریدند شاه پرده را بلند نمود فریاد زد که: سر را از تن جدا

کنید و بلند کنید!

محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر اطلاعات این واقعه را در یادداشت‌های روزانه خود که سری و محرمانه بوده به تفصیل شرح داده و مینویسد: «۱۳ ربیع الثانی ۱۳۰۹: وقت ظهر شنیدم که جواهرهای تخت طاووس را دزدیدند خیلی تعجب کردم باز باور نکردم تا عصر مکرر این خبر رسید که دیشب این دزدی شده جائیکه تخت شاه را پس‌دزدند خدا بفریاد مردم برسد». و نیز مینویسد: «۱۴ ربیع الثانی: صبح که در بخانه خود رفتم خود شاه به من فرمودند قریب چهارهزار تومان طلا و جواهر تخت طاووس را دزدیدند بر من یقین شد سرایدارها و قراولهای عمارت را که مستحفظ بودند نائب السلطنه گرفته و مشغول استنطاق بودند امین همایون سرایدار باشی شد. بعد از ناهار شاه دزد پیدا شد محمد علی نام پسر ۱۲ ساله کور بد ترکیبی که حالا جزو سرایدارها بود شب توی اطاق قائم میشود قفل را میشکند جواهرها را میدزدد و میبرد نائب السلطنه او را پیدا کرده با تمام جواهرات بحضور آورد چون شاه قول داده بودند که نکشد او را به حبس خانه بردند پالتو ترمه سر دوشی مرفعی به نائب السلطنه التفات شد اما مجدالدوله خوانسالار داماد شاه‌کار غریبی کرده بود در مجلس استنطاق نائب السلطنه همینکه محمد علی سرایدار اقرار بدزدی میکند کاظم خان پسر سرایدار باشی مرحوم^۲ که بیچاره جزو متهمین بود برخاسته بوده بحضور شاه بیاید که عرض کند دزد پیدا شد مجدالدوله پای برهنه عقب او میدوید دم در عمارت فریاد میکند که کاظم خان را بگیرید قاپوچی (دربان) کاظم را بگیرد مجدالدوله جلوس افتد میرود حضور شاه مزده میدهد که دزد پیدا شد یک سرداری ترمه خلعت میگیرد از نانچیمی این جوان تعجب کردم». و نیز مینویسد: «۱۷ ربیع الثانی ۱۳۰۹: وقت ناهار بندگان همایون قدری بر دو^۳ میل فرمودند چون کمتر این کار میشود محل تعجب و حمل بر کسالت مزاج مبارک نمودم بعد معلوم شد که میخواهند محمد علی سرایدار دزد تخت را سر ببرند بجهت قوت قلب استعمال بر دو فرمودند چهار فروب مانده سر آن احق را جلوس در آفاقا^۴ در حضور همایون بریدند و از بدن هم جدا کردند که بالای قاپوچی بزنند اما در صورتیکه شاه قول داد و او را بخشیده بودند که نکشد خوب کاری نبود خلف عهد و شکستن قول برای پادشاه».

در سال ۱۳۱۰ ق. از طرف ناصرالدینشاه ملقب به کمال‌الملک شد و چون قصد رفتن به اروپا را داشته در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه به آموختن زبان فرانسه پرداخت و یکسال پس از ورود مظفرالدینشاه به تهران چون از اوضاع مملکت چندان خوشدل نبود موقع را مغتنم

۱- غلامعلیخان.

۲- محمد ابراهیم خان ابری.

۳- Bordeaux

۴- سر در شمس‌العماره.

شمرده به اروپا مسافرت میکند (۱۳۱۴ قمری) اما نام و عنوان و سنش از فهرست دپار حنف نمیشود. مسافرتش سه سال طول کشید و در موزهها و گالریهای اروپا بمطالعه نقاشی پرداخت و بیشتر از نصف اینمدت را در فلورانس (از شهرهای ایتالیا) و بقیه را پس از گردش در رم و سایر شهرهای صنعتی ایتالیا به پاریس آمده و غالباً در موزه لور مشغول بکار بوده است .

مظفرالدین شاه در سفر دوم خود به اروپا در سال ۱۳۲۰ - ۱۳۲۱ ه. ق. او را در موزه لور می بیند و امر میکند که به ایران برگردد کمال الملک هم امر شاه را می پذیرد و پس از سه سال اقامت در اروپا به ایران بر میگردد. پس از بازگشت به ایران به تأسیس مدرسه صنعتی پرداخت^۱. در اواخر عمر مدرسه صنعتی را بهم زد و معترضان به مشهد رفت. بطوریکه مرحوم ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) رفیق شفیقش برای نگارنده نقل میکرد تفصیل آن از این قرار بود: « یوسیله سیدمحمدتدین وزیر فرهنگ وقت از او خواسته شد که تابلوی بکشد کمال الملک معاذیری تراشید و وقت را بظرفه و تعلل میگذراند این تقاضا مکرر از وی بعمل آمد و او زیر بار نپذیرفت و میگفت که من چون شایل ناسرالدین شاه را کشیده ام اگر تابلوی درست کنم در پیشگاه ناسرالدین شاه شرمنده میشوم در این باب اسرار و ابرام و تأکیدات زیاد شد تا اینکه کمال الملک پیغام داد که اگر زیادتر از این در این باب اسرار نمائید من دست خود را بکلی قطع خواهم کرد تا دیگر نتوانید که این چنین کاری را از من بخواهید کار که باین جا کشید تدین برای خوش آمد از او سورت حساب هزینه متفرقه مدرسه صنعتی را که چند تومانی بیش نبود خواست کمال الملک مرد یکننده وی اعتناء و با عزت نفس به محض اینکه این مطلب را شنید سخت برآشت و مدرسه را بهم زد و تابلوهای خود را جمع کرده بطرف مشهد رهسپار گردید^۲. در نیشابور بود که اتفاقاً حادثهای برای او روی داد که از يك چشم خود نابینا شد و بعد از این حادثه به تهران آمده مشغول به معالجه و مداوای چشم دیگر خود گردید و پس از بهبودی به نیشابور بازگشت و در حسین آباد ملك ایتباعتی خود تا آخر عمر اقامت داشت تا اینکه در مردادماه ۱۳۱۹ خورشیدی در حدود سن ۹۵ سالگی در همانجا در گذشت و در بیرون مقبره عارف ربانی شیخ فریدالدین عطار نیشابوری بخاک سپرده شد.

کمال الملک در دوره قاجاریه یعنی دوره انحطاط کامل صنعت که تقریباً صنعت قدیم مینیاتور هم در حال از میان رفتن بود پیدا شد نامبرده نقاشی را بسبک اروپائی یعنی سبک

۱- سفر دوم مظفرالدینشاه بارو باحفت ماه از ۲۵ ذی الحجه ۱۳۲۰ تا ۲۲ رجب ۱۳۲۱ هجری قمری بطول انجامید.

۲- در این کار ابراهیم حکیمی حکیم الملک یاو خیلی کومک کرده است .

۳- بعداً ارباب کبکسرو شاهرخ به نیشابور محل اقامت وی رفته تابلوها و تصاویر را که ارزش بسیار داشت از کمال الملک گرفته به تهران آورد و آنها را در اطافقهای مجلس

استاد دیناس ایتالیا و هولند (فلاماند) در ایران بوجود آورد. از مرحوم کمال‌الملک شاهکارهای زیادی باقی مانده است .^۱

محمدخان قاجار قوانلو پسر اسکندرخان و پدر امیرسلیمان‌خان
محمد
 اعضادالدوله و عموزاده محمد حسن خان قاجار و خال آغا
 محمدخان قاجار وادامراه بزرگ طائفه قاجار بوده مدتی بیگلربیگی (حاکم) مازندران بود
 و بعد بر حسب دستور محمدحسن خان قاجار برای جلوگیری از آزادخان افغان و سد معبر او
 که خیال گرفتن مازندران را داشت مأمور گردید.

حاج محمدخان قراگزلوی همدانی از رؤسای دستگاه عباس میرزای
محمد
 نایب السلطنه و مردی زیرک و دانا بوده و در جنگ روس و ایران
 (۱۲۴۱-۱۲۴۳) قمری یکی از سرکردگان سپاه بوده است .

میرزا محمد مستوفی قوام‌الدوله پسر میرزا محمد تقی قوام‌الدوله
محمد
 آشتیانی زمانی از مستوفیان درجه یک و از رجال سرشناس ایران بود.
 در سال ۱۲۶۵ هجری قمری پس از اینکه حمزه میرزا پسر بیست و یکم عباس میرزا نایب السلطنه از



میرزا محمد قوام‌الدوله

خراسان احضار و بجای او سلطان‌نمراد میرزا
 (حسام السلطنه) برادرش پسر سیزدهم
 نایب السلطنه بحکومت خراسان فرستاده
 شد در همین سال حمزه میرزا ملقب به
 حشمت‌الدوله شده و بجای ملک قاسم میرزا
 (پسر بیست و چهارم فتح‌المشاه) باستانداری
 آذربایجان منصوب شد و میرزا محمد -
 مستوفی آشتیانی نیز یوزارت و پیشکاری
 (معاونت) وی تعیین گردید و در سال ۱۲۶۸ ق.
 میرزا محمد ملقب به قوام‌الدوله شد .

در سال ۱۲۷۰ ق. که فریدون میرزا
 پسر پنجم عباس میرزا نایب السلطنه استاندار
 خراسان شد میرزا فضل‌الله وزیر نظام برادر
 بزرگ میرزا آقاخان نوری سدا عظم بست

تولیت آستان قدس رضوی و پیشکاری خراسان منصوب گردید و تا اواخر سال ۱۲۷۱ ق. در
 سمت‌های مزبور باقی و برقرار بود. در اول سال ۱۲۷۲ ق. از خراسان به تهران احضار و
 بجای او میرزا محمد قوام‌الدوله بست پیشکاری خراسان تعیین شد و میرزا محمد حسین
 عضدالملک بست تولیت آستان قدس رضوی تعیین گردید .

۱- کمال‌الملک با ذوق مخصوص ادبی و قریحه صنعتی که داشت یکی از ضائلش لطیفه گوئی
 و نقل قصص و حکایات شیرین بود .

وزارت قوام‌الدوله تا حدود سال ۱۲۷۶ ق. یعنی تاریخ شکست اقتضاح آور مرو که ماده تاریخش بحروف ابجد (رستخیز) است بطول انجامید . در ایام وزارت و پیشکاری خود در خراسان فیروزمای در آنجا بدست آورده بود که خیلی ارزش داشت. میرزا آقاخان - صدراعظم که تفصیل آن را شنید پهر نحوی که بود از جنگه او در آورد و پس از عزل میرزا آقاخان از سدارت در سال ۱۲۷۵ ه. ق. و مسادرة اموالش فیروزه مزبور به ناصرالدینشاه رسید و در یکصد و چند سال پیش آن را هشتاد هزار ریال قیمت کرده بودند و البته معلوم است که در این زمان اگر موجود باشد قسمت آن چه مبلغ خواهد بود. حمزه میرزا بسا اینکه در سال ۱۲۶۳ ق. در زمان سلطنت محمدشاه والی خراسان و مأمور دفع سالار پسر آصف‌الدوله شده بود و نتوانست کاری از پیش ببرد و فراراً در سال ۱۲۶۵ ق. با پسر محمدخان حاکم هرات بهرات رفت و در ازاء این تهور و شجاعت و شهامت در همین سال باستانداری آذربایجان منسوب و ملقب به حشمت‌الدوله شد.

در سال ۱۲۷۵ ق. با دادن پیشکشی قابلی بشاه برای بار دوم بجای حسام‌السلطنه به استانداری خراسان بوزارت و پیشکاری قوام‌الدوله تعیین و روانه محل مأموریت خود گردید. اما موضوع مرو باید گفت که باستانهای آغامحمدخان مؤسس سلسله قاجاریه و با وجود آنهمه قسوت - دناأت - ثنات - شقاوت و هزاران چیزهای دیگرش بقیه سلاطین قاجاریه یک پاپاسی برای ایران کار نکرده‌اند و میتوان گفت که کارشان فقط حلق و جلق و دلق بوده است و آنچه را هم که دیگران بدست آورده و حفظ کرده بودند این‌ها از روی نادانی به تدریج بطریق معضاجانه‌ای از دست دادند از آن جمله قضیه مرو یا مرو شاهجهان از جمله چهار شهر خراسان است و بعد بواسطه بیماری و عدم علاقه زمامداران وقت و نداشتن تسلط کامل و نفوذ زیادی در مرو ترکمنها جسور شده بشحرک بیگانگان مرتباً به حدود خراسان دست‌اندازی میکردند چون تجاسر آنان تکرار میگردد عاقبت دولت ایران مجبور شد که آنها را دفع و قلع و قمع نماید بنابراین جنگه مرو پیش آمد .

سابق بر این هروقت که قشون ایران میخواست بطرف مرو برود از راه دره مرغاب عبور میکرد و این راه بهترین و سهلترین راه بود. دره مرغاب در سدارت میرزا آقاخان نوری به نمایندگی فرخ‌خان امین‌الدوله بموجب عهدنامه منحوس و بسیار ننگین بین انگلستان و ایران در پاریس^۱ بکلی بروی ایرانیان بسته شد و یگانه راهی که برای ایران باقی ماند راه پر زحمت و مشقت سرخس بود بالاخره در سال ۱۲۷۶ ق. دولت وقت که در رأس آن زمامدار قابلی نبود پس از تهیه مهمات و تجهیز قشون که عده آن را در حدود شصت هزار نفر از پیاده و سوار تخمین زده‌اند فرمساندهی حشمت‌الدوله برای جنگه با ترکمن‌ها و دفع آنان از راه سرخس بطرف مرو حرکت کردند در آغاز کار قرار بود که حشمت‌الدوله و

قوام الدوله با هم بروند موقع حرکت که رسید حشمت الدوله فرمانده کل قوی به بهانه اینکه من در عقب اردو برای تهیه مهمات و تجهیزات و فرستادن نفرات کمکی میمانم قوام الدوله یعنی همان میرزا محمد مستوفی آشتیانی را برای فرماندهی لشکر فرستاد. آقا میرزا محمد مستوفی هم قبول کرد و رفت. وقتیکه اردو به نزدیکی ترکمن‌ها رسید طبق نقشه‌ای که بیگانگان با آن آموخته و در ضمن جنگ می‌آموختند با جنگ و گریز عقب‌نشینی اختیار کردند و ارتش ایران و فرمانده آنها بخیال اینکه ترکمن‌ها شکست خورده و فرار کرده‌اند آنها را تعقیب نمودند. لشکر در حال تعقیب دشمن بدون داشتن اطلاعات محلی و سوق الجیشی و بلد بودن راه، به سحرای بی‌آب و علفی رسیدند جمعی از تشکی و جمع دیگر از گرسنگی تلف شدند تا اینکه پس از مدتی راه پیمائی بآب رسیدند اما چه آب‌ای این آب‌ای بود که ترکمن‌ها مسیر رودخانه تجن را بدستور و راهنمایی افسران بیگانه که ملبس بلباس ترکمن‌ها شده بودند برگردانده بسحرا انداخته بودند و برای خود فقط يك راه باز گذارده و بقیه سحرا تبدیل به باطلای شده بود.

ترکمن‌ها پس از اجراء این عمل به ارتش ایران حمله ور شدند و تا قشون ایران خواست بچنید تماماً در توی باطلاهایی که دستی ایجاد کرده بودند گیر کرده محصور و کشته شدند از شصت هزار نفر قشون اعزامی در حدود سی هزار واندی از آنها بکلی تلف شدند و بقیه بطرف سرخس عقب‌نشینی کردند و مضحک‌تر از همه این است که هیچیک از مورخین ایرانی از ترس دولت (شاه) در این باب چیزی ننوشته و اظهاری ننموده‌اند و فقط بذکر اینکه حشمت الدوله و قوام الدوله از خراسان احضار شدند اکتفاء میشود مثلاً تفصیل جنگ مرو را مؤلف منتظم ناسری در جلد سوم صفحه ۲۶۸ این چنین ذکر کرده: « همدرد این سال (۱۲۷۶ ق.) نواب حشمت الدوله حکمران خراسان بامر دولت برای تنبیه تراکمه مرو شاه جهان لشکر بمر و کشیده و با قوام الدوله وزیر خراسان بدآنصوب رفته بعد از محاربات و فتح بعضی قلاع و فرار تراکمه مراجعت کردند ۱۱۱. »

کنند و گویند نویسنده و محقق معروف فرانسوی که مقارن آن ایام وزیر مختار فرانسه در ایران بوده در کتاب (سه سال در آسیا) تألیف خود تلفات وارده را در حدود چهل تا پنجاه هزار نفر ذکر کرده و در این باب چنین گوید: « سه سال پیش از این در حدود چهل تا پنجاه هزار نفر سرباز ایرانی در سحرای ترکمان فقط بواسطه نداشتن آذوقه از بین رفت و حال آنکه اگر مختصر توجهی میکردند و آذوقه آنان تأمین میشد تلف نمیگردیدند. این شکست و این اقتضاح بالاتر از همه شکست‌های سابق سلطنت فتح‌المشاه و محمدشاه بود که بواسطه بی‌لیاقتی و بی‌اطلاعی و عدم علاقه زمامداران وقت به مملکت در دوره سلاطین قاجاریه، ایران متحمل شده است. »

میرزا محمد تقی لسان‌الملک سپهر مؤلف ناسخ‌التواریخ شکست‌های فتح‌المشاه - محمدشاه

و ناسرالدينشاه را تحت عنوان (شرح سلطنت و جهانگیری) مینویسد. پس از شکست و رسوائی مرو تقریباً تمام کاسه و کوزه‌ها بر سر قوام‌الدوله شکست و او را با يك وضع بسیار فجیع و مفتضحانه‌ای به تهران وارد کردند و این کار هم بیشتر برای این بود که ناسرالدينشاه میخواست جواهرات و نقدینه‌ای که خود و پدرش در مأموریت‌ها بدست آورده بودند از او بگیرد.

میگویند روزیکه قرار بود قوام‌الدوله وارد تهران شود رحیم‌کن‌کن (متوفی ۱۳۰۶ ق.) نائب فراشخانه از طرف شاه مأمور شد که يك کلاه نمدی - قبای کرباسی رنگه رفته پاره - زیر جامهٔ مندرس و گیوه تخت کلفت فرسوده بر سر و تن و پای او کرده به پاسبوی پالائی سوارش نموده با این وضع و هیأت منسکر او را بشهر درآورد و تا دربار فراشان غصب او را مشایعت کنند و سائر سرکردگان را با چهارقد قالبی سوار الاغ کرده در شهر تهران گردانیدند و بعد از آنان جریمه نقدی هنگفتی برای شاه گرفتند.

از دست رفتن مرو و وطن ابو مسلم خراسانی و یکی از چهار شهر مهم خراسان و کشته شدن سی چهل هزار نفر سرباز ایرانی بالاخره ختم شد بساختن چندشمر در مذمت قوام‌الدوله از قبیل :

آن قوالدوله کاند در جنگ مرو داد بر باد افسر و دیهم را

خانه‌اش کعبه براهبش پسر الخ... و بگرفتن شاه مبلغ زیادی نقدینه و جواهرات از وی - پس از دادن تقدیمی‌های لازم بشاه - قوام‌الدوله بواسطهٔ مساعی میرزا یوسف مستوفی‌الممالک از مرگ نجات یافت. من با اینکه باین خانواده اداوت چندانی ندارم بجهت اینکه دیده شده حسن وثوق (وثوق‌الدوله) نوهٔ همین قوام‌الدوله قرارداد ۱۹۱۹ را با گرفتن مبلغی بسیار جزئی برای خود و دو نفر از وزرا کابینه خویش^۲ با انگلیس‌ها بست و ایران را به تحت‌الحمایگی انگلستان درآورد و اگر روزها بزودی خود را جمع و جور نکرده و محدود اولیهٔ خود نرسیده بودند ایران همینطور بموجب قرارداد مزبور جزء مستعمرات انگلستان درآمده و باقی بود و بقول مطلبی که میگفت وثوق‌الدوله هر يك نفر ایرانی را بيك عباسی با انگلیس‌ها فروخت معذک در اینجا من قوام‌الدوله را مفسر میدانم و مفسر کسانی میدانم که یکتفر مستوفی و باصطلاح محاسب یا میرزا بنویس را فرماندهٔ کل قوای شست هزار نفری میکنند.

آیا قوام‌الدوله دورهٔ مدرسهٔ سن سیروسومور فرانسه و یا سندهورست انگلستان و دست پوینت امریکا را دیده و تمام کرده بود که بفرماندهی عدهٔ مزبور او را به جبههٔ جنگ

۱- عادت و رسم مشرق‌زمینی‌ها مخصوصاً ایرانیان بر این است که فقط بشعر گفتن انتقام خودشان را از خائنین به مملکت می‌کنند و دیگر کاری از آنان ساخته نیست!

۲- فیروز میرزا نصرهٔ الدوله و اکبر میرزا صارم الدوله.

میفرستند؟ قوام‌الدوله ممکن است که مردی بوده پشتهم‌انداز - خوش بیان - خوش تحریر و خوش‌خط و دراموریم که مربوط بکارهای خودش بوده با کفایت و بصیر باشد اما واجد بودن تمام این چیزها چه ارتباطی به فرماندهی کل قوی دارد. فرهادهی یک سپاه چیز دیگری است که قوام‌الدوله از آن جزئی اطلاعی نداشته است.

بلی وقتی که کار را بکاردان ندهند و بقول معروف استخوان را بریزند پیش خر و گاه را پیش سگ آنوقت کار این جور از آب درمی‌آید. اکثر اوقات در ایران بلکه در ممالک مشرق‌زمین کارها باین نحو بوده فقط گاهی در ایران مانند زمان سلطنت شاه‌عباس بزرگ، نادرشاه و آغامحمدخان قاجار در حدودی کار را بکاردان میدادند و پیشرفتهای درخشانی هم از آن حاصل میشد. قوام‌الدوله پس از دو سال که با خفت و شرمساری زیاد بیکار و خانه‌نشین بود بوسیلهٔ تقدیم پیشکشی^۱ و وساطت میرزا یوسف مستوفی‌الممالک^۲ در نزد شاه، دوباره در سال ۱۲۷۸ ق. وارد کار شد و در همین سال بسمت وزارت و پیشکاری (معاونت) سلطان‌حسین میرزا جلال‌الدوله حاکم اصفهان و برادر کهنتر مسعود میرزا ظل‌السلطان تعیین و فرستاده شد. معاونت حکومت اصفهان وی تا سال ۱۲۸۰ ق. ادامه داشت در اواخر این سال تغییر مأموریت یافته بجای محمد ناصر خان قاجار دولوپهیرالدوله به پیشکاری و وزارت ظل‌السلطان حاکم فارس منصوب و برقرار گردید. در سال ۱۲۸۲ ق. بواسطهٔ سوء سلوک او با ارباب رجوع اهالی شیراز بتحریرک امیان و اشراف و متنفذین محل بر علیه وی شورش کرده و در این سال دولت یعنی شاه او را از معاونت حکومت معزول و به تهران احضار نمود و بجای وی میرزا ابوالحسنخان مشیرالملک شیرازی که خیلی طالب این سمت بود با تقدیم پیشکشی زیادتری وزیر فارس شد.

در سال ۱۲۸۳ ق. بسمت وزارت گمرکات انتخاب گردید. در تشکیلات جدیدی که ناصرالدینشاه پادشاه شورای کبیرای خود در سال ۱۲۸۸ ق. داد که در مهام ملکی مشاوری نمایند قوام‌الدوله نیز در آن عضویت پیدا کرد و در همین سال در صدارت حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله بجای میرزا کاظم خان نظام‌الملک که رئیس دفتر استیفاء (وزیر دارائی) بود وزیر محاسبات^۳ شد. میرزا محمد قوام‌الدوله بواسطهٔ تصدی استیفاء آذربایجان و چند ولایت دیگر که از پدرش به ارث باو رسیده بود با اطلاع و کارآمد و در حقیقت از سنخ خود مستوفیها بود، و برعکس نظام‌الملک، از عهدهٔ کار بر نمی‌آمد.

۱- در برخی از ممالک شرقی مشکل‌گشا و باب‌الحوایج.

۲- از منسوبان او.

۳- وزیر دارائی.

۴- ریاست دفتر استیفاء که همان وزارت دارائی کنونی باشد مدتی در زمان سلطنت

ناصرالدینشاه عنوانش وزارت محاسبات شده بود.

نامبرده در این مأموریتها و مشاغلی که بعد از واقعه مرو باو محول گردید مانند اکثر مأمورین دولت لغت و لپس نمود، اما نتوانست که خسارت گذشته خود را جبران نماید .
 قوام الدوله در محرم سال ۱۲۹۰ هـ. ق. بعرض محرقه در تهران در گذشت و بجای او میرزا هدایت (پدر دکتر مصدق) با لقب وزیر دفتری رئیس دفتر استیفاء (وزیر دارائی) شد .
 میرزا محمد مستوفی آشتیانی قوام الدوله مرده بوده در حدودی با کفایت و بصیر به بسنی از امور دکتوری - خیلی متفرعن و از خود راضی - تند خو - فحاش و مانند اکثر رجال مملکت طماع - رشوه گیر و مال جمع کن از راه غیر مشروع . احمد قوام (قوام السلطنه) اخلاقی و عادت و رویه خود را از جدش میرزا محمد قوام الدوله اقتباس کرده بود و از خیلی جهات شباهت زیادی باو داشته است .

محمدخان قوانلوی قاجار ایرانی چندی مقضوب آغامحمد بود

محمد

لکن در سال ۱۲۱۲ هجری قمری فتحعلیشاه او را حاکم

ایروان نمود و به آنجا فرستاد و در سال ۱۲۱۸ ق. سیسیانوف سردار روس که مردم قفقاز

و آذربایجان او را ایشپخدر میگفته اند با لشکری جبار متوجه شهرهای قفقاز شد و شهر گنجه را پس از گرفتن اهالی آن را قتل عام کرد . در این هنگام محمدخان باغواهی جعفر - قلیخان دنیلی و کلیملیخان نخچیوانی یا سیسیانوف سردار روس بساخت . در سال ۱۲۱۹ ق. به محض اینکه از حرکت اردوی نائب السلطنه بطرف ایروان آگاه شد محمدخان چون قبلاً بطوری که گفته شد با روسها ساخته بود سیسیانوف سردار روس را به ایروان فرا خواند و او با بیست هزار سوار و سی مراده توپ به ایروان آمد و برای اینکه مبادا مقاومتی در مقابل لشکر روس به عمل آید ایلات آن نواحی را محمدخان بخاک عثمانی کوچانید نائب السلطنه که از این قضیه خیردار شد مهد بقلیخان دولو که یکی از سرکردگان سپاه و مورد اطمینانش بود با شش هزار نفر مأمور نمود که دوباره ایلات را بجایهای اولیه خود برگرداند و او هم این کار را کرد . اردوی عباس میرزا نائب السلطنه در همین سال هنگامیکه به نزدیکی ایروان رسید محمدخان از سازش با روسها پشیمان شده و بتوسط میرزا صادق مروزی و قایم نگار از میرزا محمد شفیع مازندرانی صدراعظم اطمینان حاصل کرد و برای اطمینان بیشتری پسر خود حسینعلیخان را با پیشکشی فراوان به نزد



محمدخان ایروانی

فتوحان و ستاد و چون بشکست زیاد تقدیم کرده بود از این جهت مورد عفو فتحعلیشاه

قرار گرفت .

راجع به قتل عام اهالی گنجه که اکثراً شیعه و علاقمند بایران بودند مورخین و سیاحان باختلاف نوشته‌اند و اقوال آنان گوناگون میباشد . شیروانی در کتاب پستان‌السیاحه صفحه ۴۸۴ تألیف خود چنین گوید : « گنجه شهرست بزرگ و خوب و دبارست مرغوب از بلاد ایران و از مسافت آذربایجان آیش گوارا و هوایش فرح اقرا و زمینش مرتفع است در این باب گفته‌اند: چند شهر است اندر ایران مرتفع‌تر از همه بهتر و سازنده‌تر از خوین و آبی و هوا گنجه پر گنج و ذآن پس سفاهان در عراق در خراسان مرو و طوس است این نباشد اقرا قریب بیست و پنج سال میشود که طایفه رومیه آنجا را به قهر و غلبه مفتوح ساخته‌اند و قتل یافراط نموده و غایت خرابی در آن دبار کرده‌اند اکنون در تصرف اهل روس است اشخاص صاحب معرفت از آنجا ظهور نموده‌اند من جمله شیخ نظامی صاحب خمسه و مرید شیخ اخی فرج زنجانی و ابوالعلائی شاعر از آنجا بوده‌اند . »

هدایت در جلد نهم روضه‌الصفا مینویسد: « تا در قره ماه شوال سال مذکور شهر گنجه تسخیر و تا سه ساعت قتل عام در آن شهر شیوع داشت . در منتظم ناصری جزء وقایع سال ۱۲۱۷ ق. چنین نوشته شده: « قشون روس که پسر داری سسیانوف متوجه قفقاز شده بودند بعد از استیلاء بر تفلیس به گنجه تاختند و این شهر را مسخر ساختند و پس از تسخیر سه روز بقتل عام پرداختند . »

حاج محمد میرزا کاشف .

محمد

السلطنه جایکار پسر محمد .



محمد میرزا کاشف السلطنه

حسن میرزا در سال ۱۲۷۹ قمری متولد و پس از تحسیلات مقدماتی برای تکمیل آن سفری بااروپا کرد و در پایان تحصیل میگوید که در موضوعی رساله‌ای نوشت و در آن رساله خود را کاشف قلمداد و از آن تاریخ به کاشف شهرت پیدا کرد سپس در اسلامبول تجارتخانه فرش بنام کاشف دائر کرد بعداً وارد خدمت وزارت خارجه شده و پست منشی‌گری سفارت ایران در پاریس گزیده شد و سالها در این سمت در آنجا باقی بود. در سفر سوم ناصرالدینشاه^۱ بااروپا هنگام بازگشت شاه به ایران او هم جزو همراهان از پاریس به تهران مراجعت نمود و کماکان در وزارت خارجه مشغول بکار

۱- پسر فرهاد میرزا پسر هشتم عباس میرزا نائب السلطنه .

۲- ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ هجری قمری .

شد. چون زبان فرانسه را خوب میدانست در ایامیکه دکتر قووریه طبیب مخصوص ناصرالدینشاه^۱ در ایران بسود اوجم مترجم و عم منزل با وی بود.

دکتر قووریه طبیب مخصوص ناصرالدینشاه که از هنگام اقامت شاه در پاریس بجای دکتر تولوزان^۲ انتخاب و به همراه شاه بایران آمد در کتاب سه سال در بسیار ایران تألیف خود راجع به وی چنین گوید: «و چندتن از پیشخدمتان مثل میرزا عبدالله خان^۳ که دو خواهر او از زنان شاهند و با محمد میرزا کاشف برادرزن خود که سالها در سفارت ایران در پاریس منشی بود همراه است و کاشف چنین مینماید که از مفارقت پاریس چندان راضی نیست برعکس میرزا عبدالله خان که از برگرداندن او بوطن مسرور است. چندی نگذشت که دوستی میان دکتر قووریه و محمد میرزا در سرمخارج یسومیه بزودی بهم خورد و تا مدتی میان آنان سفائی نبود.

محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود (۹ ذیحجه ۱۳۰۸ ق.) در این باب مینویسد: «و شنیدم دکتر قووریه^۴ و محمد میرزا میان نشان بهم خورده در سرمخارج یسومیه برای اینکه پارسا مخارج قووریه ماهی پانزده تومان بود و حالا محمد میرزا ماهی قریب به هفتاد تومان پای او نوشته باین جهت سفائی نیست میان آنها». و نیز مینویسد: «۶ ربیع الاول ۱۳۰۹: عصر محمد میرزا آمد عریضه ای بشاه از پریشانی خود نوشته بود به من داد که بنظر شاه برسانم.»

در سال ۱۳۱۴ قمری در سن ۳۵ سالگی بسمت سرکنسول (ژنرال قنصل) ایران در هندوستان تعیین گردید در این سفر است که طرز چایکاری را در آنجا آموخت و در مراجعت به ایران با خود مقداری نهال چای آورد و در اراضی مستعد برای چایکاری (حدود گیلان) آنها را کاشت و با يك علاقه و جدیت در ترویج چایکاری کوشش زیاد نمود و از این راه خدمت بزرگی نسبت بوطن خود انجام داد و از واردات چای خارجی مقدار زیادی کاست و این قبیل خدمات به مملکت قابل همه گونه تمجید و تقدیر است و خدا رحمت کند چنین اشخاص را. در سال ۱۳۴۴ قمری = ۱۳۰۵ خ. برای تکمیل طرزهای گوناگون چای کاری سفری به هند و چین نمود و در فروردین ۱۳۰۸ خورشیدی هنگام بازگشت از آنجا در راه بوشهر در کتل ملوآز اتوموبیل پرت گردید و کشته شد. نمش او را بهلاهیجان آورده و در آنجا دفن نمودند و بعد چایکارهای آنجا برای قدردانی از آن مرحوم بیزینه خود ساختمان عالی بر سر قبر او بنا کردند لکن قسمتی از ساختمان مزبور که چند سال قبل آن را دیدم، هنوز ناتمام بود.

۱- از سال ۱۳۰۶ لغایت ۱۳۰۹ قمری.

۲- Tholozan.

۳- مراد انتظام الدوله سردار امجدیوشی است.

۴- Fevrier.

میرزا محمد دکتر یادکتر محمدخان کرمانشاهی معروف به کفری^۱

محمد

فرزند پیرمحمد زارع، از بازرگانان آن سامان بوده، و درسال

۱۲۴۵ هجری قمری در کرمانشاه زاده شده است. نامبرده از پزشکان و جراحان تحصیل کرده و حاذق معروف زمان خود بود. و دارای تالیفاتی نیز در رشته طب میباشد.



از راست بچپ - میرزا محمود طبیب - میرزا محمد دکتر -

سید مهدی نخعی نویسنده - میرزا شریف دوامان.

تحصیلات ابتدائی او در مسقط الرأسش در کرمانشاهان صورت گرفت و بعد طبق معمول

آن زمان برای فرا گرفتن علوم دینی به نجف اشرف رفت مدتی در آنجا با لباس روحانی مشغول به تحصیل بوده و بعد به مولد خود کرمانشاه مراجعت نمود. در اینجا با دو نفر فرانسوی که بآن شهر آمده بودند آشنا شده و نزد آنان به یاد گرفتن فرانسه اشتغال میورد و این ایام مسافرت بوده با سالهای اول افتتاح مدرسه دارالفنون از این جهت برای ادامه تحصیل و ورود به مدرسه به تهران می آید. طب قدیم را در نزد حاج میرزا عبدالباقی طبیب ملقب به اعتمادالاطباء^۲ که از فضلا و اساتید فن در آن زمان بوده می آموزد و طب جدید را در نزد دکتر تولوزان فرانسوی فرا میگیرد و ضمناً نیز به تحصیلات خود در دارالفنون ادامه میدهد. در این مدت معلومات خود را در رشته های گوناگون تکمیل نموده و از مدرسه دارالفنون نیز فارغ التحصیل میشود و بعد با مأمورینی که ریاست قرائتینه باشد بکرمانشاه بر میگردد. مدتی در این مأموریت باقی بوده و بعد به تشویق دکتر تولوزان حکیم پاشی ناسرالدینشاه برای تکمیل رشته طب در حدود سال ۱۲۸۷ قمری به پاریس می رود و در دانشکده پزشکی آنجا تحصیلات خود را تکمیل کرده و با گذراندن پایان نامه (تز) با نمره بسیار خوب

۱ - اعتقاد وی کلمه سادگی را برای نام خانوادگی خود گزیده اند.

۲ - در مورد سید مهدی نخعی در کتاب رجال ایران نوشته امیرکبیر...

در سال ۱۸۷۹ میلادی^۱ نائل به گرفتن تصدیق دکترای در طب از دانشکده پزشکی پاریس میشود و سناً مجاز بوده که در فرانسه نیز مطب داشته و به معالجه بیماران پردازد و عضو جماع علمی هم بوده است.

خودش در مقدمه کتاب بیماریهای مقاربتی تألیف خود درباره رفتن یاروپا چنین گوید: و بعد از استیفاء در علوم ادبیه و دینی در همین کشور به تحصیل علوم طبیه قدیم و جدید پرداخت از فوائد مدرسه مبارکه دارالفنون و تأییدات نواب اشرف ارفع والا شاعرزاده امجد اعلم اعتضاد السلطنه علی قلی میرزا وزیر علوم ادام الله اقباله حقی عظیم و دینی بزرگه پیرایه رقبه عبودیت ساخت و از مفاهیات جناب فریدالزمان حکیم دانشمند یگانه دکتر تولوزان حکیم باشی مخصوص اعلیضرت همایون دامت افانسانه حظی وافر و بهر ای وافی برد و فارغ التحصیل شده با اجازه اساتید معظم مشغول معالجه گردید اما بدین مایه قناعت نکرده محض مزید استحضار و کار آگاهی بر خست چاکران حضرت گردون بسطت پادشاهی بدارالملك پاریس که مدینه حکمای این قرن عزیزت اقتصران است رفت و بسک صاحبان غیرت مهبیای قبول هر گونه تمب و مشقت شده لمحهای نیارمید و بقدر مقدور در تکمیل کلیه شعب طب و جراحی کوشید... و نیز در ابتدای کتاب امراض اطفال در این باب مینویسد:

... این بنده بریشان روزگار کرمانشاهانی المولد میرزا محمد از آن پس که در ایران اغلب فنون و علوم خاصه فلسفه و طب را به پایان بردم محض مزید دانش و ازدیاد بینش و تکمیل علوم جدید و دیدن مرضی و مارستانات و تشریح کردن نش انسان و حیوانات و سایر اعمال پدی که در ایران متنوع و غیر مقدور بود تا آنکه شرمعای بدست آید که نتیجه آن عاید عامه مسلمانان و برادران دینی و هموطنان من شود عزیزت اروپا را تصمیم دارد... و بعد راجع بتحصیلات خویش در مقدمه کتاب امراض اطفال چنین گوید: و... عهدی مدید و زمانی بید در مدارس علمیه و در مریضخانههای علیه شهر پاریس اقامت نمود و شائزده علم را جدا جدا در انجمن و حضور معلمین و حکمای نامدار و مدرسین و علمای عالیقدر علماً و عملاً امتحان داده و در هر يك سرخط و اجازه لیاقت و کفایت اخذ نموده تا آنکه که منشور دکتری از جانب وزارت علوم دولت بهیه فرانسه باین جانب داده شد... .

پس از بازگشت از اروپا که مدت اقامتش در پاریس مجموعاً نه سال بوده بوسیله علی قلیخان مخیرالدوله^۲ به ناسرالدینشاه معرفی و مورد لطف او قرار میگردد. مدتی طبیب تلنگرافخانه معلم دارالفنون و طبیب شاه بود و بعد به سمت ریاست بیمارستان دولتی (ابن سینای کنونی) منصوب شد. مدتی در این سمتها باقی بود و بواسطه اینکه حرفهائی میزد که بگوش مردم عامی آن زمان خیلی سنگین می آمد و ملامها هم با او میانه خوبی نداشتند از این جهت کارهایی که داشت بتدریج از او گرفته شد. تا سال ۱۳۰۰ ق. جزء اطبای شاه بود و از این سال به بعد

اورا کنار گذاشتند و دیگر بدر بار حاضر تمیض و کارش فقط ریاست مریم‌بخانه دولتی و معلم طب فرنگی (طب جدید) دارالفنون بوده و از سال ۱۳۰۲ ق. به پندهم، از معلمی طب دارالفنون و از سال ۱۳۰۴ ق. از ریاست مریم‌بخانه نیز او را معاف کردند و بجای او میرزا علی دکترا ممتدالطباء برای معلمی دارالفنون و میرزا ابوالحسن خان کجالی بر ریاست مریم‌بخانه انتخاب و منصوب گردیدند.

پس از عزل از ریاست مریم‌بخانه، در سال ۱۳۰۵ ق. بعنوان طبیب مخصوص حسعلی خان، گروسی امیر نظام پیشکار آذربایجان به تبریز رفت و مدتی با او بود. علت رفتن با ذریابجان او هم برای این بود که امیر نظام در جمادای الثانیه ۱۳۰۵ ق. در تبریز سخت مریض شد تا جائیکه دولت (یعنی شاه) خواست جانشینی برای او تعیین کند و چون بند بهبودی یافت دولت هم از تعیین جانشین برای وی بکلی منصرف گردید.

دکتر محمدخان پس از بازگشت از آذربایجان خانه نشین گردید و در خانه خود مشغول به طبابت و تدریس شد. دکتر محمدخان کفری یاد دکتر حیران محمد کرمانشاهی شخصی بوده تحصیل کرده، دارای معلومات قدیمه و جدیده بسیار خوب که در نجف - توران و پاریس با زحمات طاقت فرسا آنرا بطور عمقی تکمیل کرده بوده و میتوان گفت که تقریباً تمام عمر خود را به تحصیل، مطالعه و تألیف گذرانده و در آن زمان روی هم رفته بجامعیت او پزشکی در تهران نبوده است و البته بدیهی است که حرفهای چنین مرد تحصیل کرده و زحمت کشیده‌ای بمذاق اکثریت یک ملت تحصیل نکرده - موعوماتی و خرافاتی خیلی خوش آیند نمی آمده باین جهات او را بکفر و زندغه نسبت میداده اند. غالباً با اکثر عالم نماها که بجای مذهب حقیقی اسلام و تعالیم عالیة آن مجموعی از موعومات و خرافات مذهبی درست کرده و در مغز مردم نادان فرو برده اند زیاد سباحه میکرد و جداً با اوصاف و خرافات مذهبی مبارزه مینمود این بود که مطالب او بکوش مردم عامی و بی خیر از اوضاع عالم بسیار عجیب و غریب می آمد و بتحریک ملانماها از وی بدگویی کرده و او را کافر خطاب میکردند در سورتیکه خودش بطوریکه در بالا گفته شد در باب غلط مسافرت خود پاروپا میگوید: «... تا آنکه شرفهای بدست آید که نتیجه آن عائد عامه مسلمانان و برادران دینی و هموطنان من شود عزیزت اروپا را تسمیم دارد...»

بنابر این آیا چنین شخصی را میتوان کافر و بی دین بشمار آورد. م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) راجع بدکتر محمد کرمانشاهی در صفحه ۶۸ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود چنین گوید: «قبل از ابوالحسنخان دکتر محمد کرمانشاهی معروف به کفری رئیس مریم‌بخانه بود، میرزا حسین خان صدر اعظم با وی بی لطف بود. در مراجعت از فرنگ سرزده بمنزل ما آمد پسدم توسط کرد و ریاست مریم‌بخانه دولتی را بدو داد مردی خودپسند بود و در صحبت فن و فن میکرد و نیز در صفحه ۹۴ کتاب مزبور حکایتی از او چنین نقل مینماید: «دکتر محمد

کرمانشاهی معروف به کفری باشتی افاده نزد پدرم آمد سنگ مئانه درشتی درمشت یابی
فن و فن واژده بسیار گفت که این سنگ را امروز در آورده‌ام و پنج سیر وزن دارد مورد تحسین
شد. میرزا اسمعیل خان که در شهر به مجلس آرائی معروف است و پدرم اسم این قبیل را مگس
نقاله گذارده است حاضر بود گفت جناب دکتر مریض در چه حال است؟ گفت البته مریض مرد
میخواهد سنگ پنج سیر از مئانه در بیاورند و مریض جان بدر ببرد. میرزا اسماعیل خان یاد
در سداش انداخته گفت اگر این طور است من کبک و قلب درمی آورم خنده در گرفت و دکتر
قدری کوچک شد .

دکتر محمد خان در تاریخ ۲۳ رمضان ۱۳۲۶ قمری^۱ در سن ۸۱ سالگی در تهران
بدرد حیات گفت و مقبره اش در ابن بابویه (شهرری) ۶ کیلومتری تهران میباشد . وی از
جمله دکترا و اطباء دربار سلطنتی است که برخلاف عده‌ای از همکاران خود سرسری با
بیگانگان نداشته و سرسپرده نبوده است . آن عده از دکترا و اطباء درباری که سرسپرده
بیگانگان بوده‌اند هنوز هم اعقاب آنان مصدر کارها بوده و مشاغل مهم مملکتی را دارا میباشد.

محمد

میرزا محمد ناظم الاسلام کرمانی در سال ۱۲۸۰ هجری قمری در کرمان

زاده شد و پس از تحصیل مقدمات در مولد خود در سال ۱۳۰۸ قمری
در سن ۲۸ سالگی برای تکمیل تحصیلات خویش با سفیان و تهران رفت پس از ورود به تهران
با خانواده طباطبائی محصور و مراد پیدا کرد و پس از تأسیس مدرسه اسلام در سال ۱۳۱۷ ق.
از طرف شادروان سید محمد طباطبائی به مدیریت فرزندش سید محمد صادق . میرزا محمد ناظم
مدرسه مزبور گردید و بهین مناسبت که ناظم مدرسه اسلام بود چندی بعد منقلب به ناظم الاسلام
شد و بعد در سال ۱۳۳۲ ق. با سمت قضاوت بکرمان بازگشت. و در ماه سفر سال ۱۳۳۷ ق.
در سن ۵۷ سالگی در ناخوشی عام انفلوانزا در کرمان در گذشت . نامبرده مؤلف کتاب
تاریخ بیداری ایرانیان است که تاکنون دوبار در تهران بطبع رسیده است .

محمد

سید محمد خان سنیع حضرت در اثناء از اوپاش‌های محله چال میدان

تهران بود و چندان سوابق خوبی هم نداشت و بعد هم که بمقاماتی رسید
رویه سابق خود را بهیچوجه از دست نداد. چندی کارمند اداره قورخانه شد و چون در دوره
سلطنت محمد علی شاه بواسطه مبارزه با مشروطه خواهان خدماتی نسبت به وی انجام داد
محمد علی شاه او را ترقی داده رئیس اداره قورخانه نمود و سناً از مرقبین در گاه بزر بود و چون
با مذاق مقتدر نظام در جلو مجلس و میدان توپخانه عملیاتی از او بر ضد مشروطیت و مشروطه
خواهان سرزده بود و همچنین در گذشته بعضی افراد منتسب به مشروطه خواهان از قبیل ارباب
پرویز در بزد و ارباب فریدون زرتشتی در تهران وغیره با اشاره شاه دست داشت بنا بر این
در سال ۱۳۲۷ قمری پس از فتح تهران و خلع محمد علی شاه از پادشاهی سنیع حضرت نیز از
جمله دستگیر شدگان بود که پس از محاکمه در دادگاه انقلابی محکوم باعدام گردید و در تاریخ

شعبان، ۱۳۲۷ هـ. ق. ۲۹ ژوئیه ۱۹۰۹. بدار زده شد.

مقتدر نظام (خسروخان) از اهالی محله سنگلج و از الواطهای آن محله بود و بعدها ملقب به سردار اعتماد گردید. او نیز مدت‌ها رئیس اداره قورخانه بود و در اواخر سلطنت قاجار به چون اداره مزبور معنی و اساس چندانی نداشت بلکه فقط کار رئیس آن این بود که در اعیاد و جشن‌ها امور چراغانی و آتش‌بازی میدان توپخانه (میدان سپه) را انجام دهد از این جهت عامه مردم نامبرده را بجای سردار اعتماد سردار فشفشه می‌گفتند و به این لقب شهرت تام پیدا کرده بود.

میرزا سید محمد طباطبائی معروف به سنگلجی پسر سید صادق طباطبائی

محمد

حمدانی (متوفی ۱۳۰۰ قمری) - م. ق. هدایت (مخیر السلطنه) در صفحه

۲۰۴ کتاب خاطرات و خطرات مینویسد: و سید محمد مردی است وارسته محل توجه حقیقی

و اعتماد مجلس و ملت، حامی مشروطه و مراقب مجلس، سیمی و خرج زیاد نداشته. میرزا سید محمد از لحاظ فطرت اخلاقی و صفای باطن و اعتقاد به اصول آزادی در میان طبقه خود



سید محمد تقی طباطبائی



سید محمد طباطبائی

ممتاز بود، روشنفکران نسبت باو احترام داشتند. در جنبش مشروطیت سید محمد طباطبائی یکی از مؤثرترین عوامل هیجان ملی بشمار میرفت.

حاج محمد آقای نخجوانی فرزند حاج علی عباس نخجوانی از فضلا و علمای آذربایجان بود. در سال ۱۳۹۷ قمری در تبریز متولد و

محمد

تحصیلات خود را هم در همان تبریز و بعمر و بواسطه کثرت مطالعات آن را تکمیل کرد و با وجود اینکه شغل اصلیش تجارت بود مملکت هر وقت که فراغتی برای وی دست میداد بمطالعه کتب علمی و ادبی میپرداخت در سال ۱۳۱۶ ق. بهرام پدرش بهسکه رفت و پس از بازگشت به تبریز و اشتغال به تجارت عشق و علاقه مفراطی به جمع آوری کتب بخصوص کتب خطی پیدا کرد و بعمر و کتب بخانه او کتب بخانه عالی و ذیقیمتی شد و در سال ۱۳۳۵ خورشیدی تمام آن کتب بخانه را اعم از کتب خطی و چاپی که در حدود ۳۷۰۰ جلد بود به کتب بخانه ملی تبریز واگذار نمود از جمله آثار و تالیفات وی یکی فهرست کتب خطی کتب بخانه و قرائت خانه تربیت تبریز و دیگری تصحیح



حاج محمد آقا نخجوانی

و چاپ دیوان حکیم قطران تبریزی است که پس از مقابله با چندین نسخه خطی آن را تصحیح

و چاپ کرده است. نامبرده در ۱۵ مرداد ۱۳۴۱ خورشیدی مطابق ۵ ربیع الاول ۱۳۸۲ ق. در سن ۸۵ سالگی در تبریز بدود حیات گفت.

میرزا محمد کلانتر پسر میرزا ابوالقاسم شریفی حسنی و خواهرزاده

محمد

میرزا محمد حسین شریفی حسینی ملقب به صاحب اختیار و از همین

خاندان است امیرسید شریف حسنی شیرازی. امیرزا محمد موسوف در سال ۱۱۳۲ هجری قمری در شیراز متولد و در سال ۱۲۰۰ ه. ق. در اسفهان وفات یافته و جنازه اش را برای دفن به نجف بردند.

در سن ده سالگی بود که میرزا ابوالقاسم پدرش وفات یافت (۱۱۴۲ ق.). میرزا محمد حسین

خال بزرگش او را سرپرستی و تربیت کرده و بعد که بزرگ شد او را در کارهای مربوطه بخود وارد کرد و بر ترقی و فنق امور و اداریش نمود. میرزا محمد بتدریج ترقی نمود و در اواخر عمر کارش بجائی رسید که از افراد بسیار متنفذ و مأمول فارس گردید. در سال ۱۱۶۵ ق. که علیرضاخان بختیاری بر شیراز مستولی شد میرزا محمد حسین کلانتر و میرزا محمد را بکلی از کار انداخت و آنچه خواست از ایشان گرفت و پس از کشته شدن علیرضاخان و استیلای کریمخان وکیل بر فارس (۱۱۷۰ ق.) وکیل برعکس او نسبت به ایقان لطف و محبت ورزید و پس از فوت میرزا محمد حسین صاحب اختیار در همین سال کلانتری فارس را که از مشاغل مهم آن زمان بود کریمخان وکیل به میرزا محمد واگذار نمود^۱. و از این تاریخ است که میرزا محمد به کلانتر معروف گردیده است^۲.

میرزا محمد پس از اینکه به منصب کلانتری فارس نائل شد از سال ۱۱۷۰ تا ۱۱۷۹ ق.

همواره در رکاب کریمخان در خارج از فارس بود تا اینکه در سن ۱۱۷۹ ق. با کریمخان بشیراز مراجعت نمود و تا فوت کریمخان در سال ۱۱۹۳ ق. در شیراز مقیم و از مقربین درگاه وکیل محسوب میگردد. در این مدت ۱۴ سال توقف متوالی در شیراز، تمام رنجهای گذشته وی بر طرف شده و یکی از مأمولین و ملائکین درجه اول فارس گردید.

در سال ۱۱۹۳ ق. پس از فوت وکیل تکبوت میرزا محمد کلانتر تجدید شده و در سلطنت

و زمانداری زکیخان - ابوالفتحخان و سادقخان گرفتار بیسائی برای وی ایجاد شد تا اینکه علیرادخان زند در سال ۱۱۹۶ ق. سادقخان را کشته و خود سلطنت رسید و او

۱ - شاه اسماعیل اول امیرسید شریف حسنی شیرازی را در ۹۰۹ آذربایجان خود برد و در

۹۱۵ صدارت داد و در ۹۲۰ هجری در جنگ چالدران کشته شد.

۲ - در گفتار اول فارس نامه ناصری صفحه ۱۹۹ تألیف میرزا حسن طبیب قاضی در وقایع سال

۱۱۶۰ ه. ق. و آمدن نادرشاه بکرمان راجع به شغل کلانتری میرزا محمد شریفی حسنی اینطور نوشته شده: «... و منصب کلانتری فارس به میرزا محمد مستوفی که داماد و خواهرزاده میرزا

محمد حسین صاحب اختیار بود عنایت گردیده و این خود اشتباه است.

۳ - مؤلف فارس نامه ناصری وقایع ۱۱۷۰ ق. را در سنه ۱۱۶۸ ق. ذکر نموده است.

علاوه بر شغل کلاثری حکومت فارس را نیز به میرزا محمد واگذار نمود و در سال ۱۱۹۸ ق. که بزم تمخیر مازندران و استیصال آغامحمدخان قاجار پنهان آمد میرزا محمد را هم همراه خود به تهران آورد و پس از شکست شیخ ویس خان پسرش و تارو مار شدن لشکریانش از سپاه خان قاجار علیمرادخان از تهران بطرف اسفهان کوچ کرد و میرزا محمد کلاثر را هم به همراه خود برد لکن نرسیده باسفهان در مورچه خورت در ۱۱۹۹ هجری قمری فوت نمود.

میرزا محمد باسفهان وارد شد و جعفرخان زنده برادر مادری علیمرادخان و پسر صادقخان پس از فوت علیمرادخان سلطنت رسید. مدتی در اسفهان با او بود و پس از غلبه آغامحمدخان بر جعفرخان و فرار وی بسمت شیراز و ورود آغامحمدخان به اسفهان میرزا محمد کلاثر که در اسفهان مانده بود چون آغامحمدخان با وی سابقه داشت و هنگامیکه در شیراز تحت نظر بود او را از آن زمان بخواهی میشناخت نزد خود خواسته او را مورد لطف خود قرار داد لکن با هر قدر اسرار با بر گشت او بشیراز موافقت نکرد بلکه او را با خود به تهران آورد (۱۲۰۰ ق.). مدتی در تهران بود بعد او را اجازه داد که باسفهان برگردد و پس از چندی در اواخر همین سال در اسفهان در گذشت.

جعفرخان زنده پس از اینکه در شیراز از فوت میرزا محمد کلاثر اطلاع پیدا کرد شغل او را به حاج ابراهیم پسر حاج هاشم واحدالعین واگذار نمود. هنگامیکه آغامحمدخان قاجار میرزا محمد کلاثر را از اسفهان همراه خود به تهران آورد میرزا محمد در مدت توقف خود در تهران شروع کرد به نوشتن وقایع از سال ۱۱۴۲ تا ۱۱۹۹ هجری قمری که امروزه بنام روزنامه میرزا محمد کلاثر فارس معروف و در سال ۱۳۲۵ خورشیدی بچاپ رسیده است. میرزا محمد مردی بوده است خیلی ساده لکن در جمع آوری و تهیه املاک برای خود بسیار سعی و آرمند.

میرزا محمد کنی متولد ۱۲۳۲ هجری قمری از اطباء مظفرالدینشاه
محمد
در زمان ولیعهدیش در تبریز بوده و با اصطلاح آن زمان معروف بود
به میرزا محمد حکیم پاشی و بعد بلقب فخرالاطباء ملقب گردید و در سال ۱۲۹۸ ق. در سن ۶۶ سالگی در گذشت. نامبرده پدر میرزا زین العابدین خان که او نیز مانند پدرش طبیب ولیعهد بوده و در سال ۱۲۷۱ هجری قمری متولد و در ۱۳۰۲ ق. ملقب به معینالاطباء شد و بعد بلقب لقمان الممالک ملقب گردید. نامبرده یکی از اطباء خاص مظفرالدینشاه بود و در حدود سال ۱۲۹۷ خورشیدی (۱۲۳۷ ق.) او هم در سن ۶۶ سالگی در تهران در گذشت.

لقمان الممالک پدر دکتر محمد حسینخان لقمان الدوله (متولد در سال ۱۲۵۸ و متوفی در سال ۱۳۲۹ خورشیدی در سن ۷۲ سالگی)، دکتر حسین حکیم الدوله (متوفی ۱۳۴۵ خورشیدی) و دکتر عباس اعلم الملک بوده است و نام خانوادگی آنان لقمان ادهم میباشد نامبرده مردی

بوده است منظم و مرتب و در آموزش و پرورش فرزندان خویش خیلی سعی و علاقه مند. میرزا محمد کنی علاوه بر لقمان الممالک دوسر دیگر نیز داشته بنام میرزا فتاح و میرزا علی اکبر که هر دو نفر نیز طبیب مظهر الدین میرزا ولیعهد بوده و پس از درگذشت میرزا محمد فخر الاطباء هر دوی آنها یکی پس از دیگری ملقب به فخر الاطباء بوده اند. شرحی که کمر فووریه طبیب مخصوص ناصر الدینشاه در کتاب (سه سال در دربار ایران) راجع به فخر الاطباء نوشته مربوط به میرزا محمد کنی و پسرانش نیست و راجع است به میرزا عبدالوهاب فخر الاطباء که از طبیبهای دربار ناصر الدینشاه و طبیب مخصوص عزیز السلطان بوده است.

دکتر فووریه راجع بوی چنین گوید: د از همکار خود آقای فخر الاطباء طبیب مخصوص شاه نیز باید اسم ببرم. این مرد قیافه خاصی داشت که در پاریس تأخدی انگشت نامحسوس میشد باین معنی که جثه اش قوی و قامتش بلند و سورتش سرخ قام و چشماش زیاد تر از اندازه گشاده بود. وقتیکه با عزیز السلطان که کوتاه بود و لکه های سرخ بر صورت داشت راه میرفتند درست نقطه مقابل هم بودند. فخر الاطباء زیاد پایند با پای قرآنی و احکام حضرت رسول نیست زیرا که در سفره به محض اینکه چشم امین السلطان را دور می بیند با چالاکي تمام گیاه های شراب و عرق را پی در پی بگلو فرو میریزد و از تهی شرح باکی نداد.

در اروپا مثل سایر همقطاران خود کلاهی از پوست بر سر داشت و ردنگوت و شلوار سیاه می پوشید اما از وقتیکه با پسران برگشته عمامه سفید بزرگی که قیامتی دور آن دوخته شده بر سر گذاشته و قبای سفید بلندی در بر کرده است بشکلی که جیره گلگون او بخوبی از آن میان نمایان است. و نیز هنگامیکه ناصر الدینشاه پس از بازگشت از اروپا و ورود به تبریز سخت ناخوش شده و مشرف به موت بوده راجع به فخر الاطباء مینویسد: «فخر الاطباء را بیابان شاه خواستند او با طمأنینه مخصوص با قدمهای شمرده سر بیابان بختور آمد و بزمین نانو زد و با دست چپ آرنج شاه را گرفت و با دست راست با امتحان نبض پرداخت».

سید محمد معروف به مجاهد متولد ۱۱۸۰ هجری قمری پسر سید علی

محمد

طباطبائی مجتهد اصفهانی (متوفی ۱۲۳۱ ق.) معروف به صاحب ریاض آ

و خود سید محمد معروف به صاحب مناهل میباشد و به صاحب المفاتیح الاصولیه و المناهل الفقهیه نیز شهرت دارد. سید محمد چه بواسطه اهمیت و شهرت زیاد پدرش وجه بواسطه شخص خود در آن زمان اهمیت و شهرت بسزایی داشته و در زمان حیات خویش از مراجع تقلید و از علماء و فقهای معروف امامیه ساکن کربلا، کاظمین و اصفهان بوده است. تحصیلات اولیه و تکمیل مراتب علمیه را در نزد پدر و پدرزن خویش سید مهدی بحر العلوم نموده و بعد در حیات پدر از کربلا

۱- پیش از جنگ دوم روس و ایران ۱۲۴۳-۱۲۴۱ ع. ق. در ایام اقامتش در اصفهان

چون از کربلا آمده بوده به سید محمد کربلایی نیز شهرت داشته است.

۲- نام کتابش، ریاض المسائل فی بیان احکام الشرع بالدلائل میباشد.

به ایران آمده و در اصفهان مسقط الرأس نیاکان خویش مقیم و مشغول به تدریس و تألیف می‌گردد.

پس از درگذشت سیدعلی صاحب ریاض‌پدش در سال ۱۲۳۱ ق. دوباره غلام عسراق شده و این بار در کاظمین اقامت ورزید. در سال ۱۲۴۱ ق. که جنگ روس و ایران را دیگران ایجاد و بر ایران تحمیل کردند اولیای امور نادان و از همه جا بی‌خبر ایران را تسلیم کرده و وادار بجنگ نمودند این آقا و جمعی دیگر از علماء را از تمام ایالات و ولایات که آنها نیز از اولیای امور دولت علیه بی‌خبرتر و بی‌اطلاع‌تر از جریان سیاست دنیا بودند از روی جهالت و یا بجهت دیگر آلت دست مقاصد سیاسی آنان شده برای پس گرفتن قفقاز و مثلاً گرفتن قسمتی هم از روسیه از بین‌النهرین (عراق) و ایران در ۱۷ ذیقعدة سال ۱۲۴۱ قمری به نزد فتح‌المشاه آمدند و یا بهتر گفته شود آنان را با سلام و سلوات آوردند.

در این معرکه بلکه مهلکه رئیس‌المعلماء اعلام سید محمد بود که از این تاریخ به سید محمد مجاهد معروف گردید و از طرف شاه عبدالله خان امین‌الدوله صدر اعظم سابق بهمهما تدارک سید تعیین گردید. هنگامیکه سید مجاهد بزورین وارد شد مردم نادان‌تر از اولیای امور و بی‌اطلاع‌تر از علمای اعلام را وادار به استقبال شایانی از سید و همراهانش نمودند و حتی مردم عوام کلاً تمام بل‌هم اصل را وادار کردند که در یکی از روزها که سید در حوض مسجد شاه قزوین مشغول به وضو گرفتن بود پس از اتمام وضو تمام آب کثیف حوض بزرگ مسجد که پر از آخ و تف مؤمنین بود محض تبرک و استشفاء به خانه‌های خود پرند.

جنگ اجباری و تحمیلی که آغاز گردید ایشان را بردند به جبهه جنگ در آغاز کار ایرانیان بیچاره آلت دست سیاست خارجی کزوفری و پیشرفتی نمودند اما بعد هجوم سپاه روس آغاز گردید و شهرهای ایران یکی پس از دیگری بجنگ روس‌ها افتاد و از آغاز تا انجام جنگ که مدت ۲۰ ماه طول کشید شاید بیش از یک میلیون نفر تلفات به ایران وارد آمد و سرانجام منتهی به معاهده کذائی ترکمانچای در تاریخ ۵ شعبان ۱۲۴۳ ق. برابر با دهم فوریه ۱۸۲۸ میلادی گردید و خسارات و تلفات جبران‌ناپذیری بواسطه عدم رشد ملت و نداشتن زمامداران علاقه‌مند به مملکت و بصیر باوضاع دنیا بایران وارد آمد و بسیاری از شهرهای ایران از دست رفت و بتصرف روسیه درآمد و ایران بکلی از هستی ساقط شد و

۱- اسامی مهمترین علماء که به‌مراه سید محمد مجاهد در زنجان به نزد فتح‌المشاه آمدند: حاج ملا محمد جعفر استرآبادی، سید سراسره استرآبادی، حاج سید محمد تقی قزوینی، سید عزیزالله طالش، حاج ملا عبدالوهاب قزوینی و حاج ملا احمد عراقی و پسرش حاج ملا محمد عراقی بودند.

۲- از ماه ذیقعدة ۱۲۴۱ تا رجب ۱۲۴۳ هـ ق.

از این تاریخ به بعد بواسطه عهد نامه مزبور ایران بشام معنی به يك مملکت پوشالی^۱ بین مستعمرات آسیائی انگلستان و روسیه مبدل شد و تمام این دوز و کلکهای سیاسی برای این بود که ایران از هستی ساقط شود و سالهای متمادی به مملکت پوشالی و دست نشاندگی دیگران درآید .

نقشه درست بود و خوب هم عملی گردید . چون اکثر خانوادههای ایرانی در این جنگ کشته داده بودند بغض و عداوت شدیدی نسبت به سید محمد مجاهد که در ظاهر امر از مسببین و محرکین این جنگ بود ابراز میداشتند تا بجائیکه اگر حمایت دولت (شاه) از او نبود او را تکه تکه و ریز ریز میکردند .

سید با حال منفوریت شدید در سال ۱۲۴۲ ق. در تبریز ناخوش شد و هنگام عزیمت به محل اولیه خود که از آنجا آمده بود یا او را آورده بودند در بین راه در سن ۶۲ سالگی بناخوشی اسهال درگذشت ، و جنازه اش را یا عجله تمام^۲ به کربلا برده و در آنجا دفن نمودند .

عورخین از قبیل سپهر - هدایت و مؤلف منتظم مینویسند که سید محمد در تبریز ناخوش شد و در بین راه بناخوشی اسهال درگذشت لکن مؤلف ریحانةالادب در جلد دوم صفحه ۴۴۸ مینویسد : «آن رسوخ و خلوس عقیده که در باره سید داشتند فتور یافته سید در قزوین اقامت کرده تا در اوائل سال ۱۲۴۲ هجری در همانجا وفات و جنازه اش را بسا تمام فوریت بکربلائی معلی نقل و در بازار بین الحرمین مدفون و لفظ مغرب ماده تاریخ وفات او است .»

در باب اینکه در بین راه مرد یا در قزوین بنظر می آید که گفته سه نفر مورخ مذکور در بالا باید درست تر باشد . و اما روابط انگلیس ها با سید محمد مجاهد : روابط سید با انگلیس ها از اینجا پیدا شد که چون سید در زمان خود مرجعیت تامه داشت از این جهت انگلیس ها پول هند را در دست پاو میدادند .

این پول تفصیل زیادی دارد که من بنا بخواهش شادروان محمود محمود که از دوستان مشفق و خوب نگارنده بود شرح آن را مقتصلاً نوشته و در جلد ششم صفحه ۱۷۴۲ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی به طبع رسیده است و کسانیکه بخواهند از موضوع پول هند اطلاع پیدا کنند لازم است که به کتاب مزبور مراجعه نمایند .

پس از فوت سید مجاهد فی سبیل الله برای تقدیر از خدمات وی و همراهی با اعقابش پول هند سهمی کربلاکه همه ساله مرتباً به توسط نماینده سیاسی انگلیس پرداخت میشد که میان علمای اعلام و طلاب مقیم کربلا تقسیم کنند از اولاد و اعقاب او قطع نکردند نهایت

آن را تصنیف کردند نصف پول را به دو نوه او حاج میرزا علی نقی طباطبائی و سید ابوالقاسم حجت پسران سید حسن معروف به حاج آقا که خود از علمای مقیم کربلا بوده و مرجعیت داشتند یکی پس از دیگری واگذار نمودند بدین معنی که مدتی میرزا علی نقی طباطبائی و چندی هم سید ابوالقاسم حجت مقسم پول هند در کربلا بودند و نصف دیگر را در نجف به خانواده آل بحرالموم که با خانواده آل صاحب ریاض انساب نزدیک داشتند پرداخت میشد.^۱ مضحک این جا است که پس از فوت میرزا علی نقی در سال ۱۲۸۹ ق. بین اولاد میرزا علی نقی و سید ابوالقاسم حجت عموی آنان و نیز پس از فوت سید ابوالقاسم حجت در سال ۱۳۰۹ ق. بین اولاد این دو برادر در سر گرفتن پول هند سخت نزاع در گرفت .

اولاد حاج میرزا علی نقی طباطبائی (عیرزا جعفر متوفی ۱۳۲۱ ق.) و غیره میگفتند که پول هند به ما میرسد^۲ و ما باید مقسم باشیم و اولاد سید ابوالقاسم حجت مدعی بودند و میگفتند که پول هند از آن ماست مدتی این کشمکش و مرافعه در بین بود تا اینکه عاقبت نماینده سیاسی انگلیس مقیم بغداد آنان را صلح داده و قرار بر این شد که این پول حلال و طیب و طاهر ، تصنیف شود نصف آن متعلق به اولاد حاج میرزا علی نقی و نصف دیگرش از آن اولاد سید ابوالقاسم حجت باشد و بضمین نحو مورد عمل و اجراء قرار گرفت لکن پس از چندی سیاست روز اقتضاء کرد که پول هند را در کربلا ما بین ده نفر از علماء طراز اول تقسیم کنند .

سید محمد طباطبائی اسفغانی یا کربلائی معروف به مجاهد دارای چندین تألیف در فقه و اصول بوده که اهم آنها همان کتاب مناهل در فقه است. اعقاب وی به طوریکه گفته شد در عراق (کربلا) مقیم بوده و بعنوان پدرش که مأخوذ از کتاب وی شده بسبب اعتراب به آل صاحب ریاض شهرت دارند.

حاج میرزا محمدخان مجدالملک سبکی پدر حاج میرزا علیخان
 محمد
 امین الدوله صدراعظم مظفرالدینشاه و جد مادری حسن وثوق
 (وثوق الدوله) و احمد قوام (قوام السلطنه) و خانواده علاء و خواهرزاده میرزا آقاخان
 صدراعظم نوری بوده و صاحب رساله مجدییه میباشد که در سال ۱۲۸۷ هجری قمری آن را
 تألیف نموده است . نامبرده در سال ۱۲۲۴ قمری متولد و معلومات قدیمه او بسیار خوب
 بوده و ضمناً در حسن خط از خوشنویسان زمان خود بشمار می آمده است .

در ایام حیات خود با بعضی از رجال معاصر خویش از قبیل میرزا یوسف مستوفی -
 المسالك ، یحیی خان مشیرالدوله و چند نفر دیگر چندان میانه خوبی نداشته و در رساله

۱ - سید مهدی بحرالموم معروف بزرگه خانواده آل بحرالموم. پدر زن سید محمد مجاهد بوده و تا این اواخر سید جعفر بحرالموم مقسم پول هند در نجف بود .

مجددیه تألیف خویش که با يك انشاء روان و سلیسی آن را بر شئنه تحریر در آورده تعریضات زیادی نسبت بآنان دارد.



میرزا مجدخان مجد الملک

مجد الملک اصلاً مازندرانی بوده و چون پدرش در سینک^۱ مقیم و خودش نیز در آنجا زاده شده از این جهت به سینکی معروف است. علاوه بر فضل و حسن خط و انشاء در تربیت فرزندان خویش در میان اقربان و امثال معاصر خود ممتاز بوده است. در سال ۱۲۶۸ ق. کاردرداز (کنسول) ایران مقیم هشتراخان (حاجی طرخان) بود. در سال ۱۲۶۹ ق. که نایب اول وزارت خارجه بود به لقب دبیر مهم خارجه ملقب و از قزوین مأمور امور دول خارجه یا انتظام امور مهم خارجه که همان کارگذاری باشد به آذربایجان

۱- از دیهای لواسان کوچک تهران.

۲- سابقاً قسول را کاردرداز و زرنال قسول را کاردرداز اول و قسولگری را کاردرداز خانه می‌گفتند و امروزه قسول را کسول و زرنال قسول را سر کسول می‌گویند.

فرستاده میشود.

در سال ۱۲۷۵ ق. برای تصفیه امور معوقه بین دولتین ایران و عثمانی به بغداد مأمور شد و در این مأموریت میرزا علیخان (امین الدوله) پسر اکبر و ارشد خود را که در این هنگام سنش در حدود پانزده سال بود و سمت منشیگری وارد خدمت وزارتخارجه شده بود به همراه خود به بغداد برد.

در سال ۱۲۷۹ ق. بوزارت وظائف و اوقاف منصوب شد و وزارتش تا سال ۱۲۸۲ ق. ادامه داشت در این سال از وزارت مزبور معزول و بجای او حاج علیخان اعتمادالسلطنه^۲ انتخاب گردید.

میرزا محمدخان قاجار دلو سپهسالار اعظم که حکومت خراسان و تولیت آستان قدس رضوی را از سال ۱۲۸۳ ق. عهده دار بود در سال ۱۲۸۴ ق. سفر اول ناصرالدین شاه به خراسان پس از ورود شاه به مشهد تا گهان سپهسالار در گذشت و شهرت داشت که شاه مسموماً او را تلف نموده و در همین سال میرزا محمدخان سینکی که در این سفر از همراهان شاه و با پاسطلاح از ملترمین و مستعدین رکاب مبارک بود ملقب به مجدالملک شده و سمت تولیت آستان قدس رضوی منصوب گردید و از جمادی الثانیه ۱۲۸۴ تا جمادی الاولی ۱۲۸۵ ق. در سمت مزبور باقی و برقرار بود.

در سال اخیر الذکر به تهران احضار شد و بجای وی میرزا محمد حسین فراهانی دبیرالملک در ماه ذیحجه ۱۲۸۵ ق. معین و فرستاده شد. در سال ۱۲۸۸ ق. ضمن عضویت در دارالشورای کبرای دولتی ریاست اداره کل غله ایران نیز به عهده وی محول گردید.

ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۰ ق. پس از بازگشت از سفر اول از اروپا و ورودش به تهران تشکیلات و تغییرات تازه‌ای (بازهم موقتی) به هیأت دولت خود داد در این تغییرات مجدالملک برای بار سوم بوزارت وظائف و اوقاف منصوب گردید و این بار وزارتش تا ماه ذیحجه ۱۲۹۸ ق. بطول انجامید تا اینکه در ۱۱ ذیحجه همین سال در سن ۷۴ سالگی در تهران

۱- در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه دبیرمهام خارجه هم لقب بوده و هم شغل مثلاً در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۲۱۶ دبیر مهام خارجه چنین معنی شده: «منصب دبیر مهام خارجه که قائم مقام وزارت دول خارجه است». بنابراین دبیری مهام خارجه بمعنی معاونت و با کفالت وزارتخارجه بوده است.

پس از درگذشتش شغل او که وزارت وظائف و اوقاف بود بر سایر مشاغل میرزا علیخان امین‌الملک (امین‌الدوله) اضافه گردید، و بعهده وی واگذار شد.

محمدخان مدت چندین سال سمت مصلحت‌گذاری ایران را در

محمد

اسلامبول داشت^۲، و در سال ۱۲۶۹ قمری درگذشت و بجای

وی میرزا احمدخان نائب دوم وزارت خارجه منصوب شد.

میرزا تقی‌خان امیر کبیر موقعیکه سدر اعظم بود دستور داد که خانه محمدخان را که در آن زمان موقعیت بسیار خوبی داشت، و میخواست آنرا بفروشد، بمبلغ ده هزار تومان برای دولت خریداری نمایند. دستور او اجراء گردید و در سال ۱۲۶۰ قمری خانه مشارالیه بمبلغ مزبور خریداری شد و بعد بهمت و مساعی حاج میرزا حسینخان (مشیرالدوله - سپهسالار اعظم)، که مدت ۱۲ سال^۳ وزیر مختار و سفیر کبیر ایران در دربار اسلامبول بود در آنجا عمارت آبرومندی برای محل سفارت ایران بنا گردید و از زمانیکه سفارت ایران به آنکارا انتقال یافته بنای مزبور سرکشولگری ایران در اسلامبول میباشد. هر چند که بعدها بواسطه توسعه خیابان قدری از فضای آن کاسته شده معذلک اکنون هم عمارت آبرومندی است.

محمد میرزا پسر عباس میرزا ملک‌آرا که پس از فوت عباس میرزا

محمد

در ۱۴ ذی‌قعدة ۱۳۱۴ قمری از طرف مظفرالدین‌شاه بلقب ملک‌آرا

ملقب گردید. میگویند که قدری حال جنون داشته است.

ملا محمد معقانی معروف به حجة الاسلام از کبار علمای شیخیه

محمد

و از اعظم شاگردان و اصحاب شیخ احمد احمائی و سید کاظم

رشتی و رئیس علمای شیخیه آذربایجان بوده و پس از مراجعت از غنیات به تبریز در مسند قضاء و فتوی نشست و بعد از وفات سید رشتی مدعی نیابت و خلافت از او شده جمعی کثیر از علمای شیخیه در تبریز و سایر بلاد آذربایجان تبعیت و اطاعت و پرا نمودند.

در مجلس مناظره و محاکمه سید علی محمد باب که بر حسب دستور محمد شاه در

۱- در منتظم ناسری جلد سوم صفحه ۳۶۴ درگذشت او را در سال ۱۲۹۷ ق. و در روی سنگ قبرش ۱۱ ذی‌حجة ۱۲۹۸ ق. ذکر شده و معلوم نیست که کدام يك از این دو تاریخ غلط و اشتباه میباشد.

در کتاب المآثر و الآثار که تألیف آن منسوب است به محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه در صفحه ۱۷ نوشته شده است که حاج میرزا محمدخان مجدالملک سه توبت وزارت و وظائف را داشته است. وزارتش در سال‌های ۱۲۷۹ و ۱۲۹۰ ه. ق. در تواریخ مدونه که در دسترس میباشد ذکر شده است لکن تاریخ وزارت او در دفعه دیگر معلوم و نوشته نشده است.

۲- سابقاً شارژ مدافر را مصلحت‌گذار و اکنون کلردار میگویند.

۳- از سال ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۷ ه. ق.

حضور ناسرالدين ميرزا وليعهد در تبريز منعقد شده بود معنائی بر تمام علمای حاضر در آن مجلس ریاست و برتری داشت و بر حسب فتوای او و جمعی دیگر سید علی محمد باب تبریزان شد. حجة الاسلام در سال ۱۲۶۸ قمری در گذشت و او را سه پسر و يك دختر بود که همگی از علماء و پیشوایان اناج شدند و در معاندت و مبارزت با بابیه به پدراقتداء جستند و یکی از ایشان میرزا محمد تقی معروف به حجة الاسلام و متخلص به نیر رساله‌ای در رد آئین باب نگاشت و ضمناً صاحب دیوان اشعار نیز میباشد.

سر محمد شاه معروف به آقاخان سوم^۲ فرزند سلطانعلیشاه آقاخان دوم

محمد

بوده و در سال ۱۲۹۳ قمری در کراچی متولد و در سال ۱۳۰۲ قمری^۳

پس از فوت پدرش در سن ۸ یا ۹ سالگی جانشین پدر خویش و پیشوای فرقه اسمعیلی ها گردید و در

سال ۱۹۵۷ میلادی^۵ در سن ۸۰ سالگی در گذشت و بجای او نوه اش کریم خان بنام آقاخان چهارم پسر علیخان متولد سال ۱۳۱۵ خورشیدی = ۱۹۳۶ میلادی در لوزان، در سن ۲۱ سالگی بر حسب وصیت پدر بزرگ خود جانشین و پیشوای اسمعیلی ها گردید. آقاخان سوم در سیاست



محمد شاه آقاخان مجازی

۱- Sir

۲- در بعضی از کتب خارجی (اروپائی و امریکائی) او را بنوان شاهزاده هندی

Prince Indien نام میرند.

۳- ۱۸۷۷ میلادی.

۴- ۱۸۸۵ میلادی.

۵- ۱۳۷۶ قمری = ۱۳۳۶ خورشیدی.

دنیا کاملاً وارد بود و از نظر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شهرت جهانی داشت. اسپهانی که برای اسپدوانی تربیت میکرد در درجهٔ يك بود و در اسب‌دوانی‌های دنیا اسپهانی شرکت داشتند و جوایز زیادی نسبت آنها میشد و اشخاص مبالغ‌کلانی روی اسپهانی او شرط‌بندی و برد و باخت میکردند. از سال ۱۲۶۰ قمری، که حسنعلی‌شاه محلاتی آقاخان اول پسر شاه‌خلیل‌الله بواسطهٔ باغی شدن و جنگها با دولت در کرمان و بلوچستان نمودن آخر الامر شکست خورد و هندوستان رفت و تابعیت انگلستان را قبول نمود و از آن سال اعقاب وی نیز مانند جد خود تابع انگلستان بودند. در سال ۱۳۲۷ خورشیدی محمدشاه آقاخان سوم دوباره درخواست تابعیت ایران را برای خویشتن نمود و از طرف اعلیحضرت عباسیون آریامهر تلگرافی باین شرح بیه وی جواب داده شد: «تلگرافیکه مبنی بر تقاضای تابعیت ایران مخایره نموده بودید واصل گردید. دولت همیشه شما را ایرانی شناخته است و این تقاضا در کمال خوشوقتی پذیرفته شد و عنوان رسمی شما را حضرت والا نمودیم». آقاخان گاهی مقالاتی در روزنامه‌های مهم دنیا مینوشت و خیرنگاران حراید معروف دنیا با وی مصاحباتی به عمل می‌آوردند و از او یکی دو تألیف در مسائل سیاسی باقی مانده است و ضمناً نامبرده مردی بود خیلی عیاش و خوشگذران.

محمدابراهیم نواب ملقب به بدایع‌نگار پسر آقا محمدمحمدی نواب

محمدابراهیم

از منشیان و مورخین و شعرائ عهد ناصرالدین‌شاه و مؤلف مقتل معروف به

فیض‌الدموع^۱ و مترجم نام^۲ حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) به مالک‌اشتر و مؤلف کتابی در تاریخ بنام عقدا لالی میباشد. بدایع‌نگار مدتی در دفتر وزارت امور خارجه نیز منشی بود و فاتهش بتاریخ نیمهٔ ماه ربیع‌الاول سال هزار و دویست و نود و نه (۱۲۹۹) قمری در تهران اتفاق افتاد و جنازه‌اش را به نجف اشرف حمل کردند. نامبرده برای اینکه معلومات خود را بهتر بنمایاند انشاء او مفلح و عقید بوده و خالی از ساده‌نویسی و روانی میباشد.

محمدابراهیم خان دارای القاب (سهام‌الملک - سهام‌الدوله - نظام‌الدوله)

محمدابراهیم

پسر میرزا رضاخان پسر میرزا زکی‌خان نوری بوده و در سال

۱۲۷۳ قمری که مرتب سفوح (هنک) اصفهان بود بلقب سهام‌الملک ملقب گردید و در سال

۱۲۹۱ ق. ملقب به سهام‌الدوله شد. در اوائل سال ۱۳۰۰ ق. بجای حاج غلامرضاخان

شهاب‌الملک^۳ از طرف کامران میرزا نایب‌السلطنه حاکم مازندران شد و در سال ۱۳۰۲ ق.

به تهران احضار و بجایش حسینخان اعتضادالملک پسر میرزا محمدخان نهبسالار و داماد

ناصرالدین‌شاه از طرف کامران میرزا بحکومت مازندران تعیین و فرستاده شد.

اعتقاد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد: «یکشنبه ۵ جمادی‌الآخری ۱۳۰۲:

امروز شاه سوار شد به باغ دولاب سهام‌الدوله نهار صرف فرمودند». و بعد از سال ۱۳۰۴

۱- بواسطهٔ داشتن ثروت یشمار.

۲- فیض‌الدموع بخط مرحوم میرزا رضای کاهن خوشنویس مشهور در سال ۱۲۸۶ ق. در

تهران بطبع رسیده است.

۳- آصف‌الدوله شاهسون.

تا ۱۳۰۷ هـ. ق. حاکم کردستان بود. در سال ۱۳۰۶ ق. از کردستان به تهران آمد و سپس به محل مأموریت خود بازگشت.

اعتماد السلطنه در پادشاهی روزانه خود مینویسد: «در شنبه ۱۱ رجب ۱۳۰۶: شاه امروز نهار در باغ سهام الدوله که حالا ملقب به نظام الدوله شده میل فرمودند از آنجا به باغ ضد الملک از آنجا دوشان تپه آمد شهر آمدند. در سال ۱۳۰۴ ق. که الوردیخان رئیس توپخانه در گذشت کامران میرزا وزیر جنگ به دارائی اولمغ کرده عقداعزازتومان ازورتهاش



امیرالامراستیف خان سهام الدوله



محمد ابراهیم خان سهام الملک نوری

برای خود میخواست. چون وراثت از پرداخت وجه مزبور استنکاف نمودند زن الوردیخان را که همه کاره او بود حبس کرد و فرزندان را هم از مناسبتی که داشتند خلع نمود آخر الامر سه هزار تومان برای خود و شاه گرفت و زن را از زندان آزاد نمود سهام الدوله که در آن زمان ممتولترین امراء ارتش بود بعد از شنیدن این قضیه تمام مایملک خود را وقف کرد. محمد حسنخان اعتماد السلطنه در پادشاهی روزانه خطی خود دارائی او را درمشتاد

۱- باقی بوده است در دولاب.

۲- سلیمانیه.

۳- برای اطلاع بیشتر به کلمه الوردی در جلد اول صفحه ۱۵۰ مراجعه شود.

۴- معلوم است که از کجا آورده بود.

سال پیش ۲۵ میلیون ریال ذکر میکند و در این باب چنین گوید: «۱۹ جمادی الثانیه ۱۳۰۹: در راه دیدم جنازه میبرند گفتند غلامعلی خان پسر سهام الدوله نوری است این هم پدرش با پنج کروار دولت همین یک پسر و یک دختر را داشت الحق پسرش هم قابل بوده. در سال ۱۳۱۰ ق. بجای امین نظام امیر توپخانه شد».

محمدابراهیم خان وزیر نظام دائمی کامران میرزا نایب السلطنه و برادر
محمدابراهیم
 منیر السلطنه یا منیرة السلطنه زن ناصرالدینشاه و پسر محمدتقی خان
 معمار باشی از اهالی آذربایجان بوده و محمدابراهیم خان مانند پدر خود که رئیس اداره بنای دیوان



منیر السلطنه ۱۹۱۵ م پاریس



منیر السلطنه مادر کامران میرزا ۱۹۱۵ م جوانی

۱- محمدصادق خان شامیانی

۲- باغ عبدالملک که اعتماد السلطنه از آن ناممیرد همان سلیمانیه واقع در شرق تهران است که مساحت آن مجدهواً بیش از دوسه هکتار میباشد. وثوق الدوله (حسن وثوق) که در سال ۱۲۹۵ خورشیدی نخست وزیر شد آن را در حدود مبلغ سی و دو هزار تومان خرید پس از شهریور ۱۳۲۰ خ. که رضاشاه بیلهوی از سلطنت مستعفی و بخارج ایران برده شد در مملکت بالطبع خرج و مرج ایجاد شد و قوام السلطنه (احمد قوام) برادر تنی وثوق الدوله نیز در سال ۱۳۲۱ خ. نخست وزیر گردید. وثوق الدوله بهترین موقع را برای خود مفتاح شمرده و نفوذ شخصی خویش را بکار برد و سلیمانیه را به ثبت داد و طبق رسم مملکت و معمول رجال مشغول به فتوحات داخلی

بقیه یادرفی در صفحه بعد

اعلی بود او نیز مدتی ریاست بناخانه و منصب معمارباشیگری را داشت. نامبرده تا سال ۱۲۷۹ قمری معروف بود به آقا محمد ابراهیم معمارباشی لکن در این سال از طرف شاه ب لقب خانی نایل گردید و شد محمد ابراهیم خان معمارباشی. در سال ۱۲۹۹ ق. با دادن **پانصد تومان پیشکشی بشاه ب لقب وزیر نظام ملقب و** در همین سال بجای میرزا محمود گرگانی معروف بود که از کار برکنار شده بود ب سمت وزارت تهران (نایب الحکومه) تعیین شد. محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود در باب لقب وزیر نظامی او گوید: «۲۴ شوال ۱۲۹۹: معمارباشی دائمی نایب السلطنه پانصد تومان پیشکش داده وزیر نظام لقب گرفت» و این سمت را با انضمام تصدی خزانه نظام که آنهم از کارهای پرسود و برای طرف نان و آب فراوان داشت تا سال فوتش که در سال ۱۳۰۹ ق. اتفاق افتاد دارا بود. اداره خزانه نظام که امروزه آن را اداره دارائی آرتش میگویند از مشاغلی بود که برای تصدی آن خیلی پرسود و بهره زیادی داشت و سالها میان کامران میرزا نایب السلطنه و امین السلطان در سر گرفتن آن کشمکش و نزاع بود این میخواست که اداره خزانه نظام را شمیمه سایر مشاغل پرسود خود کند و آن دیگری میخواست که در دست خویش داشته باشد گاهی غلبه با این بود و گاهی با آن و سرانجام کامران میرزا چون پسر شاه بود موفق و فاتح گردید.

حکومت تهران و چند حکومت دیگر از سال ۱۲۹۲ ق. جزء ایواجمی کامران میرزا نایب السلطنه پسر سوم ناصرالدین شاه بود و او از طرف خود حکومت تهران را به دائمی خویش و وزیر نظام واگذار کرد. در سال ۱۲۹۸ ق. که میرزا رضا صدیق الدوله نوری وزیر تهران

بقیه پاورقی از صفحه قبل

گردید باین معنی که در این تشکیلات بی اساس و بی ترتیب بجای سی هزار متر، سلیمانیه راه بس و پنج میلیون متر رسانیده و در حقیقت آراضی سمت شرقی تهران را به ثبت رسانید و ورقه مالکیت برای خود گرفت. امروزه آراضی مزبوره از متری ۷۰۰ تا هزار ریال و شاید قدری بیشتر ب فروش میرسد و پولش را ورته او در اروپا نوش جان میفرمایند و در کارهای سوئیس و پاریس میبلینتها میبازند. میگویند چرا کومونیس ایجاد میشود به آنهاست که این پرش را میکنند باید پاسخ داد که این قبیل اعمال و بی عدالتیها و اعمال نفوذ اقویاء است که در مردم نارضایتی تولید کرده و به کومونیس متمایل میشوند. در مملکتی که نفوذ اقویاء بکلی از بین رفته و بجای آن عدالت اجتماعی و قانون حکم فرما باشد کومونیس هیچوقت پیشرفتی نداشته و نخواهد داشت بلکه معدوم میشود تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال.

۱- ساختمانهای دولتی.

۲- خزانه نظام مدنی آلمان لورن - *Alsace - Lorraine* یا بقول آلمانها ریشلاند *Reichsland* ایران بوده که دست بدست میکشده است. بدبختانه آلمان لورن زمامداران ایران خزانه نظام میباشد.

۳- شغل وزیر نظامی از زمان محمد شاه قاجار در سال ۱۲۵۷ ه. ق. با این طرف معمول شد. در آن زمان وزیر نظام به کسی میگفتند که مستر ریاست دارائی سهام آذربایجان را داشت و فرمانده قوی را امیر نظام میگفتند و شغل وزیر نظامی از مشاغل مهمه مملکتی بوده و برای اولین بار شادروان میرزا تقی خان قزاقانی امیر نظام معروف شاخل این مقام و لقب شد و نخستین بار هم که این لقب شغلی به لقب عادی میداد گشته موقمی است که همین محمد ابراهیم خان بی سواد امی که شغل قبلی او بنا و معمارباشی بوده ب لقب وزیر نظامی و به مقام وزارت تهران (نایب الحکومگی) منصوب شده است.



محمد ابراهیم خان وزیر نظام

و رئیس خالصجات بهرام محمد رحیم خان علاءالدوله امیر نظام پیشکار آذربایجان به تبریز رفت وزارت و پیشکاری حکومت تهران و همچنین اداره خالصجات به محمد ابراهیم خان واگذار گردید. در این سمت اسماً وزیر و پیشکار (معاون) کامران میرزا نایب السلطنه بود و چون دانی او و ضمناً مرد با عرشه و با کفایتی بود رسماً حاکم و عمه کاره حکومت تهران شد.

وزیر نظام مردی بوده بی سواد بحث بسیط و لکن تجارب - زرنگیها و رندیهای هم داشته و حکایات چندی در موقع حکومت تهرانش از او نقل میکنند که یکی دو تا از آنها را برای نمونه در این جا تذکر میدهم. معاهده ترکمانچای و موضوع کاپی تولاسیون دست و پای ایران را از هر جهت کاملاً بسته بود و تمام دول طبق مواد معاهده ترکمانچای با ایران عمل میکردند و اعضای سفارتخانههای خارجی و اتباع آنان همه قسم تحکیمات به افراد ایرانی مفلوب و بعد درویش مآب مینمودند. بعضی افراد نا باب برای اینکه مردم زور بگویند و کسی نتواند از اعمال ناپسند آنان جلوگیری کند مبرقند کارمند و غلام سفارت میشدند.

روزی غلام یکی از سفارتخانهها به یکنفری تمدی کرده بود آن شخص به نزد وزیر نظام آمد و از آن غلام شکایت نمود. وزیر نظام پس از رسیدگی دید که حق بجانب شاکی است دستور داد که غلام را آورده صد تازیانه بزنند پس از اینکه غلام تازیانهها را خورد بلند شد

و در روز نظام کرده گفت که کار شما بجائی رسیده که غلام سفارت را چوب بزئید حال خواهید دید که سفارت با شما چه رفتاری خواهد کرد. وزیر نظام که این مطلب را شنید غلام را به نزد یک خود آورده بوی خطاب کرده گفت که ای وای من نمیدانستم که تو غلام سفارت هستی چرا از اول خود را به من معرفی نکردی پس بنابراین برای این موضوع هم باید صد شلاق دیگر بخوری که من بعد در این قبیل موارد خودت را از اول معرفی کنی و بگوئی که من غلام سفارت هستم امر وزیر نظام اجراء شد و دوباره صد شلاق باو زده شد.

روزی مالک خانه‌ای بنزد وزیر نظام شکایت برد و اظهار کرد که شخصی وارد خانه من شده و آن را بزور متصرف شده است و هر قدر خواهش و درخواست از او میکنم که خانه مرا تخلیه کرده پس کار خود برود بکنلی از این کار امتناع دارد. وزیر نظام در اطراف موضوع مورد شکایت تحقیقات کرد و فهمید که حق باشا کنی که مالک حقیقی خانه است میباشد. شخص غاسب را که متصرف خانه بود خواست و از او پرسید که این شخص قباله دارد و دیگران هم شهادت میدهند که او مالک خانه است و تو با چه سند و بچه عنوان متصرف هستی غاسب جواب داد که من از آسمان افتاده‌ام توی این خانه و قباله آنرا متصرف و مالکم. وزیر نظام پس از شنیدن این گفتار دستور داد که او را دوپست تازیانه بزنند. پس از اتمام عمل او را نزد خود طلبیده گفت هیچ فهمیدی که تو را چرا شلاق زدیم؟ گفت نه. وزیر نظام گفت پس بدان برای این بود که اگر دوباره خواستی از آسمان بیفتی توی خانه خودت بیفت نه خانه مردم. موضوع شکایت روسی هم از دستورات و احکام عجیب او است که از موضوع بحث ما در این کتاب خارج است.

وزیر نظام در ماه صفر ۱۳۰۹ ق. در تهران در گذشت و چون بلاعقب بود تمام دارائی او به کامران میرزا نایب السلطنه خواهرزاده‌اش رسید. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی - خود (۸ صفر ۱۳۰۹ ق.) راجع بمردن وزیر نظام میگوید: «اتفاق تازه دیشب ساعت چهار وزیر نظام دائمی نایب السلطنه فوت شد البته دو کروز مال دارد بسیار آدم قابلی بود. شاه به نایب السلطنه پیغام میدادند که وزارت تهران را به جیعا تفهید».

دکتر فورویه فرانسوی طبیب مخصوص ناصرالدینشاه در کتاب (سه سال در دربار ایران) تألیف خود راجع بوی چنین گوید: «چون شاهزاده نایب السلطنه چندان آشنا بوضع اداره کردن امور حکومتی نیست نمیتواند در صدور اوامر نظم را رعایت کند تا این اواخر معاونت حکومت با وزیر نظام دائمی او بود که در حقیقت همه کارها را اداره میکرد ولی سرگه او که چند هفته قبل رخ داده او را از داشتن چنین مساوان کارآمدی محروم ساخته ولی دعوض وزیر نظام میراث هنگفتی برای نایب السلطنه گذاشته است که در مقابل آن مصیبت، تسلی خوبی است بخصوص که حضرت والا از پول بدشان نمی‌آید».

محمد ابراهیم خان محلاتی متخلص به خلوتی و لقب به صدیق خلوت

محمد ابراهیم

و معروف به چرتی فرزند میرزا احمد محلاتی بوده و این خانواده

اصل خودشان را بنخواجه نصیرالدین طوسی میرسانند.

میرزا احمد دخترزاده شاه خلیل الله مقتول در سال ۱۲۳۲ قمری و خواهرزاده

آقاخان محلاتی آقاخان اول (متوفی ۱۲۹۸ قمری) بوده و به همراه او به هندوستان رفت و بعد آقاخان میرزا احمد را با تحف و هدایا از بمبئی به نزد شاه به تهران فرستاد و محمدابراهیم خان به همراه پدر خویش به تهران آمد. نامبرده ابتداء در دستگاه سلطنتی غلام بیجه بود بعد که به سن پلوغ رسید پیشخدمت شاه شد. چندی بعد از گوش کر گردید. نامبرده مردی شاعر و نویسنده بود و از تألیفات او کتاب آداب ناصری و دیوان اشعار است. محمدابراهیم خان و پسرش حسینخان هر دو نفر به چرتی معروف بوده و از شطرنج بازان درجه یک ایران بوده‌اند لکن پدر از پسر بهتر بازی میکرد و کسی بوده که گاهی حریف عزیز خان افغان نابغه شطرنج بوده است.

محمد اسمعیل خان وکیل‌الملك نسوی جد خاندان اسفندیاری

محمد اسمعیل

کرمان که از شعبان سال ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۳ هجری قمری نایب‌الحکومه کرمان بود و از آن پس تا ۱۶ جمادی‌الآخری ۱۲۸۴ که در گذشت حکمرانی آن سرزمین را داشت. در سال ۱۲۷۶ ق. که وزارت کرمان را داشت ملقب به وکیل‌الملك گردید و در سال ۱۲۸۲ ق. علاوه بر لقب وکیل‌الملکی ب لقب سرداری نیز ملقب شد و از این تاریخ او را وکیل‌الملك سردار یا سردار محمد اسمعیل خان وکیل‌الملك خطاب میکردند. در سال ۱۲۸۳ ق. بجای کیومرث میرزا عمیدالدوله حاکم کرمان و بلوچستان شد.

پس از اینکه مستقلاً بحکومت کرمان نائل گردید مرتضی قلیخان پسر بزرگ خود را نیز که سرهنگ فوج ملایر بود با درجه سرتیپی به کرمان خوانست رئیس دو فوج کرمان نمود باین معنی که حکومت بسا خودش و ریاست قشون با پسرش بود و بعدها همین مرتضی قلیخان در سال ۱۲۸۶ ق. ملقب به لقب پدر خود وکیل‌الملك شده و در همین سال بجای حسینخان شهاب‌الملك (نظام‌الدوله) شاهسون حاکم کرمان شد و حکومتش تا سال ۱۲۹۵ قمری در کرمان ادامه داشت و نجم‌السلطنه دختر فیروز میرزا نصره‌الدوله (فرمانفرما) را بمقتد ازدواج خود درآورد و او را با کالسکه بکرمان آوردند و اهالی کرمان تا آنوقت کالسکه را ندیده بودند و برای دیدن و تماشای آن همه روزه جمعیت انبوهی ازدحام میکردند

۱- علت اینکه محمدابراهیم خان صدیق خلوت به چرتی معروف شد برای این بوده که ناصرالدینشاه گاهی با او شطرنج بازی میکرد است و پس از چند باز شاه را مات میکرد و همیشه چند لحظه پیش از مات شدن چون میدانسته و حساب بازی را داشته است که شاه بایک حرکت مهره و یک بازی دیگر حتماً مات خواهد شد و بازی را خواهد باخت در این هنگام چشمها را هم می‌گذاشته و به چرت‌زن مشغول میشده و هیچ حرف نمیزده و کاملاً سکوت اختیار میکرد و در حال چرت زدن بوده است. شاهم بفکر فرومیرفته و بی چاره میگشته که در بازی مات نشود لکن راه را برای خود پیدا نمیکرده و عاجز می‌مانده بعد شاه سررا بلند می‌کرده و می‌دیده که صدیق خلوت مشغول بچرت‌زدن است شاه باو خطاب میکرد و میگفته است چرا تو همیشه چرت‌میزی عجب آدم چرتی هستی تو صدیق خلوت در این هنگام چشمهای خود را باز کرده میگفته است قربان آن مهره را حرکت بدهید آن وقت بنده عرض خواه کرد و نتیجه بازی معلوم خواهد شد. چون شاه کلمه چرتی را در بازی شطرنج یا وی، مکرر میگفت بعدها برای صدیق خلوت و پسرش حسینخان صدیق خلوت علم گردید و هر دو نفر به چرتی معروف گردیدند لکن اعتقاد محمدابراهیم خان محلاتی درموقع گرفتن شناسنامه کلمه خلوتی را که تخلص شمری او بوده برای خود نام خانوادگی اختیار نمودند.

۲- پسر قهرمان میرزا پسر هشتم عباس میرزا نایب‌السلطنه.

بنابراین شوهر اول نجم السلطنه^۱ وکیل الملک ثانی بوده است. مرتضی قلیخان وکیل الملک در سال ۱۲۹۶ ق. در تهران درگذشت.

در مدت نه سالیکه محمد اسماعیل خان وکیل الملک سمت معاونت و استانداری کرمان را داشت خیلی متعول شد و از متعولین درجه یک ایران بشمار می آمد.

امیر محمد اسماعیل خان شوکت الملک فرزند میر علم خان حشمت الملک بوده که پس از فوت پدر خویش در سال ۱۳۰۹ هجری قمری حاکم قاین شد و برادر بزرگش علی اکبر خان حشمت الملک^۲ بحکومت سیستان و طبرستان منصوب گردید. در سال ۱۳۲۱ ه. ق. بواسطه اختلافاتی که در میان اولاد حشمت الملک در سر



امیر محمد اسماعیل خان شوکت الملک (امیر تومان حاکم قاین)

امیر محمد اسماعیل خان شوکت الملک

حکومت تولید شده بود شوکت الملک به تهران احضار شد لکن بواسطه ناخوشی تمایل ورزید و برادر کوچک خود امیر محمد ابراهیم خان (شوکت الملک دوم) را بجای خویش به تهران فرستاد. دولت عمیرزا الملک (حاجی کریمداد خان پسر عبدالحسین تیمورتاش) را مأمور

۱- ماور دکتر محمد مصدق - (مصدق السلطنه)

۲- در فهرست های وزارت معاهد و احوال دولتی که ملحق به منشی از کتب منسوبه به اعتماد السلطنه میباشد همه جا لقب علی اکبر خان حشمت الملک نوشته شده لکن در کتاب بهارستان تألیف حاج شیخ محمد حسن آملی - ج ۱ - صفحه ۱۰۰ ذکر شده است.

آوردن او نمود ضمناً خودش چندی موقهٔ بحکومت قایمات تعیین گردید و در پیر جند اقامت کرد. در خلال این احوال محمد اسمعیل خان شوکت‌الملک در سال ۱۳۲۳ ق. در گذشت و حکومت قاین ضمیمه سیستان و بلخ شده بمهدهٔ علی اکبر خان حشمت‌الملک محول گردید. از حکومت قاین او چیزی نگذشت که امیر محمد ابراهیم خان ماقب به لقب برادر خود شوکت‌الملک شده بحکومت قاین منصوب شد.

محمد اسمعیل

حاجی محمد اسمعیل معروف به مغازه متولد سال ۱۲۷۲ هجری قمری پسر شیخ علی اکبر تبریزی دلال جواهر ساکن تبریز بوده و در اوایل عمر ثروتی نداشت و چون چند برادر بودند و پدر ایشان هم بواسطهٔ شغل دلالی با تجارت رابطه داشت مشغول کاسبی شدند و با تهران داد و ستد میکردند و باین جهت معروف به تهرانی گردیدند.



حاج محمد اسمعیل مغازه

در اواخر دورهٔ ناصرالدینشاه حاجی محمد اسمعیل به تهران آمد و در تهران ساکن گردید و شروع به تجارت مفضل با اسلامبول نمود و بواسطهٔ پیشکاری حکومتی حاجی غلامرضا خان شاهسون (آسقاالدوله) در حکومت کرمان و جاهای دیگر تمولی حاصل کرد ولی باز کارش اساس محکمی نداشت تا در موقع بروز زلزله و مشروطیت در ایران حاجی محمد اسمعیل هم در تهران جزو فعالین تجارت مشروطه طلب و از همه جا و همه طوور مساعدتهای مادی و معنوی مینمود تا اینکه در دورهٔ اول مجلس شورای ملی از طرف تجارت وکیل گردید و در موقع توپ بستن مجلس شورای ملی (۱۳۲۶ ه. ق.) بنا بر رابطهٔ خصوصی که با

محمدعلیشاه مجرمانه داشت پس از توپ بستن مجلس رئیس شراپخانه گردید و در ظرف سه ماه دورهٔ استبداد ثروت هنگفتی حاصل کرد و در موقعیکه مجاهدین تهران را در ۱۳۲۷ ه. ق. فتح کردند نامبرده به سفارت روس رفته در آنجا متحصن شد و پس از چندی در سن ۵۵ سالگی خود را بضر بگلولهٔ تفنگه کشت.

محمد امین

محمد امین خان قاجار پسر محمد حسن خان دولوی قاجار نسبی باشی از بزرگان قاجاریه دولو بوده و در جنگ دوم روس و ایران (۱۲۴۱-۱۲۴۳ ق.) عباس میرزا نائب السلطنه او و همچنین عباس خان سرگرد سواران

بختیاری را برای معاضدت و یاری احسان خان پسر کلعلی خان نخجوانی که رئیس پادگان و مستحفظ قلعه عباس آباد بود روانه نمود. احسان خان بوطن خود خیانت ورزیده با ژنرال پاسکیویچ فرمانده کل قوای روس پنهانی سازش نمود و او را برای محاصره قلعه عباس آباد آورده و پس از زندانی کردن محمدامین خان و عباس خان و عده دیگر از مستحقین قلعه، در را بروی پاسکیویچ گشوده او را وارد قلعه کرد. قلعه و تمام محتویات آن را به وی تسلیم نمود.

پاسکیویچ محمدامین خان و عباس خان و جمعی دیگر از خوانین بختیاری را گرفته تحت الحفظ به قفقاز فرستاد و احسان خان را در ازا این خدمت حاکم نخجوان نمود. محمدامین خان که داماد فتح‌المشاه و پسر خاله و شوهر خواهر عباس میرزا بود در سال ۱۲۴۵ ق. پس از فوت پدرش بجای وی نسجی باشی فتح‌المشاه شد که ملک گوهر خانم خواهر تنی عباس میرزا نایب‌السلطنه زن او بود و پس از درگذشت وی زن میرزا ابوالقاسم فراهانی قائم مقام ثانی گردید. پس از شهادت قائم مقام در اوایل سال ۱۲۵۱ ه. ق. زن سید صدرالدین تبریزی شد و نامبرده از هیچ فرزندى نیاورد.

محمدامین خان پازوکی^۱ از سرکردگان لشکری بوده که قسمتی از خدمات خود را در خراسان انجام میداده است. در سال ۱۲۴۲ ق.

که شاه محمود سدوزائی^۲ از پسر خود کامران میرزا خائف شده ازهرات بیرون رفت و با عده‌ای که از اطراف برای خود جمع آوری نموده بود برای دفع پسر خود آماده گردید. کامران میرزا چون زورش پاو نمیرسید به والی خراسان^۳ متوسل شد.

شجاع السلطنه محمد امین خان را با پانصد نفر سوار برای یاری کامران میرزا و دفع پدرش شاه محمود بهرات روانه نمود. چون عده شاه محمود زیادتر از عده کامران بود دوباره کامران میرزا از شجاع السلطنه استمداد و طلب یاری کرد. این بار خود شجاع السلطنه به قودیان رفت و چون کامران خبر آمدن شجاع السلطنه را شنید تشجع شده پدر را شکست داد و به شجاع السلطنه به سنگ بست نزدیک هرات رفت و کامران برای تشکر از شجاع السلطنه به نزد او آمد و از او دعوت بعمل آورده با خود بهرات برد و شجاع السلطنه پسر خود ارغون میرزا را با پنجهزار نفر برای حفظ کامران از دست اندازی شاه محمود و دیگران در هرات گذاشت و خود به مشهد بازگشت.

۱- پازوکی طائفه‌ای بوده‌اند در فارس که از آنجا آنها را به بخش ورامین و کرمان آورده

ساکن نموده‌اند.

۲- سدوزائی یکی از طوایف ابتدائی یا درانی است.

۳- حسنعلی میرزا شجاع السلطنه.

محمد امین

محمد امین آقا قاجار پسر حاج فتحعلی بیگ برادر فتحعلی خان قاجار
جد اعلا ی سلاطین قاجاریه بوده که مدتی در شیراز با آقا محمد خان

قاجار در تبعید بسر میبرد .

محمد امین

محمد امین میرزا پسر چهل و پنجم فتحعلی شاه قاجار که در سال ۱۲۳۴
هجری قمری متولد و در سلطنت محمد شاه و ناصرالدین شاه

حکومت های درجه ۳ و ۴ باو واگذار میشد مثلاً چون مالیات ولایات ملایر و تویسرکان



محمد امین میرزا پسر چهل و پنجم فتحعلی شاه

از سال ۱۲۷۹ ق. برای هزینه مدرسه دارالفنون اختتام یافته بود و ریاست مدرسه هم با علیقلی میرزا اعتماد السلطنه وزیر علوم بود از این جهت حکومت دو محل مزبور نیز سالیان دراز بعهده او محول شده و اعتماد السلطنه همیشه از طرف خود نایب الحکومه تعیین کرده و به آنجا میفرستاد. در سال ۱۲۸۵ ق. بر حسب درخواست او شاه تصویب کرد که محمد امین میرزا از طرف برادرش نایب الحکومه ملایر و تویسرکان گردد .

حکومتش تا آخر همین سال بیشتر طول نکشید که از حکومت معزول و دیگری بجای وی منصوب گردید. در سال ۱۲۸۷ ق. بحکومت گمره فرستاده شد و در او اواخر سال ۱۲۹۰ ق. بحکومت گلپایگان و خوانسار منصوب و روانه گردید . محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود

(۲۶ ذیحجه ۱۲۹۸ ه. ق) مینویسد : « بعد از نهار شاهزاده ها را که حسام السلطنه^۱ و معتمد الدوله^۲ و محمد امین میرزا باشند احترام فرمودند بنای بازی^۳ شده .

۱- سلطان مراد میرزا .

۲- فرهاد میرزا .

۳- قمار .



میرزا محمد باقر مروی الاصل قزوینی المسکن، شاعر، معروف و متخلص به جوهری، صاحب کتاب مقتل فارسی موسوم به طوفان البکاه که در

محمد باقر

اواخر قرن اخیر در ایران مخصوصاً بین طبقه عوام بسیار معروف بوده و چندین مرتبه به چاپ رسیده در حدود سنه (۱۲۴۹) هجری قمری در اسفهان وفات یافت و در همان جا مدفون شد.

سید محمد باقر درجه‌ای از میرزین علمای اسفهان بوده و پس از درگذشت سید اسمعیل صدر در کاظمین در سال ۱۳۳۸ قمری

محمد باقر

در جمع تقلید اهالی اسفهان و بعضی از نقاط ایران گردید. روحانی متقی و وارسته‌ای بوده و مرحوم حاج آقا حسین بروجردی از مراجع تقلید شیعه (متوفی ۱۳۴۰ خورشیدی) یکی از شاگردان او بوده است.

درجه‌ای در سال ۱۲۶۴ ق. متولد و در ربیع الثانی ۱۳۴۲ ق. در اسفهان درگذشت و در گورستان تخت فولاد مدفون گردید.

۱- درگذشت سید محمد باقر درجه‌ای در صفحه ۶۸ تذکره القبور گزی در سال ۱۳۴۲ هجری قمری و در صفحه ۱۳۷ کتاب احسن الودیع که تنعیم روضات الجنات است در سال ۱۳۴۰ ه. ق. ذکر شده است.

محمد باقر

محمد باقر خان دارای القاب شجاع السلطنه - سردار اکرم -
امیر نظام و سردار کل و پسر محمدخان امیر تومان بوده و در

سال ۱۲۹۰ قمری در سفر اول ناصرالدینشاه به اروپا از همراهان شاه (ملتزمین رکاب)
بود و در سال ۱۳۲۶ ق. در گذشت و در مقبره آتابک پندر زشتی در قم مدفون گردید .



نامبرده پس از مرگش تنول زیادی مانند بسیاری از رجال که داخل در خدمات
دولتی هستند از خود بجای گذاشت لکن پسرش حسینخان شجاع السلطنه که خواهرزاده
امین الدوله و داماد ناصرالدینشاه بود و بعد ملقب به سردار شجاع شد تمام آن دارائی را
که یاد آورده بود برپاد داد .

۱- میرزا علی اسفراخان امین السلطان .

۲- شوهر تاج السلطنه .



حسینخان شجاعالمطالع

حاج سید محمد باقر شفتی معروف به حجة الاسلام که به عنوان
سید شفتی - سید رشتی و سید بیادآبادی شهرت یافته پسر سید

محمد باقر

محمد تقی موسوی شفتی گیلانی است.

در سال ۱۱۸۰ قمری در شفت گیلان متولد شده و بعد یکی از اعانم ملاها و روحانیون
شبه امامیه از حیث علم - ثروت - قدرت و نفوذ کلمه گردید.

نامبرده پس از تحصیل مقدمات در سن بیست سالگی برای تکمیل معلومات خود از
شفت به عتبات عالیات (بین النهرین) مسافرت کرده و دوره درس خارج جمعی از علمای طراز
اول از قبیل سید محمد مهدی بحر العلوم پسر و جردی و غیره را دیده و از اکثر بزرگان
علمای عتبات از قبیل سید مهدی بحر العلوم - سید علی صاحب شرح کبیر و سید محسن
کاظمینی اجازه اجتهاد گرفت. مدت اقامت وی در عراق (نجف - کربلا و کاظمین) روی هم
رفته هشت سال طول کشید در بازگشت به ایران در قم مجلس درس میرزا ابوالقاسم قمی
(۱۱۳۰-۱۲۳۱ هجری قمری) شفتی الاصل صاحب کتاب معروف قوانین را درک کرد و
پس از شش ماه که در درس میرزای قمی حاضر شد میرزا اجازه اجتهاد مفصلی برای

حجة الاسلام در سال ۱۲۱۷ در سن ۳۷ سالگی از قم به اسفهان آمد و در این شهر رحل اقامت افکند و آنجا را مسکن دائمی خود تا آخر عمر قرار داد .
در اوائل ورود به اسفهان مانند ایام اقامتش در عراق (بین النهرین) و قم فوق العاده در نهایت فقر و مسکنت زندگی میکرده لکن بعد چند چیز سبب پیشرفت کار و شهرتش گردید .

۱- آلت موسیقی که در دست شخصی بوده از او گرفته و در ملاء عام آن را خورد میکنند و علناً مشغول به نهی از منکر میشود .

۲- سید محمد معروف به مجاهد در مدتی که در اسفهان بوده و همچنین حاج محمد ابراهیم کرباسی^۱ در ترویج او در میان مردم سیمپانه خیلی کوشش نمودند و بعدها کارش به جایی رسید که خودش مرجع تقلید مسلم - اول متمول و منفذ در ایران گردید و بهمه کار اشتغال داشت و در ضمن رسیدگی بامورات شرعی و تألیف کتاب به جمع مال زیاد و تجارت و بنذ و بخشش و اجرای حدود و ترویج احکام مشغول بود و باین شکل بیش از چهل سال زندگی پسر و صدائی را در آن شهر گذراند .

حجة الاسلام شفتی بطوریکه پیش گفته شد در اوان جوانی و آغاز زندگی فوق العاده در حال فقر و فلاکت بوده که بقول معروف سالها به نان شب محتاج بوده و قسمهائی از فقر و مسکنت وی در این باب نقل میکنند .

بعد مال و منال او بجائی میرسد که به حساب دو نمى آمده پکی از کارهای سید بیع شرط گرفتن املاک مردم بود و در عمل بیع شرط هم به محض اینکه موعد سر میرسد موارد بیع بتسرف خود میگرفت یا بوجه نقد مبدل میساخت و این کار که چندین سال به طول انجامید سید را صاحب آفاق و الوف کرد مثلاً مالیاتی که در حدود یکصد و اندی سال قبل از بابت املاک خود در سال پس از ملاحظاتی مأمورین دولت از او سالی هفتاد هزار تومان به دولت مالیات میداده و عدد آیدها و خانهها و میزان نقدینه او را هیچکس جز خود او نمیدانسته و گفته شده است که ثروت هیچیک از علمای امامیه تا آن زمان بقدر او نبوده و در باب تمول و ثروت او روایات مختلف و افسانههای عجیب و غریب بزمیر زبان مردم هم عصر او جاری بوده است^۲ .

از جمله دارائی سید کتابخانه معتبر او را نام میبرند بهمان اندازه که او زیاد بجمع مال علاقه مند بود به تحصیل کتب نفیس و زیاد نیز عشق و علاقه میبود و در خرید و جمع

۱- از علماء و روحانیون بزرگ عصر خود و مراجع تقلید آن زمان .

۲- در آن زمان نرخ لیره طلا يك تومان بوده و امروزه قریب به هشتاد تومان است پس بنابراین هفتاد هزار تومان مالیات سید پنج میلیون و شصت هزار تومان یا ۵۶ میلیون ریال کنونی بوده است .

کتاب از هیچگونه خرجی خودداری نداشت و کتابخانه او در آن عصر در داشتن نسخه‌های عزیز و قیمتی بی نظیر بشمار میرفت و خود او مدعی بود که هیچ کتابی نیست که او از آن نسخه‌ای نداشته باشد و در آن عصر بیش از پنجاه هزار تومان ارزش داشته و پس از وفات او حاج سید اسدالله یکی از فرزندان او فقط به تملک کتابخانه پدر فزاید و سایر ماترک را برای ورثه دیگر گذاشت.

حاج سید اسدالله (متوفی ۱۲۹۰ ق.) فرزند اکبر - ارشد - اتقی - اعلم و اکمل حاج سید محمد باقر بوده است.

سید شفتی اقامه حدود را در غیبت امام واجب میدانسته و میگفته است که حکم من در این قبیل مسائل بعینه حکم حضرت صاحب الزمان است عدد کسانی که سید ایشان را در دوره سلطه خود در اسفهان بتازپانه حد زده از حساب بیرون است و شماره کسانی را که او بدست خویش به عنوان اقامه حدود کشته تا یکصد و بیست نفر نوشته اند و سه تن از علمای مشهور را تکفیر نمود.

وفات سید در سال ۱۲۶۰ هجری قمری بسن ۸۰ سالگی در اسفهان اتفاق افتاد^۱ و در مسجدی^۲ که بهزین شخص خود ساخته بود دفن گردید، در ذیل کتاب تذکره القیور گزی صفحه ۱۵۰ در این باب چنین ذکر شده: «و بطوریکه معروف است مرحوم سید مسجد را از پولهای امین الدوله^۳ ساخته است. خصوصیات اخلاقی این «رد فوق العاده متناقض و عجیب و غریب بوده و کمتر کسی است که این جور دارای صفات متناقضه بوده باشد از آن جمله بسیار مال دوست، بی اندازه حریص و جاهل در جمع مال و ضمناً بذال، فوق العاده قس القلب که ۱۲۰ نفر را بدست خود گردن زده است.

میگویند معمولش بر این بوده که اشخاص را در حال گریه و اشک ریزان گردن میرده و خود برگشته بر سر آنان نماز میگذاشته و گاهی هم در حین نماز غش میکشیده است^۴ علاقمند به جمع آوری کتاب مخصوصاً نسخ عزیز و نادر و بی نظیر، حاضرات - داشتن

۱- چهار میلیون تومان به پول کنونی.

۲- در گذشت سید در صفحه ۱۸۳ جلد سوم منتظم ناسری در سال ۱۲۵۸ ق. و در صفحه ۱۵۳ کتاب تذکره القیور گزی ۱۲۶۰ ق. ذکر شده است. سال ۱۲۶۰ درست و ۱۲۵۸ غلط است.

۳- مسجد حجة الاسلام حاج سید محمد باقر شفتی که از سال ۱۲۴۵ تا ۱۲۵۸ ق. ساختمان آن طول کشید بهترین مسجدی است که بعد از صفویه در شهر اسفهان بنا شده مسجد پس از وفات سید ناتمام بود اولاد و احفاد او (حاج سید اسدالله و حاج سید جعفر و حاج سید محمد باقر نانی و غیره) آنرا با تمام رسانیدند.

۴- عبدالله خان پسر حاج محمد حسین خان صدر اسفهرانی.

شہوت مقام و دم و دستگاہ مفضل طالب جاه و جلالہ دارای نخوت و جبروت و خود نمائی، با استغنائی طبع نیز بوده است^۱.

حاج محمد باقر خان وکیل طبعی^۲ در اوائل سال ۱۲۸۴ ق. که ناصرالدین شاه در مشهد بود ملقب به عمادالملک گردید.

محمد باقر



حاج محمد باقر خان عماد الملک

محمد باقر خان بیگلربیگی پسر پنجم میرزا محمد خان قاجار دولو و برادر کهنتران یار خان آصف الدوله و داماد فتحعلی شاه^۳ و

محمد باقر

خالوی محمد شاه که چندین سال بیگلربیگی تهران بوده است.

۱- در موقعی که سید، مسجد معروف خود را در محله پیدآباد اسفهان در مجاورت منازل خویش میساخت فتحعلیشاه بدیدن او و تماشای آن مسجد رفت و از سید خواست نمود که او را نیز در مخارج آن بناء شریک و سهم سازد سید قبول نکرد شاه گفت گمان نمیکنم که شما را قدرت اتمام چنین بنائی باشد سید جواب داد، مرا دست در خزانه خداوند عالم است.

۲- وکیل در اینجا به معنی حکمران است.

۳- شوهر سلطان خانم دختر چهل و یکم فتحعلی شاه.

محمدباقرخان بیگلربیگی تقریباً همان عملی را که پدرش میرزا محمدخان بیگلربیگی در سال ۱۲۱۲ قمری، بعد از کشته شدن آغا محمدخان نسبت به فتحعلی‌شاه انجام داد همان خدمت را نیز نسبت به محمدشاه، در سال ۱۲۵۰ قمری بعد از درگذشت فتحعلی‌شاه، نمود. میرزا محمدخان بیگلربیگی تا ورود فتحعلی‌شاه از شیراز به تهران احدی را اعم از شاهزادگان و مدعیان دیگر سلطنت را به شهر تهران راه نداد و دروازه‌ها را بروی همه بست و هر کس که خواست بزور وارد شهر شود در مقام مدافعه جدی برآمد و از این راه خدمت شایان تقدیری نسبت به فتحعلی‌شاه بعمل آورد تا اینکه چندی بعد فتحعلی‌شاه بشهر وارد شد.

محمدباقرخان هم چون بیگلربیگی و داخل در شهر بود بنا بدستور و اشاره قائم مقام، نزل السلطان را به یاری رؤساء و سرکردگان سرایان مازندران در خانه خودش تا ورود محمدشاه محصور و زندانی نمود و وزیرش را نیز گرفتار و توقیف کرد. پس از ورود محمد شاه به تهران برای تقدیر از وی امر شد که تمام دارائی محمد جعفرخان کاشی وزیر نزل السلطان را که بالغ بر چند سدهزار تومان بود برای خود تصاحب کند و مانند پیش بسمت بیگلربیگی تهران تعیین و پسرش عیسی‌خان سمت معاونت او را یافت. نامبرده در سال ۱۲۶۲ قمری در تهران در گذشت.

محمدتقی خان افشار حاجب الدوله در ابتداء از پیشخدمتهای ناصرالدینشاه و معروف به محمدتقی بیگ بود. در سال ۱۲۷۲ قمری بلقب خانی نایل گردید و محمدتقی‌خان شد لکن ناصرالدینشاه همیشه باو افشاربیگ خطاب میکرد و چون زنش از آوازه خوانهای شاه و ملقبه به عندلیب الدوله و مقربه بود از این جهت به ترقیات محمدتقی‌خان روز بروز افزوده میشد. در سال ۱۲۸۴ ق. علاوه بر سمت پیشخدمتی شاه رئیس اسطبل توپخانه نیز شد. در سال ۱۲۸۹ ق. بجای محمد رحیم خان علاء الدوله بسمت فراشباشیگری منصوب و بلقب حاجب الدوله ملقب گردید.

پس از انتصاب باین سمت مشاغلی که داشت بین پسران خود تقسیم کرد پیشخدمتی شاه را به محمدحسینخان و ریاست اسطبل توپخانه را به محمدخان واگذار نمود. در سال ۱۲۹۰ ق. پس از بازگشت ناصرالدینشاه از سفر اول اروپا چون نامبرده نیز در غوغا و هنگامه‌ای که بر علیه حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله صدر اعظم ایجاد شده بود دست داشت شاه او را از سمت حاجب الدولگی معزول و محمدحسینخان پسر علاء الدوله را در سن ۱۲ سالگی حاجب الدوله نمود.

در اواسط سال ۱۲۹۶ ق. برای بار دوم رئیس اسطبل یا به میرآخوری اسطبل توپخانه منصوب شد و در سال ۱۲۹۸ ق. در تهران در گذشت. محمدتقی‌خان بطوریکه گفته شد شوهر عندلیب الدوله آوازه خوان معروف ناصرالدینشاه

و پدر محمد حسینخان سالار مکرم سردار امتع بوده و این عندلیب الدوله که نامبرده شد غیر از زبور سلطان خانم عندلیب السلطنه خواهر حبیب سنتوری سماع حضور و دختر آقا جان سنتوری یکی دیگر از آوازه خوانهای معروف ناصرالدینشاه است .

عندلیب السلطنه نیز آوازه خوان درجه یک و بسیار عالی بوده و علاوه بر اینکه آواز خوش و خوبی داشته ارک را نیز بسیار خوب میزد، سنتور را هم خوب مینواخته است اما نه بخوبی ارک. عندلیب الدوله سابق الذکر علاوه بر اینکه آوازه خوان ناصرالدینشاه بوده در نزد شاه نیز خیلی تقرب داشته و با او شوخیها میکرد و بشاه قربان و صدقههای عجیب و غریبی میرفته است که از نزاکت و ادب دور است بنا بر این ذکر آنها در اینجا مورد ندارد و اما محمد حسینخان سالار مکرم سردار امتع از پیشخدمتان مخصوص ناصرالدینشاه بود و بواسطه مادرش تقریباً داشت مدت زیادی از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰ ق. رئیس اسطبل توپخانه بود و در مدت تصدیش چهار پایان و یا با اصطلاح آن زمان دواب توپخانه از لاغری زیاد توانائی آن را نداشتند که راه بروند .

عبدالله مستوفی در کتاب (شرح زندگانی من) در صفحه ۴۱۷ در این باب مینویسد :
« و گاهی که چند عراده توپ میخواستند بجائی بفرستند اسبهای مردنی و مغلوک این اسطبل بود و نمود خود را ظاهر میساختند ولی اسب سواری خود خان رئیس آخری اسطبل توپخانه بهترین اسبها و خودش از شیکترین رجال دوره کودکی و نیمه جوانه مردی من بود » .

محمد حسینخان اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خطی خود مینویسد : « ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۱۰ : امروز صبح عزیر السلطان و اتباعش طنابهای چادر محمد حسینخان رئیس اسطبل توپخانه را بریدند و چادر را بر سرش خراب کردند. محمد حسینخان هم بخیال اینکه تصمیمی گرفته و حکمی از شاه شده سراسیمه و برهنه خود را بر در آندرون انیس الدوله انداخته بود. مادر محمد حسینخان عندلیب الدوله که با انیس الدوله آمده بود غش کرده بود معلوم شد شاهپور میرزا میرآخور عزیر السلطان عیب کرده . بسود چادر آنجا یزند محمد حسینخان قبل از او چادر زده بود باین جهت عزیر السلطان^۲ این کار را کرده محمد حسینخان سردار امتع مدتی هم از سال ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۵ ق. رئیس قشون خراسان بود. عمر درازی کرد و در اواخر عمر با سختی و فلاکت بسیار زندگی میکرد و در سال ۱۳۲۸ خورشیدی در سن ۹۸ سالگی ، شاید قدری زیادتراً، در تهران در گذشت .

حاجی محمد تقی بنکدار معروف به سفارتی متولد ۱۲۵۶ خورشیدی

محمد تقی

اصلاً از اهالی کاشان ولی سالهای زیاد ساکن تهران بود. در تاریخ

۱۳۲۳ هجری قمری که اهالی تهران ظاهراً بعنوان تظلم از شاهزاده عبدالعزیز میرزای

۱- آقا جان سنتوری ، سازی ساخت بین کمانچه و تار نام آن را مجلس آرا گذاشت.

۲- راجع بشرح حال عزیر السلطان به صفحه ۲۰ همین جلد مراجعه شود .

عین الدوله سدر اعظم مظفرالدین شاه و بعد بواسطه مطالبه حقوق ملیه در سفارت انگلیس متخصن بودند حاجی محمدتقی با تفاق حاج حسن برادرش قطارت سفارت را برعهده گرفته و مخارج متخصنین را بطرز بسیار خوبی از خزانه غیبی که میرسید میپرداختند و بواسطه دادن شام و ناعار بسیار عالی و مرغوب، سفارت از رونق نیفتاد و بناست این جریانات پس از مرگ برادرش معروفیت کاملی پیدا کرد و در بین مردم معروف به حاجی محمدتقی سفارتی شد. در دوره اول مجلس (۱۳۲۴ ق.) از طرف بزازهای تهران وکیل مجلس شورای ملی گردید.

پس از توب بستن مجلس (۱۳۲۶ ق.) محمدعلیشاه او را دستگیر کرد و مدتی با عده‌ای در زندان و در زنجیر بود این قهرم با زهر شهرتش افزود و کم‌کم کارش بالا گرفت و اسباب رحمت اولیای دولت گردید و با جسارت در اموراتی که حق مداخله نداشت همیشه مداخله میکرد در موقع انقلاب و اولتیماتوم روس در سال ۱۳۲۹ ق. چند تیری باو زدند و مدتی مجروح بود و پس از بهبودی مدتها کار گذرانی همه‌جور برای مردم در مقابل گرفتن حق العمل خوینی برای خود بود و ضمناً برای بستن و بازکردن بازار که در تهران از کارهای پراهمیت است، و معمولاً میلی سرف این کار میشود، از سر کردها و سردهستهای بازار بود و در دوره‌های ۷ و ۸ و ۹ نیز با مساعدت دولت از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. محمدتقی میرزا حسام السلطنه پسر هفتم فتحعلیشاه و مادرش بختیاری

محمد تقی

بنام زینب‌خانم که خواهر علیخان چهارلنگ بختیاری بوده و پدر او بالحسن میرزا شیخ‌الرئیس قاجار میباشد. در سال ۱۲۰۶ قمری متولد و در سال ۱۲۲۴ ق در سن ۱۸ سالگی بحکومت بروجرد، سیلاخور و جاپلق بوزارت میرزا علی گرایلی منصوب شد.

محمدحسین میرزا حشمت‌الدوله پسر بزرگ دولت‌شاه که پس از فوت پدر خود در سال ۱۲۳۷ ق. حاکم کرمانشاهان شد بدون اطلاع و اجازه فتحعلی‌شاه قصد کرد که ولایت تحت حکومت حسام السلطنه را نیز بحکومت خود ضمیمه نماید. در سال ۱۲۴۶ ق. برای این منظور میان عمو و برادرزاده جنگ در گرفت و شیخ‌الملوک پسر دیگر فتحعلی‌شاه به حمایت حشمت‌الدوله و علیه حسام السلطنه از ملایر رهسپار بروجرد گردید.

حسام السلطنه در این نزاع مغلوب شد و فتحعلیشاه که از جنگ و ستیز آنان آگاه گردید غلامحسین خان سپهدار داماد خود را برای اصلاح میان پسران و نوه خود روانه بروجرد نمود و او به اصلاح ذات‌البین کوشید و هر یک از آنان به مقرر حکمرانی خود رهسپار گردیدند. یکسال بعد (۱۲۴۷ ق.) باز دوباره میان عمو و برادرزاده جنگ در گرفت و حسام السلطنه این بار نیز از حشمت‌الدوله حاکم کرمانشاه سخت شکست خورده به بروجرد رفت و حشمت‌الدوله بدنبال

۱- علیخان پسر محمدتقی خان چهارلنگ میباشد که محمدتقیخان از رؤسای بزرگ و

معروف بختیاری بوده است.

اورفته بروجرد را محاصره نمود .

فتح‌المشاه که از نزاع مجدد آنان آگاهی یافت این بار نیز مانند دفعه پیش غلامحسینخان سپهدار را برای اصلاح کار آنها به بروجرد فرستاد. حشمت‌الدوله که از مأموریت سپهدار مطلع شد فوراً بطرف کرمانشاه رفت و سپهدار پس از ورود، حاکم بروجرد شد و حسام‌السلطنه یا پسران خود (۱۵ تن) به تهران آمد و چون این بار تقصیر متوجه حسام‌السلطنه شده بود فتح‌المشاه تا مدت چهارماه چندان توجه و اعتنائی بوی نداد تا اینکه پس از انقضاء مدت دوباره او را در همین سال به بروجرد مأموریت داد و حاکم آنجا شد .

در سال ۱۲۵۰ ق. که فتح‌المشاه برای وصول مالیات چهار ساله فارس و انتظامات آنحدود به اسفهان وارد شد محمدتقی میرزا نیز ملتزم رکاب وی بود .

حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس که از موضوع با خبر شد برای دیدن پدر خود از شیراز به اسفهان آمد . فتح‌المشاه محمدتقی میرزا را مأمور نمود که به همراه فرمانفرما به شیراز رفته و جود دریافتی را وصول و ایصال دارد و برای اجراء امر، در صورت تسامح فرمانفرما، عبدالله‌خان امین‌الدوله را نیز با عفت هزارسوار و پیاده پشت سر آنها فرستاد لکن چون چند روز بعد خود فتح‌المشاه در اسفهان در گذشت موضوع وصول مالیات چهارساله حسینعلی میرزا ماند و قشایای دیگری پیش آمد نمود .

نامبرده از جمله ۱۱ نفر شاهزادگان توقیف شده در قلعه اردبیل بود و پس از اینکه علی‌تقی میرزا رکن‌الدوله پسر هشتم و امام وردی میرزا کشیکچی باشی برادر اعیانیش پسر دوازدهم و علی‌شاه نال السلطان برادر سلیم پسر دهم فتح‌المشاه و سرانجام میرزا پسر علی‌تقی میرزا بوسیله مقتی قزوینی که نقیب در پشت قلعه زد و بزنندگان راه پیدا کرد و قبلاً هم وسائل فرار این چهار شاهزاده از هر جهت آماده شده بود از قلعه اردبیل از راه نقب بخارج فرار کرده بروسه پناهنده شدند .

پس از این عمل بقیه شاهزادگان را که از آنجمله حسام‌السلطنه هم جزء آنان بود از اردبیل به تبریز منتقل و در آنجا تحت نظر قرار دادند .

حسام‌السلطنه میان فرزندان فتح‌المشاه شاهزاده‌ای بوده خیلی میانه‌رو و مآل‌اندیش و شاهزاده احمد میرزا عشدالدوله پسر چهل و هشتم فتح‌المشاه در تاریخ عسکری تألیف خود در باره وی چنین گوید: « حسام‌السلطنه بقدری میانه‌روی و مآل‌اندیشی داشت که پدرش او را (کدخدای کل عراق) خطاب میفرمود . خیلی با ماسک معروف بوده وقتی واعلی در حضور شاهزاده بالای منبر مشغول بدعا بود عرض کرد الهی دولت حسام‌السلطنه را بقائم آل محمد علیه‌السلام برسان ابوسعید میرزای پسرش^۱ بواظ گفت ضرور دعا نیست :

این دعا ناکرده باشد مستجاب. دولتی را که نه خودش صرف کند نه بجا بدهد معلوم است تعلق به قائم آل محمد سلوات‌الله و سلامه علیه خواهد گرفت.

در تاریخ ۱۴ شوال ۱۲۶۴ ق. که ناصرالدین‌شاه ابتداء در تبریز بخت سلطنت جلوس کرد حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه نایبنا و محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه پسران فتحعلیشاه که هر دو نفر در تبریز تحت نظر بودند برای تهیت جلوس شاه حاضر شدند و شاه که به تهران وارد شد پس از چندی شجاع‌السلطنه را از تبریز به تهران خواست و آنان را مخیر نمود بهر کجا که میخواهند بروند و ساکن باشند.

شجاع‌السلطنه در تهران ماند و در سال ۱۲۷۰ ق. در سن ۶۶ سالگی در گذشت و حسام‌السلطنه از شاه خواست که به مشهد رفته در آنجا مجاورت اختیار نماید اجازه هم باو داده شد لکن پیش از اینکه رهسپار مشهد شود در گذشت و رهسپار آخرت شد وفات وی باید در حدود سال ۱۲۶۵ یا ۱۲۶۶ ق. باشد زیرا سلطان مراد میرزا پسر یازدهم یا سیزدهم عباس میرزا نایب‌السلطنه در سال ۱۲۶۶ ق. پس از شکست حسنخان سالار و فتح مشهد بلقب حسام‌السلطنه ملقب شد و قاعده^۱ باید محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه در گذشته باشد که لقب او را بدیگری داده باشند.

در حاشیه کتاب آثار عجم تألیف فرست شیرازی وفات حسام‌السلطنه در ۱۲۷۸ ق. ذکر شده و بقراریکه معلم حبیب‌آبادی در جلد دوم صفحه ۳۰۲ مکارم‌الانوار تألیف خود مینویسد: «و در مشهد مقدس در توحیدخانه مبارکه دفن شده». محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه همانند بسیاری از فرزندان فتحعلیشاه شعر هم می‌گفته و در اشعار خود شوکت تخلص مینموده است.

محمدتقی میرزا رکن‌الدوله چهارمین پسر محمدشاه و برادر کوچک

محمد تقی

سلیمی ناصرالدین‌شاه قاجار بوده، در سال ۱۲۷۳ قمری که اردشیر

میرزا حاکم تهران ملقب به رکن‌الدوله شده و بجای برادر خویش فیروز میرزا نصره‌الدوله (فرمانفرما) استاندار آذربایجان شد محمدتقی میرزا در این سال بجای او بحکومت تهران انتخاب گردید. حکومت تهران اسماً با او بود اما رسماً کارها یا میرزا موسی تفرشی وزیر بود. پس از درگذشت اردشیر میرزا رکن‌الدوله پسر نهم عباس میرزا نایب‌السلطنه در سال ۱۲۸۲ هجری قمری محمدتقی میرزا که در سال ۱۲۸۳ م. ق. حاکم زنجان بود، ملقب به رکن‌الدوله شد.

در حکومت زنجان مداخل زیادی نمود و مایه خوبی اندوخت. در یادداشت‌های روزانه محمد حسنخان اعتمادالسلطنه که شرح حال مختصری از او نوشته در آنجا ذکر شده است که



محمدتقی میرزا رکن الدوله

پیش از حکومت زنجان حکومت قزوین را داشته ولی در سایر کتب تاریخ چنین چیزی ذکر نشده است و اعتماد السلطنه در این مورد باید اشیاء کرده باشد .

در اوایل سال ۱۲۸۹ ق. بجای ناسرقلیخان قاجار قورنلو عمیدالملک پسر امیر اسلانخان مجدالدوله برای بار دوم بحکومت زنجان منسوب و روانه گردید . در سال ۱۲۹۳ ق. بجای حاج محمدتاسر خان ظهیرالدوله والی خراسان شد و تا ۱۲۹۸ ق. حکومتش در آنجا ادامه داشت . در چند سال اول حکومتش ، امور حکومتی زیر نظر حاج میرزا حسینخان سپهسالار بود و بعد خودش مستقلاً حاکم شد در این سال (۱۲۹۸) از حکومت معزول و بجای وی حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار اعظم سمت حکومت و نیابت تولیت آستانه رضوی فرستاده شد . حکومت مشیرالدوله بیش از دو ماه و اندکی طول نکشید که در گذشت و معروف شد که بامر شاه مسوماً او را کشتند .

پس از در گذشت سپهسالار دوباره رکن الدوله در همین سال با سمتی که مشیرالدوله داشت بخراسان اعزام گردید و فرمان حکومت خراسان در ذیحجه ۱۲۹۸ ق. یعنی

پس از درگذشت سپهسالار سادر و بوی ابلاغ گردیده بود و حکومتش تا سال ۱۳۰۰ ق. طول کشید.

محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد: «۵ جمادی - الثانیه ۱۲۹۹: دیروز ایلچی روس می‌گفت رعایای خراسان بواسطه قرب جوارما بخاک خراسان، بعد از فتح گولک‌تپه و عشق آباد، دسته دسته بواسطه تعدیات حکمران خراسان بما پناه می‌آورند و رعیت ما میشوند»^۱. در ماه ربیع الثانی ۱۳۰۰ ق. سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه با دادن بیست و پنج هزار تومان پیشکشی شاه بجای وی برای بار پنجم استاندار خراسان شد و در شرف حرکت بود که ناگهان در دوم جمادی‌الاولی در تهران درگذشت و شاه دوباره برادر خود رکن‌الدوله را در همین سال والی خراسان و متولی آستان‌قدس رضوی نمود.

حکومت این بار رکن‌الدوله تا شبان ۱۳۰۱ ق. بیشتر طول نکشید و در این تاریخ میرزا عبدالوهاب خان شیرازی نصیرالدوله ملقب به آصف‌الدوله شده بحکومت خراسان تعیین و رهسپار آن سامان گردید. چون میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان چندان میانه خوبی با میرزا علی‌خان امین‌الدوله نداشت و او را همیشه رقیب خود میدانست از این جهت در سال ۱۳۰۳ ق. اسبابی فراهم آورده رکن‌الدوله بجای او بسمت مدیریت دارالشورای دولتی یا دارالشورای کبری انتخاب گردید (دارالشورای مزبور را مجلس دربار اعظم هم می‌گفتند عضویت شوری و ریاست شوری بر حسب امر شاه سورت می‌گرفته است) رکن‌الدوله چون از عهد اینکار بر نمی‌آمد ریاستش چندان طولی نکشید که دوباره خود امین‌الدوله در تاریخ ۸ رجب همین سال بر ریاست دارالشورای کبری برگزیده شد.

در سال ۱۳۰۴ ق. که یحیی‌خان مشیرالدوله بواسطه فشار انگلیس‌ها که او را هواخواه روس میدانستند از وزارت خارجه معزول شد و میرزا عباس‌خان تفرشی قنوام‌الدوله که سر و سری با انگلیس‌ها داشت بجای وی بوزارت خارجه منصوب گردید. مشیرالدوله پس از مرگ محمودخان ناسرالملک مایل بود که بحکومت خراسان برود لکن انگلیس‌ها باز در این مورد با وی سخت مخالفت ورزیده و مانع رفتن او گردیدند از این جهت ناسرالدین‌شاه رکن‌الدوله را که لایشر و لایبفیع بود در ۱۴ ذی‌قعدة همین سال به ایالت خراسان منصوب و از تاریخ جمادی‌الاولی ۱۳۰۶ ق. تولیت آستان‌قدس رضوی نیز پس از میرزا محمدعلی صدرالعمالک معروف به صدر قزوینی یا صدر دیوانخانه باو واگذار شد و تا شوال ۱۳۰۸ ق. در دست‌های مزبور باقی بود و بعد در این سال معزول و میرزا فتحعلی‌خان شیرازی صاحب دیوان

۱- از جمادی‌الاولی ۱۲۹۹ تا جمادی‌الثانیه ۱۳۰۰ قمری

۲- این عمل فقط منحصر بخراسان نبوده بلکه بدبختانه در تمام قسمت‌های ایران

بجایش منسوب گردید. ^۱ اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود می‌نویسد: «قره شعبان ۱۳۰۸: شنبدم

عصر امین السلطان آدم رکن الدوله را کتک زیادی زده بود و فحشی که میداد میگفت فلان تو بفلان زن رکن الدوله و فضلۀ تو بگور پدر رکن الدوله. این قضیه در هنگامی اتفاق افتاده بوده که دولت یمنی شاه خیال تغییر رکن الدوله و انتصاب صاحب‌دیوان را در نظر داشته و صاحب‌دیوان بیشتر پیشکشی تقدیم می‌نموده و پیشکار رکن الدوله پیغاماتی بلکه وعده‌هایی از طرف او به امین السلطان داده و اصرار داشته است که کار شاهزاده انجام بیاید. اصرار وی در حصول نتیجه، امین السلطان را عصبانی کرده است.

رکن الدوله در اواسط سال ۱۳۰۹ ق. با تقدیم پیشکشی قابلی بشاه به استناداری فارس تعیین شد و هفت ماه از استناداری او نگذشته بود که دیگران داوطلب و حاضر شدند که پیشکشی زیادتری داده با استناداری فارس منسوب شوند. رکن الدوله از این قضیه مطلع شد و بسومائلی حکومت خود را در فارس تثبیت نمود. از جمله به انیس الدوله زن سوگلی ناصرالدینشاه متوسل و او در نزد شاه اقداماتی نمود و رکن الدوله تغییر نکرد. انیس الدوله راجع به تغییر ندان او این نامه را به ناصرالدینشاه می‌نویسد:

«قربان خاک پای میارکت کردم جساب عریضه نواب رکن الدوله را فرموده‌اید آمدش مطالبه میکند دستخط در عریضه مزین التفات فرمائید باری شنیدم که حکومت شیراز را باز تغییر داده‌اید والله خیلی تعجب است که بیچاره رکن الدوله هفت ماه است رفته با آن همه خسارت اگر برای پیشکشی است از خود شاهزاده بگیرید و خودش باشد این‌طورها که پدر رعیت بیچاره درمی‌آید رعیت اینطور تمام میشود حاکم که از خودش نمیدهد دور از مروت است از همه جهت بیچاره‌ها تمام شده‌اند عریضه را به دست کسی ندهید محرمانه ملاحظه فرموده پس بدهید خواجه بیاورد.»

ناصرالدینشاه در بالای عریضه انیس الدوله چنین دستخط می‌نماید: «رکن الدوله حاکم است جواب عریضه‌اش را هم با تلگراف دادیم دیگر جوابی ندارد که داده شده. در موقعیکه رکن الدوله استنادار فارس میشود اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه

۱- اینکه اعتماد السلطنه در یادداشت‌های خود نوشته است (آدم رکن الدوله) برای این بوده که در سابق اتباع و افراد دستگاه پک وزیر، والی حاکم و همچنین کارمندانیکه زیر نظر آنان کار می‌کردند آنها را آدم وزیر، والی و حاکم می‌گفتند. معروف است که سلطان حسن میرزا نیرالدوله که در سال ۱۳۴۴ ق. والی خراسان بود قرآن خطی بسیار عالی از قرآنه‌های حضرت رضا (ع) مقفود شد و گفتند و یا ساختند که متولی باشی آن را سرقت کرده و خیلی در اطراف این موضوع بحث و صحبت شد. نیرالدوله هم که در حرم امام رضا (ع) برای تشریفاتی حضور داشت گفت که من و آدم‌های مرا بگردید. (یعنی کلبه کارمندان دولت که در حرم بودند) فرض این است که حاکم کارمندان دولت را هم آدم‌های خودش فرض می‌کرده است.

خطی خود راجع به انتصاب وی چنین مینویسد: ۱۸۵ رجب ۱۳۰۹: رکن الدوله پنجاه هزار تومان پیشکشی داد حاکم فارس شد و پسر رکن الدوله هم عین‌الملک لقب گرفت.



این‌الدوله سوار اسب در نهارگاه اتیان مابین چهار باغ و لشکرگاه از سفر قزوینکوه و سوادکوه مراجعت مینماید



این‌الدوله سوار اسب قره‌کهر

حکومت رکن‌الدوله با همه گونه تشبثاتی که برای ابقای خود بعمل آورد پیش از يك سال طول نکشید که در شهبان ۱۳۱۰ ق. معزول و بجایش نصر‌الدین میرزا سالارالسلطنه پسر چهارم ناصرالدین‌شاه و نوه دختری حسنخان سالار در سن ۱۱ سالگی به پیشکاری حسینقلی‌خان مافی نظام‌السلطنه فرمانفرمای فارس شد. حکومت فارس اسماً با سالارالسلطنه

بود ولی رسماً نظام السلطنه والی بود^۱.

رکن الدوله در حدود سال ۱۲۶۲ ق. متولد و در سال ۱۳۱۸ ق. درگذشت. نامبرده شاهزاده‌ای بوده‌گنده، پیمارشه و مانند اکثر مأمورین دولت اخاذ. در حکومت هائیکه میرفت غالباً حکومت‌های جزء را به حراج می‌گذاشت و هر کسی بوی زیاده‌تر پول میداد او را به مأموریت می‌فرستاده. نه فقط رکن الدوله این کار را در آن زمان می‌کرد بلکه عملی بوده معمول به تمام حکام. گمان نمی‌برم که این عیب بزرگ یعنی رشوه‌دادن و گرفتن از این مملکت رخت بریندد و

۱- بی‌مناسبت نیست که شرح حال مختصری نیز از انیس الدوله در اینجا ذکر شود. انیس الدوله نامش فاطمه و از اهالی امامه و عاقل‌ترین و متشخص‌ترین زنان ناصرالدین‌شاه و عنواتش ملکه ایران بوده و ناصرالدین‌شاه خیلی از وی حرف شنوی داشته و گاهی نیز طرف شور او واقع میشده است.

در سال ۱۲۹۰ هجری قمری سفر اول ناصرالدین‌شاه به اروپا شاه او را بعنوان ملکه به‌مراه خود تا مسکو برد و چون موضوع حجاب در میان بود و به آن شکل و شمایل در اروپا بد جلوه می‌کرد بنا بگفته و رأی حاج میرزا حسین‌خان مشیرالدوله صدراعظم، شاه او را از مسکو به تهران برگرداند.

محمد حسناص اعتمادالسلطنه راجع بوی در یادداشت‌های روزانه خود چنین مینویسد، «۲۸ شوال ۱۲۹۸، انیس الدوله فاطمه سلطان خانم حرم محترم پادشاه که سوگلی است از اهل عمامه است از قرار تقریر یکی از اهل قریه پدر این خانم محترم شور محمد نام از طائفه گرجی است اگرچه دو نفر دیگر می‌گفتند آملی از اهل مازندران بوده است لکن گمان این است بر فرض هم آملی بوده شاید از طائفه گرجی بوده است که صفویه کوچانیده و در مازندران سکنی دادمانند. در هر صورت نورمحمد رعیت بیچاره و بی‌بضاعت و بی‌مایه‌ای بود، مرد، سه اولاد از او باقی ماند، حبیب‌الله، محمدحسن و این دختر. والده ایزها به یکس از سادات ناصرآبادی شوهر کرد. دختر را عمه او که زوجه فتح‌الله نامی بود نزد خود برد و نگاهداشت مابین اهل عمامه و فتح‌الله نزاعی شد فتح‌الله از عمامه قهر کرد عیال خود را برداشت به دولااب تهران رفت. نبات خانم سبیه مصطفی‌بک لواسانی که سمت لکمی پشاه داشت و در حرمخانه بود به جهت پس خود دختری خواست که وجهه باشد این دختر را یافت خواستگاری شد شوهر عمه و عموی او که کریلائی مهدی باشد ندادند فوراً عمه را دیده نقد و جنس تعارف باو دادند دختر را آوردند همین که وارد حرمخانه گردید جیران خانم فروغ السلطنه دختر محمد علی تجریشی که آن وقت سوگلی بود این دختر را بخدمت خود نگهداشت کم‌کم در خدمت شاه طسرف میل شد تشریف کرد تشریف شد در سفر سلطانیه بیست و دو سال قبل ۱۲۷۶ ه. ق. سبیه پادشاه شد حالا یکی از تسوان بزرگ عالم است. بسیار مقدسه و محترمه است و غالباً غضب پادشاه را فرو می‌نشاند و توسط از بیچارگان میکند».



انسانبوه در چهارراه لبنان

از میان پرود .

اعتقاد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود او را این چنین معرفی میکند : « شرح حال مفصل او درموقع نوشته خواهد شد اما اختصاراً اینکه خلقاً بسیار زشت است عظیم‌الجثه



از راست چپ نفر دوم انسانبوه و نفر سوم ملین خانم زنان ناصرالدینشاه

در سال ۱۲۸۵ هجری قمری

بهدی است که شاهزاده را از ترکیب انسانی خارج کرده است، صورت هم بسیار قبیح است. ابروهای درشت پر مو، سبلیتین کلفت و سیاه، چشم از اندازه خارج، دماغ گنده بی قاعده. شاهزاده پسر محمد شاه است برادر پادشاه والدش از نجبای افشار ارومیه است سینه بوده است.

میرزا محمد تقی مستوفی، فرزند آخوند ملا محمد علی کاشانی،

محمد تقی

ملقب به لسان الملك و متخلص به سپهر در سال ۱۲۰۷ قمری د.

شهر کاشان متولد شده و پس از تحصیل مقدمات علوم قدیمه به شعر و عروض و قافیه پرداخت و در جوانی از کاشان به تهران آمد و بخدمت فتحعلیخان سبا ملك الشعراء فتحعلیشاه همشهری خود رسید و به تشویق سبا به تألیف کتابی در علم قافیه مشغول شد و بملت قوت سبا در سال ۱۲۳۸ قمری این کار ناتمام ماند و میرزا محمد تقی به کاشان برگشت و در آنجا محمود میرزا پسر پانزدهم فتحعلیشاه حکمران کاشان او را به معاونت خود برگزید و باو تخلص سپهر داد سپس از طرف فتحعلیشاه به تهران احضار و وارد خدمت دولت شد.



سپهر در عهد محمد شاه مداح خاص شاه و منشی و مستوفی دیوان بود و از طرف دربار سلطنتی به نوشتن کتاب ناسخ التواریخ مأموریت یافت و این کتاب که تاریخ عمومی است تا سال ۱۲۷۳ قمری امتداد یافته و در سال ۱۲۷۲ ق. به لقب لسان الملك ملقب گردید.

سپهر نیز از ناسخ التواریخ کتابی دارد در فن قافیه بنام (براهین العجم) که در سال ۱۲۶۸ قمری در تهران به چاپ رسیده است.

وفات سپهر در ۱۷ ربیع الثانی سنه هزار و دوست و نود و هفت قمری در سن نود سالگی در تهران اتفاق افتاد و نش او را به نجف اشرف منتقل ساختند. پس از درگذشت وی پسر بزرگش میرزا هدایت الله مستوفی در سال ۱۲۹۸ ق. ملقب به لقب پدر خود لسان الملك شد.

کنت گوینو که مدتی نایب (دبیر) سفارت - کاردار و وزیر مختار فرانسه در ایران

بوده در تألیف خود (سه سال در آسیا) ۱ و در سال ۱۸۵۹ آن را تألیف و منتشر کرده راجع به لسان‌الملک این‌گونه اظهار نظر میکنند: «یک شب ما در یک مجلس شام دعوت داشتیم و جمعی از نجای ایرانی در آن مجلس بودند لازم است بخوانندگان تذکر بدهم کسانی که در این مجلس حضور داشتند جزو طبقات ادیب و فاضل ایرانیان محسوب میشدند و خصوصاً دو نفر از آنان که یکی رضا قلی‌خان^۲ و دیگری لسان‌الملک سپهر میباشد از فضایل بزرگ و حتی بی نظیر ایران‌اند و من آموختم که در ایران کسی باندازه این دو نفر از تاریخ کشور خودشان اطلاع ندارد.

در همان مجلس میرزاتقی معروف به سپهر که از طرف ناصرالدین‌شاه ملقب به لسان‌الملک شده و عموماً او را لسان سپهر میخوانند حاضر بود. این میرزاتقی سپهر مستوفی و مورخ رسمی کشور میباشد و مرد بسیار فاضلی است. مدعوین اروپائی این مجلس دو نفر بودند یکی من و دیگری مستشار سفارت فرانسه و همین‌که پشت میز شام نشستیم مقرر شد که آداب و رسوم غذا خوردن از بین برود و هر کس هر طوری که راحت است غذا بخورد عده زیادی از مدعوین از این تصمیم خوشحال شدند زیرا نمیتوانستند با کارد و چنگال غذا بخورند ولی در میان مدعوین لسان‌الملک با کارد و چنگال غذا میخورد و مدعوین او را تحسین میکردند که میتواند با مهارت غذا بخورد.

لسان‌الملک سپهر نیز یکی از بزرگترین دانشمندان ایران است. این مرد به تنهایی و بدون کمک و دستیار دست بکار خارق‌العاده‌ای زده و آن این است که مسمم شده تاریخ عالم را از آغاز پیدایش بشر تا امروز بنویسد. لسان‌الملک در این کتاب عظیم^۳ نه تنها تاریخ کشور خود را خواهد نوشت بلکه میخواهد تاریخ تمام ملل را جمع‌آوری نماید. این کار خیلی دشوار و خصوصاً تطبیق تواریخ ملل مختلف عالم با یکدیگر کاری بغایت سب است و بزه آنکه ایرانیان در نوشتن تاریخ به ذکر وقایع بزرگ اکتفا نمیکند بلکه تمام وقایع کوچک و حتی افسانه‌ها را هم با وقایع برجسته تاریخی توأم مینمایند. کسیکه میخواهد چنین کتابی بنویسد باید حافظه خارق‌العاده داشته باشد و لسان‌الملک هم دارای چنین حافظه‌ای است، و بسی اغراق من کسی را ندیدم که حافظه‌اش نیرومندتر از لسان‌الملک سپهر باشد. چنین تاریخ عظیم را که تاکنون دو جلدش چاپ شده یک اروپائی به تنهایی نمیتواند بنویسد علّتش این است که در کشورهای اروپائی اصول تنقید رایج میباشد و حال آنکه در ایران اصول تنقید کتاب رواج ندارد.

در اروپا یک نویسنده وقتی کتابی منتشر کرد متقدّمین در جراید و مجلات محاسن و

۱- ۱۸۵۸-۱۸۵۵ برابر با ۱۳۷۵-۱۳۷۲ قمری.

۲- منظور رضا قلی‌خان هدایت‌اللهی می باشد.

۳- مراد تاریخ‌النواریخ است.

معیب کتاب او را میگویند و اگر خطا گفته باشد خطای او را برخش میکشند ولی در ایران این رسم وجود ندارد و نویسنده پس از انتشار کتاب میداند که کسی کتاب او را تنقید نخواهد کرد. من تصور میکنم اطمینان از این موضوع سبب شده که لسان‌الملک به تنهایی دست باین کار ننهد و حال آنکه چنین کاری را در اروپا سه‌زار دانشمند هم نمیتوانند بدون عیب و نقص به سامان برسانند علت دیگری که سبب شده لسان‌الملک سپهر به تنهایی و بدون دستیار دست به این کار هم بزند این است که مورخین ایرانی مفید نیستند که نظیر مورخین اروپایی مأخذ حقایق تاریخی خود را ذکر نمایند.

مورخ اروپایی وقتیکه کتاب مینویسد باید مندرجات کتابش متکی به کتب تاریخی گذشتگان نه کتب افسانه باشد و با از روی خرابه‌ها و آثاری که از زیر خاک بیرون آمده حقایق تاریخی را استنباط نماید و بنویسد ولی مورخین ایرانی بذکر مأخذ پابند نیستند و ممکن است شخصی ده جلد تاریخ بنویسد بدون اینکه مأخذ هیچیک از مندرجات کتاب خود را ذکر نماید. لسان‌الملک تنها یک مورخ نیست بلکه مثل بسیاری از فضلاء ایرانی شعر هم میگوید و از فصحاء و بلغاء محسوب میشود. لسان‌الملک در تدوین احکام رسمی که عموماً بنام فرمان میخوانند خیلی ورزیده و استاد است.^۱

حاجی محمدتقی شاهرودی اصلاً استهبانی بوده و چون سابق با شاهرود تجارت عمده داشته ومدتی هم در شاهرود ساکن بوده از این جهت معروف به شاهرودی شد. در سابق تجارت زیاد با روسیه میکرد و چون با خانواده هدایت مخصوصاً با مرتضی قلیخان سنجع الدوله خصوصیت کامل داشت افکار تجددپروری در وی ایجاد شد و بخیال تأسیسات جدید در امورات تجارتي در ایران افتاد و بشرکت آن مرحوم کارخانه

محمدتقی

۱- بطوریکه در کتب تاریخی ایران مسطور است کنت گوینو در سال ۱۸۱۶ میلادی (۱۲۳۲ هـ. ق.) در برود متولد و پس از اینکه بن رشد و بلوغ میرسد داخل خدمت وزارت خارجه شده و چندی بعد بایران مأموریت پیدا میکند. مدتی نایب سفارت بوده و بعد در سال ۱۸۵۶ میلادی برآبربا ۱۲۷۳ ق. سمت کلدار سفارت و سپس در سال ۱۸۶۱ (۱۲۷۸ ق.) سمت وزیر مختاری فرانسه در ایسیران گزیده میشود. اما در کتب اروپائی از قبیل دایرة المعارف - لاروس بزرگ و غیره بطوری که خودش نیز نوشته از سال ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ میلادی برابر با ۱۲۷۲ تا ۱۲۷۵ هـ. ق. در ایران بوده است. کنت دو گوینو مؤلف کتب زیادی است که تماماً برای مطالعه سودمند میباشد. اما آنچه که مربوط بایران بوده و با تحقیق و تنصیح نوشته از این قرار میباشد:

۱- سه سال در آسیا ۱۸۵۸ . ۲- خط میخی ۱۸۶۴ . ۳- مذاهب و فلسفه در آسیای میانه ۱۸۶۵ . ۴- تاریخ ایران طبق گفتار مورخین شرقی ۱۸۶۹ . کنت دو گوینو در سال ۱۸۸۲ در ایتالیا در سن ۶۶ سالگی درگذشت .

نخبافی در تهران وارد و دائر کرد .

شاهرویی از تجار محترم تهران و جزو مشروطه‌طلبان شماره یک بود و در زمان مشروطیت برای مخارج متحصنین سفارت انگلیس و عثمانی همراهی‌های مادی و معنوی بسیار نمود. در دوره اول مشروطیت ۱۳۲۴ هجری قمری از طرف تجار تهران وکیل مجلس شورای ملی شد . در سال ۱۳۳۴ ق. در جنگ بین الملل اول که جمعی از مشروطه‌طلبان و وکلای مجلس از تهران برای مدافعه از هجوم روس‌ها به قم و از آنجا بخارج مملکت مهاجرت کردند حاجی محمدتقی هم در جزو مهاجرین بود و در سال ۱۳۳۶ ه. ق. از موصل بایران بازگشته ، بواسطه مرض قدیمی کلیه که داشت ، در منجایی در گذشت .

میرزاتقی پسا میرزا محمدتقی علی آبادی پسر میرزا محمد زکسی

محمدتقی

مستوفی الممالک آغا محمدخان قاجار بوده و در سال ۱۲۲۴ قمری

که عبدالله میرزا متخلص به دارا پسر یازدهم فتحعلیشاه قاجار در سن ۱۳ سالگی بحکومت زنجان منصوب شد میرزا محمدتقی علی آبادی که در این ایام از مشایخ خاص شاه بود ملقب به صاحب دیوان شده بوزارت عبدالله میرزا اختصاص یافت و به زنجان روانه گردید لکن از شغل و سمت خویش چندان راضی نبود و در یکی دو قسیده از قصائد خود که در مدح فتحعلیشاه گفته از کار خود شکایت نموده است^۱.

در سال ۱۲۴۵ ق. که میرزا فریدون مشهور به میرزا خانلر که منشی الممالک (رئیس

دفتر مخصوص) شاه بود به ناخوشی و پا در گذشت ، میرزا محمدتقی صاحب دیوان بجای وی بسمت منشی الممالکی برقرار گردید و تا سال ۱۲۴۹ ق. در سمت مزبور باقی بود. در این سال از شغل خود مزول و بحایش سعی او میرزا محمدتقی نوایی پسر میرزا رضاقلی وزیر سابق ، منشی الممالک^۲ شد .

پس از درگذشت فتحعلیشاه در سال ۱۲۵۰ ق. علیشاه ظل السلطان که در تهران

بود بنام عادلشاه جلوس نمود و از آنطرف محمد میرزای ولعهد پس از جلوس در تبریز بهمراه قائم مقام ثانی از تبریز بسوی تهران حرکت کرده به قزوین رسید در این هنگام میرزا محمدتقی صاحب دیوان خواست اظهار لویه‌ای کرده میانه دو مدعی سلطنت را التیامی دهد و به قزوین شتافت و به نزد محمدشاه بار یافت پس از مذاکره ، نتیجه گفتگو این شد که محمد شاه زودتر بطرف تهران عزیمت نموده و ظل السلطان از سلطنت چهل روزه خود بکلی خلع گردید .

پس از گذشته شدن قائم مقام در سال ۱۲۵۱ ق. یکی از جمله اشخاصیکه داوطلب مقام سدارت بود و خیلی برای ابتکار دوندگی میکرد و خود را الیق از دیگران میدانست همین

۱- وزیر دارائی .

۲- از آنجمله می گوید ،

اندک دلم نهفته و در دیش آشکار

ای خاک پاک در گه میمون شهریار

تحقیق یافت قاعده جبر و اختیار

زنکار خورده ایم ز رنگان من و فلک

گفتن نیارم از چه شناسیم صیقلش

مخروم یا نصیبم و منصوب پس عمل

۳- وزیر رسائل - رئیس دفتر مخصوص .

میرزا محمدتقی صاحب دیوان بود . کوشش او نتیجه‌ای نبخشید و سرانجام محمدشاه برای هرجهتی که فرض شود معلم و مرشد خود حاجی میرزا آقاسی را سسدر اعظم خویش نمود .
سجع مهر محمدشاه :

شکوه ملک وملت رونق آئین و دین آمد محمدشاه غازی صاحب تاج و نگین آمد
اثر طبع او است . بطوریکه معروف است میرزا محمدتقی صاحب دیوان متخلص به صاحب
از اشعار خودش خیلی خوشش می‌آمده و آنها را نظیر اشعار شمره سلف و خود را هم‌پایه
سعدی میدانسته است .

دیوان وی با دیوان میرزا شفیع و سال شیرازی (متوفی ۱۲۶۲ هـ . ق .) توأماً چاپ شده
است . صاحب علاوه بر دیوان اشعار کتابی دارد بنام ملوک‌الکلام که آن را منشایانه تألیف
نموده است . گرچه عبارات کتاب را از قول فتح‌علیشاه دومین پادشاه از سلسله قاجاریه نقل
کرده اما این مطلب من باب تملق و چاپلوسی شرقی بوده و تمام متن کتاب مزبور اعم از
تقریر و تحریر از خود میرزا تقی صاحب دیوان میباشد .

محمدتقی خان از طوائف اعراب مقیم نواحی خراسان که معروف
بوده‌اند بهرب میش مست و سالها رؤسای آنان در ترشیز^۱ حکومت

محمدتقی

داشته‌اند^۲ .

در سال ۱۲۴۵ قمری که احمدعلی میرزا پسر نوزدهم فتح‌علی شاه بجای حسینخان
سردار حاکم خراسان شد مصطفی قلی خان برادر محمدتقی خان که از سال ۱۲۲۴ ق . بوسیله
محمدولی میرزا والی خراسان دستگیر و به تهران فرستاده شده بود پس از ۲۲ سال اقامت
در تهران وزیر نظر بودن بهمراه حاکم تازه خراسان به مشهد آمد و دوباره به حکومت
کاشمر برقرار گردید .

مصطفی قلیخان پس از ورود به کاشمر از نظر انتقام جوئی از مخالفین و دشمنان خود
بنای بدسلوکی و تعدی را نسبت به اهالی گذاشت مردم از ظلم وجود او بسنوه آمده بسر وی
شوریده او را دستگیر و زندانی کردند و برادرش محمدتقی خان را بجای وی بر خود حاکم
اختیار نمودند . محمدتقی خان نیز در آن حدود مردی قوی و مقتدر بوده و ولات خراسان
کمر دسترسی بوی داشته‌اند .

۱- کاشمر کنونی

۲- راجع بوجه تسمیه کلمه میش مست سرجان ملکم انگلیسی در جلد دوم کتاب تاریخ
ایران چنین گوید ، «محال ترشیز که بلافاصله در شمال طبرستان افتاده است در تصرف قبیله دیگر
از اعراب است که به میش مست معروفند . گویند این نام بدین سبب برایشان افتاده که به جهت
میشی باهم جنگ کرده اند . پیش از آنکه این نام برایشان اطلاق شود از قبیله جمالی محسوب
می شدند .

در سال ۱۲۴۷ ق. که خسرو میرزا به همراه نایب السلطنه پدر خود به کرمان آمده بود با دستور داده شد که از راه بیابان (کویر) به طیس رفته با اتفاق امیرعلینقی خان و کیل طیس امور ترشیز (کاشمر) را تصفیه و خوانین آنجا را مطیع نماید و پس از انجام این کار به مشهد آمده باردوی نایب السلطنه ملحق شود. خسرو میرزا چنین کرد و پس از مختصر زد و خوردی با محمدتقی خان حاکم ترشیز او و برادرانش را با خود به مشهد به نزد عباس میرزا نایب السلطنه آورد. عباس میرزا چندان تعرضی نسبت با آنان نمود بلکه آنها را مورد مرحمت خود قرارداد و در ماه اول سال ۱۲۴۹ ق. که عازم تهران شد امراء و خوانین خراسان را با عبدالرضا خان یزدی که متدبجاً در جنگ دستگیر کرده بود آنان را با خود به تهران برد. محمدتقی خان که با اتفاق سایر مقربین به تهران رسید پس از چندی بر خلاف سایرین، که هر يك به فراخور وضع خود به مجازاتی رسیدند، مورد بخشایش واقع و قرار شد که دوباره به همراه نایب السلطنه به خراسان باز گردد و مشغول بخدمتگزاری شود.

میرزا محمدتقی آشتیانی پسر هاشم خان پسر آقا محسن آشتیانی^۲

محمدتقی

که در اوائل سلطنت فتحعلیشاه وارد خدمت استیفاء (عضو وزارت

دارائی) شد و در این زمان حاج محمدحسینخان اسفهانى مستوفى المعالك یعنی وزیردارائی بود میرزا محمدتقی بتدریج ترقی نمود و عنوانی پیدا کرد و در جنگی که در سال ۱۲۳۷ قمری میان ایران و عثمانی در گرفت و غلبه با لشکر ایران شد میرزا محمدتقی برای قرار مصالحه مأمور شده و به ارزنة الروم رفت و چندی بعد به لقب قوام الدوله ملقب گردید.

در سال ۱۲۶۲ ق. بجای منوچهرخان معتمدالدوله بوزارت و پیشکاری فیروز میرزا (فرمانفرما) والی فارس تعیین شده و روانه شیراز شد. وزارت او چند ماهی بیش طول نکشید که بواسطه تغییر مأموریت فیروز میرزا و آمدن فریدون میرزا با لقب فرمانفرمائی بجای برادر خویش بفارس، قوام الدوله از وزارت استعفاء داده به تهران آمد و بجای وی میرزا جعفر مستوفی سوادکوهی بوزارت و پیشکاری (معاونت) استانداری فارس تعیین گردید.

میرزا محمدتقی قوام الدوله در سال ۱۲۶۳ ق. در گذشت و در قم در مقبره اختصاصی که برای خود ساخته بود بجاگ سپرده شد. اعقاب واحفادش نیز از جمله ابراهیم معتمد - السلطنه - حسن وثوق الدوله - احمد قوام السلطنه و غیره در آنجا مدفون میباشند.

محمدتقی معزالملك به کلمه تقی در جلد اول صفحه ۲۲۳ رجوع

محمدتقی

شود.

۱- رضاقلی خان ایلیخان زعفرانلو - محمدخان قرائی - محمدتقی خان - مهدقلی خان برادر محمدخان قرائی - جعفرقلیخان پسر نجفقلی خان و داماد رضاقلی خان ایلیخان .
 ۲- آقا محسن نامبرده شده جداغلیخانواده مستوفی - دفترى - وثوق - قوام - دادور و میکنده میباشد.

محمد تقی

میرزا محمد تقی معروف به حجة الاسلام و متخلص به نیر پسر ملا محمد معقانی (متوفی ۱۲۶۸ قمری) از مشاهیر فرقه شیخیه و از علماء و ادباء و فضلاء بوده وی دارای تألیفات و همچنین دیوان شعراست. از کتب مؤلفه او هفت کتاب که از آن جمله صحیفه الایر است که قریب به هشتاد هزار بیت میباشد در تبریز چاپ شده است. نامبرده در انتقاد قریحه فوق العاده ای داشته و دارای مناعت طبع و عزت نفس بوده است. در سال ۱۲۴۷ در تبریز متولد و در سن ۱۳۱۲ هجری قمری در عمان شهر درگذشت. میرزا محمد تقی و پدرش ملا محمد معقانی از اولین کسانی هستند که به دین سید علی محمد باپ رویه نوشته اند.

محمد تقی

حاج شیخ محمد تقی وکیل الرعایای همدانی فرزند حاج محمد هاشم همدانی که پیش از مشروطیت بشفل دلالتی امورات تجارتنی مشغول و معروف بود. از وکلای دوره اول مجلس شورای ملی (۱۳۲۴ قمری) از همدان و در دوره اول مرد درستکار و روشنفکری بوده و در میان مردم شهرتی بدستنی و امانت پیدا کرد. پس از فتح تهران و خلع محمد علی شاه برای ترتیب کارها هیأت مدیره ای درست شد و این هیأت تا چندی

۱- میگوید هنگامیکه قانون انتخابات در مجلس مطرح بود وکیل الرعایا پیشنهاد کرد زنان هم حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را داشته باشند، بواسطه دادن این پیشنهاد مهابهوتی در مجلس بلند شد و مجلس متشنج گردید و سید عبدالله بهبهانی که در مجلس حضور داشت و دارای نفوذ کامل بلکه همه گاره بود دستور داد که او را از مجلس خارج نمایند. شیخ محمد حسین یزدی از وکلای مجلس که چنین دید پیشنهاد جلسه خصوصی داد و با پیشنهاد وی موافقت شد. شیخ حسین در جلسه خصوصی اظهار داشت، «که در شهر ما هنگامیکه دخترها را میخواهند عروس کنند قبلاً آرایشگر (مشاطه) آمده زنان را آرایش میکند و در موقع آرایش، دخترها سر دو پا میشوند. در بین عملیات آرایش، از او بادی در رفت و دختر خیلی شرمنده شد. آرایشگر کهنه کار دیده دختر خیلی خجل شده گفت خوشحال باش که این عمل آمدگار است و شکم اولت پسر خواهد بود. پس از مدتی که آرایشگر مشغول بود و بنگار خود ادامه میداد دوباره دختر عمل سابق خود را تکرار کرد و این بار زیاد خجالت نکشید و پس از مدتی تأمل خود دختر بحرف آمده رو را به آرایشگر کرد و گفت که این یکی چه خواهد بود آرایشگر با تعجب نگاهی بوی کرده باو جواب داد که دختر جان اول آنکه زائیدی بزرگش کن تا برسد باین یکی. حال که حق انتخاب شدن و انتخاب کردن به مردها داده شده بپسیم چه میشود و از آب چه درمی آید تا برسد به زناه. اینکه والتر آلکساندر اسمارت W. A. Smart نایب سفارت انگلیس در گزارش خود بوزارت خارجه انگلستان که در اسناد وزارت خارجه انگلیس مجلد ۳۷۱ ر ۳۰۱ م مطبوع است می نویسد، «تا گفته نمائند در موردی آقای سید محمد مجتهد طباطبائی سبب شد که ملازمان وی یکی از وکلای بیچاره را که عقایدش با او موافق نبود از مجلس بیرون اندازند» راجع بهمین موضوع است نهایت اشتباهی که روی داده بجای سید عبدالله بهبهانی سید محمد طباطبائی ذکر شده است.

مملکت را اداره میکرد از اقدامات این هیأت تشکیل کمیسیونی بود برای اخذ وجه از متمولین و از این راه مبلغی در حدود پانصد هزار تومان جمع شد و وکیل الرعایای همدانی تحویل داری و صندوق داری آن را عهده دار گردید. در دوره دوم ۱۳۲۷ ق. نیز از همدان وکیل شد و این بار در امورات دولتی مخصوصاً مالیه مداخلات میکرد و مدتی هم شغل اسمی داشت از این راه یا از راههای غیر مشروع دیگر ثروت معتناهی جمع کرد و مشغول کار و کاسبی گردید شهرت داشت که دارای اختلال دماغی است و گاهی هم این اختلال شدت پیدا میکرد.

محمد تقی

شیخ محمد تقی معروف به آقا نجفی اصفهانی فرزند حاج شیخ محمد باقر ایوانکیفی از روحانیون عتقذ و خیلی متمول اصفهان بوده و برای پیشرفت و گسترش نفوذ خود اعمالی را مرتکب میشده که مزاحمت دولت و بی نظمی امور را فراهم می نموده است. نامبرده در ماه ربیع الثانی سال ۱۲۶۲ قمری متولد و در شعبان ۱۳۳۲ ق. درگذشت و در بقعه مخصوص بخوش مدفون گردید.

آقا نجفی دارای تألیفات زیادی است که خیلی از مطلعین میگویند که از خود او نیست بلکه از دیگران بوده که بنام او انتشار و شهرت یافته است. بطوریکه از شرح حالش معلوم میشود جنبه ریا و عوام فریبی وی برجسته‌های دیگرش می‌چربیده و غلبه داشته است. آقا نجفی را پسر ناصرالدینشاه در سال ۱۳۰۷ ق. و بعد مظفرالدینشاه در سال ۱۳۲۱ ق. به تهران آوردند چندی در تهران اقامت داشت و سپس به اصفهان بازگشت.

محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود می‌نویسد: جمعه ۸ رجب ۱۳۰۷: اصفهان مغشوش است ملا نجفی مجتهد چند نفر را به تهمت بایی‌گری به میل خود بدون اجازه سر بریده است شاه متغیر بودند ظاهراً ایلچی انگلیس شکایت کرده بود یوزباشی مأمور شد برود ملا نجفی را بیاورده و نیز مینویسد: «دوشنبه ۱۵ رمضان ۱۳۰۷: من وقت ظهر در مسجد ملا عزیزالله^۱ که در وسط شهر است و آقای نجفی که از اصفهان او را منسوباً بجهت فتوای قتل بایی‌ها آوردند^۲ آنجا نماز میخواند رفتم. جمعیت زیاد بود بعد

۱- شیخ حسین یزدی، باوجود اینکه آخوند و ملای روحانی بود، در میان همطرازهای خود، مردی روشن‌فکر بوده و در دوره‌های اول و دوم و سوم از تهران به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. نامبرده در سال ۱۲۳۳ متولد و در سال ۱۳۱۱ خورشیدی، در سن ۷۸ سالگی، در تهران درگذشت.

۲- سید عزیزالله

۳- هفت نفر بانتهام با بیکری در سده اصفهان کشته شدند.



از راست به چپ: شیخ های کر بلائی - حاج سید اسمعیل ریزی ۱ و کبک دوزن اول مجلس ۳ - شیخ محمد تقی

۱۱ نجفی - حاج آقا نورالله - سید سراج الدین سید

از نماز موخله کرد با پرده از شاه بدگفت و هیچ بقاه دعا نکرده از منبر پائین آمد و رفت. م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۱۸۸ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود زیر عنوان مقدمات مشروطیت می نویسد: «آقا نجفی را عین الدوله به تهران آورده بود سیدعبدالله توسط همکار محل اعتناء نبود بی بهانه میگشتند».

حاج محمد تقی فصیح الملک شهرآزی متخلص به شوریده متولد در سال ۱۲۷۴ قمری فرزند عباس که مردی پیشه ور بوده. شوریده در سن ۷ سالگی بواسطه عارضه آبله از هر دو چشم نابینا گشت. ابتداء نقیض مجد الشعر اء بود بعد ملقب به فصیح الملک

محمد تقی

۱- حاج سید اسمعیل ریزی، سیدی اهل فضل و مورد اعتماد بوده و مدتی هم ریاست دادگستری (عدلیه) اصفهان را داشته است.

۲- دهکده ای است در بلوک لنجان ۷ فرسخی اصفهان.

۳- سید سراج الدین صدر هموزاده سید اسمعیل صدر که از مراجع تقلید بوده و مدتی نیز رئیس دادگستری یزد بود.

شد و در سال ۱۳۴۵ قمری = ۱۳۰۵ خورشیدی در سن ۷۱ سالگی درگذشت. نامبرده دارای دیوان شعری است که بطبع رسیده است.



میرزا محمدتقی شورابه فصیح‌الطالع

محمدجعفر حاج محمدجعفر کی بود راهتگی قراگزلو متخلص به مجذوب و ملقب بلقب طریقتی مجذوب علیشاه از اعظم فتلا و اما جد عرفای قرن ۱۳ هجری است. نامبرده فرزند حاج سفرخان واد فرزند عبدالله بیگ بوده است. حاج محمدجعفر دارای تصنیفات و تألیفات زیادی در عرفان و غیره میباشد و در سال ۱۲۳۹ ه. ق. در تبریز درگذشت و در مزار سید حمزه مدفون گردید.

محمدجعفر محمدجعفر کاشانی صدر اعظم چهل‌روزه علیشاه ظل‌السلطان معروف به عادلشاه پسر دهم فتح‌علیشاه بوده و بنا بگفته جهانگیر میرزا در صفحه ۲۳۱ تاریخ نو: «و کلمه: (سلطنت علیشاه نود روز بود) تاریخ سلطنتش آمده. جهانگیر میرزا پسر سرم عباس میرزا نایب‌السلطنه در صفحه ۲۲۱ کتاب تاریخ نو تألیف خود محمدجعفرخان را این چنین معرفی میکند: «محمدجعفرخان کاشی را که از عهد سبی تا ایام التواء تربیت شده و دست پرورده ظل‌السلطان و از همه رموز و غموض آگهی داشت بمنصب وزارت دیوان اعلیٰ برداشتنده.

علیخان یا علیشاه ظل‌السلطان که حاکم تهران بود پس از مرگ پدربزرگش فتح‌علیشاه

در سال ۱۲۵۰ هجری قمری خود را بنام عادلشاه پادشاه خواند . و به تخت سلطنت نشست و محمدجعفرخان کاشانی را صدراعظم خود نمود . محمدجعفرخان بنا بدستور وانوای میرزا ابوالحسنخان شیرازی وزیر دول خارجه معروف به ایلمچی و دیگران حیلای ایرانکیخته چند نفر را برای گفتگو و مصالحه با محمدشاه روانه تبریز نمود از آن جمله هزار تومان به میرزا مهدی ملک‌الکتاب فراهانی عسوزاده و داماد قائم مقام بعنوان هزینه سفر و پنج هزار تومان عم باو وعده داد که پس از گذراندن امر مصالحه ، از عادلشاه گرفته باو بدهد لکن این قبیل واسطه‌ها و گفتگوهای بجه گانه کوچکترین تأثیری در وجود قائم مقام ننمود و باشتاب هرچه تمامتر محمدشاه را وارد تهران کرده به تخت پادشاهی نشاند و عادلشاه و صدراعظمش نیز قبلاً به دستور وی توقیف و زندانی شده بودند و تفصیل دستگیری آنان از این قرار است :

محمدباقرخان قاجار دولوی بیکلری یکی توران پسر میرزا محمدخان بیکلری یکی ودائی محمدشاه بدستور قائم مقام محمدجعفرخان را که بیشتر اوقات در ارك سلطنتی میخواستید شبانه آمده در بستر خواب او را دستگیر کرد و بعد بسراغ ظل‌السلطان رفته او را نیز توقیف نمود و بعد جمعی از تنگ‌چی‌بان را در گرد او نگهبان ساخت . محمدجعفرخان در ایشمیت اموال و پول زیادی که برای خویشتن جمع آوری کرده بود آنها را در چهل بار بسته بندی کرده به حضرت عبدالعظیم انتقال داد و نظرش از این کار این بود که در هنگام فراد آنها را یا خود برده در جای مطمئنی پنهان نماید .

بیکلری یکی پس از توقیفش اموال او را نیز دوباره به تهران برگردانده آنها را در یکی از سراهای سلطنتی رویهم انباشت و این اموال را بعداً در حدود صد هزار تومان در ۱۳۷ سال پیش بر آورد کرد و در زمانیکه محمدشاه وارد تهران شد و اموال را دید تمام آنها را به بیکلری یکی بخشید و محمدجعفرخان را هم بوی سپرد که او را برده در خانه خود زندانی نماید . محمدجعفرخان مدتی در خانه بیکلری یکی زندانی بود چندی نیز در خانه حسینعلی خان ممبر الممالک و بعد به قاسم خان سررتیب فوج خاصه سپرده شد تا او را تحت نظر خویش نگهدارد . محمدشاه در سال ۱۲۵۶ قمری بوساطت حاج میرزا آقاسی صدراعظم او را بخشید و از این تاریخ بکلی آزاد گردید و چندی نگذشت که دوباره خود را وارد خدمت دربار نمود .

آخوند ملا محمدجعفر شیخ‌المعلماء ته باغ‌الله‌ای از علمای روحانی
محمدجعفر
 کرمان بوده در حدود سال ۱۲۴۱ هجری قمری متولد و در سال ۱۳۱۱ ه.ق. در سن ۷۰ سالگی در گذشته است .

ادوارد برون در کتاب انقلاب ایران راجع به وی مینویسد : و ملا محمدجعفر کرمانی

مردی حکیم و بزرگوار و بنام و یکی از پیشوایان دیرین نهضت آزادی ایران بوده است و هفتادسال عمر کرد و در اوائل سلطنت ناصرالدینشاه پاتهام بایگیری بتوسط خان باباخان حاکم کرمان زندانی شد و در ۱۳۱۱ ه. ق. (۱۷۹۳ م. ق.) مرده است و پدرش محمد از کسبه بازار بود و در ابتداء هر دو بطریقه شیخیه درآمدند و تا پیدایش و ادعای میرزا علی محمد شیرازی معروف به باب بهمان طریقه باقی و پایدار بودند پس از فوت حاج سید کاظم رشتی حاج محمد کریم خان قاجار را بعنوان رکن رابع نپذیرفت و این موضوع موجب عداوت و نفرت فیما بینشان گردید .

ملاصادق مقدس خراسانی و حاج محمد علی قدوس که از طرف سید علی محمد باب از شیراز برای تبلیغ حاج محمد کریم خان و سایر علماء بکرمان آمده بودند ملا محمد جعفر پس از ملاقات با آنان داخل فرقه بایبه گشت .

در اوائل سلطنت ناصرالدینشاه در حکومت خان باباخان سردار بنا بشکایت و اشاره حاج محمد کریم خان و همچنین پاتهام بایگیری، سردار و در مدت یکماه به حبس انداخته و بالاخره بوساطت حاج سید جواد امام جمعه کرمان (متوفی ۱۲۸۷ ه. ق.) از زندان بیرون آمد و نوبت دیگر در ایام حکمرانی مرتضی قلیخان وکیل الملک ثانی (متوفی ۱۲۹۶ ه. ق.) ویرا مجبور به مهاجرت از کرمان نمودند لاجرم به مشهد رفته چندی در آنجا اقامت جست پس آنگاه بکرمان بازگشت و بسیار با احتیاط رفتار مینمود و در هیچیک از مراحل قیام و اقدامات خطرناک بایبه داخل نشد و در ظاهر مقام ملائی اسلامی را محفوظ داشته طریق احتیاط و تحفظ را فرو نگذاشت و پس از گذشته شدن میرزا علی محمد باب در تبریز، خود و چهار فرزندش بطریقه ازلی از فرق بایبه گرویدند .

محمد حسن خان (شیخ الدوله - اعتماد السلطنه) پسر چهارم حاج علیخان مقدم مراغه‌ای حاج الدوله (فرشباشی) ناصرالدینشاه

که در ۲۱ شعبان ۱۲۵۹ هجری قمری در تهران متولد شده و از شاگردان دوره اول مدرسه دارالفنون بوده است باین معنی که پس از افتتاح دارالفنون در سال ۱۲۶۷ ق. در سن نه سالگی وارد مدرسه در رشته نظام شده و در همین سال و در همین سن بموجب حکم عزیز خان مکرزی

۱ - محمد حسن خان سردار ایروانی برادر حسینخان سردار یا حسینخان سزدار قاجار قزوینی در اوایل معروف بود به حسن خان سردار ساری اصلا (شیرزرد) و بعد یخان باباخان سردار ایروانی شهرت پیدا کرد نامبرده از سال ۱۲۶۸ ق. تا ۱۲۷۱ ق. حاکم کرمان بوده و در سال اخیرالد کریم خوشی سکنه و زگدشت و در نجف در رواق حرم حضرت علی (ع) مدفون گردید .

۲ - شیخ مهدی بحر العلوم (در دوره اول از کرمان جزو نمایندگان مجلس بوده) - شیخ احمد روحی - شیخ محمود افضل الملک و شیخ ابوالقاسم .

سردار کل^۱ بمنصب وکیل (گروهبانی) در رشته پیاده نظام ارتقاء یافته و از این تاریخ



محمدحسنخان

(۱۲۶۷) تا آخر عمر (۱۳۱۳ ق.) عتوالیاً داخل در خدمات دولتی بوده و خلقاً و خلقاً خیلی شبیه به پدرش حاج علیخان حاجب الدوله بوده است.

ناصرالدینشاه که امیر قاسمخان فرزند جیران فرورخ السلطنه دختر محمدعلی تحریشی^۲ زن سوگلی خود را که خیال ولیمهدی او را داشت و در سال ۱۲۷۴ هـ. ق. ولیمهدی نمود برای وی پیشکار و دم و دستگام مفصلی ترتیب داد از آن جمله محمدحسنخان (اعتماد السلطنه) در سال ۱۲۷۱ ق. در سن ۱۲ سالگی یکی از نوکران ولیمهدی در سال گردید؛ خود اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود در این باب می‌نویسد: « صفر

۱۳۰۱: سی سال قبل من نوکر امیر قاسمخان ولیمهدی بودم ».

در ذیحجه سال ۱۲۷۵ ق. هنگامیکه حاج علیخان مقدم مرافقای ازمشویت شاه بیرون آمده و ملقب به شیاع‌الملک و حاکم خوزستان و لرستان گردید محمدحسنخان در سن ۱۶ سالگی به منصب سرهنگی ارتقاء یافته بریاست قشون (فرمانده لشکر) و نیابت حکومت‌های مزبور تعیین شده و به‌عنوان پدر خویش با آسامان عزیمت نمود و بعد در سال ۱۲۷۶ ق. در سن ۱۷ سالگی حاکم شوشتر شد.

در سال ۱۲۷۷ ق. که پدرش از حکومت معزول شد او هم به‌عنوان پدر به تهران آمد و در سال ۱۲۷۸ ق. که شیاع‌الملک یوزارت عدلیه منصوب گردید او هم معاونت پدر را در ۱۹ سالگی عهده‌دار شد.

در سال ۱۲۸۰ ق. که حسنعلی‌خان گروسی (امیر نظام) وزیر مختار ایران در پاریس بود^۳ محمدحسنخان بسمت وایسته نظامی در سفارت ایران منصوب شد و دو سال هم نایب دوم (دبیر) سفارت بود.

۱- در این تاریخ سردار کل به معنی وزیر جنگ و سپهسالار بوده.

۲- بعد محمدعلیخان شد.

۳- حسنعلی‌خان گروسی از سال ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۳ هـ. ق. بر این با ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۶

میلادی قریب به هشت سال وزیر مختار ایران در پاریس بوده است.



صنیع البوکه



محمدحسنخان و شیخ رحمنخان



از راست به چپ: ملایک (امین خانان) - حاجکی کوچک - محمدافرخان دولچه (ادیب السلطنه - اعتماد السلطنه) - موجول خان (صدیق السلطنه) - ناصرالدین شاه - حسینخان چرنی (صدیق خلوت) - میر محمد ابراهیمخان صدیق خلوت - محمدحسنخان (صنیع البوکه - اعتماد السلطنه) - سلطان محمدن میرزا (آبرالبوکه)

۱- ملایک - حاجکی - دولچه - موجول - چرنی و غیره نام هائی است که ناصرالدین شاه

در سال ۱۲۸۴ ق. پس از چهار سال اقامت در پاریس و تکمیل تحصیلات بایران بازگشت و پست پیشخدمتی و مترجمی حضور شاه تعیین گردید. محمدحسینخان در ابتداء اشتغال بکار، در ضمن اینکه از پیشخدمتان خاصه ناصرالدینشاه بود، برای روزنامه ملتی که زیر نظر علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه از سال ۱۲۸۳ تا ۱۲۸۷ ق. انتشار می یافتند موضوعاتی را نیز از کتب فرانسه بفارسی ترجمه میکردند.

در سال ۱۲۸۸ ق. پست ریاست کل دارالطبایع و دارالترجمه ممالک محروسه ایران تعیین و مقرب به منبع الدوله شده و عمل جراید بمهده وی واگذار میشود و در اولین روزنامه ای که زیر نظر او در این سال انتشار یافت (روزنامه ایران سلطانی) است.

در مجلد سوم منتظم ناصری صفحه ۳۱۹ نام روزنامه مزبور فقط (ایران) ذکر شده و در این زمان است که روزنامه نظامی بنام مریخ بمدیریت او در سال ۱۲۸۹ ق. دائر و تا سال ۱۲۹۷ قمری بطور ماهانه منتشر میشده است و دیگر روزنامه علمی است که در سال ۱۲۹۳ ق. بطور ماهیانه دائر و تا سال ۱۲۹۷ ق. بمدیریت خود او انتشار می یافتند.

در سفر اول ناصرالدینشاه باروفا (۱۲۹۰ ق.) به همراه شاه باروفا رفت شاه پس از بازگشت تشکیلات تازه و تمییراتی (آنها هم موقتی) در عیادت دولت بمیل شخص خود داد، در این تغییرات امامقلی میرزا عمادالدوله را بجای محمدقلیخان آسنادالدوله وزیر دادگستری نمود و حمید



ناصرالدینشاه و اعتضادالسلطنه در حال روزنامه خواندن

حسینخان صنیع الدوله را بمعاونت او برگزید و چندی بعد در همین سال شغل مقدم السفرائی و مترجم مخصوص شاه هنگام پذیرائی سفراء، تصدی اداره امور باغها و عمارات دولتی نیز بعهده وی واگذار گردید. اعتماد السلطنه در سفر اول که به همراه ناصرالدین شاه یاروپا رفته خاطرهای را در یادداشت‌های روزانه خود باین شرح نقل میکند: دوشنبه ۲ ربیع الاول ۱۳۱۰: بندگان همایون بیرون شام میل فرمودند منهدم دریاخانه بودم کتاب سفراول فرنگ را میخواندند گفتگوی میرزا حسینخان صدراعظم را بامن در کشتی سلطانیه خواهید خواند و تفصیل این مقدمه این بود که از اسلامبول به بندر پوتی Pott می‌آمدیم یکی از روزها که مرحوم صدراعظم در حضور شاه بود شاه مرا احضار فرمود مرحوم صدراعظم در حضور شاه مرا تهدید کرد که لدی‌الورد ازلی هزار چوب به من بزند هر قدر شاه خواستند که رفع تغییر صدراعظم را بکنند نشد بشاه عرض میکردم که تمام این فتنه‌ها که بروز کرده و شاهزاده‌ها تکیه در رکاب هستند بامن بدند بواسطه تعین فلانی است. در سال ۱۲۹۷ ق. اداره احتساب و با باسلاح آن زمان عمل احتسابیه شهر دارالخلافه تهران ضمیمه سایر مشاغل وی گردید.

ریاست احتسابش بیش از یکسال طول نکشید که شاه در سال ۱۲۹۸ ق. تصدی اداره مزبوره را بعهده کنت دومونت فورتن تلم‌الملک واگذار نمود. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود در این باب عینویسد: «قره جمادی الاولی ۱۲۹۹: سال گذشته عمله احتساب را از من گرفتند هداخل بولی من کم شد اما داخل وزراء شدم و شأنم زیادتر شد تفاوتی بحالم نکرد. الحمد لله علی کل حال».

در تاریخ سفر ۱۲۹۹ ق. جزء اعضای مجلس شورای دولتی و در اول محرم سال ۱۳۰۰ ق. روزنامه مصور بنام شرف تحت مدیریت او ایجاد شد و در همین سال بوزارت انطباعات و دارالترجمه دولتی علاوه بر مشاغل و سمت‌های سابق که داشت منصوب گشته و تا آخر عمر (۱۳۱۳ ق.) در سمت‌های مزبور باقی و برقرار بود.

مهمترین آثار وی وقایع یومیه شانزده ساله اواخر عمر او است که از ۱۲۹۸ تا ۱۳۱۳ ه. ق.



اعتماد السلطنه و ناصرالدینشاه

نوشته و تمام مجلدات خطی آن در هشت جلد در مشهد در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است. یادداشت‌های مزبور بخط خودش و گاهی بخط زن او اشرف السلطنه میباشد. هر چند تألیفاتیکه با اعتماد السلطنه نسبت میدهند ممکن است که مزبور بط دیگران بوده و او آنها را بنام خود انتشار داده باشد لکن یادداشت‌های روزانه که از روز یکشنبه ۱۹ ربیع الثانی ۱۲۹۸

۱- بندریست در جنوب شرقی دریای سیاه متعلق بنولت شوروی.

۲- اداره احتساب همان است که امروزه آن را شهرداری میگویند. شهردار را تا اوایل سلطنت ناصرالدینشاه احتساب آقاسی میگفتند بعد کلمه احتساب آقاسی یعنی شهردار در سال ۱۲۷۶ ق. میل شد به احتساب‌الملک و اول کسیکه امور احتسابیه با او بود و در این سال ملقب به این لقب گردید محمودخان احتساب آقاسی بود. و از این تاریخ بهمد هر کسی که در زمان سلطنت ناصرالدینشاه شهردار تهران میشد او را احتساب‌الملک میگفتند بعد لقب شغلی مزبور مانند سایر القاب شغلی تبدیل به لقب معمولی گردید.

تا روز ۴ شنبه سوم شوال ۱۳۱۳ ه. ق. (۱۶ سال) نوشته و همچنین کتاب خلسه بدون تردید از خود اوست و بهیچ وجه جای تردید نیست. اعتماد السلطنه بواسطه کتب مفیدیکه چاپ و انتشار داده باید او را جزء خدمتگزاران به فرهنگ مملکت محسوب نمود.

خود اعتماد السلطنه کتبی که بنام او انتشار یافته تألیفات او را بخود نسبت میدهد مثلاً در یادداشت‌های روزانه خطی اودیده میشود که سرچشمه میگوید: «شنبه ۱۳ رجب ۱۳۰۶: کتاب المائز و الآثار که سرپا تاریخ و مدح ناصرالدین شاه و وقایع چهل و دو ساله سلطنت ایشان است چهارسال است زحمت میکنم در تألیف این کتاب حالا تمام شده برداشته در خانه رقمه^۱ و نیز مینویسد: «۴شنبه ۱۲ محرم ۱۳۰۶: صبح دارالترجمه رقمه از کارهای غریب این است که محمدتقی خان خواهرزاده مغیرالدوله (علیقلی خان) که مردی چرسی دیوانه‌ای است کتاب ژغرافیائی تألیف کرده و آنرا گنجینه دانش نام نهاده عیناً کتاب مرا که مرآت البلدان و مطلع الشمس باشد نوشته که من بازحمت زیاد این کتب را تألیف کرده دزدی باین وضوح شده اگر چنانچه دوپسر چهارده ساله من میبرد به من گوارا تر از این کاری بود که کتاب مرا باسم خود چاپ کند. و باز در جای دیگر مینویسد: «۲۲ شعبان ۱۳۰۶ در اردوی همایونی^۲ من به پیری و علم معروف هشتم بدبخت ایران که من پیر مرد و عالم ایران باشم.

اما در جای دیگر در یادداشت‌های روزانه خطی او می‌بینیم که بمشائبی خودش چنین گوید: «شنبه ۱۵ ربیع الاول ۱۳۰۷ ه. ق. از قراریکه شتیدم ملک الاطباء دیوانه برای اینکه شاه رحیم قلب است و دیده شده که غالباً اشخاص سفیه و بی‌علم را محض مزاح و خنده پرورش داده جسور مینماید من جمله همین میرزا کاظم رشتی است چون تکلمش بوضع گیلانی است و شاه باو میخندد همیشه در حضور شاه دعاوی باطله میکند اشعار و امثله درمی که حفظ نموده بخرج میدهد شاه با او مزاح میکند. امسال در کتاب مآثر و الآثار که بدستور العمل من شیخ مهدی نوشته و اسامی فضلاء و شعراء این عصر را ثبت نموده اسمی هم از این دیوانه برده - علی‌الرسم او را طبیب حاذق نوشته این مرد که حالا خودش را بالاتر از طبابت میداند با وجود اینکه هنوز قادر و می‌بیند و فضل می‌چشد از من شکایت به شاه کرده بود شاه محض خنده دم نرمی باو نشان داده بودند این مرد که جسور شده بود. خلاصه این کتاب را امسال شیخ مهدی ضایع کرد از طرز و موضوعی که من دستور العمل دادم خارج کرده از هر کسی تملق و طعنی داشته تمجید زیاد نموده از این جهت اکثر مردم را از من رنجانده است اما در شرح حال خودش و پدرش دو ورق نوشته و به سگ آمی خودش را رسانده. بنا بر این گفته پس واضح و معلوم گردید که کتاب المآثر و الآثار از تألیفات حاج شیخ مهدی شمس العلماء عبدالرب آبادی قزوینی بوده اعتماد السلطنه و بنا بر این مشروحاً، یادداشت‌های مزبور نیز خواب خلسه از تألیفات خود او است و نسبت بسایر تألیفات منسوبه بوی دیگران دخالت تام داشته‌اند و کتب مطبوعه منسوب با اعتماد السلطنه باید از کسانی باشد که تحصیلات و معلومات ادبی و عربی آنان بسیار خوب بوده که از عهد تألیف چنین کتبی بخوبی برآمده‌اند.

اعتماد السلطنه چندان معلومات عربی و ادبی نداشته و در بزرگی و اواخر عمر شروع به تحصیل عربی نموده چنانکه خودش در یادداشت‌های روزانه خویش سرچشمه باین موضوع

۱ - در خانه یعنی دربار.

۲ - مراد مغربوم ناصرالدین شاه با اروپا در سال ۱۳۰۶-۱۳۰۷ ق. است.



اعتماد السلطنه

اشاره کرده و میگوید: «د ۲۰ ربیع الاول ۱۲۹۹: امروز من شروع کردم بدرس عربی خواندن».

در سال ۱۲۹۸ ق. پس از درگذشت علی قلی میرزا اعتماد السلطنه وزیر علوم که اداره تألیفات نامه دانشوران هم زیر نظر او بود از این تاریخ اداره مزبور به صنیع الدوله واگذار گردید و علاوه بر این مشاغل مدت ۲۵ سال نیز روزنامه خوان ناصرالدینشاه بود باین معنی که روزنامه‌های فرانسه را بفارسی برای او میخواند.

لرد کرزن سیاستمدار معروف انگلستان که در سال ۱۸۸۹ میلادی برابر با ۱۳۰۷ ق. بایران آمده در جلد اول صفحه ۴۳۰ کتاب ایران و موضوع ایران تألیف خود درباره محمد حسنخان این چنین گوید: «مترجم شاه است اخبار روزنامه‌های اروپا را برای شاه ترجمه میکند و پناه خیلی نزدیک است».

اعتماد السلطنه علاوه بر اینکه روزنامه‌های فرانسه را برای شاه ترجمه میکرده و میخوانده کتاب خوان شام هم بوده خودش در یادداشت‌های روزانه خویش در این باب مینویسد: و یکشنبه ۲۳ شعبان ۱۳۰۲: خلاصه سرشام احضار شدم چهار ساعت تمام تاریخ فردیک^۱ و

۱- این عکس نقاشی و کار ناصرالدینشاه است و چند سطریم که در پهلوی عکس نوشته شده خط خود اوست.

۲- مراد فردریش کبیر پادشاه آلمان است.

خواندم عجب اینکه در سال متجاوز از چهار صد تومان خرج میکنم و از این قبیل کتابها که سراپا تنبیه است می آورم و برای شاه میخوانم هیچ ملئفت نیستند . بعد از مدتی که از کتاب خواندن خلاص شدم ساعت چهار خانه آمدم شام صرف نمودم خوابیدم .

روزنامه شرف در شماره بیست و دوم سال ۱۳۰۱ ق. راجع با اعتماد السلطنه مینویسد :
 و از مبادی نوگرمی پیوسته لیلان و نهاراً سقراً و حضراً ملتزم رکاب اعلی و مراقب خدمات حضور
 همایون و مورد الطاف کامله شهر باری بوده . و گاهی اوقات میرزا علی نقی حکیم المعالک ،
 یکمزد کتر تولوزان نیز برای شاه روزنامه میخوانده اند .

اعتماد السلطنه مکرر در یادداشت های روزانه خود مینویسد که نامسرالدینشاه بمطالب
 سیاسی روزنامه و اخبار مهم عالم چندان اهمیت زیادی نمیدهد و روزنامه خواندن من برای شاه
 در حقیقت بمنزله یکنوع نقالی است پس بنابر این اوضاع و احوال من نقال شاه هستم . در سال
 ۱۳۰۱ ق . که میرزا عبدالوهاب خان شیرازی نسرالدوله وزیر تجارت ملقب به آصف الدوله
 و والی خراسان و متولی آستان قدس رضوی گردید وزارت تجارت بلا تمسدی و داوطلبان زیادی
 پیدا کرد از آن جمله یکی هم اعتماد السلطنه بود که حاضر شد بر ای این سمت **مبلغی به صدر اعظم**
و شاه پیشکشی داده او را وزیر تجارت نمایند لکن موفق نشد . اعتماد السلطنه در
 یادداشت های روزانه خود (۱۷ رمضان ۱۳۰۱) در این باب مینویسد : خانه صدر اعظم رقم
 میرزا حسن منشی آنجا بود گفت دیشب نسرالدوله آصف الدوله شد و حکمران خراسان اگر
 وزارت تجارت را طالبی **تعارفی به صدر اعظم بده و بگیر** من که هیچ پاسبان سرافت
 نبودم بخوبی افتادم عریضه ای به صدر اعظم نوشتم **مبلغی بشاه و مبلغی هم بخود صدر** -
اعظم تعارف و پیشکش وعده کردم پیغام دادم که من مدتی است منتظرم و عرض دارم
 بیرون تشریف آورده و خیلی اظهار لطف کردند عریضه را دادم قبول کردند **نوشته تعارف**
خودش را بغل گذاشت و بنام شب عریضه بشاه بنویسد و با عریضه من بفرستد من خانه
 آمدم از شدت گرما خوابم نبرد ، و نیز مینویسد :

۲۱ رمضان ۱۳۰۱ : معلوم میشود تجار باغواهی امین السلطان عریضه ای بشاه عرض
 کرده اند که ما را به شخصی بسپارد که طمع نداشته باشد و صاحب مکنف باشد و در خدمت
 شما معتبر باشد چنین کسی الحال امین السلطان است شاه هم دستخط کرده اند که هر کسی را
 تجار بخواهند او وزیر تجارت باشد منم عریضه ای بشاه عرض کردم که بمن بدهید جواب
 فرمودند چون اینطور دستخط صادر شده است اگر تجار ترا بخواهند چه عیب دارد اول
 تو . دانستم مقصود شاه چیست میخوانند خودشان تعیین وزیر تجارت نکنند چرا که نائب السلطنه
 (کامران میرزا) بشدت طالب اینکار است^۱ و چون عریضه نوشته اگر خود شاه به کسی بدهد

۱- میرزا یوسف مستوفی المعالک .

۲- و بالاخر هم موفق شد و وزارت تجارت تا مدتی جزء ابواب جمعی او گردید .

نائب السلطنة میر نجد باین جهت این تدبیر را فرمودند.

اعتماد السلطنة بنا سید جمال الدین اسدآبادی بسیار مربوط و در ایامیکه سید در اروپا بوده یا او مکاتبه داشته و از ارادتمندان او بوده است و در سفر اول سید جمال الدین به ایران او به سید تلگراف میکند (البته با اجازه و دستور شاه) که به ایران بیاید و در این باب در یادداشت‌های روزانه خطی خود چنین مینویسد: «دوشنبه غرة ربیع الثانی ۱۳۰۴: صبح خانه حاجی محمدحسن امین دارالضرب ملعون که پدر ایران و ایرانیان را در آورده مکتب ملت و دولت را بر باد داده دیدن سید جمال الدین رفتم این شخص از بوشهر به گفته من آمده است و خیلی مرد با علم معتبری است دوسه زبان میداند در نوشتن عربی اول شخص است اگر چه افغانی امضاء نمیکرد اما حالا میگوید از اهل سعدآباد (اسدآباد) همدان است خلاصه خانه حاجی بسیار محقر بود هر چند خواستم سید جمال الدین را خانه بیاورم راضی نشده سه شنبه ۲ ربیع الثانی ۱۳۰۴ ه. ق: واز من پرسیدند (شاه) سید جمال الدین را دیدی عرض کردم دیروز دیدم و خیلی هم تعریف کردم فرمودند گفتیم حاجی محمدحسن او را حضور بیاورد از این فرمایش دنیا بر من سیاه شد این شخص بواسطه من از بوشهر آمد چند تلگراف ردو بدل شد حالا که آمده محض تملق امین السلطان فرمودند حاجی محمدحسن او را حضور بیاورده».

سید جمال الدین هم کمال محبت و التفات را نسبت به وی داشته و در نامه‌ای که از بصره بتوسط حاج سید علی اکبر مجتهد فال اسیری شیرازی به میرزا محمدحسن شیرازی معروف به میرزای شیرازی به سامره نوشته راجع با اعتماد السلطنة میگوید: «اعتماد السلطنة کامل العیاره ولی میرزا رضای کرمانی کشنده ناسرالدینشاه قاجار در بازرسیهای خود در پاسخ بازرسی که آیاروز ۱۳ روز عید اعتماد السلطنة را در حضرت عبدالعظیم ملاقات کردی یا خیر؟ میگوید: «ولی با شمس العلماء او را دیدم ولی حرف نزدیم او آدم مزوری بوده به سید خیلی اظهار ارادت میکرد ولی سید میگفت آدم بد ذاتی است از او نباید ایمن بود».

در این باب خود اعتماد السلطنة نیز در یادداشت‌های روزانه خویش مینویسد: «۲ سفر ۱۳۰۸: بعد از تعزیه زیارت حضرت عبدالعظیم رفتم بعد از زیارت به مقبره عذراء صبیة خودم رفتم که فاتحه بخوانم سید جمال الدین را دیدم که از آنجا میگذشت سرا دید وارد شد قریب نیم ساعت صحبت کردیم بعد مراجعت بشهر نمودم» و نیز مینویسد: «۵ جمادی الثانی ۱۳۰۸ ق: از منزل نائب السلطنة منزل امین الدوله رفتم شنیدم کیف کاغذ سید جمال الدین را که خدمت شاه برده بودند باز کرده چند کاغذ به خط امین الدوله بوده است اما چون امین الدوله هرگز

۱- در این مورد شاه و امین السلطان هم با امین الضرب شریک بوده اند.

۲ مراد حاج شیخ مهدی عبدالرب آبادی قزوینی است.

کاغذی که سند باشد ننویسد و حجت نداشت شکر خدا که من ابداً به این شخص کاغذ ننوشته بودم باین جهت خوشحالم که خصوصیت کامل نداشتم.

ادوارد برون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود باستناد اجتهاد شادروان محمدقروینی درباره محمدحسن خان اعتمادالسلطنه چنین اظهار نظر میکند: «محمدحسن خان اعتمادالسلطنه فرزند حاجی علی خان حاجب الدوله فراسباشی بنام و رئیس دژخیمان ناسرالدينشاه بود که در آزار و کشتار با بیان در سالهای ۱۸۵۰-۱۸۵۲ (۱۲۶۸-۱۲۶۹ ه. ق.) و نابودی یا اعدام مردی بلند پایه و نکوکاری گرانمایه چونان میرزاتقی خان امیر کبیر شهرتی بسزا یافته است. هر چند سید جمال الدین اعتمادالسلطنه را با نظر شیوائی مینگریسته ولی بمقیده دیگران او مردی شیاد - جاهل و بیسواد بوده که خود را دانشمند وانمود میکرده او حتی املاش درست نبوده و آثار منتشره بنام او کار مردانی باسواد بوده است که با جور و حقا و ترس از قدرت و کینه جوئی او واداشته بنگارش میشدند.»

دکتر فورویه طبیب مخصوص ناسرالدينشاه در کتاب (سه سال در دربار ایران) راجع بوی چنین گوید: «میرزا نظام^۱ و اعتمادالسلطنه هر دو زبان فرانسه را بخوبی تکلم می کنند بهمین علت اولی مترجم امین السلطان است و دومی مترجم شاه و این انتخاب کاملاً بجا بوده است. اعتمادالسلطنه که سابقاً سمت منشیگری سفارت ایران را در پاریس داشته سرد فاضلی است و در تاریخ و ادبیات مملکت خود تبحر دارد و تحت اسم خود یعنی محمدحسن خان تاکنون چند کتاب ذیقیمت منتشر کرده و من اذاینکه چنین همسفری دارم و از صحبتهای شیرین او استفاده می کنم خوشحالم.»^۲

اعتمادالسلطنه در یادداشتهای روزانه - خطی - خود (۴ ذیحجه ۱۳۰۶) می نویسد: «در پاریس - امروز وقت نهار شاه بودم تولوزان دکتر فورویه^۳ نام طبیب را معرفی کرد که بجای او تهران بیاید خودش خیال دارد بماند فرنگ دیگر ایران نیاید قرار شد فورویه را اجیر کنند تهران بیاید حالا اول فصولیهای حکیم المعالم (میرزا علی نقی) است در ایران مترجم این حکیم بشود کارها بکنده.»^۴ در سال ۱۳۰۴ ق. محمدحسن خان منبع الدوله با تحمل

۱- مراد از میرزا نظام میرزا نظام الدین خان غفاری کاشانی مهندس المعالم است.

۲- ناسرالدينشاه در سفر سوم خود در سال ۱۳۰۶ ه. ق. با رویا دکتر فورویه را بمعرفی دکتر تولوزان بسمت طبیب مخصوص خود بجای وی استخدام و با خود بایران آورد و تا سال ۱۳۰۹ ق. با سمت مزبور در ایران بود و بعد بفرانسه مراجعت کرد. در فرانسه خاطرات خود را زیر عنوان (سه سال در دربار ایران) تألیف و منتشر نمود.

رحمت و دوندگی بسیار ملقب به اعتمادالسلطنه شد و تفصیل آن از این قرار است: در سال ۱۲۹۹ ق. محمد میرزا نوۀ پسر میرزا محمدخان سپهسالار و نوۀ دختری ناصرالدینشاه ملقب باعتمادالسلطنه شد بعد شاه لقب مزبور را بنابر سفارش و خواهش امین اقدس زن سوگلی خود و دوندگی اشرفالسلطنه عیال محمدحسن خان در سال ۱۳۰۴ ه. ق. از وی گرفته بسنیع الدوله میدهد و او را ملقب باعتمادالسلطنه لقب سابق پدرش مینماید.

اعتمادالسلطنه راجع به ملقب شدن به این لقب در یادداشتهای خود اینطور مینویسد: «سه شنبه ۹ ربیع الثانی ۱۳۰۴ ق: خواجۀ امینۀ اقدس حاجی صالح آمد دستخطی خطاب به امینالسلطان شاه نوشته بود که لقب اعتمادالسلطنه به من بدهند اگرچه نهایت افتخار بود که لقب پدرم را داشته باشم! اما این لقب را به محمد میرزا پسر اعتمادالدوله که از فخرالملوک دختر اول شاه است چهار سال متجاوز است مرحمت شده دوباره عرضهای پناه یعنی مضمون پناه اما به امین اقدس عرض شد که اگر باعث گله و شکایت گلین خانم جدۀ محمد میرزا و والدۀ فخرالملوک نمیشود که شاه را از مرحمت بیاندازد زهی سعادت و الاغوش این لقب به لقب عمادالدوله که دوازده سال است به کسی مرحمت نشده مرخص شده. و نیز در این باب می نویسد: «۳شنبه ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۰۴: اهل خانۀ حمام بود او را معجلًا بیرون آورده اندرون شاه فرستادم که مسئله لقب را محکم کند و دستخط بگیرد نمی خواهم فرمان صادر شود از لقب اعتمادالسلطنه کمال ممنونیت و رضایت را دارم اما وحشت داشتم که بدهند بعد گلین خانم از اندرون و امینالسلطان بواسطۀ عداوت با من و اینکه اعتمادالدوله پدر اعتمادالسلطنه حالیه خانۀ او بست است بجهت حکومت قم سبب شوند دوباره لقب را از من گرفته به محمد میرزا بدهند آن وقت بمن اگر لقب ظل السلطان^۲ مثلاً داده شود جلوه ندارد بلکه برای من خفت است». بالاخره در این سال محمد حسن خان سنیع الدوله بوسیله زنی و امینۀ اقدس زن شاه ملقب باعتمادالسلطنه میشود.

اما عداوت امینالسلطان نسبت باعتمادالسلطنه که خود او همیشه در یادداشتهای خود صریحاً در آنها ذکر مینماید جهاتی داشته و همیشه این عداوت میان امینالسلطان و اعتمادالسلطنه برقرار و هیچ وقت صفائی باهم نداشته اند و اینکه اعتمادالسلطنه زیاد تر از اینها پیشرفت و ترقی نمود همانا بواسطۀ دشمنی و عدم تمایل امینالسلطان و عدم موافقت انگلیسها نسبت بوی بوده است.

اعتمادالسلطنه در این باب در یادداشتهای روزانۀ خود می نویسد: «۳شنبه ۱۹ صفر ۱۳۰۷: حسامالسلطنه (ابوالنصر میرزا) که از گیلان به قزوین آمده بملاحظه آنکه وزیر اعظم

۱- حاج علیخان پدر محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در سال ۱۲۶۸ ق. ملقب به حاجب الدوله و در سال ۱۲۷۵ ضاعالملک و در سال ۱۲۷۹ ق. ملقب باعتمادالسلطنه گردید.

۲- یعنی اشرفالسلطنه.

۳- معلوم میشود که در آن عهد لقب ظل السلطان لقب بسیار مهمی بوده است.

از او نرنجد از من دیدن نکرده. ۱. در این جا از اشرف السلطنه ذکر می‌آید که در میان آمد لازم شد که شرح حال مختصری نیز از او در این کتاب نوشته شود: عزت ملک خانم اشرف السلطنه زن دوم اعتماد السلطنه بوده و در سال ۱۲۸۸ ق. که محمد حسن خان اعتماد السلطنه از سفر بین‌النهرین (عنتاب) به همراه ناصرالدین‌شاه به تهران بازگشت در کسرمانشاه بتوسط مهدعلیا مادرشاه عزت ملک خانم (اشرف السلطنه) دختر امامقلی میرزای عمادالدوله را بحباله نکاح خود درآورد و در سال ۱۳۰۶ ق. ملقب به اشرف السلطنه شد. پس از درگذشت اعتماد السلطنه شوهر اولش در ۱۸ شوال ۱۳۱۳ ق. در سال ۱۳۱۶ ق. زن سید حسین عرب پسر سید سعید آل‌تایب معروف به نایب‌التولیه عرب شد و سید حسین آل‌تایب در او خرسطی ناصرالدین‌شاه (۱۳۰۲ ق.) از بین‌النهرین بایران مهاجرت کرده و در مشهد مقیم شده بود و مشارالیه از هر دو شوهر خود اولادی نیاورد و در سال ۱۳۳۴ ق. یک سال پیش از فوت نایب‌التولیه عرب در مشهد درگذشت.

اشرف السلطنه زنی بوده جمود - حرف زن و بنا بگفته دکتر فوریه خودخواه - جاه طلب - توطئه‌ساز و باناصرالدین‌شاه نیز خیلی مربوط بوده است. دکتر فوریه طبیب مخصوص ناصرالدین‌شاه در کتاب (سه سال در دربار ایران) تألیف خود راجع بوی چنین گوید: «مردن مشیرالدوله (یحیی‌خان) که عهده دار دو وزارت عدلیه و تجارت بود دیکر جاه‌طلبی جمعی را بنفیان آورده. باین معنی که چندین نفر در سدد گرفتن مقام او برآمده‌اند حتی دوست من اعتماد السلطنه هم که هیچوقت از هر مقامی که داشته باشد راضی نیست زن توطئه‌ساز خود اشرف السلطنه را پیش‌خانم انیس‌الدوله سوگلی ناصرالدین‌شاه فرستاده تا او شاه را به واگذاری وزارت عدلیه با اعتماد السلطنه وادارد.»

اشرف السلطنه بنا بگفته دکتر فوریه زن خودخواه و جاه‌طلبی بوده و ضمناً زن بسیار جسوری نیز بوده است شخص موثقی که خودش حضور داشته و از نوع‌های مسن ناصرالدین‌شاه محسوب بود برای نگارنده این سطور چنین حکایت کرد: «زنان ناصرالدین‌شاه هر وقت که میخواهند در ایام محرم از اندرون برای روزه‌خوانی و دیدن تمزیه به تکیه دولت بروند برای اینکه کسی آنها را نبیند معمول چنین بود که تجیری از نارنجستان حیاط گلستان تا دم‌در تکیه دولت کوچه مانند میکشیدند و زنان حرمسرای بامهمانان و بستگان خود از آنجا عبور میکردند. در یکی از روزهای دهه محرم که چنین عملی صورت میگرفت اشرف السلطنه هم همراه سایر زنان حرمسرای آنجا عبور میکرد و شاه هم مانند همیشه اوقات دیدن زنان در آنجا حضور داشت به محض اینکه اشرف السلطنه را دید بطوریکه او نفهمد و ملتفت نشود چهارقد او را از سرش برداشت و برتاب کرد و چون این عمل شاه آنها در حضور آنها پاخیلی بر خورد او هم فوراً مقابله بعمل کرده با دست خود زد بکلاه شاه و کلاه در چند قدمی شاه بزمین افتاد. ناصرالدین‌شاه چون سرش مو نداشت و خیلی مقید بود که بی موئی سر خود را بیوشاند پا و

نیز بواسطه این حرکت خلاف انتظار در حضور انبوه زنان و خواجه‌ها زیاد از حد برخورد خیلی متغیر شد و با عسائیکه در دست داشت چندبار او را زد و تنبیه او را بهمین اندازه کافی دانست و دیگر متعرض او نگردید. و اما شرح حال مختصر سید حسین عرب: حاج سید حسین معروف به نایب التولیه عرب شوهر دویم اشرف السلطنه که پدرش سید سعید آل ثابت کلیددار سابق حرم حضرت عباس (ع) بوده در ماه جمادی الاولی سال ۱۳۰۲ ه. ق. که حاج شیخ محسن خان معین‌الملک^۱ سفیر کبیر ایران مقیم اسلامبول برای دادن گزارش به تهران آمد، سید حسین عرب را نیز بهمراه خود از بین‌النهرین (عراق) بایران آورد و او را پشاه معسرفی نمود. در مدتی که در تهران بود در خانه معین‌الملک منزل داشت و همان او بود و سپس سید در مشهد مقیم شد و شاه سالی شش هزار تومان مواجب برای وی تعیین کرد و او را ملقب به نایب التولیه نمود و بتدریج چند ده خالصه واقع در خراسان را نیز باو بخشید.

سید حسین نایب التولیه عرب خود و اولادش چون اعتیاد مفرط بکشیدن شیره بانگاری داشتند برای هر جهتی که فرض شود کشیدن تریاک و شیره را در میان اهالی خراسان مخصوصاً امراء و خسوانین آن سامان خیلی تسویج و تشویق نمودند و یادگار بسیار تأسف‌آور و نکبت‌باری در خراسان که یک زمانی آن را شمشیر ایران می‌گفتند خود واحضادش در آنجا از خوب شدن باقی گذاشتند. نایب التولیه عرب در سال ۱۳۳۵ ق. در مشهد درگذشت و در حرم امام رضا (ع) مدفون گردید.

در سال ۱۳۰۵ ق. که محمد حسن خان حاجب‌الدوله نستجی باشی^۲ پسر محمد رحیم خان علاءالدوله امیر نظام و پدرزن احمد قوام (قوام‌السلطنه) هنگام خوردن غذا بواسطه گیر کردن ته دیگری در گلوی او فوراً جان کند و مرد. ناصرالدین‌شاه خواست که یکی از این سه نفر: آقا علی امین‌حضور - میرزا محمدخان اقبال‌الدوله و اعتمادالسلطنه را بسمت‌های مزبور انتخاب کند و در این باب استخاره کرد. در استخاره اعتمادالسلطنه میانمایل بخوب آمد و آن دو نفر دیگر بدآمده بود با وصف این حاجی حسینعلی خان برادر حاجب‌الدوله متوفی یعنی پسر دیگر علاءالدوله را در همین سال بسمت مزبور انتخاب نمود.

ناصرالدین‌شاه گاهی در شکارگاهها که خرس شکار میکرد برای خنده و تفریح خود دستور میداده که جورابهای اعتمادالسلطنه را کتند پهای خرس کنند و چون خیلی قر به و کوتاه قد بوده خواسته‌اند که وجه تشابهی بین او و خرس ایجاد شود و با این وضع مدتی خنده و تفریح داشته باشند. م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در سال ۱۳۱۲ ق. که از پیشخدمستان ناصرالدین‌شاه و در این سفر همراهِ وی بوده شرحی زیر عنوان (جوراب اعتمادالسلطنه

۱- متولی بقاع‌العه و امامزاده‌ها را در عراق کلیددار می‌گویند.

۲- در سال ۱۳۰۹ ق. ملقب به مشیرالدوله شد.

۳- فراشاهی و رئیس میرغضب‌ها.

پای خرس) در صفحه ۹۹ کتاب (خاطرات و خطرات) تألیف خود نوشته و چنین گوید :
 «بسیار بیشه دو منزل قبل از شهرستانک است خرس دارد خرسی شکارشد بر حسب معمول جوراب
 اعتماد السلطنه محمد حسن خان را کردند و پای خرس کردند . محمد حسن خان خیلی فر به
 و کوتاه قد بود من آشنا با این رسوم نبودم تعجب میکردم الحق وجه شبیه بین آن دو وجود
 قوی است. اعتماد السلطنه مرده زبان و کج بین است با نش بخیر نمیگردد. معلوم میشود هموقت
 که ناصرالدینشاه در جنگها خرس را شکار میکرد این عمل نسبت با اعتماد السلطنه تکرار
 میشده و انجام میگرفته است. چنانکه خودش نیز در یادداشتهای روزانه خود (شنبه ۲ ذی الحجه
 ۱۳۰۵ هـ. ق.) از چنین صحنه‌هایی نام میبرد و گوید : «شاه چون دیروز فرموده بودند
 که فردا به قلعه کوه میروم یقین فلانکس نخواهد آمد این تفصیل را ادیب‌الملک^۱ به من خبر
 داد و دو روز بود زیارت جمال مبارک را نکرده بودم و بجهت اینکه هنوز پیری باین
 درجه نرسیده که از سعود باین قبیل کوهها عاجز باشم از صبح صبح حرکت شدم منزل امین.
 السلطان رفته مقصود دیدن جمال ماء ایشان نبود باید در پخانه جائی منتظر شد تا مسوکب
 همایون سوار شوند مناسبتر از چادر امین السلطان جائی نیست مدتی نشستم تا از خوابگاه
 خودشان بیرون آمدند خواستند با من شوخی بکنند چون چندین سال است علی‌الرسم هر وقت
 شاه دونا^۲ تشریف می‌آورند خرس شکار میکنند یک لنگه جوراب مرا میگرفتند پای خرس
 میکردند و یک لنگه جوراب و خلخال زهر سلطان خانم زن شاه را گرفته به پای دیگر خرس
 میکردند و بهر یک از ماها پنجاه تومان میدادند اینکار شگون چندین ساله است . چون
 دیروز شاه خرس زدند شغال بچه‌های شکار فرمودند امین السلطان به من گفتند دیروز شری
 بتو وارد آمد گفتم باید نفی بدیگران رسیده باشد مقصودم از این جواب این بود که اگر
 مرا تو مطابق خرس میکنی من تو را مشابه بچه شغال می‌کنم منتظر این جواب من نبودند و
 خیلی بدشان آمد بر خایه اسب ما به تشنیه‌ماست.»

اعتماد السلطنه علاوه بر سفر اول ناصرالدینشاه با اروپا (۱۲۹۰ ق.) در دوسفر دیگر
 شاه با اروپا در سالهای ۱۲۹۵ و ۱۳۰۶ هـ. ق. از همراهان شاه و با اصطلاح از ملتزمین رکاب
 اعلی بوده و در سفر سوم سمت ایشیک آقاسی باشی گری (ریاست تشریفات) شاه را نیز داشته‌است
 چنانکه خودش راجع به سفرهای خود با اروپا در یادداشت‌های روزانه خطی خویش چنین گوید:
 «جمعه ۹ رمضان ۱۳۰۶ : این سفر چهارم من است در کنار ارس. سفر اول که در سنه ۱۲۸۰
 فرنگ میرفته بجهت تحصیل این رودخانه ارس طوری متجدد شده بود که از روی یخ
 پیاده عبور شد سفر دوم که از تحصیل فارغ شده مراجعت کردم ۱۲۸۴ بود با قایق عبور کردم
 سفر ۱۲۹۵ در رکاب همایون آمدم این سفر چهارم است .»

۱- محمد باقرخان .

۲- ده از دهستان اوزررود بخش نور شهرستان آمل میباشد .

پلوریکه دکتر فورویه سابق الذکر در کتاب خود راجع باعتماد السلطنه اظهار نظر کرده: واعتماد السلطنه هم که هیچوقت از هر مقامی که داشته باشد راضی نیست. درست گفته زیرا او آخر عمرش چون عنوانی پیدا کرده بوده هر پست مهمی که خالی میشد او را و طلب آن شغل و مقام بوده و چون با او بجای آنکه ذکر شد مخالفت میشده بنا بر این هیچگاه موفق به مقامات درخواستی خود نمیکرده است. مثلاً در سال ۱۳۰۸ ق. پس از عزل حاج شیخ محمد حسن خان معین الملک از سفارت اسلامبول اعتماد السلطنه طالب سفارت شده و شرحی در این باب به ناصر الدین شاه مینویسد شاه بواسطه شرحی که در جواب او نوشته او را از این خیال منصرف کرده و خودش نیز بواسطه اظهار مرحمت کتبی شاه کاملاً قانع شده و از او و طلبی خود برای این کار دست میکشد. خودش در یادداشت‌های خطی خود (۲۳ رجب ۱۳۰۸ ق.) شرحی نوشته که اشاره باین مطلب است: «عربشهای دراستدعای سفارت اسلامبول نوشتم جوابی در نهایت مرحمت مرقوم فرموده بودند بطوریکه من بعد هر گاه خودشان هم بخواهند مرا جانی بفرستند من قبول نکنم». ۴ شعبان ۱۳۰۸: «باز صدیق السلطنه بگمزه؟ این عزل را بمن نسبت دادند».

اعتماد السلطنه با روس‌ها کاملاً مربوط بوده و در سال ۱۳۰۹ ق. که امین السلطان از انگلیس‌ها برید و بیروس‌ها نزدیک شد کاردار سفارت روس با اعتماد السلطنه سفارش میکند که اگر با ما دوستی، باید با امین السلطان هم دوست باشی مخالفت با امین السلطان در واقع مخالفت با ما خواهد بود.

خود اعتماد السلطنه در یادداشت‌های خطی خود (۱۳ رجب ۱۳۰۹ ق.) باین نکته اشاره کرده مینویسد: «عصر شازده دافروس اینجا آمد شازده دافر (کاردار) روس میگفت: ما با امین السلطان صلح کردیم سفارت روس آمد شرط و عهد بست و قسم خورد که من بعد با ما خلاف نکند دیر و زهم وزیر مختار روس خدمت شاه رفته بود شاهم ضامن صدق قول امین السلطان شده بود بمن میگفت از امروز به بعد به تو که دوست ما هستی اطلاع میدهم که باید ترک هر نوع مخالفت با امین السلطان را بکنی و الا خلاف دوستی با ما کرده ای. با این وصف باز امین السلطان دست از مخالفت خود با اعتماد السلطنه نکشید و برای او کار شکنی میکرد معلوم میشود که باز هم بدوستی او عطفش نبوده است.

در این مورد نیز اعتماد السلطنه در یادداشت‌های خطی خود (۴ شعبان ۱۳۰۹ ق.) مینویسد: «عصر شازده دافروس آمد میگفت: چند روز قبل در باب حکومت استرآباد به امین السلطان گفتم شمارا بفرستد جوایداد فلانکس خودش را به جین معروف کرده و در استرآباد (گرگان) حاکم رشید جنگی باید باشد شاه مشکل قبول کند خیلی میل داشتم بیروس‌ها

۱- موجول خان غلامحسین خان زیندار باشی.

۲- محمد حسن عمادالاطباء.

۳- مراد برکناری معین الملک از سفارت اسلامبول است.

هم معلوم شود که امین السلطان میل ندارد من داخل هیچ کاری بشوم اگر چه بحکومت و دور شدن از حضور همایون هم باشد .

۲۰ شوال ۱۳۱۰ : « سفارت روس رقتم جهت رفتن سفارت روس هم این بود که چون روسها کاغذی از من به سدر اعظم داده بودند و واسطه شده بودند که در حق من محبتی بکنند سدر اعظم جواب یأس بآنها داده بود و زیرمختار روس را که دیدم دستخط شاه را باو نشان دادم . راجع بواگذاری قریه فیروزه مینویسد : « ۲۵ ذیحده ۱۳۱۰ ق . يك قطعه زمین دایر پر جمعیت آبادی را در طرف عشق آباد با اسم اینک ساختند و در آنجا بیلاق ندارند به روسها و گذار کرده اند (مراد آبادی فیروزه است) در عوض از خاک خراسان که حالا متعلق به روس است پنج مقابل آن اراضی بایر لم یزرع خالی از سکنه گرفته اند من مشهور به دوستی روسها هشتم به يك اندازه راست است اما نه این قدر که راضی بشوم يك بند انگشت از خاک مملکت به آنها داده بشود یا بقدر خردلی از درجه و اعتبار پادشاه و وطنم کاسته بشود باید غصه خورد و نالید و زارید و سکوت کرد و هیچ نگفت بحسب ظاهر اگر این کار عجالتاً معایب نداشته باشد و این جمعیتی که از تیمه ایران حالا تیمه روس خواهند شد **مرفه الحال و آسوده بال خواهند شد و از تعدیات حکام جزء و کل خراسان ایمن لکن عیب کلی که در کار است و من پیش بینی میکنم از حالا تا یکسال دیگر انگلیسها در سواحل بلوچستان و کرمان یا در خلیج فارس بعضی از جزایر یا اراضی را خواهند خواست اگر ندیم چگونه میشود به روسها دادیم و به آنها نپایند داد و اگر بدیم چطور بدیم . »**

در سال ۱۳۱۰ ق . که مأموریت سفارت اسلامبول میرزا اسدالله خان ناظم الدوله منزلزل و قرار بود که میرزا محمودخان علاءالملک سفیر پترزبورغ بجای برادر خود باسلامبول برود ، اعتماد السلطنه باز داوطلب سفارت پترزبورغ شد این بار هم امین السلطان با درخواست وی روی موافقت نشان نداد و سرانجام میرزا رضاخان معین السواره (ارفع الدوله) در سال ۱۳۱۲ ق . سفارت پترزبورغ (لیتنگراد کنونی) مأمور گردید .

اعتماد السلطنه از کسان و بستگان خود بخصوص از برادرزاده های خویش چندان رضایتی نداشته و در این باب در یادداشت های روزانه خود چنین گوید :

دوشنبه ۲۳ رجب ۱۳۰۹ : چون برادر زاده های خوش ذات من بشاه عرض کرده بودند که من شهر رقتم بنا بر این عسر در بخانه رقتم که شاه تشریف می آوردند اثبات وجودی

۱- موضوع دستخط این است که خود اعتماد السلطنه میگوید ، پس از تهاز دستخط مفصلی خطاب به سدر اعظم صادر شد که سالی سه هزار تومان از عین مالیات که محل تنخواه علاوه تذکره آذربایجان است که امسال شده است به من بدهد از این مرحمت کمال تشکر را بجا آورده زمین ادب بوسیده بخانه آمدم و باو فهماندم که سدر اعظم اگر بخواهد شما را از جودش معنون کند شما دانسته باشید که این التفات مستقیماً از طرف شاه شده است دخل باو ندارد .

بکنم. «نیز مینویسد: «یکشنبه ۲۹ رجب بندگان هایون از احتساب‌الملک^۱ مذمت میفرمودند که میرزا سید عبدالله‌خان که انتظام‌السلطنه شده با شاهزاده رئیس‌تازه احتساب که محمدحسن میرزا مهندس باشد عرض کرده‌اند احتساب‌الملک چهار هزار و سیصد تومان باقی شخصی دارد اگرچه به من ربطی ندارد اما باز عرض کردم هر گاه احتساب‌الملک باقی داشته باشد از یکتومان تا سدهزار تومان من میدهم با وجودیکه برادرزاده‌های من خوش ذات نیستند باز لابدم که حمایت و رعایت از آنها بکنم. و باز در این باب مینویسد:

«پنج شنبه ۳ شعبان ۱۳۰۹: سرتهارم که رفتم زیاد دل‌جوئی فرمودند و مخصوصاً حکم شد سرداری تن‌پوشی هم با احتساب‌الملک خلعت بدهند این برادرزاده‌ها بقدری پررو هستند که مرا مجبور کردند استدعای شمه از برای احتساب‌الملک بکنم منم عرض کردم چیزی نفرمودند عسرا دیپ؟ به عتق از من کاغذی گرفت که احمدخان پیشخدمت^۲ بشاه عرض کند شب دربخانه احضار شدم احمدخان میگفت شاه فرمودند که فلاکس بسا امین‌السلطان گفتگو بکند در باب شمه.»

جمعه ۴ شعبان ۱۳۰۹: «احتساب‌الملک آمد مرا بزروخانه امین‌السلطان برد بجهت گرفتن شمه جهت خودش برد. امین‌السلطان باغ بود آنجا رفتم همین‌که عنوان مطلب را کردم رو بروی احتساب‌الملک بمن گفت این همه خودکشی چرا برای اینها میکنید در سورتیکه اینها از همه بیشتر بد میگویند گفتم چاره چه است برادرزاده من هستند.»

اعتمادالسلطنه اعتیاد بخوردن تریاک و مشروب داشته و راجع باین موضوع خودش در یادداشت‌های روزانه خود (غره شوال ۱۲۹۸) چنین گوید:

«شبدا خواستم بخوابم قرار من این است تریاک‌دادم را باید پهلوی بترم بگذارم که علی‌الملیقه بیدار میشود حب تریاکی میخورم که تخدیر نموده خوابم ببرد تریاک‌دان را عبدالملی پیشخدمت به عبدالعظیم داده بود که پهلوی رختخواب بگذارد با عمدتاً یا سهواً فراموش کرده در جیب خود گذاشته بود هر چه گردش کردم نیافتم متعجب شدم عبدالملی را خیلی زدم تریاک‌دان پیدا شد ساعت به هفت رسید پاکسالت خوابم برد.» یکشنبه ۲ ذیحجه

۱- تقی‌خان.

۲- شهرداری.

۳- محمدباقرخان که به بعداً ملقب با اعتمادالسلطنه شد.

۴- این احمدخان پسر یوسف‌خان سرتیپ پسر حنحان سردار ایروانی (خان باخان سردار قاجار سازی اسلان) بوده که در سال ۱۳۰۵ ق. که ابوالقاسم‌خان قراقرزوی همدانی مشیر حضور پسر از فوت محمودخان ناصرالملک پدر بزرگتی ملقب به ناصرالملک شد احمدخان مشیر حضور گردید.

۵- مدآن روز ومد امروز.



دهقان سامانی

۱۳۰۴: دمن منزل آدمم يك بطری شام پانی
 که شاه به من مرحمت فرموده بود بسلامتی
 ذات خجسته صفات هما یون صرف نموده^۱.
 اعتماد السلطنه در شب ۵ شنبه ۱۸ شوال
 ۱۳۱۳ ه. ق. یکماه پیش از کشته شدن
 ناصرالدینشاه بطور سکنه در گذشت و در
 وادی السلام نجف اشرف مدفون گردیده
 است. اموال خودش را در وصیت نامه‌ای که
 از او باقی مانده بود به ناصرالدینشاه بعه
 کرده بود شاه مقداری نقدینه (مسکوک
 طلا) را ضبط کرد و بقیه را بورانش واگذار
 نمود.

اعتماد السلطنه از زن اولش^۲ دارای
 دختری بنام عذراه بوده که در سال
 ۱۲۷۵ ق. متولد و پس از رسیدن بسن بلوغ
 بازواج حاج حسینخان پسر احمدخان نوائی
 عبیدالملک درآمد و در سال ۱۲۹۹ ق. در

سن ۲۴ سالگی درگذشت و دختری از او باقی ماند که بعد زن پسر عموی خود مصطفی خان نوائی

۱- معلوم میشود که صرف مشروبات خارجی از اوایل سلطنت ناصرالدینشاه در ایران
 معمول شده و بمسداق الناس علی دین ملوکهم بتدریج سال به سال زیادتر شده تا به پایه کنونی
 رسیده است. در صورتیکه ایران خودش شرابهای بسیار عالی دارد که هیچ احتیاجی به مشروبات
 خارجی نیست. در یکی از جلسات مجلس شورای ملی که نگارنده نیز در آن جلسه حضور داشت،
 لایحه بودجه کشوری مطرح بود، یک قلم بزنگ مالیات ماخوزه دولت، مالیات رسومات مشروبات
 خارجی بود که بایران وارد میشود. شادروان سید حسن مدرس در پشت تریبون در ضمن اینکه در اطراف
 لایحه بودجه نظریات خود را اظهار میداشت، از آن جمله گفت، چرا این قدر مشروبات از خارجه
 بایران وارد میشود که مالیات آنها این اندازه بشود. شما که حالا میخورید مال خودتان را بچورید
 و به قول دهقان سامانی که میگوید:

به شیراز ار نصیب ما نشد از آن می‌خیل

میاد آسیبی از دوران نجف آباد و جلفا را

ما نجف آباد داریم ما جلفا داریم...

۲- اشرف السلطنه دختر عمادالدوله زن دومش بوده.

نیرالسلطان شد^۱.

حاج محمدحسن اصفهانی معروف به کمپانی ملقب به امین دارالضرب
(مختصاً امین الضرب) متولد ۱۲۵۳ هجری قمری پسر آقا

محمدحسن

محمدحسین صراف پسر حاج محمد مهدی صراف پسر آقا محمدحجیم صراف اصفهانی بوده و
حاج محمدحسن امین الضرب یکی از متولین و تجار بسیار معروف زمان ناصرالدینشاه و
مظفرالدینشاه بود و حاج محمد علی پیرزاده ضمن توسیف و تمجید از حاج محمدحسن تمول
او را در قسیده‌ای چنین بیان میکند :

گویمت شعر چون در شهوار
که بود قدوه السوالابصار
لعل و باقوت پیش او خروار

گوش بگشای تا ز مطلع نو
فخر دوران امین دارالضرب
زر و نقره بخانه‌اش خرمن



حاج محمدحسن امین الضرب

از انگلستان وارد میشد مدتی حاج حسن حاج علی احمد کور نمایندگی فروش آن را در ایران
داشت و پس از فوت او داد و ستد چلووار قوزی با حاج محمدحسن (امین الضرب) شد میرزا

حاج محمد حسن بنا اینکه سواد
چندانی نداشته اما مردی بوده بسیار با
استعداد ، با هوش ، ذریکـ با پشت کار خسته
نشو ـ مطلع با وسایع مملکتی ـ رفیق
سدر اعظم وقت و مر بوط با دربار سلطنتی و
رجال درجه یک مملکت . میگویند که در
اوائل عمر بکلی بی چیز بود و سرافی دوره
گردی میکرد و بعضی نیز گویند که کر باس
فروش جزء بود پس از مدتی مسافرت بکرمان
و تهران بالاخره در تهران طرف رجوع
کمپانی انگلیسی معروف به قوزی گردید
از این جهت بود که بعضی‌ها حاجی محمد
حسن را حاجی قوزی نیز میگفتند . پیش از
اینکه چلووار آفتاب لگنی معمول بازار ایران
بشود چلووار قوزی که محرف قوزی^۲ است

۱- نیرالسلطان در سال ۱۳۰۰ خورشیدی (۱۳۴۰ ق.) در کابینه احمد قوام (قوام السلطنه)
وزیر فوائده عامه بود و در سال ۱۳۲۰ خورشیدی درگذشت و درقم (صحن امین السلطان)
مدفون گردید .

مشرقی خراسانی که شاعری بوده هزال و حاجی در ترجیع بندی گوید :

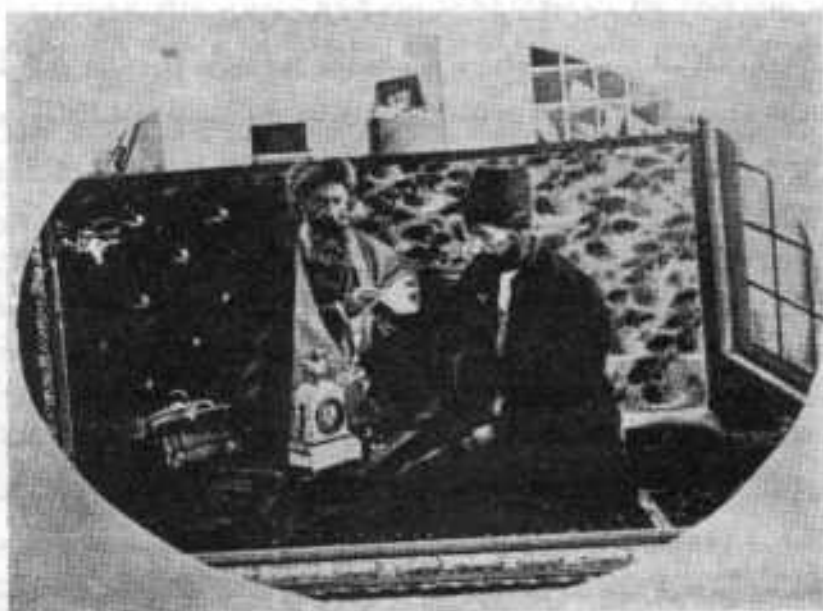
عن قوزی به تجارت سر اصحاب فجور

خرمودی حسن حاج علی احمد کور

بطوریکه گفته شد در ابتداء نمایندگی با حاج حسن حاج علی احمد کور بوده بعد حاج

محمد حسن عامل فروش میشود و اینکه مردم او را حاجی قوزی و حاج محمد حسن کمپانی
میگفته اند باین مناسبت بوده است .

بعد بتدریج بواسطه داشتن سمت نمایندگی کمپانی و کاردانی و ارتباط با دولت و
در بار سلطنتی و عهده دار شدن امور رضا پخانه و سفارت دادن بافت زری های بدلی بکار خانات
خارجی (فرانسه) دوستی در عیار مسکوکات به شرکت امین السلطان وزیر اعظم و سردار اعظم
بردن و در اجاره داشتن معادن فیروزه نیشابور تمام این عادت بهم داد و حاج محمد حسن
کمپانی درست شد . م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در ضمن کنفرانس های خود در کانون هدایت
افکار و نیز در صفحه ۴۷۷ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باره چنین گوید :
و حاجی محمد حسن کمپانی در بدو امر فکرش بآنجا می رسد که خرازی بفرود سرمایه
نداشته بر طبقی که برگردن می آویخته است و دور می گشته به مداومت و قناعت اندک سرمایه ای
بدست می آورد مشغول تجارت میشود کارش بد آنجا کشید که اول ثروتمند شد .



حاج محمد حسن امین القرب و خواجه ساعستان

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی - خود (۱۹ جمادی الاولی ۱۳۰۷ ق.) می‌نویسد: «صبح دیدن نیرالدوله که تازه از نیشابور آمده بود رفتم امروز نیرالدوله می‌گفت که از معدن فیروزه نیشابور حاج محمدحسن سالی دوهزار تومان پناه می‌دهد بیست و پنج خروار فیروزه فقط پارسال حمل بفرنگ نمودند که دوکروار مداخل کردند.»

حاج محمدحسن قبل از میرزا علی اسفرخان امین‌السلطان با پدرش آقا ابراهیم امین‌السلطان مربوط بود آقا ابراهیم امین‌السلطان دارای مشاغل متعددی بود از آن جمله وزارت دربار - وزارت دارایی - گمرکات - خزانه‌داری ضرابخانه وغیره. امور ضرابخانه را به حاج محمدحسن امین‌الضرب که از سال ۱۲۹۶ ق. با هم مربوط و خیلی دوست شده بودند واگذار نمود و از این تاریخ ملقب با امین دارالضرب شد. پیش از درگذشت آقا ابراهیم امین‌السلطان (۱۳۰۰ ق.) آقا باقر سعدالسلطنه^۱ داوطلب تصدی امور ضرابخانه شد و سرانجام موفق گردید که ضرابخانه را از حاج محمدحسن گرفته و خود تصدی آن شود. پس از تصدی او که مدت کمی دوام کرده بواسطه عدم آشنائی او بکار و با بواسطه دسائسی که از اطراف پسرعلیه او بکار میرفت مختصر اختلالی در امور ضرابخانه روی داد و در این کار چندان پیشرفتی برای او حاصل نگردید.

امین‌السلطان (آقا ابراهیم) در سال ۱۳۰۰ ق. هنگام مسافرت خود به همراه ناسرالدينشاه به خراسان (سفر دوم) دوباره امور ضرابخانه را به حاج محمدحسن امین‌الضرب واگذار نمود. امین‌السلطان در همین سال در بین راه خراسان درگذشت و شاه لقب و ۱۳ شغل مهم او را به پسرش میرزا علی اسفرخان امین‌الملک داد و در این تاریخ از هرجهت قائم مقام پدر گردید. امین‌السلطان دوم همان عوالمی که پدرش با حاج محمدحسن داشت او هم پیدا کرد بلکه قدری زیاده‌تر او نیز امور ضرابخانه را مانند پیش بهمهده وی محول نمود.

بمناسبت نیست که شرح مختصری از تاریخ ضرابخانه در این جا ذکر شود و بعد به بقیه شرح حال حاج محمدحسن امین‌الضرب بپردازیم:

ضرابخانه در زمان سلاطین قاجاریه و پیش از آن پهلوی موروثی در دست خانواده معیرالممالک بود و بهمین مناسبت آنان را معیر و در زمان سلطنت نادرشاه معیرخان می‌گفتند. تا سال ۱۲۹۰ هجری قمری ریاست این خانواده بر ضرابخانه ادامه داشت. در این سال که دوستعلی خان معیرالممالک آخرین فرد میرز خانواده معیر که در سال ۱۲۸۸ قمری ملقب به نظام‌الدوله شده بود درگذشت امور ضرابخانه و سایر مشاغل وی به پسرش دوست محمدخان

۱- سلطان حسین میرزا.

۲- پسر دانی میرزا علی اسفرخان امین‌السلطان.

میرالعمالك محول گردید .

دوست محمدخان جوانی بود بسیار متمول - عیاش - لایبالی - داماد شاه و نازپرورد تتم که بمشافل پدر چندان اعتنائی نداشت و بآنها یا بی اعتنائی و بی علاقگی میگریست . رندان بلاکش در کمین بودند و بتدریج مشافل او را یکی پس از دیگری از چنگش درآوردند .

در سال ۱۲۹۶ قمری که آقا ابراهیم امین السلطان از رندان روزگار پشای ضرابخانه و ضرب مسکوکات را بطرز جدید بدستیاری پخن نام اطریشی ایجاد و دائر نمود چندی بعد اداره امور آن را بعهده حاج محمدحسن معروف به کمپانی که با او روابط حسنه داشت محول نمود . حاج محمدحسن رئیس ضرابخانه شد و از این تاریخ ملتب و معروف گردید به امین دارالضرب . تا امین السلطان اول زنده بود امین الضرب در حقیقت میاش در امور ضرابخانه بود و بعدهم که امین السلطان در سال ۱۳۰۰ قمری مرد چون تمام مشافل و مناسب پدر به پسر یعنی میرزا علی اصغرخان امین السلطان دوم رسید امین الضرب همان سمت را از طرف وی در ضرابخانه عهده دار شد .

در ایامیکه حاج محمدحسن رئیس ضرابخانه بود در حقیقت میتوان گفت که شرکت ثلاثی مرکب از شاه - صدر اعظم و امین الضرب برای بردن منافع ضرابخانه تشکیل یافت . شاه مبلغی درماد و در سال از بابت درآمد ضرابخانه میبرد و بقیه منافع متعلق به صدر اعظم و امین الضرب بود و چون امین الضرب رئیس و مدیر عامل (شرکت) بود عملیات سوئیچک در ضرب مسکوکات و عیار آن صورت گرفت تمام کاسه و کوزه ها بر سر او شکست و بدنامی آن متوجه او گردید . در صورتیکه اگر او سوء استفاده کرد آن دو شریک دیگر بیش از او سوء استفاده کردند و منافع بردند .^۱

اداره امور ضرابخانه همینطور تا اواسط سال ۱۳۱۰ قمری ادامه داشت تا اینکه در این سال جمعی از متنفذین - اعیان و اشراف و تجار از قبیل کامران میرزا نایب السلطنه - نصر السلطنه (سپهدار یا سپهسالار اعظم تنکابنی) و غیره برای بردن منافع ضرابخانه سخت به تلاش و تکاپو افتادند و پیشنهاداتی بشاه دادند و چندین مقابل پیشکشی شاه اجاره ضرابخانه را زیاد کردند . سرانجام امین الضرب در ۳ رجب همین سال از ریاست ضرابخانه معزول و حاج محمدحسن بجای او منصوب گردید .

نامبرده مدت کمی در سمت مزبور برقرار بود و بعد شاه با گرفتن پنجاه هزار تومان پیشکشی برای خود اجاره ضرابخانه را بیسالی صدویست هزار تومان بجای ۲۲ هزار تومان سابق به محمد ولی خان نصر السلطنه (سپهسالار اعظم دوره مشروطیت) واگذار نمود و عنوان

۱- م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۵۷ کتاب سفرنامه مکه، بهرام میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم، از طریق چین - ژاپن - آمریکا مینویسد ، « بهمردی گفتم (در یکن) این کیس چیست ؟ گفت هر وقت امپراطور برید ما هم میبریم . و نیز در صفحه ۷۹ همان کتاب میگوید ، « کاکل رامنچو (مراد طائفه منچو یا اهالی منچوری است) در چین متداول کرده است . در چاره تعاشی خلق فدغن شده که مقصرین حق گذاردن کیسو ندارند ، عتیقه فروشی کیس پریشت داشت در حرکات مزاهم بود گفتم چرا کوتاه نمیکنی ؟ گفت امپراطور موقوف کند همه موقوف میکنیم .

نصرالسلطنه در این تاریخ وزیر عیار و مسکوکات دولت علیه بود. چون در سالهای متمادی پیشتر منافع ضرابخانه بحیب امین السلطان صدراعظم میرفت وی در باب پیشنهاد نصرالسلطنه و بستن قرارداد با او تعرض نموده و از شاه قهر کرد لکن سرانجام تمکین نموده و نصرالسلطنه مستأجر ضرابخانه شد. بطوریکه پیش گفته شد امین السلطان چون منافع بیشماری از ضرابخانه داشت در مدتی که ضرابخانه در اجاره نصرالسلطنه بود آرام نداشت و مشغول دسائس و اسباب چینی برای وی بود و مجالسی از رجال برای اتخاذ تصمیم در این باب ترتیب داده شد و سرانجام امین السلطان چون صدراعظم بود نظر خود را پیش برد باین معنی که بر پیشکشی شاه ده هزار تومان و بر اجاره سه هزار تومان افزوده شد و در سال ۱۳۱۱ قمری بمساعی وی و شرکت غیر مستقیم او در امور ضرابخانه قراردادی بین دولت و حاج محمدحسن امین الضرب و غلامعلی خان امین همایون بمدت ۲۰ سال منعقد گردید که همه ساله مبلغ شصت هزار تومان بعنوان پیشکشی (سهام شاه) و مساهی ده هزار و دویست و پنجاه تومان (سالی ۱۲۳ هزار تومان) از بابت اجاره ضرابخانه به دولت پرداخت شود. عنوان امین همایون در این تاریخ وزیر مسکوکات و وزیر مجلس شورای کبری و عنوان حاج محمدحسن امین دارالضرب رئیس اداره ضرابخانه میار که بود.

این قرارداد در سال بعد (۱۳۱۲ ق.) با اینکه بمدت بیست سال با دولت منعقد شده بود بکلی بهم خورد و یا آن را بهم زدند و امین السلطان صدراعظم یا همان شراپلیکه در قرارداد دولت با حاج محمدحسن امین الضرب و امین همایون مذکور شده بود خودش شخصاً قبول کرد و عهده دار پرداخت مال الاجاره گردید.

صدراعظم که سابقاً غیر مستقیم يك پا یا دوپا شريك بود ایندفعه خودش یا اعمال دوز و كلك زیاد مستقیماً دخالت کرده دولت موجر و امین السلطان صدراعظم مستأجر گردید و قرارداد در زبور بمدت ۱۱ سال (از ۱۳۱۱ تا ۱۳۲۲ ق.) منعقد و در آن تصریح شده بود که عیار طلا و نقره باید صدی ده باشد و ضمناً در فصل پنجم آن چنین ذکر شده بود: «دیر عهده حضرت اشرف است که مسکوکات مس را بشرط ضرورت تامه بزنند و هیچ وقت نگذارند که پول سیاه زیاده از احتیاج عمومی تجاوز نموده مخل معاملات عامه شود».

امین السلطان که ضرابخانه را اجاره کرد ریاست و اداره امور آن را بازمه مانند سابق به عهده حاج محمدحسن امین الضرب واگذار نمود.

در این سال که قرارداد با امین السلطان صدراعظم بسته شد صدراعظم شرکائی صورت ترتیب داد و نام آن را بانک ایران گذارد در صورتیکه بانک مزبور بهیچوجه وجود خارجی نداشت. در فهرست چاپی اوراق دولتی در سال ۱۳۱۲ قمری نوشته شده است: «اداره ضرابخانه مبارکه در دست بانک ایران است بریاست حاج محمدحسن امین دارالضرب». این قرارداد تا وقتیکه امین السلطان صدراعظم و در سرکار بود جریانی داشت و بعد که در سال ۱۳۱۴ قمری

از کار برکنار شد لغو گردید و ضرابخانه جزو مشاغل مخبرالدوله وزیر داخله شد و او هم امور ضرابخانه را برعهده مرتضی قلیخان صنیع الدوله فرزند خسویش و داماد مظفرالدینشاه واگذار نمود .

امور ضرابخانه در دوره سلطنت مظفرالدینشاه و بعد از آن بمراتب خرابتر از دوره ناصرالدینشاه گردید . چون منافع زیاد داشت ریاست آن هر چند روزیکبار به يك نفر داده میشد و حساب و کتاب چندان هم در کار ضرابخانه نبود .

میرزا علی اسفرخان امین السلطان که روی کار آمد (۱۳۰۰ ق.) ابتداء وزیر اعظم و بعد صدر اعظم شد ارتباط حاج محمدحسن با او روپزاید گذاشت تا جائیکه ضرابخانه دولتی - اختیار عیار و مسکوکات مملکت را با او واگذار کرد و بوی حاج عمو خطاب مینمود و نظرات او در اکثر کارها و امور اقتصادی دولت دخالت مستقیم و یا غیر مستقیم داشت .

اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود (۱۳ محرم ۱۳۰۶ ق. مینویسد : وایلی فرانس شرفیاب شد و ظاهراً بجهت تأکید فرستادن امتعه باکسپوزسیون (نمایشگاه) سال آینده است به پاریس ، مقرر شد حاجی محمد حسن و لومر موزیکانچی باشی در وزارت خارجه بنشینند و گفتگوی فرستادن امتعه نمایند . بعد بواسطه شرکت و همراهی های آقا ابراهیم امین السلطان و بعد پسرش میرزا علی اسفرخان امین السلطان اتا یک اعظم در حدود ۱۳۰۰ ق. ضرابخانه دولت رایسالی بیست و دو هزار تومان اجاره نمود که در ضمن عقد خارج لازم خود امین السلطان هم در آن شرکت داشت و شاه هم طبق معمول و رسم مملکت از آن منافع میشد و چندین سال در اجاره داشت و از این راه منافع زیادی عاید او شد و اعتبارش ایانی پیدا کرد و جز و نمره اول تجارت ایران گردید و بعد شروع به تجارت با اروپا نمود و بواسطه سفرهای متعدد ای (۳ سفر) که با اروپا کرده بود مخصوصاً در شوال ۱۳۰۴ ق. برای ساختن راه آهن در ایران با اتفاق برادرش حاج محمد رحیم و میرزا جعفر برادر حاج سیاح به پاریس رفت و در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه در فکر تأسیسات جدید افتاد و شروع بساختن راه آهن از محمودآباد به آمل نمود .

اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود در این باب می نویسد : ویکشنبه ۱۸ ربیع الاول ۱۳۰۵ : حاجی محمدحسن امین دارالضرب که فسرنگ رفته بود مراجعت نموده بحضور شرفیاب شد می گوید راه آهن تا شهر آمل از محمودآباد آورده است . و خیال داشت که بعد از آمل به تهران بکشد . برخی از اشخاص نوشته اند مقداری نماده بود که بواسطه دسایس میرزا عبدالله خان یوشی انتظام الدوله سردار امجد و میرزا علی اسفرخان اتا یک که صاحبان دو بندر معروف مازندران بندر جزو مشهد سر بودند آن راه از کار افتاد به همین جهت یکی

دو کروز تومان ضرر بحاجی محمد حسن خورد. اما بنظر نگارنده این بطور چنین نیست زیرا سیاست خارجی و نفوذ روزافزون بیگانگان در ایران^۱ مانع اتمام کار شد و موضوع همینطور معوق و خنثی ماند تا اینکه بمرور ایام راه آهن و تأسیسات آن بکلی از میان رفت و موضوع شدت امین السلطان هم اشتباه است.

امین السلطان همیشه با امین الضرب‌ها (پدر و پسر) تا آخر عمر بسواسطه منافسی که میبرده میانه بسیار خوبی داشته و هیچ وقت با آنان مخالفتی ابراز نداشته است. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود می‌نویسد: «۳ شنبه ۳ ربیع الثانی ۱۳۰۲: صبح خانه تولوزان رفته از آنجا سفارت آلمان دیدنی از وزیر مختار و مستشار نمودم طرحی مستشار در دست داشت که از طرف دولت آلمان با او حکم شده بود بنویسند که میزان و معیار و مقادیر ایران اولاً معین شود ثانیاً عیار پول معین گردد.

این تفصیل را در لوحی نوشته بودند عیار قدیم و جدید را منجمله معین کرده بودند: پول‌های پنج سال قبل از نقره و طلا در هزار مثقال نصد و شصت و چهار مثقال طلا یا نقره خالص بود باقی عیار بود از مس بعد که پختن نام اتریشی چرخ‌ضرابخانه جدید را دایر کرد مثل عیار حالیه فرانسه قرارداد که در صد ده و در هزار مثقال صد مثقال پار باشد اما حالا در هزار مثقال طلا و نقره قریب سیصد مثقال عیار است از مس و اختلاف غریبی است که ضرابخانه حالا معیار پول طوری کرده اند که در صد چهل و پنج ضرر است خلاصه بعد از مراجعت از سفارت آلمان خانه آمدم.»

حاج محمد حسن امین الضرب در گفتار خود سراجت لهجه داشته عقاید و نظرات خویش را ولو در حضور شاه باشد صریحاً اظهار میداشته است. اعتماد السلطنه در این باب در یادداشت‌های روزانه خود می‌نویسد: «۲ شنبه ۱۳ جمادی الثانی ۱۳۰۲: امروز احضار تجار و وزیر تجارت در حضور شاه بود دو ساعت تمام حرف بی معنی میزدند که مالاالتجاره فرنگ را با بران راه ندهند همه تصدیق بلا تصور بفرمایشات شاه میکردند مگر حاجی محمد حسن امین دار الضرب که در نهایت سختی حرف میزد که ما چه داریم از مال التجاره و صنعت خودمان که مال فرنگ نخواهیم و نیز در یادداشت‌های روزانه خود در باب عیار مسکوکات در سال ۱۳۰۳ ه. ق. چنین می‌نویسد:

و خالد بیک^۲ سفیر عثمانی، عبارت غریبی به حاجی محمد حسن امین دار الضرب که خدا او را لعنت کند^۳ که مکتت ایران را بواسطه مسکوکات قلابی بی‌پا کرد گفته بود که حاجی محمد حسن از شما خیلی ممنونم چرا که عیار پول شما سبب شده که یک ثلث بر مواجب من دولت عثمانی افزوده

۱- بخصوص در آن زمان.

۲- خلیل خالد بیک افندی مدت ۷ سال از ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۸ قمری سفیر کبیر عثمانی در

ایران بوده است.

۳- شاه و سدر اعظم را هم.

است زیرا که لیره عثمانی سابق بیست قران بود حال سی قران است.^۱
 ملکم خان در کتابچه (اصول ثرقی) راجع به عیار مسکوکات ایران و تقلباتیکه در آن
 بکار برده میشده این طو در اظهار نظر میکند: «علاوه بر اقسام مشکلات که برای تجارت ایران
 فراهم است اولیای دولت علیه بجهت خرابی تجارت ایران یک کفایت دیگر بکار
 برده اند که آنهم واقماً مایه تنگ عقل ایران شده وزن عیار و تقسیمات پول ایران را بقدری
 که در قوه یک دولت باشد بزور و به تدبیر مفشوش ساخته اند. مسکوکات یکدولت از اسباب
 واجبه تجارت آن دولت است وزن و عیار و تقسیمات پول باید از روی یک قرارداد علمی مشخص
 و ثابت باشد تغییر عیار پول از جمله سفاهت های دول آسیا بوده است.»

اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود راجع ب ورود سید جمال الدین اسدآبادی با
 افغانی به تهران و در خانه امین الضرب وارد شدن مینویسد: «۲ شنبه قره ربیع الثانی
 ۱۳۰۴: سبوح خانه حاج محمد حسن امین دار الضرب ملعون که پدر ایران و ایرانیان را در
 آورده مکتت ملت و دولت را بر باد داده^۲ دیدن سید جمال الدین رفتم این شخص از بوشهر
 بگفته من آمده است و خیلی مرد با علم معتبر است دوسه زبان میدانند در نوشتن عربی اول
 شخص است اگر چه افغانی امضاء میکرد اما حالا میگوید از اهل سعدآباد (اسدآباد)
 همدان است.»

خلاصه خانه حاجی بسیار محقر بود اول ماه جمعی از زن ها دم در را گرفته بودند حاجی
 با آنها تصدی میداد هر چند خواستم سید جمال الدین را خانه بیاورم راضی نشده.

سه شنبه ۲ ربیع الثانی ۱۳۰۴: «از من پرسیدند (شاه) سید جمال الدین را دیدی
 عرض کردم دیروز دیدم و خیلی هم تعریف کردم فرمودند لقمه حاجی محمد حسن او را حضور
 بیاورد از این فرمایش دنیا بر من سیاه شد این شخص بواسطه من از بوشهر آمده چند تلگراف
 رد و بدل شد حالا که آمده محض تملق امین السلطان فرمودند حاجی محمد حسن او را حضور
 بیاورد.»

در موضوعات دیگر مینویسد: «۵ شنبه ۸ رجب ۱۳۰۵: واکیل بند الماس برلیان
 حاجی محمد حسن از پاریس فرمایش داده بود بجهت شاه بازند آورده بودند بقدری تمجید
 از حاجی محمد حسن و امتنان از امین السلطان فرمودند که اگر گرجستان و افغانستان را از
 روس وانگلیس می گرفتند اینقدرها اسباب خوشحالی نمیشد بنظر من زیاده از ده پانزده هزار
 تومان ارزش ندارد یقین سیچهل هزار تومان خواهند گرفت.»

۱- در تقلباتیکه در عیار مسکوکات بعمل می آمده شاه و صدر اعظم وقت هم شرکت داشته
 و امین الضرب بدون اجازه و تصویب آنان نمی توانسته است که عیار را تغییر بدهد.

۲- با مشارکت شاه و صدر اعظم.

در ایامیکه امین‌الضرب در اروپا بوده اعتمادالسلطنه^۱ در یادداشت‌های روزانه خود مینویسد: ۱۴۵ شوال ۱۳۰۶ ق: حاجی محمدحسن امین‌دارالضرب امروز بنا بر ادش (حاج محمد رحیم) اینجا^۲ دیده شده.

۱۹ شوال: و برادر حاجی محمدحسن روزنامه‌ای از پاریس آورده بود که از شاه بد نوشته بودند شاه روزنامه را بمن دادند ترجمه کنم.

در سال ۱۳۰۸ ق. دولت راه افجه - نور - فیروزکوه و آمل را که مدتی سپرده به میرزا نظام مهندس الممالک بود بحاج محمدحسن امین‌الضرب سپرد و او در اصلاح راه‌های مزبور در حدود امکان کوشش بعمل آورد.

اعتمادالسلطنه راجع به ضرابخانه مینویسد: ۲۱۵ جمادی‌الثانیه ۱۳۱۰: عصر شازم - دافروس آمد جهت عزل (استعفاء) امین‌السلطان را میگفت که چند تکلیف شاه باو کرده قبول نکرده استعفاء داده از جمله اینکه شخصی دارالضرب (ضرابخانه) را که حاجی محمدحسن در سال بیست‌هزار تومان بشاه میدهد او دوست‌هزار تومان قبول دارد. همیشه بین نایب‌السلطنه کامران میرزا و امین‌السلطان^۳ رقابت و دشمنی شدیدی فقط در سرمنافع و بردن و خوردن مال دولت، بلکه باید گفت ملت، بوده و اکثراً امین‌السلطان بواسطه زرنگی زیاد و پشت هم اندازی و اتکاء بمقاماتی کار خود را از پیش میبرد و بر رقیب خود غالب میشد و زبان حالش به نایب‌السلطنه این بوده که دیگر بس است همانقدر که میخوری کافی است و کاری بکار من نداشته باش اما موضوع موضوع منافع بوده و نایب‌السلطنه به پشتیبانی پدرش مایوس نمیشد و هر وقت که دستش میرسید بر علیه منافع امین‌السلطان اقدام میکرد. یکی از منافع مهم عایدات امین‌السلطان ضرابخانه بوده که مبلغ بسیار کمی، به نسبت درآمد ضرابخانه، بشاه میداده و با شرکت حاج محمدحسن امین‌الضرب و تقلباتیکه در عیار مسکوکات بکار میرفته عائدات هنگفت آن را برای خود برداشت میکرده است.

نایب‌السلطنه بعضی اشخاص متهود که ترسی از امین‌السلطان نداشتند و همچنین تجار معتبر را و ادار میگرد که با دادن پیشکشی زیاد بشاه و بالا بردن چندین برابر مبلغ اجاره در صدد برآیند و اقدام کنند که ضرابخانه را باطناً از جنگ امین‌السلطان و ظاهراً از جنگال حاج محمدحسن در آورند. سرانجام چندی موفق شدند لکن باز دوباره امین‌السلطان و حاج محمدحسن از این گنج‌یاد آور و خزانه خدا آفرین دست نکشیدند و دوباره امور آن را مانند سابق بدست خود گرفتند.

اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی - خود (۳ رجب ۱۳۱۰ ق.) به ایسن

۱- در سفر نوم ناصرالدین‌شاه با اروپا.

۲- در کاسل Kassel از شهرهای آلمان.

۳- دو نفر قوی پنجه و سودجو.

موضوع اشاره کرده چنین گوید: «واذ تمییرات امروز عزل حاجی محمد حسن امین دارالضرب است دو سه ماه بود با اطلاع نائب السلطنه جمعی از تجار و اعیان مثل نصر السلطنه^۱ و غیره عریضه بشاه میدادند که ما پنجاه هزار تومان پیش کش میدهیم و در عوض سالی بیست و دو هزار تومان که حاجی محمد حسن میدهد سالی صد و بیست هزار تومان تقدیم خواهیم کرد. عریضه حضرات را مدتی بود شاه به امین السلطان داده بود یکی از ناز و قهر امین السلطان این فقره بود که قبول نکرد حالا مجبور شد که تمکین نماید. حاجی محمد حسن معزول و حاجی محمد محسن بجای او امین دارالضرب شد حالا باید فهمید که مال این کار چه خواهد شد...» (۵ رجب ۱۳۱۰ ق: «مقارن رفتن، جرچیل؟ رسبد میگفت رئیس بانک انگلیس و بانک روس هر دو سفارت خانه انگلیس آمده پروتست کردند که اگر عمل ضرابخانه باین طور که تازه قرارداد شده مجری شود یعنی بجای بیست و دو هزار تومان که حاجی محمد حسن میداد حاجی محمد حسین آوسا پرین به صد و بیست هزار تومان همه ساله بشاه و دوازده هزار تومان به امین السلطان بدهند و پنجاه هزار تومان پیشکش کنند مجبورند که عیار پول را زیاد کنند در این صورت نه کار بانک از پیش خواهد رفت و نه تجارت فرنگه به ایران طایفه^۲ باطل خواهد شد مقسودش این بود که من بشاه عرض کنم».

عباس میرزا ملک آرا؟ برادر صلیبی ناصرالدینشاه در شرح حال خود در صحنه ۱۲۱ چنین مینویسد: «و چون از معادن آمریکا نقره بسیاری برآمد در این سال (۱۳۰۹ قمری) نقره در تمام عالم تنزل نمود سکه های ایرانیهم که در اصل قلابی بود و بار بسیار داشت بکلی تنزل کرد و چه پول سیاه (مس) هم از کثرت سکه تنزل فاحش کرد و باعث قلابی بودن و زیاد زدن پول سیاه هم حاجی محمد حسن تاجرانسنانی است شرح این مطلب آنکه هر سال مبلغی از ضرابخانه بحضور اعلیحضرت شاهی پیشکش میدادند».

حاج محمد حسن آمده متقبل گردید که هر ساله مبلغ پانزده هزار تومان بشاه پیشکش بدهد در ضمن آقا ابراهیم امین السلطان را دیده و عده بسیار داد که از او حمایت کند ولی چون آقا ابراهیم مرد پخته و عاقلی بود میدانست در چقدر بارزدن سالی چقدر منفعت عائد حاجی میشود از ترس او حاج محمد حسن زیاده از آنچه تعارف داده بود نمیتوانست قلاب کاری کند و پول سیاه را هم ازیزانی که باید نمیتوانست بیشتر سکه زند.

بعد از فوت آقا ابراهیم که کلیه امورات بدست پسرش علی اسفرخان امین السلطان افتاد و او جوانی خودپسند، خود رأی و عیاش دائم الخمر بود حاجی میدان را خالی دید و سه چهار

۱- ولیخان سیهالار تنکابنی.

۲- نایب سفارت انگلیس.

۳- حاجی محمد محسن درست است.

۴- متوفی ۱۳۱۴ ق.

مساوی آنچه به پدرش میداد به پسر داد و اطرافیان را هم بخت و پز نموده بادل قوی اولاً بار طلا و نقره را زیاد کرد ثانیاً پول سیاه را بدرجه‌ای سکه نمود که از حد و حصر گذشت. قران که هر عددی میبایست بیست عدد پول سیاه باشد عددی ۴۰ عدد پول سیاه شد. یعنی صد درصد تنزل. دیگر کسی بر نمیداشت و آنچه تجار با علم و اطلاع بدقت حساب کردند پول سیاه را حاج آقا هرمن تیریز مبلغ هفت قران تمام میکرد و بمبلغ ۳۵ قران بفروخت و منفعت این چند ساله را که مرخصی در تغلب شده بود حساب کردند... شد دیگر در نزد رعیت بیچاره پولی نماند زیرا که مالیات را از رعیت سفید (نقره) گرفته و هر چه به رعیت داده میشد سیاه بود.

قران در ممالک خارجه نه شاهی شد تجار مفلس شدند زیرا که عمل داد و ستد مسدود گردید هر قدر هم عرض کردند بجائی نرسید.

اعلیحضرت شاه‌ی هم مست‌باده پانزده هزار تومان بودند. علی اصغر خان (امین السلطان) و اطرافیان سالی زیاده از دو بیست هزار تومان میگرفتند و علی‌الاصول شاه را اغفال میکردند و امر بهمین منوال میگذشت و هر چند بی جهت اسکات مردم حکمی میشد که مجلس در خصوص قرار پول متعقد شود مجلس‌ها متعقد گردید اولاً اجزای مجلس نمیفهمیدند علاج چیست تا چیزی بگویند اگر هم بعضی میدانستند بجهت ملاحظه امین السلطان نمیگفتند شاه هم باطناً میل نداشت این عمل برهم بخورد لهذا انعقاد مجالس بی نتیجه میماند. م. ق. هدايت (مخبر السلطنه) در صفحه ۱۱۷ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود زیر عنوان ضرابخانه چنین گوید :

ضرابخانه سالهاست حاجی محمد حسن امین‌الضرب بوده و در اداره امین السلطان چندی به ولی‌خان تنکابنی نصر السلطنه^۱ واگذار شد گفتند در عیار کم و کسر شده است در تکیه دولت مجلس کردند یهودیها جمع شدند جماعتی از اعیان حاضر بودند پدرم بامر ناصر الدینشاه حضور داشت. صنیع الدوله و نگارندهم بودیم قدری دورتر از جمعیت نشستیم مراقب عملیات، یهودیها عمال امین السلطانند. یهودیها به تدابیری که دارند عیار سکه های امین‌الضرب را چربانند و حال آنکه معنی ندارد از عیار اگر نزدند چیزی اضافه نمیکند. گفته شد قدری نقره در شکاف چوب گنجانده بودند که روی بوته میگذارند البته چوب که سوخت نقره آب میشود و مخلوط نقره که در بوته است میگردد. و نیز زیر عنوان اخذ غرامت پول سیاه در صفحه ۱۳۶ گوید :

حاج محمد حسن امین‌الضرب لقمه چربی بود و غرامت پول سیاه بهانه موجهی کار پول سیاه در زمان ناصر الدینشاه بجائی کشید که جاز زدند هشتاد عدد يك قران دو روز بعد

۱- شاه.

۲- ولی‌خان تنکابنی نصر السلطنه همان است که بعدها ملقب به سیه‌دار اعظم و در دوره مشروطیت به لقب سیه‌سار اعظم ملقب گردید و در سال ۱۳۰۵ خورشیدی انتحار نمود.

کامران میرزا^۱ مجلس کرد که آن جار مضر بود یا نافع ملك التجار^۲ گفت خوب بود جار را بعد از این مجلس امر میفرمودید بکشند. چون خزانه با صنیع الدوله بود انجام این امر بعهده او شد^۳.

امین‌الضرب را در خزانه توقیف کردند پسرش که از فرنگ می‌آمد در سبزوار چون به شهر رسید بمنزل ما آوردند و طرف مذاکره با او من بودم امین‌الضرب گرگه باران دیده بود به هرفشاری نم پس نداد حاج محمدحسین^۴ جوان بود و جوپای نام من یا او از طریق شرافت و غیرت و رفع تهمت در آمد کردم که در این مملکت زندگی بایست کرد و مسأله پول سیاه لکه است بدامان شما این لکه را باید شست اگر ترا بمنزل آورده ایم برای حفظ آبروی تو است اگر بفرستخانه مایلی ما نمی‌نیست یکی را خواستم و گفتم کفش‌های حاجی را جفت کن حاجی محمد اسمعیل قزوینی از دوستان او صاحب او است از آن امر من اندیشه کردند و باب مذاکره گشوده شد. حاجی محمدتقی شاهرودی هم شریک مذاکره است. جوی اهانت در منزل ما به حاجی نشد و باید گفت حاجی محمدحسین در این مذاکره شرافت مند پیش آمد بدو با اتفاق حاج محمد اسمعیل عنوان چهل هزار تومان به صنیع الدوله و سیصد هزار تومان بدولت شد بذهن شاه^۵ رفته بود که خسارت پول سیاه بیست و دو هزار بوده از روی حساب دقیق در مدت تصدی امین‌الضرب سه‌گزار بیشتر سکه پول سیاه با اینکه طلب راه آماده از اروپا بیاورند و آورده بودند ممکن نبود شاید سخت تخمین صنیع الدوله و عدم اعتناء به برف انبار که سرزبانها بود در حاجی اثری کرد و در نتیجه بی‌غرضی ماسورتمی از اموال پدر را داد.

حاجی محمدحسین در سه ده آماده کردن معدن نایب برآمده از کنار دریا (محمودآباد) به نایب راه آهن کشیده بود. معدن، مصرف عمده نداشت راه آهن بکلی فاسد شده بود ریلها پوسیده و واگنها شکسته صنیع الدوله بمرض رساند شاه راه آهن و املاک را بخواست و قضیه به ۷۶۵۰۰۰ تومان ختم شد.

فردا باید حاجی محمدتقی با اتفاق حاج محمدحسین و حاجی محمد اسمعیل بروند و از

۱- نائب السلطنه پسر سوم ناصرالدینشاه.

۲- آقا کاظم.

۳- علی قلیخان مخبر الدوله در این زمان دارای چندین شغل بود از آن جمله وزارت کشور، تلگراف، معادن، فرهنگ، خزانه، ضرابخانه و غیره زیر نظر او بود و او بعضی مشاغل را بین پسران و بستگان خود تقسیم کرده بود تلگرافخانه را به حسینقلی خان مخبر الملک - خزانه را به مرتضی قلیخان صنیع الدوله و فرهنگ را به جعفر قلیخان نیرالملک واگذار کرد.

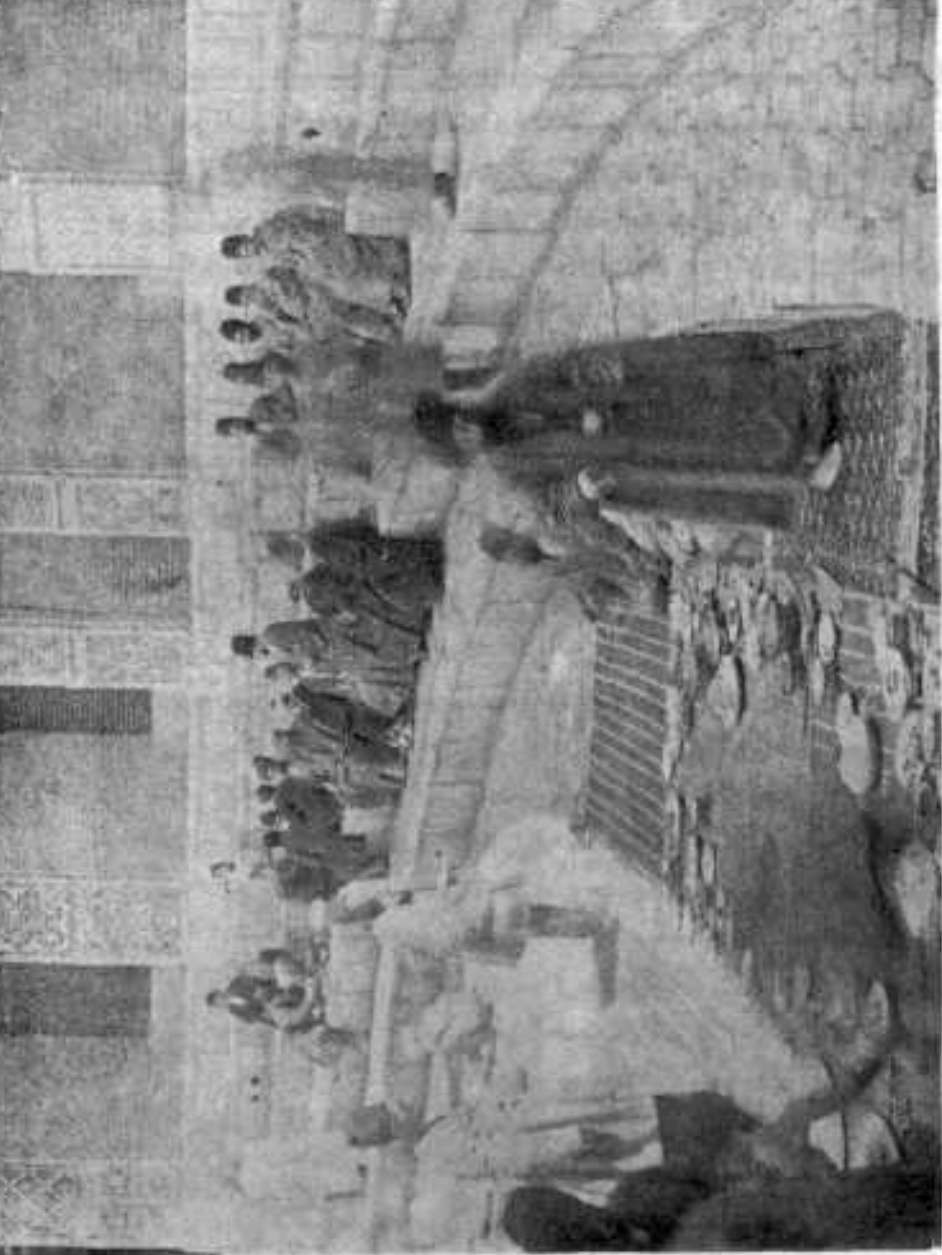
۴- امین‌الضرب دوم.

۵- مظفرالدینشاه.

۶- ده میلیون تومان.



در سال ۱۳۱۱ ارتحال یورشلی در نتیجه دولت قهران امپراتورم و زبانه‌ها در سکه می آید که بنگانه که فی المثلک و حاجی محمد حسن و امین هاشمیان با هم حرف و در آن
کتابه روی سکهی طبعه بالا الزر است یعنی: مین المثلک امین المثلک قوام امورک - خدا المثلک - صاحب بر آنک بشیر امورک - امین امورک - نظام المثلک - فی المثلک -
ایمان امورک - امضاء المثلک. کتبه در سکه‌ای با این الزر است یعنی: امضاء حضوره در کرم باشی - حاجی محمد حسن امین القرب و غیر بیدم آت آلاءه من جبارن المثلک.



از این روزها در مسجد کوفه ایستاده اند

۱۳۱۲
 تاریخ
 شماره
 در این
 شماره

تمام خطوط اطراف کلیشه خط ناصر الدین شاه است
 تمام خطوط اطراف کلیشه خط ناصر الدین شاه است
 تمام خطوط اطراف کلیشه خط ناصر الدین شاه است

توضیح
 این کلیشه
 در این شماره

تمام خطوط

منزل امین‌الضرب آنچه نقد است بیاورند^۱ رفتند. فرمانفرما (عبدالحسین میرزا) خبر شد سراسیمه بمنزل ما آمد که این چه کاری بود ممکن است حاجی از دردیگر درچادر و چاقشور فرار کند گفتیم اولاً با کیفیتی که از اخلاق او بدست آمد فرار نمیکنند و آنکسی کجا خواهد رفت. از برای فرمانفرما تصور صحت عمل مقدور نیست و رفع نگرانی او نشد. الحق حاجی حسین آقا روی احساسات شرف رفتار کرد و من ارادتی با او حاصل کردم قریب چهار صد هزار تومان طلای مسکوک بخانه ما وارد شد. سفره چرمی میان اطلاق پهن کردند و آنچه بود روی سفره ریختند شمرند و بخزانه بردند.

فرمانفرما چسبید که سهم من کو و دوازده هزار تومان میخواست که با حکیم‌الملک^۲ در میان بگذارد گفتیم آن حاجی آن شما خود دانید. حاجی محمد حسن مرخص شد فرمانفرما هزار و پانصد تومان جنس (آئینه و چراغ) از او برده بود قیمت آن را نداد. **حکیم‌الملک و فرمانفرما بیش تر آن نقد (چهارصد هزار تومان) را بعنوان بنائی و نظام بردند.**

حاج محمد حسن امین‌الضرب چون مردی بود زیرک، دنیا دیده، مجرب، مال بین و بسیار زرنگ حساب مدت تصدی خود را در ضرابخانه از ناسرالدینشاه دستخط مقاسی داشت و در ظاهر امر با وجود داشتن مقاسی حساب هیچگونه ایرادی بر او وارد نبود معذک خود و پسرش را در سال ۱۳۱۵ قمری توقیف و سرانجام چهارصد هزار تومان نقد و سپید و شست و پنج هزار تومان سند بزور از حاج حسین آقا پسرش گسرفته شد. خنده دارتر این جاست وقتیکه این پول بحق یا بناحق از حاج محمد حسن امین‌الضرب گرفته شد متعاقب آن از حاج میرزا حسن آشتیانی مجتهد فتوایی در این باب گرفتند که تفریم حاج محمد حسن باندازه خسارت پول سیاه جائز است. حاج محمد حسن امین‌الضرب در شعبان ۱۳۱۶ هـ. ق. در سن ۶۳ سالگی در گذشت و جنازه اش را به نجف برده در جنب گلدسته ابوان حضرت امیر المؤمنین علی (ع) ب خاک سپرده شد.

محمد حسن خان ظفر نظام از رؤسای شاهسونهای حوزه قره‌ین بوده که در اوایل مشروطیت افرادی از شاهسونها را مسلح کرده و دور خود جمع نمود و مشغول بشارت و راهزنی گردید. در ابتداء تشکیلات ژاندارمری

۱- حاجی محمد حسن قبلاً به پسر خود گفته بود که در لای دیوار خانه مسکونی خود در محل معین بولی موجود است این بود که حاج حسین آقا پسر منحصر پسر حاج محمد حسن امین‌الضرب بواسطه فشار زیادی که بوی وارد آمد و طاقت نداشت ناگه زیر شد که دلفینه پدر خود را بروز دهد بنابراین پخانه خود رفته دیوار را شکافت و پول را بهمراه خود آورد.

۲- میرزا محمودخان.

دولت عدای ژاندارم را به سرکردگی سوئدیها برای سرکوبی وی فرستاد و جنگی بین او و ژاندارمها در گرفت عدای از طرفین کشته شدند که از آن جمله میرزا افسر سوئدی بود و نظیر نظام با جمعی از بستگان و سوارانش فراری شدند. در سال ۱۳۰۰ خورشیدی که رساخان سردار سپه وزیر جنگ شد عدای را مأمور دستگیری او کرد سرانجام نظیر نظام و یکی از بستگانش دستگیر شدند و پس از محاکمه در ذی حجه ۱۳۴۰ هجری قمری برابر با مرداد ۱۳۰۱ خورشیدی هر دو نفر در میدان مشق تهران تیرباران شدند.

محمد حسن عمادالاطباء بکلمهٔ بگمزد در جلد اول صفحه ۱۹۰ رجوع شود.

محمد حسن

محمد حسن خان حاجب الدوله متولد سال ۱۲۷۸ هجری قمری پسر

محمد رحیم خان علاء الدوله امیر نظام بوده و در سال ۱۲۸۹ ق. که

محمد حسن

محمد رحیم خان علاء الدوله مشاغل و مناسبات خود را در میان پسران خویش تقسیم کرد سمت نستجی باشی گری خود را به محمد حسن خان در سن ۱۱ سالگی واگذار نمود. شغل نستجی-

باشیگری عبارت بود از امور مربوطه به تنبیهات بدنی- بریدن دست و پا و گوش و بینی- پاره کردن شکم- کور کردن چشم- سر بریدن- دازدن و از این قبیل کارها و شخصی که این قبیل اعمال را بر حسب امر شاه انجام میداد و اساساً در دورهٔ پادشاهان قاجاریه نستجی باشی میگفتند.

در سال ۱۲۹۳ ق. در سن ۱۵ سالگی

بجای محمد تقی خان افشار حاجب الدوله سمت فراشیاشی تا سرالدین شاه انتخاب گردید و در اوائل سال ۱۲۹۸ قمری، پس از فوت محمد تقی خان افشار حاجب الدوله، ملقب به حاجب الدوله شد.

محمد حسن خان علاوه بر سمت حاجب الدولگی ریاست سرایدارخانه و نسختخانه مبارکه، هم با او بود بعد شغل نستجی باشیگری را به عهدهٔ پسر خود محمد رحیم خان مشهور به خان بزرگ محول نمود و این شخص پس از مرگ پدر هم تا سال



محمد حسن خان حاجب الدوله

۱۳۲۴ ق. اوایل مشروطیت با درجهٔ امیر تومانی در این سمت باقی بود.

۱- محمد تقی خان افشار حاجب الدوله شوهر عبدالله الدوله آواز خوان معروف ناصرالدین شاه و پدر محمد حسین خان سالار مکرم سردار امنع بوده است.

محمدحسن خان حاجب الدوله در سال ۱۳۰۵ ق. هنگام سرف غذاه ته دهکئی در گلوی او گیر کرد و فوراً جان را بجان آفرین تسلیم نمود و در سن ۲۷ سالگی در گذشت.^۱ ناصرالدینشاه پس از مرگ ناگهانی او برای انتخاب حاجب الدوله خود استخاره کرد که یکی از این سه نفر: آقا علی آشتیانی امین حضور - میرزا محمدخان اقبال الدوله واعتماد - السلطنه را به سمت مزبور انتخاب کند شخص اخیر الذکر در استخاره خوب یعنی میانه مایل به خوب آمد و آن دو نفر دیگر بدآمده بود یا وجود این شاه حاجی حسین علی خسان (معین الدوله) برادر حاجب الدوله متوفی یعنی پسر دیگر علاء الدوله را که در سال ۱۲۹۴ ق. سمتش در دربار غلام پیشخدمت پاشیگری بود بسمت مزبور انتخاب و حاجب الدوله خود نمود و ضمناً سراسر ایدارخانه و نستخانه مبارکه^۲ هم زیر نظر و ضمیمه شغل وی بود و تا سال ۱۳۰۸ قمری حاجب الدوله شاه بود و بعد در این سال جعفرقلی خان جلال الملک^۳ با دادن هفت هزار تومان پیشکشی بجای وی حاجب الدوله ناصرالدین شاه شد. حاج حسین علی خان در سال ۱۳۱۰ قمری پس از فوت احمد میرزا معین الدوله پسر دهم عباس میرزا. لایب السلطنه ملقب به معین الدوله گردید و در سال ۱۳۱۲ خورشیدی در گذشت.

از موسیقی دانهای زمان سلطنت ناصرالدین شاه بوده که در فن نواختن

محمدحسن

سننور مهارت زیادی داشته است. کنت گوبینو نویسنده و محقق

معروف فرانسوی که از سال ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ میلادی برابر با ۱۲۷۲ تا ۱۲۷۵ قمری و از ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۳ برابر با ۱۲۷۷ تا ۱۲۸۰ ه. ق. دبیر - کاردار و وزیر مختار فرانسه در ایران بوده در کتاب (سه سال در آسیا) تألیف خود درباره وی چنین گوید:

دو هنر پیشه دیگر در ایران هستند که مردو معروفیت دارند یکی خوشنوازی که در زدن کمانچه ماهر است و برعکس علی اکبر^۴ مردی خوش مشرب میباشد و دیگری محمدحسن که خیلی خوب سننور میزند لکن محمدحسن برعکس خوشنواز مردی ساکت و کم حرف است و کمتر او را دیده اند که بخندد.

شیخ محمدحسن فرزند شیخ باقر اسفغانی از فقهاء بزرگ و از مراجع

محمدحسن

تقلید شیعیان امامیه بوده که در سال ۱۲۶۶ هجری قمری در سن قریب به

۱ - نامبرده پدرزن احمد قوام (قوام السلطنه) بوده است.

۲ - حاج معین السلطان اعتمادی.

۳ - در فهرست کارمندان دولت که در آخر جلد دوم کتاب در الرجال فی التاریخ بنی الاثکان چاپ شده است سمت فرانشاهی گری جعفرقلیخان جلال الملک در سال ۱۳۰۹ قمری ذکر شده و در یادداشتهای اعتماد السلطنه در ربیع الثانی ۱۳۱۰ قمری مذکور است و باید گفته اعتماد السلطنه درست تر باشد.

۴ - مراد آقا علی اکبر موسیقی دان و نوازنده معروف ناصرالدین شاه و نیای خانوادة شهبازی است که از اساتید موسیقی و در فن نواختن تار خیلی استاد بوده است.

۷۰ سالگی در نجف درگذشت^۱. نامبرده صاحب تألیف مهمی است بنام جواهر الکلام فی شرح کتاب شرایع الاسلام در فقه استدلالی اسلامی بطریقه امامیه که در سن بیست و پنج سالگی شروع بتألیف آن نمود و سی سال زحمت کشید تا باتمام آن توفیق یافت. گفته اند که قریب به یک هزار تن از فقهاء و طلاب به محضر درسش حاضر میشدند و کتابخانه عظیم و ثروت کثیره بیندوخت و شیخ احمد احسانی و سید کاظم رشتی پیشوایان شیخیه را تکفیر کرد.

از چیزهایی که بوی نسبت میدهند و بروی خرده میگیرند این است که در دادن اجازه اجتهاد بطالین مساعله میکرد و چندان «ساقای در این کار نداشت و از این جهت بود که بسیاری از اشخاص بی علم از وی تصدیق اجتهاد داشتند. میگویند روزی شیخ محمدحسن از نجف به کربلا برای آداء زیارت مخصوصه رفت و در آنجا با ملا آقای در بندی از مجتهدین مشهور ملاقات و مصاحبه نمود و در اثناء مکالمه متفاخرأً بدو گفت من کتاب جواهر الکلام را درغایت تمامیت و استحکام نوشته‌ام و ملا آقای تأمل چنین گفت: امثال این جواهر در خزانه ما بسیار است^۲.

محمدحسن خان قاجار پدر آغا محمدخان مؤسس سلسله قاجاریه
محمدحسن
 و پسر فتحعلی خان قاجار قنوانلو است^۳ محمدحسن خان در سال ۱۱۲۷ هجری قمری متولد و در سنه ۱۱۷۲ ق. در نزدیکی های بمشهر بوسیله سیز علی نام کرد و دو نفر از طایفه قاجاریه بوخاری باش (دولو) کشته شد و پس از کشته شدنش از وی نه پسر از زنان متعدد؛ باقی ماند که اکبر و ارشد فرزندان آغا محمدخان خواجه بود که به همت و پشتکار خود مؤسس سلسله قاجاریه گردید^۴.

۱- مؤلف کتاب المآثر والاثار وفات او در سال ۱۲۶۸ و مؤلف مستدرک الوسائل ۱۳۶۴ نوشته و دیگران ۱۲۶۶ هجری قمری نوشته اند و باید سال اخیر الذکر درست تر باشد.

۲- ملا آقای در بندی دو کتاب دارد بنام خرائن الاحکام و خزائن الاصول.

۳- روایت مشکوکی هست که میگویند شاه سلطان حسین صفوی در قبال خدمتانی که فتحعلی خان سرسلسله قاجار قنوانلو نسبت باو انجام داده بود یکی از جواری خود را که گرجیه و مسماست به خیر النساء بود به فتحعلی خان بخشید که بزوجیت او درآید و او هم او را باستر آباد فرستاد پس از چندی مشارالیها اظهار کرد که من هنگامیکه در آندرون شاه بودم از شاه حمله شدم. میرابو جعفر مفید به معجبه از قضیه اطلاع پیدا کرد و در این باب از شاه سلطان حسین استعلام نمود و او سحت اظهارات آن زن را تصدیق کرد و بعد طفلی متولد شد نامش را محمدحسن گذاشتند و باین لحاظ بعضی ها تیره قاجاریه ای که بسططت رسیدند از نسل شاه سلطان حسین صفوی می دانند.

۴- علی قلی خان برادرزاده نادرشاه که بعد نام خود را غلیشاه یا عادلشاه نهاد در سال ۱۱۹۱ ق. آغا محمدخان را در سن ۶ سالگی مقطاع النسل نمود.

محمدحسن خان، پس از کشته شدن پدرش در خارج مشهد در نزدیکی آرامگاه خواجه ربیع در سال ۱۱۳۹ ق. ۱، غالباً در زمان قدرت و سلطنت نادرشاه در حال آوارگی و بیابان گردی در دشت گرگان در میان ترکمنهای یموت بسر میبرد^۱ و گاهی هم در این بین‌ها حرکت و جنبشی از خود نشان میداد.

در سال ۱۱۵۶ ق. (در سن ۲۹ سالگی) به گرگان بمیان طائفه خود آمد و خواست اظهار حیاتی کرده آن حدود را برای خود تصرف نماید بنا بر این با محمد زمان بیک پسر محمد حسین خان قاجار بخاری باش که از طرف پدر خود نائب‌الحکومه استرآباد بود جنگ کرد و او را شکست داد و اونا گزیر گردید که بکرمانشاه رفته مراتب را به نادرشاه گزارش دهد. نادرشاه که وضعیت را چنین دید فوراً محمدحسین خان قاجار قراموسانلو^۲ پدر او را که حاکم گرگان و ملتزم رکاب و از دشمنان سرسخت قاجار قوانلو بود یا لشکری مجهز برای دفع محمدحسن خان و دستگیر کردن او به سمت گرگان فرستاد.

محمدحسین خان پس از ورود و جنگ با محمدحسن خان او را سخت شکست داده و هواخواهانش را در نواحی گرگان بکلی قلع و قمع و کشتار بسیاری از آنان نمود و خود محمدحسین خان هم از ترس اینکه میاد گرفتار و کشته شود دوباره به بیابانهای گرگان فرار کرد و در میان طائفه بکنج خان یموت دوه چسی بطور ناشناس و مخفیانه تا کشته شدن نادر در سال ۱۱۶۰ ق. بسر میبرد.

در این سال پس از آگاهی از کشته شدن نادرشاه، محمدحسین خان که در دشت گرگان متواری و از ترس نادرشاه در خفاء میزیست و یکی از کلمه‌های پرباد آن زمان بود که می‌خواست خوبشن را به سلطنت رساند از جای پنهانی خود خارج شده به گرگان آمد و پس از اشغال آنجا پمازندان نیز تخطی و تجاوز نمود. لکن چیزی نگذشت که علیشاه افشار مانع پیشرفت و تزج او گردید. علیشاه با علی عادلشاه در سال ۱۱۶۰ ق. پس از سرکوبی کردعای قوچان و بعد بواسطه قحط و غلای سختی که در خراسان رویداده بود پمازندان رفت و در ضمن مانع پیشرفت محمدحسین خان در آن حدود گردید.

محمدحسن خان از او شکست خورده دوباره در بیابانهای گرگان متواری و فرزندانش

۱- محمدحسن خان هنگام کشته شدن پدرش دوازده سال داشت.

۲- آوارگی او رو به طرف مدت بیست سال طول کشید.

۳- رضاقلی خان هدایت در جلد هشتم و جلد نهم صفحه ۵ روضة السفاء تألیف خود و مؤلف منتظم ناصری در جلد سوم صفحه ۳۰ محمدحسین خان را از شعبه قاجار قراموسانلو از طائفه آشفه‌باش دانسته و سرجان ملکم انگلیسی در جلد دوم تاریخ ایران تألیف خود او را از طائفه قاجار بخاری باش ذکر نموده و باید گفته اخیر درست‌تر باشد.

اسیر شدند (اوایل سال ۱۱۶۱ ق.) و عادلشاه دستور داد که آغا محمدخان پسر بزرگ او را که در حدود شش سال داشت اخته نمایند و امر او درباره آغا محمدخان اجرا گردید. سبب رفتن عادلشاه را بمازندران یازن طبیب مخصوص او در نامه‌های خود چنین گوید: «سرچه ما با سفیان نزدیکتر میشدیم زمزمه هیجان و شورش بیشتر بگوشمان میرسید گمان عسیان به دو هم چشم مقتدر میرفت. یکی فتحعلی خان قاجار که در ایالت مازندران تسلط و نفوذ و اقوام و اعوان داشت دیگری ابراهیم میرزا برادر پادشاه بود. عادلشاه مسمم شد که نخست فتحعلی خان (محمد حسن خان) را که خطرش کمتر بود از میان بردارد برای خوابانیدن این فتنه پنج ماه وقت تلف کرد. محمد حسن خان پس از کشته شدن عادلشاه و ابراهیم شاه برادرزادگان ناخلف نادرشاه و استقرار سلطنت پیرشاهرخشاه در سال ۱۱۶۱ ق. از استرآباد (گرگان) به نزد وی آمد و چون روی خوشی از وی ندید و دامنه عملیات و خیالات خود را محدود دید بنا بر این صلاح خود را در این دید که دوباره با استرآباد بازگشته و در آنجا برای خود مشغول اقدامات و عملیات گردد.

میرزا حسن زنوزی خوئی در ریاض الجنه تألیف خود در این باب چنین گوید: «محمد حسن خان بعد از قتل نادرشاه چندی با شاهرخ شاه نادری بسر برده چون در وی آثار رشد و سلطنت ندید از وی جدائی نموده با استرآباد آمده بنای فرمانفرمایی گذاشت و چون هوای سلطنت در سر داشت به تسخیر قسمت‌های دیگر ایران پرداخت و با مایر رقیاء و سرکشان مشغول به تیردشد. از جنگ‌های مهم او با احمدشاه ابدالی، آزادخان غلیجائی و کریم خان زند میباشد احمد شاه ابدالی پادشاه مملکت جدید التأسیس بنام افغانستان که پیش از پادشاهیش از یساولان^۲ نادرشاه بود. در سال ۱۱۶۸ ق. بنا بگفته سپهر در جلد اول صفحه ۱۰ تاریخ قاجاریه و هدايت در جلد نهم روضة الصفاء و در سال ۱۱۶۴ ق. بنا بگفته خزانه عامره و تاریخ احمدی و سراج الثوار بیخ با سپاه پیشماری به خراسان آمد و به سمت نیشابور رهسپار گردید.^۳

جنگ سختی بین او و عباسقلی بیات در گرفت و سرانجام با یکدیگر صلح کردند و عباسقلی خان مانند پیش بحکومت نیشابور برقرار گردید. پس از این مصالحه شاه پستندخان

۱- در این جا یازن اشتباه کرده بجای اینکه محمد حسن خان قاجار بگوید فتحعلی خان قاجار گفته است.

۲- یساول بمعنی گماشته است.

۳- آمدن این بار او بایران بیشتر برای انتقام جوئی از عباسقلی خان بیات نیشابوری حاکم نیشابور بود که در لشکرکشی سال ۱۱۶۳ ق. خود بخراسان، بواسطه پیش آمد زمستان خیلی سخت، موفق نشد که نیشابور را بگیرد و با تلفات سنگینی که در حدود ده هزار گفته اند اجباراً به قندهار بازگشت.

را که در سال ۱۱۶۰ ق. در قندهار ملقب با میر لشکر نموده بود با پانزده هزار سوار از راه سبزوار و شاهرود برای گرفتن استرآباد و مازندران فرستاد در این هنگام محمدحسن خان استرآباد و قسمتی از مازندران را اشغال نموده بود و خیال سلطنت در سر داشت بنا بر این عده‌ای از افراد سپاهیان جمع آوری شده خود را سرکردگی محمد ولی خان قاجار بخوارید باش (دولو) و برادرش محمدحسین خان برای جلوگیری از پیشرفت شاه پسندخان امیر لشکر بجلو او روانه نمود و در سبزوار جنگی بین دو طرف سخت در گرفت در این هنگام امراء محلی خراسان و سپاهیانیکه محمدحسن خان برای امداد آنان فرستاده بود مردانه کوشیده و شاه پسندخان به هرات و قندهار مراجعت نمود.

سرجان سلکم انگلیسی در جلد دوم تاریخ ایران تألیف خود در این باب چنین گوید: واحمدخان از بیم آنکه میادا درآینده چون محمدحسن خان استقلال یابد و رخنه در کاروی کند فوجی از افغانه را به تسخیر مازندران مأمور ساخت ولی تاب مقاومت امیر قجر را نیاورده جمعی از ایشان عرسه هلاک و یوار گشتند و بسبب این فتح محمدحسن خان را آوازه شهادت بلند گشته اقتدار وی روی در از دیاد نهاده.^۲

۱- هدایت و سپهر در روضه الصفاء و تاریخ قاجار به عده سپاهیان شاه پسندخان را پانزده هزار و خزانه عامره و تاریخ احمدی و سراج التواریخ پنجه را ذکر کرده اند و ممکن است که پانزده هزار مجموع سپاهیان احمدشاه باشد که بخراسان گسیل داشته است.

۲- احمدشاه سدوزائی (سدوزائی شعبه‌ای است از طایفه ابدالی = دزائی) مؤسس سلسله درائی و بزرگترین پادشاه افغانستان میباشد وی بنا بر گفته تاریخ احمدی پسر محمد زمان خان بوده و در مولتان Multan از شهرهای پاکستان در پنجاب متولد شده است. بواسطه پیش آمدهائی در آن سامان در سن کودکی با پدرش به قندهار و از آنجا بهرات وارد شده و در این شهر اقامت مینمایند. پس از درگذشت پدر با برادر خود ذوالفقار خان گرفتار طایفه غلیجائسی شده و در قندهار زندانی میشوند. نادرشاه پس از گرفتن قندهار (۱۱۵۰ ق.) آنان را از زندان آزاد کرده و مورد لطف خود قرار میدهد و بعد دستور میدهد که در مازندران اقامت نمایند. پس از چندی احمدخان مورد لطف و مرحمت نادرشاه واقع شده او را پساوول (گماشته = آجودان) خود مینماید و بعد او را رئیس عده‌ای از سواران طوائف افغان و اوزبک کرده و ضمناً دستور میدهد که همه اوقات ملزم رکاب وی باشد. مدتی نگذشت که بواسطه کاردانی او خیلی مقرب و مورد اطمینان و اعتماد نادرشاه قرار گرفت و حفظ و حراست چادر و اقامتگاه نادرشاه نیز بوی محول گردید.

پس از کشته شدن نادرشاه در سال ۱۱۶۰ قمری در قوچان، چون نزدیک بحر مسرای بود، زودتر از دیگران، از تشنه آگاه شد و با عده سواران او با جمعی خود (مرکب از افغان و اوزبک) یگراست به قندهار رفت و خود را پادشاه و معترفات خویش را افغانستان نامید پس از اینکه سر و سورتی

محمدحسن خان در جنگی که با آزاد خان افغان هوتکی غلیجانی در سال ۱۱۶۹ قمری در آذربایجان نمود اورا شکست داد و موفقیت شایانی برای وی حاصل شد و آزاد خان ناچار گردید که بخاک عثمانی رفته باین خیال که شاید بتواند ازدولت عثمانی برای خود کومکمی بگیرد مدتی در بغداد ماند و عثمانیها روی مساعدی بوی نشان ندادند و بعد بوالی گرجستان متوسل شد او هم نسبت بوی معراهی نکرد بنا بر این پس از کشته شدن محمدحسن خان سرانجام ناگزیر گردید که بدربار کریم خان آمده به خود او پناه ببرد. کریم خان او را پذیرفت و نهایت مساعدت و تجلیل و احترام را نسبت بدشمن سابق خود بعمل آورد و او را از تمام امراء خود محترم تر میداشت و در مجلس خود همیشه اوقات او را بر سایرین مقدم مینشاند. و اما جنگ محمدحسن خان با کریم خان موفقیت آمیز نبود بلکه بکلی بزبان وی تمام شد.

کریم خان زند که بفکر کشورگشائی افتاده بود از بقایای صفویه سید ابوتراب نامی را که نوه دختری شاه سلطان حسین صفوی بود پیدا کرده بنام شاه اسماعیل سوم نام سلطنت را روی او گذاشت و خود را بعنوان وکیل الرعایا موسوم نمود و بعداً جزا سترآباد و خراسان تقریباً تمام ایران را فتح کرد و محمدحسن خان که بر مازندران و سترآباد مسلط شده بود از جمله کسانی بود که سر باطاعت او در نمی آورد و با او زد و خورد کرد و در یکی از اردو کشی ها، پس از شکست جزئی که از طرف محمدحسن خان در مازندران به کریم خان رسید، میرزا ابوتراب از سپاه کریم خان فرار کرده به محمدحسن خان پیوست و همین کار سبب نکس امر کریم خان شد و عقب نشینی اختیار نمود و کار محمدحسن خان بالا گرفت و هنگامیکه برای دفع کریم خان با سپاه معظمی حرکت کرد گرگان - مازندران - آذربایجان و قسمتی از

بقیه یادرفی از صفحه قبل

بامور افغانستان مملکت جدید التاسیس خود داد دوبار بایران و هفت بار به هندوستان لشکر کشید و مملکت افغانستان را از هر طرف تسوسه داد و در سال ۱۱۸۶ ق. در قندهار که پایتخت خود قرار داده بود بناخوشی خوره درگذشت و در همانجا مدفون گردید. سرجان ملکم در تاریخ ایران تألیف خود لشکر کشی احمدشاه را به هندوستان شش بار و در سراج - التواریخ جلد اول صفحه ۲۶ هفت بار ذکر شده است.

بمقیده نگارنده این کتاب، لشکر کشی نادرشاه و همچنین تهاجمان مکرر احمدشاه درانی به هندوستان سبب شده که بعداً دولت انگلستان با آسانی و با سرعت بر آن شبه جزیره بزرگ بلکه قاره بر ثروت تسلط یابد.

۱- در جلد سوم منظم ناصری صفحه ۳۱ چنین نوشته شده: «نواب محمدحسن خان ایشان را مقهور و مغلوب نمودند. آزادخان با اهل و عیال و معدودی صوب قلیس رفت.»

ایران مرکزی را در تصرف خود داشت .

محمدحسن خان پس از گرفتن اصفهان متوجه شیراز گردید و مدتی شهر را در محاصره انداخت (۱۱۷۰ ق.) و نزدیک بود که محمدحسن خان او را از شیراز مرکز عملیاتش هم براند ولی کریم خان مأموس نشد و مقاومت کرد و سرانجام بواسطه قحط و غلای شدید و مدافعات کریم خان و پراکندگی سپاه از اطراف وی عاقبت ناچار گردید که بجای اول خود باز گردد هنگامیکه باصفهان رسید بواسطه عدم موفقیت او در جنگ با کریم خان ، سپاهیانیکه در اصفهان متمرکز کرده بود آنان نیز متفرق شده بشهرهای خود بازگشتند و محمدحسن خان ناگزیر گردید که بمازندران و گرگان برود و بعد کریم خان متعاقب او لشکر کشیده برای دفع او روان شد و خود در تهران ماند و بهترین سردار خود ، شیخ علیخان زند را ، بتعاقب وی بمازندران فرستاد . در مازندران نیز لشکریانش او را تنها گذاشتند و مخصوصاً طایفه قاجار یو خاری باش جداً با وی ضدیت نموده و به مخالفتش برخاستند . طایفه قاجار یو خاری باش در همه جا با وی مخالف بودند و همیشه باعث شکست و عدم پیشرفت اومی شدند و دست آخر نیز او را به کشتن دادند .

سرانجام در ماه جمادی الثانیه ۱۱۷۲ قمری ، در جنگ و گریز ، هنگام عبور از جر کلباد اسبش بگل فرو رفت و نتوانست خود را ازان ورطه نجات دهد در این هنگام کسانیکه در تعاقب وی بودند او را مهلت نداده باو رسیدند و سرش را بریدند و بعد آن سر را در تهران به نزد کریم خان فرستادند و کریم خان دستور داد که آن سر را با احترام در حضرت عبدالعظیم دفن نمایند و چنین کردند و پانزماندگان او را نوازش بسیار نمود . آقا محمدخان

۱- در جلد سوم منتظم ناسری صفحه ۱۷ جنگ با آزادخان در سال ۱۱۷۰ و با کریم خان در سال ۱۱۷۱ هـ ق. ذکر شده است .

۲- فرهاد میرزا معتمدالدوله در کتاب جام جم تألیف خود مینویسد ، «محمدحسن خان بدست سز علی بیگ نوکر خودش بتحریر قاجاریه یو خاری باش بدرجه شهادت رسید» . در محافل المؤمنین خطی در کتابخانه آستانه مشهد چنین دیده شد ، «شیخعلی خان زند با حسین خان دولو که پسر اوزن محمدحسن خان بود متفق و با محمدحسن خان جنگ کرد و محمدحسن خان را به قتل رسانید» .

۳- در جلد اول تاریخ التواریخ صفحه ۱۵ و فارسی نامه ناسری صفحه ۲۱۲ قیس محمد حسن خان را در حضرت عبدالعظیم (شهرری) نوشته اند لکن در جلد سوم منتظم ناسری صفحه ۳۷ و صفحه ۵۴ در گرگان ذکر شده است . در سال ۱۱۹۶ ق. که کار آغامحمدخان نسه داشت و نفی میکرد و چون مرد بسیار مکار و مزور و باسلاح امروزی سائس بود برادران خود را برای پیشرفت کار خویش در سر قبر پدر و برادر خود جهت اتحاد و استمالت آنان در گرگان جمع نمود و بعد ساختمانی برای هر دو نفر بنا کرد و در سال ۱۲۰۷ ق. که مادر با باخان جهانیانی (فتحعلیشاه) عازم زیارت نجف بود استخوانهای محمدحسن خان و حسین قلی خان (پدرشهر و شوهر) را با خود به نجف برده و در آنجا ب خاک سپرد .

و حسین قلی خان را با خود بشیر از برد و فرزندان و بستگان دیگر او را دستور داد که با مراقبت کردن از آنان در قزوین ساکن باشند.

محمد حسن محمد حسن خان قراقرز لو در دوره سلطنت آغا محمدخان و فتحعلی-

شاه قاجار مسدود کارهای بزرگ و طرف اطمینان و توجه پادشاهان مزبور بوده و در سال ۱۲۱۰ قمری کسه آغا محمدخان برای ضمیمه کردن خراسان به سایر قسمتهای ایران و بعد ضمیمه کردن قسمت‌هایی که پس از کشته شدن نادرشاه از ایران جدا شده و هر یک برای خود دولت مستقلی تشکیل داده بودند رهسپار خراسان شد پس از ورود به مشهد و خلع شاهرخ‌شاه افشار، محمد حسن خان قراقرز لو را از مشهد نزد شاه‌زمان پادشاه افغانستان به کابل فرستاد و بوی پیغام داد که بلخ را که یکی از چهار شهر خراسان است تخلیه کرده به امنای دولت ایران واگذارد.

محمد حسن خان در اواخر این سال با اتفاق کدو خان نماینده شاه‌زمان از کابل مراجعت کرده و راجع به واگذاری بلخ و الحاق آن به سایر قسمت‌های ایران موافقت شده بود.

محمد حسن محمد حسن خان سر کرده شجاع و فوج فراغان مشهور به قمر مرتب بوده

که در سال ۱۲۲۶ قمری در جنگ نرگمانهای مرو به سرداری حمزه میرزا حشمت‌الدوله کشته شد. جنگ مرو یکی از جنگها و قنایسای بسیار افتضاح آور زمان سلطنت ناسرالدین‌شاه است که علاوه بر از دست دادن مرو، بنا بگفته گوینو وزیر مختار فرانسه در کتاب سه سال در آسیاتالیف خود، در حدود چهل تا پنجاه هزار نفر نیز از لشکریان ایران در این جنگ کشته شدند و مورخین خودمان مانند همیشه اوقات، در این باب سکوت اختیار نموده و از ترس دولت، یعنی شاه، چیزی ننوشته‌اند. دوره سلطنت قاجاریه، با استثنای مدت سلطنت آغا محمدخان، سراسر افتضاح آور بوده است. برای اطلاع بیشتری از قضیه مرو، بشرح حال میرزا محمد آشتیانی (قوام‌الدوله) و حمزه میرزا (حشمت‌الدوله) رجوع شود.

محمد حسن محمد حسن خان مافی‌سعدالملک برادر کبوتر حسینقلی خان مافی نظام.

السلطنه که در سال ۱۳۰۱ قمری مدیر گمرک فارس و بنادر و حاکم بندرعباس و بندرلنگه بوده و در سال ۱۳۰۳ قمری گمرکات فارس و بنادر از وی منزع و به حاج محمد مهدی ملک‌التجار بوشهر داده شد و حکومت بندرعباس و بندرلنگه نیز به دیگری واگذار گردید. ۱. در سال ۱۳۰۵ قمری که حسین‌قلی خان سعدالملک ملقب به نظام‌السلطنه شد، محمد حسن خان ملقب به لقب برادر خود سعدالملک گردید. در همین سال که برادرش نظام‌السلطنه به ایالت خوزستان بختیاری و چهارمحال اسفهان منصوب شد، سعدالملک نیز دوباره به سمت حکمران بنادر خلیج فارس تعیین شده و ضمناً تمام گمرکات فارس تا اسفهان جزو ابوابجمعی او گردید.

مراد از گمرکات اسفهان گمرکهای داخلی و عوارضی بوده که از تمام بارها که از شهری به شهر دیگر در داخله مملکت حمل میگردد عوارض گرفته میشد و این موضوع از بدستهای بسیار بد حکومتهای سابق ایران بوده و بعد موقوف شد .

سابقاً این قبیل عوارض را میزان و متصدیش را ناظم میزان میگفتند و اگر گمرک خارجی هم شمیمه میشد مخصوصاً در ایالات هم مرز با خارجه او را میزان آقاسی میگفتند. امروز هم متأسفانه با تصویب هیأت وزراء بعنوان شهرداریها برای اصلاح شهرها این قبیل عوارض دوباره معمول شده و از محصولات داخله و مال التجارهها گرفته میشود و معلوم نیست که عوارض بچه مصرفی میرسد فقط چیزیکه از این قبیل تصویب نامهها فهمیده میشود ترقی تصاعدی نرخ اجناس و گرانی زندگانی است .

ملک خان در کتابچه اصول ترقی راجع به گمرکهای داخله و راهداریها چه خوش

گفته است :

و ... از برای گرانی امتعه و مزید اشکالات تجارت نمیتوان عجیب تر از گمرکهای داخله که از جمله سر مشقهای نادرجهالت دولتی است. گمرکهای داخله ما علاوه بر شررهای کلی که به تجارت ما وارد آورده اولیای دولت ما را در خارج رسوا کرده زیرا که وزراء و علمای خارجه طرز اداره ما و درجه فهم و کفایت اولیای ما را همیشه از روی همین خط قبیح مشخص میکنند .

سعد الملك پیش از نظام السلطنه در گذشت و دارائی بسیاری از خود باقی گذاشت و در مدت کمی یگانه فرزندش (مهدی مافی سعد الملك) آن دارائی کنائی که با آورده بود به باد داد .

حاج محمد حسن نائینی کوزه کنائی فرزند حاج رحیم علی از معایب عرقاء بوده که در حدود سال ۱۱۵۲ قمری متولد و در سال ۱۲۴۲ ق. در سن ۶۶ سالگی در گذشت و در نائین مدفون گردید . نامبرده جانشین و شوهر نوه حاج عبدالوهاب نائینی عارف معروف بوده است .^۱

محمد حسن بکلمه حسن (وکیل الدوله) رجوع شود .

میرزا محمد حسین یا میرزا حسین آشتیانی پسر بزرگ میرزا هدایت الله وزیر دفتر در اواسط سال ۱۲۹۶ قمری به نیابت وزارت دفتر (معاونت وزارت دارائی) که پدرش از سال ۱۲۹۰ ق. وزیر دفتر (وزیر دارائی) شده بود

۱- پیش از نظام السلطنه .

۲- در جلد سوم کتاب طرائق الحقایق صفحه ۱۱۰ در گذشت حاج محمد حسن در سال

متصوب گردید.

بعد از وفات میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر در سال ۱۳۱۰ قمری میرزا محمدحسین بوزارت دفتر رسید. میرزا محمدحسین یا میرزا حسین وزیر دفتر جدید با پدرش آقا هدایت وزیر دفتر بزرگ خیلی تناوت داشت باین معنی باینکه اخلاقاً مردی صحیح‌المعمل ولی بسیار ضعیف‌النفس وآلت بلا اراده امین‌السلطان میرزا علی‌اسفرخان سداعظم بود و چون خو: را حتماً برآورده امین‌السلطان و اطاعت او امر او را بر خود لازم و واجب می‌شمرد در مقابل او هیچ گونه رایی از خود نداشت و در حقیقت وزارت دفتر (وزارت دارائی) از این تاریخ غیر مستقیم جزو یکی از ادارات تابعه امین‌السلطان درآمد و وزیر روز بر خرابی دارائی کشور افزوده شد. وقتیکه میرزا حسین وزیر دفتر بنا بر تصویب امین‌السلطان روی کار آمد مستوفی‌های نسبة با استخوانتر که خود را بالاتر از او دانسته و چون میخواستند زیر بار او نروند به نفع پسرهای خود از کارکناره کردند.

سر لشکر محمد حسین خان آیرم از افسران سابق قزاقخانه بود که از

محمد حسین

زمان کودتای ۱۲۹۹ تا ۱۳۱۴ خورشیدی خیلی طرف تسوجه

و تقرب رضاشاه پهلوی قرار گرفت و در این مدت در سادات و مرآتیه را در نظام و غیره طی کرد سر لشکر شد و پس از ترتیب سادق خان کوپال رئیس اداره کل شهر یابی گردید. چون در قسمت بنائیه، ساختمانهای شاه و کارهای دیگر استفاده‌های زیادی کرده بود و همچنین در توقیف و کشتن اشخاصی از قبیل تیمور تاش - سردار اسعد بختیاری - سردار عشایر قشقایی و غیره دست داشت از این جهت ترسید که روزی ممکن است که این شتر هم در خانه خودش بخوابد و اتفاقاً هم خوب پیش بینی کرده بود و عاقبت هم همینطور میشد.

برای رهایی خود حیل‌های اندیشید و بالاخره خود را نجات داد. چندی خودش را سخت بیمار جلوه داد و این طور وانمود کرد که معالجه‌اش در ایران غیر ممکن است.

مدتی در خانه خود بستری شد و با احدی هیچ حرف نمیزد و طوری با طرفیان و مراجعین فهمانده بود که بواسطه تورم گلو نمیتواند تکلم کند و با پرستارانش با ایما و اشاره حرف

۱- در سال ۱۳۰۳ قمری که میرزا یوسف مستوفی‌الممالک خندرا عظم‌وقات یافت تا سراسرالدینشاه امر کرد که کارهای مربوط با او را به میرزا حسن مستوفی‌الممالک پسر خود سالتش به نیابت آقا هدایت وزیر دفتر محول گردد. وزیر دفتر از اینکه نیابت و در حقیقت لکن طفل خرد سالی را دارا شده به او خیلی سخت و ناگوار آمد و چون امر اکیندشاه بود نتوانست از زیر این بار در رود. امر شاه را اطاعت نمود اما کاریکه کرد این بود که برای میرزا محمدحسین پسر خود مهری به منجع نائب مستوفی‌الممالک کتبه و خود وزیر دارائی شد لکن همانطوریکه شاه امر کرده بود. در مواقیکه مستوفی‌الممالک طفل ۱۱ ساله بدفتر استیفاء میرفت وزیر دفتر همراه او بود باین ترتیب که او را جلو انداخته و خود در عقبش مانند لاله‌ها برآم می‌افزاد.

میزد سرانجام موفق شد که در نیمه دوم سال ۱۳۱۳ خورشیدی از شاه اجازه گرفته که برای مصالحه خود موقتاً بارها برود.

سرافکر آیرم بقدری خود را پشاه و خانواده سلطنتی نزدیک کرده بود که هیچکس گمان نمی برد که او حیلای برانگیخته و از ترس جان خود مسافرت میکند.

پس از چندی قشیه روشن شد که شاه را باین بهانه گول زده و برای اینکه بواسطه سوء عملیات گذشته اش تعقیب و مجازات نشود از ایران فرار کرده است. شاه او را احضار کرد که فوراً بایران برگردد و مشغول کار خود شود جواب داد اطاعت میشود لکن برای هزینه سفر پول ندارم هزار لیره برایش فرستاده شد هزار لیره را هم گرفت و نیامد. آیرم مدتی در خارج از ایران زندگی میکرد تا اینکه در آلمان درگذشت.

امیر محمد حسینخان ارجمندی فیروزکوهی در رکاب کریمخان

محمد حسین

وکیل بشیراز رفت و مدتها رئیس قراولان وکیل بود. در ایامیکه

آغامحمدخان در شیراز متوقف و زیر نظر بود محمده حسینخان با او آشنائی و ارتباط پیدا کرد و بهمین مناسبت هنگامیکه آغامحمدخان از شکار به شهر باز میگشت او را از سختی وضع مزاحی و حال احتضار کریمخان آگاه نمود (۱۳ صفر ۱۱۹۳ ق.) و آغا محمدخان صلاح خود را در این دانست که بشهر وارد نشود و آن شب را در خارج شهر بماند. امیر محمد حسینخان تا سال ۱۱۹۶ قمری با عبداللهخان دماوندی در شیراز بود لکن بعد در این سال هردو نفر خود را بمازندران رسانیده و به آغامحمدخان پیوستند و بعدها این دو نفر از فرماندهان قوای آغامحمدخان گردیدند.

مرتضی قلیخان برادر صلیبی آغامحمدخان قاجار که از سال ۱۱۹۸ تا ۱۲۰۱ قمری در

نواحی قفقاز و خاک روسیه میزیست در سال اخیر الذکر بحدود گیلان آمد و با برادر خود وارد پیکار شد و چون زیاد مجهز و آماده نگشت شکست خورد و بجای سابق خود بازگشت لکن در اواخر ذیحجه سال ۱۲۰۲ ق. دوباره با همراهی و موافقت حکام نواحی شیروان - طالش - قیه و بادکوبه با هفت هزار نفر که بعد عده مزبور به نه هزار نفر هم رسید بهمراه مملتیخان طالش به رشت وارد شد و چون این بار از دفعه پیش آماده تر بود موفق شد که بزودی و سهولت گیلان را بگیرد.

آغامحمدخان در ابتداء موضوع را خیلی سهل و ساده فرض میکرد و باین جهت محمد حسینخان قاجار قوانونالتر خود را که سابقاً بیگلربیگی (حاکم) مازندران بود با دوهزار سوار برای دفع او به گیلان فرستاد. خان ناظر هنگام ورود بحوالی رشت لوازم احتیاط و دور اندیش جنگ را رعایت نکرد و برای اینکه زودتر به فتح نائل شود و شجاعت خود را نشان داده و سرخ آغامحمدخان کشیده باشد بیعت بکنگ نمود و سخت شکست خورد. آغامحمدخان بتماقیب او لشکری مجهز به تعداد ده هزار نفر به فرماندهی امیر محمد حسینخان

میرزا محمدخان لاریجانی و امیرسلیمانخان قاجار بگیلان روانه نمود. اینان هنگامی رسیدند که محمدحسینخان ناظر از مرتضی قلیه ان شکست خورده و افرادش متواری - اسیر و کشته شده بودند. پس از ورود میان دو طرف جنگ سخت در گرفت و امیرمحمدحسینخان که بیشتر مسئولیت فرماندهی قوی با وی بود در این میانه هدف گلوله دشمن واقع و کشته شد و بواسطه این پیش آمده افراد لشکر اعزامی آغا محمدخان بکلی پراکنده و تارومار و ضمناً جمعی از آنان اسیر و جمعی دیگر کشته شدند و مرتضی قلیخان نیز در این جنگ فاتح گردید و تمام گیلان بشرف او درآمد.

امیرمحمدحسین خان مردی بوده بسیار شجاع و متهور و همیشه پیشاپیش لشکر قرار میگرفته است. سپهر در جلد قاجاریه ناسخ التواریخ صفحه ۲۸ راجع بشجاعت وی چنین گوید: و امیرمحمدحسین خان از جندی چشم از زندگانی بیوشید و مردانه بکوشید نخستین با گلوله تفنگ زخمی صعب برداشته و همچنان مانند شیر زخم یافته برچپ و راست حمله افکند و نه تن از ابطال رجال را بچاک اتداخت و خود نیز بهره خاک گشت.

محمدحسین میرزا حشمت الدوله پسر بزرگ محمدعلی میرزای

محمدحسین

دولت شاه است که پس از فوت دولت شاه پدرش در سال ۱۲۳۷ قمری

بجای او حاکم کرمانشاه شد و با استثنای مدت کمی که از حکومت کرمانشاهان معزول گردید تا سال فوت فتحعلی شاه (۱۲۵۰ ق.) مدت ۱۴ سال در این سمت باقی بود.

در سال ۱۲۳۷ ق. که فتحعلی شاه قاجار قصد تسخیر بغداد و شهر زور را داشت

محمدحسین میرزا را با امیر قاسم خان قواللوی قاجار و لشکریان مازندانی و استرآبادی بطرف عراق عرب فرستاد و نائل به فتوحاتی نیز گردیدند لکن بواسطه بروز ناخوشی و با در دو که عده زیادی از لشکریان را کشت نتیجه غائبی از این لشکرکشی حاصل نشد و برای اینکه بیش از این تلفات وارد نیاید افراد اردو را مرخص کردند و خود فتحعلی شاه نیز بازگشت و برای مسمون بودن از ابتلاء به وبا چندین درامنه الوند همدان اقامت گزید.

محمدحسین میرزا چون در سال ۱۲۳۸ ق. مندلیج را دوباره از عثمانی ها پس گرفت و خسرو خان کرجی را از طرف خود در آنجا برقرار نمود در این سال بواسطه این جلالت ملقب به حشمت الدوله گردید.

در سال ۱۲۴۶ ق. علاوه بر اینکه حاکم کرمانشاهان بسود هوس گرفتن نواحی

بروجرد و لرستان و خوزستان را نیز از عموی خود محمدتقی میرزا حسام السلطنه داشت و سرانجام بدون اطلاع و اجازه شاه بین او و حسام السلطنه جنگ در گرفت و شیخ علی میرزا ملقب به شیخ الملوك نیز به حمایت حشمت الدوله و نایب حسام السلطنه از ملایر رهسپار بروجرد گردید. در این نزاع حسام السلطنه مغلوب شد و فتحعلی شاه برای اصلاح میان پسران و نو، خود غلامحسین خان سپهدار داماد خود را روانه بروجرد نمود و او با اصلاح ذات البین

کوشید و هربك از آنان بمقرحکمرانی خود رهسپار گردیدند . در سال ۱۲۵۰ ق. هنگام قوت فتحعلیشاه علاوه بر حکومت کرمانشاه حکومت لرستان و خوزستان نیز با وی بود و از طرف او نصرالله میرزا ملقب به والی و اسدالله میرزا برادرانش حاکم لرستان و خوزستان بودند. محمدشاه پس از جلوس خود بهرام میرزا (معزالدوله) برادر خود را از تبریز با عده ای لشکری بجای او به حکومت کرمانشاه - لرستان و خوزستان بوزارت میرزا محمدتقی قوام الدوله آشتیانی فرستاد .

پس از ورود بهرام میرزا بمقرحکمرانی خود کرمانشاه حشمت الدوله رهسپار تهران گردید و بند بهرام میرزا برادران او را که حکام ولایات بودند احضار کرده و پس از ورود بکرمانشاه آنان را نیز تحت الحفظ روانه تهران نمود . بهرام میرزا بسواطه این عملیات مورد تقدیر واقع گردید. حشمت الدوله جزء ۱۱ نفر شاهزادگانی است که در سال ۱۲۵۱ ق. ، بامر شاه، بادیبیل تبعید و در آنجا زندانی شدند و پس از فرار علی نقی میرزا رکن الدوله ، امام پردی میرزای ابلخانی کشیکچی باشی و علیشاه ظل السلطان و نصرالله میرزا پسر رکن الدوله در سال ۱۲۵۳ ق. از راه نقب بخارج قلعه و وارد شدن بخاک روسیه بقیه شاهزادگان که از آن جمله حشمت الدوله هم جزء آنان بود به تبریز منتقل و در آنجا تحت نظر قرار گرفتند. حشمت الدوله مدت سه سال در تبریز زیر نظر بود و در سال ۱۲۶۲ ق. در آنجا درگذشت .

محمدحسین خان زنگنه از رجال معتبر درباری زمان سلطنت فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار بوده و چندسال رئیس تشریفات عباس میرزا نائب السلطنه و محمد شاه بود . در سال ۱۲۴۹ قمری باتفاق دکتور میرزا بابا حکیم باشی مأمور به سفارت روس و انگلیس شد .

محمدحسین

در زمان سلطنت محمدشاه درویش بازی و همچنین نفوذ بیگانگان زیاد در کار بود و پس از کشته شدن میرزا ابوالقاسم قائم مقام رجل نامی ایران بسیاری از اطرافیان محمد شاه داوطلب سدارت و جانشینی قائم مقام شدند. از جمله کسانی که داوطلب سدارت و حدس زده میشد که سداعظم شود همین محمدحسین خان ایشیک آقاسی (رئیس دربان) بود و چند روزهم او و میرزا نصرالله اردبیلی سداالممالک (یکی دیگر از داوطلبان سدارت) در سدور فرامین و احکام دخالت داشتند یعنی محمدشاه سعیدالنفوس و دهن بین را آلت دست خود قرار داده بودند و چون نظر این بود که ایران بطرف خرابی گراید محمدشاه معلم و مرشد خود حاج میرزا آقاسی را سداعظم خویش قرار داد و حاج میرزا آقاسی پاشا را و سوابد بهد بیگانگان سداعظم و ایران مدار شد . محمدحسین خان در بین داوطلبی سدارت در سال ۱۲۵۱ ق. به ناخوشی و بادر گذشت و بجای وی محمدقلیخان آصف الدوله پسر هشتم الله یار

خان آصف الدوله دولو قاجار ایشیک آقاسی (رئیس دیار - رئیس تشریفات) محمدشاه قاجار گردید .

محمد حسین

میرزا محمد حسین شریفی حسینی پسر میرزا ابوالقاسم شریفی شیرازی

از رجال محترم دوره افشاریه و مخصوصاً مورد توجه و احترام

زیاد نادرشاه بوده و در سال ۱۱۴۲ هجری قمری که طهماسبقلی خان (نادرشاه) برای تسخیر شیراز و قلع و قمع اشرف سلطان غلیجائی وارد تخت جمشید ۵۴ کیلومتری شیراز گردید میرزا محمد حسین که مدعی تولیت شاه چراغ بود به نزد وی آمد و پس از راهنماییهای لازم و مقیدی که برای گرفتن شیراز نمود در ضمن درخواست تولیت شاه چراغ را مانند سابق برای خود کرد . نادرشاه از راهنماییهای مفید وی ممنون شد و قول داد که به محض گرفتن شیراز و اتمام کار اشرف درخواست او را انجام داد و همینطور عم نادرشاه به عهد خود وفا نمود و پس از گرفتن شیراز تولیت سید میر احمد مشهور بشاه چراغ را به موجب فرمان دوباره به میرزا محمد حسین واگذار کرد . روابط حسنه بین او و نادرشاه تا آخر مدت سلطنتش کاملاً برقرار بود . و هنگامیکه نادرشاه در دشت مغان در سال ۱۱۴۸ ق. برای تعیین تکلیف سلطنت، بزرگان ایران را در آنجا خواست یکی از آن جمله همین میرزا محمد حسین شریفی است که در آنجا حاضر شده و به سلطنت نادرشاه رأی داد .

در سال ۱۱۵۸ ق. پس از طنبان قلی خان بیگلربیگی شیرازی والی فارس و قلع و قمع

او میرزا محمد حسین مأمور اردوی نادری گردید و امور مربوطه به خود را به داماد و خواهرزاده خویش میرزا محمد واگذار نمود .

میرزا محمد حسین همینطور در اردوی نادرشاه به سر می برد تا اینکه در بهال ۱۱۵۹ ق.

قیاقلی آقای قورت چارچی پاشی والی فارس بر نادرشاه یاقی شد . نادرشاه در اسفهان بود و در اوایل سال ۱۱۶۰ ق. تصمیم گرفت که به شیراز آمده تمام اهالی شیراز را قتل عام کرده بعد شهر را بکلی خراب و تبدیل به زمین زراعتی نماید . قیاقلی آقا که از عزیزست نادرشاه بسوب شیراز آگاه شد فوراً قصد فرار به بندر عباس را در مخیله خود پروراند و قبلاً تمام اموالیکه در مدت حکومتش بدست آورده بود بدان سمت فرستاد لکن چون اهالی

۱- میرزا محمد همان کسی است که پس از فوت میرزا محمد حسین خالوی خود در سال

۱۱۷۰ ق. بجای وی کلانتر شیراز شد و از تاریخ مزبور معروف به میرزا محمد کلانتر گردید

و در سال ۱۲۰۰ ق. که تاریخ سال فوت او است کتابی تألیف نموده که بعنوان - روزنامه میرزا

محمد کلانتر فارس - شهرت یافته است کتاب مزبور شامل وقایع از سال ۱۱۴۲ تا ۱۱۹۹

هجری قمری میباشد برای آگاهی بر شرح حال میرزا محمد کلانتر فارس به کلمه محمد در همین

جگه به صفحه ۲۸۱ مراجعه نمایند.

شیراز از شورش محمدخان بلوچ و تقی‌خان شیرازی و سدهائی که از این راه بر آنان وارد آمده بود در سال گذشته و پیش از آن به چشم خود دیده بودند با هم اتفاق کرده قیافلی آقا را قبل از فرار دستگیر و به اردوی نادرشاه فرستادند و از شری راحت شدند.

نادرشاه در بین راه پس از اطلاع از دستگیری او بوسیله اهالی شیراز و همچنین مردنش، از آمدن به شیراز متصرف گردید و از آبادی از راه بوافات به کرمان رفت و تمام اعیان فارس را بکرمان خواست و آنان هم اطاعت کرده از شیراز وارد کرمان شدند و به محض ورود دستور داد که اول آنان را از هر دو چشم نابینا کنند و پس از این عمل آنان را کشت و فقط يك نفر که حاج‌هاشم پدر حاج ابراهیم اعتمادالدوله باشد بوساطت میرزا محمدحسین فقط از يك چشم نابینا گشته و باز بوساطت میرزا محمدحسین گشته هم نشد. در این موقع نادرشاه دست کلانتری فارس را پس از قتل میرزا اسمعیل کلانتر بیه میرزا محمدحسین که او را به کرمان احضار کرده بود داد و او را مورد تکریم قرار داد و پس از آنکه از سرهای اعیان فارس و کرمان که عده آنان بالغ بر یکصد و هفتادونه (۱۷۹) نفر میشد دو کله مناره ساخت. حکومت فارس را هم ضمیمه کلانتری آنجا کرده به میرزا محمدحسین شریفی سپرد و او را صاحب اختیار لقب داد.^۱

میرزا محمدحسین شریفی صاحب اختیار با دو شغل مهم کلانتری و ایالت فارس، در اوائل همین سال به شیراز وارد شد و بر تق و فتق امور پرداخت. پس از گشته شدن نادرشاه و سلطنت چندماهه برادرزادگان او^۲ میرزا محمدحسین مخالفین و معارضین پیدا

۱- میرزا محمد کلانتر فارس که معاصر نادرشاه بوده در روزنامه خود در این باب چنین نوشته: «و کوران رکاب را که قریب به دوپست نفر بودند کشته دو کله منار در کرمان ساختند و به مراسم عدلت پرداختند».

۲- لقب صاحب‌اختیاری از القاب مهم در ایران بوده و اول کسیکه دارای این لقب گردید همین میرزا محمدحسین شریفی حسینی است. نادرشاه پس از اینکه لقب مزبور را بوی اسطاع کرد برای اینکه بوی بفهماند که معنی این لقب چیست با او چنین گفت: «میرزا محمدحسین صاحب اختیار اگر تو کر دیوان و اهل فارس برخلاف حساب و میرضای تسوخر کنی کنند بی سؤال و جواب تا پنجاه نفر را مرخص هستی گردن بزنی و از گوش بریدن و کوز کردن و دست بریدن در صورت خلاف کوتاهی ممکن که حکومت را یا سیاست بموقع گفته‌اند» پس از میرزا محمد حسین بسیاری از رجال در دوره‌های بعد ملقب به این لقب گردیدند و اسامی آنان از این قرار است: بدیع‌الزمان میرزا - نصرالله‌خان پسر مرزگ امیرخان سردار - حسین‌خان مقدم مراقب‌های آجودان‌باشی نظام‌الدوله - سلیمان‌خان افشار - غلامحسین‌خان غفاری امین‌خلوت - وزیر مخصوص.

کرد و بین او و عادلشاه موافقت بود لکن بین او و ابراهیم شاه مخالفت سخت رویداد و اذیت و آزار زیاد از او دید. در سال ۱۱۶۲ ق. پس از اینکه شاهرخ میرزا نواده نادرشاه به سلطنت رسید مجدداً حکم صاحب‌اختیاری فارس را برای وی صادر و ابلاغ نمود و بعد که صالح‌خان بیات از طرف عادلشاه و سپس از جانب شاهرخ شاه بسمت ایالت و سرداری سپاه فارس انتخاب شد تا سال ۱۱۶۴ ق. با اتفاق یکدیگر فارس را اداره میکردند و در این مدت فارس پایمی را نسبتاً به آرامی و راحت میگذرانند پس از شکست صالح‌خان در ۱۱۶۴ ق. از علیمیردان خان بختیاری در کام فیروز و استیلای علیمیردانخان پشیراز (۱۱۶۶ ق.) و ارتکاب همه گونه ظلم و ستم بر اهالی، میرزا محمدحسین و میرزا محمد را از کار برکنار نمود و پند آنان را مصادره کرده هر چه توانست از این دو نفر گرفت. مدت ۶ ماه تسلط او بر فارس ادامه داشت تا اینکه در سرچشمه زاینده رود از کریم‌خان شکست خورده و در کرمانشاه، به دست محمدخان زند کشته شد.

حاج محمدحسین خان ملقب به امین الدوله، نظام الدوله و مستوفی -

محمدحسین

الممالک و معروف به صدراعصفانی پسر حاج محمدعلی و نوه محمد رحیم علاف و معروف است که در آغاز کار خود حاج محمدحسین خان نیز شاگرد علاف بوده و بنا به گفته فتحعلی‌خان سیا ملک الشعراء از گاه کشتی بکهنکشان شده. سبب ترقی اولیه او را می‌گویند از اینجا ناشی شد که پس از فوت کریم‌خان زند و کیل و فرار آغامحمدخان از شیراز در اسفهان بمنزل حاج محمدحسین خان وارد شد و از وی پذیرائی بجائی کرده و در موقع حرکت از اسفهان بسوی تهران و استرآباد مساعدت مالی نیز پاو نموده است و آغامحمدخان هنگامی که به سلطنت رسید همراهی‌های او را فراموش نکرده و او را حاکم اسفهان نمود.

حاج محمدحسین خان در زمان خود یکی از ثروتمندان و بزرگان اسفهان بلکه ایران بوده است. نامبرده زنان و فرزندان متعددی داشته و یکی از زنهاش دختر حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی و پسر اکبر و ارشد او عبدالله خان امین الدوله بوده است. پس از تفویض امر مالیه ایران در سال ۱۲۲۱ قمری به محمدحسین خان و ملقب شدن او به امین الدوله و یا سمت مستوفی الممالک، پسرش عبدالله خان بحکومت اسفهان برقرار شد. حاج محمدحسین خان امین الدوله در سال ۱۲۲۸ ق. وزارت استیفاء (دارائی) و لقب امین الدوله‌ای را به پسر خود عبدالله خان که بیگلربیگی (حاکم) اسفهان بود واگذار نمود و عبدالله خان از این تاریخ وزیر استیفاء یعنی مستوفی الممالک و ملقب به امین الدوله گردید و خود حاج محمدحسین خان ملقب به نظام الدوله شد.

در سال ۱۲۳۳ ق. که فتح‌خان وزیر مدد پسر و متهور شاه محمود پادشاه

تعمیری نداشته و در سال ۱۲۸۴ ه. ق. در تهران درگذشت.

محمدحسین

میرزا محمدحسین سیفی قزوینی ملقب به عمادالکتاب از اساتید خوشنویس خط نستعلیق که در ۲۷ فروردین ۱۲۸۵ قمری در قزوین متولد و غالب عمرش بکتابت و تعلیم خط نستعلیق سپرگذشت. شاهنامه معروف به امیریهادری و اوصاف الاشراف خواجه نصیرالدین طوسی که بوضعی زیبا در تهران بچاپ رسیده بخط او است. عمادالکتاب در سال ۱۳۳۴ قمری بمعرفی کریم دوانگر در کمیته مجازات که بتوسط میرزا ابراهیم خان منشی زاده و اسدالله خان ابوالفتح زاده در تهران تشکیل یافته بود داخل و بتحریر بیانیهای آن کمیته مأمور شد.

در سال ۱۳۳۵ قمری که دولت وقت اعضای کمیته مزبور را دستگیر نمود عمادالکتاب پس از مدتی زندانی شدن در تهران مأمور بتوقف درقم گردید و او مدتی در آنجا تحت نظر بود بعدآزاد شده به تهران آمد و در سال ۱۳۰۴ خورشیدی در دفتر مخصوص دربار رضاشاه پهلوی مأمور تحریرات گردید تا اینکه در ۲۶ تیرماه سال ۱۳۱۵



عمادالکتاب

میرزا محمدحسین قزوینی ملقب به عمادالکتاب در جوانی

خورشیدی در تهران در حدود سن ۷۰ سالگی درگذشت .
محمدحسین میرزا محمدحسین دبیر الملک فراغانی در سال ۱۲۷۴ قمری که ناصرالدینشاه شورای دولتی مرکب از ۱۶ نفر از وزراء و رجال سرشناس تشکیل داد میرزا محمدحسین دبیر الملک نیز عضویت شورای مزبور انتخاب گردید . ناصرالدینشاه در سال ۱۲۸۳ هجری قمری ب فکر و اراده شخص خود تشکیلاتی برای امور



میرزا محمدحسین دبیر الملک



میرزا محمدحسین دبیر الملک

مملکتی داد و میرزا محمدحسین دبیر الملک را متصدی امور مشروطه زیر نمود : وزیر رسائل یا وزیر دارالانشاء - متصدی امور حکومتی تهران و خالصجات - اداره حکومتی کرمان ، عراق ، در جزین و پست خانه های راه آذربایجان و در سال ۱۲۸۴ ق. علاوه بر سمت های که داشت امور بلوک خوار نیز از سر حیث بمهده وی واگذار شد . در ماه ذیحجه سال ۱۲۸۵ ق. بجای میرزا محمدخان سینکی مجد الملک ب سمت تولیت آستان قدس رضوی منسوب شد و تا ماه ذیقعد ۱۲۸۷ ق. در سمت مزبور باقی بود . در سال ۱۲۸۸ ق. علاوه بر عضویت دارالشورای کبری برای بار دوم ب وزارت رسائل (ریاست دفتر مخصوص شاهنشاهی) نیز برقرار گردید .

در محرم سال ۱۲۹۰ ق. علاوه بر سمت وزارت کشور نیز منصوب شد. پس از اینکه میرزا علیخان منشی‌حضور (امین‌الدوله) در سال ۱۲۹۰ ق. پس از بازگشت ناصرالدین‌شاه از اروپا بوزارت رسائل گزیده شد دبیرالملک در همین سال بحکومت اراک منصوب و روانه گردید. میرزا محمدحسین دبیرالملک فراهانی در سال ۱۲۲۵ ق. متولد شد در اوایل سال ۱۲۹۷ ق. در سن ۷۲ سالگی در تهران در گذشت. در ایامیکه متصدی خالصجات و اداره امور بلوک خوار با وی بود در امور سیفی اصلاحاتی نمود و یک نوع خریزه‌ای به عمل آورد که در میان مردم معروف شد به خریزه دیرری.

محمدحسین

میرزا محمدحسین متخلص به ادیب و ملقب به فروغی و ذکاءالملک

و معروف به میرزا فروغی متولد ۱۲۵۵ هجری قمری از

نویسندگان و شاعران نامور و روشنفکران عصر خود بوده و پسر محمد مهدی ارباب اصفهانی میباشند. میرزا محمدحسین که در ابتداء بواسطه تخلصش به ادیب معروف به ادیب بود کارش در دستگاه محمدحسنخان سنیع‌الدوله^۱ منشی (نویسنده) روزنامه دولتی بود. در سال ۱۲۹۱ ق. بامر ناصرالدین‌شاه که طرح بنای عشرت‌آباد واقع در شمال تهران ریخته شد و دیوار دور آن را کشیدند ناصرالدین‌شاه در شوال همان سال برای درختکاری وارد باغ جدیدالاحداث شد و بهار درخت بدست خود کاشت و دیگران هم بوی تاسی نمودند و درختکاری باغ آغاز گردید. در این هنگام میرزا محمدحسین متخلص به ادیب قصیده‌ای سرود که در مطلع آن میگوید:

شعر ادیب باشد در مدح شاه شاهان چون آفتاب روشن مانند آب جاری

و بنظر شاه رساند و شاه او را ملقب به فروغی نمود. در منتظم ناصری جلد سوم صفحه ۳۳۶ در سال ۱۲۹۱ ق. چنین ذکر شده: «میرزا محمدحسین ادیب اصفهانی را ملقب به فروغی فرمود». و همچنین در صفحه ۳۷۵ همان کتاب در سال ۱۲۹۹ ق. مذکور است: «میرزا محمدحسین ادیب ملقب به فروغی منشی روزنامه در صله مدینه مولود همایون به یک طاقه شال ترمه مخلص گردید» و خودش در این‌طور تصریح نموده:

فروغ یافت چو از مدح شاه گفته‌ام من مرا خدیو معظم لقب فروغی داد

بعدا کلمه فروغی لقب و تخلص برای اولاد و اعقاب میرزا محمدحسین نام خانوادگی گردید. میرزا محمدحسین در جوانی مشغول به تجارت شد و چون متضرر گردید و سرمایه

۱- آقا محمد مهدی ارباب خود نیز از دانشمندان بوده و از علوم ریاضی - نجوم و تاریخ بی بهره نبوده است.

میگویند و چنین شهرت دارد که نه‌ای او از یهودیهای بغداد بوده که برای تجارت باصفهان آمده است.

خود را بکلی از دست داد مدتی در بندر لنگه - جهرم - قسا و یزد بوده و در این جاها اوقات خود را میگذرانده است. بعد از یزد به کرمان رفته و در دستگاہ محمد اسماعیل خان نوری و کیل الملک حاکم کرمان داخل میشود پس از چند سالی که در آنجا مشغول بخدمت بوده بسمت عشبات رهسپار و پس از بازگشت از کربلا و نجف و کرمانشاه که در هر یک از این محلها مدتی توقف داشته وارد تهران میشود. در اوقاتیکه محمد حسنخان صنیع الدوله (اعتماد السلطنه) وزیر انطباعات و دارالترجمه بوده میرزا محمد حسین در وزارت انطباعات وارد کار شده و با صنیع الدوله در قسمت مطبوعات تشریک مساعی مینموده است و چندی که اشتغال به کار داشته محمد حسنخان او را به مدیریت دارالترجمه و دارالطباعه دولتی و مترجم زبان عربی و فرانسه انتخاب میکنند^۱.

محمد حسنخان صنیع الدوله (اعتماد السلطنه) هر وقت که از او یاد میکند او را به عنوان میرزای شخصی خود نام میبرد مثلاً در یادداشتهای خطی خود مینویسد: «یکشنبه ۳۰ ربیع الاول ۱۳۰۳: سیح دارالترجمه رفتم از آنجا مستقیماً با ملیحک اول^۲ و میرزا فروغی میرزای خودم و چند نفر...» و غالباً در سفر و حضر با اعتماد السلطنه بوده مثلاً در سفر سوم ناسرالدینشاه باروفا (۱۳۰۷-۱۳۰۶ ق.) از تهران تا سرحد همراه وی بوده و سپس به تهران بر میگردد.

اعتماد السلطنه پس از بازگشت از اروپا به همراه شاه در یادداشتهای روزانه - خطی - خود چنین گوید: «۱۷ محرم ۱۳۰۷: چهار بغروب مانده یحمدالله از رود ارس گذشته وارد خاک ایران شدم آقامیرزا فروغی و جمعی از نوکرها که از تهران آمده بودند دیده شدند. از عهده شکر الهی نمیتوانم برآیم که بعد از صد و بیست روز و این همه زحمت که در این سفر کشیدم زنده و سلامت بخاک ایران رسیدم».

میرزا فروغی بواسطه دوستی با میرزا ملکم خان و همفکری بلکه هم مسلکی با او در سال ۱۳۰۸ ق. گرفتاری سختی برای او روی میدهد. مدتی پنهان بوده و بعد بواسطه بست نشستن در طویله امین السلطان و وساطت او در نزد شاه مورد عفو و بخشایش قرا گرفت و اگر همراهی امین السلطان بلکه جوان سردی او در این قبیل موارد نبود صدمات زیادی بر او وارد می آمد. اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه - خطی - خود (۱۲ رمضان ۱۳۰۸ ق.) این موضوع را به تفصیل شرح داده که در این جا شرح مزبور عیناً منعکس میگردد:

«من بیرون آمدم میان حیاط بگردم عبدالباقی (نوکر اعتماد السلطنه) گفت سیدولی^۳

۱ - در این سمت از سال ۱۲۹۸ تا ۱۳۲۲ ه. ق. بطور استمرار برقرار و مشغول کار بوده است.

۲ - میرزا محمدخان امین خاقان.

۳ - سیدولی در سال ۱۳۰۰ ق. مرتب حروف روزنامه الملاح و باسطلاح امروز

را امروز گرفتند. چون خیلی با میرزا فروغی دوست بود مبادا فروغی را هم گرفته باشند من از این حرف تعجب نمودم که سید ولی را گرفتن چه دخلی به میرزا فروغی دارد سوهفتنی برایم پیدا شد چونکه این سید ولی هیچ محسناتی جز مایب ندارد و مکرر به فروغی گفته بودم ترک دوستی را با این مرد بکنند و حرف مرا نمی شنید خودش را مرشد و سید ولی را مرید خودش قرار داده بود احتمال دادم شاید در این گرفتاری سید ولی و نمیدانم جهت چه است برای میرزا فروغی هم حادثه رو دهد. تقی آبدار را به عجله خانه میرزا فروغی فرستادم تقی آبدار مراجعت نمود پیغام فرستاده که وقتی من رفتم خانه میرزا فروغی عبدالله خان والی نوکر نایب السلطنه و میرزا ابوترابخان (تقلم الدوله) مستشار اداره پلیس وارد خانه میرزا فروغی شدند تمام نوشتجات او را جمع نموده بودند. خود میرزا فروغی خانه نبود مهمان بود معلوم است برای من چه حالت دست میدهد و چه شئی خواهد گذشت. و نیز مینویسد :

۱۳ رمضان : دیشب تا صبح نخواهیدم صبح زود بیرون آمدم افواها تفصیل این مقدمه را شنیدم که چندی قبل نوشتجات تهدیدآموزی از ولایات برای شاه آورده و بعضی کاغذها هم در عمارت سلطنتی خود شاه پیدا کردند که شکوه از وضع دولت و تهدید به شاه بوده است. مجلس شورایی مرکب از امین السلطان و امین الدوله و نایب السلطنه و مخیر الدوله و کنت تشکیل میدهند و این نوشتجات را به حضرات مینمایند.

امین السلطان بواسطه عداوت کاملی که با میرزا ملکم خان و مردمعای او دارد به شاه عرض میکند این کار دوستان ملکم است و مقصودش از این عرض هم تحریک عداوت شاه است به میرزا ملکم و هم بروز عداوت دوستان ملکم خان است اما از این غافل که این کارها از معاندین خود امین السلطان است که در تهران هستند میخواهند شاه را بوحشت بیاندازند شاید به امین السلطان تاختی ببرند او را معزول کنند در عرصورت این فرض امین السلطان مؤثر شده شاه فرموده بودند کسیکه میتوان نسبت بگائسگی با ملکم داد در تهران کیست امین السلطان عرض کرده بود میرزا محمدعلیخان منشی سابق او است که حالا در تهران است. فی الفور بدون غور و تحقیق میروند خانه میرزا محمدعلیخان خودش را بانوشتجاتش میبرند خانه نایب السلطنه خودش را حبس میکنند نوشتجاتش را می بینند مسوده آرتیسکی (مقاله) که بجهت روزنامه قاسون نوشته بودند و آنچه که حالا میگویند قدح قانون بوده سه مدح. در هر حال این مسوده از نوشتجات او بیرون می آید نایب السلطنه از آنجا که جزئی را کلی میکند که خیالات شاه را بجهت دیگر مشغول کند که مسأله گرانی ساکولات از میان برود اهمیتی باین آرتیسکل میدهد جو یا میشوند که کی این نوشته میرزا محمدعلیخان میگوید سید ولی نوشته میروند سید ولی را میگیرند آن احقق

۱- دست گیری سید ولی و مخفی شدن میرزا فروغی.

۲- فریدالملک قراقرز لوی همدانی.

اول انکار میکند بعد از تهدیدات اقرار میکند که خط من است اما میرزا فروغی تفریر نموده و من تحریر کردم معلوم است که حضرت والا با کم التفاتی که با من دارد چنین فرصتی را از دست ندهد. دیشب فرستاده بود نوشتجات او را بردند خود میرزا فروغی مخفی شده امروز هر کجا فرستادم او را پیدا نکردم بیشتر این پنهان شدن او مرا بوحشت انداخته اگر چه میرزا ابوترخان^۱ پیغام داده بود که در نوشتجات او چیزی نبوده که سبب خیانت او باشد اما معلوم است حالت من چه باید باشد.

ایضاً مینویسد: « ۱۴ رمضان: دربخانه رفتم خدمت شاه رسیدم هیچ در فقره میرزا فروغی فرمایشی نفرمودند. از دربخانه خانه میرزا ابوترخان رفتم از او بعضی تحقیقات نمودم بیگناهی میرزا فروغی معلوم شد درمیان نوشتجات او چیزی نبوده است من جمله شعری از منجیک ترمذی که شاعر معروف و ملک الشعراء سلطان محمود و از فصحای عجم است درمیان نوشتجات او بوده است که مطلعش این است:

بسا طیب که مایه نداشت رنج (درد) فرود^۲ این کاغذ را حضرت والا برداشته فرموده بودند از همین میشود مطلب فهمید منجیک ترمذی را منجیک برندی خوانده اند او زانندی کرده اند که اسم منجیک این جا ذکر شده خلاصه خانه آدم کاغذی خدمت نائب السلطنه نوشتم که بفرمائید فروغی را پیدا کنند و شفاهاً استنطاق کنید عصر هم خودم امیریه رفتم باز در این خصوص تأکید کردم نائب السلطنه کردن من انداخت که تو برو خانه اش شاید خانه خودش مخفی شده او را بیاور و اطینانش بده که به سر شاه با او کاری ندارم اینقدر با سید ولی رو برو بشود که این آرتیکل (مقاله) را او نوشته دیگر حرفی ندارم من از امیریه یک سر خانه فروغی رفتم نبود هر کجا فرستادم پیدا نشد آنچه مشهور است چندی بوده است که خانه میرزا فروغی اجتماعی از بایها بوده است^۳ اینکه فرار کرده از ترس نوشتجاتش نبوده بلکه بواسطه این اجتماع منزلیش بوده خدا میداند حالا هر نوع تهمت هست چون مخفی شده باو می بندند تا بعد چه شود. و نیز در (۱۹ رمضان) مینویسد: « من عصری خانه حکیم تولوزان رفتم اظهار داشت امروز وقت ظهر میرزا فروغی عمامه بر سر گذاشته با این لباس پناه به طویله امین السلطان برده بعد از هشت روز که زندگی بر من حرام کرد امروز پیدا شد اینکاش این کار را روز اول کرده بود بخودش و بعین این همه سدمه تمیزده. در تاریخ ۲۱ رمضان مینویسد: « شنیدم امین السلطان میرزا فروغی را از طویله بخانه خودشان آورده منزل داده نهایت مرحمت را فرموده منتظر است که چشمتان خوب بشود

۱- نظم الدوله خواجه نوریان.

۲- منجیک ملک الشعراء سلطان محمود نبوده و مصراع دوم شعر هم این است: وزیر

باید ملک هزار ساله چسود.

۳- اجتماع مذکور بایها نبوده اند فراماسونها بوده اند.

حضور همایون بروندی، تفسیری اورا برسانند از قراریکه دیشب روضه خوانها میگفتند چهل نفر را باسم بابی گری تا بحال گرفته اند^۱، ایضاً (۱۹ شوال ۱۳۰۸ ق.) : شنیدم شاه سیدولی و آن سیدحسین مترجم هندی در وزارت انطباعات و دارالترجمه خاصه دولت را با میرزا فروغی عفو فرموده و مرخص کردند اما باقی مفسرین در محبوسند. و نیز در یادداشت های روزانه - خطی - خود در ۵ ذی قعدة ۱۳۰۸ ق. مینویسد : « میرزا فروغی را امین السلطان از طرف شاه بمن سپردند که مجدداً سرکار خودش باشد. سلخ ذی قعدة: چون دیروز بجهت میرزا فروغی امین السلطان از شاه خلعت گرفته بود به تشکر منزل امین السلطان رفته. میرزا محمدحسین فروغی تا سال ۱۳۱۱ ق. شهرت و عنوانش میرزا محمدحسین متخلص به ادب و ملقب به فروغی بود. در این سال هم خان شده و هم به ذکاء الملک ملقب شد و از این تاریخ به بعد عنوانش میرزا محمدحسینخان فروغی ذکاء الملک مدیر دارالترجمه همایونی گردید .

در سال ۱۳۱۴ ق. سال اول سلطنت مظفرالدین شاه امتیاز روزنامه تربیت را گرفت و مؤسس و نویسنده آن شد هرچندکه تمام مخارج آن پادولت بود معذک روزنامه مزبور یکی از بهترین روزنامه های آن دوره بوده است^۲.

معروف است که بسیاری از کتب مطبوعه از قبیل: تاریخ ملل مشرق، تاریخ ساسانیان راولینسون، سفره شاد روزه دور دنیا - عشق و عفت ، بوسه عذراء ، کلبه هندی ، حجر پشرا ، چرا و باین جهت ، غرائب زمین و عجایب آسمان و غیر اینها همه را دیگران از فرانسه یا انگلیسی یا عربی ترجمه کرده اند و فروغی آنها را نگارش و تصحیح کرده است . میرزا محمد حسینخان فروغی ذکاء الملک در سال ۱۳۲۵ ق. در سن ۷۰ سالگی در تهران در گذشت و در این بابویه (شهرری) بخاک سپرده شد .

ذکاء الملک فروغی یکی از افراد این مملکت است که فرزندان خود را خوب تربیت نمود . محمدعلی فروغی ذکاء الملک و ابوالحسن فروغی فرزندان او بوده اند .

محمدحسینخان یا حسینخان از بزرگان قاجار دولو سالها رئیس

محمدحسین

طائفه یوخاری باش و دشمن بسیار سرسخت قوالوها^۳ بوده که در

۱- این عده دستگیرشدگان نیز بابی نبوده اند بلکه روشنفکران و آزادخواهان بوده اند.

۲- سیدحسین شیرازی مترجم روزنامه های هندوستان بوده .

۳- روزنامه تربیت از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۵ ه. ق. بمدت ده سال در تهران انتشار

می یافت .

۴- شعبه ای است از طائفه آشاقه باش و آغامحمدخان قاجار مؤسس سلسله قاجاریه از

افراد این طائفه بوده است .

عهدنادرشاه چون از موافقتین و هواخواهان او بود عهده دار حکومت گرگان و گاهی هم حکومت مازندران بآن ضمیمه میشد .

در سال ۱۱۴۶ هجری قمری که محمدخان بلوچ والی خوزستان بر علیه طهماسبقلی خان نائب السلطنه (نادرشاه) قیام نموده و آنتی در نواحی جنوب ایران برپا کرد ، نائب السلطنه محمدحسینخان را از گرگان خواسته برای خواباندن شورش خوزستان واز میان بردن دست نشاندگان محمدخان بدانصوب اعزام داشت. نامبرده این مأموریت را بخوبی انجام داده و نظم و نسق کاملی بنواحی شرقی خوزستان داد . اعراب طایفه آل کثیر را که در حدود دزفول و شوشتر سلطه‌ای پیدا کرده بودند کاملاً سرکوبی نمود .

در سال ۱۱۵۲ ق. که در ایران بقلط شهرت داده شد که نادرشاه در هندوستان کشته شده، رضاقلی میرزا ولیعهد و نائب السلطنه از ترس اینکه می‌آید مردم بهواخواهی سفویه قیام کرده و بپرخند او شورش کنند شاه طهماسب یا شاه عباس را بسلطنت خود بردارند به محمدحسینخان که در این وقت هم بیگلربیگی (حاکم) استرآباد بود دستور داد که شاه طهماسب دوم و پسرش عباس میرزا و سلیمان میرزا را که در سبزوار زیر نظر بودند تلف کند او هم امر رضاقلی میرزا را اجراء نمود^۱.

در سال ۱۱۶۰ ق.، پس از فوت نادرشاه و خروج محمدحسینخان پسر فتحعلیخان و پدر آغامحمدخان قاجار، محمدحسینخان در آغاز کار با او موافقت کرد و در سال ۱۱۶۴ ق. که احمدشاه درانی پادشاه مملکت جدیدالتاسیس افغانستان برای یار دویم بایران لشکر کشید و شاه پسندخان سردار خود را که در سال ۱۱۶۰ ق. او را در قندهار ملقب به امیر لشکر نموده بود با پانزده هزار سوار مأمور تسخیر گرگان و مازندران نمود^۲.

محمدحسینخان سپاهیانى بسرکردگی محمدحسینخان دولو و بسرادش محمدولیخان بجلو اوقرستاد^۳.

۱- در زمان سپهسالاری - نیابت سلطنت و پادشاهی.

۲- در کتاب طبقات سلاطین اسلام تألیف استانی لیب نپول بجای سلیمان حسین و در کتاب لکهارت اسمعیل ذکر شده است.

۳- لشکر کشی دوم احمد شاه را هدایت در جلد نهم روضه الصفاء و سپهر در جلد اول تاریخ قاجاریه صفحه ۱۰ در سال ۱۱۶۸ ق. و مؤلفین کتساب خزانه عامره و تاریخ احمدی و سراج التواریخ در سال ۱۱۶۴ قمری ذکر نموده اند.

هدایت و سپهر در جلد نهم روضه الصفاء و جلد اول قاجاریه عنده سپاهیان احمدشاه را بسرکردگی شاه پسندخان پانزده هزار سوار و خزانه عامره و تاریخ احمدی و سراج التواریخ پنجهزار ذکر کرده اند و ممکن است پانزده هزار مجموع سپاهیان احمد شاه باشند که بهرامان گسیل داشته است.

۴- عنده سپاهیانى که محمدحسینخان برای دفاع و جلوگیری از پیشرفت سپاه احمد شاه گسیل داشته در جلد سوم صفحه ۳۱ منتظم ناسری چهارده هزار ذکر شده است.

در نزدیکی سبزوار میان دوطرف جنگه سخت در گرفت و شاهپسندخان شکست خورده بطرف هرات و قندهار هزیمت نمود .

پس از اینکه محمدحسنخان قاجار قوانلو، کریمخان وکیل را در اسفهان در سال ۱۱۶۸ ق. شکست داده و اسفهان را فتح کرد محمدحسنخان را بسمت حکومت اسفهان منصوب و خود عازم شیراز گردید و در سال ۱۱۷۱ ق. که محمدحسنخان در حوالی شیراز از کریمخان زند شکست خورد و فراراً باصفهان وارد شد محمدحسنخان که وضع محمدحسنخان را پریشان و لشکرش را پراکنده دید به منافقت او برخاسته برای گرفتن مازندران و دفع محمدخان قوانلو که از طرف محمدحسنخان بحکومت مازندران منصوب شده بود بدانجا رو آورد . لکن برایش موفقیتی حاصل نشد و سپس از فیروزکوه بازگشته قصد تصرف کرگان نمود و پس از تصرف آن در آنجا مقیم و حاکم گردید .

محمدحسنخان که از رفتن او باسترآباد و تصرف آن شهر اطلاع پیدا کرد از مازندران برای دستگیری بطرف آن شهر عزیمت نمود و محمدحسنخان نیز به محض نزدیک شدن وی از آن شهر گریخته به دامغان رفت و به ابراهیمخان بغایری پناه برد و محمدحسنخان پس از اینکه به استرآباد وارد شد بواسطه کینه دیرینه که با یو خاری باشها و همچنین با محمدحسنخان داشت رؤسای طائفه مزبور را برای مذاکره و تبادل نظر بمنزل خود دعوت کرد و پس از حاضر شدن تمام آنان را از دم تیغ گذراند و احدی از حضار از ایسن مهلکه جان سلامت بدر نبرد .^۲

هنگامیکه لشکر کریمخان وکیل سرداری شیخعلیخان زند در اواخر سال ۱۱۷۱ ق. برای تسخیر مازندران وارد ساری گردید محمدحسنخان بهمرآه ابراهیمخان بغایری از دامغان برای امداد شیخعلیخان به ساری آمد .^۳

و چون محمدحسنخان بستگان او را در کرگان قتل عام کرده بود از این جهت همیشه با طائفه آشاقه باش مخصوصاً قوانلوها که محمدحسنخان از آن تیره بود نظر بسیار بد داشت و پس از کشته شدن محمدحسنخان در سال ۱۱۷۲ ق. یکی از کشندگان وی یکنفر از یوخور بیاشا بود .^۴

۱- محمدخان پسر اسکندرخان و پدر سلیمانخان اعضاء الدوله خالوی آقا محمدخان بوده.

۲- مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان فرزندان محمدحسنخان خواهرزادگان محمدحسنخان دولو بوده و سالها با آقا محمدخان برادر خود در جنگ و ستیز بودند و در جلد اول تاریخ قاجاریه سپهر بجای خواهرزاده نوه خواهر ذکر شده است.

۳- مؤلف کتاب محافل المؤمنین مینویسد: شیخعلیخان زند با حسینخان دولو که برادرزن محمدحسنخان بود متفق و با محمدحسنخان جنگ کرد و محمدحسنخان را به قتل رسانیده.

مؤلف منتظم نامری مینویسد: و اول کسیکه بان بزرگوار رسید رئیس سلسله قاجاریه یوخاریاش بود که بواسطه عداوت زیاد و دشمنی سابق الذکر دیگر ایشان را امان نداد. محمدحسینخان پس از انجام خدمت شایان به کریمخان وکیل، مدتی هم از طرف وی حاکم گرگان بود و از حکومتش مدتی نگذشت که در گرگان درگذشت.

محمدحسین

محمدحسینخان قاجار قوانلو معروف به دو داغ خاله زاده و کشیکچی باشی آغامحمدخان قاجار و از سرکردگان طائفه قاجاریه بوده و در سال ۱۲۰۰ قمری از طرف آغامحمدخان بسمت حکومت مازندران منصوب گردید و در زمان حکومت مازندران، در سال ۱۲۰۱ ق. باقرسلطان نوری که در جزیره سرکردگان لشکر آغامحمدخان بود متمرناً به آمل رفته و در آنجا علم مخالفت را بر علیه آغامحمدخان برافراشت محمدحسینخان با او جنگ کرد و پس از مغلوب کردنش او را دستگیر و به تهران فرستاد و بامر آغامحمدخان بوضع بسیار فحیمی کشته شد باین معنی که پس از ورودش به تهران او را طبق معمول به نزد آغامحمدخان بردند پس از دیدن وی نواداً دستور داد که او را همانطور زنده مانند چهارپایان پوست بکنند و با او چنین کردند.^۳

در سال ۱۲۰۲ ق. آغامحمدخان او را بسمت نظارت خاصه نمود برگزید و از این تاریخ معروف به خان ناظر شد. در این سال که مرتضی قلیخان برادر سلیبی آغامحمدخان - قاجار که از ابتداء امر با او دم از مخالفت و ضدیت میزد با همراهی حکام شیروان - طالش - قبه و یادکوبه بحدود گیلان آمد و چون زیاد مجهز و آماده نبود شکست خورد و به شیروان بازگشت و در اواخر سال (ذیحجه) دویساره با عواقت و همراهی مصطفی خان طالش بسا هفت هزار نفر به گیلان آمد و چون این بار از دفعه پیش آماده تر بود موفق شده که گیلان را مسخر نماید. امیر سلیمانخان قاجار خالوزاده آغامحمدخان که از سال ۱۲۰۰ ق. حاکم گیلان بود نتوانست که در مقابل مرتضی قلیخان مقاومت کند و از ترس گرفتار شدن از رشت به قزوین فرار کرد. آغامحمدخان در این هنگام محمدحسینخان ناظر را با دو هزار سوار برای جنگ و جلوگیری از پیشرفت مرتضی قلیخان به گیلان فرستاد او در هنگام جنگ حزم و احتیاط

۱- چون لهایش خیلی کلفت بوده باین مناسبت در میان طائفه قاجاریه به دو داغ که کلمه ترکی و به معنی لب است معروف و مشهور بوده است.

۲- باقرسلطان نوری از طائفه نانچ بوده و خود داعیه سلطنت داشت. پس از اینکه بر علیه آغامحمدخان قیام کرد عده زیادی بیش از هزار نفر برگرد او جمع شدند و او را باقرخان خواندند لکن نتوانست کاری از پیش ببرد و پس از اندک روزی مغلوب و دستگیر شد.

۳- قاعده باید اول سرش را بریده و بعد پوست او را کنده باشند و اگر غیر از این باشد پوست کردن زنده کار مشکلی است لکن از آن طرف هم امر آغامحمدخان مافوق این گپها بوده است.

را بکلی از دست داد و بدون مطالعه عواقب نبرد و انتقاد رسیدن افراد کمکی، مبادرت به جنگ نمود و سخت شکست خورد.

آغامحمدخان در سال ۱۲۰۳ ق. شغش را تغییر داده و چون مورد اطمینانش بود او را به سمت سرکشیکچی باشی خود برگزید. در سال ۱۲۰۶ ق. که لطفعلی خان زند با سید سواری که امیر حسنخان زنگویی حکمران طبرستان تحت اختیار او گذاشته بود بهزم گرفتن شیراز و قلع و قمع حاج ابراهیم خان شیرازی مصمم گردید، حاج ابراهیم خان بیگلربیگی (استاندار) از آمدن لطفعلی خان خیلی سخت نگران شد و پس از دادن گزارش لازم به آغامحمدخان و او را از اوضاع جاریه آگاه نمودن از وی استعانت نمود.

آغامحمدخان فوراً هشت هزار سوار بفرماندهی محمدحسین خان کشیکچی باشی خود بفارس فرستاد و بعد سه هزار نفر دیگر هم برای اعانت لشکر مزبور روانه کرد. لطفعلی خان با عده بسیار کم خود یا لشکر بی شمار محلی و اعزامی آغامحمدخان چندین جنگ سخت نمود در این جنگها گاهی غالب و گاهی مغلوب میشد و چون لشکریانش بواسطه پیشرفتهای زیاد آغامحمدخان نسبت باو دلسرد شده بودند و دسائس حاج ابراهیم خان نیز در عدم پیشرفت کارش خیلی دخالت داشت کم و بیش از اطراف لطفعلی خان پراکنده شدند تا میرده با هر قدر کوشش زیاده از حد عادی، سرانجام از محمدحسین خان شکست خورده و دوباره به طبرستان نزد امیر حسن خان رفت.

در سال ۱۲۰۹ قمری که آغامحمدخان برای سرکوبی امرآ و خوانین غیر مطیع قفقاز و همپاران سامان بود محمدحسین خان را برای نگاهبانی بلخ و آفرین که بر روی رودخانه ارس قرار داشت فرستاد لکن پیش از اینکه نامبرده بآنحدود برسد بدستور ابراهیم خلیل خان جوانشیرجاکم قزاق باغ پل مزبور خراب گردید و بعد دوباره سلیمانخان قاجار قوازلو اعتضادالدوله برای عبور آغامحمدخان و لشکریانش آن را ساخت و ضمناً برای محافظت آن پادگانی نیز در آنجا برقرار نمود.

آغامحمدخان در همین سال مصطفی خان قاجار دولو را که از بهترین سرداران او بود برای سرکوبی و قلع و قمع مصطفی خان طالش فرستاد و چون طالشها مردمانی دلیر و جنگجو بودند از این جهت بدنبال او سلیمانخان قاجار اعتضادالدوله خالوزاده و محمدحسین خان خالوزاده خود را برای تقویت او روانه نمود و سرانجام مصطفی خان طالش بوسیله قوای اعزامی مزبور مغلوب و منسکوب گردید. در سفر دوم آغامحمدخان و لشکر کشی بنواحی قفقاز (۱۲۱۱ ق.) محمدحسین خان نیز با سمت سرکشیکچی باشی همراه وی بود و هنگامیکه کشته شد اول کسی که با اتفاق میرزا رضاقلی نوائی منشی الممالک به بالین او رفت همین سرکشیکچی باشی بود و آنچه از اثبات سلطنت از دست برد قاتلین باقی و محفوظ مانده

بود برداشته بازحمت و مشقات زیاد بهمراه متشی الممالک از راه نخجوان روانه تهران شد. پس از کشته شدن آغا محمدخان (۱۱ ذیحجه ۱۲۱۱ ق.) در سلطنت فتحعلیشاه نیز بهمان سمت سرکشیکچی باشی باقی و برقرار شد و پیش از پیش بر اهمیت مقامش افزوده گردید و در سال ۱۲۱۹ ق. در جنگ روس و ایران در نواحی ایروان یکی از سرکردگان سپاه فتحعلی شاه بود و در سال ۱۲۲۲ ق. در گذشت و فتحعلی شاه پسر دوازدهم خود امام ویردی میرزا را به سمت سرکشیکچی باشی خویش تعیین کرد و نامبرده تا سرگه پدرش در سال ۱۲۵۰ ق. باستثنای مدت بسیار کمی در سمت مزبور باقی و برقرار بود و چون شغلش زیاد امتداد پیدا کرد کلمه سرکشیکچی باشی برای او لقب گردیده بود.

محمدحسین خان از رؤساء و خوانین بزرگ طایفه قراقرزوی همدان بوده و از بدو ظهور سلسله قاجاریه با آن سلسله تشریک مساعی میکرده و از آغا محمدخان اطاعت داشته است. در سال ۱۱۹۹ قمری پس از اینکه جعفرخان زند از شیراز آمده و اسفهان را گرفت و پس از آن خواست که سایر قسمتها را نیز بگیرد بنا براین به سمت همدان و آن نواحی رهسپار گردید. محمد حسین خان قراقرزو و علی خان افشار خصمهای باشاره آغا محمدخان قاجار در مقام مدافعه از او برآمدند لکن از جعفرخان شکست خورده و نزدیک بود که لشکریان آنان پسرانکنده شوند دراین هنگام خسروخان والی کردستان و خوانین گروس بخواهانی آغا محمدخان بموقع سر رسیدند و جعفرخان را بطوری شکست دادند که نتوانست در آن محل قرار گیرد و ناگزیر گردید که باصفهان و از آنجا بشیراز بازگردد.

طایفه قراقرزو از این تاریخ در زمره خواهران قاجاریه درآمده و دسته مهمی از ارتش ایران را در زمان پادشاهان قاجاریه تشکیل میدادند و رؤسا و خوانین طایفه مزبور از این راه خیلی منتفد و متمول شدند.

محمدحسین خان قراقرزوی افشار از نزدیکان و امیر آخوهرباشی نادرشاه بود و در سال ۱۱۵۶ هجری قمری که بین تقی خان بیگلربیگی فارس و کلیملی خان کوسه احمدلوی افشار فرمانده سپاه فارس پس از فتح مسقط و عمان اختلاف شدیدی روی داده بود نادرشاه کلیملی خان منسوب نزدیک خود را برای خاطر تقی خان معزول و بجای او محمدحسین خان را بفرماندهی سپاه فارس تعیین و اعزام داشت و چون تقی خان خیالاتی در سرداشت مثل اینکه میخواست خودش نیز بجای کلیملی خان فرمانده سپاه شود از انتخاب محمدحسین خان چندان خوشنود نگردید.

تقی خان در نواحی مسقط و عمان بود که محمدحسین خان وارد شیراز شد پس از ورود

محمدحسین خان به شیراز تقی خان بدون اطلاع وی مستط و عمان را گذاشته به بندرعباس آمد و آنجا را مرکز سپاه خود قرار داد و کلبعلی خان خویش نادرشاه و فرمانده سابق سپاه را که در بندرعباس اقامت داشت بواسطه کینه و دشمنی دیرینه او را دستگیر کرده کشت. محمدحسین خان با عده ای سپاهی در ظاهر برای کمک و در باطن برای دستگیری و انتظامات آن حدود بطرف سواحل خلیج فارس عزیمت نمود و با نجارسید و وضعیت را خیلی وخیم دید، فوراً مراتب را بنادرشاه گزارش داد و چون خود را در مقابل تقی خان ناتوان مشاهده کرد و برای اینکه مبادا شیراز بدست تقی خان افتد بر اوسبقت جسته از بندرکنک^۱ با عجله تمام آمده به شیراز وارد شد و لدی التورود میرزا اسمعیل را که از طرف برادرش تقی خان نائب‌الایاله بود گرفته باصفهان فرستاد^۲ و از نادرشاه کمک فوری خواست تقی خان که گرفتاری برادرش را شنید از بندرعباس به سمت شیراز عازم گردید و محمدحسین خان از ترس اینکه مبادا دستگیر شود فرار کرده به کازرون رفت و تقی خان بدون درد سر و مزاحمت وارد شیراز شد و آنجا را اشغال نمود.

نادرشاه برای اینکه نافرمانی اغتشاش بیش از این توسعه پیدا نکرده و بجاهای دیگر سرایت ننماید امر کرد که سپاهیان از همه جا آمده اطراف شیراز را احاطه نمودند و شیراز در محاصره افتاد در این هنگام محمدحسین خان از کازرون معاودت کرده به نزدیک شیراز آمد. محمدحسین خان پس از کشته شدن نادرشاه زنده بود و چندی بعد در گذشت.

حاج محمدحسین کازرونی معروف به حاجی کاکا حسین ساکن اصفهان از تجار معروف آنجا بلکه ایران بود شرکت مسعودیه و شرکت اسلامیة و کارخانه بافندگی کازرونی در اصفهان از تأسیسات او است.

محمدحسین

میرزا محمدحسین کرمانی معروف به میرزای محیط از شاگردان و پیروان سید کاظم رشتی پیشوای فرقه شیخیه بوده و پس از درگذشت

محمدحسین

سید رشتی در سال ۱۲۵۹ هجری قمری او هم مدعی نیابت و جانشینی سید گردید ولی چون نسبت به سایر شاگردان و مدعیان نیابت سید، جر بزه و وسائل زیادی از قبیل امامانی و نفوذ محلی نداشت از این جهت نتوانست به پیشوائی و ریاست شیخی‌ها نائل گردد لکن سایر مدعیان از قبیل حاج محمدکریم خان قاجار - حاج میرزا شفیع آقای ثقة الاسلام - میرزا حسن گوهر و غیره ریاست و پیشوای شیخی‌گری را در محلی و بایک اختلافی نسبت بیکدیگر از پیش بردند. میرزای محیط مدتها در کربلا اقامت داشت و تربیت دو پسر سید^۳ را عهده دار برد.

۱- کنکه در یک فرسخی شرق بندرکنکه واقع بوده.

۲- پس از دستگیری تقی خان، میرزا اسمعیل برادرش و سه پسر او را به حکم نادرشاه کردن زدند.

۳- سیدحسن و سیداحمد.

وی کتبی چند در طریقهٔ شهبخیه تألیف نموده است. علی‌قلی میرزا امتفاد السلطنه در حاشیهٔ کتاب‌المنبئین تألیف خود تحت عنوان سیدعلی محمد باب راجع به میرزای محیط چنین گوید: «میرزای محیط که نامش میرزا محمدحسین کرمانی است خود او را در کربلا دیده‌ام خط شکسته را مانند عبدالمجید درویش می‌نوشت چنانکه قرانی بخط امام‌حسن در نزد خود بنده است و خواص گویند آن بخط میرزای محیط است، خود به شخصه مدعی نیابت سید بوده ولی تربیت دویس سید را که یکی آقا سیدحسن و دیگری آقا سیداحمد بودند بمهدهٔ خود گرفته بخدمات ایشان اشتغال داشت و نیابت آن سید را در کربلا ملاحسن گوهر مدعی و مسلم نزد قوم بوده.»

محمدحسین
حاج محمدحسین خان پسر بیرامعلی خان حاکم مرو بوده و محمد حسین خان معروف به خان مسروی از بزرگان طائفهٔ قاجار و از تیرهٔ عزالدین‌لو از جمله طوائف آشاقه باش میباشند. هنگامیکه میرمسموم ملقب به شاه‌مراد و معروف به بیگ‌جان یا بیکی‌جان امیر بخارا شد بواسطهٔ زبردستی زیاد و قسدرتیکه در امارت خود بدست آورد اکثر اوزبکان را زیر فرمان و سلطهٔ خود درآورد و بعد شروع کرد بدست اندازی و تعدی و تجاوز به همسایگان خود از آنجمله ناحیه مرو بود که در آن زمان بیرامعلی خان در آنجا حکومت داشت. چون دولت صفویه در اواخر عمر خود بواسطهٔ نداشتن زمامداران لایق و کافی فوق‌العاده رو به ضعف گذارده بود باین جهت اغلب اوقات ناحیه مرو مورد تاخت و تاز اوزبکان واقع میشد.

در زمان سلطنت نادرشاه چون خود اوزبکان نیز تابع ایران شده بودند چندان خطائی از آنان سر نمی‌زد و ماوراءالنهر کاملاً مطیع و متفاد ایران بود. پس از کشته شدن نادر (۱۱۶۰ ق.) و ایجاد مرج و مرج و دورهٔ فقرت در ایران اوزبکان بنا بر خوی و عادت همیشگی خود شروع به تعدی و تجاوزات نمودند. بیرامعلی خان که در این زمان حکومت مرو را داشت نتوانست در مقابل مردی زبردست - محیل - مدبر - دانا و توانا مقاومت کند از این جهت در جنگی که بین او و بیگ‌جان اوزبک حاکم بخارا روی داد بیرامعلی خان که از طرف دولت ایران بالارث حکومت داشت شکست خورد و کشته شد و حکومت به پسرش محمدحسین خان رسید.

محمدحسین خان چندی بحکومت مرو بسر برد و بیگ‌جان هم در ظاهر با او معاشات

۱ - شاه‌طهماسب اول طائفهٔ عزالدین‌لو قاجار را که تیرمای از قاجاریه آشاقه باش بودند به محافظت و مدارست سرحدات شمال شرقی خراسان مأمور و آنان را مقیم مرو ساخت و حکومت مرو نیز بطور موروثی در خانوادهٔ رؤسای طائفهٔ عزالدین‌لو تا اوایل سلسلهٔ قاجاریه باقی و برقرار بود. سرجان ملکم در جلد دوم تاریخ ایران تألیف خود عزالدین‌لو را از داندلو نوشته و غلط است و صحیح آن عزالدین‌لو میباشند.

میکرد تا اینکه بعد به مرو هجوم آورده مرو را مسخر و محمدحسین خان را با اعضای خاندانش به اسیری به بخارا برد مدتی در آنجا میزیست و پس از اینکه برادرزاده اش باقرخان از بخارا فرار کرده به ایران پناهنده شد بیکجان نسبت به محمدحسین خان بدگمان گردید و تصور کرد که او برادرزاده اش را باین کار واداشته است. بیکجان قصد کشتن محمدحسین خان را نمود و او مخفیانه با پای برهنه از خانه محاصره شده خود فرار کرده مدتی در اطراف بخارا مخفی بود بعد بشهر سبز و از شهر سبز به اورات تپه رفت. فرماندار اورات تپه از ترس میرمصوم^۱ او و برادرزاده اش را در دو بار تجارتنی گذاشته بعنوان مال التجاره بار شتر کرده بطرف تبت روانه میکند.

پس از فرار حاج محمدحسین خان از بخارا بیکجان دستور داد که تمام افراد خاندان و بستگان او را در چاهی زندانی کرده و پس از چندی يك يك از چاه بیرون آورده، تمام آنها را، سر بریدند و بهانه اش هم در این کار این بود که چرا محمدحسین خان به مملکتی فرار کرده و پناه برده که آن مملکت مورد دشمنی و خصومت شدید من میباشد. پس از مدتی توقف در آنجا در سال ۱۲۱۴ ه. ق. با لباس درویشی به کابل پایتخت افغانستان وارد میشود در کابل ایامی را به تکدی و درویشی میگذراند بعد آشنایانش او را شناخته مساعدتهای لازم نسبت بوی مینمایند. سپس از آنجا به قندهار و از قندهار به سیستان و قاین وارد میشود.

خان قاین پس از اینکه او را میشناسد پذیرائی گرمی از وی بعمل می آورد. پس از رفع خستگی از قاین حرکت کرده به تهران وارد میشود و به محض ورود فتحعلیشاه محبت و مهر بانی زیادی نسبت بوی میندول میدارد تا جائیکه خود بدین او می رود و چون پس از فرار وی از بخارا تمام اعضای خاندانش بامر بیکجان کشته میشوند بوی تسلیت میگوید و عباس میرزا ولیعهد خود را نیز وادار میکند که بدیدن خان مروی رفته و باو تسلیت بگوید و حتی فتحعلیشاه پس از کشتن حاج ابراهیم کلانتر اعتمادالدوله شیرازی صدر اعظم خود، بوی تکلیف سدارت کرد و خواست او را صدر اعظم خود کند لکن از قبول این شغل امتناع ورزید و زیر بار ترفند و تا آخر عمر فقط به سمت ندامت خاص فتحعلیشاه اکتفاء نمود و در این مدت بسیار محترم میزیسته و شاید محترم ترین فرد زمان خود بوده است. م. ق. هدایت در صفحه ۳ کتاب خاطرات و خطرات مینویسد :

در پیش خان مروی در اثر رنگ و حنا رنگ برنگه بسوده است در ملاقات حسینعلی میرزا فرمانفرما جویا میشود که خان چه تدبیر میکند که ریشش رنگ برنگه است خان هیچ نمیکوید مجلسی برگزار میشود چون از مجلسی بیرون میآید اسخواب میپرسند که شاهزاده را چگونه دیدی میگوید گوسالقه ما در حسن^۲ و در زمان خود مثل شده.

۱- شاه مراد - بیکجان -

۲- مراد از حسن در این جا اشاره است به حسن علی میرزا شجاع السلطنه برادر صلیبی و بطبی حسینعلی میرزا فرمانفرما.

سلطان احمد میرزا عبدالدوله پسر جهل و هشتم فتح‌المیثاء قاجار در صفحه ۴۲ تاریخ‌سنجی این موضوع را جور دیگری نوشته و باید درست تر باشد: «وقتی حسینعلی میرزا فرمانفرما با کمال اقتداری که داشت خواسته بود به استهزای ریش‌فخرالدوله که بعضی از موی آن سیاه و بعضی سرخ و بعضی سفید بود تعلق کرده باشد جوایی بسیار ناگوار شنیده بود که فخرالدوله گفته بود: و ای گوسالهٔ مادر حسن بفهم که چه میگوئی! مقصود از حسن در این لطیفه حسینعلی میرزای شجاع السلطنه برادر طائی فرمانفرما بود، این گفته او از امثال سایره گردید. خان مروی در مدت اقامت خود در ایران خیلی متمول شد و از تمول خود مدرسه‌ای که امروزه بنام مدرسه خان مروی است در تهران بنا نمود و در نزدیکی مدرسه بازارچه مروی و باغ مروی نیز از آثار و املاک موقوفه آن مرد خیر است و تمام املاک مزدوجی خود را که مشتمل بر چندین پارچه آبادی است وقف بر مدرسه و مسجد احدائی خود نمود.

حاج محمد حسینخان فخرالدوله در سال ۱۲۳۴ قمری در تهران در گذشت.

حاج محمد کریم خان معروف به آقازاده متولد سال ۱۲۴۸ قمری

محمد کریم

پسر حاج محمد کریم خان قاجار قوائلو پیشوای شیخی‌ها بوده و از حاج محمد کریم خان منقول است که گفته است: «علم خود را بحاج محمد کریم خان و مال خود را بحاج محمد خان دادم». پس از درگذشت حاج محمد کریم خان در سال ۱۲۸۸ ق. حاج محمد خان جانشین پدر و پیشوای شیخی‌ها شد و حاج محمد کریم خان از ترمان خارج شده و در تهران مقیم گردید^۱ و در ۱۱ ذیحجه ۱۳۰۷ ق. در سن ۵۹ سالگی در تهران در گذشت. حاج محمد کریم خان مردی بوده خلیق و مؤدب و در تهران منبر می‌رفته و می‌گویند منبر خوبی داشته و تمام و عظم خود را با بیان مسجع و مقفی ادا می‌کرده است. محمد کریم میرزا ضیاءالدوله پسر نوزدهم عباس میرزا نائب‌السلطنه که در سال ۱۲۶۸ قمری بحکومت خوبی منصوب شد و در سال ۱۲۷۴ ق. حاکم خوی و سلماس بوده است.^۲

محمد کریم خان علاءالدوله امیر نظام از بزرگان قاجار دولو بوده

محمد کریم

که پس از مرگ برادر بزرگتر خود حسن خان^۳ که نستجی‌باشی بود، نستجی‌باشی یعنی رئیس میر غضب‌ها شد. محمد کریم خان علاءالدوله از منسوبین محمد حسین خان قاجار دولو بیگلربیگی (حاکم) استرآباد و رئیس طائفه قاجاریو خاریباش بلکه تمام قاجاریه استرآباد

- ۱- حاج محمد کریم خان از حاج محمد خان برادر خود ۱۵ سال بزرگتر بوده است.
- ۲- در تاریخ‌الواریخ صفحه ۲۷۹ جلد قاجاریه محمد کریم میرزا را پسر نوزدهم و در منتظم ناسری صفحه ۱۵۶ جلد سوم پسر بیست و سوم عباس میرزا ذکر شده است.
- ۳- حسن خان یا محمد حسن خان در نقشهٔ شجرهٔ اولاد قره‌خان قاجار دولو که چاپ شده پدر محمد کریم خان علاءالدوله نام برده شده است لکن در صفحه ۴۶ کتاب‌المآثر و الآثار در باب چهارم باین عبارت مذکور است: ریاست نستخانه مبارکه ۱- حسن خان قاجار دولو ۲- محمد کریم خان برادر مشارالیه (علاءالدوله امیر نظام).

در زمان حیات خود بوده که در زمان سلطنت نادرشاه بحکم رشادقلی میرزا ولیعهد در اوائل سال ۱۱۵۲ قمری مأمور کشتن شاه طهماسب دوم و شاه عباس سوم (طفل ۸ ساله) پادشاه صغیر مصنوعی نادرشاه و سلیمان میرزا کودک خردسال دیگر شاه طهماسب شده و هزسه نفر رادر سبزوار کشت و بهمین مناسبت در میان عسوام الناس معروف شده است که خنجر شمر درخانی علاءالدوله است .

در سال ۱۲۶۷ قمری یا حفظ است بحکومت خوی منصوب و روانه گردید . در سال ۱۲۷۲ ق. بحکومت نهاوند و ریاست سواران طائفه خزل را ضمیمه سایر مشاغل اونمودند . در سال ۱۲۷۸ ق. ملقب به علاءالدوله شد و برای تعزیت درگذشت سلطان عبدالعزیز - خان و تهنیت جلوس سلطان عبدالعزیزخان به سمت سفارت کبری مامور در دربار دولت



محمد رحیم خان علاءالدوله امیر نظام



محمد رحیم خان علاءالدوله

عثمایی گردید و مأموریش قریب به نه ماه طول کشید . در سال ۱۲۸۰ ق. حاکم زنجان شد در اواخر سال ۱۲۸۳ ق. (ماه ذیحجه) که ناسرالدینشاه عازم خراسان بود در غیاب خودکارها را اساساً به میرزا یوسف مستوفی المعالک واگذار نمود و بنا بسوابدید و پیشنهاد وی محمد رحیم خان علاءالدوله بسمت بیگلربیگی تهران منصوب شد و در سال ۱۲۸۴ ق.

ریاست قوهٔ خانۀ بوی محول گردید.

در تشکیلات جدیدیکه ناصرالدین‌شاه به دارالشورای کبرای خود در سال ۱۲۸۸ ق. داد که در مهام ملکی مشاوری نمایند علاءالدوله نیز در آن عضویت داشت و ضمناً در همین سال سمت فراشباشیگری (حاجب‌الدوله) منصوب و تصدی حکومت همدان نیز بعهده وی واگذار شد و بعد در سال ۱۲۸۹ ق. بجای یحیی‌خان معتمدالملک (مشیرالدوله) سمت سرکشیکچی‌باشیگری نیز بر سایر مشاغل متعددهٔ او افزایش یافت علاءالدوله در سال ۱۲۹۰ قمری در سفر ناصرالدین‌شاه باروپا علاوه بر سمت کشیکچی‌باشیگری و غیره که داشت موقهٔ به ریاست تشریفات و وزارت دربار نیز معرفی گردید و به‌مراهی شاه او هم عازم اروپا شد و پس از بازگشت از اروپا سمت فراشباشیگری و تصدی باغیۀ و عمارات دولتی نیز بر سایر مشاغل وی اضافه گردید و در اول سال ۱۲۹۱ ق. بجای فیروزمیرزا نصره‌الدوله (فرمانفرما) بوزارت جنگ منصوب شد. تصدی وزارت جنگش فقط تا ماه شوال همین سال بیشتر دوام پیدا نکرد که شاه وزارت جنگ را بعهدهٔ حاج میرزا حسین‌خان مشیرالدوله واگذار کرده و ضمناً او را ملقب به لقب سپهسالار اعظم نیز نمود.

ناصرالدین‌شاه در اوائل سال ۱۲۹۲ ق. وزارت درباری بنام وزارت دربار اعظم برای خود تشکیل داد و علاءالدوله را سمت وزیر دربار اعظم برگزید. علاءالدوله اول کسی است که در دورهٔ پادشاهی شاهان قاجاریه باین سمت منصوب شده و ناصرالدین‌شاه نیز اول پادشاهی

۱- ذخائر و مهمات ارتش - زرادخانه.

۲- گارد مخصوص شاه را سوار کشیکخانه و رئیس سواران کشیکخانه را کشیکچی‌باشی یا سرکشیکچی‌باشی می‌نامیدند کشیکچی‌باشیگری در زمان سلاطین قاجاریه یکی از مشاغل مهم درباری بود. سواران کشیکخانه را غلام کشیکخانه هم می‌نامیدند و به رئیس آنها که بعد از کشیکچی‌باشی شخص اول کشیکخانه و درحقیقت معاون کشیکچی‌باشی بود قوللر آتاشی (رئیس غلامان) می‌گفتند. کشیکچی‌باشی (رئیس گارد مخصوص شاه) در مواقع سواری شاه باید ملتزم رکاب بوده و سواران یا غلامان او در جلو و عقب کالسکه سلطنتی باشند. در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه عده‌ای دربار سواران زرین‌کمر - سواره مہدیہ و منصور و اولیایان استفاده کرده و بر عہدہ سواران کشیکخانه افزوده شد.

پس از مرگ مهدعلیا مادر ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۹۰ ق. رقم موجب و محل حقوق او را تخصیص دادند به تشکیل و افزایش عده‌ای از سواران گارد سلطنتی و چون مخارج این عده سوار از محل سابق حقوق مهدعلیا پرداخت میشد از این جهت نام این عده از سواران کشیکخانه را مهدیه گذاردند.

است در سلسله قاجاریه که وزیر دربار برای خود انتخاب کرده است .

ریاست عده تازه هدیه و غیره به میرزا احمدخان (علاءالدوله) داده شد. مجموع عده سواران کشیکخانه و غلامان زرین کمر - هدیه و منصور گاهی در حدود دو هزار نفر هم بالغ میشدند. اسب و تفنگ و لباسان را دولت میداد و باید همیشه حاضر خدمت باشند . در مسافرت های شاه حفظ اردوی سلطنتی همیشه با این سواران بود کشیکچی باشی در مسافرتها اوقات نزدیک سر پرده شاه و عده او همیشه در دسترس او بودند تا اگر پیش آمدی بشود همه برای حفظ جان شاه حاضر باشند.

محمد رحیم خان علاءالدوله وقتیکه بمقامات عالیتری از قبیل وزارت دربار - وزارت جنگ - پیشکاری آذربایجان و غیره رسید مشاغل خود را از قبیل قراباشی - نسجی باشی و کشیکچی باشی گری را با تصویب شاه میان پسران خود تقسیم کرد. کشیکخانه سهم عبدالله خان (ناظم السلطنه) شد. ریاست غلامان (قوللر آقاسی باشی) سهم محمودخان (احتشام السلطنه) و ریاست سواران کشیکخانه و گارد مخصوص با احمدخان (علاءالدوله ثانی) - فراشخانه ، سرایدارخانه و نسیخانه مبارکه ۱ به محمد حسنخان (حاجب الدوله) واگذار شد . در سال ۱۲۹۴ ق . علاوه بر سایر مشاغلی که داشت رسیدگی با امور خوزستان و لرستان و همچنین اداره امور گیلان نیز بعهده وی واگذار گردید . شخصی که سالها دارای این قبیل سمتها و مشاغل در ایران باشد معلوم است که از متمولین درجه یک مملکت محسوب خواهد شد .

حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار اعظم در سال ۱۲۹۸ ق. پس از اتمام کار شیخ عبیدالله و قلع و قمع اعوان و اتباع او و خوابانیدن انقلاب کردستان برای تعزیت قتل الکساندر دوم و تهنیت جلوس الکساندر سوم امپراطور روس مأمور برفتن به پایتخت روسیه شد و بجای او محمد رحیم خان علاءالدوله که سمتش وزیر دربار و سر کشیکچی باشی بود در اوائل همین سال ملقب به امیر نظام شده با اختیارات تامه به پیشکاری مظفرالدین میرزا ولیعهد تعیین و با آذربایجان فرستاده شد و در سلخ ذی القعدة سال ۱۲۹۹ ق. در رضائیه (ارومیه سابق) سکنه کرد و در گذشت. علاءالدوله معلومات و اطلاعات چندانی نداشت شکر در او همان شدت عمل قره نوکری - فراشباشیگری و میرغضبیبی بوده است. کار خوب علاءالدوله چاپ مثنوی است که بدستور او در سال ۱۲۹۹ ق. بطبع رسیده و امروزه معروف به مثنوی چاپ علاءالدوله میباشد. طبع مزبور در سحت و اتقان و اینکه دارای کشف الایاتی است از تمام ابیات مثنوی که به اهتمام میرزا طاهر مستوفی شیبانی کاشانی که در سال ۱۳۱۰ ق. ملقب

۱ - عبدالله خان در سال ۱۲۸۹ ق. رئیس غلامان (قوللر آقاسی) و بعد در اوائل سال

۱۲۹۹ ق. کشیکچی باشی شد و در ۱۳۱۱ ق. ملقب به ناظم السلطنه گردید و در سال ۱۳۰۲

خورشیدی در گذشت.

به بصیر الملك شد تنظیم و ترتیب داده شده و بطبع رسیده است.

بصیر الملك زحماتی که در این مثنوی کشید و بنام علاءالدوله بطبع رسید و شهرت پیدا کرد بحد نداد و از این موقعیت استفاده کرده بعداً خودش نیز مثنوی با کشف الایاتی با قطع کوچکتري تنظیم و ترتیب داده بطبع رساند که امروزه معروف است به مثنوی چاپ بصیر الملك.

محمد رضا میرزا متخلص به افسر پسر سیزدهم فتحعلیشاه قاجار در سال

محمد رضا

۱۲۱۱ قمری متولد و در سال ۱۲۷۲ قمری درگذشت. در سال

۱۲۳۴ ق. که خسروخان گرجی حاکم گیلان بود گیلانیان از وی شکایت کردند و ضمناً حکومت محمد رضا میرزا را از دولت درخواست نمودند تقاضای آنان مورد قبول واقع شد و خسروخان از حکومت گیلان معزول و محمد رضا میرزا بجای وی منصوب گردید.

چون محمد رضا میرزا بصوقبه و درویش نعمت الهی گردیده بود و در مدت حکومت خود در

گیلان جمعی از این طائفه دور او با گرفته بودند از این بابت برای فتحعلیشاه توهماتی روی داد و بدستور فتحعلیشاه شازاده و اطرافیان اش احضار شدند و در لوشان به نزد شاه رسیدند. شاه بعضی از آنان را تنبیه و بعد فاضل خان گروسی جادچی پاشی را مأمور نمود که به عهدان رفته حاج محمد جعفر که بود راهنگی مجذوب علی شاه را که مرشد شازاده بود دوهزار تومان مساعده نمایند و ضمناً عبدالله خان امین الدوله نیز برای رسیدگی و تفریح محاسبات گیلان مأمور رشت شد.

محمد رضا خان شیرازی قوام الملك سوم پسر میرزا علی محمد خان

محمد رضا

قوام الملك دوم در سال ۱۲۶۸ قمری در شیراز متولد و در سال ۱۲۸۸

قمری بسمت کلاتری و بیگلربیگی فارس تعیین شده و در سال ۱۳۰۱ قمری پس از درگذشت پدرش ملقب به قوام الملك میشود و در ماه سفر ۱۳۲۵ قمری در خانه شخصی خود بضر بگلوله نعمه الله نوکر

متمم دیوان در سن ۵۷ سالگی کشته شد. مردی نسبتاً باسواد و باتمیز ولی جاه طلب و متکبر بوده، با حسینقلیخان مافی نظام السلطنه والی فارس زد و خورد های خونین کرده و از محمد تقی میرزا رکن الدوله برادر ناصرالدینشاه چوب خورده و یکسال در تهران در حال تبعید و سرگردانی بسر برده و سرانجام به امین السلطان پناه میبرد و او پشتیبان وی میشود و از او نگهداری میکند.

اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه - خطی - خود (۶ ذیحجه ۱۳۰۹ ق.) در این باب مینویسد: « دیدن امین السلطان که اظهار کسالت میکرد رفتم قدری خصوصیت کردم مراجعت به منزل نمودم در راه شخص غریبی را دیدم که تازه وارد اردو شد معلوم شد قوام الملك شیرازی است رکن الدوله بعد از ورود به شیراز او را چوب زده و حبس نموده و



محمد رضا خان قوام الملک

به تهران عریضه کرده بود که صد هزار تومان بشاه میدهم و سی هزار تومان به امین السلطان میدهم که قوام را به من بفروشید یعنی اختیار جان و مال او را داشته باشم چون قوام الملک برادرزاده صاحب دیوان و از آن طرف این دوره مثل زمان فتحعلیشاه نیست که بشود اعظام و رجال را خرید و فروخت فرنگی ها به صدی می آیند نشد قوام را بخرد بلکه حکم شد تلگرافچی شیراز او را از حبس بیرون آورده محترماً به شیراز باشد این است که حالا به اردو آمده و یقین تا آخر سال اسباب عزل رکن الدوله را فراهم خواهد آورد.

و نیز مینویسد: «۱۴ ربیع الثانی ۱۳۱۰ ق: شنیدم شیراز علاوه بر و با که تازه برود کرده بی قلمی غریبی هم دارد قوام که در تهران بود بعضی کاغذها به شیراز نوشته بدست رکن الدوله افتاده به تهران فرستاده بود باین جهت قوام الملک را به خراسان فرستادند».

این قتنه و بی قلمی شیراز را از قوام دانستند در صورتیکه یقین از ظل السلطان است باشد این سفر که ظل السلطان به تهران آمد حکومت شیراز را با خواهند داد نامعلوم شده.

۱- علت فرستادن قوام الملک را بخراسان براین بود که میرزا فتحعلیخان صاحب دیوان عمومی قوام در این هنگام والی خراسان بود.

در سال ۱۳۱۰ ق. پس از عزل رکن الدوله از حکومت فارس به قوام‌الملک اجازه داده شد که به فارس برود اما چون در این هنگام سیدعلی اکبر فال‌اسیری که آن توهینات را قوام‌الملک باو وازد آورده بود از بین‌النهرین بایران آمده و به شیراز وارد شده بود و نفوذ زیادی پیدا کرده بود و در تمام امورات دولتی و غیر دولتی دخالت می‌کرد و بعضی اینکه از آمدن قوام‌الملک آگاه گردید جمعی را وادار کرد که به تلگرافخانه انگلیس پناه برده و پناه از آمدن قوام به شیراز شکایت نمایند دولت بواسطه این تلگرافات و تقاضات ناگزیر گردید که او را فقط به تهران بخواهد واز رفتن او به فارس مانع شود و چنین هم شد. مدتی در تهران بسر می‌برد تا اینکه بعد بوی اجازه داده شد که به شیراز برود.

محمد رضا سید محمد رضا از اهالی بزازان فارس معروف بمساوات در اوائل عمر در شیراز مشغول تحصیلات بود بعد به تهران آمد و اغلب با میرزا نصرالله خان دبیر الملک پسر حاجی محمد حسین خان جبه‌دار باشی شیرازی ساکن تهران امرار وقت میکرد و در نزد میرزا ابوالحسن جلوه حکیم معروف تحصیل مینمود. در موقعیکه علمای تهران در تاریخ ۱۳۲۳ قمری برای شدت با عین الدوله و مطالبه اصلاحات اساسی در زاویه حضرت عبدالعظیم متحصن بودند او هم جزو سایر علماء در آنجا بود. بعد از آمدن بتهران برای رساندن مطالب حقه بگوش اهالی، شب نامه‌های او در تاریخ مشروطیت ایران یکی از مسائل عمده است.^۲

در دوره اول مشروطیت روزنامه مساوات را منتشر میکرد بدین جهت به مساوات معروف شد. پس از توب بستن مجلس در سال ۱۳۲۶ ق. از ترس دستگیر شدن، پنهانی از تهران مسافرت کرد و بازحیات زیاد از راه مازندران و گیلان خود را به تبریز رساند و با سایر مشروطه‌خواهان مشغول امورات ملی شد. و بعد به تهران آمده با اتفاق سید عبدالرحیم خلخالی^۳ روزنامه مساوات را انتشار داد. روزنامه مساوات از روزنامه‌های بسیار تندرو و ناشر افکار انجمن آذربایجان بود. مقالاتی که علیه شاه می‌نوشت از هیچ مذمتی فرسوز گذار نمی‌کرد حتی به مادرشاه^۴ نسبت‌های خیلی بد میداد کارچائی رسید که محمدعلیشاه علیه مدیر مساوات به عدلیه شکایت کرد و او را بمحاکمه کشید و از طرف خود محمد حسین میرزا

۱- بزازان واقع است بین شیراز و بوشهر.

۲- چون در آن زمان روزنامه نبود شب‌نامه با مرکب زلاتین چاپ و مضمیانه منتشر

می‌شد.

۳- سید عبدالرحیم خلخالی از مشروطه‌خواهان بود و زخماتی را در این کار متحمل شد و بعد از کارمندان عالی مقام وزارت دارائی گردید. از کارهای اساسی وی صحیح‌ترین نسخه دیوان حافظ شیرازی را بدست آورده چاپ نمود و آن چاپ امروزه معروف است به حافظ چاپ خلخالی.

۴- ام‌الغاقان.

مؤیدالسلطنه را وکیل تعیین نمود لکن بعد به وساطت عضدالملک (علیرضاخان قاجار) از شکایت خود صرف نظر نمود و مدیر روزنامه مساوات را بخشید .

ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود می نویسد : «از چهارتن باقی مانده سپیدمحمد رضا (مساوات) موفق بفرار گردیده ویلان و سرگردان در حداکثر گرسنگی و بینوائی طاقت فرسائی درمازندران و گیلان می گذرانید و سرانجام خوشبختانه بجای امنی رسید سپس به تبریز رفته در آنجا روزنامه مساوات را اشاعه میداده است . در سال ۱۳۲۶ ق. روزنامه مساوات بطور هفتگی در تبریز طبع و منتشر میشد . و نیز براون می نویسد : «با درجنگلهای مازندران - مانند مساوات - آواره و در بدرگشته . در دوره دوم مجلس از طرف اهالی تبریز و در دوره سوم از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب گردید و در سال ۱۳۳۴ ق. با مهاجرین از تهران حرکت کرده و بخارج مملکت رفت .

حاج میرزا محمد رضا مستوفی سبزواری فرزند محمد ابراهیم در ابتداء

محمد رضا

لقبش مستشارالتولیه بود و بعد در سال ۱۲۸۴ هجری قمری لقبش

به لقب مستشارالملکی تبدیل یافت و در سال ۱۳۰۰ ق. در سفر دوم ناصرالدینشاه بخراسان ملقب به مؤتمن السلطنه گردید و چندین سال پیشکار مالیه یا باصلاح آن زمان وزیر مملکت خراسان بود .

ترقی میرزا محمد رضا از سال ۱۲۷۳ ق. شروع گردید باین معنی که در این سال استیفاء و سررشته داری کل مالیات خراسان^۲ باو محول و در سال ۱۲۷۶ ق. رسماً به سمت ریاست دفتر^۳ خراسان منصوب شد . در سال ۱۲۸۶ ق. که حمزه میرزا حشمت الدوله برای بار سوم حکمران خراسان شد مستشارالملک به وزارت و پیشکاری (معاونت) او برقرار گردید .

در سال ۱۳۰۰ ق. که ناصرالدینشاه برای بار دوم بخراسان رفت هنگام بازگشت مؤتمن السلطنه را ب همراه خود به تهران آورد و پس از مدتی اقامت در تهران و در جزو وزرای دارالشوای کبری منسلک گردیدن دوباره بخراسان مراجعت کرد و به سمت سابق خود برقرار گردید . در سال ۱۳۰۱ ق. که میرزا عبدالوهاب خان آصف الدوله شیرازی به سمت استانداری

۱- گویند نیای او اصلاً از اهالی هرات از جمله چهار شهر خراسان بوده است .

۲- در مجلد سوم منتظم ناصری لقب مستشارالملکی او را در سال ۱۲۷۳ ق. و در روزنامه شرف سال ۱۳۰۱ ق. شماره ۱۸ و همچنین در منتخب التواریخ مظفری صفحه ۳۵۹ در سال ۱۲۸۴ ق. در سفر اول ناصرالدینشاه بخراسان ذکر شده است و باید سال اخیرالذکر درست تر باشد .

۳- ریاست حسابداری دارائی .

۴- پیشکار دارائی .

خراسان و تولیت آستان مقدس رضوی تعیین شد چون نظر خوبی با مؤمن السلطنه نداشت میرزا شفیع خان گرگانی را با لقب مستشارالملکی به سمت وزارت خراسان^۱ به همراه خود برد و مؤمن السلطنه از کار برکنار شده به تهران آمد.



میرزا محمد رضا مؤمن السلطنه

پس از چندی اقامت در تهران صحبت سدارتش در میان بودرقبای وی برای اینکه با ولطمه وارد آورند شهرت دادند که برادر بسزرگش میرزا علی رضا بنا بر تبلیغ ملا حسین بشرویه ای و خودش بنا بر تبلیغ ملا محمد سادق مقدس خراسانی بایی شده و جزو پیروان سید علی محمد باب گردیده است با این مناسبت قدری در انظار مطرود و منفور بود و این موضوع او را خیلی عقب انداخت و جز اتهام چیز دیگری نبود. سرانجام در ضمن عضویت داشتن در دارالشورای کبرای دولتی به حکومت کاشان انتخاب شد.

در سال ۱۳۰۳ ق. از طرف شاه به خطاب جنابسی نائل گردید. در اواسط ذیقعدہ سال ۱۳۰۴ ق. که محمد تقی میرزا رکن الدوله برادر سلیمی ناسرالدین شاه برای بار چهارم

والی خراسان و مشولی آستان مقدس رضوی شد مؤمن السلطنه نیز بجای میرزا شفیع مستشارالملک به سمت پیشکاری منصوب و با او به خراسان رفت و پیشکاری این بار وی تا سال ۱۳۰۸ ق. بطول انجامید و در این سال در ماه ربیع الثانی در گذشت و در حرم امام رضا (ع) در مقبره خاصه خویش در قسمتیکه به دارالسیاده معروف است بخاک سپرده شد.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه تفصیل فوت او را در یادداشت های روزانه خطی خود بدینگونه شرح میدهد: «در شنبه ۷ ربیع الثانی ۱۳۰۸: از اتفاقات تازه فوت مؤمن السلطنه و ذری خراسان است این مرد با از افراط شهوت یا محض تملق دختر و زبردتقرآ را گرفته است چون درست از عهده جماع بر نمی آمده از نور محمد طبیب یهودی^۲ معجون^۳ خواسته بود

۱- پیشکار دارائی.

۲- آقا هدایت.

۳- نور محمد قتلط و نور محمود درست است.

او هم حب ذراریع داده بود اگر قوه جماع را زیاده کرده بود اما در امعاء خراش پیدا شده چند روز مبتلی به اسهال خونی شده بود دفعه اول معالجه شد باز افراط کرد این دفعه شهید راه شهوت شد مرحوم شد بسیار آدم قابلی با مکنثی بود^۱.

از آثار خیریه حاج میرزا محمد رضا مؤتمن السلطنه در خراسان یکی مدرسه مستشار در ضلع شمالی صحن کهنه حضرت رضا (ع) و دیگری آب انبار واقع در بازار سرشور مشهد معروف به حوض چهل پایه یا چهل ذینه است.

محمد رضا
حاج میرزا محمد رضای واعظ همدانی یکی از مشهورترین واعظان بانفوذ تهران در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه و از امثال واقفان حاج ملا اسمعیل واعظ سبزواری و حاج ملا باقر واعظ مشهور است و این سه نفر در آن دوره در طراز اول واعظ تهران بودند. حاج میرزا محمد رضا مردی بسیار بافضل و با اطلاع و بیافیت فصیح و بلیغ و طلیق اللسان و عذب البیان بوده نامبرده پسر میرزا علی نقی کوثر علیشاه همدانی (متوفی ۱۲۹۶ قمری) ووی پسر حاج ملا رضای همدانی (متوفی ۱۲۴۷ قمری) که از مشایخ عرفای عهد فتحعلیشاه بوده است. وفات حاج میرزا محمد رضا در روز ۵ شنبه چهاردهم ماه ربیع الاول سنه هزار و سیصد و هیجده قمری اتفاق افتاد و در زاویه حضرت عبدالعظیم حسنی مدفون شد. پسر حاج میرزا محمد رضا حاج میرزا محمد همدانی بوده که او هم در سنوات اخیر از واعظان درجه یک تهران بود.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود (محررم ۱۳۰۹ هـ.ق.) می‌نویسد: «از شب ۱۱ خانه والده روضه خوانی است ملا محمد رضای همدانی آنجا روضه میخواند در حقیقت موعظه می‌کند من نزدیک ندیده بودم الحق در این فن مثل ندارد من دو واعظ دیدم یکی این و یکی در کلیسای مارلن پاریس».

محمد رفیع
حاج میرزا محمد رفیع طباطبائی ملقب به نظام العلماء پسر میرزا علی اسفر مستوفی از اهالی ادینک از جمله ادباء و ضمناً از اشخاص ذرنک، متمول، متمین و معنون آذربایجان بوده و در سال ۱۳۲۷ هجری قمری پس از مراجعت از سفر مکه در تبریز در گذشت و در قم (صحن امین السلطان) در مقبره اختصاصی پختانواده دیبا بخاک سپرده شد. چند کتابی تألیف کرده و ضمناً صاحب دیوان شعر هم هست بنام دیوان رضویه که آنرا در سنه ۱۳۰۱ ق. در مشهد گفته و مدون کرده است.

محمد زکی
محمد زکی خان یازکی خان نوری پسر آقا بابابیک و عمو و پدرزن میرزا آقاخان صدر اعظم نوری بوده و در سال ۱۲۱۴ هجری قمری که حسینعلی میرزا پسر پنجم فتحعلی شاه در سن ۱۱ سالگی به پیشکاری چراغعلی خان نوائی

۱- در فهرست آخر کتاب درالنیجان فی تاریخ بنی الاشکان او را در سال ۱۳۰۹ ق. در حیات دانسته و می‌نویسد: «جناب فحامت نصاب مؤتمن السلطنه پیشکار مملکت خراسان» اشتباه گفته اولی (۱۳۰۸ ق.) درست تر است.

به ایالت فارس تعیین شد. از جمله اشخاصیکه بسرکردگی هشتصد نفر سرباز یا تفنگچی نوری بهمهرا شاهزاده بفارس اعزام گردید یکی هم همین محمد زکی‌خان نوری بود.

درابتداء سرکرده سربازان نوری نصرالله‌خان برادر بزرگتر محمدزکی‌خان بود لکن نصرالله‌خان پس از دو سال توقف در سال ۱۲۱۵ ق. درشیراز درگذشت و سرکردگی جماعت نوری بهشکرالله‌خان پسر میرزا اسدالله‌خان لشکر نویسی‌باشی و برادر بزرگ میرزا آقاخان صدراعظم نوری واگذار شد و چون دراین هنگام شکرالله‌خان جوانی خردسال و دوازده ساله بود محمد زکی‌خان عموی او به نیابتش برقرار گردید.

در این مدت بواسطه لیاقت و کفایتی که درکارها از خود بروز داد روز بروز کارش بالا گرفت تا بجائیکه درسال ۱۲۳۸ ق. به وزارت و سرداری فارس رسید و سه سال بعد یعنی در سنه ۱۲۴۱ ق. داماد فتحعلیشاه شد و پیش بر قدرت و نفوذ و اقتدار او افزوده گردید تا اینکه پس از شکست ایران در جنگ روس^۱ اوضاع ایران بواسطه نبودن انتظامات درست دگرگون گردید و در هر گوشه‌ای از مملکت سر و سداپی بلند و نغمه‌ای ساز شد و بسیاری از اشخاص پخیالات و مومس‌های دور و درازی افتادند از جمله آن اشخاص دو برادر تنی حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه والی خراسان بودند که اولی در فارس و دومی در دربار تهران شروع به اقداماتی به نفع خود می نمودند و چون محمدزکی‌خان وزیر و سردار مقتدر فارس بامقاصد و امیال فرمانفرما همراه نبود و بهیچوجه هم سلاح نمی دانست که فرمانفرما برضد عباس میرزا نائب السلطنه و با دولت وقت اقداماتی بنماید باین جهات فرمانفرما او را از تمام کارها معزول و پاکسوج و بنه بلکه با تمام نوریهای مقیم فارس به تهران و مازندران تبعید نمود و چون پس از رفتن محمدزکی‌خان خرج و مرچ زیادی در امور مالی و اداری فارس ایجاد گردید فتحعلیشاه مجبور شد که دوباره او را با فرامینی به سمتهای سابقش به فارس بفرستد لکن فرمانفرما او را نپذیرفت و به شیراز راه نداد و محمدزکی‌خان ناگزیر گردید که در اسفهان توقف نماید.

فتحعلیشاه از رفتن او به شیراز و توقفش در اسفهان آگاه گردید و فرمانفرما برای اینکه خود را در پیشگاه پدر مطیع جلوه دهد اسکندر خان یکی از ملازمان خاصه خود را به تهران فرستاد تا شاه را ملاقات کرده او را از تصمیم خود دائم باعزام محمدزکی‌خان به شیراز منصرف نماید لکن شاه از تصمیم خود برگشته و دوباره فرمانی صادر و باولی‌خان غلام پیشخدمت خود به اسفهان فرستاد که بهمهرا محمدزکی‌خان به شیراز رفته و پس از ابلاغ دستورها و پیغامهای

۱- زن محمدزکی‌خان شاهزاده بیگم ملقبه به «مدم السلطان خواهر اعیانی حسینعلی میرزا

فرمانفرما دختر سوم فتحعلیشاه قاجار بوده که در سفر مکه به مرض و با درگذشت.

۲- جنگ دوم روس و ایران از ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ ه. ق.

لازم از طرف شاه به فرمانفرما به تهران برگشته نتیجه را گزارش دهد .

با همه این تفصیلات این بار هم بواسطه مخالفت و معانیت مرتضی قلیخان ایل بیگی قشقایی مرز مستعد زمان خود در فارس که شاید با اشاره خود فرمانفرما بوده محمد زکیخان موفق نشد که به شیراز برود سرانجام فتحعلیشاه بواسطه این پیش آمدها و برای اینکه در آینده اوضاع وخیم تر از این نگردد و این خودسریها به قسمت های دیگر مملکت سرایت نکند ناچار شد که خود شخصاً با سپاه بزرگ و مکملی با بسیاری از شاهزادگان و حکام بسمت فارس حرکت کند و قبلاع الله وردی میرزا پسر هفتم خود را با عده ای سربازان نوائی بسرکردگی عبدالمجیدخان^۱ نوائی برای انتظامات حدود شاهرضا (فته) و سمیرم فرستاد . فتحعلیشاه در تاریخ ۲۴ جمادی الاولی ۱۲۴۵ ق. از تهران حرکت کرد و در تاریخ سوم رجب همین سال به شیراز وارد شد و محمد زکیخان را هم با خود آورد و مدت چهل روز در آنجا اقامت نمود و در این مدت تمام مخارج اردو یا فرمانفرما بود و فتحعلیشاه پس از دریافت دویست هزار تومان بابت مالیات معوقه و سر و سورت دادن به انتظامات آن حدود از فارس بصوب خودستان حرکت نمود و از راه لرستان و عراق بهمدان و سپس به تهران مراجعت کرد . فتحعلیشاه بواسطه پذیرائیهای شایانی که از وی بعمل آمد و هدایاییکه باو داده شد راجع به محمد زکیخان موافقت کرد که بجای وزارت و سرداری فارس سمتهای مزبور را در کرمان با حسنعلی میرزا شجاع السلطنه داشته باشد و به همین نحو هم عمل صورت گرفت .

مدتی از انتصاب تازه او گذشت که در سال ۱۲۴۶ ق. هنگام لشکر کشی شجاع السلطنه از کرمان به یزد برای دفع عبدالرشاخان یزدی که نه ماه محاصره یسزد بطول انجامید محمد زکیخان در این اوقات درگذشت . محمد زکیخان نوری دارای دو دختر و شش پسر بوده است .

محمد زمان

محمد زمان خان قاجار دولو از سرکردگان سپاه عباس میرزا نائب السلطنه که مورد اطمینان و اعتماد وی بوده و در سال ۱۲۴۶ قمری که عباس میرزا وارد کرمان شد حسنعلی میرزا شجاع السلطنه والی کرمان را توقیف کرد و بعد برادر سلبی خود را تحتالفظ با دویست نفر سوار بسرکردگی همین محمد زمان خان به تهران روانه نمود و در سال ۱۲۴۷ ق. هم که اردوی عباس میرزا نائب السلطنه به نزدیک نیشابور رسید رضاقلی خان ایلخانی زعفرانلو که چندی بود آن حدود را در تصرف خود داشت نیشابور را تخلیه کرده به تصرف امنای نایب السلطنه داد . عباس میرزا محمد زمان خان را حاکم نیشابور و میرزا موسی گیلانی را حاکم میان ولایت نموده بسوی مشهد رهسپار گردید .

۱- عبدالمجیدخان پسر حاج میرزا رضاقلی نوائی منشی الممالک پسر عبدالمجیدخان بوده

در ای آگاه بیشتر از شرح حال این شخص به کلمه رضاقلی مراجعه شود .

محمد شفیع

میر محمد شفیع پسر بهاء الدین محمد الحسین الماملی شیخ الاسلام ساکن قزوین و جد اعلای صدرالممالک هـا و شیخ الاسلامهای قزوین و مؤلف کتاب محافل المؤمنین بوده که در حقیقت کتاب مزبور ذیل مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری میباشد .

محافل المؤمنین بخط پسرش فضل الله جزء کتب آستان قدس رضوی موجود است اما پراست از اغلام و اشتباهات زیاد . میر محمد شفیع تألیفات دیگری هم داشته و محافل المؤمنین در زمان کریم خان زند نوشته شده است .

محمد شفیع

میرزا محمد شفیع یا میرزا شفیع صدرالممالک پسر میرزا محمد علی صدرالممالک معروف به صدر قزوینی یا صدر دیوانخانه از سال ۱۳۰۰ قمری تا اوائل مشروطیت رئیس محکمه یاداد گاه وزارت عدلیه بود که در آن زمان بنام مجلس صدر دیوانخانه نامیده میشده است . وظیفه مجلس مزبور عبارت بوده از رسیدگی بامورات ملکی و شرعیات که بدانجا رجوع میشده و ضمناً در این سنوات از مستوفیان و اهل قلم نیز بوده که حساباً بواجبی نداشتند مدتی هم در او اخر معاونت وزارت عدلیه را داشته است . نامبرده از ماه محرم سال ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۹ هـ . ق. متولی باشی آستان قدس رضوی بوده است .

محمد صادق

محمد صادق خان پسر حسینقلیخان دبیلی بیگلربیگی آذربایجان مدتی در زمان سلطنت فتحعلیشاه بحکومت آذربایجان منصوب بود و بعد ملقب بعامیر الامراء گردید و پس از درگذشت شاه در سال ۱۲۵۰ قمری از حکومت آنجا معزول شد .

محمد صادق

میرزا محمد صادق طباطبائی متولد در حدود سال ۱۲۶۰ خورشیدی پسر میرزا سید محمد طباطبائی معروف به سنگلجی پسر آقا سید صادق که هر دو نفر در دوره خود از روحانیون طراز اول تهران محسوب میشدند . میرزا محمد صادق قبل از مشروطیت نامی نداشت در دوره اول (۱۳۲۴ هجری قمری) مدیر روزنامه مجلس بود و پس از توب پستن مجلس در ۱۳۲۶ قمری به همراه میرزا سید محمد پدرش که از طرف محمدعلیشاه تبعید بخراسان گردیده بود بخراسان رفت و از مشهد بارو با واسلامبول مسافرت کرد و پس از افتتاح مجلس در سال ۱۳۲۷ قمری از خراسان وکیل شد و جزء حزب اعتدال معرفی گردید . در دوره دوم مجلس شورای ملی بنا بر نظر ابوالقاسمخان همدانی ناصرالمملک نائب السلطنه و کلاه بدو دسته متمایز از هم تقسیم شدند اعتدالی و دموکرات و این دو فرقه مخالف یکدیگر بودند و میرزا محمد صادق تقریباً رئیس و رهبر فرقه اعتدالیون بود . در دوره



میرزا احمد صادق طباطبائی

سوم از تهران وکیل مجلس شد و در سال ۱۳۳۴ ق. با جمعی از وکلاء و امرآ از تهران حرکت کرده و بخارج مملکت مهاجرت نمود. پس از بازگشت بایران مدتی سفیر کبیر ایران در آنکارا شد و بعد در سال ۱۳۳۸ خورشیدی رئیس مجلس مؤسسان گردید و بعد به ریاست مجلس شورای ملی انتخاب شد و چون معتاد بکشیدن تریاک بود و در این عمل خیلی افرات میکرد مدتی علیل و مریض شد و در تهران در گذشت و در مقبره آقا سید صادق در شهرری بخاک سپرده شد.

محمد صادق

محمد صادق خان گروسی از اکسراد طائفه کیبود وند و پسر حسنعلیخان امیر نظام گروسی معروف بوده که پس از فوت نجفعلیخان پدرش حکومت گروس و ریاست ایل از طرف عباس میرزا نایب السلطنه باو واگذار گردید و محمد صادق خان تا آخر عمر مستمراً در این مقام سر میگرد و در حدود سال ۱۲۶۰ قمری وفات یافت.

در موضوع فوت محمد صادق خان چنین شهرت دارد که پدر بدست پسر بواسطه يك قضیه ناموسی کشته میشود باین معنی که محمد صادق خان به زن حسنعلیخان یعنی عروس خود علقه خاطرری پیدا کرده بود. عروس قضیه را به شوهرش فهماند و از محمد صادق خان شکوه کرد در سودتیکه حسنعلیخان چنین چیزی را باور نمیکرد تا بالاخره روزی حسنعلیخان بواسطه پیش آمدی یقین پیدا میکند و قضیه بر او ثابت میشود. در یکی از روزها که محمد صادق خان در میان حیاط خود قدم میزد حسنعلیخان از پشت یکی از درهای اطاق خانه، او را هدف گلوله تفنگ قرار میدهد و پس از اسابت گلوله کشته میشود.

محمد صادق

محمد صادق خان قاجار شامبیانی^۱ امین نظام چون از شاگردان دوره اول دارالفنون بوده و تحصیلات خود را در آنجا در رشته توپخانه انجام داده بود وارد خدمت نظام شد، درابتداء از افسران توپخانه بود. در اواخر سال ۱۲۹۶ قمری برای تحویل گرفتن و تصرف محال قطور مأموریت یافت و نوزده قریه را از عثمانیها تحویل گرفت.

۱- شامبیانی یکی از نیرمهای قاجاریه آشفافه پاش است.



محمدصادق خان امین نظام نبرد دوم از چپ راست

مجال قطور واقع در آذربایجان و جنوب غربی خوی را در سالهاییکه دولت ایران گرفتار فتنه حسنخان سالار در خراسان بود، عثمانها مانند همیشه اوقات از گرفتاری دولت ایران سوءاستفاده کرده محل قطور را اشغال نمودند و مدتی بین دولتین ایران و عثمانی در سراین موضوع گفتگو بود و دولت عثمانی بویج وجه حاضر به مسترد داشتن اراضی ایران نمیشد تا اینکه دول معظمه در سال ۱۸۷۸ میلادی برابر با سال ۱۲۹۵ قمری کنگره ای (مجلسی) راجع به مسئله شرق در برلن تشکیل دادند و قراردادی با توافق یکدیگر در آنجا بسته شد و بموجب ماده ششم آن، قطور بایران مسترد گردید.

در سال ۱۳۰۴ ق. که الله وردیخان توپچی باشی (رئیس یا امیر توپخانه) در گذشت کامران میرزا نائب السلطنه که وزیر جنگ بود موقع را برای استفاده شخصی خویش مفتنم شمرده فتحعلیخان پسر یکسال ونیمه خود را به نیابت محمدصادق خان امین نظام رئیس توپخانه کرد. امین نظام تمامه رجب ۱۳۰۶ ق. در سمت مزبور باقی بود لکن در روز ۱۸ ماه مزبور همین سال هنگام سلام عید میان توپچی ها و دستچی ها که در آن زمان اردل و اشترانس بودند نزاع سختی در گرفت و امین نظام رئیس توپخانه تمام توپچی ها را برای امداد سایر توپچی ها

مرخص کرد. شاه که از این قضیه آگاه شد فوراً محمدصادق خان امین نظام را از تمام مناسب و شؤوناتیکه داشت خلع نمود و پس از گرفتن پنجهزار تومان پیشکشی (رشوه) از آقارضا خان اقبال السلطنه توپخانه را بوی و اگذار نمود. اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود در این باب مینویسد: ۲۴ رجب ۱۳۰۶: توپخانه را که از محمدصادق خان گرفتند به اقبال السلطنه دادند پنجهزار تومان هم پیشکش



محمدصادق خان امین نظام با لباس سفید

گرفتند.

امین نظام در سال ۱۳۰۲ ه. ق. به مترجمی میرزا رضاخان (ارفع الدوله) مأمور تحدید حدود سرحدات خراسان شد. در این تحدید حدود معروف است که از طرف مأمورین دولت مانند همه اوقات عملیات سوئی سووت گرفت و اراضی زیادی بروسها داده شد. م. ق. هدایت در صفحه ۳۸۰ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود راجع باین موضوع مینویسد و طرف خراسان بزمان ناصرالدینشاه محمدصادق خان سرعیپ توپخانه مأمور تعیین خط سرحدی بوده و ارفع الدوله مترجم پروتوکل ۱۸۸۶ راجع بآن تشخیص است دانسته یا ندانسته نهر موسی خانی را که برای آوردن آب بسحرا بوده است با اترک جا زده اند و اترک مسافنی از این نهر بطرف شمال است و وارد خلیج حسینقلی چندین فرسخ مربع خاک ایران از دست رفته است. حاج میرزا معصوم نایب‌الصدر در جلد سوم صفحه ۳۱۱ تذکره: طرائق الحقایق گوید: «دوش سال قبل که محمدصادق خان امین نظام برای تعیین حدود از جانب دولت مأمور شد سرقه خود را در آن دید که نقشه‌ای که روسها به میل خود کشیده چهل هزار منات بگیرد و امضاء نماید».

محمدظاهر خان از افراد زنده و خواهرزاده زکیخان زند و خالد

محمدظاهر

زاده علیمرادخان زند بوده که پس از درگذشت کریمخان وکیل

(۱۱۹۳ قمری) ابتداء در دستگاه پسرش ابوالفتح خان مشغول بکار شد و پس از خلع و زندانی و کور شدن ابوالفتح خان در دستگاه علیمرادخان زند بمناسبت انتصابی که با او داشت داخل شده و یکی از سرکردگان و فرماندهان او گردید. علی‌مرادخان در سال ۱۱۹۶ ق. پس از فتح شیراز و کور کردن و کشتن صادقخان و پسرانش اثاث سلطنت را از شیراز باصفهان منتقل نمود و در سال ۱۱۹۸ قمری برای سرکوبی آغامحمدخان قاجار و گرفتن مازندران و گرگان لشکری به تعداد دوازده هزار نفر بفرماندهی پسر بزرگ خود شیخ ویس خان که پانزده سال بیش نداشت بمازندران گسیل داشت. اهالی مازندران بواسطه مخالفت و نترتی که از قاجاریه داشتند با زنده جدا موافقت کرده و فتحی نسبی آمان شد.

در این هنگام مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان برادران صلبی آغامحمدخان نیز که از وی

دلگیر بودند به شیخ ویس خان پیوستند و تمام مازندران مسخر لشکر علیمرادخان گردید.

علیمرادخان برای تکمیل فتوحات خود محمدظاهر خان را با لشکری به تعداد هشت

هزار نفر برای گرفتن استرآباد فرستاد. شیخ ویس خان پس از فتح مازندران در ساری توقف

۱- در ناسخ‌التواریخ جلد اول قاجاریه صفحه ۲۴ و در فارسنامه ناصری صفحه ۲۲۵

فقط نام مرتضی قلیخان برده شده که به لشکر شیخ ویس خان پیوست ولی در جلد سوم منتظم

ناصری صفحه ۳۰ مرتضی قلیخان و رضاقلی خان و در جلد نهم روضه‌الصفاء مرتضی قلیخان و

مصطفی قلیخان نوشته شده است و باید گفته هدایت در روضه‌الصفاء در این مورد از سایرین

کرده و مانند سایر افراد زندیه با وجود سفر سن مشغول به عیاشی و شرب خمر گردید و گمان کرد که این فتح همیشه برای وی باقی خواهد ماند و دشمن نیز از بین رفته است. علاوه بر این، سرکردگان خود را نیز آزاد گذاشت و زیاد از آنان بازخواست نمیکرد. آنان نیز از سفر سن و عدم توجه و مراقبت شیخ و پسر خان سوء استفاده کرده از هیچگونه تعدی و تجاوزی نسبت به مردم فروگذار نمیکردند و سپاهیان هم سرکردگان خود تأسی نموده آنان نیز هر يك نسبت با افراد مردم ظلم و تعدی مینمودند و این گونه عملیات بد از وجهه زندیه و علاقه مردم نسبت با آنان خیلی کاست و سرانجام نتیجه عملیات و لشکر کشی به زبان زندیه و بسود قاجار به تمام شد. محمدظاهر خان^۱ مانند اکثر افراد زندیه مرد دلیری بود لکن تدبیر چندانی از خود نداشت مخصوصاً در این هنگام که در مقابل مردی بسیار محیل - ذیرک و نقشه کشی مانند آغامحمدخان قرار گرفته بود. فرمانده قوای علیمرادخان بدون اینکه اطراف و جوانب کار خود را ملاحظه کرده و اوضاع سوق الجیشی و وضعیت ارضی مازندران را در نظر گرفته باشد با لشکر تحت فرماندهی خود بسمت گرگان رهسپار گردید. اما از آن طرف آغامحمدخان به وضع سوق الجیشی آن حدود بهتر از او واقف بود از این جهت هنگامیکه گرگان در حلقه محاصره محمد ظاهر خان افتاده و نزدیک بود که گرفته شود در این میان آغامحمدخان تدبیری اندیشیده راه عبور جرگلهباد را گرفت.^۲ و این یگانه

۱- در جلد نهم روضة الصفاء و جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۴۰ محمد ظاهر خان را بختیاری نوشته اند لکن در جلد اول قاجاریه ناسخ التواریخ سپهر صفحه ۲۴ نوشته شده، محمد ظاهر خان را با جماعت بختیاری و در قارنامه صفحه ۲۲۵ محمد ظاهر خان زندگفته شده و ضمناً در همه جا نام سردار علیمرادخان را سردار ظاهر خان و فقط در تاریخ گیشی گشا تألیف نامی نام او محمدظاهر خان ذکر شده و البته محمدظاهر خان درست است نه محمد ظاهر خان.

۲- سالهای متعددی کارترکمنها این بوده که به مازندران و نواحی مجاور آن تاخت و تاز نموده پس از قارت اموال هنگام بازگشت عدهای هم زن و مسرد را به اسارت با خود میبردند. هنگامیکه شاه عباس بزرگ سلطنت رسید (۹۹۶ قمری) یکی از کارهای او برای

جلوگیری از تاخت و تاز قبائل وحشی احداث جری (خندقی) عمیق بود از دامنه کوههای به شهر تا دریا مسافت ۲۴ کیلومتر و بندها در طرف خندق مزبور به مرور ایام درختهای جنگلی روئید و در حقیقت سد و دیواری میان مازندران و گرگان کشیده شد و چون ترکمنها که برای چپاول و اسیر کردن مردم باین حدود می آمدند همیشه سواره بودند از این جهت عبور از جر برای آنان خیلی مشکل و بلکه غیرممکن بود و اگر با اسب میخواستند از آن عبور نمایند اسب با سوار در جر فرو میرفت بنابراین سالها بواسطه این عمل شاه عباس مازندران و اطراف آن از دستبرد و شر ترکمنها مصون و محفوظ ماند و چون جر که بمعنی خندق - حفره و شکاف است در نزدیکی کلهباد واقع بوده باین مناسبت به جرگلهباد معروف شده بوده است.

ممبری بود که مازندران را به گرگان وصل میکرد و چون ممبر مزبور بدست لشکر قاجاریه افتاد از این جهت مانع رسیدن آذوقه پاردوی زندیه شده و قحط و غلای شدیدی در اردو ایجاد گردید و باین تدبیر گرگان فتح نگردید و هنگام بازگشت بمازندران چون یگانه راه عبور در دست لشکر قاجاریه بفرماندهی حمزه سلطان انزلی افتاده بود با جدیت تمام در حفظ آن کوشش نمودند. در این صورت لشکر زندیه ، از پشت سر و جلورو ، در معرض تهاجم سپاهیان آغامحمدخان واقع گردیدند و اکثراً در معرض تلف و اسارت واقع شدند و خود محمدظاهرخان هم هنگام فرار دستگیر شد و چون نامبرده در سال ۱۱۹۳ ق. هنگام فرار جمعی از افراد قاجاریه از شیراز بعضی از آنان در حین فرار دستگیر شدند و از آن جمله عیسی خان و موسی خان^۱ و سلیمانخان (اعتمادالدوله) خالوها و خالوزاده آغامحمدخان بودند سلیمانخان بواسطه سفر سن^۲ بخشیده شد لکن آن دو نفر دیگر را محمدظاهرخان بر حسب امر ابوالفتح خان کشت باین جهت پس از اینکه او را بحضور آغامحمدخان آوردند امر کرد که سپاهیان او را یا شمشیرهای خود قطعه قطعه نمایند و امریه او فوراً اجراء گردید^۳.

محمدعلی - محمدعلی امین حضرت بکلمه علی امین حضرت رجوع شود.

حاج محمدعلی معروف به حاجی پیرزاده متولد در حدود سال ۱۲۵۱

محمدعلی

عجری قمری در نائین فرزند آقا محمد اسمعیل پسر حاج محمد حسن -

کوزه کنانی^۴ پس از درگذشت آقا محمد اسمعیل در سال ۱۲۷۲ قمری حاجی محمدعلی به

۱- در جلد سوم منتظم ناصری صفحه ۴۰ موسی خان و عیسی خان قاجار خوانلو این اسکندر خان خالوزادگان آغامحمدخان و در جلد نهم روضه الصفاء نیز خالوزادگان نوشته شده لکن هر دو بنظر نگارنده اشتباه کرده اند زیرا اسکندر خان جد مادری آغامحمدخان بوده و در این صورت این دو نفر برادران محمدخان بیگلربیگی مازندران و عموی سلیمانخان (اعتمادالدوله) بوده اند پس گفته مؤلفین کتب مذکوره در بالا که خالوزاده نوشته اند اشتباه بوده و ایان خالوها ای آغامحمدخان بوده اند و هرگاه این دو نفر پسران محمدخان می بودند خالوزاده میشدند. در جلد نهم روضه الصفاء کشتن موسی خان و عیسی خان را بامر علیمرادخان زنده ذکر شده در این مورد نیز اشتباه کرده و کشتن آنان بامر ابوالفتح خان زنده بوده است.

۲- ده سال پیش نداقت.

۳- فقط در جلد اول قاجاریه ناسخ التواریخ سپهر صفحه ۲۵ نوشته شده ، فرمان رفت تا سرش از تن بر گرفتند ، اما سایر مورخین نوشته اند که بحکم آغامحمدخان ترکمن ها و سایر افراد سپاه او ، یا شمشیرهای خود ، او را ریز ریز و پاره پاره کردند.

۴- کوزه کشان دهی است از دهستان شرق فاته بخش شیبستر شهرستان تبریز.



حاج محمدعلی پیرزاده

تهران آمد و بعد مدتی مشغول به سیاحت در ممالک خارجه گردید . در ایامیکه در اسلامبول اقامت داشت به حاج میرزاسقا اردادت میوزید و از طرف او به حاجی پیرزاده ملقب گردید و یوسيله حاج میرزاسقا با حاجی میرزا حسینخان سپهسالار خیلی مربوط شد و در سفرهای آذربایجان و خراسان همراه وی بود و در مدت عمر دو سفر به اروپا رفت و اکثر ممالک را به قدم سیاحت پیمود. در سال ۱۳۰۶ قمری که از اروپا بازگشت سفرنامه خود را نوشت که نسخه خطی آن در کتابخانه مجلس شورای ملی محفوظ و اخیراً در دو جلد بطبع رسیده است .

پس از اینکه حاجی پیرزاده از اروپا

برگشت میرزا ابوالحسن جلوه حکیم و فیلسوف معروف مکتوبی ظلماً برای او فرستاد که يك فردش این است :

نویت پاریس رفت و وقت اوین است عارف نائین نه بندآن و نه این است

حاجی پیرزاده هم ظلماً جواب نامه را داده از آن جمله میگوید :

هرکه بدل طالب طریق یقین است مژده دهدش که رهتاً نه اوین است

هنگامیکه حاج پیرزاده در لندن بوده با مستر براون مستشرق انگلیسی معاشرت و مرآوده داشته و به وی لقب طریقتی مظهر علی میدهد مستر براون هم در اکثر مکاتبات خود با ایرانیان اهل عرفان و طریقت مظهر علی امضاء میکرده است. حاجی پیرزاده در سال ۱۳۲۱ قمری در سن ۷۰ سالگی در تهران درگذشت و در سفایه (شهر ری) مدفون گردید .

حاج محمدعلیخان امین السلطنه داماد امین السلطان (آقا ابراهیم)

محمدعلی

و بعد داماد مظفرالدینشاه شده و یکی از درباریان بی سواد و بی حال در

دوره سلطنت ناصرالدینشاه و مظفرالدینشاه بوده و موقیمیکه میرزا علی اسفرخان امین السلطان دوم مشاغل آقا ابراهیم امین السلطان اول پدر خود را در سال ۱۳۰۰ هجری قمری عهده دار شد بیست و سه سالگی امین السلطنه شوهر خواهرش بود ریاست صندوقخانه که یکی از کارهای مهم اداره بیوتات سلطنتی بود یا چند شغل دیگر بوی واگذار نمود .

امین السلطنه علاوه بر اینکه شوهر خواهر امین السلطان (اتایک) بود دختر اتابکرها هم



محمدعلی خان امین السلطنه

بمقد ازدواج پسر بزرگ خویش خازن الدوله درآورد. در باب بی‌سوادی و عامی بودن او یکی از اشخاصی که با وی محشور بود به نگارنده نقل کرد و میگفت که حاج امین - السلطنه بقصدی عوام دومی بود که غالب الفاظ را به غلط ادا می‌کرد از آن جمله میگفت در سال ۱۳۰۵ قمری که تراموای آسیبی در تهران ایجاد شد یکی از روزها که روضه‌خوانی داشت، بروضه‌خوان گفت که امروز خوب است برای من روضه تراموای بخوانی. روضه‌خوان از این حرف او خیلی تعجب کرد و متحیر گردید که روضه تراموای چه روضه‌ای است و پیش خود تصور کرد که ممکن است برای تراموای عم بنازگی روضه‌ای درست شده باشد و یاد درست کرده باشند و او سابق نیست، بعد معلوم گردید که مقصود وی از روضه تراموای روضه طرم‌آح عدی است.^۱

محمد حسنخان اعتماد السلطنه راجع به بی‌سوادی و بی‌اطلاعی وی در یادداشت‌های روزانه خود چنین مینویسد: « ۶ رجب ۱۲۹۸: در سر نهار عندالملک صحبت انداخت که سفیر عثمانی تعریف از شاه می‌کرده است خاندان میرزا سیدخان^۲. شاه فرمودند که استعجاب کرده بوده است! امین السلطنه که سبب ترقی او زشتی صورت و خرافت سیرتست شخص بی‌سواد و بی‌فهمی است. جز خنده بی‌قاعده معلومات دیگری ندارد و سالی سن هزار تومان مداخل دارد دو سه بار پرسید استعجاب چه معنی دارد بالاخره من تنگ آمدم گفتم استعجاب

۱- برابر با ۱۸۸۷ میلادی و ۱۲۶۶ خورشیدی.

۲- حاج شیخ عبدالله معقانی در کتاب تنقیح المقال فی احوال الرجال، کتاب مزبور در میان اهل فضل معروف بر رجال معقانی است، راجع به طرم‌آح بن عدی چنین گوید: « طرم‌آح بن عدی متعدد بوده‌اند یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علی (ع) و دیگری از اصحاب سیدالشهداه حسین بن علی (ع). طرم‌آح اخیرالذکر در حنگه‌طف حاضر و بسختی مجروح گردید و بعد معالجه شد و یهودی یافت، و نیز محمد بن علی اردبیلی حائری در جلد اول جامع‌الروایات صفحه ۴۲۱ راجع بوی چنین نوشته: « طرم‌آح بن عدی نام پکتفر بوده که هم از اصحاب حضرت علی و هم از اصحاب حضرت امام حسین علیهما السلام بوده است.»

۳- مؤمن الملک وزیر امور خارجه.

حیوانی است چهار گوش و سه چشم دارد، خیلی خفیف شده. و نیز مینویسد: و ۱۰ شوال ۱۲۹۸: در سر شام صحبت شد از لفظ معنن یعنی من در بین خواندن روزنامه این لفظ را بیان کردم. امین السلطنه پرسید معنن چیست شاه بعد از خنده فرمودند یعنی از ریش به ریش باین معنی که این خیر از ریش فلان به ریش فلان رسیده است. به من فرمودند در تاریخ خودت ثبت کن. باین شاه مگر الهام شده است که من تاریخ مینویسم و الا از کجا خسر دارد. نامبرده در ابتداء از غلام بچه‌های اندرون شاه بود و بعد بجای علی‌رضا خان قاجار عضدالملک غلام بچه‌باشی شاه شد.^۲

در سال ۱۲۸۸ ق. که سمش زیندارباشی بود ملقب به امین السلطنه شد. سمت ریاست رکب‌خانه مبارکه‌اش زیاد طول نکشید که در سال ۱۲۸۹ ق. غلامحسین خان^۳ بجای او زیندارباشی شد.

در سفر اول ناصرالدینشاه اروپا (۱۲۹۰ ق.) به‌مراه شاه اروپا رفت و یا باس‌طراح از ملتزمین رکاب مبارک بود و پس از بازگشت علاوه بر سمت پیشخدمتی خاص سمت رابطی بین شاه و وزراء و مجلس شورای کبری بعهده وی محول گردید باین معنی که او اوامر شاه را به مجلس شورای کبری ابلاغ مینمود و عرایض وزراء را بعرض شاه میرساند. در سال ۱۲۹۳ ق. سمت جامعه‌دار خاص تعیین گردید^۴ در سال ۱۲۹۴ ق. علاوه بر سمت رختداری شاه متصدی مخزن تدارکات عسکریه^۵ نیز شد.

اعتماد السلطنه در این باب مینویسد: و ۲ جمادی‌الاولی ۱۳۰۸: خدمت شاه رسیدم. نائب السلطنه، امین السلطان و امین السلطنه بودند گفتگوی عجیبی بود پارسال که قزل قلعه خراب شده بود اسباب آنجا را حمل به قصر قاجار کرده بودند در بین راه که زیاده از دو سه هزار ذرع نیست هشت هزار فتنگه تنگه را دزدیده‌اند تا امروز پشاه عرض نکرده بودند امروز ندانستم کی عرض کرده بود که خاطر مبارک بسیار متغیر بود مخزن تدارکات دست امین السلطنه است که سالی سی چهل هزار تومان مداخل دارد. در سفر دوم (۱۲۹۵ ق.) نیز از ملتزمین رکاب بود و پس از بازگشت شاه از اروپا امین السلطنه به ریاست اداره سندوقخانه شاه که رختداری نیز در جزه آن بود منصوب گردید. اعتماد السلطنه راجع سفر

۱- مراد یادداشت‌های روزانه است.

۲- خانه شاگردهایی که در دربار و دستگاه شاهان قاجار به رابط میان اندرون شاه و بیرون بودند آنها را اصطلاحاً غلام بچه و رئیس آنان را غلام بچه‌باشی می‌گفتند.

۳- زیندارباشی را در زمان سلطنت ناصرالدینشاه رئیس رکب‌خانه و در سلطنت مظفرالدینشاه رئیس زین‌خانه و در آخر آن کلمه مبارکه هم اضافه نموده می‌گفتند رئیس رکب‌خانه مبارکه ۱ یا رئیس زین‌خانه مبارکه ۱

۴- موجول خان صدیق السلطنه.

۵- جامعه‌دار خاص شاه را رختدار نیز می‌گفتند.

۶- رئیس مخازن.

سوم مینویسد : « ۵ شنبه ۲۹ رمضان ۱۳۰۶ : امین السلطنه که همراه شاه در سفر سوم اروپا بود از ورشو بقصد رفتن مکه و انجام حج رفت ، از کارهای حاج امین السلطنه ساختن ضریحی از پولاد برای دور قبور ائمه هدی در محوطه بقیع واقع در مدینه میباشد. هنگام نصب آن يك ذرع کم آمده که بعداً آن را ساخته بدان ملحق کردند.

امین السلطنه ابتداء در قطر داشت که شریح مزبور را از نقره بسازد چون ساختن از نقره ممنوع بود از اینجهت بهمان پولاد اکتفاء گردید. اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود راجع بوی چنین گوید : « ۳ شنبه ۱۳ ربیع الاول ۱۳۰۵ - امین الملک مرا به منزل خودش دعوت کرد به حلیم به اسرار آنجا رفتن امین السلطنه هم بود . حلیم را با شکر آب



محمد علی خان حاج امین السلطنه

کرده میخوردند پرسیدم چرا گفتند قند حرام است. بعد از ناچار منزل می‌آمدم دو طفل ماه پیکر منزل امین السلطنه دیدم پرسیدم آدم کی هستید به خنده گفتند از آن امین السلطنه معلوم شد در طریقه ایشان لواط حرام نیست اما خوردن قند حرام است لعنت باین مخلوق باد. « و نیز مینویسد : « ۲۳ ذی‌قعدة ۱۳۰۵ : امروز از دشت کجور به پول (سفرماز ندران ناسرالمدین شاه) سیح که حرکت کردم از چادر امین السلطنه عبور کردم دیدم آواز تلاوت قرآن ایشان می‌آید اما نه بجه خوشگل همراه دارد، و ضمناً اعتماد السلطنه این موضوعات و مطالب را راجع بوی مینویسد :

« ۱۶ رجب ۱۳۰۲ : من المعجبات اینکه چندروز قبل امین السلطنه بشاه عرض کرده بود من کتر مخفی و گنج نهانی برای شما دارم تا زنده هستم قدرت گفتن ندارم دروسیتنامه خود که در کفن من است نوشته گذاشتم وقتی مردم بخواهید و بخوانید شاه فرموده بود چه قدر هست ده هزار تومان میشود عرض کرده بود خیر از يك کرو زبانه است شاه هر چه

۱- میرزا اسمعیل خان برادر امین السلطان.

- ۲- اینکه اعتماد السلطنه نوشته (خوردن قند حرام است) موقعی است که به فتوای بعضی از علماء خوردن قندیکه در کهریزک بدست خود ایرانی درست میشد حرام شده است . واضح است وقتی که این قند حرام شد بالطبع قند روسی مانند سابق حلال خواهد بود.
- ۳- پول در ۱۲ کیلومتری باختر کجور واقع شده و مسکن خواجهدن‌هاست.

اسرار کرده بود نگفته بود آنچه ما حدس زدیم باید اموال مرحوم امین‌السلطان مخفی
تسليم شده باشد یا بزین امین‌السلطنه که دختر مرحوم امین‌السلطان است طوریکه منتظر بود
ارثیه نرسیده است جای مهری بجهت اظهار و عداوت خود گذاشته است که هر وقت کار
امین‌السلطان حالیه را بدید اظهار مطلب کند یا اینکه مبلغ گزافی باو رسیده که قوه هم
او را در خود نمی بیند می خواهد اگر بروز کند چنین نماید که اشاره در سابق کرده است .
تدابیر عوام وحشی ایران مثابه ... پیر و پلنگ میب است - یکشنبه ۲۸ رمضان
۱۳۰۲ : و امروز امین‌السلطنه حضور شاه بود ملیحک دوم (عزیزالسلطان) اورا کسره خسر
خطاب کرده و مکرر هم می گفت شاه خندید امین‌السلطنه خجل شده . امین‌السلطنه مدتی
هم بجای آقاعلی آشتیانی امین حضور محصل و سول بقایای حکام گردید .^۱
در سال ۱۳۲۱ ق. که میرزا محمد حسین وزیر دفتر (وزیر مالیه) بسود امین‌السلطنه
برای بار دوم وزیر بقایا و محاسبات مالیه شد . حاج امین‌السلطنه در آن زمان شخص متمولی
بود لکن پسر بزرگش ، خازن الدوله ، بواسطه افراط در قمار ، هرزگی و کشیدن تریاک تمول پدر
را در حیانتش تمام کرد و پدرش هم بواسطه محبتی که باو داشت به پسر چیزی نمی گفت و
تنبجه این شد که پدر و پسر در اواخر عمر خویش در فقر و مسکنت زندگی می کردند .
امین‌السلطنه در سال ۱۳۴۰ ه. ق. در حدود سن نود سالگی در تهران در گذشت و در مقبره
اتابک^۲ در قم مدفون گردید .

میرزا محمدعلی یا ملا محمدعلی زنوزی ملقب به ایسی^۳ پسر میرزا

محمدعلی

عبدالوهاب از روحانیون اهل قسریه زنوز تابع قصبه سرند که در
تبریز ساکن بوده و هم در آنجا در گذشت . میرزا محمدعلی مذکور هنگام وفات پدر دو
سال داشت و مادرش را سیدعلی زنوزی الاصل و تبریزی المسکن که از اجله علمای روحانی
طراز اول آذربایجان بود بحالۀ نکاح خویش در آورد و میرزا محمدعلی پسر زن خود را
بخویش تربیت کرد و در آموزش و پرورش وی سعی وافیه بعمل آورد و علاوه بر فرا گرفتن
معلومات بزهد و تقوی نیز اتماف یافت .

در سال ۱۲۶۳ هجری قمری که سیدعلی محمد شیرازی معروف به باب از اسفهان به آذربایجان
تبعید شد هنگام ورود به تبریز و توقف در خانه محمد بیگ چا پارچی^۴ میرزا محمدعلی موسوف

۱- این شغل در ابتداء عنوانش داروغه دفتر خانه - محصل بقایا و یا محصل محاسبات
بود و تمام اینها به معنی مأمور و سول بقایا یا رئیس اجرائیات وزارت دارائی بوده است و
بعداً عنوان مزبور تبدیل شد بوزیر بقایا و معاونش را امین بقایا می گفتند .

۲- میرزا علی آسفرخان امین‌السلطان .

۳- ایسی لقبی است که سیدعلی محمد باب بوی داده است .

۴- معین‌السلطنه تبریزی در کتاب خود توقف سیدعلی محمد را در هر سه سفر به تبریز
در قلعه ارک نوشته است و باید درست تر باشد .

چند بار او را ملاقات کرد و بوی گروید و چیزی نگذشت که از پیروان بسیار خاص و خالص سیدعلی محمد باب گردید باین معنی که در همه جا او را ملاقات میکرد و با او بود. تا اینکه در سال ۱۲۶۶ ق. علمای تبریز و خوب قتل باب را فتوی دادند. موقیبه میخواستند باب را به قتل رسانند میرزا محمدعلی با التماس و اسرار زیاد، از مأمورین اجرای عمل، خواستار شد که اول او را بکشند و بعد قصد کشتن باب را نمایند هر چه باو گفتند که از این عقیده باخل خود دست بکش و توبه و انا به کن از کشتن معاف خواهی شد پذیرفت و چون پسرزن سیدعلی زتوای از مجتهدین طسراز اول آذربایجان بود که به سبب زهد و صلاح و علمش حکومت و خاص و عام وی را بزرگ میداشتند از این لحاظ میل داشتند که حتی الامکان او کشته نشود.

سیدعلی دستور داد که زن و بچه اش را پیش او آورده شاید دیدار آنان در وی اثر کند و از عقیده خود برگردد. زن و دختر ۶ ساله او را حاضر کردند زن خیلی التماس و زاری نمود و گفت که این چه کاری است که تو پیش گرفته ای و این چه عقیده ای است که بان گرویده ای اگر به من رحم می کنی اقلان باین دختر خرد سال خود که فردا یتیم و بی بزرگتر میشود رحم نما. ملا محمدعلی به گفته های زنش اعتنائی نکرد و او را از پیش خود راند. زن که از وی مأیوس شد دختر را پیش پدر فرستاد و دختر نامن پدر را گرفت و باو گفت با پاپا بیاهم برویم به خانه. ملا محمدعلی در این هنگام خم شد و روی دختر خود را بوسید و باو گفت تو برو من هم اکنون می آیم آنها رفتند و ملا محمدعلی بهیچ وجه از عقیده خود برنگشت. هنگامی که باب و ملا محمدعلی را تیرباران می کردند تیرها عمداً یا سهواً به خطا میرفت در این بین تیری به ملا محمدعلی اسابت کرد و پس از تیر خوردن و مجروح شدن روی خود را به باب کرده بوی گفت: از من راضی شدی. معین السلطنه در کتاب خود این عبارت را به عربی: و ارضیت عنی یا مولای ذکر کرده است و بعد بایترهای دیگر کشته شد.

محمدعلی بامداد متولد ۱۲۶۳ خورشیدی فرزند رفیع (رفیع الممالک)

محمدعلی

برادر بزرگ نگارنده این کتاب از ادباء و افاضل ایران بود و گواہ بر فضائل مؤلفاتی است که از وی باقی مانده و بعض از آنها از قبیل حکمت عملی، الهامات خسواحه و ادب چیست و ادیب کیست بطبع رسیده و بقیه در شرف طبع و انتشار می باشد. نامبرده پس از تحصیل مقدمات، سطوح را در نزد علماء و اساتید خراسان از قبیل حاج میرزا حبیب خراسانی، سیدعلی حائری یزدی، شیخ محمدعلی معروف به فاضل ملاعباسعلی و میرزا محمد آقازاده دید و بعد به تشویق شخص اخیر الذکر برای تکمیل تحصیلات و دیدن درس خارج آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، مرجع تقلید وقت عالم تشیع، از مشهد به تهران آمد که به نجف برود و این امر مصادف شد با لزوم مشروطیت و افتتاح

مجلس و سلطنت محمدعلیشاه قاجار بنا بر این عزم رحبایش بدل به اقامت تهران گردید و بعد از روی ایمان و اعتقاد راسخ دانند بسیاری از زعمای صدر مشروطیت داخل در عملیات و اقدامات مشروطه خواهان بطور آشکار و پنهانی گردید .

مسافرتی نیز راجع باین موضوعات به اسفهان نمود و مدتی در میان بختیارها بود با نجفقلی خان مصمام السلطنه و زرغام السلطنه به اسفهان آمده و چندی نگذشت که به تهران بازگشت و در تهران مشغول به نوشتن مقالات بر علیه استبداد شد . در ابتداء نویسنده و



محمدعلی بامداد

سردیر چند روزنامه از قبیل آفتاب، شوری و غیره بود بعد در اوایل جنگ بین الملل اول خودش روزنامه‌ای بنام بامداد روشن تأسیس نمود که خیلی معروفیت و شهرت پیدا کرد و این روزنامه یکی دوبار اجباراً تعطیل و دوباره دایر گردید و پیش از اینکه اداره آمار و ثبت احوال دائر شود و تعیین نام خانوادگی اجباری گردد معروف بود به میرزا محمدعلی خان خراسانی و بعد معروف گردید به میرزا محمدعلی خان بامداد و ضمناً کلمه بامداد تخلص شعری او هم شد . محمدعلی بامداد چون یکی از مخالفین سرسخت قسار داد ۱۹۱۹ و تئوق الدوله نخست وزیر وقت بانگلیس ها بود از این جهت پس از اینکه مدتی مخفی بود سرانجام دستگیر شد و بکاشان تبعید گردید . پس از سقوط و تئوق الدوله و خروج

او از ایران و روشن شدن اوضاع، دوستانش که در کابینه بعدی عضویت داشتند او را باصرار وارد خدمت وزارت فرهنگ نموده بر ریاست اداره معارف انتخاب کردند و چندی بعد هم بر ریاست اداره اوقاف منصوب شد . در سال ۱۳۰۳ خورشیدی رئیس اداره فرهنگ و اوقاف فارس شد و بعد در دوره ششم از شیراز به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید هنگام اضافه کردن و تزئید حقوق و کلاه او یکی از مخالفین این طرح و لایحه پیشنهادی در مجلس بود و می گفت که نمایندگی مجلس باید يك شغل افتخاری باشد نه اینکه وکلای مجلس بشینند و

حقوق خود را زیاد کنند.

در سال ۱۳۰۶ خورشیدی که تشکیلات جدیدی بوزارت دادگستری داده شد او را نیز در این تشکیلات دعوت و وارد خدمت دادگستری کردند. در سال ۱۳۱۶ خورشیدی بواسطه رایی که شعبه سوم دیوان عالی کشور داد و موافق نظر مقامات عالیه مملکتی نبود و مرحوم بامداد نیز در آن عضویت داشت شعبه مزبور بکلی منحل گردید و اعضای آن منفصل از خدمت و خانه نشین شدند.

یکسال به بیکاری و انفصال از خدمت دولت گذشت سال بعد مرحوم بامداد دوباره بخدمت دعوت شد چندی رئیس اداره نظارت بود و سپس مدیر کل وزارت دادگستری گردید.

در سال ۱۳۲۱ خورشیدی بسمت بازرسی دولت در بانک ملی انتخاب شد و تا سال ۱۳۳۰ خورشیدی در این سمت باقی بود تا اینکه در این سال در اثر تصادم عمدی یا سهوی با دوچرخه سوار جوانی در پیاده رو باستخوان ران او آسیب سختی رسید و پس از مدتی بستری شدن در بیمارستان بانک ملی در مردادماه همین سال جهان را بدرود گفت و در امامزاده عبدالله (شهرری) بخاک سپرده شد.

هانری کوربن فرانسوی استادالسنه شرقی در دانشگاه پاریس که ضمناً در قسمت فلسفه اشراق کار میکند و در این زمینه مطالعاتی دارد در تألیف نفیس خویش تحت عنوان : (مرد بزرگ جهان شیعه) در ضمن سرگذشت تاریخی ملاصدرا و عقاید و نظریات وی راجع به مرحوم محمدعلی بامداد مینویسد :

و یکی از عرفای فاضل معاصر ایران مرحوم محمدعلی بامداد بود که در این اواخر زندگی را بدرود گفت . مرحوم محمدعلی بامداد یک سالک عرفانی بود و آثاری که از وی باقی مانده نشان میدهد که مردی با اطلاع و فاضل بشمار می آمده و در دوره ای چون این عصر میزیسته که در کشور ایران مسوقیان و عارفان آزادی دارند و هر چه راجع به تصوف و عرفان بگویند کسی مزاحم آنها نمیشود. مهذا مرحوم محمدعلی بامداد بشهادت آثاریکه از او باقی مانده هر چه استنباط میکرده بر زبان نیاورده و روی کاغذ ننوشته و خود میگوید چیزهایی است که نمی توان بر زبان آورد یا نوشت وقتی در این دوره در کشور ایران یک

۱- در دوره پنجم حقوق نمایندگان مجلس شورای ملی دوهزار ریال بود. در دوره ششم و کلاسه خواستند که صدتومان بر حقوق خویش بیفزایند که بشود سیصدتومان دوسه نفری از و کلاسه که از آن جمله یکی هم محمدعلی بامداد بود با این پیشنهاد سخت مخالفت کردند. چون اکثریت موافق افزایش حقوق بود سیصدتومان تصویب شد و اکنون که دوره بیست و دوم است حقوق هر یک از نمایندگان چهار هزارتومان میباشد و شهرت دارد که باز هم میخواهند دوباره مبلغی بر حقوق کنونی خود اضافه نمایند.

عارف فاضل و با اطلاع و باهوش صلاح نداند تمام چیزهایی را که استنباط میکند بر زبان بیاورد یا بنویسد نباید حیرت نمود چرا ملاسدرها همه چیزهایی را که استنباط میکرده بشاگردان خود نیاموخته یا در کتابهایش ننوشته است .

آقا محمد علی بهبهانی فرزند آقا محمد باقر بهبهانی ملای بسیار متنفذ و مقتدر کرمانشاه در دوره زندگی و قاجاریه بوده و در زمان

محمد علی

اقتدار خود حکم به قتل بسیاری از مشایخ و مشاهیر و پیشوایان فرقه نعمت‌اللهی از قبیل معصوم علیشاه دکنی و غیره داد^۱ کلمه شاه که در این جا گفته شده معمولاً در آخر اسامی بعضی از عرفاء و درویش اضافه میشود شاه طریقتی است یعنی شاه قراء و درویش و ایسن قبیل القاب را پیرها - مرشدها - و پیشوایان طریقه نعمت‌اللهی به مریدهای خود میدهند .

محمد علیخان قوللر آقاسی پسر اسلانخان قوللر آقاسی (رئیس

محمد علی

غلامان) شاه طهماسب دوم مغوی بوده و در سال ۱۱۴۲ هجری قمری که طهماسبقلیخان افشار سپهسالار ایران (نادرشاه) صنجات فارس را از جنگ افغانان در آورد و آنان را بکلی قلع و قمع نمود شاه طهماسب محمد علیخان را با موافقت طهماسبقلیخان با پالت فارس فرستاد .

طهماسبقلیخان که در شیراز بود پس از ورود او دستور داد که در آبادی شیراز و ترمیم خرابیها جداً سعی و کوشش نماید و در مدت پنجسال و اندی که محمد علیخان والی فارس بود شیراز تا اندازه‌ای رو به آبادی نهاد و مخصوصاً یاغهای شیراز که درختان آنها را افغانها از روی نادانی در زمان تسلط خود بکلی قطع کرده بودند دوباره بسا زحمات بسیار و کاشتن درخت بصورت اولیه خود درآمد .

در او خرسنه ۱۱۴۴ ق. که طهماسبقلیخان قصد داشت شاه طهماسب را از سلطنت خلع نماید و عثمانیها که قسمت زیادی از شمال غرب و غرب ایران را تصرف کرده بودند از ایران خارج کنند از مشهد یا سپاه خراسان و تجهیزات کامل بصوب تهران حرکت کسرد و ضمناً محمد علیخان قوللر آقاسی والی فارس و محمدخان بلوچ حاکم کوه کیلویه راهم با سپاه فارس به نزد خود طلبید و این سپاه هنگامیکه طهماسبقلیخان پسر ای دیدار شاه طهماسب از تهران عازم اصفهان بود در قم بوی پیوست و با دو سپاه خراسان و فارس به اصفهان وارد شد . در سال ۱۱۴۶ ق. نادرشاه او را به سفارت هندوستان انتخاب و از راه بندر عباس بدر بار محمدشاه اعزام داشت و بجای او یکی از بستگان خود را بنام امیرخان بیک قرخلوی افشار به نیابت حکومت فارس تعیین نمود .



میرزا محمدعلی خان تربیت

محمدعلی

محمدعلی معروف به

تربیت افروز نامیرزا

صادق بوده و در خرداد سال ۱۲۵۶ خورشیدی در تبریز متولد و در دیماه ۱۳۱۸ خورشیدی در تهران درگذشت. نامبرده از مشروطه خواهان صدمشروطیت بود و در دوره‌های ۱۸۷۲ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ به مساعدت دولت از تبریز بسمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید و صاحب تألیفی است بنام دانشمندان آذربایجان.

محمدعلی

حاج میرزا محمدعلی معروف به حاجی سیاح پسر ملامحمد رضا

مجلاتی^۲ در حدود سنه ۱۲۵۲ قمری در مجلات متولد و در سال

۱۳۴۴ قمری (۴۳ بهرمه ماه ۱۳۰۲ خورشیدی) در تهران در سن نود و دو سالگی درگذشت. حاجی سیاح در حدود سال ۱۲۷۵ قمری در بیست و سه سالگی بهوس سیاحت و جهانگردی افتاده بسیاری از ممالک اروپا - آسیا - آمریکا و آفریقا را سیاحت کرده و باسید جمال‌الدین افغانی آشنا شده و از مریدان او گردیده است.

در سال ۱۲۹۵ قمری پس از سالها دوری از وطن به ایران مراجعت نمود ولی اوضاع خراب ایران و بدبختی مردم و مقایسه با جاهای دیگر او را متأسر کرده مجدداً به هندوستان، چین و آمریکا مسافرت نمود و این مسافرت مجدد اوسه سال طول کشید.

در بمبئی حسنعلیشاه آقاخان (آقاخان اول) مشهوری خود را ملاقات کرده و او را وادار میکند که برای دیدان مادر و خویشان خود بایران برگردد او نیز سخن او را پذیرفته بایران مراجعت و تأهل اختیار میکند.

۱- چون در ابتداء در تبریز دکان کتاپروشی بنام تربیت داشت باین مناسبت کلمه تربیت بعداً نام خانوادگی او گردید.

۲ ملامحمد رضا اصلاً دزفولی بوده است.

سید جمال‌الدین افغانی یا اسدآبادی در سال ۱۳۰۴ ه. ق. که به تهران آمد در این هنگام حاجی سیاح که باعث سوءظن شده بود او را بخراسان تبعید کردند و پس از چهارده ماه اقامت در آنجا دوباره او را اجازه مراجعت به تهران دادند.

چون نوشتجات میرزا ملکم‌خان بر علیه دولت و مخصوصاً بر ضد میرزا علی‌اسفرخان امین‌السلطان بشوشت او منتشر میشد و اتفاقاً در همان اوقات سید جمال‌الدین را نیز مقهوراً به عتبات تبعید کردند (۱۳۰۸ ق. ۰) این قضا یا بلاموجب سوءظن حکومت وقت شده حاجی سیاح را در حدود ۱۳۰۹ قمری ظاهراً بجرم بایگیری گرفتند و مدت ۲۲ ماه در قزوین حبس بود و او و میرزا رضا قاتل ناصرالدین‌شاه با هم در یک زندان بسر میبردند.

حاج سیاح که در زندان یا میرزا رضا رفیق شده بود از او مطالبی در یافته بود پس از اینکه میرزا رضا از زندان رهائی یافت و آزاد شد برای ملاقات سید جمال‌الدین با اسلابول رفت و بعد با گرفتن دستوراتی بازگشت.

در این هنگام حاج سیاح نامه‌های محرمانه و خصوصی به امین‌السلطان صدر اعظم مینویسد و در نامه خود تذکر میدهد که میرزا رضا در تهران است و خالی از خیالات سوء نیت نیست مراقب او باشند که ممکن است این روزها کاری انجام دهد. چون کارها در یک جا تمرکز پیدا کرده بود و بقدری به امین‌السلطان نامه مینوشتند که غالباً پاکت‌ها عین‌طور مر بسته می‌شد و باز نمیشد و نامه حاج سیاح هم از همان قبیل بود و خوانده نشد.

وقتیکه قتل ناصرالدین‌شاه روی داد حاج سیاح رسیده کافذ خود را که از پستخانه گرفته بود و در آن نامه موضوع را پیش‌بینی کرده و به اتابک گزارش داده بود ارائه داد و بعد نامه او را در بین کاغذهای اتابک یافتند که هنوز باز نشده بود و همین مطلب باعث دولت‌خواهی او گردید و عدم ارتباطش را با سید جمال‌الدین ثابت میکرد. م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۱۰۸ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باب مینویسد:

«حاج سیاح سه روز قبل با اتابک مینویسد که میرزا رضا از اصحاب سید جمال در شهر است و خوش خیال نیست آن پاکت سه روز بعد از واقعه از کیف امین‌السلطان بیرون آمد.»
میرزا رضای کرمانی کشته ناصرالدین‌شاه قاجار در بازپرسی‌های خود راجع به حاج سیاح چنین گوید:

«حاج سیاح مردی اراده خودپسندی است او در آن موقع هیچ کسک و خدمتی به من نکرد بلکه موقع را مغتنم شمرده بخاطر ظل‌السلطان آب را گل آلود کرده ما می گرفت. همه فکرش این بود بلکه شاهزاده شاه و امین‌الدوله صدر اعظم شده و خودش به مال و منالی زیاد تر برسد در آن موقع او بنام سید سه هزار تومان پول گرفت نصد تومان به سید داد و

بقیه را بچیبزدا .

و نیز میرزا رضا در جای دیگر گوید: « بعضی از این محافل ماهی خود را سرخ میکردند از اینها حاج سیاح است که آرزو داشت ظل السلطان شاه بشود و دیگری سدر اعظم . محمد حسنخان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود راجع بوی چنین گوید: « ۲۷ رجب ۱۲۹۸: عصری حاجی سیاح محلاتی پندرسوخته بدبایی که باخواجها رفیق شده بحضور آمد خدا حفظ کند دولت ایران را که من بعد در زبر سلطنت و حکمرانی خواجها خواهد بود . و نیز مینویسد: « ۵ محرم ۱۳۰۶: حاج سیاح محلاتی که از فدائیان ظل السلطان بودند روزی در تهران آمده با فراش و پلیس مفتوحاً او را از تهران رواندند » و نیز در تاریخ ۲۷ رمضان ۱۳۰۸ ق. مینویسد: « حاجی سیاح معروف که وقتی خیلی خدمت ظل السلطان مقرب بود آنهم گرفته‌اند خانه نایب السلطنه^۲ محبوس است چند شب قبل خودش را از پنجره ارسی پرت کرد که فرار کند دست و پایش شکسته دوباره گرفتارش نمودند . و بسا مینویسد: « ۱۰ شوال ۱۳۱۰: حاجی سیاح معروف را دیدم دنبال من افتاده و به باغچه آمد تنصیلی از حبس و اسیری خودش نقل کرد و سدماتی که در قزوین و در محبس نایب السلطنه باورسپده بود مستحق بود یا نبود من نمیدانم دل سنگ از تفریر او آب میشده .

در سال ۱۳۲۷ ق. پس از خلع محمدعلیشاه از پادشاهی و نصب احمدشاه سلطنت حاج سیاح را بسمت للّه احمدشاه انتخاب کردند و نامبرده چند سالی سمت مزبور را دارا بود . بطوریکه از حالات وی استنباط و معلوم میشود حاج سیاح بسیار زرنگ و مرد روز بوده و اینکه با همه گونه اشخاص ارتباط داشته بیشترش برای استفاده شخصی بوده است مثلاً از یکطرف معروف بوده که از دوستان و پیروان سید جمال الدین میباشد و از طرف دیگر به امین السلطان سدر اعظم گزارش میدهد که میرزا رضا از اسباب سید جمال در شهر است و خوش خیال نیست و بیشتر در بستگی با اشخاص ظاهر میکند است. از قراریکه خود حاج سیاح نوشته سیاحتنامه او در دو جلد تهیه و تنظیم شده و تاکنون به چاپ نرسیده است .

ملا محمد علی حجت^۴ فرزند آخوند ملا عبدالرحیم از علمای روحانی

که مورد توجه اهالی زنجان بوده است . ملا محمد علی در سال

محمد علی

۱- سید جمال الدین هیچوجه اعتنائی به پول نداشته این نهدستومانیکه میرزا رضاعمدی است به سید داده شده و دروغ هم نمیگوید معلوم نیست که چه شخصی و برای چه مصرفی باو داده است . احتمال داده میشود که آن شخص ظل السلطان بوده و پول را برای انجام مقاصدی داده است .

۲- سلطان مسعود میرزا .

۳- کامران میرزا .

۴- حجت در اینجا مخفف حجه الاسلام و این لقبی است که میگویند محمدشاه قاجار بواسطه

نام علمیش بوی داده بوده است .

۱۲۲۷ هجری قمری متولد و پس از تحصیل مقدمات در زنجان برای تکمیل تحصیلات خویش طبق معمول آن زمان به بین النهرین (عراق) رفت و نزد بسیاری از اساتید علماء و بزرگان فقهاء تلمذ کرد .

مؤلف ناسخ التواریخ در مجلد سیم تاریخ قاجاریه صفحه ۵۵۴ در این باب چنین گوید:
 وملا محمد علی زنجانى تلمیذ شریف العلماء مازندرانى بود و سالى چند در مجلس تدریس او حاضر شده بعضى مسائل فقه و اصول را فرا گرفت و خویشتن را یکتن از فحول مجتهدین بشمار داده باز زنجان شد و در آن بلد رحل اقامت انداخت و چون او را در میان علماء نامى بلند و مقامى ارجمند نبود مى خواست تا خویشتن را شناخته سردمان کند و نام خود را در زبانها ساپر گرداند و چون فتاوى واحكام مخالف مشهور داشت از قبیل تمامیت شهر رمضان در تمام سنوات و نیز جواز سجده بر بلور ساقى لذا علمای زنجان و غیره به حضرت پادشاه عرضه داشته و دفعه وی را بر حسب شرع واجب شمرند و او را از زنجان کوچ داده به تهران در خانه محمود خان کلاتر شهر جای دادند و حکم رفت که دیگر بجانب زنجان سفر نکند و در احکام شریعت ابداع بدعت روا ندارد و در همان ایام بتوسط رسل و رسائل بساب دل بدو داد و مکاتبات در میان بوده . و بعضى نیز گفته اند که از محضر شیخ احمد احسانى مؤسس فرقه شیخیه نیز استفاده نمود .

پس از اینکه مجتهد جامع الشرايط شد از کربلا به ایران بازگشت . ابتداء در همدان رحل اقامت افکند و اقامتش در همدان مدت دو سال و نیم طول کشید و پس از فوت پدرش از همدان به زنجان رفته بر مسند و منبر و مسجد پدری تمکن و استقرار گرفت . در زنجان مرید زیادی پیدا کرد و علماء با وی به حسادت برخاستند و چون از خود نظرات و عقاید مخصوصی بر خلاف عقاید سایر علماء اظهار مى داشت علماء به محمد شاه شکایت برده و دولت مجبور شد که او را به تهران خواسته و قرار گذاشت که همیشه در تهران مانده و دیگر به زنجان نرود .

راجع به آمدن و یا آوردن او به تهران بعضى نوشته اند که در دفعه اول پس از چندى اقامت در تهران دولت با او اجازه داد که دوباره به زنجان باز گردد و چون به زنجان رفت جمعیت زیادى طرفدار پیدا کرد و سپس مشغول اقدامات و گفتن حرفهای تازه ای شد . در این هنگام دوباره علمای زنجان از وی بدولت شکایت کردند و دولت با گزیر گردید که او را به تهران بخواهد و برخی دیگر مى گویند که یکبار او را به تهران آوردند و تحت نظر بود و پس از فوت محمد شاه قاجار (۱۲۶۴ ق.) بواسطه سوء سیاست و سوء اداره مانند همه وقت هرج مرجی که در مملکت ایجاد شده بود بیش از پیش زیادتر شد . در این هنگام ملا محمد علی وقوع را برای خویشتن مفتنم شمرده با لباس مبدل از تهران خارج و به سوی زنجان روانه گردید .

در نزدیکی‌های زنجان که رسید مردم از بازگفت وی اطلاع حاصل کرده با تجلیل و احترام زیاد او را بزنجان وارد کردند و از طرف اهالی استقبال و پذیرائی شایانی از او بعمل آمد پس از ورود جمعیت انبوهی گرد او جمع شدند و بیش از پیش حواخواهان بیشماری برای خویشتن پیدا کرد و کارش خیلی بالا گرفت و فوق‌العاده مهم شد و چندی نگذشت که خود و مریدانش از پروان سیدعلی محمدیاب گردیدند و دسته‌ای از مریدان خود را نیز بیاری بایبان قلمه طبرسی مازندران فرستاد. دولت که از اوضاع زنجان و اهمیت او در آنجا آگاه گردید برای اینکه قضیه بایبان زنجان مانند مازندران زحمت و دردمر زیاد باشد برای دولت تولید نکند به امیراصلانخان (مجدالدوله) خالوی ناسرالدینشاه که حاکم زنجان بود دستور داده شد که آخوند ملامحمدعلی را فوراً به تهران روانه نماید لکن امیراصلانخان بواسطه اهمیت و نفوذ زیادی که ملامحمدعلی در زنجان پیدا کرده بود جرأت آن را نداشت که حکم تهران را در باره وی اجراء نماید و موضوع فرستادن او به تهران همین‌طور معوق ماند.

سپهر در نامخ‌التواریخ جلد سیم تاریخ قاجار به صفحه ۵۵۵ راجع به اهمیت و نفوذ وی در زنجان چنین گوید: «در زمانی قلیل بیش و کم قریب پانزده هزار کس بر سر خویش انجمن کرد و چون از بهر نماز صبح خواست به مسجد رفت با ده هزار تن طی مسافت می‌نمود و دیگر روز همی خواست امیراصلانخان را دیدار کند با یک‌هزار تفنگچی به سرای او در رقت و هر کار از وی خواستار شد جز بر اجابت مسئول او امیر اصلانخان را قوت گفتار نبوده. باری ملامحمدعلی با دو هزار نفر از مریدان مسلح خود بر علیه دولت قیام کرد و دولت اجباراً افواجی بفرماندهی محمدخان امیرتومان بیگلربیگی^۱ بفرای دفع حجت و اتباعش بزنجان روانه نمود و پس از شش ماه جنگهای بسیار سخت بین طرفین و کشته شدن عده بیشماری از افراد سپاه دولت و کشته شدن حجت با یک‌هزار و نهصد تن از مریدانش در سال ۱۲۶۷ ق. در سن ۴۰ سالگی، سرانجام دولت غلبه کرد و بایبانها بکلی از آن حدود دفع گردیدند و به قیام آنان پایان داده شد. کنت گوبینو نویسنده و محقق فرانسوی که در سال ۱۲۷۵ ق. هنگام بازگشت بفرانسه از زنجان عبور کرده در کتاب (سه سال در آسیا) تألیف خود که آن را در سال ۱۲۷۶ ق. طبع و منتشر کرده در این باب چنین گوید:

«در زنجان هنوز آثار شورش بایبانها نمایان است و این شورشیان در شهر زنجان بطوری مقاومت کردند که برای تسلیم شدن آنها دولت ناچار شد که نصف شهر را خراب نماید و بعد از غلبه بر شهر از ترس اینکه میباید تمام اهالی از بین بروند دیگر بایبانها را تعقیب نکردند. بواسطه همین خرابی و اجحافتی که سربازان دولتی در شورش بایبانها ب مردم زنجان کردند دولت ناسرالدینشاه در این شهر مورد نفرت مردم است. خانواده آخوند ملامحمدعلی حجت را پس از کشته شدنش به تهران آورده چندی در خانه محمودخان نوری

کلانتر شهر توقیف بودند و سپس همگی بشیراز تبعید گردیدند .

پس از چندی حاج میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک شیرازی (۱۲۲۶-۱۳۰۳ ق.هـ) با یکی از دختران او ازدواج کرد و میرزا حسین پسر حجت را نیز در دستگاه خود وارد و استخدام نمود . بطوریکه معلوم و استنباط می‌شود نامبرده مردی بوده فسوق‌الماده جاه‌طلب و بسیار طالب ریاست تا بجائی که جان خود و جمع زیادی را در سر این موضوع گذاشت و تلف نمود .

محمدعلی

محمدعلی فرزند ابوطالب مشخلص و معروف به خزین از فضلا، ادباء و شعراء ایران در قرن ۱۲ هجری قمری و از احفاد شیخ زاهد کیلانی عارف معروف بوده است . نامبرده در سال ۱۱۰۳ هجری قمری در اسفهان متولد و در سال ۱۱۳۵ هـ. ق. در سن ۳۲ سالگی بواسطه هجوم افغانه غلیجانی اتباع ایران باسفهان و قتل و غارت اهالی، حزین بناچار از اسفهان خارج شده و در شهرهای ایران و سپس در ممالک بیگانه مجاور ایران فراری و سرگردان بوده تا اینکه در سال ۱۱۴۶ هـ. ق. به هندوستان می‌رود و مدت ۳۵ سال در شهرهای هندوستان زیست می‌کند و سرانجام پس از گذراندن سوانح و حوادث بی‌شماری در طول مدت عمر خود، در سال ۱۱۸۱ هـ. ق. در سن ۷۸ سالگی در شهر بنارس در گذشته و در همانجا بجاگرفته است . حزین دارای تألیفات و تصنیفات زیادی در نظم و نثر بوده که بعضی از آنها بطبع رسیده‌از آن جمله است دیوان اشعار و تاریخ حزین .

محمدعلی

میرزا محمدعلی دارابی پسر ملا اسحق شیخ الاسلام دارابگرد فارس بوده و پس از اینکه پدرش مرحوم شد از شیراز به تهران آمد که از فتح‌المیلاد قاجار فرمان مقام پدر را بگیرد مدت‌ها برای این کار در تهران سرگردان بود و با اینکه مردی ادیب و شاعر بود و در اشعار خود بهار تخلص می‌کرد چون دیده و شنیده بود که غالب شیخ الاسلام‌ها بی‌سواد و چنددان دیانت درستی هم ندارند برای رفع معطلی و سرگردانی سرانجام روزی میرزا عبدالسواد معتمدالدوله نشاط اسفغانی که سمت منشی الممالکی یعنی ریاست دفتر مخصوص فتح‌المیلاد را داشت ملاقات کرد و بوی گفت که شرایط کلی شیخ الاسلامی بی‌سوادی و بی‌دیانتی است و من جامع هر دو شرطم در این صورت چرا مرا اینقدر معطل میفرمائید . نشاط از این گفته او بخندید و همان روز حکمش صادر و بوی داده شد . میرزا محمدعلی بهار در سال ۱۲۶۰ هجری قمری درگذشت .

رشادقلیخان هدایت در جلد دوم مجمع‌الفصحاء صفحه ۸۱ و فرست در آثار المعجم صفحه ۱۰۳ او را شیخ الاسلام دارابگرد فارس نوشته‌اند و مؤلف ریحانة‌الادب در جلد اول صفحه ۱۹۱ او را از اکابر بروجرد و شیخ الاسلام آنجا ذکر کرده است و در این مورد گفته

هدایت و فرست درست تراست .

محمدعلی میرزا متخلص به دولت و ملقب بدولتشاه پسر بزرگ

محمدعلی

فتحعلی شاه قاجار از زن گرجی او که در سال ۱۲۰۳ قمری متولد

و در سال ۱۲۳۷ ق. در سن ۳۴ سالگی در راه بغداد که برای تسخیر آن حرکت کرده بود بمرض وبا درگذشت وی پس از عباس میرزا نائب السلطنه پسر چهارم فتحعلیشاه رشیدترین و بهترین اولاد او بوده است .

در محرم سال ۱۲۱۲ ق. که فتحعلی شاه پس از کشته شدن آغا محمدخان از شیراز به



محمدعلی میرزا دولتشاه

تهران آمد محمدعلی میرزا را در سن ۹ یا ده سالگی بسوزارت میرزا نصرالله علی آبادی مازندرانی بجای خود حاکم فارس نمود لکن دوام نداد و او را به تهران خواسته و بجای وی حسینقلی خان برادر خود را بحکومت فارس فرستاد و محمدعلی میرزا را در سال ۱۲۱۳ ق. بحکومت قزوین تعیین نمود .

در سال ۱۲۱۷ قمری که فتحعلیشاه برای گرفتن مشهد و دفع نادر میرزا رهسپار خراسان شد در چمن رادگان محمدعلی میرزا را به همراه اسحق خان سردار قسائی بعنوان مقدمه الجیش خود برای محاصره شهر مشهد و قلع و قمع نادر میرزا فرستاد و بعد

که در همین سال فتحعلیشاه به تهران بازگشت محمدعلی میرزا به همراه پدر خود به تهران آمد . در سال ۱۲۲۱ ق. در سن ۱۹ سالگی بسمت حکومت خوزستان ، لرستان و کرمانشاه منصوب شد و در سال ۱۲۲۴ ق. با بیست هزار سوار به سمت قفقاز مأموریت یافت و در آن حدود در راه تفلیس کوفری نموده و با روسها جنگ کرد . وی از سال ۱۲۲۱ تا سال فوتش ۱۲۳۷ قمری از طرف پدر خود سرحد دار عراقین و والی کرمانشاه و کردستان بود و چون عثمانی ها که میخواستند بپاک ایران تجاوز نمایند جلواتها را گرفته و آنان را سخت شکست داد بطوری که تفاضای مصالحه از ایران نموده و بالاخره منتهی به عقد معاهده صلح ارزنة الروم شد .

در جنگهای با عثمانی درست بغداد و موصل همیشه برای او موفقیت و فتح حاصل بود و در سال ۱۲۲۶ قمری سلیمانیه و شهر زور را از عثمانیها گرفت و از طرف خود برای آنجا حاکم تعیین کرد . در این سال چون پاشایان دولت عثمانی مجدداً بمرزهای ایران تجاوزاتی

۱- محمدعلی میرزا خودترا را به شکل وقایقه پدری مخصهماً از حیث داشتن ریش بلند می ساخته است .

می کردند فتحعلی شاه محمدعلی میرزای دولتشاه را مأمور بدفع آنان نمود .

نوروزخان قاجار که یکی از سرکردگان سپاه بود در سال ۱۲۲۶ ق. در سردهشت بر احمدپاشا برادر عبدالرحمن پاشای باپان حمله کرد احمدپاشا بگریخت و عبدالرحمن پاشا نیز فوراً بولایات کوی و حریر رفت .

در سال ۱۲۳۷ ق. باز دوباره میان مرزداران و حکام ایران و عثمانی در سر شهر زور جنگ در گرفت محمدعلی میرزا دولتشاه یا پاسزده هزار سوار و پیاده بخاک عثمانی هجوم برد و حسن خان فیلی از بزرگان لرستان نیز با جمعی از الوار ملحق به اردوی شاهزاده شد دولتشاه در این جنگ کاملاً فاتح گردید و به غلبه شهر سلیمانیه را از عثمانیها گرفت و سپس از سرمن رای برای تسخیر بغداد حرکت کرد . شهر بغداد در شرف تسخیر بود که ناگهان در میان راه به ناخوشی اسهال مبتلی گردید و در نزدیکی طاق کسری چون مرگ خود را احساس کرد اسدخان بختیاری و حسن خان فیلی^۲ را که سالها بر علیه دولت یانگی بودند و آنها را مطیع نموده بود و در دستگاہ خود از آنان استفاده مینمود خواسته آنها را مرخص کرد که به شهرهای خود بروند و بآنان گفت که پس از من ممکن است که نسبت بشما دونفر بد رفتاری شود و موجب اذیت و آزار شما را فراهم آورند و سپس در ۲۶ ماه صفر همین سال در سن سی و چهار سالگی در گذشت و نعش او را به کرمانشاهان آوردند .



میرزا محمدعلی عبرت

محمدعلی
میرزا محمدعلی
مصاحبی نائینی متخلص

به عبرت از جمله شعراء و خوشنویسان
پسر میرزا عبدالخالق بوده و در سال ۱۲۸۳
هجری قمری متولد شده است. نامبرده علاوه
بر دیوان اشعارش، بهترین تألیف او کتاب
مدینه الادب میباشد که بخط خوش خویش آن
را در شرح حال شعراء معاصر نوشته است.
عبرت در سال ۱۳۲۱ خورشیدی در سن
۷۶ سالگی در تهران در گذشت .

۱- ولایات کوی و حریر از نواحی سلیمانیه است
۲- راجع به موضوعات اسدخان
بختیاری و حسن خان فیلی به کلمه اسد و حسن مراجعه شود .

محمدعلی

میرزا محمدعلی متخلص به سروش پسر قنبرعلی اسفهان‌ای سده‌ای از
فحول شعراء قرن اخیر بوده، ولادت سروش در سده اسفهان در

سال هزار و دویست و بیست و هشت هجری قمری و وفاتش در تهران در سنه هزار و دویست و
هشتاد و پنج قمری در سن ۵۷ سالگی روی داده است.

هنگامیکه بهمن میرزا پسر چهارم عباس میرزا نائب السلطنه و برادر اعیانسی محمدشاه
قاجار که از سال ۱۲۵۵ تا ۱۲۶۳ قمری والی آذربایجان بود تصمیم گرفت که الف لیله و لیله
(هزار و یکشب) عربی، بفارسی ترجمه شود و برای این کار از دو نفر از فضلاء عهد خود
تقاضی کرد که الف لیله و لیله عربی را از سر و قلم بفارسی ترجمه کنند یکی از آنها ملا عبداللطیف
طسوجی پدر میرزا محسن خان مظفرالملک بود که متن شراف لیله و لیله عربی را به شرع‌آلی
فصیح فارسی در آورد و دوم همین سروش اسفهان‌ای بود که ترجمه شعرائ عربی الف لیله و لیله
به شعر فارسی با و محول گردید و او از عهد این کار در نهایت خوبی که بهتر از آن تصور نمیشود
برآمد باین معنی که بجای اشعار عربی الف لیله و لیله بعضی جاهها بر حسب مناسب سیاق اشعار
مشهور اساتید شعرائ فارسی را درج گردانید و بعضی جاههای دیگر اشعار عربی کتاب مزبور
را خود او به شعر فصیح سلیح بلیغ فارسی ترجمه نمود و بدین طریق این ترجمه فارسی الف
لیله و لیله که بدست است یک مخزن الاشعار بسیار نفیسی از بهترین و فصیح‌ترین و شیرین‌ترین
اشعار فارسی بشمار می‌آید.

اشعار فارسی این الف لیله و لیله فارسی بمراتب عدیده از اصل اشعار عربی کتاب
مزبور که اغلب اشعار سخیف عامیانه است عالی تر و فصیح تر و بلیغ تر است. میرزا محمدعلی
در سنه ۱۲۷۰ ق. از طرف ناصرالدینشاه به لقب شمس الشعراء و در سال ۱۲۷۲ ق. به لقب
خانی مقلب گردید.

ترقیات اولیه و شهرت او بواسطه عطف توجه سید محمد باقر شفیح حجة الاسلام شد چونکه
در ابتداء از مداحان او بود و قیل از اینکه در دستگاه حجة الاسلام شفتی در اسفهان وارد شود
منشی تخلص میکرد و پس از ورود باصفهان تخلص خود را سروش اختیار نمود و در موقعیکه
وارد اسفهان شد سنش ۱۵ سال بود و پس از ۶ سال اقامت در اسفهان در سن ۲۱ سالگی از
آنجا از راه گلبایگان به تهران رفت و یکی دو سال در تهران بود تا اینکه در سنه ۱۲۵۰ ق.
به همراه محمد محسن میرزا میر آخور متخلص به سلطانی پسر اکبر و ارشد عبدالله میرزا
متخلص به دارا پسر یازدهم فتح‌المشاه به تبریز رفت و چندی مصاحب و ندیم وی بود و ضمناً
حکام و امرای آن عهد آذربایجان از قبیل قهرمان میرزا^۱ و محمدخان زنگنه امیر نظام را
مدح میگفت.

پس از فوت محمدشاه در سال ۱۲۶۴ ق. به همراه سایر ملتزمین ناصرالدین شاه به تهران

مراجعت کرد و اقامت او در تبریز در حدود ۱۴ سال طول کشیده بود.

در سال ۱۳۰۱ ق. به قسمت ارض‌ساید او بنام شمس‌المناقب در مناقب حضرت محمد بن عبدالله (ص) و حضرت علی (ع) و مدایحی چند در مدح ناسرالدینشاه طبع و انتشار یافته‌است.

محمدعلیخان شامیاتی در سال ۱۲۲۱ قمری که محمدعلی میرزا

محمدعلی

(دولت‌شاه) بسمت حکومت خوزستان، لرستان و کرمانشاه منصوب

شد محمدعلیخان از طرف فتحعلیشاه برای رتی و فتح امور لشکری آن حدود یا شاهزاده به کرمانشاه رفت.

در جنگی که در سال ۱۲۲۱ ق. در سرحدات کرمانشاه و بین‌النهرین میان ایران و عثمانی روی داد محمدعلیخان شامیاتی با تفاق نوروخان عزالدین لوی قاجار که در این هنگام فتحعلیشاه او را از توران با حدود فرستاده بود از سرکردگان اردوی محمدعلی میرزای دولت‌شاه بودند و اغلب در جنگ‌های آن نواحی فاتح میشدند.

محمدعلی‌شاه پسر اکبر وارشد مظفرالدین‌شاه قاجار و تاج‌الملوک

محمدعلی

ملقب به ام‌الخاقان، دختر بزرگ میرزاتقی‌خان امیرکبیر

صدر اعظم مشهور ناسرالدین‌شاه بوده، و در سال ۱۲۸۹ هجری قمری در تبریز متولد و در ولایت عیدی پدرش مظفرالدین‌شاه که در تبریز مقیم بود در سال ۱۲۹۹ ق. ملقب به اعتضادالسلطنه شد و همیشه اوقات در آنجا با پدر خود میزیست.

در سال ۱۳۰۹ ق. که حسنعلی‌خان امیر نظام گروسی بواسطه عدم مساعدت نا پیشرفت

رژیم از پیشکاری و لیبود معزول و بحکومت کردستان، کرمانشاه و گروس منصوب شد، کارهاییکه محول به امیر نظام بود مدتی بعد به محمدعلی میرزا اعتضادالسلطنه واگذار گردید. نامبرده در این تاریخ علاوه بر اینکه لقب سالار لشکری و ریاست نظام آذربایجان را داشت

۱- شمس‌الشعراء سروش در شعر گوئی بطور ارتجال و علی‌الدعا خلیلی مسلط بوده و از آن جمله میگویند: روزی بحضور ناسرالدین شاه بار یافت و شاه مانند اکثر اوقات عاده مشغول بشورون بود و در این هنگام داشت انجیر میخورد و سروش ارتجالاً این رباعی را در حضور شاه سرود:

انجیر اگر میوه شیرین نبودی

سرا نه شاه ناسرالدین نبودی

گر به نبودی ز سبب وانگور و انار

هرگز قسم خدای والتین نبودی

سروش روزی در یکی از امیاد به نزد شیرخان عین‌الملک، خالوزاده ناسرالدین شاه و شوهر سوم ملک‌زاده عزت‌الدوله که بعداً ملقب به اعتضادالدوله گردید و در زمان حیاتش دارای مشاغل زیادی بود برای تبریک عید رفت. عین‌الملک، بر حسب معمول آن زمان، مقداری شاهی بعنوان عیدی بوی داد. شمس‌الشعراء پس از گرفتن عیدی این رباعی را ارتجالاً ساخت و در حضور حضار خواند:

عین‌ملک است آنکه شاهی بخشد

خواهی بخشد اگر نخواهی بخشد

من شاه شنیده‌ام ز هر سرداری

سردار ندیده‌ام که شاهی بخشد.

۲- نوروخان قاجار عزالدین لورئیس تشریفات فتحعلیشاه بوده و این همان کسی است که تکیه نوروخان، سقاخانه نوروخان و حمام نوروخان در تهران بنام او معروف است. حمام او بکلی خراب شده و اکنون از میان رفته است.

۳- امتیاز انصار و خانیات ایران



محدثلی میرزا در چکی



محدثلی میرزا در کودکی



محدثلی میرزا در جوانی



محمد علی میرزا ابو بهید



محمد علی میرزا



محمد علی میرزا درو بهیدی



محمدعلی میرزا و کودکی که سوار الاغ است احمدشاه مساند

چند حکومت از قبیل خوی - شاهپور و آلان بر آغوش نیز ابواب جمعی او بود .
 در سال ۱۳۲۳ ق. که مظفرالدینشاه برای پادشوم مانند پدر خویش برای تفریح و
 خوشگذرانی رهسپار اروپا گردید محمدعلی میرزا ولیعهد را قبلاً از تبریز احضار کرده بجای
 خویش به نیابت سلطنت برگزید و پس از بازگشت شاه از اروپا دوباره به تبریز رفت و بعد
 سه هفته پیش از مرگ مظفرالدینشاه به تهران وارد شد و قانون اساسی را که در تاریخ ۲۰
 ذیحجه ۱۳۲۴ ق. پدرش آن را قبول و صحت گذاشته بود او هم مراتب را تصدیق و امضاء
 نمود، م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۱۹۱ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در
 این باب چنین گوید :

« محمدعلی میرزا ولیعهد در تهران است و پامضای قانون کمک کرد و اگر در یکی از
 دستخطها گفته است قانون اساسی را من خودم گرفتم دروغ نگفته است » .

۱ - مضمون عبارت دستخط که در تاریخ ۲۷ ذی الحجه ۱۳۲۴ ق. از طرف محمدعلیشاه
 صادر شده بدینگونه است : « سابق هم دستخط فرموده بودیم که نيات مقدسه مادر توجه باجراه
 اصول قوانین اساسی که امضاء آن را خودمان از شاهنشاه مرحوم امانت برهانده گرفتیم پیش از
 آن است که ملت بتوانند تصور کنند » .



در تاریخ ۲۴ همین ماه مظفرالدینشاه در گذشت و محمدعلی میرزا ولیعهد که در پایتخت حاضر بود بجای پدر پادشاه شد و در تاریخ اول ذی الحجه ۱۳۲۴ ق . سلطان احمد میرزا پسر دوم خود را به ولیعهدی اعلام کرد و در پنجم همین ماه هم خودش تاجگذاری نمود .

محمدعلی شاه چه در ایام ولیعهدی و چه در ایام سلطنتش بواسطه نفوذ روزافزون و تسلطی که روسها در ایران پیدا کرده بودند و انگلیسها از این حیث خیلی عقبتر بودند بیشتر سیاست یکطرفه بازی میکرد و خیلی روسوقیل یعنی هواخواه روس بود باین مناسبت انگلیسها هم از عثمان اول بولایت عهدی و بعد سلطنت محمدعلی شاه بیسجوجه راضی نبودند .

میرزا علی اصغر خاں امین السلطان

محمدعلی شاه



سداعظم بنایر اشاره روس‌ها و یا بجهت دیگر برای اینکه محمدعلی میرزا ولیعهد شود و پسران دیگر مظفرالدین‌شاه ولیعهد نشوند خیلی کوشش نمود. م. ق. هدایت در کتاب خاطرات و خطرات راجع به محمدعلیشاه چنین گوید :

« محمدعلیشاه ذکاء و دهاء داشت صاحب قلم بود و قادر بر عمل رقابت برادران او را در دامن روس^۱ افکند و حریف^۲ را عیوس میداشت با عادت جاهلیت وارد میدان مشروطیت شد نه بر او گوارا بود نه مدعیان در خط مدارا. و نیز در صفحه ۱۹۹ مینویسد : « شاه شش دانگ تابع روس است فوجی از افواج روس با اسم شاه بوده است وقتی در تبریز در سان لباس آن فوج را در بر میکنند عکس از محمدعلی میرزا سواره در آن لباس بدست قنصل انگلیس می‌افتد از سفارت انگلیس بوزیر دربار غلامحسین غفاری گفته میشود که یا ولیعهد محرمیت دارید یا نه بنویسید که زیاد بکطرفی نباید بود .»

هنگامیکه محمدعلیشاه به سلطنت رسید انگلیس‌ها به طوریکه گفته شد از او راضی نبودند و از وضع و رویه او بخوبی آگاه بودند بنابراین هر روز برایش گریه رقسانی راه می‌انداختند



۱- محمدعلی میرزا، هنگام ولیعهدی و شاهی، خود را خیلی هواخواه روس (روسوفیل) نشان میداد و ضمن منزله‌شنی و رفتار اود که خوانست عادل سیاست را برقرار کند، سبب بدبختی او شد و در بازی سیاست، با حرکت یکی دومهره حریف گفته کار، بکلی مات و آواره گردید یعنی رفت آنجا که نی‌انداخت عرب، در زمان ولیعهدی، هنگام سان نشون، برای خوشنودی روس‌ها و نشان دادن غلاطه و محبت خویش را به آنان به لباس قزاقی می‌پوشید و این دو عکس از آن زمان به یادگار باقی مانده است.

و بازی مشروطیت را که بدستبازی آنان در سلطنت مظفرالدینشاه ریشه دوانیده بود، در سلطنت محمدعلیشاه برای نفع خودشان بیشتر آبیاری کرده و تقویت نمودند تا اینکه کاملاً در شرح نقشه خود موفقیت حاصل کرده و سرانجام قضیه منتهی به خلع محمدعلیشاه از سلطنت گردید و از این به بعد سیاست خود را از هر جهت جانسین سیاست روس نمودند. محمدعلیشاه که به سلطنت رسید دسته‌های از مردم نسبت بوی خوشبین نبودند غافل از اینکه پادشاهان دیگر ایران نیز پیش از او چندان بهتر نبوده و تقریباً همگی از سر و ته یک کرباس بودند. بنا بر این به اختلافات هر روز دامن زده میشد روزنامه‌ها از سمتی و نمایندگان از سوی دیگر از او بدگویی میکردند و انواع و اقسام نسبت‌ها (راست یا دروغ) باو میدادند تا اینکه مخالفین وی چندبار قصد کردند که او را ترور کنند و موفق نگردیدند از آن جمله پرتاب کردن بمب است بطرف او در روز جمعه هشتم اسفند ۱۲۸۶ خورشیدی برابر با ۲۵ محرم ۱۳۲۶ قمری در این روز شاه آهنگ رفتن به دوشان تپه را داشت با شکوه و دبدبه زیاد از کاخ بیرون آمده اتوموبیل و کالسکه ۶ اسبه برای سوار شدن او آوردند. در این هنگام، محمدعلیشاه مثل اینکه میدانسته که نسبت بجان او سوء قصد دارند، زرنکی کرده طوری وانمود کرد که در اتوموبیل که در آن زمان آن را کالسکه دودی میگفتند سوار است در صورتیکه در کالسکه نشسته بود و این امر بر تروریست‌ها کاملاً مشتبیه شده بود و آنان بخیال اینکه وی در اتوموبیل نشسته بمب را بطرف اتوموبیل انداختند اتوموبیل بواسطه اصابت بمب خراب گشت و یک نفر هم کشته شد^۱ و به محمد علیشاه که در کالسکه نشسته بود آسیبی نرسید.

شاه از این قضیه بسیار بیمناک شده از ترس اینکه اگر بر آه خود ادامه دهد ممکن است که با بمب‌های دیگری تصادف کند از رفتن به دوشان تپه منصرف شده و ساعتی در خانه کالسکه‌چی باشی خود توقف نمود و بعد پیاده به دربار بازگشت.

پس از این رویداد حیدر عمواوغلی دستگیر شد و یک هفته از او بازپرسی میکردند و چیزی از او فهمیده نشد و در این باب ظل السلطان که برای شاه شدن زیاد تلاش و بقیه‌درانی میکرد و همچنین انجمن آذربایجان مورد سوءظن واقع شدند. م. ق. هدایت در صفحه ۴۳۲ کتاب خاطرات و خطرات راجع به پرتاب بمب مزبور این چنین توضیح و شرح میدهد:

«پس از رفتن شاه به مجلس و سوگند یاد کردن که انتظار آرامش و سازش معرفت بمب رضاخان شجاع لشکر^۲ چه بود و چه جهت داشت که شاه عسائی و مأیوس نشود. رضاخان شجاع لشکر پس از آن عمل بخاک ترکیه متواری شد. در دوره قیام به تبریز آمد و پس از

۱- در صفحه ۲۰۰ کتاب خاطرات و خطرات ۴۵ صفر گفته شده است.

۲- بعضی‌ها نوشته‌اند چند نفر از فرزانان مقتول و مجروح شدند.

۳- سر تپ رضاخان شجاع لشکر فرمانده توپچیان خلخال برادر مادری محمدخان حشمت‌الممالک پسر دوستعلیخان معبر الممالک (نظام الدوله) بوده است.

قیام با لاهوتی بر وسیه رفت در آن موقع حیدر عمو اوغلی محاکمه می‌شده . پس از واقعه پرتاب بمب جمعی که مورد سره ظن بودند شهر یاتی دستگیر نمود از آن جمله حیدر عمو اوغلی و یاران او میر اسمعیل قفقازی - ضیاء السلطان (امان‌الله‌خان) چراغ برقی و میرزاموسی زرگر (مدیر المصابیح) و همچنین رضا نام آذربایجانی پرتاب کننده بمب یا دو نفر دیگر از هندستان او در حضرت عبدالعظیم (شهر ری) گرفتار شدند لکن دستگیر شدگان پس از چند روزی توقیف و باز پرسی بواسطه فشار و مسامی و حمایت از جانب نمایندگان تندرو مجلسی که خود آنان نیز در قضیه بمب بی دخالت نبودند آزاد گردیدند .



عکس نمایندگان دوره اول مجلس را جهان‌شاه میرزا (این جهان‌شاه میرزا از اصحاب جهان‌شاه میرزا پس می‌رسد فتح‌علیشاه و حریم‌خانم زن سی و نهم فتح‌علیشاه بوده) و حبیب‌الله‌خان عکاسانی ضد السلطان با اتفاق هم برداشته‌اند و مابین شکل تنظیم و ترتیب داده شده است .

موضوع پرتاب بمب اختلاف میان شاه و مجلسیان را بیش از پیش شدیدتر کرد و از این تاریخ شاه درسد دفع آتان بر آمد تا اینکه در روز شنبه ۱۴ خرداد ۱۲۸۷ خورشیدی برابر با ۴ جمادی الاولی ۱۳۲۶ قمری شاه با شتاب از شهر خارج شده در باغشاه قرار گرفت و این عمل وی تولید نگرانی زیادی در مشروطه خواهان نمود و جنب و جوشی در طسرفین ایجاد گردید و بالاخره در روز سه شنبه ۲۳ جمادی اولالی ۱۳۲۶ قمری برابر با دوم تیر ۱۲۸۷ خورشیدی مجلس را بتوپ بست و عده‌ای از نمایندگان و افراد سرشناس و منتفذ را دستگیر و جمعی از آنان را کشت و عده‌ای را تبعید کرد و بقیه را زندانی نمود و پس از گذشتن در حدود یکسال از این قضیه و غلبه مشروطه خواهان به سرکردگی محمدعلیخان سپهدار اعظم و حاج علیقلیخان سردار اسعد بختیاری بر دولتیان و فتح تهران، محمدعلی شاه از ترس ناگزیر گردید که در روز جمعه ۲۸ تیرماه ۱۲۸۸ خورشیدی براسیر با ۲۸ جمادی الاخری ۱۳۲۷ ق. از سلطنت آباد با ۵۰۰ تن از سربازان و نوکرانش از آن جمله حسین پاشاخان امیر بهادر جنگ که حرکت کرده به سفارت روس درزگنده پناهنده شود و پس از پناهندگی بخودی خود از تخت و تاج پادشاهی برکنار گردید.



محمدعلیخان مخلوع هنگامیکه در اروپا بسر میبرد

پس از ظهر آن روز جلسه فوق العاده کنکاش ملی از پیشوایان مردم، مجتهدان، چند نفر از نمایندگان مجلس سابق که در تهران حاضر بودند و اشخاص بنام تشکیل یافت و برکناری محمدعلی شاه از تخت و تاج سلطنت رسماً اعلام شد و فرزند خردسال او احمد میرزا ولیعهد را که در حدود ۱۲ یا ۱۳ سال داشت بجای پدر به پادشاهی برداشته و در همان جلسه علیرضاخان عبدالملک قاجار را موقه به نیابت سلطنت برگزیدند و محمد ولی خان سپهدار اعظم بوزارت جنگ و حاج علی قلی خان سردار اسعد بختیاری بوزارت کشور منصوب شدند و حیأت مدبره نیز در تمشیت سیاست داخلی و خارجی مملکت با آنها همکاری میکرد. محمدعلی شاه

پس از ۵۲ روز توقف در سفارت روس و مذاکرات لازم بین سفارت و هیأت مدبره راجع

بمقتور آئینده و املاکش بالاخره با تعیین یکصد هزار تومان مستمری سالیانه برای وی در روز پنجشنبه ۲۳ شعبان ۱۳۲۷ قمری سفارت روس را در زدگنده ترک کرده به سفارت دو نماینده روس و انگلیس با چهل تن همراهان خود ام از زن و مرد آهنگه سفر بسمت روسیه نمود و در شهر اودسا اقامت کرد. این مردی که از او بدگویی می کردند و اکنون هم شاید از او بدگویی نمایند هنگامی که از ایران بیرون رفت در حدود یک میلیون پانصد و نود هزار تومان بدهی داشت .

ادوارد براون در کتاب انقلاب ایران تألیف خود در این باب می نویسد : و وقتیکه



نشسته از راست چپ : ابوالفتح میرزا مالارالدوله - محمدعلیشاه (دختر بیکه برتر) نویسنده نسله دختر مالارالدوله می باشد. مقروء میرزا باقی الدوله که در دوره سلطنت مظفرالدینشاه خوان مالار و در سلطنت احمدشاه وزیر دربار بود . ایستاده : پسر باقی الدوله .



دوید اول ایستاده از چپ بر است؛ ۱- خان باباخان صاحب جمع؛ ۲- میرزا ابوترابخان مختارالدوله؛ ۳- ابوالفتح خان نیکجو مترجم السلطنه - دوید دوم؛ ۴- سلطان محمد میرزا - محمدعلی شاه - سلطان محمود میرزا نشسته؛ خدیجه خانم معروفه به پرنسس شمیر فتح‌الله میرزا شجاع السلطنه.

۱- خان باباخان صاحب جمع متولد ۱۲۵۰ خورشیدی در دستگاه محمدعلی میرزا ولیمهد در تبریز شغلی صاحب جمع بود و ملقب به انتصار السلطنه گردید و بعد سمت صاحب جمعی برای او لقب شد. پس از خلع محمدعلی‌شاه و تبعیدش، به‌مراه شاه باروفا رفت و تا مال فوت شاه مخلوع در اروپا بود و بعد با ایران آمد. چندی اداره امور املاک آخوندشاه و ملکه جهان مادرش یا او بود و در سال ۱۳۲۶ خورشیدی در سن ۷۶ سالگی در تهران درگذشت. صاحب جمع مردی بود محترم، خیلی مؤدب - مهربان، نیک نفس و ضمناً به شمس‌المرایه ارادت می‌ورزید و از مریدان او بود.

۲- میرزا ابوترابخان کاشی در سال ۱۲۴۹ خورشیدی متولد شد و در زمان ولایت‌مهدی محمدعلی میرزا شغلی منشی حضور ز خازنی سرف-جیب و نقشب بنان‌المالک و خیلی محرم با ولیمهد بود. در سال ۱۳۱۷ قمری ملقب به بنان‌السلطنه شد و در سلطنت محمدعلی‌شاه ملقب به مختارالدوله گردید. پس از خلع محمدعلی‌شاه و تبعیدش باروفا تا سال فوت شاه مخلوع به‌مراه او بود و پس از فوتش با ایران بازگشت و در سال ۱۳۱۱ خورشیدی در سن ۸۶ سالگی درگذشت.

۳- ابوالفتح خان نیکجو سابقاً از کارمندان اداره گمرک بوده و پس از تبعید محمد -

بحساب قروض محمدعلی (پس از عزل) و قرض او از بانک روس رسیدگی شد بالغ بر سیصد هزار لیره گردید^۱ بدبختانه موضوع این قرضه که برای چه منظوری بوده قلمداد نگردیده است. تقریباً دو سال بعد (۱۳۲۹ ق.) روسها دوباره محمدعلی شاه را بایران برگردانده و در کمیشان او را پیاده کردند. انگلیسها جداً با ورود او مخالفت ورزیده و باز از این بابت رقابت و کدورت میان دولتین تولید شد و از گوشه و کنار ایران غوغا برخاست و سداها بلند گردیدند عاقبت انگلیسها موفق شدند و او را دوباره بر روسیه برگردانیدند. این بود خلاصه مطلب. در سال ۱۳۳۳ قمری = ۱۹۱۵ میلادی نیز در جنگ بین الملل اول باز روسها قصد داشتند که مجدداً محمد علی میرزا را از راه بندرگز بایران وارد کنند و انگلیسها متحد خویشرا هم ظاهراً با خود موافق نموده بودند لکن بعد عمل بجهاتی صورت نگرفت و آن نتیجه‌ای که دولتین از این کار برای خویشان میخواستند حاصل شد و موضوع بکلی منتهی گردید. محمدعلی شاه پس از ۱۶ سال دربدری و آوارگی عاقبت در بندر ساونا^۲ در ایتالیا در ۱۱ رمضان ۱۳۴۳ ه. ق. (فروردین ۱۳۰۴ خورشیدی) در سن ۵۴ سالگی جیان را بدرود گفت و نفس او را از آنجا بعبقات عالیات انتقال داده در کربلا در حرم حضرت امام حسین (ع) بخاک سپردند. سجع مهر محمدعلیشاه بعد از الملكة این بیت را داشت:

بتوقيع برزد بعون الهی محمد علی خاتم پادشاهی



شبح جنازه محمدعلیشاه مخلوع

۱- مظنه لیره انگلیسی در این تاریخ در ایران ۵۳ ریال بوده.

۲- Savona

محمدعلی

میرزا محمدعلی خان شیرازی متولد در سال ۱۸۸۶ قمری، پسر آقا

محمد اسماعیل استاد و برادرزاده میرزا ابوالحسن خان ایلچی بوده

و چون عضو پیش وزیر دول خارجی بود باین مناسبت در سال ۱۲۶۳ قمری سمت سفیر فوق العاده ایران در دربار فرانسه انتخاب و فرستاده شد و مدتی که وزارت خارجه زیر نظر مستقیم میرزاتقی خان امیر کبیر بود میرزا محمدعلی خان شیرازی هم نایب الوزاره یعنی معاون وزارت خارجه بود و در ۱۹ رمضان ۱۲۶۷ ق. رسماً وزیر خارجه شد و تا ۱۸ ربیع الثانی ۱۲۶۸ ق. که سال فوت او است در این سمت باقی بود. میرزا سید جعفر خان مشیرالدوله (متوفی ۱۲۷۹ ق.) که از رجال میرزا دوره سلطنت فتحعلیشاه محمداشاه و ناصرالدینشاه بوده نسبت بوی چنددان خوشبین نبوده و در نوشته های خود او را ست عنصر و خیانت پیشه یاد می کند.



میرزا محمدعلی خان شیرازی وزیر دول خارجه

۱- به آقا محمد اسماعیل از این جهت استاد می گفتند که مدتی بزرگتر اسناف شیراز و استاد یعنی رئیس صنف بزازها بوده و چون برادر مادری میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه بود به محض اینکه از سمت برادرش آگاه گردید از شیراز به تهران آمد و چون در ایران کارها لا بشرط است به نیابت یعنی معاونت وزارت خارجه منصوب شد. پس از چندی از این کار کناره گرفته و متصدی وظائف و مستمریات فارس گردید و به شیراز برگشت و مدتی در این سمت باقی بود تا اینکه در سال ۱۲۶۲ قمری در سن ۸۲ سالگی در شیراز درگذشت.

محمدعلی

میرزا محمدعلی مستوفی صدرالممالک معروف به صدر قزوینی یا صدر

دیوانخانه پسر میرزا محمد حسین صدرالممالک پسر میرزا فضل الله پسر میرزا محمد شفیع بوده، در سال ۱۲۸۶ قمری ملقب به صدر دیوانخانه (صدرالممالک) شد و از این تاریخ تا سال ۱۳۰۰ ق. صدر دیوانخانه بود. در این سال میرزا شفیع پسر بزرگش بجای او صدر دیوانخانه شد. در روز شنبه ۱۰ ربیع الثانی ۱۳۰۳ ق. بسمت تولیت آستان قدس رضوی تعیین و تمامه سفر سال ۱۳۰۵ ق. در این سمت باقی بود و مجدداً در ماه سفر ۱۳۱۳ ق. بسمت تولیت منسوب گردید و تولیت وی فقط تا ربیع الثانی ۱۳۱۴ ه. ق. طول انجامید. میرزا محمدعلی صدرالممالک در سال ۱۳۱۹ ه. ق. در تهران در گذشت و در مقبره خاص خود در حضرت عبدالعظیم (شهر ری) بخاک سپرده شد.



میرزا محمدعلی صدر دیوانخانه صدرالممالک



میرزا محمدعلی صدرالممالک

۱- لقب صدرالممالک از زمان سلاطین صفویه تا اوایل سلطنت ناصرالدینشاه قاجار از القاب شغلی بوده بدین معنی که هر کسی متصدی امور شرعی و اوقاف وحسه بود او را صدرالممالک می گفتند و در حقیقت صدرالممالک وزیر دادگستری و اوقاف بوده است. در زمان سلطنت محمدشاه قاجار و سدارت حاج میرزا آقاسی لقب صدرالممالک تبدیل یافت به امیر دیوانی یا امیر دیوانخانه عدلیه و بعد که وزیر عدلیه یا وزیر عدالت عظمی تعیین شد اوقاف از آن مجزئی گشته و وزارت جلیله عدایه اعظم علیحدّه گردید و از این تاریخ صدرالممالک یا صدر دیوانخانه در حقیقت معاون دادگستری پارسی یکی از مجالس (شعبه دادگاه) پنجگانه بوده و رسیدگی به امور ملکی و شریعات به مجلس او که مهمترین مجالس پنجگانه وزارت جلیله عدلیه عظمی بود ارجاع و محول می گردید. در زمان سلسله صفویه شغل سمت صدرالممالک را که از مشاغل مهمه بوده صدر نامه نیز می گفتند.

۲- دیوانخانه یا دیوانخانه عدلیه و یا بطور مطلق دیوان کسه را پس با وزیر آن را امیر دیوان می گفتند. سابقاً در زمان سلطنت محمدشاه و ناصرالدینشاه بمعنی دادگستری بوده است.

محمدعلی

میرزا محمدعلی خان معین‌الوزاره علاءالسلطنه پسر میرزا ابراهیم خان مهندس و میرزا ابراهیم خان نیز از کارمندان وزارت خارجه بود و چند سالی سمت کارپرداز (کنسولی) ایران را در بغداد داشت و در سال ۱۲۷۵ هجری قمری درگذشت. میرزا محمدعلی خان در سال ۱۲۷۶ ق. که سقش نایب آجودان باشی بود سمت



میرزا محمدعلی خان معین‌الوزاره (علاءالسلطنه)



میرزا محمدعلی خان (علاءالسلطنه) کارپرداز بسنی

کارپرداز اول ایران در بندر بمبئی منصوب شد. نامبرده تا سال ۱۲۸۷ قمری در سمت مزبور باقی بود و در این سال به تهران احضار شد. در سال ۱۲۸۸ قمری منقّب بمعین‌الوزاره شده و بجای میرزا عبدالوهاب خان شیرازی نصیرالدوله^۲ از طرف میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک

- ۱- بسیاری اشخاص میگویند که میرزا ابراهیم خان مهندس از اهالی مازندران بوده و بعضی دیگر او را خونی میدانند و گویا اهل خوی بودندش درست‌تر باشد.
- ۲- سابقاً قنصل را کارپرداز و ژنرال قنصل را کارپرداز اول و قنصل‌کری را کارپرداز خانه می‌گفتند و اکنون قنصل را قنصل و ژنرال قنصل را سر قنصل می‌گویند.
- ۳- آصف‌الدوله شیرازی.

وزیر امور خارجه به نیابت حکومت گیلان فرستاده شد. در سال ۱۲۹۶ قمری کارپرداز اول (سرکنسول) ایران در بغداد بوده و چندی بعد سمت کارپرداز اول ایران در تفلیس تعیین گردید و سمت سرکنسولی او در تفلیس تا سال ۱۳۰۷ قمری ادامه داشت.

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود مینویسد: «و یازدهم محرم ۱۳۰۷ قمری (در تفلیس): شب خانه معین‌الوزاره شاه و همراگان مهمان بودند چند نفر روضه‌خوان هم آورده بودند مختصر روضه‌خوانی کردند». در این سال (۱۳۰۷ قمری) بجای ملک‌خان ناظم‌الدوله وزیرمختار ایران در لندن گزیده شد و لقب به‌علاءالسلطنه نیز گردید. اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود (دهم ربیع‌الثانی ۱۳۰۷ قمری) مینویسد: «امروز صبح قوام‌الدوله^۱ احضار شده بود از قراری که شنیده‌ام به میرزا محمد-

علی‌خان معین‌الوزاره کنسول تفلیس لقب علاءالسلطنه مرحمت شد و بوزیر مختاری لندن فرستادند».

علاءالسلطنه از محارم میرزا علی اسفرخان اتابک اعظم و در کارهای انگلستان و ایران واسطه مخصوص بین او و رجال سیاست انگلیسی بود در ایامی که وزیر مختار ایران در انگلستان بود بلقب پرسی نیز نایل شد. ما در همه چیز بدون داشتن استعداد و لیاقت آن، مقلد دیگران هستیم مثلاً به بیژمارک صدر اعظم مشهور آلمان لقب پرسی داده شد با خدمات برجسته‌ای که او به آلمان کرد و مملکت خود را زنده نمود باز هم این لقب در مقابل آن خدمات شایان تقدیر چیزی نبوده و بلکه خیلی کم



میرزا محمدعلی‌خان علاءالسلطنه

بوده است. بعضی از رجال ما از قبیل ملک‌خان ناظم‌الدوله، میرزا سزاخان ارفع‌الدوله، اسحق‌خان مخم‌الدوله و غیره به تقلید از بیسمارک در صورتیکه تفاوت از زمین تا آسمان بود از دولت

۱- از سال ۱۲۸۶ قمری حکومت گیلان جزء مشاغل مؤتمن‌الملک وزیر خارجه شده بود و او از طرف خود لوایی بدان جاگسیل میداشت. در سال ۱۲۸۷ ق. نایب‌الحکومه او میرزا عبدالوهابیان نایب‌الوزاره (نصیرالدوله - آصف‌الدوله) بوده و در سال ۱۲۸۸ ق. بجای وی میرزا محمدعلی‌خان معین‌الوزاره را از طرف خود فرستاد.

۲- در قمریوم ناصرالدین‌شاه اروپا، این روضه‌خوانی هنگام بازگشت شاه به ایران بوده است.

۳- میرزا عباس‌خان نقرشی وزیر امور خارجه.

پن بند و بار ما لقب پرستی برای خود گرفتند و لقب مزبور را مانند سایر القاب، بی معنی، معمول و متداول در ایران، بکلی مبتذل نمودند.

علاء السلطنه پس از اینکه در دوره مشروطیت در کابینه‌های مختلف، پنج بار وزیر خارجه - سه بار وزیر فوائد عامه - یک بار وزیر تجارت و چهار بار وزیر فرهنگ شد در ماه سقر ۱۳۳۱ قمری برای اولین بار نخست‌وزیر گردید و کابینه‌اش در حدود هفت ماه دوام پیدا کرد. در این کابینه است که در ربیع الاول همین سال ۶ فوریه ۱۹۱۳ میلادی امتیاز راه آهن حلقه به تبریز به روسها داده شد و پس از اعتراض دولت انگلستان بدولت ایران همین کابینه سه روز بعد (۹ فوریه) حق احداث خط آهنی از خرمشهر به خرم آباد را نیز بانگلستان اهداء نمود. علاء السلطنه در بغداد متولد و در سال ۱۳۱۵ خورشیدی در تهران در گذشت و در حضرت عبدالعظیم (شهر ری) بجاگ سپرده شد.

میرزا محمدعلیخان فرزند سابقاً معروف به کلوب ۲ بود و در سال

۱۲۵۷ خورشیدی در تهران زاده شد. پدرش میرزا مسیح اسفهان

محمدعلی

مدتها در زمان شاهزاده علیقلی میرزا اعتقاد السلطنه از کارمندان وزارت علوم (فرهنگ) بود. فرزند در دارالفنون مشغول تحصیل شد بعد در رشته نظام داخل گردید و پس از مدتی تحصیل وارد اداره گمرک شده مدت ۹ سال در آنجا مشغول بخدمت بود. در اوایل مشروطیت انجمن فرهنگ را از محصلین ایرانی تشکیل داد و بعد میل به شرکت فرهنگ گردید که مدرسه فرهنگ در تهران از آثار این شرکت میباشد.

در سال ۱۳۲۹ هجری قمری بسمت ریاست مالیه عهده ان انتخاب شد و چون سابقه در آنجا پیدا کرد باین مناسبت از عهده برای دوره سوم مجلس شورای ملی در سال ۱۳۳۲ قمری وکیل گردید و به تهران آمد. در سال ۱۳۳۴ قمری (در فرهنگ



محمد علی فرزند

۱- اسامی وزراء کابینه او: عین الدوله وزیر کشور - وثوق الدوله وزیر خارجه، مستوفی المعالک وزیر جنگ، قوام السلطنه وزیر دهائی - ممتاز الدوله وزیر عدلیه - مستشار الدوله بیست و نلکرافت مؤتمن الملک وزیر تجارت - مشیر الدوله وزیر فرهنگ.

۲- چون مدتی در کلوب فرنگی‌ها سمت‌مدیری داشت از این جهت معروف شده بود به کلوب.

بین الملل اول ۲ با سایر مهاجرین از تهران خارج شد و در سال ۱۳۳۵ ق.، در حکومت موقتی که در کرمانشاه تحت ریاست رضاقلی خان نظام السلطنه تشکیل یافت به سمت وزارت دارائی در حکومت مزبور انتخاب گردید. پس از بازگشت از مهاجرت مدتی رئیس اداره حسابداری وزارت دارائی بود و در سال ۱۳۰۸ خورشیدی وزیر امور خارجه شد و بعد چندی رئیس دربار سلطنتی بود مدتی هم ریاست بانک ملی را داشت و در دیماه سال ۱۳۲۰ خورشیدی در سن ۶۳ سالگی در تهران درگذشت. نامبرده زرنک و یاهوش بود.

محمدعلی فروغی ذکاءالملک متولد سال ۱۲۹۴ هجری قمری پسر

محمدعلی

میرزا محمدحسین ذکاءالملک متخلص بزروغی پسر آقا محمد مهدی

ادریاب اصفهانی^۱ پس از تحصیلات مقدماتی در دارالفنون تهران مشغول به تحصیل طب گردید و بعد بواسطه ذوق فطری که به ادبیات داشت از طب منصرف و منحرف گشته در رشته



محمدعلی فروغی ذکاءالملک

ادبیات داخل گردید و بعد از چندی معلم مدرسه علوم سیاسی تهران شد. در دوره اول مجلس شورای ملی رئیس دفتر مجلس بود و پس از درگذشت پدرش در سال ۱۳۲۶ قمری ملقب به ذکاءالملک گردید.

در دوره دوم انتخابات مجلس در سال ۱۳۲۷ ق. از تهران وکیل شد و پس از چندی به

۱- جد اعلاى این خانواده اصلا از یهودیه‌های بغداد بوده که در زمان قدیم برای تجارت با ایران آمده و پس از مهاجرت با ایران وسکونت در اصفهان مسلمان شده است.

سمت ریاست مجلس شورای ملی انتخاب گردید. در دوره سوم نیز از طرف تهران وکیل شد و بعد در سال ۱۳۲۹ ق. بوزارت دارائی و بعد مدت کمی وزیر دادگستری شد. سپس ریاست دیوان عالی کشور منسوب و باز در سال ۱۳۳۲ ق. و دفعه دیگر در سال ۱۳۳۳ ق. بوزارت دادگستری منسوب شد و پس از وزارت دادگستری ریاست دیوان عالی کشور برقرار گردید.

فروغی در مدت عمر اداری خود پنج بار وزیر خارجه - چهار بار وزیر دارائی - سه بار وزیر دادگستری - چهار بار وزیر جنگ - یکبار وزیر اقتصاد ملی (پیشه و هنر و تجارت) یکبار وزیر دربار و چهار بار نخست وزیر بوده است. در سومین بار که نخست وزیر بود و بعد از نخست وزیری استعفاء داد علنش این بود که پس از توقیف شدن محمدولی اسدی نایب‌الثلویه آستان قدس رضوی که با فروغی نسبتی پیدا کرده بود^۲ در بازرسی که از خانه اسدی بعمل آمد در میان کاغذهایش نامه‌ای از فروغی دیده شد که دوستانه و بطور خصوصی در ضمن جواب به نامه اسدی راجع به شاه نوشته بود :

در کف شیر نر خونخواه‌های شیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای

نامه را نزد شاه فرستادند. معلوم است که در این موقع شاه پس از دیدن نامه مزبور تا چه حد متغیر و تا چه اندازه از فروغی بدش خواهد آمد و از غرائب این بود که به وی سدمه‌ای وارد نیاورد. فروغی چون چنین دید تکلیف خودش را فهمید و در دهم آذر ۱۳۱۴ خورشیدی از نخست‌وزیری مستعفی و بجای او محمود جم (مدبرالملک) نخست وزیر شد و اسدی هم در ۲۹ همین ماه و سال در مشهد تیرباران گردید. فروغی در اوایل آبانماه ۱۳۲۱ خورشیدی در حالیکه وزیر دربار بود در اثر عارضه بیماری قلبی درگذشت.

فروغی از رجال باسواد، فاضل و مطلع باوضاع ایران و بصیر باوضاع سیاست دنیا بود. م. ق. هدایت زیر عنوان معرفی رجال ما در سفارتخانه‌ها در صفحه ۵۰۵ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود مینویسد : « سالمان پطروسکی سفیر روس گوید : فروغی مرد فطرت است و در عمل سست و سفیر آلمان بر آنست که فروغی دانشمند است و در عمل نرم ».

حاج ملا محمد علی قدوس^۳ پسر محمد صالح در سال ۱۲۳۱ هجری

محمد علی

قمری در بابل متولد و پس از تحصیلات مقدماتی در بابل و ساری

در ۱۸ سالگی برای تکمیل تحصیلات به عراق (کربلا) رفت و مدت چهار سال در حوزه درس

۱- از ۲۶ شهریور ۱۳۱۲ تا آذر ۱۳۱۴ خورشیدی .

۲- پس اسدی داماد فروغی بود.

۳- قدوس نام مستعار و لقب حاج محمد علی از نام‌هایی است که سید علی محمد باب انتخاب کرده و برای پیروان خود فرستاده و در بدست در موقوف قرعه‌کشی اسامی، نام مزبور نصیب حاج محمد علی گردید و از آن تاریخ به بعد به قدوس شهرت پیدا کرد .

سید کاظم رشتی شاگرد و جانشین شیخ احمد احسانی مؤسس فرقه شیخیه حاضر و از شاگردان او بشمار می آمد و بارها در مسجد کوفه اعتکاف کرده عبادت و ریاضت به پایان برد و سپس بایران بازگشت و چندی امور خود را به تقدس و تقوی گذراند تا اینکه سیدرشتی در سال ۱۲۵۹ قمری درگذشت و ندای مدعیان برای جانشینی وی از اطراف و اکناف ایران بلند شد. ملا محمدعلی هنگام عزیمت به حج از راه فارس در شیراز که وارد شد بنوسط ملاحسین بشرویه و ملا علی بسطامی از زعمای فرقه بابیه بایی شد و از پیروان پر و پا قرص و فداکار میرزا علی محمد شیرازی گردید.

حاج ملا محمد حمزه شریعتمدار بارفروشی (بابلی) متوفی ۱۲۸۱ ق. از شاگردان شیخ احسانی و از علمای طراز اول مازندران که در ابتداء امر اصولی و بعد شیخی و سپس بایی شد در کتاب اسرار الشهادة تألیف خود قدوس را بساب دوم نامیده و چنین گوید: ... و باب دوم بعد از وی حاج محمدعلی پسر زراعت کار مازندرانی که مقارب او بود در سن و صورت و قدری اسن از وی بود الخ ۴۰۰، سپس از شیراز باتفاق باب به حج رفت و مدت نه ماه در سفر و حضر با هم بودند و پس از بازگشت از حجاز در شیراز باتفاق ملا سادی مقدس خراسانی ملقب باسم الله الاصدق^۲ و ملا علی اکبر اردستانی علناً شروع به تبلیغ مردم بآئین باب نمودند و باین مناسبت سر و صدای عامه و مخالفین بلند شد بناچار حاکم فارس حسینخان نظام الدوله صاحب اختیار پس از اینکه آنان را چوب زد امر کرد که دماغ هر يك را مهار کرده با روی سیاه در کوچه و بازار بگردانند و بعد هر سه نفر را از شیراز تبعید نمود.

پس از ورود سید علی محمد از بوشهر به شیراز، آنان نیز از تبعید گاه خویش بازگشته و او را در سعدیه بیرون شهر شیراز ملاقات نمودند و از طرف سید باب بهر يك مأموریتی محول گردید. قدوس و مقدس را برای تبلیغ حاج محمد کریم خان بزرگترین رقیب و مخالف خود به کرمان فرستاد. حاج محمد کریم خان باین دو نفر بهیچ وجه اعتنائی ننمود و بگفته های آنان ترتیب اثری نداد و علاوه بر اینکه نگذاشت که جزئی نفوذی در قلمرو او پیدا کنند مردم و پیروان خود را نیز وادار کرد که آنان را از شهر هم خارج نمودند و سخت مانع شد که کسی در کرمان و توابع آن به آئین باب بگردد و از این تاریخ است که حاج محمد کریم خان شروع کرد به تألیفاتی بر ضد میرزا علی محمد و آئین وی و دوازده جلد کتاب از مؤلفات خویش را از قبیل فطرة السلیمة - ازهاق الباطل - تیر شهاب فی الرد علی الباب و غیره مبنی بر رد و ایراد وطن و سخره نسبت بسید علی محمد باب نوشت و در کتاب ارشاد العوام نیز بدو طعنه زده است. قدوس پس از مراجعت از کرمان برای اشاعه آئین باب به یزد - نائین - اردستان - اصفهان - کاشان - قم و تهران سفر کرد و سپس بمولد خود برگشته با

۱- سید علی محمد شیرازی.

۲- نفس است که سید علی محمد باب بوی داده.

رعایت احتیاط شروع به تبلیغ و ترویج بایبگری مینمود .

ملاحظه که از عملیاتش آگاه گردیدند شروع بشدت و تهدید وی نمودند بالاخره مجبور شد که دیگر در این باب دم فروبندد و دوسال خانه نشین و منزوی بود تا اینکه ملا حسین بشرویه، پهلوان میدان بایبگری، پس از دیدن باب در ماکو به پایل آمده ملا محمدعلی را محرک گردید که باید در این هنگام قیام و اقدام نمود و چون در آن موقع بواسطه بودن ملا محمد سعید سعیدالعلماء مجتهد معروف (متوفی ۱۲۷۰ ق .) از مخالفین بسیار سرسخت بسایه نتوانستند در آنجا کاری انجام دهند و موقعیت هم ایجاب نمیکرد، بنا بر این صلاح خویشتر را در این دیدند که بخراسان رفته ادعای سیدعلی محمد شیرازی را در آنجا ظاهر سازند و همین طور هم کردند و در بدشت ۸ نفر از بابی ها که سر دسته آنان قره العین و حاج ملا محمدعلی قدوس بود اجتماعی تشکیل دادند .

در بدشت در ماه ربیع الثانی یا شعبان ۱۲۶۴ ق. عدای از بابیان که تعداد آنان را هشتاد و یک نفر ذکر کرده اند برای تعیین تکلیف و تنظیم برنامه و خطمش خود اجتماع نمودند از جمله افراد سرشناس در این مجمع قره العین - حاج محمدعلی قدوس و میرزا حسینعلی بهاء بوده اند .

قره العین به منبر بیفت وی پرده نطق میکرد و در ضمن حرفهائی میزد که بگوشها تیل می آمد و عذا کرات و مباحثات و محاجات میان خودشان مدت ده روز بطول انجامید و در این مدت بین قره العین و حاج ملا محمدعلی قدوس بر سر ریاست نزاع در گرفت و هر یک خود را مقدم بر دیگری رئیس و پیشوای جماعت بابیان میدانست و میل داشت که دیگران تابع نظر او باشند و باین مناسبت بابیانیکه در بدشت اجتماع کرده بودند به سه دسته متمایز از هم تقسیم گردیدند جمعی قره العین را مقترض الطاعة و دسته ای به قدوس پیوستند و جمعی دیگر با اجتماع مزبور و این دو نفر پیشوا بدین شده بکلی کنار کردند و از بایبگری هم دست کشیدند و این اولین بار است که نفاق و تفرقه در بین بابیها ایجاد شد .

علاوه بر اختلافات مذکور، درباره قره العین نیز در بین مردم شایعاتی چند رواج داشت و حرفهائی در اطراف او میزدند و سرانجام سر و ته این قضیه را بواسطه نزول آیه ای از طرف سیدعلی محمد باب باین شرح : « چه گویم در حق نفسی که خدا او را طاهره نامیده بهم بستند و بموضوع خاتمه داده شد و قره العین هم از این تاریخ ملقب و معروف به طاهره نیز گردید .

بالاخره گفتگوی دودسته اول بسازش مبدل گردید و هر دو نفر پیشوا یعنی قره العین و قدوس در هودجی (محمول) نشسته با عده همراهان خود بطرف مازندران عزیمت نمودند و در نیالا پانصد نفر از اهالی به بابیان حمله ور شده اموال آنان را غارت کردند و خود آنان را هم بکلی تار و مار و متواری نمودند . حاج ملا محمدعلی قدوس بطرف یار فروش (پابل) رهسپار شد و قره العین با مریدان خویش در قری و قصبات مازندران مردم را به بایبگری دعوت و تبلیغ مینمود .

۱ - بدشت دهی است از دهستان زیر استاق بخش مرکزی شهرستان شاهرود که در یک فرسخی بسطام و هفت کیلومتری خاور شاهرود واقع شده است .

۲ - در این باب از دهستان یار فروش (پابل) که در حدود ۱۰ کیلومتری از شاهرود واقع است .

قدوس در بابل از طرف حاکم وقت گرفتار و به ساری برده شد و در منزل حاجی میرزا محمد تقی مجتهد که با وی نسبت و قرابت داشت مدت سه ماه و اندکی توقیف نمودند حاج میرزا محمد تقی مجتهد ساروی نیز یکی از مخالفین جدی فرقه بابیه در مازندران بود و چون حاج ملا محمد علی قدوس او را ستون کفر لقب داده بود از این جهت مجتهد مذکور در میان بابیان به ستون کفر ملقب و مشهور است و بعد قدوس مستخلص گردید و به بابل رفت و در آنجا سکوت را شکسته ابتداء شروع به تبلیغ آئین بسایگری نمود و سپس جداً بر علیه مخالفین و دولت قیام کرده زحمت زیادی برای هر دو طرف فراهم آورد .

قیام قدوس در ابتداء باین نحو صورت گرفت که جمعی از بابیها قریب به چهارصد نفر از اطراف و کناف ولایات ایران به بابل آمده تحت ریاست و رهبری وی در کاروانسرای واقع در سبز میدان بابل اجتماع نمودند در این جا میان بابیان و مخالفین آنان نزاع در گرفت و عاقبت مخالفین به لطائف الحیل بابیها را از کاروانسرای مزبور بیرون راندند و آنان بناچار خود را به مشیر؛ شیخ طبرسی رسانیده آجارا مانند قلعه ای برای خود ترتیب داده بآمن و مسکن خویش قرار دادند و برای استحکام و دفاع از خویشن اطراف قلعه را خندق گودی کنده برای مدافعه و مهاجمه حاصر شدند و چون با صلح و مسالمت تسلیم نمیشدند و ماده داشت خیلی غلیظ میگردد بنا بر این دولت وقت یعنی میرزا تقی خان امیر کبیر مجبور شد که بهر قیمت شده آنان را قلع و قمع نماید. در ابتداء فتح با بابیان بود لکن بعد که بر تعداد سپاهیان دولت افزوده شد و قلعه از اطراف بطوری محصور گردید که دیگر آذوقه ای بساکنین قلعه نمیرسید و کار بجائی کشید که محصورین ناچار شده غلظها را جوشانده و استخوانها را سوزانده میخوردند .

سرانجام پس از چند ماه جنگ سخت، در سال ۱۲۶۶ ق. دولتیان غلبه کرده و قلعه مزبور فتح گردید و بابیها اکثرآ کشته شدند و قدوس نیز در سن ۳۴ سالگی کشته شد و بعدتمشش را برده در سبز میدان بابل آتش زدند. در این باب حاج المصطفی شریعتمدار سابق الذکر در تألیف خود اینطور مینویسد: «... و حاجی محمد علی را با چند نفر بشهر آوردند و حاجی را بردند همان سبزه میدان و او را آتش زدند» .

حاج ملا محمد علی بارفروشی یا بابلی علاوه بر اینکه قدوس ملقب و شهرت دارد سید علی محمد باب این القاب را نیز بوی داده است؛ (اسم الله الآخر - آخر حروف جی - واحد اول) با اینکه بزعم بابیان و فرقی منسبیه و مختلفه آنان حضرت اعلی یکی از القاب سید علی محمد باب است معذک در جلد سوم تاریخ قاجاریه ناسخ التواریخ صفحه ۵۳۸ تألیف سپهر، بنا بر گفته ملاحسین بشرویه در هنگام احتضار، چنین ذکر شده: « و دامن حضرت اعلی را که کنا به از حاجی محمد علی باشد رها نکنید » .

بنا بر این یکی دیگر از القاب حاج ملا محمد علی بارفروش بنا بر گفته ملاحسین حضرت اعلی بوده و میرزا حسینعلی نوری ملقب و معروف به بهاء یا بهاء الله مؤسس فرقه بهائیه

منشعبه از بایبه در الواح خود حاج ملا محمد علی قدوس را بعنوان طلعت آخری و نقطه آخری نیز
 . . . بنمایند .

میرزا محمد علی خان معاون الملک - قوام الدوله پسر میرزا عباس خان

محمد علی

نفرشی قوام الدوله که در سال ۱۲۹۹ قمری از مستوفیان طراز

اول و درجه یک بود و چندین سال مستوفی (محاسب) حساب تهران - یزد - صندوقخانه -
 گمرک - باغات سلطنتی و غیره بود .

در سال ۱۳۰۰ ق. ملقب به لقب سابق پدرش معاون الملک شد . در سفر سیم ناصرالدینشاه

با اروپا (۱۳۰۷-۱۳۰۶ ق.) از همراهان (ملئزمین رکاب) بود . محمد حسنخان اعتماد السلطنه
 در یادداشت‌های روزانه خود در این باب مینویسد :

« ۲۵ ذیحجه ۱۳۰۶ : وین میرویم سه ساعت بعد از ظهر وارد وین شدیم در خصوص

تعیین منزل ما بین معاون الملک و جهانگیرخان (وزیر ستایع) منازعه شد ایرانی‌ها از صغیر
 و کبیر که خودشان را نمیدانند و همه صدر طلب هستند کاش بقدر خود ستایستی قابلیت‌هم
 میداشتند . . . و نیز راجع بوی مینویسد :

« ۲۹ شنبه ۲۹ صفر ۱۳۱۱ : روز عید مولود امپراطور روس است . علی‌الرسم همه ساله



در سفارت روس مهمان هستم. معاون هم بود^۱. جای معاون بسیار بد بود. در صف نعال زیر دست مشیر الملک^۲ که تا بن پدرش است و ولی خان نصر السلطنه^۳ نشسته. سدا اعظم با من خیلی اظهار مهربانی میکرد. گفتم جای معاون بد است. گفت چشمش کور شود. وقتی که بیخط خودش به پرسی دادبان مینویسد که خوردم حقش این است که او را اینجا جا بدهند. تفصیل این کاغذ معاون از این قرار است:

معاون با زن پرسی دادبان که بسیار خوشگل است و معشوقه سدا اعظم در این زمان در غیاب ما به بیلاقات بنای معاشرت را گذاشت. ضمیمه کاغذ او را بشوهرش نشان داد. شوهرش اعلان دوئل کرد. معاون دست پاچه شد. ملتجی به امین الدوله شد. قرار شد که معاون ترضیه بدهد. دادبان گفت ترضیه را به سبک ایرانی میخواهم نفرنگی یعنی بنویسد که خوردم. معاون هم نوشت و مهر کرد. دادبان آن کاغذ را به تمام سفراء نشان داد. این بود که مخدوم را در جای پست نشانده بودند. و راجع به روسی معاون الملک مینویسد: « ۲۹ ربیع الاول ۱۳۱۱: ... و معاون احق با اینکه چند زن و چند اولاد دارد پانزده هزار تومان خرج کرده و دختر دوازده ساله ظهیر الدوله را عقد کرده است که پدرش قوام الدوله میگفت این عروس برای مادر عروس است نه برای دختر^۴.

در سال ۱۳۱۴ ق. پس از درگذشت پدرش ملقب به قوام الدوله گسردید. در سال ۱۳۱۹ ق. چون در دسته مخالفین امین السلطان اتابک اعظم داخل بود و از طرف مخالفین شب نامعنائی بر علیه دولت انتشار می یافت عده ای در تاریخ جمادی الاخری ۱۳۱۹ ق. (مهرماه ۱۲۸۰ خورشیدی) دستگیر شدند از آن جمله یکی هم میرزا محمد علیخان قوام الدوله بود که او را در باغ بیلاقیش در جعفر آباد شمیران دستگیر و بازنجیر بگردن سوار قاطر کرده به تهران آوردند و در راه پیش از آنکه بزنندان افکنده شود او را ب مردم نمایش میدادند و سپس او را به مشهد تبعید کردند.

در ایامیکه مظفرالدینشاه در اروپا (سفر دوم) در لندن بود از آنجا تلگرافی برای رعائی وی رسید که قوام الدوله از مشهد به تهران بازگشت. در دوره مشروطیت^۵ در سه

۱- مراد معاون الملک است.

۲- میرزا نصرالله خان تائیشی.

۳- سیهسالار اعظم تنکابنی.

۴- مقصود از این دختر قمر سلطان خانم متولده ۱۲۹۸ قمری دختر بزرگ علیخان ظهیر الدوله است که در ابتداء لقبش عزیز الملوک بود و بعد که فروغ الدوله مادرش دختر هشتم ناصرالدینشاه در سال ۱۳۱۳ قمری ملقبه به ملکه ایران شد عزیز الملوک لقب فروغ الدوله یافت و پس از فوت میرزا محمد علیخان قوام الدوله زن شکراللهخان معتمدخان (قوام الدوله) گردید و بعد هم با هم متار که کردند.

۵- با استیلا مشروطیت سوار

کابینه میرزا احمدخان مشیرالسلطنه در سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ ق. وزیر دارایی بود.

محمدعلی خان قاجار قوانلو یکی از بزرگان قاجاریه است که پس

از تسلیم شدن حسینقلی خان قاجار والی فارس که در سال ۱۲۱۳

محمدعلی

هجری قمری به فتحعلیشاه برادر خود باغی شده و برضد او قیام کرده بود فتحعلیشاه در همین سال

محمدعلیخان را که سال پیش نعلش آغا محمدخان قاجار را به همراه چند نفر به نجف برده

بود بحکومت فارس فرستاد و حکومت وی چهارده ماه طول کشید بعد فتحعلیشاه در سال

۱۲۱۴ ق. حسینعلی میرزا پسر پنجم خود را ملقب بر فرمانفرما کرده در سن ده سالگی به

پیشکاری چراغعلی خان نوائی قورساوالباشی به استانداری فارس برگزید.

محمدعلیخان کاشی پدر اسدبهادر بمین خاقان و برادرزن فرخ خان

امین الدوله بوده. در اوائل سلطنت ناصرالدینشاه با دو برادر خود

محمدعلی

برای کار و کاسبی بروسیه و قفقاز مهاجرت کرد. محمدعلیخان که از دو برادر دیگر خود

باهوشتر - باعرضه تر و کاری تر بود در آنجا مشغول بکار گردید و بتدریج ترقی کسود و از

مقاطعه کاران راه سازی در قفقاز گردید، کارش بالا گرفت و خیلی مشغول و باسام و رسم شد.

اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود هنگام بازگشت از اروپا در سفر مرمر

ناصرالدینشاه مینویسد: و جمعه ۱۰ محرم ۱۳۰۷: مغرب وارد تفلیس شدیم محمد ابراهیم خان؟

پسر مرحوم امین الدوله بجهت دیدن دائمی خودش که محمدعلیخان کاشی است و حالا بواسطه

نوکری روس ها صاحب بیک کرو در دولت شده از تهران آمده است. پس از اینکه در گذشت اموالش

بدو پسر او اسدبهادر بمین خاقان و فرخ خان رسید. بمین خاقان بتدریج اموال پدر را تمام کرد

و چندان چیز حساسی از آن باقی نگذاشت. م. ق. هدایت در صفحه ۴۲ کتاب خاطرات و خطرات

تألیف خود مینویسد: ... که میرزا محمدعلیخان کاشی از خانواده فرخ خان (دائمی صاحب

اختیار) در بلد قفقاز راه شوشه تفلیس را در اداره دارد. هدایت در این جا اشتباه کرده و

محمدعلیخان از خانواده غفاری و شیبانی نبوده بلکه بواسطه خواهرش خویشاوندی سببی

داشته و دیگر اینکه نام برده دائمی غلامحسین غفاری صاحب اختیار نبوده و دائمی میرزا ابراهیم خان

معاون الدوله بوده است. اسدبهادر بمین خاقان از کارمندان وزارت خارجه بود و بتدریج

ترقی کرد و چندین بار وزیر مختار و سفیر شد و در تهران در گذشت. نام برده مانند اکثر

سفراء و وزراء مختار ما از اشخاص معمولی و فرمایشی و سفارشی بود که سابقاً انتخاب میگردیدند.

۱- با وی نسبت هم داشت.

۲- معاون الدوله.

۳- نام ولادیمیر قفقاز اکنون ارجونی کیده یا دژاودزیکاکاو Ordjonikidzé ou

محمدعلی محمدعلی متخلص به گلشن پدر میرزا حبیب قآنی شاعر معروف که اصل این خانواده از ایل زنکنه بوده و از کرمانشاه به شیراز آمده و در شیراز ساکن شده‌اند. گلشن صاحب دیوان اشعار است و در سنه ۱۲۳۴ هجری قمری جهان را بدرود گفت.

در دفترچه‌ای که بخط خود قآنی درموزه آسبانی موجود است قآنی تولد خود را باین عبارت شرح داده است: «و چنان شنیده‌ام که روز بیست و نهم شعبان المعظم سنه ۱۲۳۳ هجری مطابق ۴۰۰ و در جای دیگر میگوید: «و در یازده سالگی پدرم گلشن به گلشن رضوان خرامیدن گرفته بنا بر این مراتب باید فوت میرزا محمدعلی گلشن در سال ۱۲۳۴ ه.ق. اتفاق افتاده باشد».

محمدعلی میرزا محمد علی آشتیانی متخلص به مایل پسر میرزا کاظم آشتیانی مستوفی الممالک و برادر بزرگ میرزا حسن مستوفی - الممالک و عموی میرزا یوسف مستوفی الممالک از مستوفیان مخصوص عباس میرزا نائب السلطنه و از جمله مشایخ و شعرای باذوق بوده و در دستگاه وی سمت استیفاء و پیشکاری او را داشته‌است. نامبرده در سال ۱۲۳۸ هجری قمری مأمور بستن عهدنامه صلح با دولت عثمانی شد و بالاخره در شهر ارزنة الروم با محمد رؤوف پاشا سرعسکر و نماینده عثمانی عهدنامه‌ای بر اساس عهدنامه سال ۱۱۶۰ ق. که بین نادرشاه و عثمانی بسته شده بود بنا پاره‌ای تغییرات منعقد ساخت و این معاهده که به معاهده اول ارزنة الروم موسوم است در یکشنبه نوزدهم ذی القعدة ۱۲۳۸ قمری تحت هفت ماده در تهران با امضاء رسید. انعقاد این معاهده بر اثر جنگهای بین ایران و عثمانی بود که از سال ۱۲۳۳ تا ۱۲۳۸ ه.ق. طول کشید و عثمانیها در این جنگها سخت شکست خورده و به تقاضای مصالحه آن دولت از ایران سورت گرفته بوده‌است. عباس میرزا مدتی او را به پیشکاری فرزند خود محمد میرزا (محمدشاه) گماشت و پیش از اینکه محمدشاه بسلطنت برسد میرزا محمدعلی درگذشت.

محمدعلی میرزا محمدعلی ملقب به نائب الصدرا یا نائب الصدرة یا صدر الممالک از علماء و فضلا و رجال طراز اول زمان سلطنت نادرشاه بوده و نادرشاه در سنه ۱۱۵۴ هجری قمری چون دولت عثمانی شرایط پنجگانه پیشنهادی او را قبول نکرده بود پیش از اینکه بسا آن دولت وارد جنگ شود و برای اشغال بین‌النهرین بدان سمت رهسپار گردد احکامی بعنوان تمام ولات و حکام ایالات و ولایات ایران دایر به منع

۱- لقب این شخص در کتب تاریخ به اختلاف ذکر شده گاهی نائب الصدرا یا نائب الصدرة و گاهی هم صدر الممالک نوشته شده است. صدر الممالک در دوره صفویه به کسی می‌گفتند که وزیر دادگستری و وزیر اوقاف بود گاهی دو نفر دارای این دو شغل بودند و گاهی هم این دو شغل بیک نفر واگذار میشده است.

سب و فرض خلفای راشدین صادر نمود و ضمناً دستور داده بود که خطباء و نقباء در سمرنبها اسامی و مناقب خلفای چهارگانه را مذکور و جاری ساخته و در تحریر و تقریر نام آنان را بخیر یاد و شاد نمایند و در ضمن احکام مزبور از نایب‌الصدر بساین عبارت نام برده: «... و علامی فهمی خلاصه الفیاض الکرام میرزا محمدعلی نایب‌الصدارة ممالک محروسه را باقطار ممالک خاقانی روانه فرمودیم که مضامین حکم همایون را بهمگی دور و نزدیک القاء و ایشان نیز بسمع قبول اسماء نموده تخلف ازمدلول آن را موجب عذاب الهی و غضب شاهنشاهی دانند». ازاینجا معلوم میشود که نامبرده درآن عهد ازرجال درباری و طرف توجه کامل نادرشاه بوده است.

درسال ۱۱۵۶ قمری که تقی‌خان بیگلربیگی (والی یا استاندار) فارس برعلیه حکومت وقت (نادرشاه) قیام کرد و یاغی شد نادرشاه بواسطه علاقه و توجهی که نسبت باو داشت برای استمالت و دلجوئی و تأمین دادن بوی میرزا محمدعلی صدرالممالک را هیرا سوگندنامه‌ای مشعر براینکه از سرتمام تعبیرات ناشیه او در ایستدت گذشته و در صورت اطاعت او را مورد عفو و بخشایش خود قرار خواهد داد بفارس فرستاد. صدرالممالک در اوائل سنه ۱۱۵۷ ق. وارد شیراز شد و هر قدر او را پند و اندرز داد بهیچ وجه در او تأثیری نه بخشید و مانند پیش بر ترمرد خود باقی ماند اوهم بناچار در حال یاس از نزد او بازگشته و مراتب را به نادرشاه گزارش داد.

میرزا محمدعلی مشیرالملک پسر میرزا ابراهیم مستوفی از سادات
محمدعلی حسینی درسال ۱۱۷۷ هجری قمری متولد و در جوانی تحصیلات معموله آن زمان از قبیل انشاء، سباق و داشتن خط خوب را به خوبی فراگرفت. در سال ۱۲۰۶ ق. در دستگاه حاج ابراهیم خان که در این زمان بیگلربیگی فارس بود بسمت منشی‌گری داخل شد. پس ازاینکه حاج ابراهیم خان بمقام سدارت رسید و ملقب به اعتمادالدوله گردید میرزا محمدعلی را بسمت وزارت و پیشکاری اسدالله خان پسر دوم خود که در سن ۱۸ سالگی حاکم بر ورجرد، لرستان و خوزستان شده بود تعیین نمود.

در سال ۱۲۱۵ ه. ق. انقراض خانواده هاشمیه و ناپسودی اعتمادالدوله و تمام فرزندان و بستگان او و عزل و کور شدن اسدالله خان بنا بر فرمان فتحعلیشاه، میرزا محمدعلی به شیراز برگشت و با عنوان محترمی وارد دستگاه حکومتی گردید و در کارها مشاور و ذرء، پیشکاران و حکام فارس بود پس از چندی رئیس دفتر و سر رشته دار شد. در سال هزار و دویست و چهل و سه قمری که حسینعلی میرزا فرمانفرما والی فارس محمدزکی خان نوری را از وزارت فارس معزول و به تهران فرستاد میرزا محمدعلی را بجای وی تعیین و چندی بعد ملقب به مشیرالملک گردید. پس از مدتی که از وزارتش گذشت بزرگان فارس باهم سازش کرده دسائسی بر ضد مشیرالملک یگار بسر دند و پس از تملیع فرمانفرما مشیرالملک معزول و با خانواده خود تبعید گردید. پس از چندی که در تبعید بود بوسیله

۱- از ظاهر کلمه نایب‌الصدارة معلوم است که معنی آن چیست و هر کس که در سابق معاون نخست‌وزیر بود او را نایب‌الصدارة و در زمان سلطنت ناصرالدینشاه و سدارت میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله (از ۱۲۶۸ تا ۱۲۷۵ ه. ق.) او را نایب صدراعظم و شخص دوم مملکت

فرستادن نامه‌ها به بزرگان فارس ترشیه خاطر آنان را فراهم آورده دوباره اذاسفهان بشیراز برگشت و بکار سابق خود که وزارت فارس باشد برقرار شد و تا سال ۱۲۵۰ ق. در سرکار بود تا اینکه در این سال فتحعلیشاه مرد و در فارس انقلابی روی داد.

در سال ۱۲۵۱ ق. که منوچهرخان معتمدالدوله وزیر و پیشکار فارس بود مدتی با او کار کرد لکن بعد بکلی از کار برکنار و همینطور بیکار بسود تا اینکه در سال ۱۲۶۰ ق. که حسینخان مقدم نظام‌الدوله والی فارس شد او را دوباره بکار سابق خود گماشت و در سال ۱۲۶۴ ق. که بزرگان فارس پس از فوت محمد شاه بر علیه نظام‌الدوله قیام کردند مشیرالملک بواسطه محبت‌های نظام‌الدوله با آنان عوامی نکرد بلکه طرف نظام‌الدوله را گرفت مدتی در اربک متحصن و زمانی در مسجد جدید و خانه شیخ ابوتراب امام جمعه (متوفی ۱۲۷۲ ق.) بسر برد. میرزا جعفر خورموجی مؤلف حقایق الاخبار ناسری درگذشت مشیرالملک را بعد از سنه ۱۲۶۴ ق. نوشته لکن میرزا حسن فسانی مؤلف فارس نامه ناسری در گفتار اول صفحه ۲۹۹ و گفتار دوم صفحه ۹۸ و ۹۹ کتاب خود فوت او را در سال ۱۲۶۲ هجری قمری در سن ۸۵ سالگی ضبط کرده است.

میرزا محمدعلیخان قراگزلو همدانی فریدالملک فرزند محمدخان

محمد علی

فرزند عبدالحسینخان در سال ۱۲۶۳ هجری قمری در همدان متولد

شده و در سال ۱۲۹۲ قمری که الله‌قلی میرزا یا الله‌قلی خان ایلخانی بجای محمد رحیم خان قاجار دولو علاءالدوله حاکم همدان شد میرزا محمدعلی خان در دستگاہ او بیست منشی باشی

(رئیس دفتر حکومتی) وارد خدمت گردید.

در اواخر سال ۱۲۹۳ قمری که الله‌قلی خان

ایلخانی از حکومت همدان معزول و به

تهران آمد چون انشاء و خط میرزا محمد

علی خان خوب بود و ایلخانی هم احتیاج

به یک نفر منشی داشت همینطور در دستگاہ

اولیای قیام ماند و در سال ۱۲۹۸ قمری که

ایلخانی بجای ناسرقلی خان عمیدالملک پسر

امیر اسلخان مجدالدوله دائمی ناسرالدینشاه

حاکم زنجان شد و حکومتش تا ربیع الثانی

۱۲۹۹ ق. ادامه داشت، میرزا محمدعلیخان

نیز با همان سمت سابق بهسراهِ وی به

زنجان رفت. در سال ۱۲۹۹ قمری که

ملک‌خان ناعلم‌الملک برای دادن گزارش و

تحکیم مقام خویش از لندن به تهران آمد

چون با الله‌قلی خان ایلخانی سابقه دوستی



میرزا محمدعلی خان قراگزلو

داشت میرزا محمدعلی خان همدانی بوسیله او با ملوک آشنا شد و در اواخر همین سال که ملوک خان ملقب به ناظم الدوله گردید و برای ادامه خدمت خود به لندن رفت، میرزا محمد علی خان را نیز بعنوان منشی سفارت به همراه خود به لندن برد و تا سال ۱۳۰۶ قمری مدت ۶ سال با سمت منشی گری در سفارت بود و در این مدت یکسوی دو بار هم از طرف سفارت به تهران آمده و باز مراجعت ننمود. پس از اینکه ملوک خان در سال ۱۳۰۷ قمری از سفارت معزول و تمام مناصب، لقب و درجاتی که داشت از او گرفته شد و میرزا محمدعلی خان معین‌الوزاره سرکنسول ایران در تغلیس ملقب به علاءالسلطنه شده بجای او مقبول لندن گردید میرزا محمدعلی خان همدانی هم بایران بازگشت و بیسکالر بود. در ایامیکه منشی سفارت و در لندن بود گزارش‌های ملوک خان به وزارت امور خارجه و نسخه اصلی اغلب رساله‌های او که از لندن به تهران می‌رسید به خط فریدالملک بوده است.

محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود راجع بوی چنین مینویسد:

۲۸ محرم ۱۳۰۸: صبح که باغ رقم معاون الملک^۲ را دیدم که میرزا محمدعلی خان منشی سفارت لندن را بحضور آورده بود. شاه قریب یک ساعت با او خلوت فرمودند. در سال ۱۳۰۸ قمری جمعی از افراد را از قبیل میرزا رضای کرمانی (کشنده ناسرالدینشاه) حاج سیاح - میرزا جعفر حکیم لاهی و فریدالملک را دستگیر کرده به قزوین فرستادند و در آنجا مدت بیست و دو ماه درکنده و زنجیر بسر بردند. علت زندانی شدن فریدالملک برای این بود که چون نامبرده موزع و ناشر روزنامه قانون و رسالات ملوک خان پس از عزلش از سفارت بود از این جهت دولت که از عمل وی مستحضر شد او را توقیف و بسد تبعید و زندانی نمود.

محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه - خطی - خود (۱۳ رمضان

۱۳۰۸ ق.) جهت توقیف او را این طور شرح میدهد: «دیشب تا صبح نخواهید صبح زود بیرون آمدم افواها^۱ تفصیل این مقدمه^۲ را شنیدم که چندی قبل نوشتجات تهدیدآمیزی از ولایات برای شاه آورده و بعضی کاغذها هم در عمارت سلطنتی خود شاه پیدا کردند که شکوه از وضع دولت و تهدید به شاه بوده است. مجلس شورای مرکب از امین‌السلطان و امین‌الدوله و نایب‌السلطنه و مخیرالدوله و کنت تشکیل میدهند و این نوشتجات را بحضورات ارائه می نمایند. امین‌السلطان بواسطه عداوت کاملی که با میرزا ملکم خان و مرده‌های او دارد به شاه عرض میکند این کار دوستان ملکم است و مقصودش از این عرض هم تحریک عداوت شاه است به میرزا ملکم و هم بروز عداوت دوستان ملکم خان است اما از این غافل که این کارها از معاندین خود امین‌السلطان است که در تهران هستند میخواهند شاه را به وحشت بیاندازند شاید به امین‌السلطان تاخنی ببرند او را معزول کنند در هر صورت این عرض امین‌السلطان مؤثر شده شاه فرموده بودند کسی که میتواند نسبت یگانگی با ملکم دارد در تهران کیست امین -

۱- کاخ گلستان.

۲- مراد از معاون الملک میرزا محمدعلی خان مستوفی پسر آکبر و ارشد میرزا عباس خان

تفرشی قوام‌الدوله است که پس از فوت پدرش در سال ۱۳۱۴ قمری ملقب به قوام‌الدوله شد.

۳- دستگیری سید ولی و مخفی شدن میرزا فروغی.

السلطان عرض کرده بود میرزا محمدعلی خان متقی سابق او است که حالا در تهران است فی القور بدون غور و تحقیق میروند خانه میرزا محمدعلیخان خودش را با نوشتجاتش میبرند خانه نایب السلطنه خودش را حبس میکنند نوشتجاتش را که می بینند مسوده آرتیکلی^۱ که بجهت روزنامه قانون نوشته بودند و آنچه که حالا میگویند قدح قانون بوده نه مدح در هر حال این مسوده از نوشتجات او بیرون می آید.

نایب السلطنه از آنجا که جزئی را کلی میکند که خیالات شاه را بجهت دیگر مشغول کند که **مسأله گمرانی مأسکولات از میان برود** اهمیتی باین آرتیکل میدهد جویا میشوند که کی این را نوشته میرزا محمدعلیخان میگوید سید ولی نوشته^۲ میروند و سید ولی را میگیرند آن احق اول انکار میکنند بعد از تهدیدات اقرار میکنند که خط من است اما میرزا فروغی^۳ تقریر نموده و من تحریر کردم معلوم است که حضرت والا یا کم التفاتی که با من دارد چنین فرستی را از دست نمیدهد دیشب فرستاده بود نوشتجات او را بردند خود میرزا فروغی مخفی شده امروز هر کجا فرستادم او را پیدا نکردم بیشتر این پنهان شدن او مرا به وحشت انداخته اگر چه میرزا ابوترابخان^۴ پیغام داده بود که در نوشتجات او چیزی نبوده که سبب خیانت او باشد اما معلوم است حالت من چه باید باشد.

پس از آزاد شدن از حبس، بین سالهای ۱۳۱۰ و ۱۳۲۰ قمری دوبار دیگر به اروپا سفر کرد و پس از مراجعت و ملقب شدن بفریدالملک در سال ۱۳۲۱ قمری بسمت کارگذارمهام خارجه و ریاست تذکره ایالت کرمانشاه منصوب و تا سال ۱۳۲۴ قمری در آنجا بکار مشغول بوده است. از نامبرده یادداشت های روزانه ای بخط خودش باقی مانده که هنوز چاپ نشده است. از جمله در یکی از یادداشت های مزبور چنین نوشته شده: «از ۲۱ سقر ۱۳۲۱ تا امروز اول شهبان ۱۳۲۴ به امور کارگذاری و ریاست تذکره ایالت کرمانشاه مشغول و بسا مردم این بلد حتی الامکان یا حسن سلوک رفتار نمودم همین قدر شکر میکنم که احدی از بنده شاکی و ناراضی نیست. نیکنامی را بر جمع مال دنیا و اذیت مردم ترجیح دادم ذخیره سفرم در کرمانشاه همین است که نوشتم». پس از چندی دوباره در سال ۱۳۲۷ قمری بمأموریت کرمانشاه رفته و تا سال ۱۳۳۰ در کرمانشاه بوده و بعلت کسالت به همدان مراجعت مینماید و مدت دو سال نیز کارگذار همدان بود و بعد بعلت شدت کسالت و دو سال در منزل بستری بودن در ذیقعدة سال ۱۳۳۴ قمری در سن ۷۱ سالگی درگذشت.

محمد قاسم خان سردار دامغانی از سردمان جاه طلب و هیکلان جوانی

محمد قاسم

بفایت تنومند - خوش پیکر و زیننده بود. اخلاقاً تندخو - خشن و زودرنج و ضمناً مورد توجه فتحعلیشاه بوده است. فتحعلیشاه او را بسوزارت ابراهیم خان ظهیرالدوله حاکم کرمان و بلوچستان برگزید و چیزی از وزارت و پیشکاری او نگذشت که بر علیه ظهیرالدوله قیام نموده به پرفتق با مردم سیستان همدانستان شده سر به طغیان بر آورد. فتحعلیشاه

۱- مقاله .

۲- سید ولی مرتب حروف پستی فرم بند روزنامه اطلاع بوده.

۳- میرزا محمدحسین خان ذکاءالملک .

۴- نظم الدوله خواجه نوریان.

که از موضوع آگاه شد محمدحسن مازندرانی پیشخدمت خاصه خود را که مردی مدبر بود نزد او فرستاد و محمدقاسم خان پس از مطنش شدن به کسرمان آمده و بر حسب امر شاه دوباره پیشکار و همه کاره ظهیرالدوله گردید. در سال ۱۲۴۰ قمری که ظهیرالدوله به تهران آمد عباسقلی میرزا را به نیابت خود و محمدقاسم خان را کماکان بوزارت و پیشکاری او تعیین نمود. ظهیرالدوله در همین سال در تهران در گذشت و عباسقلی خان بر حسب درخواست مادرش از فتحعلشاه حاکم کرمان شد. محمدقاسم خان در مدت پیشکاری خود در کرمان که در حقیقت همه کاره و عباسقلی میرزا آلتی بیش در دست او نبود رقبای خود را از بین برد و چون میان عباسقلی میرزا و برادر سلیبی او رستم خان حاکم بم چندان سنائی نبود و علتش هم برای این بود که عباسقلی میرزا نبیره فتحعلشاه و رستم خان داماد فتحعلشاه بود از این جهت میخ هر دو پر زور بوده و بیکیدیگر زیاد اعتنائی نداشتند. محمدقاسم خان عباسقلی میرزا را وادار به لشکرکشی برای دفع برادر و وزیر او ابوالقاسم خان گروسی نمود. پس از گرفتن بم ابوالقاسم خان دستگیر و کشته شد و برادرش نیز در شهر کرمان به سر نوشت برادر خود گرفتار گردید. محمدقاسم خان پس از این موفقیت مردی مقتدر و در کرمان بی رقیب گردید.

پس عباسقلی میرزا را وادار نمود به بیانه نظم دادن با مور یزد بان ساحات لشکر بکشد و سپس از آنجا به تهران رفته پایتخت را برای خود اشغال نماید. عباسقلی میرزا با نظر وی موافقت کرده و چنین کرد باین معنی که بیست هزار نفر سوار و پیاده جمع آوری کرده به سرداری خود محمدقاسم خان پست یزد رفت. در شمش در نزدیکی های یزد بعضی از همراهان او که عاقل و مآل اندیش بودند از عاقبت کار ترسیده از دور و دور او پراکنده شدند او و محمدقاسم خان تنها ماندند. عباسقلی میرزا فرار کرده به نزد خالوی خود حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس به شیراز رفت و چون از وی چندان روی خوشی ندید از این جهت نزد خالوی دیگر خود محمدقلی میرزا ملک آرا که ضمناً عمو و پسر زن او نیز بود بمآزندران رفت و ملک آرا درخواست بخشایش او را از فتحعلشاه نمود و مورد عفو واقع شد. و اما راجع به سر نوشت محمدقاسم خان پس از اینکه از دوی بیست هزار نفری عباسقلی میرزا بمساعی چند نفر از همراهان او بکلی پراکنده شدند، محمدقاسم خان بسیار پریشان حال شده با سباعیان سیستانی به بیام رفت اهالی بم او را به قلع خود راه ندادند بناچار به سیستان رفت. حسینعلی میرزا شجاع السلطنه که پس از عباسقلی میرزا در سال ۱۲۴۳ ق. به ایالت کرمان منصوب و برقرار شد محمد قاسم خان را به لطائف الحیل دستگیر و زنجیر کرده به تهران فرستاد و پس از ورود به تهران به امر شاه از مردو چشم ناپینا گردید و با حال کوری چندی در دامغان میزیست تا اینکه در همانجا در گذشت.

محمدقاسم خان ظهیرالدوله داماد فتحعلشاه و پسر سلیمانخان

محمدقاسم

قوانلو قاجار اعتضادالدوله (نظام الدوله) و پسر ملک جهانخانم

عهدعلیا مادر ناسرالدینشاه بوده است. در سال ۱۲۲۷ هجری قمری فتحعلشاه او را باجمعی از سرکرده گان خود با اتفاق محمدعلی میرزا دولتشاه برای سرکوبی عبدالله پاشا والی بغداد فرستاد. عبدالله پاشا به شیخ جعفر نجفی که در آن زمان از علمای طراز اول و از مراجع تقلید شیعه امامیه بود

۱- مراد از شیخ جعفر عرب نجفی متوفی ۱۲۲۸ ق. مؤلف کتاب کشف النطاء عن مهمات الشریعة المرافعات که بعد بواسطه تألیف این کتاب بعنوان کاشف النطاء شهرت یافت و اولاد و اعقاب وی کلمه کاشف النطاء را نام خانوادگی خویش گزیده اند این خانواده در عراق معز و قندهار آل کاشف النطاء.

متوسل گردید و کار بمصالحه و مسالمت انجامید. در سال ۱۲۳۶ ق. که میان ایل بختیاری و قشقایی نزاعی در گرفت فتحعلیشاه امیر محمد قاسم خان را باصلاح کار آنها مأمور نمود. در ایامیکه فتحعلیشاه اورا مأمور فارس نموده بود و در حدود سال ۱۲۴۷ یا ۱۲۴۸ ق. در شهر سا (قمشه) توقف داشت، شبی در عالم مستی و بیهوشی خواست که از اطاق خارج شود بجای اینکه از در خروجی بیرون رود اشتباهاً از دریکه بحیاط باز میشد رفت و به پائین افتاد و هماندم در گذشت و در مزار شاه رضای قمشه مدفون گردید.

محمد قاسم

محمد قاسم خان (صاحب جمع، عز السلطان، وکیل السلطنه) برادر اعیانی میرزا علی اصغر خان امین السلطان بوده و هنگامیکه امین السلطان در سن ۲۴ سالگی پس از فوت پدر خود در سال ۱۳۰۰ قمری بروی کار آمدکارهائیکه زیر نظرو تحت اداره او بود بین برادران و خویشان خود تقسیم نمود. وکیل السلطنه پس از میرزا اسمعیل خان امین الملک برادر دیگر امین السلطان مهمترین مشاغل را داشت و عهده دار چندین کار بود. در سال ۱۳۱۶ ق. ملقب به عز السلطان و در اواخر سمدارت پسرادرش اتابک اعظم ملقب به وکیل السلطنه گردید و در حدود سال ۱۳۲۶ ق. در تهران در گذشت.

محمد قاسم

محمد قاسم یا ملک قاسم میرزا معروف به امیر محمد قاسم خان امیر نظام و لیمهد سوم ناسرالدینشاه از پنجمین زن عقدی او بنام جیران دختر محمد علی رعیت تحریشی که بعد کلمه خان هم بدببال او افزودند و شد محمد علی خان و بمناسبتی هم رسید. جیران در ابتداء جزو دستگاہ طرب مهد علیا مادر ناسرالدینشاه بود، شاه او را دید و دل بدو بست و عاشق بیقرارش گردید و بعد خیلی اهمیت پیدا کرد و زنان دیگر شاه را تحت الشعاع خود قرار داد و ملقب بفروغ السلطنه نیز گردید و در جوانی در هشتم جمادی الثانیه ۱۲۷۶ هجری قمری در تهران در گذشت. ناسرالدینشاه با اینکه در روزیکه کشته شد دارای ۸۵ زن بود معذک همیشه بیاد او بود و محبت جیران هیچوقت از یادش نمیرفت مشیره او در باغ جیران در حضرت عبدالعظیم است و این همان مقبره ای است که ناسرالدین شاه در آن مدفون است^۱. و اینکه در اینجا گفته شد زن پنجم عقدی ناسرالدینشاه برای این است که ابتدا عین زن منتقله یعنی سیغه بوده و بعد بواسطه عشق مفرط و محبت زیاد ناسرالدینشاه بوی ستاره خانم دختر آقا محمد حسن تبریزی از اشخاص محترم که مقامات و مناسبت عالی در دربار ناسرالدینشاه داشت برای خاطر جیران از عقد دائمی خویش سرف نظر کرده به منتقله تنزل رتبه یافت.

محمد قاسم میرزا که در سال ۱۲۷۰ قمری متولد شد ناسرالدین شاه نام او را به مناسبت نام جد مادری خود محمد قاسم نهاد. این کودک یکماهه بود که ملقب به امیر نظام یعنی فرمانده کل قوای ایران لقب یافت و در ۱۲۷۴ ق. بولایت عهدی تعیین و میرزا کاظم خان

۱- مقبره اعلی حضرت رضا شاه پهلوی نیز در همین باغ واقع شده است.



از چپ راست: میرزا کاظم خان نظام الملک - میرزا آقاخان نوری صدر اعظم - رکن الدین میرزا امیر لویخانه و امیر قاسم میرزا امیر نظام ولیعهد

نظام الملک پسر بزرگ میرزا آقاخان نوری صدر اعظم علاوه بر سمت نیابت صدارت عظمیٰ بوزارت و پیشکاری او نیز منسوب شد .

پس از هشت ماه و چند روزی که از ولیمهدی او گذشت در سن ۵ سالگی در ۱۸ ذی قعدة سال ۱۲۷۴ ق. وفات یافت . در یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدینشاه نگارش دوستعلی معیرالعمالک در صفحه ۱۵ پسر دیگری نیز برای جیران به نام ملکشاه نوشته شده که ولیعهد ناصرالدینشاه شد لکن در کتاب المآثر والاثار منسوب به محمدحسن خان اعتماد - السلطنه در شرح اسامی پسران جیران فروغ السلطنه زن بسیار سوگلی ناصرالدینشاه چنین نامی ذکر نشده است . ملکشاه از فرزندان ناصرالدینشاه بوده اما نه از جیران بلکه از ستاره خانم دختر آقا محمدحسن تبریزی و از طرف ناصرالدینشاه به ولیعهدی گزیده نشده و در سن ۸ ماهگی در گذشته است . موضوع ولایتعهدی امیر محمد قاسم خان امیر نظام گفتگوهای زیادی در برداشت از یکطرف چون مادرش شاهزاده و قجر نبود از این رو مشکلات زیادی برای دولت ایجاد کرد و از طرف دیگر دول روس وانگلیس طرفدار دو نفر دیگر از شاهزادگان قاجاریه بودند و میخواستند که آنها را به ولیعهدی بگمارند . روسیه شاهزاده بهمن میرزا^۱ و

۱- پسر چهارم عباس میرزا نائب السلطنه .

انگلسان شاهزاده عباس میرزا ملک آرا^۱ را طالب بودند و هر دو دولت در این باب کوشش زیادی داشتند .

گنت دو گوینو^۲ وزیر مختار فرانسه در تهران در یکی از گزارشهای خود بوزارت خارجه دولت متبوع خود در این باب چنین میگوید : «... شازده دافر روسیه^۳ با انتخاب امیر نظام موافق شده است که بسمت نیابت سلطنت باشد نه ولیمهد چنانکه استنباط میشود سفیر انگلیس مایل است یکی از برادران شاه که فعلاً در تهران نیست^۴ باین سمت انتخاب گردد ولی هنوز نتوانسته است نظر خود را بقبولاند^۵ . عاقبت چون ناصرالدین شاه عشق مفرطی به جیران فروغ السلطنه زن سوگلی شمیرانی خود مادر امیر نظام داشت سرانجام با موافقت دول روس و انگلیس او را در مساء ربیع الاول سال ۱۲۷۴ ق. بموجب فرمانی بولایت عهدی خود برگزید .

در موقع تعیین او بولایت عهدی تشریفات و جشن بسیار مفصل و مجللی ترتیب دادند و بعد برایش دستگاه عریض و طویلی درست کردند که یکی از نوکرهایش محمد حسن خان (ستیع الدوله - اعتماد السلطنه) پسر حاج علی خان حاج الدوله بود . خود اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خویش (۵ صفر ۱۳۰۱ ه. ق.) در این باب چنین گوید : «سی سال قبل من نوکر امیر قاسم خان ولیمهد بودم . جیران دارای چهار اولاد بوده یکی محمد قاسم خان ولیمهد ملقب به امیر نظام که شرح احوالش گذشت و دیگری رکن الدین میرزا که در سال ۱۲۷۱ ق. متولد و در رجب سال ۱۲۷۴ ق. در سن سه سالگی در گذشت و مستثنای امیر توپخانه^۶ بوده و بهمین مناسبت است که کامران میرزا نایب السلطنه نیز پس از تولد فتحعلی میرزا پسرش در رمضان ۱۳۰۳ ق. فرمان امیر توپخانه ای را برای او از شاه گرفت و بیش از پنج سال عمر نکرد که مرد و بیشتر نظرش به بودجه توپخانه بوده که باید به مصرف او و کسان او برسد .

لرد کورزن در صفحه ۴۰۹ جلد اول کتاب ایسران و موضوع ایرانی تألیف خود می نویسد : «ناصرالدین شاه در آغاز پادشاهی خود دختر شمیرانی دیگری^۷ را هم دیده بقرار وی گردید و برخلاف رسوم و عادات درباری ایران دختردهاتی را عقد کرد و پسرش را

۱- پسر دوم محمد شاه .

۲- Comte de Gobineau .

۳- لاغوفسکی Laghovsky .

۴- منظور عباس میرزا است .

۵- مجلد ۲۸ وزارت خارجه فرانسه استاد مربوط به ایران .

۶- فرمانده توپخانه .

۷- زن شمیرانی دیگر او اشاره است به فاطمه سلطان خانم انیس الدوله .

ولیعهد نمود اما بزودی این ولیعهد و مادرش وفات کردند .۴

محمدقلی خان پسر هشتم و کوچکترین پسران الله یار خان آصف الدوله

محمدقلی

قاجار دولوپه بوده که در طفولیت بتوان غلام بچه در دربار فتحعلیشاه

خدمت میکرد و چندی هم در دستگاه پر عرش و طول طاووس خانم تاج الدوله زن سوگلی فتحعلیشاه وارد خدمت شد و هنگام مرگ فتحعلیشاه نیز در اسفهان بود. زمانیکه بسن رشد و بلوغ رسید داماد فتحعلیشاه^۱ گردید.

محمدقلیخان آصف الدوله مدتی ایشیک آقاسی^۲ فتحعلیشاه بود و در سال ۱۲۵۱ قمری نیز ایشیک آقاسی محمدشاه شد. در سال ۱۲۶۳ قمری که حسن خان سالار برادر صلیبی او علم طفیان بر علیه دولت مرکزی برافراشت محمدقلیخان سمت ریاست تشریفات و ریاست دربار محمدشاه را داشت و چون دید که در نتیجه عصیان سالار وضع او در دربار خیلی بد و دشوار خواهد شد از این جهت به محمدشاه پسر عم خود تذکر داد که اگر سلاح باشد من بمرآغه نزد عموی خود فتحعلیخان بیگلربیگی که با آصف الدوله برادر خود چندان میانه خوبی ندارد رفته در آنجا در نزد او اقامت نمایم^۳. محمدشاه پیشنهاد او را پذیرفت و با چند همواری او را برای اقامت در مرآغه فرستاد. محمدقلی خان چندی در نزد عموی خود بسربرد و باطناً خیال داشت که بیک وسیله ای به پدر خود ملحق شود و چون شنید که عمه اش از مکه از راه آذربایجان بایران بر میگردد این موضوع را بهانه خویش قرار داده باستقبال عمه بطرف تبریز شناخت و پس از ملاقات با او و بهمن میرزا در حین بازگشت گریخته به عتبات عالیات (عراق) نزد پدر خود آصف الدوله رفت. خانواده آصف الدوله اللهیار خان بواسطه قنیه حسن خان سالار مدتی مقنوب و مطرود ناصرالدینشاه بودند.

حاج محمدقلیخان چندی بعد (۱۲۸۲ ق.) مورد مرحمت و طرف توجه ناصرالدینشاه واقع شده و به سمت نسیمی شاه گاه گاهی به خلوت میرفت و در سال ۱۲۸۳ ق. وزیر عدلیه شد^۴.

۱- شوهر مرصع خانم دختر سی ام فتحعلیشاه.

۲- این پدر و پسر یعنی اللهیار خان آصف الدوله و محمدقلیخان آصف الدوله هر دو داماد فتحعلیشاه بوده اند.

۳- رئیس تشریفات سلطنتی.

۴- فتحعلی خان بیگلربیگی پسر چهارم میرزا محمدخان قاجار دولوپه بیگلربیگی مشهور بتاج بخش بوده است.

۵- مهدعلیا مادر محمدشاه.

۶- وزارت عدلیه از زمان ناصرالدینشاه در سال ۱۲۷۵ ه. ق. پس از عزل میرزا آقاخان نوری از سدارت معمول شد و پیش از آن یعنی در زمان سلطنت محمدشاه قاجار وزیر عدلیه را امیر دیوان یا امیر دیوانخانه و وزارت عدلیه را دیوانخانه یا امارت دیوان می گفتند. در این دو زمان امارت دیوان یا وزارت عدلیه نام بی سمنی و فقط يك نوع عنوان شده بود. امیر دیوان یا وزیر عدلیه بهیچ وجه کاری نداشت فقط دلس باین خوش بود که در جزه وزراء نام او برده میشود. اول کسی که امیر دیوان شد و بعد برای اول لقب گردید میرزائی خان قزوینی (اصلاً مازندرانی) پدر حاج میرزا حسین خان مشیرالدوله سیهالار اعظم بود و نیز اول کسی که عنوان وزیر عدلیه پیدا کرد عباسقلی خان والی جوانشیر معتمدالدوله می باشد.

در اوائل سال ۱۲۸۶ ق. که سلطان مسعود میرزا ظل السلطان پسر بزرگ ناسرالدینشاه در سن ۲۰ سالگی والی فارس شد، حاج محمدقلیخان آصف الدوله بوزارت و پیشکاری اوتعمین گردید. حکومت ظل السلطان و پیشکاری آصف الدوله در فارس دو سال تمام طول کشید و در اوائل سال ۱۲۸۸ ق. هر دو نفر به تهران احضار شدند. پس از مرگ ناگهانی پانناخان امین الملک در ذی حجه ۱۲۸۹ ق. حاج محمدقلیخان آصف الدوله در اول سال ۱۲۹۰ قمری برای بار دوم، بجای وی، بوزارت دادگستری منصوب شد.

حاج محمدقلیخان آصف الدوله مردی بوده خیلی رک و راست و صریح الهجه و تقریباً میتوان گفت که با شاه و گدا بیک طرز و یک جور حرف میزد و بیبج و حجه ترس و ملاحظه ای از کسی نداشته است. در ایامیکه ندیم ناسرالدینشاه بوده روزی شاه از او میپرسد دوره خاقان مغزور بهتر بوده یا زمان سلطنت ما آصف الدوله در جواب پرسش شاه میگوید: «هیچکدام زیرا در آن دوره ریغ عمدوج و مطلوب بوده من نداشتم امروز ریش قبیح است من دارم» . میگویند روزی ناسرالدینشاه در حین سحبه گذاشتن فرمان لقبی، گفت: «بالقاب هم ریده شد، حاج محمدقلیخان که حضور داشته و گفته شاه را شنید گفت: به تمثال همایون هم، دکتر فوریه فرانسوی طبیب مخصوص (حکیم باشی فرانکی) ناسرالدینشاه در کتاب (سعال در دربار ایران) تألیف خود تمثال همایون را اینگونه تعریف و توصیف مینماید: «... نشان تمثال همایون مزین بالماس عالیترین نشانهای ایرانی است» .

محمدقلیخان افشار ارومی از بزرگان طایفه افشاریه ارومیه (رضایه)

محمدقلی

بوده و در آغاز سلطنت قاجاریه حاکم ارومیه بود .

در سال ۱۲۰۵ قمری که آغا محمدخان قندی از کارها فراغت پیدا کرد و قسمت بیشتر ایران بتصرف او درآمده بود برای مطیع کردن امراء و خوانین آذربایجان و همسایگان استان گردید. بسیاری از بزرگان به نزد وی آمده اطاعت او را گردن نهادند، لکن محمدقلیخان ترسید و در قلعه اشنو متحصن گردید. رضایه (اورومیه) گرفته شد و تمام اموال او نیز ضبط گردید .

پس از پیشرفت کار آغا محمدخان در نواحی آذربایجان و اطاعت اکثر بزرگان و امراء آن استان محمدقلیخان چون دید که مخالفت با وی نتیجه ای ندارد و آخر الامر مغلوب و دستگیر خواهد شد خودش به نزد آغا محمدخان آمد و بوی اظهار اطاعت نمود و در وطنهای

۱- فتحعلیشاه .

۲- در زمان سلاطین قاجاریه ناسرالدینشاه اولین شاهی است که تراشیدن ریش را معمول نمود و احمدشاه سیل را هم .

۳- این محمدقلیخان افشار ارومی را نباید با محمدقلیخان افشار ارومی قاتل نادرشاه اشتباه نمود .

که بعضی از امراء قاجاریه بر علیه آغامحمدخان ترتیب داده بودند پس از گرفتاری بعضی از آنها با امر او کشته و برخی دیگر کور گردیدند و محمدقلیخان را هم در توطئه مزبور شریک دانستند ولی بشفاعت سایر امراء که طرف توجه و اطمینان آغا محمدخان بودند بخشیده شد و پس از دادن بقیه دارائی (تقدیمه وجواهرات) خود را به آغا محمدخان دوباره او را بحکومت رسائیه منسوب و برقرار نمود.

اواخر سال ۱۲۱۱ ق. که آغا محمدخان قاجار مؤسس سلسله قاجاریه در پناه آباد حاکم نشین قرا باغ کشته شد بسیاری از حکام ایران بنای خود سری را گذاشتند از آن جمله یکی هم همین محمدقلیخان حاکم ارومیه بود که در سال ۱۲۱۲ ق. به تبریک و اغوای صادقخان شقاقی حاکم سراب و گرمرو و جعفرقلیخان دنبلی حاکم تبریز و خوی بر علیه فتحعلیشاه قیام نمود لکن کاری از پیش نبرد و پس از زد و خوردی با لشکر اعزامی از مرکز شکست خورده و به قلعه خود پناه برد و بزودی دستگیر و با کوچ و بنه روانه تهران گردید و بجای وی حسینقلیخان برادر زاده اش که با عمو دشمنی داشت و هوا خواه دولت مرکزی بود بحکومت ارومیه منسوب شد.

در زمان سلطنت کریم خان زند درجه خوانین معروف لاریجان دو

محمدقلی

نفر بودند بنام محمدقلیخان که چون رنگ یکی سفید و دیگری سیاه

بود باین مناسبت آنان را محمدقلیخان سفید و محمدقلیخان سیاه و با محمدقلیخانین سیاه و سفید میگویند. در سال ۱۱۹۴ قمری هنگامیکه آغامحمدخان قاجار در مازندران و علی مراد خان زند در تهران بود هر دو محمدقلیخان از قاجاریه روگردان شده برای خدمتگراری بزندیه با عده ایوابعمی خود به تهران نزد علیمرادخان که حکومت اسفهان - تهران - قزوین و غیره را داشت آمدند، علیمرادخان آنان را با محمودخان پسر آزادخان غلیجیائی برای گرفتن مازندران که قسمتی در تصرف آغامحمدخان و قسمت دیگرش در تصرف برادرانش بود فرستاد.

آغامحمدخان برادر خود جعفرقلیخان را با لشکری برای مقابله و دفع ایشان سامور نمود در جنگیکه در تنگه ورسک روی داد اردوی اعزامی علیمرادخان شکست خورده و منهزم شد و علیمرادخان پس از این واقعه غفورنامی را که طرف اطمینان وی بود حاکم تهران نموده و خود رهسپار اسفهان گردید، محمدقلیخانین پس از این شکست و مذاکره با آنان حاضر باطاعت از آغامحمدخان شدند لکن رضاقلیخان برادر سلبی آغامحمدخان پس از آگاه شدن از موضوع آنان را اغواء کرده و دوباره بمخالفت با برادر وادار نمود.

رضاقلیخان در اواخر سال ۱۱۹۴ ق. پس از اینکه در جنگی از جعفرقلیخان شکست

خورده دستگیر شد او را به نزد آغامحمدخان آوردند و بنا بشفاعت علیقلیخان، یکی از

برادران، مورد بخشایش برادر خود واقع شد و آغامحمدخان بگمان اینکه رضاقلیخان، طبع و متفکشی میباشد او را در سال ۱۱۹۵ ق. با استمالت محمدقلیخانین و سایر لاریجانیها روانه نمود و ضمناً حکومت آمل را نیز بوی واگذار کرد. رضاقلیخان پس از ورود بحدود لاریجان بجای استمالت با مخالفین برادر موافق و متفق شده با هزار نفر بطرف بابل راند و بیشتر اتباع او را لاریجانیها تشکیل میدادند در این هنگام آغامحمدخان دستگیر و سقیداً به بندپی فرستاده شد.

مرتضیقلیخان یکی از برادران برای سلطه خودش ویا برای نجات آغامحمدخان و مخالفت با رضاقلیخان از گرگان بنواحی ساری آمد پس از شکست دادن به خان ابدالخان کرد جهان بیگلو و دستگیر کردن او و سپس کشتنش محمدقلیخانین را نیز که مانند خان ابدال خان از هواخواهان رضاقلیخان بودند دستگیر نمود لکن بعد که مرتضیقلیخان داخل در جنگ با آغامحمدخان گردید محمدقلیخانین نیز جزء اتباع او شدند. پس از اینکه مرتضیقلیخان به گرگان رفت این دو نفر جزء سپاه اعزامی علی مرادخان زند که بسرکردگی امیرگونه خان افشارطارمی برای گرفتن سازندگان و دفع آغامحمدخان فرستاده شده بود دوباره بهواخواهی زندیه وارد تبرد گردیدند (۱۱۹۶ قمری). در جنگیکه در نزدیکی باغشاه آمل میان دولشکر روی داد محمدقلیخان سفید کشته شد و محمدقلیخان سپاه اسیر گردید. آغامحمدخان امر کرد که دست وپای او را بسته از بالای عمارت باغشاه برو دخانه مرز بیندازند دستورش اجراء گردید و پس از افتادن هماندم جان بداد. سپس آغا محمدخان رؤسای لاریجانیه را که با او جداً مخالف و مکرر با او جنگ کرده بودند با اسرای زندیه تمام را کشت و بعد از سرهای آنان کله مناری ساخت و این اولین کله مناری است که آغامحمدخان پس از توفیق پیدا کردن در کار خود در لاریجان ساخت و بعد این عمل خود را در جاهای دیگر برای ترسانیدن مردم تکرار نمود. و مهمتر از همه کله منارهای او کلمنار کرمان دریم بوده است. ماهیت بشر در این قبیل موارد تغییر زیادی نکرده فقط شکل و طرز عمل آن تغییر کرده است. آتیل^۱، چنگیز، تیمور، نادرشاه، آغامحمدخان و غیره برای پیشرفت کار خود این قبیل اعمال وحشیانه را مرتکب میشدند اما متمدنین امروزه بمب آتمی و هیدروژنی را برای نابودی نوع بشر بکار میبرند^۲ و اگر بخوانند خیلی افسوسکنند

۱- Attila.

۲- نظیر بمب آتومی امریکا در ۶ اوت ۱۹۴۵ (مرداد ۱۳۲۴ خورشیدی) در هیروشیما Hiroshima و ۹ اوت همین سال در ناگازاکی Nagasaki دو بندر مهم و دو شهر پر جمعیت ژاپن، تلفات هیروشیما بیش از پانصد هزار نفر جمعیت بود که صد هزار نفر آن یکمتر به آتش گرفته بخار شدند و بمب دوم که روی شهر ناگازاکی پرتاب شد همان اندازه تلفات وارد آورد. بنا بر این، چه فرقی است بین این عمل متمدنین که سدها دانشگاه دارند با اعمال وحشیانه آتیل - چنگیز - تیمور و غیره.

کشتار دسته‌جمعی^۱ را برای پیشرفت مقاصد سیاسی خویش بکار میزنند .

محمدقلیخان پسر پنجم جانی خان ایلخانی قشقایی از روسا و بزرگان اهل مزبور بوده است . قشقاییها یکی از بهترین ایلات

محمدقلی

ایران و در وطن خواهی و جانفشانی در راه وطن سرآمد بهترین ایلات میباشند. اینان از بقایای لشکر چنگیز خان بوده که ابتداء در نواحی قفقاز ساکن و پس از اندک مدتی بحدود اردبیل آمده در آنجا سکونت اختیار نمودند . شاه اسماعیل صفوی که باسلطنت رمید برای جلوگیری از تخطی و تجاوز خودی و بیگانه آنان را از اردبیل کوچ داده در فارس ساکن نمود و از آن تاریخ تا کنون در آنجا ساکن میباشند .

محمدقلی خان قشقایی در سال ۱۲۲۴ قمری متولد و در ۱۲۵۰ ق. بسمت ایلبکی قشقایی منصوب شد و در سال ۱۲۶۸ ق. ایلخانی گردید و در سال ۱۲۸۴ ق. درگذشت . نامبرده از ایلخانی‌های باعرضه ، باکفایت و با ذوق و قریحه بوده و در جنگ انگلیس و ایران در سال ۱۲۷۳ ق. از سرکردگان سپاه ایران بود و در این جنگ داد مردی داده و باسنتاف افراد و اتباع خویش مردانه جنگید .

در سال ۱۲۶۴ قمری که حسین خان نظام الدوله والی فارس بود محمدقلیخان چون حس کرد که بین میرزاتقی خان امیر کبیر و نظام الدوله صفائی نیست باسنتاف حاج میرزا علی اکبر قوام الملک مردم فارس را تحریک کرده بروی شور پدند و باوجداً تکلیف کردند که هر چه زودتر فارس را ترک نماید . نظام الدوله به پیشنهاد آنان ترتیب اثر نداد و اعتنائی نمود و در نتیجه شورش سختی برپا شد که منتهی به زد و خورد شدید گردید . این شورش و زد و خورد بمدت چهل روز ادامه داشت تا اینکه اشخاصی به تناوب از قبیل امیر اسلانخان قوازلو (مجدالدوله) و احمدخان نوایی (عمیدالملک) برای اصلاح و خوابانیدن شورش از تهران مأمور فارس شدند . احمدخان نوایی به محض ورود شورش را خواباند و در حدود اختیاراتی که داشت انتظاماتی بامور داد تا بالاخره در همین سال بهرام میرزا عمزالدوله پسر دویم عباس میرزای نائب السلطنه به ایالت فارس تعیین و اعزام گردید .

محمدقلی میرزا ملقب به ملک آرا پسر سوم فتحعلیشاه در سال ۱۲۰۳ هجری قمری متولد و در سال ۱۲۱۴ ق. در سن ۱۲ سالگی بحکومت

محمدقلی

مازندران منصوب شد و میرزا نصرالله علی آبادی که در سال ۱۲۱۳ ق. وزیر فارس بود و حسینقلی خان قاجار حاکم فارس برادر فتحعلیشاه او را کور کرده بود در حال کوری به وزارت و پیشکاری محمدقلی میرزا برقرار گردید .

در سال ۱۲۲۸ ق. که یوسف خواجه کاشغری جمعی از ترکمن‌های طوائف کولان و بموت را دور خود جمع کرده بخیال مملکت‌ستانی افتاد، محمدولی میرزا والی خراسان بامر فتح‌علیشاه با خوانین خراسان برای دفع او به گرگان آمده او را شکست داد و نامبرده برای اینکه دستگیر نشود گریخت و بمیان ترکمن‌های مسرید خود رفت. پس از عزیمت محمدولی میرزا به خراسان یوسف خواجه کاشغری دوباره با بیست هزار سوار ترکمن باسترآباد آمده درکنار رود گرگان با شاهزاده محمدقلی میرزا که حاکم مازندران بود جنگ کرد و لشکریان شاهزاده را در اولین حمله عقب‌راند و چون خود در جلوسپاه حرکت میکرد در این هنگام ناگاه مردی از طائفه گرایلی او را شناخته سینش را هدف گلوله قرار داد و پهمان تیر درگذشت. ترکمن‌ها که این وضع را مشاهده کردند مقاومتی از خود نشان نداده متفرق شده و فرار نمودند.

پس از طغیان و کشته شدن یوسف خواجه کاشغری در گرگان نوبت عسبان به محمدخان قاجار عزالدین لوحاکم استرآباد رسید و او بر علیه دولت مرکزی طغیان و قیام کرد و پسا سی هزار سوار ترکمان برای تسخیر تهران عازم شد لکن این‌مرد با این عده بشماره در خود محل با اشاره دولت دستگیر شده و مغلولاً به نزد فتح‌علیشاه فرستاده شد و پس از ورود او و برادرش امیرخان باه‌ر شاه کشته شدند و از این تاریخ حکومت گرگان نیز سیمه مازندران شده به محمدقلی میرزا واگذار گردید و ضمناً در این سال نامبرده ملقب به ملک‌آرا نیز گردید.

در ایامیکه محمدقلی میرزا حکومت مازندران و استرآباد را با هم داشت بدیع‌الزمان میرزا پسر چهارم وی که ملقب به صاحب‌اختیار شده بود از طرف پدر نائب‌الحکومه استرآباد (گرگان) بود. در سال ۱۲۵۰ ق. پس از مرگ فتح‌علیشاه شصت پسر از او باقی ماندند و بیشتر آنان در ایالات و ولایات ایران حاکم بودند و هر یک دم از استقلال زده و مدعی سلطنت برادرزاده جوان خود بودند و حرف حسابشان هم این بود که با بودن اولاد بلافضل پادشاه چگونه ممکن است که نوه پادشاه شاه شود. در این هنگام مسن‌ترین اولاد فتح‌علی شاه محمدقلی میرزا ملک‌آرا حاکم مازندران و استرآباد بود و بالطبع او هم زیر بار اطاعت برادرزاده جوان خود محمد میرزا بهیچ وجه نمیرفت لکن چیزی نگذشت که تمام شاهزادگان متدرجاً و متناوباً بواسطه کفایت و درایت و حسن تدبیر و سیاست شخص قائم‌مقام سیاستمدار معروف و ارزنده ایران که میخواست محمد میرزا پسر عباس میرزا نائب‌السلطنه شاه شود؟ همگی از محمدشاه اطاعت کرده و او بموجب فصل هفتم عهدنامه ترکمانچای شاه شد.

محمدشاه یکماه پس از ورود خود به تهران بصوابدید قائم‌مقام میرزا فضل‌الله مستوفی

۱- بعضی از مورخین ۵۷ نفر نوشته‌اند.

۲- البته با موافقت دول روس و انگلیس.

نصیرالملک علی آبادی را برای آوردن محمدقلی میرزا روانه مازندران نمود و او با تمهیدات و مساعی که بکار برد ملک آرا و پسر چهارم وی بدیع الزمان میرزا صاحب اختیار که از قبل او حکومت استرآباد را داشت با خود به تهران آورد^۲ و بجای او فضلعلی خان بیگلربیگی قراپاغی بحکومت مازندران منصوب شد. پس از چندی که از ورود محمدقلی میرزا گذشت او را به همدان تبعید کردند. علت تبعید ملک آرا به همدان بیشتر برای این بود که چون در این تاریخ بزرگترین اولاد فتحعلی شاه بود به محمدشاه برادرزاده خود چندان اعتنائی نداشت مثلاً هر وقت که بحضور شاه می آمد تعظیم نمیکرد و بی اجازه او می نشست و در گفتگوی پادشاه مانند زمانهای پیش با او تکلم نمینمود. شاه چون وضع او را چنین دید دستور داد که میرزا موسی خان برادر میرزا نبی خان امیر دیوان او را برداشته با خود به همدان ببرد و در آنجا متوقف و ساکن نماید. ملک آرا تا اواخر عمر در همدان در حال تبعید بسر میبرد و بعد او را به تهران آوردند و در سال ۱۲۸۹ ق. در سن ۸۷ سالگی درگذشت.

محمدقلی میرزا ملک آراء برادر مادری ابراهیم خان قاجار ظهیرالدوله است که مدت ۲۲ سال حاکم کرمان بود. آقا محمدخان قاجار پس از فوت مهدقلی خان برادر اندر خود در آن او را با طفلش ابراهیم خان به باباخان برادرزاده خویش (پسر حسینقلیخان) که بعدها به فتحعلیشاه معروف گردید سپرد. باباخان آن زن یعنی بیوه عم خود را به زوجیت خویش درآورد و از او سه طفل پیدا کرد، دو دختر و عمین محمدقلی میرزا، بنا بر این محمدقلی میرزا ملک آرا با ابراهیم خان ظهیرالدوله پدر حاج محمد کریم خان (از پیشوایان فرقه شیخیه) برادر مادری و برادر زن می باشد. محمدقلی میرزا ملک آرا خودش را بشکل و قیافه پدرش فتحعلیشاه مخصوصاً از حیث داشتن ریش بلند درست میکرده و شعر هم می گفته و تخلص شعریش خسروی بوده است.

محمدقلیخان مخبرالملک متولد سال ۱۲۴۴ خورشیدی پسر چهارم

محمدقلی

علیقلی خان مخبرالدوله پسر رضاقلیخان هدایت مورخ و مؤلف چندین

کتاب. تحسیلات محمدقلیخان ابتداء در تهران و بعد در پاریس تکمیل شد. در سال ۱۳۰۰ هجری قمری که برادر بزرگش مرتضیقلیخان (سنبع الدوله) از طرف ناصرالدین شاه برای سفارش ساختن کشتی به اروپا رفت مخبرالملک را نیز با خود برد و در آنجا مشغول به تحصیل گردید تا بعد از اشخاص درستکار و در درستی و حسن عمل در تهران شهرت داشت. در سال ۱۳۱۵ قمری پس از درگذشت پدرش مخبرالدوله هنگامیکه با اتفاق پسران آن طبق معمول بحضور مظفرالدینشاه رسیدند از طرف شاه حسینقلی خان برادر بزرگ که مخبرالملک لقب داشت

۱- پدر نادر میرزا مؤلف تاریخ تبریز و چند تألیف دیگر.

۲- ورود محمدشاه به تهران ۱۹ شعبان و مأموریت نصیرالملک ۱۹ رمضان ۱۲۵۰

ملقب به مخبر الدوله و محمدقلیخان بلقب
برادر خودبسه مخبرالملک ملقب گردید .
نامبرده حتی الامکان داخل هیچکار

نمیشد و هیچ شغلی را قبول نمی کرد و پیش از
مشروطیت شغل دولتی نداشت فقط در سال
۱۳۱۱ ق. با برادر بزرگتر خود مخبر-
السلطنه در زمره پیشخدمتان ناصرالدینشاه
درآمدند و بار اول که مجلس شورای ملی
در تهران تشکیل شد از طرف تجار و کیل
گردید .

در اوایل سال ۱۳۲۶ قمری که میرزا
محمودخان احتشام السلطنه از ریاست مجلس
استعفاء کرد و کلاه مخبرالملک را بجای او
بریاست مجلس برگزیدند ولی او به بهانه
اینکه توانائی این کار را ندارد زبربار ترقی
و ریاست مجلس را قبول ننمود . سپس نصایندگان میرزا اسمعیلخان ممتازالدوله را بجای
او بریاست مجلس انتخاب کردند .

از راست به چپ : مهدقلی مخبرالسلطنه - محمدقلی

مخبرالملک - مرصیقلی صنیعالدوله

روزنامه حیلالمثین چاپ تهران در شماره ۱۱۴ روز ۲ شعبان ۱۳۲۵ قمری شرحی
باو نسبت میدهد که در مجلس گفته است : « ملت ایران لله لازم دارد » . پس از تسویب بستن
مجلس آکاری نداشته لیکن در سال ۱۳۲۷ ق. رئیس شرابخانه گردید و مکرر نامزد وزارت
شد ولی باز قبول نمی کرد بالاخره در سال ۱۳۳۶ ق. (۱۲۹۶ خورشیدی) در کابینه میرزا حسنخان
مستوفیالممالک بوزارت مالیه منصوب گردید . مخبرالملک هدایت در آذرماه ۱۳۲۹
خورشیدی در سن ۸۵ سالگی در تهران درگذشت .

محمدقلیخان افشار ارومی از بستگان نزدیک و کشیکچی باشی
نادرشاه و در سفر وحضر همه اوقات با او بوده و ضمناً مؤثرترین
فرد در کشتن نادرشاه میباشد .
بازن طبیب مخصوص نادرشاه راجع بسمت خود و کشته شدن نادرشاه و شرح حال
محمدقلیخان یکی از کشتندگان او چنین نویسد : در این هنگام هنوز سال ۱۷۴۶ مسیحی^۳

محمدقلی

۱- ۱۷ شعبان ۱۳۲۴ ه. ق. برابر با ۱۳ مهرماه ۱۲۸۵ خ. و ۱۷ اکتبر ۱۹۰۶ م.
۲- در ۲۳ جمادی الثانیه ۱۳۲۶ ه. ق. برابر با ۲ تیرماه ۱۲۸۷ خ. و ۲۳ ژوئن
۱۹۰۸ م.
۳- ۱۱۵۹ هجری قمری .

پایان نرسیده بود که من بمقام طبیب اول پادشاه ایران رسیدم . مقصود من از این نگارش نه این است که شرح سرگذشت‌های خود را به شرح سرگذشت‌های او بیامیزم . بلکه میخواهم بنمایانم که مرا یارای آن است که اعمال ایام او را در دوران پادشاهی او را بواقع باز نمایم زیرا که بنام طبیب اول پادشاه مجبور بودم که در همه جا و در همه وقت او را همراه باشم و در هنگامی هم که مقتول شد چادر من در همسایگی چادر او جای داشت . نادرشاه تنگ میدید و شك نداشت که چندی است توطئه‌های بر ضد او چیده شده است و زندگی او در خطر است ولی عاملان توطئه را نمیشناخت . در میان درباریان ، ناراضی‌ترو شورش طلبی‌تر از همه کسی ، دوتن بودند . یکی محمدقلیخان که نبوش او بود و سرداری نگهبانان او را داشت دوم صلاح خان که مباشر و ناظر خانه او بود . نادرشاه را با یکی از سلاح خان نبود زیرا شفلش اقتضاء نمی‌کرد که او را در لشکریان نفوذی باشد و بیم او بیشتر از محمدقلیخان بود که مردی رشید و جنگی بود و قدرو ارزش نظامی داشت و صاحب منصبان او را اعتبار و احترامی بسزا گذاشتندی پس تمام بدگمانیهای پادشاه بساو متوجه بود و خواست که از آن فتنه جلوگیری بکند .

نادرشاه در اردوی خود چهار هزار تن سپاهی از افغانان داشت که این افواج از یک طرف او را از جان محلی و فدائی بودند و از طرف دیگر دشمنان ایرانیان بودند در همان شب که نوزدهم ماه ژون ربه بیستم آن ماه می‌پیوست نادرشاه تمام سرداران افغانان را بخواند و به ایشان گفت : « من از نگهبانان خود خرسند نیستم و چون علاقه ، درستی و دلیری شما بر من هویدا است شمارا مأمور می‌کنم که فردا هنگام پانصداهمه صاحب منصبان ایران را بازداشت نمائید و بزنجیر بکشید و اگر احیاناً کسی از ایشان گستاخی نماید و در مقام مقاومت برآید از کشتن او دریغ ندارید . مقصود محافظت شخصی من است و من مراقبت جان خود را به شما میسپارم .

سرداران افغانان از چنین اظهار لطف و مهربانی شاهانه و اعتماد شخص شاهنشاه شادان شدند و زود سرایان خود را مجهز و آماده ساختند . اما این فرمان چندان پنهان نماند که به بیرون نترابد . شورشیان و ناراضی‌ها از قضیه خبردار شدند . محمدقلیخان که در همه جا جاسوس داشت صلاح خان را آگاه گردانید . این دوسر کرده با امضای سندی کتبی هر دو سوگند خوردند که یکدیگر را ترك نکویند و در همان شب دشمن مشترك خود را که فرمان مرگ ایشان را برای روز آینده داده بود بکشند . پس آن سند را به شصت تن از سرداران که محرم ایشان بودند بنمودند و ایشان را متقاعد کردند که این اقدام و انتقام حمایت ایشان

۱- یازن محمد صالح خان قرقلوی افتار ایبوردی سرتیپ فوج خاصه را در همه جا صلاح خان نام میرد .

۲- خیلی مایه تعجب و باعث شکفت است اقوامی که دارای يك ریشه - يك نژاد - يك زبان و يك مذهبند بواسطه اختلاف در فروع مذهب ، از نژادانی ، این اندازه با هم دشمنی داشته‌اند امید است که در آینده بزودی زود پس از اینکه فرهنگ ایران و افغانستان بسر تبه اعلی رسید و بی به اصل خود بریند و خود را شناختند دیگر این اختلافات و تمصبات جاهلانه و پسرادکشی که در سابق بوده از هر دو ملت رخت بر بندد و اتفاق و اتحاد برادرانه هم نژادی و هم زبانی جایگزین آن گردد .

را تأمین میکنند زیرا که افغانان حکم دارند که ایشان را فردا دستگیر نمایند . همه این سرداران سندرا امضاء کردند و متعهد شدند در ساعتی که برای اجرای امر معین خواهد شد حضور بهم رسانند و آن ساعت هنگام نروب ماه بود که در حدود دو ساعت پس از نیمه شب میشد . نمدانم فشارین صبری بود یا هوس خود نمائی که پانزده و پانزده تن از سرکشان را پیش از رسیدن ساعت موعود به میعاد کشیده بود .

شورشیان پای اندر خیمه پادشاهی نهادند و آنچه را که مانع گذشتن ایشان میشد در هم شکستند و از هم گسستند تا بخوابگاه آن شاهنشاه بخت برگشته رسیدند . بانگ و خروش او را بیدار کرد و با آواز دهشت آوری فریاد زد : « کیست ؟ شمشیر من کجاست ؟ اسلحه مرا بیاورید ! » از شنیدن این سخنان شورشیان را بیم برداشت و پس رفتند ولی هنوز چند گام پیش برنداشته بودند که آن دو دامن زن آتش شورش نمایان شدند ایشان را جرأت و اطمینان دادند و ترغیب کردند و وادار نمودند که به همراهی ایشان پای در چادر گذارند . طهماسبقلی خان (نادرشاه) هنوز رخت نپوشیده بود نخست محمدقلیخان پیش دوید و یک شربت شمشیر چنان به او حواله کرد که شاه را سرنگون ساخت و از پای در انداخت دوپاسه تن نیز از او سرمشق گرفتند . پادشاه بدبخت که در خون خود شناور بود کوشیده که بر خیزد ولی قوت بجای نبود .

پس گفت : « چرا مرا می کشید ؟ حیات مرا به من باز گذارید هر چه دارم از آن شما باشد . نادرشاه هنوز سخن میگفت که بناگاه سلاح خان که شمشیر بدست داشت بدو تاخت و سروی را برید و بدست سربازی داد که آن را نزد علیقلیخان که هنوز در عرات بود به برد آن سرباز در راه کشته شد و آن سر روزی به شاهزاده رسید که سه هفته از بریده شدن آن گذشته بود . » و نیز یازن موسوف راجع به عاقبت کار این شخص چنین گوید :

« محمدقلیخان که موجد توطئه بر ضد طهماسبقلیخان بود توطئه دیگری بر ضد عادلشاه چید عادلشاه همچنان او را در شغل خود که ریاست نگهبانان بود باقی گذاشته بود و او را غرق دریای نیکوئیهای خویش گردانیده بود اما این خائن در حقیقت میخواست راهی برای رسیدن خود به تخت سلطنت باز نماید از قضاء پادشاه از توطئه آگاهی یافت و از زمان و مکان آن اطلاع کامل پیدا کرد ولی تجاهر نمود چون به مشهد برگشت مقصرا بازداشت و پس از آنکه او را از ناسپاسی و خیانت اوسخت توبیخ کرد فرمود تا چشمانش را بکنند آنگاه دستور داد که او را بحر مسرای نادرشاه ببرند و بدست زنان نادرشاه که مرگ او را بجان میخواستند سپارند تا آنچنانکه آرزو دارند او را شکنجه کنند و داد خویش بستانند . زنان نادرشاه به محض دیدن قاتل سرور خود ، در وی افتادند و با مته و مقراس بدو تاختند و تا آنکه نیروی در تن داشت شکنجه او را قطع نکردند و پس از تحمل هزاران رنج و عذاب جان داد . »

پایان جلد سوم

- ۱- پسر بزرگ ابراهیم خان ظهیرالدوله برادر نادرشاه .
- ۲- بطوریکه پیش گفته شد یازن طبیب مخصوص نادرشاه در نامه‌های خود نادرشاه را بیشتر به نام طهماسبقلیخان ذکر میکند .
- ۳- کشیکچی باشی .